آفتاب در مصاف

علل و ابعاد حادثه‌ی عاشورا

برگرفته از بیانات حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظلّه العالی)

رهبر معظّم انقلاب اسلامی



بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست ابتدایی



۱. از صفحه ۶۷۹ تا ۱۰۴۰ در لوح فشرده‌ی همراه کتاب موجود می‌باشد.

مقدّمه

دفتر حاضر، شامل مجموعه‌ی گفتارهای حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای(حفظه‌الله) درباره‌ی وجود مقدس امام حسین(ع) و تحلیل وقایع پیش و پس از عاشورای سال ٦١ هجری است.

عاشورا و مجالس حسینی، از جمله رویدادهای جدایی‌ناپذیر و تأثیرگذار در زندگی شیعیان است، که این موضوع بارها و به مناسبتهای مختلف، از جمله در مناسبتهای مذهبی و تبلیغی، بر قلم و بیان مقام معظم رهبری(مدّظلّه‌العالی) جاری گشته است. این مجموعه، تمام مطالب مرتبط را از سال ١٣٥٧ تا سال ١٣٩٠ هجری شمسی در خود جای داده است.

این اثر در قالب کتاب مرجع، به‌گونه‌ای سامان یافته که بتواند مبنای پژوهش محقّقان این حوزه قرار گیرد، تا با مراجعه به آن، بتوانند با توجّه به دیدگاه‌های رهبری در این موضوع، تحقیقات خود را گسترش دهند.

با بررسی‌های صورت گرفته، به نظر رسید بهترین روش برای تدوین این مجموعه، «تدوین تمام مطالب بر اساس سیرِ زمانی بیانات» است. برخی از ویژگی‌های این روش عبارتند از:

ـ عدم تقطیع مطالب و در نتیجه، جلوگیری از ابهام در متن؛

ـ آگاهی از سیرِ زمانی دیدگاه‌های رهبری؛
ـ جلوگیری از حذف مواردی که ممکن است تکراری به نظر بیایند.
در روند تدوین این کتاب، نکات زیر مورد توجه و دقت بوده است:
۱. استخراج بیانات و نوشتارها به دو شیوه‌ی «مطالعه‌ی صفحه‌به‌صفحه» و «جستجوی لفظی»؛
۲. تدوین بر اساس سیر زمانی مطالب ارائه شده در کلام و قلم رهبری؛
۳. عنوان‌گذاری محتوایی عبارات، که نشان‌دهنده‌ی شاکله‌ی اصلی مطالب باشد؛
٤. چکیده‌نویسی تمام مطالب مهم در حاشیه، که این کار در سرعت دسترسی پژوهشگران به محتوا بسیار مؤثّر خواهد بود؛
۵. استخراج چهارچوب بیانات و نمودار درختی محتوا به شیوه‌ی نمایه‌ی معکوس بر مبنای چکیده‌های تهیه شده از متن بیانات و ارائه در قالب فهرست تفصیلی؛
٦. نمایه‌سازی، که از جمله‌ی بهترین و مؤثرترین روشهای اطلاع‌رسانی به مخاطب است، که معمولاً در این گونه آثار مغفول مانده است. در این مجموعه از نمایه‌های مختلف استفاده شده که در پایان کتاب ارائه شده است.
نشانی‌هایی که در پاورقی آمده، مستندات قرآنی، روایی و تاریخی است. به بخشی از مستندات تاریخی که جنبه‌ی تحلیلی دارد، پرداخته نشده است. شیوه‌ی انتخاب منابع در پاورقی‌ها نیز بدین صورت بوده که در موضوعات تاریخی، یک منبع شیعی، یک منبع سنی و نیز «بحارالانوار» به عنوان کتاب مرجعِ در دسترس، به ترتیب تقدم قرنی و زمانی این منابع ذکر گردیده و در موضوعات روایی، به کتاب‌های معتبر روایی استناد داده شده است.
در ابتدای کتاب، فهرست عناوین به همراه فهرست اجمالی که ارجاع به فهرست تفصیلی است، به منظور توجه دادن مخاطب به ساختار موضوعی اثر درج گردیده و فهرست تفصیلی و سایر فهرستها، در انتهای کتاب آورده شده‌اند.
فهرست تفصیلی این ثمر مشتمل بر شش بخش کلّی با عناوین «کلیّات، امام‌حسین علیه‌السلام عاشورا، یاران عاشورا، دشمنان عاشورا، زیارات و ادعیه» است.
نکته‌ی حائز اهمّیّت در مورد این فهرست، آن است که فصل‌بندی به‌دست آمده در تمامی سطوح، مشتمل بر سرشاخه‌ها، زیرشاخه‌ها و نمایه‌های بالادستی در چند سطح، تماماً از

محتوای بیانات رهبری در موضوع امام حسین علیه‌السلام استخراج گردیده‌اند. توضیح آنکه پس از چکیده‌نگاری تمام محتوای کتاب، نمایه‌های بالادستی چکیده‌ها در چند مرحله به دست آمده و در بالاترین سطح به سرشاخه‌های شش‌گانه‌ی فوق منتهی شده‌اند.

نکته‌ی دیگر آن است که در روند استخراج چهارچوب بیانات، برخی از چکیده‌ها با نمایه‌های بالا دستی خود ارتباط صریح و بیّنی داشتند، بنابراین در ذیل نمایه‌ی مربوط درج شدند، ولی برخی از چکیده‌ها دارای ارتباط مفهومی صریح با نمایه‌ی بالادستی خود نبودند، بلکه نسبت به برخی از چکیده‌های بیّن، حالت مقدّمی داشتند و یا نتیجه‌ی مفهومی برخی از این چکیده‌ها به حساب می‌آمدند و یا به‌طور مطلق با نمایه‌ی بالا دستی خود ارتباط غیر صریح (التزامی یا تضمینی) داشتند.

در مواردی که چکیده‌ی موردنظر مقدّمه‌ی چکیده‌های بعدی باشد ـ قبل از آن علامت ** درج شده است؛

اگر چکیده‌ی مورد نظر، نتیجه‌ی چکیده یا چکیده‌های ما قبل باشد، قبل از آن علامت *** درج شده است؛

و اگر چکیده‌ی مورد نظر با نمایه‌ی بالادستی خود ارتباط غیر صریح دارد (و در عین حال هیچ یک از دو مورد فوق یعنی مقدّمه یا نتیجه هم نباشد) قبل از آن علامت * درج شده است.

برخی نکات تکمیلی در مورد بخشهای شش‌گانه‌ی فهرست تفصیلی به شرح ذیل است:

۱. کلیّات

مباحث این بخش را می‌بایست با نگاه مقدّمی و پیش درآمد بر مباحث بخشهای آتی مورد ارزیابی و دقّت نظر قرار داد.

در واقع، این بخش مشتمل بر مباحث مقدّماتی مربوط به موضوع امام حسین علیه‌السلام است، که عموماً در بیانات رهبری به عنوان مقدّمه‌ی مباحث این موضوع طرح گردیده‌اند. طبیعی است که برخی از مطالب این بخش، ارتباط صریح‌تری نسبت به سایر مطالب این قسمت با موضوع کتاب دارند.

۲. امام حسین علیه‌السلام

مباحث این بخش، مشتمل بر کلیّه‌ی مباحث حسینی غیر از واقعه‌ی عاشوراست.

بنابراین، زیر شاخه‌ای مانند درسهای حسینی در این بخش با زیرشاخه‌های درسها در ذیل سرشاخه‌ی عاشورا متفاوت است؛ با این توضیح که در اینجا درسهای حسینی منهای عاشورا مدّنظر است. بدیهی است که زندگانی سیّدالشّهداعليه‌السلام منهای واقعه‌ی عاشورا با ملاحظه‌ی جایگاه والای حضرت و امامت ایشان، سرشار از درسهای فراوان است که در این زیرشاخه سعی شده مباحث مربوط به این مقوله رصد و جمع‌آوری گردد.

۳. عاشورا

این بخش، قسمت عمده‌ی محتوای کتاب را در بر می‌گیرد، که به لحاظ محتوایی تمامی مباحث مربوط به قیام سیّدالشّهداعليه‌السلام را شامل می‌شود.

۴. یاران عاشورا

در این بخش، مطالب مربوط به برخی از یاران عاشورا که به طور نسبی دارای حجم قابل توجّهی بوده، درج شده‌اند. بدیهی است که در خلال بیانات رهبری، نام برخی دیگر از اصحاب نیز برده شده، ولی از آنجا که حجم محتوای مربوط به آنها کم و در عین حال فاقد ارتباط بیّن با موضوع اثر یا عنوان این بخش (یاران عاشورا) بوده، از درج آنها در این قسمت صرف‌نظر گردیده است.

۵. دشمنان عاشورا

این سرشاخه با سرشاخه‌ی عاشورا تقابل دارد، چرا که اکثریّت قریب به اتّفاق مباحث ذیل سرشاخه‌ی عاشورا، ناظر به جبهه‌ی حق است. بنابر این، سرشاخه‌ی دشمنان عاشورا ذیل سرشاخه‌ی عاشورا نمی‌گنجد و همین تقابل، موجب جدا شدن بحث دشمنان از بحث عاشوراست.

۶. زیارات و ادعیه

برخی از مباحث ذیل این سرشاخه، در ذیل عنوان عاشورا نمی‌گنجد، لذا از آن جدا شده است. در واقع، در انتخاب بین اینکه بحث زیارات و ادعیه بین سرشاخه‌های دیگر (عاشورا و امام حسینعليه‌السلام) توزیع گردد یا جداگانه به‌طور منسجم و یک‌جا آورده شود، چون بحث زیارات و ادعیه، آنقدر خصوصیّت و اهمّیّت دارد که بتوان جداگانه به آن پرداخت، بنابراین به‌طور مجزّا طرح شده است.

به ثمر رسیدن این تلاش، مرهون زحمات مخلصانه‌ی جمعی از همکاران مؤسسه‌ی

فرهنگی حدیث لوح و قلم؛ به‌ویژه گروه پژوهشگران مشتمل بر حجج‌الاسلام ابراهیم ارجینی، مهدی کریمیان و مهدی نورافکن؛ ویراستاران این نوشتار، آقایان رضا مصطفوی و محمّد حسن استادی مقدّم؛ و مسئول تدوین و تنظیم، حجت‌الاسلام علی‌اصغر هاشم‌پور است، که زیر نظر مدیریّت مؤسسه، حجت‌الاسلام محمّدمهدی حقّانی، این اثر را به سرانجام رساندند. مجال کوتاه سخن را در این مقدّمه مغتنم می‌شماریم و از این عزیزان و سایر دوستانی که ما را در گردآوری و تنظیم این مجموعه یاری نموده‌اند، تشکّر و قدردانی می‌نماییم.

در پایان، از پژوهشگران ارجمند درخواست می‌نماییم که با بیان نقطه نظرات کارشناسی خویش در مورد این اثر، ما را در تنظیم و تدوین آثار بعدی یاری نمایند.

فهرست عناوین

۱۳۶۶/۶/۱۰

۱۳۶۶/۶/۲۰

۱۳۶۶/۷/۳

۱۳۶۶/۷/۲۴

۱۳۶۶/۹/۲۵

۱۳۶۶/۱۱/۱۶

۱۳۶۷/۳/۲۲

۱۳۶۷/۴/۱۱

۱۳۶۷/۵/۲۳

فهرست اجمالی[1]

۱. فهرست اجمالی مربوط به محتویات لوح فشرده می‌باشد.

۱۳۵۷/۸/۸

انقلاب اسلامی؛ فرصتی برای عاشورایی شدن

◆ انقلاب اسلامی، فرصتی برای عاشورایی شدن در اختیار ما قرار داده است

ما چند سال به حادثه‌ی عاشورا نگاه کردیم، گفتیم: «**یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً**».[۱] چقدر ما از دور، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را تماشا کردیم؛ چقدر از دور، دستی بر آتش گرفتیم؛ چقدر آرزو کردیم در خطّ اسلام میبودیم، همّت میکردیم، کمک میکردیم و فداکاری میکردیم. آیا وقت آن نرسیده است که ما همه‌ی آن آرمانها و آرزوها را در خود تجربه کنیم، ایمان خود را بیازماییم، موضع درست خود را در این طبقه‌بندی و گروه‌بندی پیدا کنیم؟

صحّت داعیه‌ی امام حسین علیه‌السلام

◆ خون شهیدان عاشورا، سند صحّت داعیه‌ی امام حسین علیه‌السلام را امضا نمود

شهید، آن کسی است که سند صحّت یک مبارزه را با خون خود امضا میکند. ما صحّت داعیه‌ی امام حسین علیه‌السلام را از کجا می‌فهمیم؟ با شهیدانی که آن روز با خون خود، حقّانیّت آن دعوت را امضا کردند.

ارزش و افتخار شهادت

شهید عالِم، به خاطر عِلمش، از شهید جاهل بالاتر است؛ اما اصل، شهادت است. عالم، جاهل، زن، مرد، بزرگ، کوچک و حتی کودک هم وقتی برای یک نهضت شهید بشود، افتخار خواهد بود. شما ببینید

---

۱. کامل الزیارات، ص ۳۸۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۲۸.

در میان شهدای کربلا، میان آن فداکارانی که با عزم و تصمیم به میدان رفتند، با پای خودشان رفتند، شمشیر زدند، میراندند و عاقبت خودشان به شهادت رسیدند؛ آیا با آن طفل کوچک شش‌ماهه که با پای خودش هم به میدان نرفت، تفاوتی وجود دارد؟ آیا علی‌اصغر امام حسین علیه‌السلام که با آن وضع فجیع به دست دشمن کشته شد،[۱] کمتر از علی‌اکبر علیه‌السلام دشمن را رسوا کرد؟ اینجاست که افتخار شهادت یک شهید، به همه‌ی کسانی که به او نزدیک هستند، به پدر و مادر او، به فرزندان و برادرانش و بستگان و شهر او و همه‌ی امّت و ملّت او سرایت میکند و همه از افتخار او نصیب میبرند.

◆ افتخار شهادت یک شهید به همه‌ی امّت و ملّت او سرایت میکند

محرّم ۱۳۵۷

انقلاب اسلامی؛ تداوم عاشورا

ای ملّت، ای ملّت مسلمان، ای نیروهای مسلمان! دشمن شما و دشمنان شما ابترند؛ بی‌آخر و منقطع الآخرند؛ آنها هستند که قابل تداوم نیستند:

«وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرار»[۲]

مثل همان درخت و نهالی هستند که در زمین ریشه‌یی ندارد، از روی زمین بُریده شده است؛ او را باد و چیزی که کمک میکند، سرپا نگه داشته‌اند؛ نسیم ملایمی کافی است که او را از بین ببرد. شما ملّت مسلمان حاضر شده‌اید، مبارزه کرده‌اید؛ مقاومت خود، مبارزه‌ی خود، آمادگی خود را نشان دادید؛ نشان دادید که دنباله‌رو پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و دنباله‌رو حسینیم. ای حسین شهید، ای حسین مظلوم! در امشب تاسوعا؛ آن هم چه تاسوعایی؛ تاسوعای کدام محرّم؟ آن محرّمی که از شب اوّل و از روز اوّل با خون آغاز شده است؛ آن محرّمی که در

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۴۶ -۴۷.
۲. «(همچنین) «کلمه‌ی خبیثه» (و سخن آلوده) را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد.» إبراهیم،۲۶.

آن، همه‌ی مردم آماده‌اند تا انصار حسین(ع) باشند. پریشب میرفتیم طرف دادگستری، این جوانهای پُرشور، این جگرگوشگان ملّت ایران، با صدای بلند شعار میدادند؛ چه شعار منقلب کننده‌یی و چقدر مطابق با واقع. یکی در بین جمعیّت فریاد میزد؛ میگفت آیا کسی هست مرا یاری کند؟ استنصار حسین‌بن‌علی(ع) در روز عاشورا، آن روز جوابی نشنید،[۱] آن روز حسین(ع) گفت: «**هل من ناصر ینصرنی**»، اما هیچ‌کس در این آفاق نبود که در آن میدان پاسخ مثبت به حسین(ع) بگوید. این حسین‌بن‌علی(ع) با آن دیده‌ی نافذ و واقع‌بین، سینه‌ها را میشکافد، فاصله‌ی زمان را میشکافد؛ این ملّت عاشق خود را می‌بیند، جوان مسلمان علی‌رغم تمام انگیزه‌های خلاف و انحرافی که برای او به‌وجود آورده بودند، علی‌رغم فرهنگ انحرافی که در مغز او سعی میکردند مسلّط کنند؛ می‌ایستد در مقابل برادرانش، میگوید: آیا کسی هست مرا یاری کند؟ همه همچنان فریاد میزدند: «لبّیک، لبّیک، لبّیک، لبّیک». امروز این حرکت شما، این اقدام شما، یعنی آمدیم به استنصار حسین‌بن‌علی(ع).

◆ **مقاومت و مبارزه‌ی مردم در انقلاب اسلامی، لبّیکی به استنصار روز عاشورای امام حسین(ع) بود**

۱۳۵۷/۸/۲۹

رنج مؤمنان از حاکمیّت دشمن به نام اسلام

در حضور امام چهارم، سجّاد آل پیامبر، آن مجاهد و مبارز در زنجیر ظلم – آن کسی که در برابر روی یزید، آبروی دودمان یزید و معاویه را بر خاک ریخت – خطیب دروغگو و پلید بر روی منبر پیامبر،[۲] نام پیامبر(ص) را آورد، اما یزید را جانشین او معرّفی کرد. ما در تاریخ این را خوانده بودیم، اما از سنگینی آن رنج و درد که بر سجّاد آل پیامبر سایه

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۳۶-۳۷؛ المنتخب، للطریحی، ج ۲ ص ۳۷۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۶.
۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۲؛ مثیر الأحزان، ص ۸۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷.

می‌افکند، بدرستی خبر نداشتیم؛ تا در زمان خود دیدیم و فهمیدیم.

هدف قیام عاشورا

◆ پیش از انقلاب اسلامی، مردم از فلسفه‌ی عاشورا و چرایی آن، آگاه نبودند

در میان این نسل بگردید، ببینید از دین چه برای آنان و در ذهن آنان باقی گذاشتند؟ چند نفر از میان مردان ما و زنان ما که سالیانی با مفاهیم فرهنگ رایج دیروزی اسلام آشنا بوده‌اند، با تجربه‌ی قیام امام حسین (علیه‌السلام) آشنایند؟ چند نفر از مردم نسل گذشته میدانند که او چرا قیام کرد و چرا شهادت را به جان پذیرا شد؟ اگر مردم ما میدانستند چرا قیام کرد و چرا شهادت خود و عزیزانش را تحمّل کرد و به جان پذیرفت، باید قیام ملّت ما سالها پیش از این انجام میگرفت.

حسین (علیه‌السلام) چرا قیام کرد؟ خود حسین (علیه‌السلام) این مطلب را میگوید. من دو خطبه‌ی کوتاه از سخنان حسین‌بن‌علی (علیه‌السلام) را برای شما بگویم. بگذارید در شب عاشورای حسینی، این محفل بسیار باشکوه و با عظمت را با نام و یاد حسین (علیه‌السلام) با برکت کنیم.

◆ هدف قیام امام حسین (علیه‌السلام) اصلاح در امّت پیامبر (صلّی‌الله‌علیه‌وآله) بود

حسین‌بن‌علی (علیه‌السلام) هنگام بیرون آمدن از مدینه و رفتن به سوی مکه، خطاب به برادرش محمدبن‌حنفیّه، یک جمله به عنوان وصیّت نوشته است:

«أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»؛[1]

یعنی ای مردم عالَم! ای برادرم محمد! ای مردم شهر مدینه! ای کسانی که در اقطار عالم اسلامی تحت سایه‌ی ننگین حکومت یزید زندگی میکنید! و ای نسلهای آینده‌ی تاریخ انسانیّت! بدانید هدف قیام من چه بوده است.

◆ امام حسین (علیه‌السلام) برای مقابله با تبلیغات احتمالی و مسموم دشمن، هدف قیام را اعلام نمود

حسین (علیه‌السلام) میخواهد اجازه ندهد بلندگوهای تبلیغاتی ننگین یزیدبن

۱. «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امّت جدّم خارج شدم. در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

معاویه هدف او را دگرگونه جلوه بدهند. حسین ﷺ میخواهد حقیقت را به گوش همه برساند و به همه بفهماند.

«أنّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظَالِماً».

خلاصه‌ی معنا این است که من به انگیزه‌های مادّی بیرون نیامدم؛ من نیامدم تا مانند یزید مقامی بگیرم؛ من قیام نکردم تا مانند این دنیاطلبان پست، بهره‌ی مادّی بخواهم و خود را برخوردار کنم؛ من به کربلا نمیروم برای اینکه به فکر دنیای مادّی خویش باشم. حرکت من، بیرون آمدن من، برای مقصود دیگری است. آن مقصود چیست؟ قیام من، بیرون آمدن من از مدینه و سپس عزیمت من به مکه، برای این است که این فسادی را که حکومت یزیدی و اموی به‌وجود آورده است، نابود کنم. من خود را آماده‌ی شهادت و فداکاری کرده‌ام تا با خون و فداکاری خود، بر روی همه‌ی تدابیر یزیدی خطّ بطلان بکشم. من برای این می‌آیم تا پایه‌ی فاسد این رژیم و این حکومت را متزلزل کنم.

◆ هدف قیام امام حسین ﷺ، عمل به دستور پیامبر ﷺ بود

در یکی از منازل میان راه، امام ﷺ خطاب به مردمی که شاید هنوز درست نمیدانستند او برای چه به سوی کربلا میرود، این خطبه‌ی غرّا را خواند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَال: مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاكِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ يَعْمَلُ فِی عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَليه بِفِعْلٍ وَ لا قَوْلٍ كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»؛[1]

میگوید: ای مردم! ای کسانی که میخواهید بدانید حسین ﷺ چرا قیام کرد! حسین ﷺ برای این قیام کرد که فرمان خدا را که از زبان پیغمبر خدا بیان شده است، انجام بدهد. پیغمبر خدا فرموده است: هر کس پادشاه ستمگری را ببیند که میان مردم، حرام خدا را حلال کرده است، محدوده‌ها و قُرقگاه‌های خدا را شکسته است، پیمانی را که خدا از همه‌ی انسانها گرفته که با برادران خود و با انسانهای دیگر به نیکی

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

عمل کنند، گسسته است – یعنی میان مردم با ستمگری و دشمنی عمل میکند – و در مقابل او ساکت می‌نشیند، اعتراض نمیکند، قیام نمیکند، فریاد نمیزند، مشت گره نمیکند؛ بر خدا واجب و لازم است که او را هم به همان سرنوشتی دچار کند که آن ظالم ستمگر را دچار کرده است و خواهد کرد. او را در آتش قهر و خشم و کین خود در دوزخ و این را در کنار او در درکات جحیم قرار خواهد داد. حسین علیه السلام میگوید من چون این را دیدم، چون یزید را دیدم، دانستم وظیفه دارم مقابل او قیام کنم؛ پس به این قیام و حرکت اقدام کردم.

◆ حادثه‌ی عاشورا، قساوت یزید را افشا کرد

ای حسین شهید! ای حسین مظلوم! سالها گفتیم و شنیدیم و این خاطره را تکرار کردیم که تو روزی فرزند شش‌ماهه‌ات را در آغوش گرفته بودی، آمدی مقابل لشکر دشمن دژخیم ایستادی، قبل از آنی که فرصت بدهند کودکت را ببوسی، گلوی او را با تیر دریدند.[۱] سالها گفتیم و شنیدیم در آن لحظات آخر که بر روی خاکهای گرم کربلا به خون تپیده بودی، پسربرادر یازده ساله‌ات،[۲] عبدالله، آمد روی سینه‌ی تو خم شد، تو را در آغوش گرفت. حرمله از دور شمشیر را بلند کرد تا بر تو فرود بیاورد، این کودک یازده ساله دستش را حائل بدن تو کرد، اما آن دژخیم به این کودک یازده ساله رحم نکرد و دست او را قطع کرد.[۳] این کودک، دست قطع شده را به این دست گرفته است، خون از رگهایش میریزد. سالهای زیاد خواندیم و گفتیم و شنیدیم که تو در عاشورا اوّلین شهیدی که از خاندانت به میدان فرستادی، محبوب‌ترین فرزندانت علی‌اکبر بود.[۴] علی‌اکبر را گویا به حجله‌ی عروسی میفرستی! او را به طرف سپاه دشمن، شادمانه فرستادی، اما دشمنان

۱. تذکرة الخواص، ص ۲۲۷.
۲. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۹۴.
۳. اللهوف، ص ۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۵۳-۵۴.
۴. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۵.

دیگر نگذاشتند جوانت را ببینی؛ بدن او را قطعه‌قطعه کردند.[۱] با یاران میخواندیم، میگفتیم و میشنیدیم؛ تعجّب میکردیم؛ مگر میشود انسان اینقدر ددمنش و قسیّ‌القلب باشد که کودک شیرخواره[۲] را بکشد؟!

آموزه‌ی حسین‌بن‌علی‌ؑ: نهراسیدن از مرگ و اسارت

◆ دوستان و نزدیکان، امامؑ را به ترک قیام توصیه میکنند و حضرت پاسخ میدهند

از پیشوای عزیزمان، از سرور و سالار شهیدان و آزادگان، اباعبدالله الحسینؑ بیاموزید. در آن‌چنان جوّی، در آن‌چنان موقعیّت خطیری، برادرش،[۳] پسر عمویش،[۴] دوستان و نزدیکانش[۵] نزد او آمدند و گفتند: ای حسین! به این سفر مرو. یعنی او را از خطرها و از کشته شدن و شهادت ترساندند. آنها گویا خون گرم حسینؑ را بر روی خاکها و زمینهای داغ و سوزان کربلا میدیدند؛ لذا به حسینؑ نصیحت میکردند که مرو. اما حسینؑ در پاسخ میگوید: «خدا میخواهد مرا در راه خود شهید ببیند».[۶] آمادگی را برای فداکاری ببینید! جمله‌ی بعدی از این عظیم‌تر، پرشکوه‌تر، پرعظمت‌تر و خاضع‌کننده‌تر است. آنها میگویند: ای حسین عزیز! حالا که شما آماده‌ی فداکاری هستی، این زنها، این دختران خردسال، این کودکان معصوم و بی‌دفاع را با خود مبر. یعنی دشمنان وقتی تو را کشتند، زنها و حرم تو را اسیر خواهند کرد. حسینؑ در جواب چه میگوید؟

«**إِنَّ اللهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا**»؛[۷]

خدا میخواهد زینبؑ را اسیر ببیند.

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص۳۵-۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص۴۲-۴۴.
۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۵؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۶.
۳. الإرشاد، ج۲، صص۳۴-۳۵؛ الکامل، ج۴، صص۱۶-۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۴. مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۴-۵۵؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۶۴-۳۶۵.
۵. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۶؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص ۲۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.
۶. اللهوف، ص۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.
۷. همان.

ذکر مصیبت

امشب در کربلای حسین‌علیه‌السلام غوغا و هنگامه برپا بود. امشب یاران حسین‌علیه‌السلام شبی را برای روزِ پرمجاهدتی میگذراندند. امشب پیرمردان در کنار جوانان، و جوانان در کنار نوجوانان، و نوجوانان در کنار نوباوگان، زمزمه‌ی شهادت در گوش هم میخواندند. امشب حبیب‌بن‌مظاهر با یزیدبن‌حصین شوخی و مزاح میکرد؛ یکدیگر را بشارت شهادت میدادند.[۱] امشب قاسم‌بن‌الحسن، نوجوان سیزده یا چهارده ساله[۲] - پسر امام حسن‌مجتبی‌علیه‌السلام - پیش عمویش حسین‌علیه‌السلام می‌آید و از او میپرسد: آیا من هم فردا کشته خواهم شد؟ وقتی عمو از او میپرسد: پسر برادرم! کشته شدن در کام تو چگونه است؟ در پاسخ میگوید: شهادت در راه خدا در کام من از عسل شیرین‌تر است. آن وقت حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام به او مژده‌ی شهادت و کشته شدن در راه خدا میدهد.[۳] از سوی دیگر، در میان زنان و دخترهای پیغمبر هم غوغاست.[۴]

۱۳۵۸/۳/۲۴

تلاش امامان‌علیهم‌السلام برای تشکیل حکومت اسلامی

◆ تشکیل نظام سیاسی و پاسداری از آن، یکی از شئون امامت است

یکی از کارها، مشاغل و شئون امام، این است که اگر نظام سیاسی و اجتماعی اسلام بر سر کار است، آن را حفظ کند؛ و اگر نیست، کوشش کند آن را به‌وجود آورد. به زندگی ائمّه‌ی ما نگاه کنید؛ امام امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب‌علیه‌السلام در شرایطی به حکومت و قدرت رسید که نظام اسلامی بر سر کار بود، مُنتها با نواقصی. امام سعی کرد این نواقص را

---

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۹۳.
۲. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.
۳. الهدایة الکبری، ص ۲۰۴.
۴. الفتوح، ج۵، ص۸۴؛ مقتل الحسین، مقرّم، صص۲۲۶-۲۲۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۱-۳.

برطرف کند، نظام اسلامی را حفظ کند، آن را تجدید حیات بدهد و به شکل زمان پیغمبر ﷺ - یعنی اسلام خالص و ناب - برگرداند.

امام حسن‌مجتبی علیه‌السلام هم در شش ماه خلافت خود،[1] سعی‌اش همین بود. البته ناکامیها در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام، دلایلی دارد که نیازمند بحثهای تاریخیِ بسیار مفصّلی است؛ اما بعد از آتش‌بس با معاویه، در آن ده سالی که امام حسن علیه‌السلام زنده بود،[2] و امام حسین علیه‌السلام در مدت ده سالی که در زمان معاویه امامت کرد،[3] تا دویست سال و اندی زندگی ائمّه علیهم‌السلام، تا وفات امام حسن‌عسکری علیه‌السلام، یعنی سال ۲٦۰ هجری قمری،[4] ظاهراً ائمّه‌ی ما سعی‌شان بر این بود که حکومت اسلامی را بر سر کار بیاورند. همان مبارزاتی که مردم یا گروه‌های مبارز مردم در دوران رژیم گذشته میکردند؛ همان پنهانکاری‌ها، همان مبارزات سیاسی، همان آسیب زدن به دشمن، همان تبلیغات حاد سیاسی و فکری و متقابلاً همان ضربت خوردن‌ها، همان زندان رفتن‌ها، همان تبعید شدن‌ها، همان مؤاخذه شدن‌ها؛ تمام آنچه مردم ایران از نزدیک دیدند، عیناً در زندگی ائمّه‌ی ما منعکس است.

◆ گوشه‌نشین پنداشتن ائمّه علیهم‌السلام، توهّم باطلی است

مردم خیال میکردند ائمّه‌ی هدی علیهم‌السلام مردمانِ عالمِ دانشمندِ معصومِ بزرگواری بودند که در گوشه‌ی خانه نشسته بودند، دشمنها هم حسودی میکردند و نمیگذاشتند اینها درس بگویند، بحث کنند، مسئله بگویند؛ دور خانه‌ی اینها را محاصره میکردند، گاهی هم اینها را مؤاخذه میکردند، اینها هم یک عذرخواهی میکردند، و همین‌طور بود تا مسموم میشدند. این، برداشت بسیار غلطی است؛ در حالی که مسئله این نبود.

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۵۴؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۲.
۲. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۵؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴ صص۱۵۷- ۱۵۸.
۳. دلائل الإمامة، ص ۱۷۷.
۴. الکافی، ج ۱، ص۵۰۳؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۲؛ بحارالأنوار، ج۵۰، ص ۲۳۶.

◆ ائمّه علیهم‌السلام، رهبران مبارزی بودند که یک شبکه‌ی عظیم سیاسی را در سراسر کشور اداره میکردند

ائمّه‌ی ما گروه مبارزی بودند، رهبران مبارزی بودند که یک شبکه‌ی عظیم تبلیغاتی و سیاسی را در سراسر کشور عظیم اسلامی اداره میکردند. شما بدانید در همین استانهای ایران - خراسان، سیستان، مازندران، ری - و در بسیاری از بلاد دیگر، همچنین در عراق، یمن، حجاز و مصر، تبلیغات عظیمی علیه دستگاه‌های قدرت اموی و عبّاسی در زمان ائمّه‌ی ما انجام میگرفت. تبلیغات بسیار شکننده‌ای وجود داشت، و همانها بود که وضع حکومت را متزلزل میکرد و گروه‌ها را به جان اینها می‌انداخت.

◆ هدف مبارزات سیاسی ائمّه علیهم‌السلام تشکیل حکومت اسلامی بود

این مبارزات سیاسی برای چه انجام میگرفت؟ برای این بود که میخواستند حکومت اسلامی، حکومت علوی و نبوی و حکومت قرآن را در جامعه برپا کنند؛ یعنی ایدئولوژی اسلامی را تحقّق بخشند؛ چون حکومت اسلامی در زمان منصور و هارون و عبدالملک و متوکّل به معنای واقعی‌اش وجود نداشت و ائمّه میخواستند آن را به‌وجود بیاورند.

آذر ۱۳۵۸

معنای محرّم در منطق شیعی

◆ محرّم در منطق شیعی به معنی نثار خون و قیام در راه آرمان حق است

پر معناترین و پر هیجان‌ترین محرّم تاریخ هزار ساله‌ی ما در این یکی دو سال میگذرد. محرّم ما، محرّم پیام، محرّم جهاد و مهد مقاومت است. معنای محرّم در منطق شیعی و فرهنگ اسلامی، نثار خون، شهید شدن و قیام در راه آرمان حقّی است که برای همه‌ی انسانها و انسانیّتها ارزشمند است.

◆ انقلاب اسلامی به محرّمهای ما معنا بخشید

سالها محرّم ما بی‌محتوا و بی‌معنا بود. نام حسین علیه‌السلام می‌آمد، اما از روح، هدف، پیام، تپش و خون حسین علیه‌السلام خبری نبود. خدا را شکر و ملّت قهرمان ما را شکر و امام و رهبرِ ما را شکر که به این واژه‌ی عظیم در

فرهنگ انقلابی اسلام، معنا دادند.

سال گذشته، مردم ما در ماه محرّم جان تازه‌ای گرفتند تا بتوانند با رژیم جبّار و خونخوار پهلوی بجنگند، و توانستند و جنگیدند و دشمن را با همه‌ی ستبری‌اش، با همه‌ی قدرتمندی‌اش، به زانو درآوردند.

۱۳۵۸/۹/۵

عزاداری برای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام؛ سنّت صحیح اسلامی

◆ عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام، یک سنّت صحیح اسلامی است که ما را حفظ کرده است

عزاداری، گریستن، گفتن، جمع شدن به خاطر یک عاطفه‌ی جوشان و خروشان، یعنی عزاداری امام حسین علیه‌السلام، یک سنّت اسلامی است؛ و این ما را نگه‌داشته، و درست است.

فروردین ۱۳۵۹

قیام امام حسین علیه‌السلام؛ تبلور ایمان راستین

◆ ایمان راستین، با سکوت در برابر کفر، ظلم، جنایت و تبعیض، جمع نمیشود

ایمان باید در قلب، دل، زبان، دست، پا، مغز، اعصاب و در همه‌ی رفتارها و حرکات ظهور کند. مؤمن نمیتواند مؤمن باشد و کفر و ظلم و جنایت و تبعیض را ببیند و در مقابل آن اقدام نکند. اگر این کار جایز بود، پیغمبر اسلام چنین میکرد؛ اگر این سکوت جایز بود، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام چنین میکرد و خون جوانانش و عزیزانش و خون گلوی طفل شش ماهه‌اش را بر خاک نمی‌ریخت. ما مردم، پنجاه سال دور از ایمان راستین ماندیم. زندگی بر ما آن‌چنان سخت شد که به قول قرآن:

«حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ»؛[1]

زمین با همه‌ی پهناوری، بر ما تنگ آمد.

---

۱. توبه، ۱۱۸.

۱۳۵۹/۱/۱۰

وحدت رفتار ائمّه ﷺ، در شرایط یکسان

• اگر سایر ائمّه ﷺ هم در زمان یزید قرار میگرفتند، همان کاری را میکردند که امام حسین ﷺ کرد

بنده بارها گفته‌ام اگر به جای حسین‌بن‌علی ﷺ در زمان یزید، امام علی‌النّقی ﷺ هم بود، به حتم در مقابل یزید مخالفت میکرد و به جای حسین‌بن‌علی ﷺ، شهید کربلا میشد.

• خاصیّت حکومت یزیدی، نابود کردن تمام مخالفان است

یزید، هر کسی را که با قدرت و حکومت او مخالفت و مقاومت کند، نابود میکند. خاصیّت حکومت یزیدی این است.

۱۳۵۹/۱/۱۰

جوشش خون حسین‌بن‌علی ﷺ در طول تاریخ

• حضرت زینب ﷺ از جوشش سیلاب شهادت در طول تاریخ، در اثر فداکاری امام حسین ﷺ آگاه بود

زینب‌کبری ﷺ وقتی بدن پاره‌پاره شده‌ی برادر را در آن قبله‌گاه عشق و محبّت و فداکاری و مجاهدت، بر روی زمین افتاده دید، دستها را زیر بدن برد و سر را به طرف آسمان بلند کرد و فریاد زد: «بارالها! این قربانی را از ما قبول کن».[1]

او میدانست خاطره‌ی آن خون جوشنده، سیلاب شهادت و فداکاری را در طول تاریخ، در سرزمین دل انسانهای مسلمان به راه خواهد افکند، و افکند. از روز دهم محرّم - عاشورا - این موج خروشان همچنان در طول تاریخ ادامه داشته است.

• سقوط قدرتهای طاغوتی و بقای اسلام و تشیّع، نتیجه‌ی خون شهیدان کربلاست

بر اثر خون شهیدان، قدرتهای طاغوتیِ بسیاری سرنگون شد. قدرت طاغوتی بنی‌امیّه و قدرتهای بسیاری از بنی‌عبّاس، با تکان شدید این طوفان بنیان‌افکن ستم، بکلّی نابود و ویران شد. حکومتهای بسیاری در سرزمینهای اسلامی پدید آمد و اسلام ماند و تشیّع به عنوان رگه‌ی پُرتپش و هیجان‌آفرین اسلام باقی ماند.

• در تمام انقلابهای معاصر اسلامی، نبض خون امام حسین ﷺ میتپد

هرچه حکومتهای طاغوتی در توان داشتند، کوشیدند؛ اما از صد

۱. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۲۲.

سال پیش تا امروز، از روزگار سیّدجمال‌الدّین اسدآبادی و میرزا حسن شیرازی– آن علمای بزرگ دین – تا روزگار علمای بزرگی که جنبش مشروطیّت را پی‌ریختند، و تا روزگار میرزا کوچک‌خان جنگلی – آن روحانی بزرگوار، آن چریک اسلامی و آن بنیانگذار جنبش مسلحانه در ایران – و تا روزگار سیّدحسن مدرّس و شهید نوّاب صفوی و فداییان اسلام، و تا نهضت ملّی و تا لاله‌زار خونین پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲، همه جا نبض خون حسین﷣ بود که می‌تپید و قلب شهیدان بود که میزد و پیکر عظیم جامعه‌ی اسلامی را به حرکت و تلاش درمی‌آورد.

۱۳۵۹/۱/۱۱

تلاش ناکام دشمنان بر کتمان نام حسین‌بن‌علی﷣

◆ دشمنان همواره در کتمان نام حسین‌بن‌علی﷣ ناکام بوده‌اند

یک روز نام حسین‌بن‌علی‌ها را کتمان میکردند، اما امروز تاریخ مردانگی‌های بشر، حسین‌بن‌علی﷣ را می‌شناسد، حُجربن‌عدی را می‌شناسد، رُشیدحَجری را می‌شناسد، ابوذرها و عبدالله‌بن‌مسعودها را می‌شناسد و بشریّت با همه‌ی قهرمانی‌اش، در برابر آنها سر تعظیم فرود می‌آورد.

۱۳۵۹/۵/۶

جوشش روزافزون حرکت حسین‌بن‌علی﷣ در پهنه‌ی تاریخ

◆ جوشش خون از زیر سنگ در روز عاشورا، سمبلی از جوشش حقیقت شهادت در طول تاریخ است

شنیده‌اید روز شهادت حسین‌بن‌علی﷣ هر سنگی را از هر جایی تکان دادند، خون تازه جوشید.[1] ممکن است اینها سمبلیک باشد، اما سمبلها همیشه نشان‌دهنده‌ی حقیقتهاست؛ یعنی این سنگی که در آب افکنده شد، برخلاف همه‌ی موجهایی که اوّل برجسته است و تدریجاً

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۵۰۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۵۴؛ بحارالأنوار، ج۱۴، ص۳۳۶.

کوچک و کوتاه و صاف و بی‌برجستگی میشود تا از بین میرود؛ حقیقت شهادت، حقیقت حضور و شهود حسین‌بن‌علی علیه‌السلام از ساعت اوّل، برجسته‌تر، پررنگ‌تر، عالمگیرتر، پرمغزتر و پراثرتر شد.

◆ **درخشندگی تاریخ شیعه و تداوم حیات آن در حکومتهای فرعونی، به برکت خون امام حسین علیه‌السلام است**

شما اگر تاریخ سراسر افتخار اسلام شیعی را میخواندید و می‌دیدید در شبهای سیاه و دیجور حکومتهای فرعونی، چه درخشندگیهایی در سکوت مظلم آن حکومتها و چه فریادها و نشانه‌هایی از حیات در آن گورستانها به برکت خون حسین علیه‌السلام و موج خون او به‌وجود آمد، باور میکردید که نقش حسین‌بن‌علی علیه‌السلام هر روز برجسته‌تر میشود و امروز هم شما در حقیقت گلهای روییده از امواج خون حسین علیه‌السلام هستید.

۱۳۵۹/۵/۱۰

امامان معصوم علیهم‌السلام؛ حافظان حقیقی اسلام

◆ **نام و یاد و خاطرات شهادتها و فداکاری ائمّه علیهم‌السلام، اسلام را حفظ کرده است**

اگر تاریخ تشیّع، چهره‌ی بزرگانی مثل امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین و فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام را نداشت، امروز نه فقط از تشیّع، بلکه از اسلام خبر و در لابه‌لای کتابها اثری نبود. اسلام را برای من و شما، نام و یاد علی علیه‌السلام و خاطره‌ی شهادتها و فداکاری‌های این بزرگمردان حفظ کرده است.

۱۳۵۹/۶/۱۴

رفتارهای گوناگون ائمّه علیهم‌السلام؛ مکمّل حرکت یگانه

◆ **رفتارهای گوناگون ائمّه علیهم‌السلام در شرایط مختلف، مکمّل همند، نه ضدّ هم**

اگر شما می‌بینید امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرده و امام حسین علیه‌السلام با یزید جنگیده، این دو کار، مکمّل همند، نه ضدّ هم. همچنان که انسان منطقی در دو فصل از زندگی، دو کار متناقض انجام نمیدهد؛ این دو کار، مکمّل همند. هر دو، طبق شرایط منطقی زمان و اوضاع اجتماعی‌شان انجام‌گرفته‌اند.

پررنگ‌تر شدن فعّالیّت سازمان یافته‌ی شیعیان پس از عاشورا

پس از واقعه‌ی کربلا و شهادت امام، فعّالیّت سازمان‌یافته‌ی شیعیان در عراق بمراتب منظّم‌تر و پُرتحرّک‌تر شد؛ و این تأثیری بود که حالات روانی شیعیان کوفه – که بسیاری از آنان در برابر ضربه‌ی دستگاه خلافت یزید، غافلگیر شده و نتوانسته بودند خود را به صحنه‌ی پرکار عاشورا برسانند – آن را ایجاد کرده بود و سوز تأسّف و درد ایشان به آن رنگ و جلا داد.

◆ پس از عاشورا، فعّالیّت سازمان‌یافته‌ی شیعیان در عراق منظّم‌تر و پُرتحرّک‌تر شد

۱۳۵۹/۶/۱۷

گریه‌ی امام سجّاد(ع)؛ گریه‌ی آتش‌افروز انقلاب

امام سجّاد(ع) شاهد و راوی حوادث خونین عاشورای حسین(ع) و خود، پیامبر آن انقلاب هم بود. بعد از ماجرای آن شهادت گدازنده‌ی خونین، بیش از سی سال گریه کرد.[1] این گریه، گریه‌ی غم و تأسّف نبود؛ این گریه، گریه‌ی آتش‌افروز انقلاب بود.

◆ گریه‌های امام سجّاد(ع) پس از عاشورا، گریه‌ی غم و تأسّف نبود؛ گریه‌ی آتش‌افروز انقلاب بود

حماسه‌ی حضرت زینب(س) در حادثه‌ی عاشورا

در عاشورای حسین(ع) بعد از آنکه جوانان بنی هاشم همه با اجساد قلم‌قلم شده روی زمین افتادند، بعد از آنکه زینب(س) خواهر حسین و آئینه‌ی حسین(ع) همه‌ی این داغها و دردها را برای خدا تحمّل کرد، در آن آخرین لحظات به گودال قتلگاه آمد، پیکر مجروح و زخم خورده و پاره‌پاره شده‌ی حسینش را پیدا کرد، دست زیر بدن حسین(ع) برد، بدن حسین(ع) را به خدا عرضه کرد و گفت: «خدایا! این قربانی را از ما قبول کن».[2]

◆ حضرت زینب(س) با تحمّل داغهای عاشورا و تقدیم پیکر بی‌جان برادر به پیشگاه خدا، حماسه آفرید

۱۳۵۹/۸/۱۶

انقلاب اسلامی و مجالس حسینی

مسئله‌ی رابطه‌ی ما با حسین‌بن‌علی(ع) مسئله‌ی بسیار مهمّی است.

◆ ارتباط فکری و عاطفی با اباعبدالله(ع) از اهمّیّت بسیاری برخوردار است

۱. کامل الزیارات، ص ۲۱۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹.
۲. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۲۲.

◆ مجالس حسینی، با وجود بیم و تهدید و فشـــار رژیم شاهنشاهی، همواره برگزار میشد

اکثر شما که اینجا هستید، شاید یادتان هست که در دوران اختناق، همین مجلس با همین جمعیّت، با کم و بیش تفاوتی در افراد، به نام امام حسین تشکیل میشد و تهران یکی از پایگاه‌های مقاومت بود. سختیها و رنجها، ترسها و بیمها، تهدیدها و فشارها و احیاناً دستگیریها در این مجلس و مجالسی از این قبیل زیاد بود؛ اما تنها نقطه‌ای که میتوانست پیام درست و پیام واقعی انقلاب را منتشر و پخش کند، همین مجالس بود. به همین دلیل، روی این مجالس، حسّاسیّت بود.

◆ مجالـــس اباعبدالله علیه‌السلام محل انتشـــار پیامهای انقلاب اسلامی بود

◆ مجالس حسینی در دوران انقلاب اسلامی دو نقش مهم داشتند:

۱. ارتقای ســـطح اندیشه‌ی اسلامی و سیاسی مردم؛

۲. ترغیب مـــردم به خطر کردن در راه انقلاب

این مجالس دو وظیفه داشت و دو چیز محور آن بود. ما به تصوّر اینکه این مجالس را از لحاظ معنوی و محتوایی جهت میدهیم، به دو چیز می‌اندیشیدیم:

نخست بالا آوردن سطح اندیشه‌ی اسلامی و سیاسی مردم، تا بدانند اسلام از آنها چه چیزی خواسته است و در چه وضعی از اوضاع سیاسی قرار دارند؛ چون اگر مردم ندانند، حرکت نخواهند کرد؛

دوم اینکه مردم تصمیم بگیرند خطر کنند.

کوشش اوّل برای علم بود، و کوشش دوم برای عمل. کوشش اوّل برای دانستن و فهمیدن بود، کوشش دوم برای احساس کردن و لمس کردن. در کوشش اوّل میگفتیم وظیفه است ما برای خدا خطر را قبول کنیم، در کوشش دوم میگفتیم خطرپذیری در راه خدا و مرگ در راه خدا زندگی است. او فکر را تغذیه میکرد، و این احساس را؛ و به این ترتیب روزگاری گذشت.

◆ پیروزیهـــــای انقـلاب اسلامی، ریشـــه در ایمان و تکیه به خدا داشت

آنچه که امروز پیش آمده و این پیروزی که ما به دست آوردیم و پیروزیهایی که به دست خواهیم آورد، ریشه در اتّکال و اتّکای به خدا و اعتماد به او دارد. ایمان یعنی باور. باور در انسان، اعتماد به‌وجود می‌آورد؛ آن اعتماد، حرکت وسیع و پایان‌ناپذیر را در انسان تدارک می‌بیند؛ و به کمک آن حرکت، انسان بر همه چیز پیروز میشود. این

◆ مجالس حسینی، تقویت کننده‌ی ایمان و ضامن تداوم انقلاب اسلامی‌اند

است که میگویم روی این مجالس تکیه کنید. مجالس حسینی، ما را به این اعتقاد و به این ایمان نزدیک میکند و باید بکند. من نمیگویم همه‌ی مجالس حسینی درست است. محرّم است و همان‌طور که امام فرمودند، محرّم باید برپا داشته بشود؛[1] زیرا این، ضامن تداوم حرکت ماست؛ اما به صورتی که درست است.

◆ مجالس حسینی باید در خصوص هدف و فلسفه‌ی قیام اباعبدالله علیه‌السلام به مردم آگاهی بدهند

مجالس حسینی نخست باید به مردم آگاهی بدهد و به صِرف یاد و نام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام اکتفا نکند. آن فداکاری و حرکتی میتواند سرمشق بشود که برای خدا و با بصیرت و با تعیین هدف انجام شده باشد. پس روشن کنیم که حرکت امام حسین علیه‌السلام هدف داشته، با بصیرت بوده و هدفش چه بوده است. امروز روشن است حسین‌بن‌علی علیه‌السلام چرا قیام کرد. ما باید برای جوانمان روشن کنیم که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با کمال بصیرت میدانست جانش هم در خطر خواهد افتاد، اما آماده بود؛ میدانست طوفان ظلم، او و یارانش را خواهد سوزاند، اما آماده بود.

◆ روحیّه‌ی شهادت طلبی رزمندگان، نتیجه‌ی بصیرت نسبت به قیام عاشوراست

وقتی ما این را برای جوانمان روشن میکنیم، جوان ما در میدان جنگ این جمله را مینویسد: پدر، مادر، برادران! بدانید من از روی بصیرت رفتم. و راست میگویند؛ از روی بصیرت میروند و می فهمند چه میکنند. جلسات حسینی باید به مردم آگاهی بدهد. فرد باید بداند جوانش چرا کشته میشود. کشته شدن، همان مردن است؛ فرقی ندارد. چه فرقی میکند کسی در تصادف بمیرد، به سکته بمیرد، یا در میان جنگ با ترکش خمپاره بمیرد؟ مردن، مردن است؛ سرانجام هم باید مُرد. اینقدر ما جوانانمان را از مرگ نترسانیم، که بعضی‌ها میترسانند. جوان ما وقتی میداند این حرکت و این مرگ در راه خداست و نتیجه‌اش این خواهد شد که قدرتهای استکباری جهانی با همین خونها سقوط خواهند کرد، با جرأت میگوید من میخواهم بروم و کشته بشوم. اسم این، همان

◆ خون مقدّس شهیدان، قدرتهای استکباری را به سقوط میکشاند

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۱۴۲.

بصیرت است. بصیرت یعنی انسان با چشم باز به میدان برود؛ میداند برای چه میرود، می‌فهمد. این یک خصوصیّت مجالس ماست.

◆ مجالس اباعبدالله علیه السلام نباید محلّ ترویج اندیشه‌های ضدّ انقلاب باشد

دوم، مجالس ما باید نقش ضدّ انقلاب بازی نکند. تعجّب میکنید؟ مگر ممکن است مجلس امام حسین علیه السلام نقش ضدّ انقلاب بازی کند؟ بله، اگر در محافل و مجالسی که به نام حسین علیه السلام و دین تشکیل میشوند، کوشش بشود تا اندیشه‌های ضدّ انقلاب، از انواع و اقسام راه‌ها، گسترش پیدا کند، میشود ضدّ انقلاب.

◆ وظایف ما در عصر غیبت عبارتند از:
۱. تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی؛
۲. فراهم‌سازی مقدّمات حکومت جهانی امام زمان عجل الله تعالی فرجه؛
۳. مبارزه با ظلم

یادتان هست زمانهای اختناق عدّه‌ای میگفتند: چون امام زمان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه خواهد آمد و دنیا را پر عدل و داد خواهد کرد، پس شما بیخود زحمت نکشید؛ بناست او کارها را درست کند و تا آقا هم نیاید، فایده‌ای ندارد. آن روز عدّه‌ای دیگر میگفتند: امام زمان البته تشریف می‌آورند و حکومت جهانی عدل اسلامی را تشکیل میدهند؛ اما این به آن معنا نیست که تا قبل از ظهور او، بنده و شما در فکر تشکیل حکومت عدل اسلامی در یک گوشه از دنیا نباشیم؛ مقدّمات کار آن حکومت عدل جهانی را آماده نکنیم و با ظلم مبارزه نکنیم؛ ما کارمان را میکنیم، امام زمان هم یقیناً ما را کمک خواهد کرد؛ چه اکنون که در پرده‌ی غیبت هستند، و چه إن‌شاءالله وقتی ظاهر شدند، ما سربازان حضرت خواهیم بود.

اکنون نیز در مجالس و محافل گاهی دیده میشود که مردم را از ادامه و گسترش انقلاب مأیوس میکنند؛ و این کار، تفکّر غلط را جایگزین کردن است.

◆ روح حادثه‌ی کربلا، تسلیم در برابر خدا و تکلیف است

در حادثه‌ی عاشورا و ماجرای امام حسین علیه السلام یک چیز موج میزند – که در همه‌ی گفتارها و کردارها و حرکات وجود دارد – و آن، تسلیم در مقابل خداست؛ یعنی تسلیم در مقابل تکلیف. وقتی به حسین‌بن‌علی علیه السلام میگویند شما میروید، ممکن است کشته بشوید،

پاسخ این است که من از پیغمبر ﷺ شنیده‌ام هر کس سلطان جائری را ببیند که چنین است و چنان است و ظلم میکند، واجب است با او بستیزد و در مقابل او مقاومت کند؛[۱] استناد به یک تکلیف.

◆ **تکلیف مانع از این میشود که امام حسین ﷺ پیشنهاد زندگی راحت را بپذیرد**

وقتی پیشنهاد میشود حسین‌بن‌علی ﷺ از محل نینوا و کربلا به مدینه[۲] یا یمن برود و مشغول زندگی راحت بشود،[۳] آنچه مانع قبول این پیشنهاد از طرف امام حسین است، تکلیف است. در اظهارات خود آن حضرت هم هست که خدا قبول نمیکند انسان تکلیفش را نیمه‌کاره بگذارد. در تمام لحظات این سفر پرحادثه و پرماجرا، انسان از کلمات و از گفتار حسین‌بن‌علی ﷺ بخوبی احساس میکند این حرکات و سکنات در راه خدا و برای خداست. در آن لحظات آخر، از جمله کلماتی که از حضرت نقل شده است و همه شنیده‌ایم و قاعدتاً درست هم هست، این کلمه است:

«**صَبْراً عَلی قَضَائِکْ، یَا رَبِّ لا إِلهَ سِوَاکْ**»؛[۴]

من تسلیم هستم. این روح حادثه‌ی کربلاست؛ تسلیم در مقابل خدا.

◆ **مجالس حسینی باید بصیرت، آگاهی و روح حماسه و فداکاری را در مردم تقویت نمایند**

مجالس ما باید این روح را در مردم به‌وجود بیاورد؛ این‌گونه سخنرانی شود و همین‌گونه نوحه خوانده شود؛ این‌گونه شعر گفته شود و این‌گونه شعار تنظیم شود. اگر توکّل به خدا، آگاهی، بصیرت، ایجاد روح حماسه و فداکاری نبود؛ این مجالس، تکلیف خودش را در این زمان انجام نداده است؛ اینها چیزهایی است که میتواند مجالس حسینیِ ما را به معنای واقعی کلمه حسینی کند. ارتباط معنوی میان ما و حسین ﷺ یک ارتباط فکری و احساسی است؛ هم از لحاظ فکر، ارتباط بین ما و حسین ﷺ وجود دارد، هم از لحاظ احساس و عاطفه. مردم امام حسین را دوست میدارند؛ غیر

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.
۲. الأمالی، صدوق، ص ۲۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۴.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۸؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.
۴. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۹۷.

از اینکه به او معتقدند، عاشق او هستند. اگر این ارتباط فکری و احساسی وجود نمیداشت، این مجالس نمیتوانست آن کاری را بکند که حالا میتواند بکند و در گذشته کرده است.

◆ کارایی مجالس اباعبدالله زمانی است که افکار اصیل اسلامی در آن حضور دارد

البته این مجالس انصافاً از آن روزی کارایی پیدا کرد که این افکار اسلامیِ اصیل در این مجالس راه یافت؛ وگرنه در گذشته اگر روز عاشورا می‌آمدیم دو کلمه حرف بزنیم، میگفتند آقا روز عاشورا وقت حرف زدن است؟! حالا حرف نمیزدند، میخواستند به جایش چه‌کاری بکنند؟ آیا شعر یا روضه‌ای بخوانند تا مردم را روشن کنند؟ خیر، میخواستند مشغول همان کارهایی بشوند که میدانید هیچ‌گونه هدایتی در آنها نبود.

محرّم سال ۶۰ هجری؛ با برکت‌ترین محرّمِ تاریخ

محرّمها همیشه برای ما مبارک بوده است؛ اما از همه‌ی محرّمهای تاریخ مبارک‌تر، محرّم سال ٦٠ هجری بود؛ یعنی همان محرّمی که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در آن به شهادت رسید.

◆ تقدیم طفل شش‌ماهه در راه خدا، نقطه‌ی اوج انسانیّت و بندگی بود

حسین علیه‌السلام یک انسان است؛ اما انسان فوق‌العاده، بنده‌ی صالح و شایسته. وقتی انسانی آماده است برای خدا حتی طفل شش‌ماهه‌اش[1] را در مقابل چشمش ذبح کنند، این اوج انسانیّت است و همان چیزی است که ما باید یاد بگیریم. بحقّ من معتقدم در آن لحظه انسانیّت به قلّه‌ی خود رسید که حسین علیه‌السلام این کودک شش‌ماهه را روی دست گرفت و خون گلوی او را به طرف آسمان میپاشید.[2] این اوج انسانیّت است. انسان با این عظمت، در تاریخ کم‌نظیر است. عاشورا روز اوج انسانیّت بود؛ یعنی انسانیّت در این روز به قلّه‌ی خود رسید.

◆ محرّم سال شصت، سرحلقه‌ی همه‌ی حرکتها و فداکاریهای بزرگ در تاریخ است

از طرف دیگر، محرّم سال ٦٠ سرحلقه‌ی همه‌ی حرکتها و همه‌ی فداکاریهای بزرگ در طول تاریخ شد؛ مایه‌ی این شد که انسان بداند

۱. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۹.
۲. مقاتل الطالبیین، ص ۹۵؛ مثیر الأحزان، ص ۵۲؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۴۶.

مقاومت وظیفه است.

۱۳۵۹/۸/۲۳

پیامها و درسهای تاریخی عاشورا

روز عاشورا وقتی در مقابل سی‌هزار[1] دشمن مسلّح، جگرگوشه‌ی زهرا با هفتاد و دو نفر[2] ظاهر شد - آن هم هفتاد و دو نفری که میان آنان نوجوان سیزده ساله هم بود،[3] کودک یازده ساله[4] هم بود، پیرمرد هفتاد ساله[5] هم بود - دشمن با خود فکر کرد حسین علیه‌السلام دیگر تمام شد. مخصوصاً در آن لحظات آخر روز عاشورا، وقتی که همه‌ی یاران حسین‌بن‌علی علیه‌السلام شهید شدند و این بدنهای پاک و مطهّر بر روی خاکهای گرم کربلا غلتید، دیدند حسین‌بن‌علی علیه‌السلام ظاهر شد؛ در حالی که قنداقه‌ی یک طفل شیرخواره روی دست اوست. همه یقین کردند دیگر از حسین علیه‌السلام و از پیام حسین علیه‌السلام در دنیا اثری باقی نمیماند. آخر، همه‌ی دوستان حسین علیه‌السلام و همه‌ی فداکاران، آنجا جمع بودند. مدینه در کربلا بود، مکه و کوفه و حجاز و عراق در همان میدان خلاصه شده بود؛ کس دیگری نبود که بتواند ادّعا کند دنباله‌رو حسین علیه‌السلام است. آنها هم یکی پس از دیگری در خاک و خون غلتیدند و به درجه‌ی شهادت رسیدند. حالا در عصر عاشورا، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام که یک روز چشم دنیایی متوجّه او بود، تنها سربازش و تنها رزمنده‌ی شیرخوارش را روی دست گرفته و در مقابل لشکر دشمن ظاهر شده است. چشم کوتاه‌بین دشمن، حسین علیه‌السلام را تمام‌شده فرض کرد.

◆ وقتی امام با شیرخوار خود در مقابل لشکر ظلم آمد، چشم کوتاه‌بین دشمن، کار حسین علیه‌السلام را تمام شده فرض کرد

هنگامی که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام خطاب به دشمن فرمود:

◆ شهادت علی‌اصغر علیه‌السلام موجب افشای ماهیّت دشمن، اثبات حقّانیّت حسین علیه‌السلام و آغاز گسترش فرهنگ حسینی شد

۱. الأمالي، صدوق، ص ۵۴۷؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۲۹۸.
۲. أنساب الأشراف، ج۳، ص۱۸۷؛ الإرشاد، ج۲، ص۹۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴.
۳. مقتل الحسين، خوارزمي، ج ۲، ص ۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.
۴. مقتل الحسين، مقرّم، ص ۲۹۴.
۵. التاريخ الكبير، ج ۲، ص ۳۰؛ رجال الطوسي، ص ۲۱.

«إنْ لَمْ تَرحَمُونی فَارْحَمُوا هَذا الطِّفْلَ»؛[1]

یعنی ای سنگدلان! ای از انسانیّت بیرون آمده‌ها! اگر شما با من آنقدر عاطفه و مهر ندارید که نگذارید لب من به آب برسد، این طفل شش‌ماهه‌ی صغیر شیرخوار چه گناهی کرده است؟ باز هم دشمن نمی‌فهمید که حسین چه میکند، باز هم آن سیاست الهی برای آن کوردلان معلوم نشد. عمرسعد از شقاوت و کوردلی حرمله استفاده کرد و گفت: حسین را خاموش کن.[2] به جای آنکه به طفل شیرخوار حسین علیه‌السلام آب بدهند، تیر سه شعبه‌ی زهرآلود[3] به سوی او پرتاب کردند. این طفل روی دست پدر پیچ و تاب خورد و جان داد؛ خون از گلوی علی‌اصغر جاری شد. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام از همین نقطه، گسترش خود را شروع کرد؛ نگذاشت خون علی‌اصغر لوث شود؛ نگذاشت شایعه‌پردازان و دروغگویان و سیاست‌بازان بگویند طفل حسین علیه‌السلام خودش مُرد یا از گرمای آفتاب مُرد. دستش را زیر گلوی علی‌اصغر گرفت، مشت حسین علیه‌السلام از خون علی‌اصغر پر شد؛ در مقابل چشم همه، این خونها را به طرف آسمان پرتاب کرد.[4] یعنی این خون را ببینید، علی‌اصغر را کشتید ای نامردمان! حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در اینجا طومار حقّانیّت خود را امضا کرد؛ یعنی به دنیا فهماند با چه جریانی روبه‌روست؛ به تاریخ فهماند با چه می‌جنگیده و برای چه می‌جنگیده است.

◆ **با فداکاری امام حسین علیه‌السلام در نهایت تنهایی، گسترش فرهنگ حسینی آغاز گردید و خون بر شمشیر پیروز شد**

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در تاریخ ثبت کرد فداکاری آن است که او در نهایت تنهایی و هنگامی که نیروهای دشمن از همه طرف به سوی او سرازیر است، یک تنه قیام میکند؛ به یارانِ کم میسازد؛ نمیگوید تنهایم، نمیگوید همه با من مخالفند و از من کاری بر نمی‌آید، نمیگوید ضعیفم و چرا بیهوده بجنگم. بر سر دوراهی حق و باطل، قاطعانه حق

۱. تذکرة الخواص، ص ۲۲۷.
۲. از مدینه تا مدینه، ص ۶۸۸، به نقل از منبع‌الدموع.
۳. تذکرة الشهداء، ج ۱، ص ۵۰۴، به نقل از مقتل ابی‌مخنف.
۴. مقاتل الطالبیین، ص ۹۵؛ الملهوف، صص ۱۶۸-۱۶۹؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۴۶.

را انتخاب میکند و آماده میشود که در راه حق، جانش را بدهد.

• خون شهیدان کربلا موجب شکست ظالمان و آغاز جریان انقلابهای جهانی و بزرگ گردید

از همین نقطه، گسترش فرهنگ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام شروع شد. نه تنها یزیدبن‌معاویه، که سلسله‌ی اموی نیز با خون علی‌اصغر و با خون شهیدان کربلا در هم پیچید. جریان انقلابهای جهانی تاریخ اسلام و انقلابهای بزرگ از نقطه‌ی خون این مظلومان آغاز شد. هر جای عالم که نام اسلام رفته، نام حسین علیه‌السلام به عنوان نمودار اسلام رفته است. هرکه با حسین علیه‌السلام است، اسلام متعلق به اوست. هرکه دنباله‌رو حسین علیه‌السلام است، او در ادّعای اسلام صادق است. هرکه راه حسین علیه‌السلام را انتخاب میکند، راست میگوید و امّت پیغمبر آخرالزّمان است. یزیدیان در تاریخ رسوا شدند و خون بر شمشیر پیروز شد.

• راز پیروزی انقلاب اسلامی، دنباله‌روی امام خمینی و ملّت ایران از اباعبدالله علیه‌السلام بود

امروز فرزند حسین، روح خدا و امام امّت، موجودی خود را به میدان آورده است. این موجودی، یک ملّت است در مقابل همه‌ی دستگاه‌های سیاسی و نظامی عالم. این ملّت میخواهد ثابت کند فرزند حسین علیه‌السلام و دنباله‌رو راه حسین علیه‌السلام است. در صحنه‌های جنگ، فرد فرد رزمندگانی که به شوق و جاذبه‌ی جهاد، پا در میدان نهاده‌اند، مانند سربازان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در عاشورا، عاشق و مشتاق فداکاری‌اند؛ و سرّ اینکه می‌شنوید وضع ما در جبهه‌ها بهتر شده است، همین است. حقیقت همین است.

خداوند میفرماید: «**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**».[1] کوثر یعنی چیزی که در حال افزایش و بیشتر شدن است؛[2] و خداوند به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کوثر داده است و ما داریم افزایش پیدا میکنیم. اما خدای متعال به پیغمبر در همین سوره‌ی کوتاه دو توصیه میکند: اگر میخواهی این افزایندگی برای تو باشد و بماند، «**فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ**»؛[3] دو کار باید انجام بدهی:

• تقویت رابطه با خدا و امام حسین علیه‌السلام و فداکاری برای حفظ دین، لازمه‌ی بالندگی و پیروزی ما هستند

۱. «ما به تو کوثر [خیر و برکت فراوان] عطا کردیم!» کوثر، ۱.
۲. التبیان، ج ۱۰، ص ۴۱۷.
۳. « پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن!» کوثر، ۲.

اوّل صلات، یعنی رابطه‌ات را با خدایت قطع نکن. مردم! رابطه‌تان را با خدا قطع نکنید؛ رابطه‌تان را با حسین علیه‌السلام قطع نکنید؛ رابطه‌تان را با نماز، با ذکر، با مجالس حسینی، هرچه مستحکم‌تر کنید.

• مجالس حسینی، جوانان را بـه آگاهـی و معرفت میرسانند

من بالعیان دیدم این روح حسینی و خون حسینی است که جوانان ما را به آگاهی و معرفت میرساند؛ می‌فهماند در جبهه‌ی یک جنگ وسیع جهانی هستند و باید فداکاری کنند. اینها را در کتاب نخواندند.

• رزمندگان اسلام، شاگردان مکتب حسینی‌اند

بسیاری از این رزمندگان شاید صفحات متعدّدی از کتابهای سیاسی را نخوانده‌اند، روشنفکر نیستند، اما آگاهند. روشنفکر به معنای واقعی کلمه، آنها هستند؛ آنها هستند که میدانند چرا باید فداکاری کنند. این را که به اینها آموخت؟ روح حسینی و حسین‌جویی. این رابطه را حفظ کنید.

دوم اینکه قربانی کنید. با قربانی دادن شماست که اسلام پیروز میشود. خون ما از خون جگرگوشه‌ی پیغمبر- حسین‌بن‌علی علیه‌السلام- رنگین‌تر نیست. مبادا دشمن یا افرادی که نمیدانند و ناآگاهانه دشمنی میکنند، در ذهن بعضی از افراد بی‌خبر و بی‌اطلاع تزریق کنند که چرا جوانهای ما در میدان کشته میشوند. وقتی انسان دنبال یک ایده و آرمانی حرکت نمیکند، زحمت هم نمیخواهد بکشد، تلاش هم ندارد، فداکاری هم

• حرکت در مسـیر یک آرمان مقدّس؛ مستلزم تلاش، فداکاری و ازخودگذشتگی است

نمیخواهد، کشته و خون دادن هم ندارد؛ اما وقتی انسان به دنبال یک آرمان مقدّس حرکت میکند، ایمانش به او تلاش و فداکاری را دستور میدهد. پس باید فداکاری کند و باید از جان خود هم بگذرد.

۱۳۵۹/۹/۱۴

سرپیچی مردم از اسلام، پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام

• پس از حادثه‌ی عاشورا، میان باقیمانده‌ی معتقدان به خطّ امامت، پراکندگی و رعب حاکم شد

وضعیّت بعد از عاشورا، میان شیعیان و معتقدان به خطّ امامت، وضعیّت عجیبی بود. وحشیگری مزدوران اموی و کاری که با خاندان

پیغمبر در کربلا و کوفه و شام انجام دادند، همه‌ی مردم علاقه‌مند به خطّ امامت را مرعوب کرد. البته میدانید زبدگان اصحاب امام حسین علیه السلام در ماجرای عاشورا یا در ماجرای توّابین به شهادت رسیدند؛ اما آن کسانی که باقی مانده بودند، آنقدر جرأت و شهامت نداشتند که در مقابل قدرت سلطه‌ی جبّار یزید و سپس مروان بتوانند حرف حقّ خودشان را بزنند. یک جمع مؤمن؛ اما پراکنده، بی‌تشکیلات، مرعوب و در حقیقت از راه امامت عملاً منفرد شده.

◆ مردم پس از اباعبدالله علیه السلام به دلیل ارعابها دچار ارتداد شدند؛ به این معنا که راه راستین امامت را رها کردند

امام صادق علیه السلام در حدیثی میفرماید:

«اِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَیْنِ إلاّ ثَلاثَة»؛[۱]

بعد از شهادت امام حسین، همه‌ی مردم برگشتند؛ همه از راه درست امامت که راه پرخطری بود، به خاطر فشار هیجانها منصرف شدند. «اِرْتَدَّ» را «کافر شدن» معنا نکنید. ارتداد یعنی راه انقلاب را نیمه‌کاره گذاشتن؛ یعنی هنگام ضرورت، به خاطر سختیها و فشارها، راه را رها کردن، به زندگی راحت دل دادن، از سختیها سرپیچیدن؛ این معنای ارتداد است. گاهی شما یک راهی میروید، میان راه باز میگردید یا متوقف میمانید؛ این، برگشتن از آن راه است. مردم از راه درستی که امامان راستین اسلام در مقابل آنها گذاشته بودند، برگشتند. فقط سه نفر ماندند؛ یکی از این سه نفر، یحیی‌بن‌اُمّ‌طویل بود، که وقتی اندکی میتوانستند حرفشان را بگویند، به مسجد پیامبر خدا می‌آمد و خیل مسلمانهای اسمی و ظاهری را صدا میزد و میگفت:

◆ پس از شهادت امام حسین علیه السلام و پراکندگی و رعب شیعیان، با تلاش امام سجّاد علیه السلام جریان امامت و تشیّع، مجدّد به راه افتاد

«کَفَرْنَا بِکُمْ و بَدا بَیْنَنَا و بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةُ و الْبَغْضَاءُ».[۲]

این دستگاه اسلامی که بنی‌امیّه و یزید و مروان و عبدالملک میخواستند به نام اسلام آن را به خورد مردم بدهند، از نظر جریان

۱. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

۲. «ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنیِ همیشگی آشکار شده است.» ممتحنه، ۴.

اصیل امامت، مردود و غلط بود. آن وقت مردم ذرّه‌ذرّه، جمع‌جمع، خیل‌خیل گرد آمدند:

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا».[1]

مردم تدریجاً دور محور سیّدالعابدین و سیّدالسّاجدین علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام جمع شدند و جریان امامت و جریان تشیّع به راه افتاد؛ والاّ با حادثه‌ی عاشورا همه چیز تمام شده بود.

۱۳۶۰/۲/۲۶

ترکِ حجِّ واجب برای قیامِ واجب‌ترِ عاشورا

◆ امام حسین علیه‌السلام واجبِ مهمِّ حج را برای عمل به واجبِ اهمِّ قیام ترک نمود

در همه‌ی واجبات شرعیّه، اهمّ و مهم وجود دارد. گاهی یک چیزی با اینکه واجب است، در درجه‌ی دوم قرار میگیرد و از صحنه خارج میشود. حج واجب است، ولی دیدید امام حسین علیه‌السلام حجّش را به عمره بدل کرد.[2] اگر فرض شود حضرت قبلاً حج رفته بود و این حجّ اوّلش نبود و واجب نبود، یقیناً میان اصحاب آن حضرت کسانی بودند که این حج برایشان واجب بود؛ اما رها کردند، آمدند. چطور شد؟ چرا آمدند؟ به سبب همین مبارزه بود.

۱۳۶۰/۳/۱۵

پیروزی خون بر شمشیر؛ سنّت تاریخی و وعده‌ی الهی

◆ در حادثه‌ی عاشورا، شکست ظاهری، عدّه‌ای را ناامید کرد، ولی خون شهیدان کربلا سلسله‌ی اموی را برانداخت

در حادثه‌ی عاشورای حسین، رعد و برق جبّارانه‌ی دستگاه یزید علی‌الظّاهر همه چیز را از بین برد. عدّه‌ای مأیوس شدند؛ اما همان‌طوری که در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است، خون حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و یارانش در عاشورا، سلسله‌ی اموی و فرزندان ابوسفیان را برانداخت؛ همچنان که خون زیدبن‌علی و یارانش مایه‌ی قطع و ریشه‌کن شدن

۱. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۲۲۰.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۹۹.

سلسله‌ی مروانی شد.[۱]

امام حسین(ع)؛ الهام‌بخش فداکاری و ضامن بقای اسلام

فردا روز ولادت سرور شهیدان حسین‌بن‌علی(ع) است؛ این یک شادمانی مضاعف برای ملّت ایران است؛ زیرا حسین‌بن‌علی(ع) علاوه بر اینکه فرزند پیامبر و امام ما است، الهام‌بخش حرکت انقلابی ما، الهام‌بخش فداکاری و شهادت‌طلبی فرزندان ما و جوانان ما نیز هست و همین شهادت‌طلبی، ضامن پیروزی اسلام و مسلمین است.

امروز کسانی که با نام و لباس پاسداران در شهرها، در جبهه‌ها، در میدانهای شرف؛ با شهادت‌طلبی، با اخلاص، ذکر، دعا و با توسّل به خدا، عاشقانه در راه جهاد قدم میگذارند و می جنگند، جزو همان هفتاد و دو نفرند. ای عاشوراییان! ای جوانهای پاسدار! ای کسانی که انقلاب مرهون شماست! خوشا به حال شما که روز حسین(ع)، روز شماست. به معنای واقعی کلمه، روز ولادت حسین‌بن‌علی(ع) روز ولادت شور و عشق انقلابی و شهادت‌طلبی است و باید هم آن را «روز پاسدار» نام میگذاشتند؛ زیرا این بچّه‌های ما، این جوانان عزیز ما مشتاقان شهادتند، برای شهادت اشکها میریزند. این همان چیزی است که در حادثه‌ی عاشورا همه به یاد داریم.

- **فداکاری و شهادت‌طلبی، ضامن پیروزی اسلام است**
- **با توجّه به روحیّه‌ی عاشورایی پاسداران، نامگذاری روز ولادت امام حسین(ع) به «روز پاسدار» بسیار مناسب بوده است**

۱۳۶۰/۳/۲۷

پیروزی امام حسین(ع) در قیام عاشورا

شما حسین‌بن‌علی(ع) را یک انسان شکست‌خورده نمیدانید؛ در حالی که برای کسانی که بخواهند حکومت را بگیرند و قدرتی به دست بیاورند، یک سرنوشت فاجعه‌آمیز است و شکستی از آن بالاتر نیست. شما یکی از خلفای دوران اموی یا عبّاسی، یا یکی از پادشاهان مانند

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۲۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۹.

◆ بــه گواهـــی تاریـــخ، امام حســـین(ع) با وجود شهادت در شـــرایط دشوار، شکست‌خورده نیست، ولی سلاطین کشته شده، همگی شخصیّتهای مغلوب تاریخند

یزدگرد سوم یا مروان حمار را در نظر بگیرید؛ اینها همه یا کشته شدند یا فراری شدند یا در غربت مُردند. هیچ‌کدام نشده خودشان و یاران نزدیکشان کشته بشوند و زنانشان به آن‌گونه به اسارت در بیایند؛ آن هم با لب تشنه، آن هم با آن همه رنج که حسین‌بن‌علی(ع) دچار آن شد؛ اما شما آن پادشاهان را مغلوب شده میدانید. در تاریخ که مطالعه میکنید، عقیده‌تان این میشود که یزدگرد سوم شکست خورد،[1] مروان حمار از دست عبّاسیان شکست خورد،[2] مستعصم عبّاسی از دست هولاکو شکست خورد.[3] هر پادشاهی، امیری، خلیفه‌ای از این قبیل را شما شکست‌خورده میدانید؛ اما حسین‌بن‌علی(ع) را که با وضعی فاجعه‌آمیزتر از همه‌ی آنها کشته شده، پیروز میدانید؛ چرا؟

◆ امام حســـین(ع) پیروز شد، زیرا به اهداف خود دست یافت

حسین‌بن‌علی(ع) واقعاً موفق و کامیاب شد؛ زیرا آن کاری را که میخواست انجام بگیرد، انجام گرفت. پس او پیروز شد و انبیای الهی همه و همه پیروز شدند.

◆ ارتقای اندیشـــه، اتمام و اکمال مکارم اخلاق و دمیدن روح آرمان‌گرایـــی، اهداف بعثت انبیا هستند

انبیا آمدند مردم را بتدریج و در طول تاریخ با چند خصوصیّت آمیخته کنند: نخست آمدند به مردم، اندیشیدن و فکر کردن یاد بدهند. اگر پیغمبران نبودند، بشر فکر کردن نمیدانست. و لذا ما معتقدیم اگر رشته‌ی نبوّتها در تاریخ نبود، امروز بشریّت، این تکنیک و صنعت و پیشرفت مادّی، این حرکات محیّرالعقول علمی را هم نمیداشت. دوم، پیغمبران مبعوث شده‌اند تا مکارم و فضیلتهای اخلاقی را به حدّ تمام و کمال برسانند. سوم، انبیا آمدند تا در مردم خواهش و طلب یک جامعه‌ی آرمانی را زنده کنند. لذا مسئله‌ی مهدویّت و جامعه‌ی ایده‌آل تاریخی انسان، در زبان همه‌ی پیامبران بوده است.

---

۱. الأخبار الطوال، صص ۱۱۹ – ۱۲۹.
۲. تاریخ الطبری، ج ۶، صص ۹۲–۹۷.
۳. تاریخ الإسلام، ج ۴۸، صص ۳۲–۳۹.

۱۳۶۰/۱۱/۲۰

شکرانه‌ی زندگی در زمان دولت حق

دعای عرفه از دعاهای بسیار شگفت‌انگیز است. یادتان باشد، سنّت دعاخوانی را فراموش نکنید. دعا بخوانید، معنایش را هم یاد بگیرید. با توجّه به معنایش دعا بخوانید. در دعای عرفه، امام حسین(ع) خدا را شکر میکند که در دولت حق متولّد شده است.[1] امام حسین(ع) در سال سوم[2] یا چهارم[3] هجرت متولّد شده و در آن دوره، دولت حق برقرار بوده است. ببینید چقدر این نعمت، بزرگ است. اینکه تولّد او زمان پیغمبر بوده، چه نعمت بزرگی است. حسین‌بن‌علی(ع) بعد از سالها که از آن زمان گذشته، با خدای متعال که راز و نیاز میکند، آن نعمت را به یاد می‌آورد؛ این چقدر ارزشمند است. و شما امروز همان نعمت را دارید.

◆ برخورداری از دولت حق، نعمت بزرگ و ارزشمندی است که همیشه باید شکر آن را به‌جا آورد

◆ زندگی در حکومت دینی، نعمتی الهی است

۱۳۶۱/۲/۲۳

اهتمام به شکر نعمت دولت حق

دعاها را باید بخوانید. توی مدرسه هم عادت بدهید، تمرین کنید دعاها را؛ نه حالا یک دعای طولانی که بچّه‌ها خسته شوند، نه، یک چهار کلمه دعایی که از ائمّه(ع) رسیده باشد، با ترجمه‌ی درست، با توضیح مقصود، به بچّه‌ها یاد بدهید که اینها با این زبان دعا آشنا بشوند - در دعای عرفه که از امام حسین(ع) است، حضرت سیّدالشّهدا(ع) خدا را شُکر میکند - شاید اوّلین شُکری که میکند، اوّلین مطلبی که میگوید توی این دعا، همین است - برای اینکه در دوران حکومت حق متولّد شده.[4]

◆ انس با دعا برای دانش‌آموزان از اهمّیّت بالایی برخوردار است

◆ شکرگزاری در قبال نعمت حکومت اسلامی، یک وظیفه‌ی عبادی است

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴-۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۷.
۲. الکافی، ج۱، ص ۴۶۳؛ الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۲.
۳. الطبقات الکبری، خامسة۱، ص۳۶۹؛ الإرشاد، ج۲، ص۲۷؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۲۳۷.
۴. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴ـ۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۷.

میدانید که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام امام سوم ما، در سال سوم هجرت متولّد شده؛[1] یعنی سه سال از تشکیل حکومت اسلامی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله گذشته بوده که این بزرگوار متولّد شده. شُکر میکند خدا را؛ چرا؟ برای اینکه محیط انقلابی و جامعه‌ی انقلابی و حکومت انقلابی و جوّ انقلابی در تنفّس انسان هم اثر میگذارد.

◆ جامعه و محیط انقلابی و اسلامی در تنفّس انسان نیز اثرگذار است

۱۳۶۱/۳/۱

پیروزی اسلام؛ روی دیگر فاجعه‌ی کربلا

◆ یاد مصیبت حسینی بابرکت است، اما کربلا جنبه‌های مهمّ دیگری نیز دارد

آن حادثه‌ی کربلا را یک بار به چشم یک مصیبت نگاه میکنید و همه چیز هم در آن هست، بد نیست؛ یعنی ما از آن بُعد هم حادثه‌ی کربلا را هرگز نفی نمیکنیم، بلکه اثبات میکنیم، خیلی هم برای ما برکات داشته؛ آن جنبه‌ی عاطفی قضیّه است. امام حسین علیه‌السلام کی بود؟ چرا کشته شد؟ چه جور کشته شد؟ کی‌ها او را کُشتند؟ دنباله‌ی این کشته‌شدن‌ها چی بود؟ و همین چیزها.

◆ حادثه‌ی کربلا احیاگر دین بود

◆ ارزش احیاگری دین در حادثه‌ی عاشورا، مصیبت عاشورا را تحت‌الشّعاع قرار داده است

یک‌بار به چشم زنده شدن اسلامی که داشت میمرد، به وسیله‌ی این خون و به‌وسیله‌ی شهادت. وقتی به این دید نگاه میکنید، اصلاً یادتان میرود که یک فاجعه انجام گرفته. توجّه میکنید؛ اصلاً یادتان میرود که یک شخصیّتی مثل امام حسین علیه‌السلام کشته شده، از دنیا رفته؛ چون آن به‌قدری جنبه‌ی مثبت بزرگی است که همه‌ی این جنبه‌های منفی قضیّه را میپوشاند. و این همان چیزی است که ابن‌طاووس که لابد شنیدید، میگوید که: «اگر نه این بود که این سوزها و دردها و مصیبتها وجود داشت، ما در روز عاشورا لباس نو میپوشیدیم و آن را یکی از عیدهای خودمان اعلام میکردیم»؛[2] همان بُعد قضیّه است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۲.
۲. اللهوف، صص ۶-۷.

۱۳۶۱/۳/۲۶

شهادت امام؛ حیات ابدی اسلام

شخصیّت‌های برجسته وقتی در راه یک آرمانی به شهادت میرسند، اگرچه با فقدان خود، آن جریان یا آن انقلاب یا آن جامعه را از یک وجود ذی‌قیمت محروم میکنند، اما به وسیله‌ی فداکاری خودشان و خون و شهادت خودشان، آن جریان را تقویت میکنند؛ دقیقاً مثل آن چیزی که در مورد همه‌ی شهدای بزرگ ما در طول تاریخ اتّفاق افتاده و نمونه‌ی بارز آن، عاشورای حسینی است. شخصیّتی مثل حسین‌بن‌علی با ارزش و ارج غیرقابل تصوّری که دارد، وقتی از میان جامعه‌ی بشری مفقود میشود، فقدان او یک ضایعه‌ی جبران‌ناپذیر است؛ اما فداکاری این فقدان، آنقدر بزرگ است که جریانی را که حسین‌بن‌علی به آن وابسته است، حیات ابدی می‌بخشد.

◆ **حیات‌بخشی به ارزشها، ویژگی خون و فداکاری است**

این خاصیّت فداکاری است؛ خاصیّت خون است. وقتی ادّعاها با خون انسان امضا میشوند، صحّت آن برای همیشه ثبت میشود. حادثه‌ی کربلا هم تأثیرات بزرگی در عواطف مردم در طول سالیان دراز به‌وجود آورد.

◆ **قیام عاشورا، الهام‌بخش انقلابهای بعدی بود**

شاید به جرأت بتوان گفت کلّیّه‌ی انقلابهایی که بعد از حادثه‌ی عاشورا در طول چند قرن اتّفاق افتاد، مستند به حادثه‌ی عاشورا بود؛ از آنجا الهام میگرفت و به آنجا استناد پیدا میکرد؛ چنین تأثیر عظیم تاریخی را در روند انقلابهای اسلامیِ آن زمان، دورانهای نخستین، داشت.

◆ **هیچ شخصیّتی با حسین‌بن علی، و هیچ حادثه‌ای با حادثه‌ی عاشورا قابل مقایسه نیست**

هیچ حادثه‌ای را نمیتوان با حادثه‌ی عاشورا مقایسه کرد؛ همان‌طور که در کلمات امام حسن مجتبی هست:

«لا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَاعَبْدِالله»؛[1]

هیچ روزی مثل روز عاشورا نیست. یعنی اگر بخواهیم ابعاد حادثه‌ی

۱. الأمالي، صدوق، ص ۱۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

عاشورا را تصویر کنیم، مجسّم کنیم و بشماریم، مشخّص خواهد شد ماهیتاً نوع دیگری است. در حقیقت هیچ شخصیّتی با حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام و هیچ حادثه‌ای با حادثه‌ی عاشورا قابل مقایسه نیست.

۱۳۶۱/۳/۳۰

پیروزی قیام عاشورا

◆ با شهادت امام حسین علیه‌السلام بقای اسلام تضمین شد

چه کسی میتواند بگوید عالم اسلام و تاریخ اسلام و اندیشه‌ی اسلامی با شهادت حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام زیان کرد. حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام شخصیّت عظیم تاریخ بشریّت و امام معصوم، از دست انسانها رفت، اما بقای اسلام با آن خونِ جوشانِ پاک تضمین شد.

۱۳۶۱/۴/۶

وضعیّت جامعه‌ی شیعی پس از حادثه‌ی عاشورا

◆ با حادثه‌ی عاشورا، حالت رعب، شیعیان را فراگرفت

وقتی که حادثه‌ی عاشورا پیدا شد، در عالم اسلام تا آنجایی که این خبر رسید و بخصوص در حجاز و عراق، حالت رُعبی میان مردم به‌وجود آمد. -بیشتر یا شاید کلاً در میان شیعیان و طرفداران ائمّه؛ -برای اینکه احساس شد که حکومت یزید تا این حد هم حاضر هست، آماده است که حکومت خودش را تحکیم کند؛ یعنی تا حدّ کشتن حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام[1] که فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و در همه‌ی جهان اسلام به عظمت و اعتبار و قداست شناخته شده‌بود.

◆ رعب حاصل از واقعه‌ی عاشورا، با رخ دادن چند حادثه‌ی دیگر کامل شد

اما این رُعب که در کوفه و در مدینه آثارش وجود داشت، پس از گذشت مدتی با چند حادثه‌ی دیگر کامل شد، که یکی از آن حوادث، حادثه‌ی حَرّه بود که مختصر شرحی درباره‌ی این حادثه خواهیم داد؛ و یک اختناق شدیدی در منطقه‌ی نفوذ نزدیک اهل‌بیت علیهم‌السلام یعنی حجاز -عمدتاً مدینه

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، صص ۲۳۹-۲۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴.

◆ **اختنــــاق دشـــــمن پس از عاشـــــورا، تضعیف جدّی شیعیان را در کوتاه‌مدّت به دنبال داشت**

◆ **امــــام ســـجّاد و امــــام صادق(ع)، وضعیّت جامعه‌ی پــــس از عاشـــورا را تبیین کرده‌اند**

◆ **تلاش اهل‌بیت(ع) موجب تقویت دوباره‌ی شــــیعیان گردید**

-و همچنین عراق -عمدتاً کوفه -به‌وجود آمد، ارتباطات ضعیف شد و کسانی که طرفدار ائمّه(ع) بودند و مخالفان بالقوّه‌ی دستگاه خلافت بنی‌امیّه بودند، در حال ضعف، در حال تردید به‌سر می‌بردند.
در اینجا من از روایتی یاد میکنم که از امام صادق(ع) نقل شده، در کتب معتبر- بحار و غیر بحار- هست و آن این است که حضرت صادق(ع) وقتی که درباره‌ی اوضاع ائمّه‌ی قبل از خودشان صحبت میکردند، فرمودند:
«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلاَّ ثَلاثَة»؛[1]
یعنی مردم بعد از حسین(ع) مرتد شدند، مگر سه نفر. البتّه در بعضی روایات دارد پنج نفر،[2] بعضی روایات دارد هفت نفر.[3]
در یک روایتی که از امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه هست، راوی‌اش ابوعمر نهدی است، میگوید که از امام سجّاد(ع) شنیدم که فرمود:
«مَا بِمَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ عِشْرُونَ رَجُلا يُحِبُّنَا»؛[4]
در همه‌ی مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند...
این روایت را، این دو حدیث را از این باب نقل کردم که وضعیّت کلّی جهان اسلام نسبت به ائمّه(ع) و طرفداران ائمّه روشن بشود؛ یعنی این خفقانی که به‌وجود آمد، چنین حالتی را به‌وجود آورد که طرفداران ائمّه(ع) متفرّق، پراکنده، مأیوس و مرعوب بودند و امکان یک حرکت جمعی برایشان نبود.
البته در همان روایت امام صادق(ع) هست:
«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا»؛[5]
تدریجاً مردم ملحق شدند به آن جمع کوچک و زیاد شدند...

۱. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.
۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۸۴.
۳. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، صص ۳۳۸-۳۳۹.
۴. شرح نهج‌البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳.
۵. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

◆ بعد از حادثه‌ی عاشورا، مردم مرعوب شــــدند، اما به‌حدّی نبود که تشکیلات شیعیان بکلّی به هم بریزد

◆ برخی شــــواهد تاریخی، نشان‌ازبقای‌تشکیلات‌پنهانی شیعه‌دارد

◆ منظـــور از تشـــکیلات پنهانی شـــیعه، رابطه‌های اعتقادی است که مردم را به یکدیگر متّصل میکند و آنها را به فـــداکاری و فعّالیّتهای پنهانی‌برمی‌انگیزد

بعد از حادثه‌ی شهادت، البته مقداری مردم مرعوب شدند، ولی آن‌چنان مرعوبیّتـی نبود که بکلّی نظام تشکیلات پیروان اهل‌بیت‌علیهم‌السلام را به هم بریزد؛ دلیلش هم این است که ما می‌بینیم حتی در همان هنگامی که اسرای کربلا را به کوفه آوردند، حرکاتی مشاهده میشود که این حرکات حاکی از وجود تشکیلات پنهانی شیعه است.
البته وقتی میگوییم تشکیلات پنهانی شیعه، منظورمان یک تشکیلات منسجم کامل به‌شکلی که امروز در دنیا معمول هست، نیست؛ بلکه منظورمان رابطه‌های اعتقادی‌یی است که مردم را به یکدیگر متّصل میکند و وادار به فداکاری میکند و به کارهای پنهانی برمی‌انگیزد و در مجموع، یک مجموعه را در ذهن انسان ترسیم میکند.
در همان اوقاتی که خاندان پیغمبرصلّی‌الله‌علیه‌وآله در کوفه بودند، در یکی از شبها سنگی می‌افتد توی آن محلّی که اینها آنجا نشسته بودند و زندانی بودند. سنگ را برمیدارند، کاغذی به او وصل بوده؛ در آن کاغذ نوشته شده بود که کسی را حاکم کوفه فرستاده به شام پیش یزید که درباره‌ی وضعیّت شما و سرنوشت شما از او کسب تکلیف بکند. اگر تا فردا شب مثلاً یا پس فردا شب صدای تکبیر شنیدید، بدانید که شما در همین جا کارتان تمام خواهد شد و کشته خواهید شد؛ اگر نه، بدانید که وضعتان بهتر خواهد بود.
ما وقتی که این داستان را می‌شنویم، خوب درک میکنیم که یک نفر از دوستان این تشکیلات یا از اعضای این تشکیلات در داخل دستگاهِ حاکم ابن‌زیاد حضور دارد و قضایا را میداند، به زندان دسترسی دارد و اطلاع دارد که برای زندانیها چه ترتیباتی و چه پیش‌بینی‌هایی شده و میتواند که خبر را با صدای تکبیر به گوش اینها برساند. این را ابن‌اثیر نقل میکند.[1] یعنی با اینکه این شدّت عمل به‌وجود آمده بود، در عین

۱. الکامل، ج ۴، ص ۸۴.

حال چنین چیزهایی دیده میشد. یا مثلاً عبدالله‌بن‌عفیف‌عضدی – که یک مرد نابینایی هم هست – در همان مراحل اوّلیّه‌ی ورود اسرا به کوفه، از خودش عکس‌العمل نشان میدهد که منجر به شهادتش هم میشود.[1] و از این قبیل کارها ابتدائاً انجام میگیرد. یا فرض بفرمایید که در شام یا در کوفه کسانی پیدا میشوند، می‌آیند در مقابل اسرا و نسبت به آنها اظهار علاقه و ارادت میکنند یا گریه میکنند یا یزید را ملامت میکنند که هم در مجلس یزید چنین چیزهایی پیش آمده،[2] هم در مجلس ابن‌زیاد پیش آمده.[3]

◆ پس از حادثه‌ی عاشورا، حوادث دیگری مانند واقعه‌ی حَرّه و قیام توّابین پیش آمد و اختناق شدیدتر شد

◆ روایت «إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ» مربوط به دورانی است که مجموعه‌ی حوادثی چون حَرّه و قیام توّابین باعث ضعف جدّی شیعیان شده بود

بنابراین، با اینکه ارعاب شدیدی بر اثر این پیش آمده بود، اما آن‌چنان نبود که بکلّی نظام، کار دوستان اهل‌بیت‌ؑ را از هم بپاشد و اینها را دچار پراکندگی و ضعف بکند. اما بعد از گذشت مدّتی، حوادث دیگری پیش آمد که این حوادث، اختناق را بیشتر کرد، که ما میتوانیم بفهمیم که آن حدیث «إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ» مربوط به دوران آن حوادث یا بعد از آن حوادث است، یا فاصله‌هایی که وجود داشته. یکی از این حوادث، ماجرای حَرّه هست.

حالا قبل از اینکه وارد ماجرای حَرّه بشوم، این تکّه‌ی اخیر، یک سطر را حذف میکنیم. در طول این دورانِ دو سه سال اوّل، قبل از آنی که آن یکی دو حادثه‌ی مهم و کوبنده به‌وجود بیاید، شیعیان شروع میکنند کارهای خودشان را ترتیب دادن و انسجام قبلی خودشان را به‌وجود آوردن. اینجا یک چیزی طبری نقل میکند؛ میگوید که:

«**فلم‌یزل القوم فی جمع آلة الحرب و الاستعداد للقتال**» تا آخر؛

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۲۱۰–۲۱۱؛ اللهوف، صص ۹۵–۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۹–۱۲۱.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۸۱–۸۲؛ اللهوف، صص ۱۱۰–۱۱۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۴۲–۱۴۳.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۹؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۷۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۶–۱۱۷.

یعنی آن مردم – منظور شیعیان هستند – ابزار جنگ جمع میکردند، خودشان را برای جنگ آماده میکردند و پنهانی مردم را از شیعه و غیر شیعه به خونخواهی حسین علیه‌السلام دعوت میکردند و گروه گروه مردم به آنها پاسخ میدادند.[1]

و این وضعیّت همچنان ادامه داشت تا یزیدبن‌معاویه از دنیا رفت. پس می‌بینیم با اینکه فشار و شدّت اختناق زیاد بود، در عین حال این حرکات هم انجام میگرفته؛ آن‌طوری که طبری نقل میکند. و شاید به همین دلیل هم هست که صاحب کتاب جهادالشّیعة[2] که یک نویسنده‌ی غیر شیعی است و نسبت به امام سجّاد علیه‌السلام و شیعه نظرات واقع بینانه‌ای ندارد، اما یک حقیقت را درک کرده و او این است که میگوید: گروه شیعیان پس از شهادت حسین علیه‌السلام به صورت تشکیلات منظّمی درآمدند که روابط سیاسی و اعتقادات دینی، آنها را به یکدیگر پیوند میداد و دارای اجتماعاتی بودند و دارای رهبرانی بودند و آنگاه دارای نیروهای نظامی‌یی بودند و جماعت توّابین، نخستین مظهر این هست. خب پس احساس میکنیم با وجود اینکه تشکیلات شیعی با حادثه‌ی عاشورا دچار ضعف شده بود، اما حرکات شیعی در قبال این ضعف و از طرف مقابل، مشغول فعّالیّت بود که مجدّداً آن تشکیلات را به شکل اوّل دربیاورد؛ تا اینکه واقعه‌ی حَرّه پیش می‌آید.

◆ واقعه‌ی حَرّه مقطع بسیار عظیمی در تاریخ تشیّع است، که ضربه‌ی سنگینی بر پیکره‌ی شیعه وارد کرد

به تصوّر من، واقعه‌ی حَرّه یک مقطع بسیار عظیمی است در تاریخ تشیّع؛ یعنی ضربت بزرگ را واقعه‌ی حَرّه وارد آورد. واقعه‌ی حَرّه مربوط به سال شصت‌وسوم هجری است.[3] ... همین اندازه باید بگویم که آن حادثه بزرگترین وسیله‌ی ارعاب دوستان امام و پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام شد؛ بخصوص در مدینه، عدّه‌ای گریختند،[4]

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۴۳۱-۴۳۲.
۲. دکتر سمیرة مختار اللیثی.
۳. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۳۳۲؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۸، ص ۱۲۶.
۴. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۳۳۴-۳۳۵؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۱۸.

عدّه‌ای کشته شدند، عدّه‌ای از یاران خوب مثل خود عبدالله‌بن‌حنظله و دیگران به شهادت رسیدند[۱] و جایشان خالی ماند و خبرش هم به اقطار عالم اسلام رسید و معلوم شد که دستگاه حکومت، قاطع در مقابل این حرکات ایستاده و اجازه‌ی هیچ‌گونه اقدامی به آنها نمیدهد. حادثه‌ی بعدی‌یی که باز موجب سرکوب و ضعف شیعیان شد، حادثه‌ی شهادت مختار در کوفه[۲] و تسلّط عبدالملک‌بن‌مروان بر همه‌ی جهان اسلام بود.[۳]

◆ شهادت توّابین، موجب سرکوب و ضعف بیشتر شیعیان شد

۱۳۶۱/۵/۳۰

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

در دعای معروف و شریف عرفه - که دعایی است که از زبان امام حسین علیه‌السلام در روز عرفه صادر شده و خیلی خوب است که آن دعا را ما در روز عرفه همیشه بخوانیم و دعای بسیار مفصّل و جالبی است - یک جمله‌ای دارد که این جمله برای این صحبت من شاهد بزرگی است. در آنجا امام حسین علیه‌السلام میفرماید که من خدا را شُکر میکنم که در دوران حکومت حق متولّد شدم؛[۴] یعنی دوران حکومت پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله.

◆ امام حسین علیه‌السلام در آخرین سالهای زندگی خود، در شرایطی نعمت زندگی در دوران حکومت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را شکر میکند که از حکومت حق خبری نیست

این را امام حسین علیه‌السلام کِی میگوید؟ آن وقتی میگوید که از حکومت حق خبری نبوده و حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در سنین پیری یا نزدیک به پیری زندگی میکرده، که در آخرین سالهای دوران زندگی‌اش، امام معصوم بزرگوار ما وقتی میخواهد نعمتهای بزرگ خدا را شُکر کند؛ جزو برترین، بزرگترین و اوّلین نعمتهایی که ذکر میکند، نعمتی است که از آن سالهایی هم گذشته، اما آنقدر در نظر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام این نعمت

◆ شکر نعمت دولت حق در دعای عرفه، نشان از عظمت این نعمت دارد

۱. تاریخ خلیفة، صص ۱۵۰-۱۵۵.
۲. الکامل، ج ۴، صص ۲۶۷-۲۷۳؛ اللهوف، صص ۱۹۷-۱۹۸.
۳. تاریخ الخلفاء للسیوطی، صص ۲۱۴-۲۱۵.
۴. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴-۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۷.

بزرگ است که از ادای شُکر آن نعمت غافل نمیماند.

۱۳۶۱/۶/۳

اثرگذاری افزون برخی شهادتها

در حادثه‌ی کربلا هم همین‌جور بوده. هر شهادتی که فجیع‌تر بوده، اثرش بیشتر بوده. شما ببینید مثلاً شهادت علی‌اصغر در حادثه‌ی کربلا از شهادت عون و جعفر و علی‌اکبر و اینها اثرش بیشتر بوده و همان‌طور که معروف است، این سند مظلومیّت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام بود؛ یعنی سند فاجعه‌آفرینی و خباثت آن کسانی بود که حسین علیه‌السلام با آنها می‌جنگید و برای کسی که دارد می‌جنگد، هیچ چیز ذی‌قیمت‌تر از این نیست که معلوم بشود که طرف مقابلش، یک عنصر خبیث و بد و زشتی است. ما لازم نیست در جنگ با صدّام ثابت کنیم ما بحق هستیم، اگر ثابت کنیم صدّام آدم بدی است و رژیم صدّام رژیم بدی است، مسئله حل شده است برای دنیا. امام حسین علیه‌السلام با شهادت علی‌اصغر، یعنی شهید شدن علی‌اصغر، برایش این موهبت بزرگ به دست آمد که در نظر تاریخ مسجّل شد که آن مردمی که حسین علیه‌السلام علیه آنها قیام کرده بود و سیّدالشّهدا علیه‌السلام با آنها به جنگ برخاسته بود، اینها مردم پلید و خبیث و شریری بودند؛ در حدّی که یک بچّه‌ی شیرخوار[۱] را با تشنگی، با گرسنگی، به آن کیفیّت فجیع به قتل رساندند.[۲]

- **شهادتی که فجیع‌تر باشد، دارای اثر بیشتری است**
- **شهادت علی‌اصغر علیه‌السلام سند مظلومیّت امام حسین علیه‌السلام و حادثه‌ی عاشورا است**
- **یکی از عناصر پیروزی در میدان نبرد، پرده‌برداری از خباثت دشمن برای همگان است**
- **شهادت علی‌اصغر علیه‌السلام زمینه‌ساز رسوایی کامل دشمن در تاریخ بشریّت شد**

۱۳۶۱/۶/۲۴

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

بارها بنده این را عرض کردم که حسین‌بن‌علی صلوات‌الله‌علیه در دعای معروف عرفه خدا را شُکر میکنم؛ جزو اوّلین دعاها و اوّلین

- **حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در دعای معروف عرفه، خدا را به دلیل تولّد در دولت حق، شکر میکند**

۱. سر السلسلة العلوية، ص ۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۹.
۲. تذكرة الخواص، ص ۲۲۷؛ المجدی، ص ۹۱.

حمدهایی که برای خدای متعال عرض میکنم، این است که من در دولت حق متولّد شده‌ام.[۱]

ایشان در دولت پیغمبر ﷺ متولّد شدند[۲] و این را حسین‌بن‌علی علیه‌السلام... وقتی میفرماید، یعنی به خدای متعال عرض میکند، که شاید مثلاً سی سال یا بیشتر، چهل سال از آن زمان گذشته بود، شاید هم بیشتر؛ یعنی در اواسط عمر یا اواخر عمر هم هنوز مزه‌ی ولادت در دولت حق در کام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام آسان هست و آثار خوبش را احساس میکند.

۱۳۶۱/۷/۲

وضعیّت جامعه‌ی اسلامی پس از عاشورا

◆ **پس از حادثه‌ی عاشورا و در ابتدای دوران امام سجّاد علیه‌السلام اهل‌بیت علیهم‌السلام در غربت ماندند**

وضع اجتماعی در زمان امام باقر علیه‌السلام یا به تعبیر دقیق‌تر بگوییم وضعیّت جامعه‌ی اسلامی نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام در زمان امام باقر علیه‌السلام تفاوتهایی با دوران امام سجّاد علیه‌السلام کرده بود، که این تفاوتها را من خوب است یکی‌یکی بگویم و عمدتاً میتوان این تفاوتها را در یک فرق بزرگ خلاصه کرد؛ در زمان امام سجّاد علیه‌السلام اوّلی که ایشان به خلافت رسیدند، همان‌طور که گفتیم، دور آن حضرت کسی نبود. در آن روایت هست که:

«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلاَّ ثَلاثَة»؛[۳]

بعد از واقعه‌ی عاشورا، فقط سه نفر – حالا شاید در مدینه یا در حجاز – دور و بر امام سجّاد علیه‌السلام را گرفته بودند و باقی ماندند؛ سه نفر فقط. بقیّه ترسیده بودند، از راه برگشته بودند، خسته شده بودند، جرأت ادامه‌ی مبارزه را در خود نمی‌دیدند. حضرت با تنهایی شروع کرد.

امام سجّاد علیه‌السلام در روایت دیگری میفرماید که:

«مَا بِمَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ عِشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا»؛[۴]

---

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴ـ۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۷.
۲. مصباح المتهجد، ص ۸۵۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.
۳. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.
۴. شرح نهج‌البلاغة، ج ۴، ص ۱۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳. با کمی اختلاف: الغارات، ج ۲، ص ۵۷۳.

در مکه و مدینه، در همه‌ی مکه و مدینه، بیست تا انسان، بیست تا آدم نیست که ما را دوست بدارد؛ یعنی یک روز وضعیّت امام سجّاد علیه‌السلام در یک چنین وضعی بود؛ یعنی با غربت شروع کرد.

◆ یاری نکردن امام حسین علیه‌السلام و شهادت ایشان، موجب شدّت گرفتن غضب الهی و به تأخیر افتادن تقدیر تشکیل حکومت اسلامی به سال صد و چهل شد

ائمّه علیهم‌السلام میخواستند حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. من در باب زندگی امام سجّاد و همچنین زندگی امام صادق علیهماالصلاةوالسلام این حدیث چندین بار تکرار شده را گفتم، حالا هم بد نیست آن را بگویم که امام صادق صلوات‌الله‌علیه فرمود که قرار بود حکومت اسلامی در قضاءالله در سال هفتاد هجری تشکیل بشود، بعد که حادثه‌ی عاشورا پیش آمد، به تأخیر افتاد، که در روایت آمده به این صورت که: «**فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ**»، که در سال شصت‌ویک[1] امام حسین علیه‌السلام شهید شدند. «**اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْض**»؛ غضب خدا، خشم خدا بر مردم زمین فزونی گرفت و تأخیر افتاد به سال صدوچهل.[2] صدوچهل کِی است ؟ صدوچهل، هشت سال[3] قبل از وفات امام صادق علیه‌السلام است.

۱۳۶۱/۸/۴

هدف قیام امام حسین علیه‌السلام

◆ عاشورا، بزرگترین و پرمعناترین حادثه‌ی تاریخ است

با اینکه در تاریخ ما و شاید در تاریخ بشریّت، هزار و سیصد و چهل و چند سال از حادثه‌ی عاشورا گذشته است، همچنان این حادثه، بزرگترین و پرمعناترین حادثه‌ای است که همراه با فداکاری و با امضای خون، واقع شده است. شاید در طول تاریخ ما، بعد از واقعه‌ی عاشورا، کمتر حرکتی، قیامی و حادثه‌ی خونینی را بتوان پیدا کرد که با داشتن آرمانها و هدفهای انسانی، از حادثه‌ی عاشورا سرمشق و الگو نگرفته باشد. برخلاف همه‌ی حوادث که هنگام وقوع، موجی ایجاد

◆ با گذشت زمان، سال به سال حادثه‌ی عاشورا برجسته‌تر و همه‌گیرتر شده است

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۱۹؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۶۰.
۲. الغيبة، طوسی، ص ۴۲۸؛ بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۲۰.
۳. مجمل التواريخ و القصص، ص ۴۵۶؛ تاج المواليد، ص ۴۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۱.

میکنند و هرچه زمان میگذرد، این موج ضعیف‌تر و هموارتر میشود، حادثه‌ی عاشورا از زمان وقوع هرچه گذشته، سال به سال و دوره به دوره موجش بیشتر، برجسته‌تر و همه‌گیرتر شده است.

◆ درک مفهوم و مدلول حادثه‌ی عاشورا، از اهمّیّت بسیار برخوردار است

◆ انقلاب ایران از حادثه‌ی عاشورا الهام گرفت

مسئله‌ی حائز اهمّیّت این است که ما مدلول این حادثه و مفهوم این حرکت و قیام را درست بفهمیم، چون ما معتقدیم و حقیقت هم همین است که انقلاب ما از این حادثه الهام گرفت و به وسیله‌ی این حادثه رهنمون شد؛ همان‌طور که امام فرمودند: «محرّم، ماهی است که خون بر شمشیر پیروز شد».[1] محرّم، تاریخی و سرنوشت‌ساز شد. این سخن از یک فرهنگ مایه میگیرد. حقیقت هم همین است که ما انقلابمان را از برکات و از رشحات حادثه‌ی عاشورا می‌بینیم. بعد از پیروزی انقلابمان هم آنچه ما در برخورد با قدرتهای جهانی و در برخورد با سیاستهای سرکوبگر و مخرّب عمل کردیم، از قیام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام الهام گرفتیم. جوانهای ما با عشق حسین علیه‌السلام و با یاد حسین علیه‌السلام در میدانهای جنگ حاضر شدند و انقلاب ما با این دشواریها و با این ناهمواریها تا امروز به پیش آمده است؛ بعد از این هم إن‌شاءالله پیش خواهد رفت. پس ما لازم است این حادثه را درست بفهمیم.

شیوه‌ی تبیین حادثه‌ی کربلا

◆ حادثه‌ی کربلا را میتوان به دو شیوه تبیین کرد:

۱. پرداختن به وقایع دوران امام حسین علیه‌السلام؛

حادثه‌ی کربلا را میشود دو نوع تبیین کرد: نخست، تبیین وقایع. خود تبیین وقایع، بسیاری از پیامها را با خود دارد. امام حسین در دوران طولانی پر رنج زندگی بعد از حسن‌بن‌علی علیه‌السلام که ده سال طول کشید،[2] چگونه زندگی کرد؟ چگونه برخورد کرد؟ چه نامه‌هایی به ایشان نوشته شد؟ ایشان در پاسخ چه گفت؟ بعد از روی کار آمدن یزید، ایشان چه عکس‌العملی نشان داد؟ از مدینه حرکت کرد؛ در مدینه چه حوادثی اتّفاق افتاد؟ به مکه آمد؛ در مکه چه حوادثی اتّفاق افتاد؟ از

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۷۵.
۲. روضة الواعظین، ص ۱۹۵؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۵۰؛ بحارالأنور، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

مکه حرکت کرد؛ در هر منزلی از منازل، چه اتّفاق افتاد؟ این یک نوع بیان آرمان‌گرایی عاشورا است. معمولاً هم این‌طور بیان شده است. خود این، حامل پیام و بیانهای زیادی است و چنانچه قرار باشد بیان شود، بایستی به تفصیل بیان شود. ما نمیخواهیم به تفصیل در مسئله وارد شویم.

۲. تبیین انگیزه و چرایی قیام عاشورا

یک نوع دیگر، جمع‌بندی حادثه‌ی کربلا، جمع‌بندی همه‌ی این حوادث و جمع‌بندی همه‌ی این گفتارهاست، که از مجموع اینها ما بدانیم و بفهمیم سیّدالشّهدا عليه‌السلام چرا قیام کرد؟

بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تشکیل جامعه‌ی نمونه

پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریف آورد؛ مبعوث شد و دنیای جدیدی ساخت. این دنیا حکومتش غیر از حکومت دنیای طاغوت بود. آن روز هیچ جای دنیا آن حکومتی که پیغمبر میساخت، وجود نداشت. نه شرایط حکومت و شرایط حاکم در دنیا نظیر مدینةالنّبی بود، نه رابطه‌ی حاکم و مردم در دنیا شبیه مدینةالنّبی بود. اقتصادش شبیه اقتصادی که در دنیا وجود داشت، نبود. روابط مردم با یکدیگر و مناسبات اجتماعی در جامعه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شبیه جوامع دیگر نبود، بلکه یک چیز نمونه بود. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد، چنین دنیایی را به‌وجود آورد. همه‌ی ابعاد این جامعه را پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و ترسیم کرد.[۱] به مردم گفت، بعد هم خودش عمل کرد. خبری نبود که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردم بگوید و خودش عمل نکند. به مردم میگفت نماز بخوانید، خودش اوّل نمازگزار بود. به مردم میگفت زکات بدهید، خودش زکات را از مردم میگرفت و در جایش مصرف میکرد. به مردم میگفت انفاق کنید، انفاقات خود و مردم را به موارد مستحق میرساند. به مردم میگفت جهاد کنید، اصلاً خود او نمودار جهاد و معلّم جهاد بود. یعنی تمام چیزهایی که در اسلام به

۱. المصنف، عبدالرزاق الصنعانی، ج ۱۱، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۹۶.

عنوان مجموعه‌ی نظام اسلامی به وسیله‌ی پیغمبر ﷺ بیان شده بود، در عمل خود پیغمبر ﷺ و در همان جامعه‌ای که ساخته بود، وجود داشت. پیغمبر ﷺ اینها را عملاً و عیناً به مردم نشان داد.

بیان رکنی از ارکان نظام اسلامی

◆ برای پیامبـــر ﷺ امکان عمل به یـــک رکن عظیم از ارکان نظام اســـلامی وجود نداشت

تنها یک حکم از احکام این نظام اسلامی وجود داشت که این را پیغمبر ﷺ گفته بود، ولی عمل نکرده بود؛ میگفت و عمل نمیکرد. آن، رکنی از ارکان نظام اسلامی است. آن جامعه‌ای که پیغمبر ﷺ ساخته بود، اگر فرض کنیم ده یا دوازده رکن داشت، یکی از ارکانش هم این بود. پیامبر خصوصیّاتش را گفته بود، همه‌ی توجیهات لازم و ارشادات لازم را انجام داده بود، اما خود رسول اکرم ﷺ به این رکن عظیم نظام اسلامی عمل نکرده بود و نمیتوانست عمل کند. امکان اینکه پیغمبر ﷺ خودش عمل کند، وجود نداشت. آن چه بود؟

◆ تکلیف در زمان انحراف جامعه از خطّ اســـلام، رکنی عظیم از ارکان نظام اسلامی است

آن این بود که هرگاه این قطار منظّم جامعه‌ی اسلامی و نظام اسلامی از خط خارج بشود و روند کلّی این نظام تغییر پیدا کند، تکلیف چیست؟ این واقعاً یکی از ارکان یک نظام است. نظامی می‌آید، مشخّص میکند که بایستی با این خصوصیّات مادّی و معنوی، اقتصادی و حکومتی و بقیّه‌ی چیزها، این جامعه به‌وجود بیاید. جامعه را هم به‌وجود می‌آورد، اما اگر این جامعه از خط خارج شد؛ قدرتمندانی، ستمگرانی، مهاجمانی آمدند این جامعه را از آن محتوایش خالی کردند یا شکلش را هم عوض کردند، یا شکلش را عوض نکردند، اما محتوا را عوض کردند، تکلیف چیست؟ باید چه کرد؟

این هم حکمی از احکام است. اگر بنیانگذار اسلام بیاید و همه‌ی احکام اسلامی را بیان کند، این یکی را بیان نکند، کار ناقصی کرده است.

پیغمبر ﷺ این را برای مسلمانها گفته بود که وقتی نظام اسلامی از خطّ اسلام خارج شود و جهت حرکتی که جامعه‌ی اسلامی دارد، به

وسیله‌ی قدرتمندان، زورگویان، منافقان و خود را در سطح مسلمانها جا زدگان تغییر پیدا کند، در مقابل این انحراف چه عملی باید انجام داد؟ این را پیغمبر ﷺ گفته بود، اما خود عمل نکرده بود. چرا؟ چون امکان نداشت پیغمبر ﷺ عمل کند؛ زیرا زمان پیغمبر این انحراف رخ نمی‌داد. تا پیغمبر ﷺ زنده بود، تا پیغمبر سر کار بود، انحرافی پیش نمی‌آمد.

◆ زمینـــه‌ی اجرای تکلیف ویژه، در زمان جانشـــینان پیامبر ﷺ فراهم شد

این، زمان جانشینان پیغمبر ﷺ اتّفاق می‌افتاد. در وضعی که جامعه‌ی اسلامی دچار آن‌چنان انحرافی شده که امکان و خطر آن هست مفاهیم اسلامی بکلّی عوض شود، اکنون بایستی چه عملی انجام بگیرد؟ این را باید یکی از جانشینان پیغمبر انجام بدهد. این جانشین چه کسی باشد؟ فرقی نمیکرد؛ بسته به این بود که آن شرایط خاص در زمان کدام‌یک از ائمّه‌ی بعد از پیغمبر پیش بیاید. اگر آن شرایط زمان امیرالمؤمنین ؑ پیش می‌آمد، امیرالمؤمنین ؑ آن‌طور عمل میکرد؛ اگر زمان امام علی‌النّقی ؑ یا فرض کنید امام حسن‌عسکری ؑ پیش می‌آمد، آن امام آن‌طور عمل میکرد.

◆ امام حســـین ؑ تکلیف ویژه را اجرا کرد

اما این شرایط در علم الهی معلوم بود و رسول اکرم ﷺ هم پیش‌بینی کرده بود؛ واقعیت خارجی هم این بود که زمان حسین‌بن‌علی ؑ انجام گرفت؛ آن هم نه در اوّل امامت، در دهمین سال امامت حسین‌بن‌علی ؑ. لذا امام حسین ؑ بایستی به آن تکلیف الهی عمل کند؛ برای اینکه نظام اسلامی را که داشت از خط خارج میشد یا خارج شده بود، با آن عمل، با ادای آن واجب و با انجام دادن آن تکلیف، به وضع اوّل خودش برگرداند. این تکلیف حسین‌بن‌علی ؑ بود، و ماهیّت واقعه‌ی عاشورا و قیام عاشورا این است.

حالا این تکلیف چه بود؟ آنی که پیغمبر اکرم ﷺ دستورش را داده بود و فی‌علم‌الله معلوم بود و از بخشهای نظام اسلامی بود که باید هنگامی که

خطّ صحیح نظام اسلامی عوض میشود، این کار انجام بگیرد، این گونه عمل بشود، آن چه بود؟ این تکلیف که پیغمبر ﷺ معیّن کرده و امام حسین ؈ عمل کرده، چیست؟

◆ نظریّه‌ی حکومت و نظریّه‌ی شهادت در مورد هدف قیام، مردودند

در بیان این تکلیف و در جمع‌بندی عمل حسین‌بن‌علی ؈ نظرات گوناگونی بیان شده است. در سالهای اخیر دو جمع‌بندی وجود داشت که به نظر بنده هیچ‌یک از این دو درست نیست و دیدگاه سوم صحیح است.

بعضی‌ها میگفتند: حسین‌بن‌علی ؈ برای گرفتن حکومت قیام کرد. قیام حسین ؈ برای گرفتن حکومت بود؛ فقط برای این بود که حکومت کند، چون میدید یزید آدم ناصالح و فاسدی است و جامعه‌ی اسلامی را در معرض یک خطر جدّی قرار داده است، این بود که آن حضرت قیام کرد تا حکومت را بگیرد. عِدّه و عُدّه هم فراهم کرده بود. هنگامی که به سوی کوفه حرکت کرد تا آنجا قیام کند و کوفه را به اصطلاح امروز آزاد کند، نیروهای خود را آنجا جمع کند و علیه حکومت مرکزی بشورند، در راه که فهمید کوفی‌ها برگشتند، منصرف شد؛ گفت: رهایم کنید، به یمن بروم یا بروم همان جایی که بودم و آنجا بمانم.

البته برای این دیدگاه شواهد و قرائنی هم ذکر میکنند؛ اما در مجموع، این نظر درستی نیست.

عدّه‌ای دیگر از آن طرف میگویند: نه، اصلاً حسین‌بن‌علی ؈ هیچ نیّت حکومت کردن نداشت، هیچ نیّتِ گرفتن مقام و حکومت و ریاست بر مسلمین را نداشت، بلکه خواست کشته بشود؛ اصلاً قیام کرد تا کشته شود. برای اینکه دید در زنده بودنش نمیتواند آن تکلیف الهی را انجام بدهد، گمان کرد با کشته شدنش آن تکلیف را انجام میدهد. حالا که با زنده بودن نمیتوانیم کاری انجام بدهیم، پس با کشته شدن

این کار را انجام بدهیم! میگویند: حسین‌بن‌علی(علیه السلام) از مدینه که راه افتاد، نیّتش همین بود که برود و کشته شود؛ اصلاً قصدش جز این، چیز دیگری نبود. مکه هم که آمد، این قصد را داشت. طرّاحی میکرد و نقشه می‌ریخت که چگونه در یک موقعیّت حسّاس و خوبی کشته بشود. این نظر هم درست نیست.

هدف امام؛ نفس حرکت و قیام علیه ظلم و کفر و بدعت

◆ حکومت و شهادت، نتایج قیام بودند، نه اهداف آن

حقیقت و جمع‌بندی درست این است که حسین‌بن‌علی(علیه السلام) نه برای حکومت کردن میرفت و نه برای کشته شدن. کشته شدن و حکومت کردن، هدفهای حسین‌بن‌علی(علیه السلام) نبودند؛ بلکه نتیجه‌ی قطعی حرکت حسین‌بن‌علی(علیه السلام) یکی از این دو بود؛ یعنی امام حسین(علیه السلام) در این راه یا به حکومت میرسید یا کشته میشد؛ این را خود آن حضرت هم میدانست. البته ما معتقدیم امام حسین(علیه السلام) میدانست کشته میشود، اما نتیجه‌ی حرکت امام حسین(علیه السلام) به طور طبیعی کشته شدن یا حکومت کردن بود؛ اما هیچ‌کدام هدف امام حسین(علیه السلام) نبود. هدف امام حسین(علیه السلام) نفس حرکت و قیام بود، نفس ایجاد و اعلام مقاومت بود. اگر این مقاومت و این حرکت به حکومت میرسید، چه بهتر؛ امام حسین(علیه السلام) حرکتی کرده بود و قیامی کرده بود، حکومت را هم به دست میگرفت و دنیا را آباد و گلستان میکرد و حکومت نبوی را ادامه میداد؛ اما اگر به حکومت هم نمیرسید و نهایت این کار، کشته شدن و شهادت بود، امام حسین(علیه السلام) استقبال میکرد؛ چون هدف او انجام شده بود.

به عقیده‌ی بنده، آن نظر سوم این است که هیچ‌کدام از کشته شدن یا به دست گرفتن حکومت، هدفهای امام حسین(علیه السلام) نبودند.

◆ هدف امام(علیه السلام) این بود که نفس قیام او الگویی برای تاریخ گردد

هدف امام حسین(علیه السلام) این بود که خود این حرکت انجام بگیرد تا نفس انجام دادن این حرکت، سرمشقی برای همه‌ی مسلمانانی شود که آن روز و در طول تاریخ به دنیا می‌آیند. این حرکت، یک خلأ نظام

اسلامی را پُر میکرد؛ این همان چیزی بود که پیغمبر اکرمﷺ تعلیم داده و فرموده بود: هنگامی که دیدید دنیا رو به ویرانی میرود، نظام اسلامی رو به فساد میرود، باید حرکت و قیام کنید. این را پیغمبرﷺ فرموده بود، اما خود پیغمبر طبعاً این فریضه‌ی الهی را نمیتوانست انجام بدهد؛ چون در زمان خود آن بزرگوار، موضوع محقّق نمیشد و انحراف به‌وجود نمی‌آمد. این عمل بایستی انجام میگرفت. پیغمبرﷺ نماز را یاد داده بود، زکات را یاد داده بود، حج و جهاد را یاد داده بود، همه را خودش انجام داده بود؛ اما این کار را باید یکی از اوصیائش انجام میداد و آن را هم به مردم یاد میداد، و امام حسینؑ یاد داد.

پس به طور خلاصه ما میگوییم هدف حسین‌بن‌علیؑ این بود که این حرکت انجام بگیرد، تا اینکه به برکت این حرکت، انسانیّت و مسلمانان تاریخ و مسلمانان آن روزگار تکلیفشان را در مقابل چنان وضعی بفهمند و بدانند هنگامی که ظلم و کفر حکومت میکند و نظام اسلامی به طرف فساد و انحراف میرود و این قطار نزدیک است که از خط خارج شود، تکلیف چیست.

مقداری از کلمات حسین‌بن‌علیؑ که حامل این معناست، بیان کنیم. هنگامی که معاویه میخواست یزید را جانشین معرّفی کند، حسین‌بن‌علیؑ مخالفت کرد. وقتی یزید به عنوان خلیفه معیّن شد، اوّلین اظهارنظر حسین‌بن‌علیؑ این بود که فرمود:

◆ اوّلین اظهارنظر امامؑ پس از خلافت یزید، از وجود انحرافی خطرناک خبر میداد

«**إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُون**».[1]

چون این همان انحراف است؛ همان حالتی است که در یک نظام ممکن است پیش بیاید. این «**إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُون**»[2] حالت کمال دهشت را نشان میدهد. کلمه‌ی استرجاع، کمال نگرانی را نشان میدهد؛

۱. «ما از آنِ خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم!» الفتوح، ج ۵، صص ۱۶-۱۷؛ اللهوف، ص ۱۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۳۲۶.
۲. البقره، ۱۵۶.

یعنی چقدر باید نگران و دهشت‌زده بود آن وقتی که امّت اسلامی به فرمانروایی مانند یزید مبتلا بشود. این اوّلین عکس‌العمل امام حسین علیه السلام بود؛ یعنی این را ما قبول نمیکنیم. حسین‌بن‌علی علیه السلام با خود یزید هم هیچ‌گونه نظر شخصی ندارد. برای امام حسین علیه السلام یزید و غیر یزید از جهت بشری فرقی نمیکند. البته یزید در نظر حسین‌بن‌علی علیه السلام یک فاسد و یک فاسق است.[1] وقتی بناست همین یزید فاسدِ فاسق، خلیفه‌ی مسلمانان و جانشین پیغمبر شود، زنگ خطر به صدا در می‌آید. اینجاست که حسین‌بن‌علی علیه السلام احساس میکند این نقطه‌ی اوج آن انحراف است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن اشاره کرده – که خواهیم گفت امام حسین علیه السلام در یک روایت دیگر از قول پیغمبر نقل میکند – اینجاست که دیگر نمیشود تحمّل کرد و هرچه تحمّل کردیم، بس است. باید حرکت کرد.

◆ حاکمیّت یزید، زنگ خطر را برای اسلام به صدا درآورد

آن حضرت را برای بیعت گرفتن خواستند. والی و استاندار مدینه آن حضرت را برد تا بیعت بگیرد؛ آن حضرت هم بیعت نکردند. بگو مگو شد. تفصیلاتی دارد. دست آخر کار به فردا موکول شد؛ یعنی والی مدینه نتوانست. همان شب آن حضرت از مدینه بیرون آمد.[2] دید جای ماندن نیست و به طرف مکه آمد. در مدینه هم سندی از امام حسین علیه السلام باقی مانده است و آن، وصیّت به محمدبن‌حنفیّه است. مقدّمات وصیّت را ذکر میکند:

◆ امام علیه السلام هدف قیام خود را هنگام خروج از مدینه در وصیّت خویش به محمدبن‌حنفیّه بیان میکند

«هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ‌بْنُ‌عَلِيِّ‌بْنِ‌أَبِي‌طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ‌الْحَنَفِيَّةِ».

به وحدانیّت خدا شهادت میدهد؛ همان‌طور که در وصیّتهای معمولی ما نیز چنین است که اوّل شهادت به وحدانیّت خدا و شهادت به پیغمبری پیغمبر و امثال اینهاست. امام این کار را کرد تا تبلیغاتچی‌های

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۴؛ مثیر الأحزان، ص ۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.
۲. الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۸، صص ۲۰۴-۲۰۶.

آن روز نتوانند آن تهمتهایی را که آن روز میزدند، بزنند. بعد میفرماید:
«**أَنّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظَالِماً**»؛[1]
من که از مدینه دارم خارج میشوم، از روی غرور، کبر و چون یزید را داخل آدم نمیدانم و خودم را بالاتر از او میدانم، نیست. مسئله، مسئله‌ی شخصی نیست؛ مسئله‌ی احساسات نیست. خروج من از مدینه، برای ظلم و ایجاد فساد نیست. خیلی در تاریخ اتّفاق افتاده که حکومتی بر سر کار هست؛ عدّه‌ای برای اینکه خودشان میخواهند این حکومت را به دست بگیرند، سر بلند میکنند و عدّه‌ای را می‌کشند و ظلم به‌وجود می‌آورند؛ هیچ منطق و ملاکی هم ندارند؛ مثل همین کارهایی که امروز دارد اینجا انجام میگیرد، که ملاحظه میفرمایید. اینها هیچ ایراد اصولی روی این حکومت ندارند؛ بنا میکنند مسائلی را مطرح میکنند، بعد می‌آیند در خیابان بمب میگذارند و عدّه‌ای را با این بمب‌گذاری میکُشند؛ این ظلم است. می‌آیند در شهری، یا دهی، مسئله‌ای یا فسادی را به‌وجود می‌آورند. این فساد است.

◆ هدف اصلی قیام امام حسین علیه‌السلام اصلاح در امّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود

آن حضرت میفرماید: کار من با این‌گونه کارها اشتباه نشود. من که از مدینه خارج شدم، برای احساسات شخصی نیست، برای ایجاد ظلم و فساد نیست؛
«**إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی**»؛[2]
من خارج شدم تا اینکه در امّت جدّم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله طلب اصلاح کنم؛ یعنی فسادی را که در امّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌وجود آمده، از بین ببرم؛ یعنی همان حالتی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش‌بینی میکند و حکمش را هم معیّن میکند. این انحرافی که به‌وجود آمده، این انحراف را من از بین ببرم.

◆ روح قیام عاشورا، امر به معروف و نهی از منکر است

«**أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ**»؛[3]

---
۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۲. همان.
۳. همان.

میخواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. یعنی حقیقت و روح این حرکت، امر به معروف و نهی از منکر است. میخواهم نهی از انجام دادن آن بدی بکنم و مردم را به خوبیهای اسلام دعوت کنم و امر کنم. این، حقیقت حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است. آن وقت وجود مقدّس سیّدالشّهدا علیه‌السلام از مدینه به مکه تشریف می‌آورد. در مکه با مردم کوفه نامه‌نگاری میکند. وقتی بناست حرکتی انجام بگیرد، معنای این حرکت و این قیام این نیست که انسان خودش را به کشتن بدهد؛ یعنی حرکتی انجام بدهد که بدون هیچ تأثیری، بدون هیچ گونه فایده‌ای و بازدهی‌یی باشد؛ نه، بناست حرکتی از سوی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام انجام بگیرد که این حرکت، پایه‌های تخت حکومت اموی و یزید را تکان بدهد؛ اگرچه در نهایت به کشته شدن آن بزرگوار منتهی شود؛ حرفی نیست. اما بناست یک حرکت انجام بگیرد؛ یک ضربه بر آن نظام و حکومت ظالم و فاسد و باغی وارد شود.

◆ امام حسین علیه‌السلام در صدد تهیه‌ی عِدّه و عُدّه برای قیام برمی‌آید

حضرت میخواهد این کار را بکند. این کار، تهیه‌ی عِدّه و عُدّه میخواهد؛ متوقف بر این است، عدّه‌ای جمع شوند و امکاناتی را فراهم کنند. لذا نامه‌نگاری شروع میشود.

◆ شیعیان به امام علیه‌السلام نامه مینویسند و برای قیام اعلام آمادگی میکنند

از آن طرف، شیعیانی در کوفه - مرکز شیعیان - بودند. اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و کسانی که با آن بزرگوار از نزدیک آشنا بودند و در جنگها در رکاب آن بزرگوار جنگیدند - مثل حبیب‌بن‌مظاهر[1] و از این قبیل شخصیّت‌های با نام و نشان جامعه‌ی اسلامی - در کوفه حضور داشتند. عامّه‌ی مردم هم دنبال سر اینها نامه نوشتند که بیا، ما آماده هستیم از تو حمایت کنیم و علیه حکومت اموی قیام کنیم.

◆ لحن نامه‌های کوفیان به امام علیه‌السلام مختلف است

البته لحن نامه‌ها هم مختلف است. بعضی از نامه‌ها این است که دشمن تو از دنیا رفته و امکانات برای اینکه تو بتوانی حکومت را به خطّ اسلام

---

۱. معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۲۷.

برگردانی، زیاد است؛ برگرد بیا.[۱] در بعضی از نامه‌ها آمده، جوی‌های کوفه روان شده و درختها میوه داده. آن خوش آب و هوایی کوفه را برای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام تصویر میکنند.[۲] این دیگر بسته به مَبلغ و میزان فکر و ذهن و شعور آن نویسنده است. بعضی تفکّرشان آن‌گونه بوده، پس نامه را آن‌طور مینویسند؛ بعضی هم تفکّرشان عامیانه، ساده و ابتدایی است، که حضرت را به خوردن میوه دعوت میکنند! چند هزار نامه ذکر شده؛ یک رقمهای مبالغه‌آمیزی است. گاهی در نوشته‌ها آمده، تعداد عظیمی نامه نوشتند؛ مثلاً بیست هزار نامه، یا هفتاد هزار نامه. شاید اینها مبالغه‌آمیز باشد و احتمال دارد که خیلی کمتر از اینها باشد. به هر حال نامه‌های زیادی در دوران مکه به حضرت میرسد.[۳] حضرت این نامه‌ها را دریافت میکنند و راه می‌افتند.

◆ تعداد نامه‌های کوفیان به امام علیه‌السلام بسیار زیاد بود

تمام کسانی که در مکه و مدینه افراد نام و نشانداری بودند و حقیقت قضیّه را نمی‌فهمیدند، با این کار مخالفت میکردند. ابن‌عبّاس مخالفت میکرد،[۴] محمدبن‌حنفیّه مخالفت میکرد،[۵] عبدالله‌بن‌جعفر - شوهر حضرت زینب علیهاالسلام - مخالفت میکرد.[۶] بعضی حتی تا بین راه نامه نوشتند و خواستند که آن حضرت برگردد.[۷] وقتی به سمت کوفه راه افتاده بودند، برخی خواستند که آن حضرت برگردد.[۸] بعضی حتی

◆ عـــدّه‌ای از افـــراد نام و نشاندار به دلیل محاسبات مادّی و عدم آمادگی، با قیام امام علیه‌السلام مخالفت میکردند

۱. تاریخ الطبری، ج۴، صص۲۶۱-۲۶۲؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۶-۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص۳۳۲-۳۳۳.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۲؛ الإرشاد، ج۲، ص۳۸؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۳۴.
۳. الفتوح، ج ۵، ص ۲۹؛ مثیرالأحزان، ص ۱۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص۳۳۳-۳۳۴.
۴. تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۸۸؛ مناقب آل‌أبی‌طالب، ج۳، ص۲۴۰؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۶۴-۳۶۵.
۵. الفتوح، ج۵، صص۲۰-۲۱؛ الإرشاد، ج۲، صص۳۴-۳۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۴.
۶. تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۹۱؛ الإرشاد، ج۲، صص۶۸-۶۹؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۶.
۷. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۳؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص۲۰۸-۲۰۹.
۸. أنساب الأشراف، ج۳، ص ۱۶۵؛ الأخبار الطوال، ص ۲۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۰۶-۳۰۷؛ العقد الفرید، ج۵، ص۱۳۳؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۱۷؛ الإرشاد، ج۲، صص۷۱-۷۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج۱۴، ص۲۱۶.

مأیوس نشدند، بعدها نامه نوشتند.[1]

چرا؟ چون اینها محاسبه میکردند و میگفتند: این کار به چه قصدی دارد انجام میگیرد؟ اگر برای این است که آن حضرت به حکومت برسد، خیلی شرایط به حکومت رسیدن مفقود است؛ بسیاری از چیزهایی که باید باشد، وجود ندارد. اگر نفس این حرکت و تعمیم دادن این حرکت و تحریک مردم در آن زمان و در زمانهای بعد مطلوب است، در این مسئله کشته شدن هم هست. اینها کسانی بودند که آماده نبودند خودشان را به شهادت بدهند؛ آن آمادگی در اینها وجود نداشت. این بود که نامه‌نگاری میکردند، اشکال می‌تراشیدند و آن حضرت را از این کار منع میکردند. اما آن حضرت علی‌رغم همه‌ی این توصیه‌ها و نصیحتهای به خیال خودشان عاقلانه و مدبّرانه، حرکت کردند.

◆ امام﴿ع﴾ به رغم همه‌ی مخالفتها، در هشتم ذی‌الحجّه از مکه به سوی کوفه حرکت نمود

◆ امام﴿ع﴾ هشتم ذی‌الحجّه را برای حرکت انتخاب کرد تا مردم را متوجّه حقیقت کار خود کند

هشتم ذی‌الحجّه[2] با اینکه علی‌الظّاهر همه‌ی مردم بایستی از مکه به عرفات بروند و مشغول اعمال حج بشوند، حضرت آن روز از مکه خارج شدند و به طرف کوفه آمدند. البته خود این حرکت، یعنی انتخاب آن روز برای این کار، حاکی از این است که حسین‌بن‌علی﴿ع﴾ میخواهد همه‌ی مردم را متوجّه حقیقت کار خود کند و همه بدانند حسین‌بن‌علی﴿ع﴾ این کار بزرگ را انجام داد. در منازل بین راه، هر کدام، حادثه‌ای و سخنی وجود دارد. البته اینها تفصیلات زیادی دارد که من نمیخواهم بگویم؛ اما میخواهم آن مقاصد، حرکت و عمل را که در بعضی کلمات این بزرگوار نشان داده میشود، بیان کنم، تا درست روشن شود این اقدام به چه مقصودی و با چه هدفی انجام میگیرد.

◆ سپاه حرّ وظیفه داشت از ورود امام﴿ع﴾ به کوفه و بازگشت حضرت به مکه جلوگیری کند

آن حضرت رسید به آنجایی که حرّ بن‌یزید ریاحی جلوی او را گرفت.[3] حرّ بن‌یزید ریاحی همان‌طور که معروف است و شنیدید،

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۴۶؛ أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۳ و ۱۶۵-۱۶۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۵، ص ۱۲۷.
۲. أنساب الأشراف، ج۳، ص۱۶۰؛ الإرشاد، ج۲، ص۶۶؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۳.
۳. تاریخ الطبری، ج۴، صص۳۰۱-۳۰۲؛ روضة الواعظین، ص۱۷۹؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۷۵.

به عنوان نیروی بازدارنده‌ای آمد؛[1] چون ابن‌زیاد فکر میکرد اگر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به کوفه برسد، ممکن است در کوفه عدّه‌ای را تهییج کند، تشجیع کند و نیروی عظیمی دور امام حسین علیه‌السلام جمع شود. شاید هم همین‌طور میشد؛ یعنی ورود آن حضرت به کوفه، عدّه‌ای را به یاد خاطرات می‌انداخت. کوفه جایی بوده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام، پدر امام حسین علیه‌السلام، آنجا حکومت کرده است؛[2] همان شهری که خود حسین‌بن‌علی علیه‌السلام سالها در آن شهر کنار پدرش که خلیفه‌ی مسلمین بوده، زندگی کرده است؛ مردم او را دیده بودند، او را می‌شناختند. هنوز خیلی زمان نگذشته بود. تقریباً بیست سال گذشته بود، اما بیست سال، زمان زیادی نبود؛ خاطراتی بود. امام حسین علیه‌السلام کوفه را می‌شناخت؛ محلّات کوفه، قبایلی را که در این محلّات هستند و رؤسای این قبایل را می‌شناخت؛ و این خطری برای حاکم و استاندار کوفه بود. لذا میخواستند حضرت اصلاً به کوفه نرسد و راهش سد شود.

◆ به دلیل موقعیّت امام علیه‌السلام در میان مـــردم کوفه، ورود حضرت به این شهر، خطری بزرگ برای حاکم آن بود

البته نمیخواستند از وسط راه برگردد؛ چون میدانستند اگر به مکه برگردد، باز ممکن است اشکالات دیگری برایش فراهم شود. میخواستند حالا که این دشمن به دامشان آمده، همین‌جا به خیال خود نابودش کنند. لذا حرّ بن‌یزید ریاحی را با هزار سوار فرستادند. حرّ راه حضرت را سد کرد و گفت نمیگذارم بروید. آن حضرت اصرار کرد و او انکار کرد. حضرت مایل بود او قبول کند، و قبول نکرد. آن حضرت گفت پس من برمیگردم. اجازه نداد که برگردد.[3]

◆ برنامه‌ی دشمن این بود که امام علیه‌السلام را در میانه‌ی راه از بین ببرند

همان‌جا بود که یکی از خطبه‌های پُرشور آن حضرت انشاء شد. چند جمله‌اش را من میخوانم. آن حضرت رو به اصحابش کرد - البته کوفی‌ها هم می‌شنیدند - بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

◆ امـــام علیه‌السلام در خطابــه‌ی اوّل خود در برابر ســـپاه حرّ، وضعیّت جامعه‌ی اسلامی را بیان و آمادگی خویش را برای شهادت اعلام نمود

۱. تجارب الأمم، ج۲، ص ۶۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۳۷۶.
۲. وقعة صفین، صص ۱-۱۳؛ بحارالأنوار، ج ۳۲، صص ۳۵۴-۳۵۷.
۳. الأخبارالطوال، صص۲۴۹-۲۵۰؛ الإرشاد، ج۲، صص۷۸-۸۱؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۷۶-۳۷۸.

«**إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ**»؛
حادثه آن‌چنان که مشاهده میکنید، برای ما پیش آمد، «**وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا**»؛ دنیا و زندگی، زیباییهایش و خوبیهایش تمام شد، وضع دنیا عوض شد. سخن، سخن آن کسی است که احساس میکند از عمر او زمان زیادی باقی نمانده است.
«**وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهُ إِلاَّ صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ**»؛
چیزی از دنیا باقی نمانده، مگر به قدر آب ته پیاله‌ای، ته ظرفی، مایعی در ته ظرف، کمتر.
چند جمله‌ای دیگر دارد، بعد میفرماید:

◆ **جامعه‌ی اســـلامی زمان یزید از حق دور است، از باطل پرهیز نمیکند و پر از ظلم و شقاوت است**

«**أَلا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لا يُعْمَلُ بِهِ**»؛
آیا نمی‌بینید به حق عمل نمیشود؛
«**وَ إِلَى الْبَاطِلَ لا يُتَنَاهَى عَنْه**»؛
و از باطل پرهیز نمیشود؟
این همان لُبّ مرام و نظر حسین‌بن‌علی﴿ع﴾ است؛ یعنی می‌بینید جامعه‌ی اسلامی از آن وضع صحیح و حقیقی خودش دور افتاده و می‌بینید حق مورد عمل نیست، اما باطل مورد عمل است. در اینجا باید چه کرد؟ وقتی انسان می‌بیند حق مورد عمل نیست و باطل مورد عمل است، وقتی انسان دنیایی پر از ظلم و جور و شقاوت را مقابل خودش می‌بیند، باید چه بکند؟
«**لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقّاً**»؛
مؤمن حق دارد به لقای پروردگار و دیدار پروردگارش بشتابد.
«**فَإِنِّي لا أَرَى الْمَوْتَ إِلاَّ سَعَادَةً**»؛
من مرگ را غیر از سعادت نمی‌یابم؛
«**وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلاَّ بَرَماً**»؛[۱]
و زندگی با ستمکاران و در کنار ستمکاران را جز سختی، رنج، ناراحتی

۱. اللهوف، ص۴۸؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۹۲. با کمی اختلاف: تاریخ الطبری، ج۴، ص۳۰۵.

و اندوه نمی‌بینم.

این همان آمادگی است. یعنی بعد از آنکه آن حضرت حرکت کرد، نامه نوشت و آمدن خودش را اعلام کرد. به وسیله‌ی مسلم‌بن‌عقیل به کوفی‌ها گفت: ما آمدیم؛ آماده باشید بجنگیم.[۱] حالا که می‌بیند مقابل او و حرکت او به سوی کوفه مانعی ایجاد شده و آن نتیجه‌ی دوم انجام خواهد گرفت، احساس میکند نتیجه‌ی اوّل که حکومت است، انجام نمیگیرد و آنچه واقع خواهد شد، عبارت است از شهادت و لقاءالله در این راه و وضعیّتی که مؤمن باید رغبت به لقای پروردگار داشته باشد. وقتی انسان می‌بیند یک دنیا ظلم در مقابل اوست، وقتی انسان می‌بیند که ظالمان و ستمگران بر عمده‌ی امور جهان مسلّط هستند؛ انسان باید آمادگی داشته باشد با این وضعیّت مقابله کند. شهادت در چنین وضعیّتی برای انسان گوارا است. این یکی از بیانات آن حضرت است. این یکی از کلمات آن بزرگوار است که ذکر میکند. بعد حرّ بن‌یزید ریاحی به فشار خودش ادامه میدهد و اجازه نمیدهد آن حضرت حرکت کند و به سمت کوفه برود یا برگردد.

◆ نرسیدن به نتیجه‌ی اوّل (حکومت)، مانع حرکت امام علیه‌السلام به سوی نتیجه‌ی دوم (شهادت) نشد

نتیجه این میشود که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام راه وسطی را انتخاب میکند و میرود. حرّ بن‌یزید هم در کنار آن حضرت می‌آید؛ چون به حرّ گفته بودند: «المأمور معذور»، تا آن حضرت نه پیش بیاید و نه عقب برود. این دو وظیفه را به حرّ گفته بودند. اما اینکه اگر آن حضرت از یک راه میانه رفت، چه بکند، به او نگفته بودند و نمیدانست چه باید بکند. این بود که فکر کرد وظیفه دارد کنار حضرت راه بیفتد و هر جا آن حضرت میرود، او هم برود. لذا او هم در کنار حضرت، منزل به منزل راه افتاد تا به کربلا رسیدند.[۲]

◆ حر مأمور بود که نگذارد امام علیه‌السلام به کوفه بیاید یا به حجاز بازگردد؛ ولی نمیدانست که اگر امام علیه‌السلام راه میانه‌ای در پیش گرفت، تکلیفش چیست

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۲؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، صص ۲۴۱-۲۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۴-۳۳۵.

۲. أنساب الأشراف، ج۳، صص ۱۷۰-۱۷۳؛ روضة الواعظین، صص ۱۸۰-۱۸۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۷۷-۳۸۱.

خطبه‌ی امام(علیه‌السلام) و تبیین هدف قیام

در منزلی از منازل، آن حضرت سخنرانی کوبنده و بسیار قوی‌یی بیان کرد. در این سخنرانی، همان مطلبی را که عرض کردم پیغمبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) حکم قضیّه را گفته، اما عملش را به عهده‌ی ما گذاشته، بیان میکند و میفرماید:

«أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَالَ: مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاکِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ یَعْمَلُ فِی عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلیهِ بِفِعْلٍ وَ لا قَوْلٍ کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه».[۱]

◆ نتیجه‌ی خطبه‌ی امام(علیه‌السلام)، تقویت ایمان اصحاب و ارشاد یاران حرّ بود

این را خطاب به مردم میگوید. حالا این مردم، هم مردم خودش هستند که منطق و نظریّه‌ی حسین‌بن‌علی(علیه‌السلام) را بخوبی می‌شنوند و در ذهنشان راسخ‌تر میشود، هم مردم حرّ بن‌یزید هستند؛ کسانی که این چیزها به گوششان کمتر خورده است و درست نمیدانند حسین‌بن‌علی(علیه‌السلام) برای چه آمده است. تبلیغات هم علیه حسین‌بن‌علی(علیه‌السلام) بسیار بود. میفرماید: پیغمبر خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود هر کسی ببیند قدرتی و سلطانی در جامعه وجود دارد که حرام خدا را حلال کرده و حلال خدا را حرام کرده، عهد خدا و پیمان الهی را شکسته، در میان بندگان خدا با ظلم و جور و دشمنی و کینه‌ورزی حرکت و عمل میکند، اگر علیه این وضعیّت به زبان یا عمل اقدامی نکند، «**کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه**»؛ یعنی بر خدای متعال فرض و حق است این آدم بی‌توجّه را هم ببرد همان جایی که آن جائر را برده است؛ این را هم به عذاب او مبتلا کند. چون کسانی که در مقابل ستم، فساد و انحراف بی‌تفاوت هستند، در حقیقت نیروی خودشان را از دسترس پروردگار عالم، قدرت الهی، از دسترس آن جریانی که باید این حق را به کرسی بنشاند و احکام الهی را به اجرا در بیاورد، دور نگه داشته‌اند.

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

تأثیر قیام امام﴿ع﴾

◆ **قیام امام حسین﴿ع﴾ منجر به بیداری نسبی مردم کوفه و شام گردید و درسی عملی برای همیشه‌ی تاریخ شد**

حسین‌بن‌علی﴿ع﴾ با حرکت و قیام خود، در مقابل آن وضعی که آن روز در جامعه‌ی اسلامی به‌وجود آمده بود و داشت بیشتر به‌وجود می‌آمد، اثری گذاشت. در همان زمان، ضجّه‌ی مردم بلند شد. در همان زمان، حقیقت کار یزید بر بسیاری از مردم آشکار شد. همان مردم کوفه و شام، مقداری یزید را شناختند؛ پرده‌ها از پیش روی یزید کنار رفت. کار، بزرگ بود؛ اما بزرگ‌تر از آن، تأثیری است که در تاریخ به‌جا گذاشته شد. بر همه‌ی مسلمانان عالم معلوم شد هنگامی که قطار جامعه‌ی اسلامی و نظام اسلامی از خط خارج شد، علاج، همان کاری است که امام حسین﴿ع﴾ انجام داده است. وقتی فساد جهان اسلام را فرا گرفت، علاجش کاری است که امام حسین﴿ع﴾ انجام داده است.

۱۳۶۱/۹/۴

جواز خروج از کربلا

به قول شاعر:

گفت ای گروه هرکه ندارد هوای ما

سر گیرد و برون رود از کربلای ما.[۱]

◆ **امام حسین﴿ع﴾ به یاران خود، خروج از کربلا را اجازه داده بود**

هر که از کربلا میرفت، کافر نمیشد -خود امام اجازه داده بود-[۲] اما آن کسی که میماند، شهید کربلا میشد؛ ستاره‌ی درخشنده‌ی تاریخ اسلام میشد.

۱۳۶۱/۹/۲۰

هدف قیام؛ انجام دادن وظیفه

◆ **هدف قیام امام حسین﴿ع﴾ حکومت یا شـــهادت نبود؛ هدف قیام، ادای وظیفه بود**

حسین‌بن‌علی﴿ع﴾ وقتی به کربلا می‌آمد، نه به قصد حکومت آمد، نه به قصد کشته شدن؛ به قصد ادای وظیفه آمد. این را بارها در تحلیلمان

۱. دیوان نیّر تبریزی، ص ۱۷۰.
۲. تاریخ الطبری، ج۴، صص ۳۱۷-۳۱۸؛ الإرشاد، ج۲، ص ۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص۳۱۵-۳۱۶.

راجع به ماجرای امام حسین علیه‌السلام گفتیم. اگر حکومت نصیبش میشد، نعمت الهی بود و خیلی هم خوب بود؛ میرفت حکومت هم میکرد، یزید را هم در جنگ شکست میداد، پدرش را هم در می‌آورد. اگر شهادت نصیبش میشد، باز إحدی‌الحُسنَیین بود؛ یعنی برای شهید شدن آماده بود. لذا آن خطبه‌ها را میخواند تا شهادت را در چشم یاران خودش زیبا نشان دهد؛ کما اینکه زیبا هم هست.

◆ فلسفه‌ی خطبه‌های شهادت طلبانه‌ی امام حسین علیه‌السلام آماده کردن یاران برای شهادت بود

۱۳۶۱/۱۰/۹

وقایع عاشورا؛ بزرگترین مصائب

◆ ذکر مصیبت درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام به معنای ذکر وقایع عاشوراست

ذکر مصیبت؛ یعنی ذکر وقایع عاشورا. عمدتاً ذکر مصیبت درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و حوادث عاشورا یعنی ذکر آن حوادث؛ چون آن حوادث هر کدام یک مصیبت است. ذکر کردن آنها و بیان کردن آنها، ذکر مصیبت است. حالا با صوت خواندن و با شیوه‌های گوناگون خواندن که دلها را بلرزاند، خوب است؛ اما به نظر ما احتیاجی هم به آن ندارد. یعنی اگر کسی واقعاً آن حوادث را یک دور بگذراند، درمی‌یابد مصیبت بزرگ است؛ چنان‌که واقعاً انسان در مقابل این همه مصائب و در مقابل این صبر و حلم بزرگ، از صمیم قلب بر زبان جاری میکند که: «**صلّی‌الله علیک یا أباعبدالله، صلّی‌الله علیک یابن رسول‌الله، صلّی‌الله علیک و علی أصحابک و أولادک المستشهدین بین یدیک**».

حادثه‌ها خودشان مصیبت‌اند.

ذکر مصیبت

◆ حادثه‌ی شهادت طفل شش‌ماهه‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام از جانگدازترین وقایع عاشورا است

من یک حادثه را عرض میکنم و آن، حادثه‌ی شهادت طفل شش‌ماهه‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام علی‌اصغر است؛ که هرگونه این حادثه را بگوییم و نقل کنیم، دل انسان را آب میکند. در یک روز سخت، در یک روز گرم، در میان یک جمع تشنه، در حالی که آب هم در اختیارشان نیست،

بزرگها، مردها، جوانها، پیرها، زنها، هر کدام به گونه‌ای با این حادثه روبه‌رو میشوند. حتّی بچّه‌ی سه چهار ساله را هم میتوان با زبان سرگرم کرد و گفت حالا یک دقیقه‌ی دیگر آب می‌آید، حالا آب می‌آوریم، حالا عمویتان میرود آب می‌آورد؛ اما شیرخواره‌ی شش‌ماهه را با چه زبانی میتوان آرام کرد که احساس تشنگی نکند؟ یا اگر احساس تشنگی میکند، صبر کند؟ لذا وقتی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای آخرین خداحافظی به خیمه‌ها آمد و خواهرش زینب علیها‌السلام را صدا زد و همه‌ی دخترها و بچّه‌ها و زنها به صدای امام حسین علیه‌السلام فهمیدند آن حضرت از میدان برگشته، آمدند دور آن حضرت را گرفتند. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به خواهرش رو کرد و فرمود:

«**نَاوِلِينِي وَلَدِيَ الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ**»؛[1]

یعنی خواهر! بچّه‌ی شش‌ماهه را به من بده تا با او هم خداحافظی کنم. امام حسین علیه‌السلام این بچّه را با آن چهره‌ی افسرده و با آن گردن خم شده و با آن صورت زرد شده و از حال رفته می‌بیند، دلش میسوزد و میگوید او را ببرم میان لشکر دشمن، شاید یک مقدار احساس انسانی در اینها زنده و بیدار شود تا حاضر بشوند به این بچّه مقداری آب بدهند. اگر این روایت درست باشد، این بچّه را زیر عبا طرف لشکر دشمن میگیرد و آنها خیال میکنند آن حضرت زیر عبا قرآن آورده تا آنها را به قرآن سوگند بدهد. بعد که آن حضرت عبا را پس میزند، با کمال تعجّب می‌بینند طفل قنداقی را بر روی دست بلند کرد[2] و به این لشکریان بی‌رحم رو کرد و گفت: اگر شما با من دشمن هستید، این بچّه‌ی کوچک که به شما کاری نکرده و تشنه است؛

«**وَقَدْ بَقِيَ هَذَا الطِّفْلُ يَتَلَظَّى عَطَشًا**».[3]

۱. الملهوف، ص ۱۶۸.
۲. از مدینه تا مدینه، صص ۶۸۷-۶۸۸؛ به نقل از مقتل ابی‌مخنف.
۳. الملهوف، ص ۱۶۹.

آیا نمی‌بینید این بچّه از عطش چگونه به خودش می‌پیچد؟ خیلی کار آسانی بود که اینها، هم حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را بکُشند، هم این بچّه را سیراب کنند؛ هیچ مشکلی به‌وجود نمی‌آمد. بچّه‌ی شیرخواره به قدر یک قاشق بیشتر مصرف آبش نیست که رفع عطشش بشود. امام حسین علیه‌السلام هم همین را بیشتر نمیخواست؛ یک ذخیره‌ی آبی برای بچّه بگیرد. علی‌العجاله میخواست تشنگی او را برطرف کند. اما متأسّفانه این کار را نکردند. ناگهان در حینی که امام حسین علیه‌السلام مشغول صحبت بود، دید این بچّه که از تشنگی به حال افسردگی افتاده بود و تکانی نداشت، بر روی دستش یا در آغوشش دارد تکان میخورد. وقتی نگاه کردند، دیدند خون از گلوی علی‌اصغر جاری است.

۱۳۶۱/۱۲/۲۸

اسلام؛ عزیزتر از جان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام

آن چیزی که ارزنده‌تر از عزیزان ماست، اسلام است؛ به دلیل اینکه حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و علی‌اکبر علیه‌السلام و ابوالفضل علیه‌السلام از فرزند ما ارزنده‌تر بودند؛ اما در راه اسلام، راحت خودشان را فدا کردند. پس اسلام از جوان ما ارزنده‌تر است. ما قربانی میدهیم تا اسلام بماند؛ ما قربانی میدهیم تا شرف اسلامی این ملّت بماند؛ ما قربانی میدهیم تا سلطه‌ی ابرقدرتها بشکند.

◆ **اسلام از جان جوانان ما ارزنده‌تر است؛ چرا که امام حسین علیه‌السلام و جوانانش در راه اسلام جان خود را فدا کردند**

۱۳۶۲/۲/۲۶

فلسفه‌ی جشن میلاد امام حسین علیه‌السلام

ما میلاد امام حسین علیه‌السلام را جشن میگیریم. این را بایست بدانید این جشن فقط برای این نیست که خدای متعال روزی به خانواده‌ای که مورد ارادت ما هستند، یک فرزندی داد؛ آنها خوشحال شدند، ما هم

حالا داریم خوشحالی آنها را بعد از چند قرن تکرار میکنیم.

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام شخصیّتی است که این ملّت و همه‌ی ملّتهای مسلمان و همه‌ی انسانهای مبارز و متحرّک در سطح جهان با شناسایی این شخصیّت و بزرگداشت او و فهم و درک رویّه‌ی او در زندگی، میتوانند همه‌ی مشکلاتشان را حل کنند؛ این اعتقاد ماست.

◆ شناخت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نسخه‌ی درمان معضلات جوامع است

◆ سلطه‌طلبی قدرتمندان، عامل اصلی مشکلات جهانی و مقاومت آگاهانه، علاج آن است

مشکلات عمده‌ی مردم در سطح جهان، ناشی از گردن‌کلفتی قدرتهاست؛ مشکلاتی که امروز بلندگوهای خود این قدرتمندان، آن را بزرگترین مشکلات ما وانمود میکند. تورّم جهانی، بیکاری جهانی، گرسنگی جهانی، اینها درجه‌ی دو است. مشکل درجه‌ی یک، وجود قطب‌بندی غیر عادلانه‌ی مردم دنیاست؛ این بزرگترین مشکل است، نه قطب‌بندی اقتصادی – که آن هم باز معلول است – بلکه قطب‌بندی سیاسی. یک عدّه در دنیا، قوی، گردن‌کلفت، همه‌چیزدار و صاحب اختیارند و هر کار میخواهند، میکنند؛ یک عدّه هم چوب‌بخور، کتک‌بخور، بلاکش و جورکش. این بزرگترین مشکل عالم است. همه چیز هم ناشی از همین است.

مقاومت میتواند قدرتهای استکباری را به زانو درآورد؛ چنان‌که مقاومت امام و مقاومت ملّت ایران پیش از انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب توانست قدرتهای استکباری را به زانو در بیاورد. این مقاومتِ آگاهانه، درس عمومی است.

◆ امام حسین علیه‌السلام معلّم بزرگ مقاومت آگاهانه است

معلّم بزرگ این مقاومتِ آگاهانه، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است. ماهر جا بر سیم، هر چه بکنیم، در مقابل حسین علیه‌السلام و اصحاب حسین علیه‌السلام احساس حقارت فوق‌العاده داریم؛ حالا شخص این بزرگوار که جای خود دارد، در مقابل اصحابش هم همین‌طور. من یک وقتی گفتم برخی از این فرزندان ما، پاسدارهای ما و مؤمنین ما، از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بالاتر زدند. بسیاری از مؤمنین این زمان، از مؤمنین زمان پیغمبر جلوترند؛ اما از اصحاب امام

◆ اصحاب امام حسین علیه‌السلام با عظمت‌ترین و برترین اصحاب عالَمند

حسین علیه‌السلام نه. اصحاب امام حسین علیه‌السلام اصلاً حسابشان چیز دیگر است و جداست. اگر بخواهیم تشریح کنیم چگونه این شخصیّت‌های عظیم و الهی درس مقاومت را آموختند، بحث مفصّلی خواهد شد.

◆ مقاومت امام حسین علیه‌السلام مقاومتی بی‌سابقه در شرایط ویژه و تکرارناپذیر بود

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در این زمینه تک است؛ یعنی خود رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم این گونه مقاومتی را نشان نداده است. نه اینکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمیتوانسته نشان بدهد؛ نه، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مقاوم‌تر و قوی‌تر است؛ شکی در این نیست؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم همین‌طور؛ امام حسن علیه‌السلام هم افضل از امام حسین علیه‌السلام است، آن هم همین‌طور؛ اما زمان و موقعیّت، این فرصت را فقط به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام داد تا این مقاومت را ارائه بدهد. البته اگر امام حسن علیه‌السلام هم در آن شرایط بود، همین‌طور عمل میکرد؛ اگر بهتر عمل نمیکرد، کمتر عمل نمیکرد؛ این را بدانید. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم همین‌طور، امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم همین‌طور. درس مقاومت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام درس فراموش‌نشدنی است...

روی زمین، جز همان چند نفری که گرد امام حسین علیه‌السلام بودند، یک نفر وجود نداشت که حاضر باشد پا به پای او تا آخر بیاید. دیدید دیگر؛ مردم کوفه و شعارها و حرفها تا اندکی قبل از خطر بود. اندکی قبل از خطر، همه فرار کردند؛ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام تنها ماند. امام حسین علیه‌السلام اینها را میدانست و در آن شرایط عجیب مقاومت کرد. البته این مقاومت از ده سال قبل شروع شده بود، بلکه به یک معنا از بیست سال قبل شروع شده بود. از زمان شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که بیست سال تا حادثه‌ی عاشورا فاصله بود،[1] و از زمان شهادت امام حسن علیه‌السلام تا حادثه‌ی عاشورا ده سال بود؛[2] هر کدام از اینها خصوصیّاتی داشت. این زمانهای

۱. تاریخ شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سال ۴۰ه.ق: تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۱۰۹-۱۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص۴۵۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۱۳. تاریخ شهادت امام حسین علیه‌السلام سال ۶۱ه.ق: تاریخ خلیفة، ص ۱۴۳؛ الکافی، ج۱، ص۴۶۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۱۹۹.

۲. تاریخ شهادت امام حسن علیه‌السلام اختلافی است و سالهای ۴۷ تا ۵۱ ه.ق ذکر شده است: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۴؛ الکافی، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۲؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۵؛ العدد القویة، صص ۳۵۰-۳۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۱۴۰و۱۴۶و۱۶۱.

گوناگون خصوصیّاتی دارد که حالا در صدد بیان آنها نیستم؛ اما این مقاومت از دیرباز شروع شده بود. زمانی که یزید بر سر کار آمد، این مقاومت این شکل را گرفت – شکل تند، افشاگرانه، بی‌محابا – و امام حسین علیه‌السلام معلّم مقاومت آگاهانه است. کار حسین‌بن‌علی علیه‌السلام هم فقط مقاومت است. آنها در مدینه فشار آوردند که باید بیعت کنی، گفت نمیکنم. فشار خیلی سخت بود.[1]

◆ ویژگی مقاومت امام علیه‌السلام در زمان یزید؛ افشاگرانه، تند و بی‌محابا بودن آن است

یزید، یک حاکم مستِ لایعقلِ جریِ گستاخی بود[2] که حاضر بود همه کار بکند؛ یعنی حاضر بود امام حسین علیه‌السلام را با همه‌ی فرزندانش و همه‌ی اطرافیانش قتل‌عام کند؛ به سبب همین قضیّه! و مگر نکرد؟

◆ یزید، حاکمی مست و لایعقل و گستاخ بود

در مدینه گفتند بیعت کن، گفت نمیکنم. به مکه آمد؛ در مکه فشار آوردند. دید اینجا بناست همه‌ی کارها را انجام بدهند[3] و موج آب، رویش را بپوشاند و قضیّه تمام شود. نخواست این کار بشود؛ حرکت کرد تا یک نهضت ایجاد کند؛ اگرچه آن نهضت در پایان به همان عاقبت منتهی خواهد شد. به کوفه آمد و بین راه کوفه در برابر فشارها مقاومت کرد. باز هم آمدند و با ملاقاتهای پی‌درپی فشار آوردند.[4] بالاخره هم به آن جنگ رسید و باز مقاومت کرد تا شهید شد. این یعنی سمبل مقاومت، رمز مقاومت، مُنتها مقاومتِ آگاهانه؛ مقاومتی که میداند میخواهد چه کند و هدفش چیست. این بایستی برای ملّتها، دولتها، شخصیّت‌ها و ملّت انقلابی خودمان اسوه و الگو باشد. چنانچه این اسوه و این الگو را ما حفظ کنیم، این مقاومت را نگه داریم، پیش خواهیم رفت.

◆ امام حسین علیه‌السلام در برابر فشارهای یزید و منکران قیام مقاومت نمود

◆ امام حسین علیه‌السلام از مکه خارج شد تا یک نهضت ایجاد کند

---

۱. الفتوح، ج ۵، صص ۱۰–۱۴و ۱۶–۱۸؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۲۴–۳۲۵.
۲. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۲۸۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.
۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۴۸–۲۵۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۸۹–۲۹۰؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ اللهوف، صص ۳۹–۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۹۹.
۴. الأخبار الطوال، ص ۲۴۶؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۱۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵.

◆ فلسفه‌ی پاسداری یعنی مقاومت، موجب تناسب نامگذاری روز ولادت امام حسین‌علیه‌السلام به عنوان روز پاسداراست

موضوع دوم، روز پاسدار است. چقدر جالب و مناسب بود انطباق روز پاسدار با روز ولادت امام حسین‌علیه‌السلام چون پاسدار هم فلسفه‌اش همین مقاومت است. برای ما که از قدم اوّل و روز اوّل، این مولود مشروع بحقّ جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، یعنی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تا امروز تعقیب کردیم و قدم به قدم شناختیم و در کنارش بودیم، روشن است که فلسفه‌ی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، همین مقاومت است و اینکه در خطّ انقلاب باشد. باید سپاه این‌گونه باشد؛ مظهر مقاومتِ آگاهانه. البته این دو شرط مقاومت و آگاهی، هر دو باید باشد. مقاومتِ ناآگاهانه، فساد ایجاد خواهد کرد؛ مثل آگاهانه مقاومت نکردن. چه مقاومت نباشد، چه آگاهی نباشد، هر دو بد است. باید جوانهای ما که در جبهه‌های جنگ مقاومت میکنند، بدانند این مقاومت برای چیست.

۱۳۶۲/۳/۱۴

استفاده از فرصت محرّم؛ تدبیری الهی از سوی امام خمینی‌قدس‌سره

◆ ۱۵خرداد، مظهر همبستگی امّت با رهبری در برابر دستگاه حاکم است

حادثه‌ی ۱۵ خرداد، مظهر همبستگی امّت و ملّت با رهبری مرجعیّت و مرجع عظیم‌الشّأن حضرت امام خمینی بود و همبستگی با حرکتی که این بزرگوار میخواستند به وسیله‌ی مردم در مقابل دستگاه حاکم به‌وجود بیاورند. ۱۵ خرداد یک چنین روزی بود.

◆ سخنرانی روز عاشورای امام خمینی‌قدس‌سره و تلاش شاگردان ایشان در ایّام محرّم، پدیدآورنده‌ی قیام تاریخی پانزدهم خرداد بود

همان‌طوری که شما جوانها میدانید و شنیدید و خواندید، کسانی هم که آن روز را از نزدیک درک کردند، میدانند در عاشورای همان سال، امام یک سخنرانی کوبنده‌ی افشاگری را در حضور ده‌ها هزار نفر در مدرسه‌ی فیضیّه ایراد کردند.[۱] البته از روز هفتم محرّم با برنامه‌ریزی امام و محاسبه‌ای که شده بود؛ تمام کشور، شهرهای بزرگ و کوچک،

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱، صص ۲۴۳-۲۴۸.

حتی بعضی از روستاها، در همه‌ی مجالس و محافل، به وسیله‌ی گویندگان مذهبی، سخن از مبارزه بود. روضه هم روضه‌ی مبارزه بود. همه، روضه‌ی مدرسه‌ی فیضیّه را میخواندند. این تدبیر، واقعاً تدبیر الهی بود که به وسیله‌ی امام در دهه‌ی عاشورا اعمال شد.

تدبیر حضرت سجّاد علیه‌السلام پس از حادثه‌ی عاشورا

حضرت سجّاد علیه‌السلام حادثه‌ی عاشورا را با تبلیغات درازمدّت همه‌جانبه به سطح جهان اسلام کشاند و نگذاشت حادثه‌ی کربلا در انزوا و در غربت بماند و تمام شود؛ چون میدانید، دستگاه یزید میخواست دستگاه امام حسین علیه‌السلام را در همان گوشه‌ی بیابان تمام کند. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را با نزدیکترین یارانش، با وفادارترین فرزندان و خاندانش آنجا کُشتند، بعد هم در شهر کوفه گفتند: اینها خروج کرده بودند؛[1] اینها آدمهای خلافکاری بودند که علیه دستگاه خلافت، علیه حکومت قیام کرده بودند.[2] کسی که علیه حکومت الهی قیام کند، معلوم است حکمش چیست.

◆ با تدبیر امام سجّاد علیه‌السلام علی‌رغم خواست یزید، عاشورا از انزوا در آمد

◆ اهداف یزید در مواجهه با امام حسین علیه‌السلام عبارت بودند از:
۱. شهادت امام حسین علیه‌السلام؛
۲. متّهم ساختن امام علیه‌السلام؛
۳. فراموش شدن یاد امام علیه‌السلام؛
۴. پایان دادن به دین

خانواده‌شان را هم به اسارت بردند که نگذارند از اینها نامی و یادی در خاطره‌ها زنده شود. اما امام سجّاد علیه‌السلام با تدبیر، با اداره، در بازار کوفه،[3] در مجلس ابن‌زیاد،[4] در شام[5] و در مدینه[6] به چندین مناسبت، مسئله‌ی کربلا را زنده کرد. آن قضیّه‌ای که در گوشه‌ی یک بیابان غریب واقع شده بود و قاعدتاً کسی از آن خبردار نمیشد، شعله‌ی برافروخته‌ای شد که هرچه خلفای بنی‌امیّه و بعد خلفای بنی‌عبّاس میکوشیدند

◆ هدف یزیدیان از اسارت خاندان اباعبدالله علیه‌السلام به فراموشی سپردن حادثه‌ی کربلا بود

۱. المنتخب، للطریحی، ج ۲، ص ۴۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۰؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.
۳. الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۱-۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۲-۱۱۳.
۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۰؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۱۱۶-۱۱۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۱۱۷-۱۱۸.
۵. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۲۰؛ روضة الواعظین، ص ۱۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۶۱-۱۶۲.
۶. مثیر الأحزان، صص ۹۰-۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۴۸-۱۴۹.

روی این شعله را به‌گونه‌ای بپوشانند، نمیشد. هرچه میگذشت، این شعله برافروخته‌تر میشد؛ به طوری که زائران کربلا یک مشکلی شده بودند برای دستگاه خلافت. دست میبریدند، پا میبریدند، سر میبریدند، زندان میکردند[1] تا شاید مردم این همه به کربلا نیایند و این شعله را برافروخته‌تر نکنند. از عاقبتش میترسیدند، اما نشد.

حرکت امام خمینی؛ تکرار سیاست امام سجّاد علیه‌السلام

همین سیاست را امام، عیناً در ماه محرّم سال ۱۳۴۲ نسبت به حادثه‌ی فیضیّه انجام دادند. دستگاه فکر میکرد یک مشت طلبه گرد چند نفر عالم بزرگ را گرفتند و نسبت به چند تا مسئله‌ی اجتماعی و سیاسی اعتراض دارند. گفتند به مدرسه‌ی خودشان حمله میکنیم. وقتی میخواستند طلبه‌ها را بزنند، عصر روز دوم فروردین، مردم عادّی را بیرون کردند؛ فقط طلبه‌ها ماندند. میخواستند کسی اصلاً درست نفهمد چه گذشت. گفتند همین‌جا خفه‌اش میکنیم. بزرگ را زدند، کوچک را زدند، ملّای پیرمرد را زدند، بچّه‌ی دوازده یا سیزده ساله را زدند، از پشت‌بامها انداختند، اتاقها را غارت کردند، آتش زدند، عمّامه‌ها را سوزاندند، تهدید به قتل کردند. بارها و بارها فکر کردند دیگر قضیّه تمام شد؛ گفتند علما تا حالا در برابر یک خشونت واقعی قرار نگرفته بودند و دیگر تمام شد.

◆ رژیم شاهنشاهی همواره برای خفه کردن قیام روحانیّت و به فراموشی سپردن آن تلاش میکرد

واقعاً هم اگر امام نبود، اگر این رهبر دقیق و شجاع و مدبّر نبود، قضیّه‌ی فیضیّه جزو تاریخ میشد؛ کسی از آن جز به صورت یک حادثه‌ی تاریخی یادی نمیکرد؛ اما امام نگذاشت. ماه محرّم به طلبه‌ها، به فضلا، به منبریها که به اطراف کشور میرفتند، توصیه میکرد و دستور میداد بروند از روز هفتم محرّم، برنامه‌ی ذکر حوادث مدرسه‌ی فیضیّه را شروع کنند و از روز نهم محرّم هیئتهای مذهبی همین کار را انجام

◆ بهره‌گیری از فرصت محرّم برای افشاگری علیه رژیم، تدبیر شجاعانه و دقیق امام خمینی قدس‌سره بود

۱. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۶۵؛ الأمالي، طوسی، ص ۳۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص۴۰۳-۴۰۴.

بدهند؛[1] و این کار انجام گرفت. روز هفتم محرّم که شد، یکباره در همه‌ی کشور، در شهرهای بزرگ و کوچک، حتی در روستاها و در خود تهران و در خود قم، هر کس منبر رفت، هر کس بیانی داشت، حنجره‌ای داشت، قوّت قلبی داشت، داستان فیضیّه را بیان کرد و از روز نهم همه در خیابانها راه افتادند. «قم کربلا شد، فیضیّه قتلگاه شد. موسم یاری مولانا الخمینی»؛ این یکی از ده‌ها نوحه‌ای بود که در زبان مردم جاری بود. در این خیابانهای تهران و جاهای دیگر میخواندند و سینه میزدند. یک قیام همگانی با تدبیر و برنامه‌ریزی امام و به کار گرفتن نیروهای ملّت در وقت مناسب و در جهت درست به‌وجود آمد، تا روز عاشورا خود امام آخرین ضربه را وارد کردند. سخنرانی کوتاه اما پرمغز و آتشین امام در مدرسه‌ی فیضیّه در مقابل ده‌ها هزار جمعیّت، همه چیز را تمام کرد.

دستگاه احساس کرد دیگر نمیتواند تحمّل کند؛ باید امام را بگیرند؛ و لذا شبانه به منزل امام ریختند. در شب دوازدهم محرّم که مصادف با پانزدهم خرداد بود، امام را شبانه دستگیر کردند. به فاصله‌ی یکی دو ساعت، خبر در همه‌ی قم و تهران و پس از چند ساعت در شهرستانها پخش شد و قیام عمومیِ عکس‌العملی مردم به‌وجود آمد.

◆ قیام پانزدهم خرداد، شعله‌ای فروزان و نقطه‌ی عطف در انقلاب اسلامی است

در پانزده خرداد شعله‌ای برافروخته شد که دستگاه‌های اجراییِ آن روز و همه‌ی سیاستهای جهانی را متحیّر و مبهوت کرد. خیلی از کسانی که ایمانی به انگیزش مردم و تحرّک مردم نداشتند، آن روز به مردم ایمان آوردند. خیلی از روشنفکرهایی که عادت کرده بودند برای خودشان یک گوشه‌ای بنشینند و با فکر و تصوّراتِ خودشان زندگی کنند و وارد کارهای مردم نشوند و فکر نمیکردند در مردم و در ایمان مذهبی مردم یک چنین هنری وجود دارد، اینها، هم به مردم ایمان آوردند، هم به ایمان مذهبی مردم. خیلی‌ها مسلمان شدند و پانزدهم خرداد نقطه‌ی

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱، صص ۲۲۹-۲۳۰.

عطف عظیمی در تاریخ انقلاب ما شد. پانزدهم خرداد منشأ همه‌ی حرکتهایی شد که گروه گروه و مقطعی و مستمر، میان گروه‌های مبارز مذهبیِ واقعی نشو و نما کرد و روزبه‌روز توسعه پیدا کرد.

۱۳۶۲/۴/۱

ارزش شهادت؛ بسته به افراد و شرایط

◆ ارزش شهادتها بسته به افراد و شرایط مختلف، متفاوت است

شهادتها هم فرق میکنند؛ شهادت در هنگامه‌هایی ارزش بیشتری دارد؛ لذا در صدر اسلام، شهادت یاران حسین‌علیه‌السلام از ارزش و فضیلت بیشتری برخوردار است، تا حتی شهادت یاران پیغمبر.[1] شرایط مختلف است و شهدا و شهادتها همیشه مثل هم نیستند.

◆ عنوان سیّدالشّهدا برای حمزه در جنگ اُحد، نشان از افتخار رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به همدوشی سران جامعه با مردم در سختیها داشت

در جنگ اُحد افراد زیادی شهید شدند،[2] اما حمزه عموی پیغمبر «سیّدالشّهدا» شد. چرا؟ چرا حمزه برای پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آنقدر ارزش و اهمّیّت پیدا میکند که بعد از شهادت به عنوان سرور شهیدان او را یاد میکند؟[3] یک علّتش این است که همیشه ملّتها عادت کردند از طبقات معمولی جامعه شهید بدهند؛ از برگزیدگان علمی، نسبی، عنوانی و اعتباری شهید ندهند.

غالباً شهادت در سران، مسئولان و افراد برجسته‌ی جامعه، کم بود؛ در مردمِ سطح پایین زیاد بود. علّت این بوده که در سطوح بالا نمیتوانستند کنارِ مردم؛ آن صدق، صفا، صمیمیّت، فداکاری و آرمان‌گرایی را که تبلیغ میکردند، در عمل نشان بدهند.

پیغمبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله افتخار میکند شهیدی که در مقابل چشم مسلمانها روی زمین افتاده، جزو عناصر درجه‌ی یک آن جامعه است. حمزه‌ی سیّدالشّهدا فرمانده‌ای است که میتواند یک جامعه را حرکت بدهد؛

۱. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۲۱-۲۲۲؛ الخرائج، ج ۱، ص ۱۸۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۱۱۶.
۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۳۱۹.
۳. المستدرک، ج ۳، ص ۱۹۵؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷۶؛ بحارالأنوار، ج۲۲، ص۲۷۵.

میتواند لشکرهایی را اداره کند؛ میتواند در سرنوشت آن جامعه مؤثّر باشد؛ خودش با فداکاری در میدان جنگ شرکت کرده و در شرایطی قرار گرفته که بتوانند او را شهید کنند و شهید هم کردند.

تأثیر شهادت امام حسین علیه‌السلام

وقتی اسلام در بازار معامله‌ی خدا، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را خرج میکند، به‌همان اندازه عایدی و بازده به دست می‌آورد. آن چیست؟ بقای اسلام تا آخر.

اگر آن روزی که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام شهید شد، به جای او مثلاً عبدالله‌بن‌عبّاس شهید میشد، آن بازدهی عاید اسلام نمیشد.

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام شهید شد و اسلام تا آخر بیمه شد. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام شهید شد و ریشه‌ی حکومت خاندان اموی و همه‌ی حکومتهای ظلم به وسیله‌ی شهادت او سست شد.

◆ **بیمه شدن اسلام و سست شدن ریشه‌ی حکومتهای جور تا ابد، از تأثیرات شهادت اباعبدالله علیه‌السلام است**

شما دیدید حکومتی که شما ملّت ایران آن را برانداختید، در حقیقت ضربت خورده‌ی سیّدالشّهدا علیه‌السلام، عاشورا و هیجان حسینی مردم بود.

۱۳۶۲/۴/۷

شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و بقای اسلام؛ دو روی یک سکه

در همان حالی که آسمان[۱] و زمین[۲] بر شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام خون میگریست، تاریخ بر بقا و دوام اسلام لبخند میزد. همان‌گونه که آسمان و زمین[۳] برای کشته شدن پیغمبران، صلحا و ابرار میگریست، سنّتهای الهی بر روی بقای دین خدا در تاریخ لبخند میزد.

◆ **شهادت امام حسین علیه‌السلام، بقای اسلام را در طول تاریخ به همراه داشت**

۱۳۶۲/۶/۱۰

حرمت ذلّت‌پذیری

مؤمن، چون مورد لطف خدا قرار گرفته و خدا به او عزّت داده، حق

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص۵۰۵؛ کامل‌الزیارات، ص۱۸۸؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۸۶.
۲. کامل الزیارات، ص۱۵۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج۱۴، ص۲۳۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۸۹.
۳. کامل الزیارات، ص ۱۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.

◆ **مؤمن به دلیل عزّتی که خداوند به او داده است، حق ندارد به هیچ کیفیّتی ذلّت را بپذیرد**

ندارد خودش را ذلیل کند. ذلیل نکردن خود، یک عرض عریضی دارد. همه‌جور تصوّری از ذلیل کردن خود میتوان کرد. یک نوع ذلیل کردن مؤمن این است که خودش را در چشمها پست کند؛ با اظهار حاجت، با تملّق، با مدح بیجا، با تحمّل پستی و اهانتی که به او میشود، با دست زدن به کارهایی که انسان را پست میکند؛ مستی، فسق، فساد، فحشا؛ اینها انسان را پست میکند، انسان را ذلیل میکند. مؤمن بایستی خودش را ذلیل نکند.
در روایتی امام صادق علیه‌الصلاة‌والسلام فرمودند: خدای متعال «**فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ الْأُمُورَ كُلَّهَا**»؛ همه چیز مؤمن را دست خودش داد؛ اداره و اختیار زندگی خودش را به خود او سپرد - که همین هم هست دیگر، می‌بینید - «**وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلا**»؛[1] اما به او اجازه و اختیار نداد که ذلیل باشد. مؤمن حق ندارد خودش را ذلیل کند. ذلّت مؤمن بر خلاف طبیعتی است که پروردگار عالم مقرر فرموده...
مؤمن به هیچ کیفیّتی نباید ذلّت را قبول کند. شما می‌بینید امام حسین علیه‌السلام فرمود: ما ذلّت را نمیپذیریم؛
«**هَيْهَاتَ مِنَّا الذِلَّة أَبَى اللهُ ذَلِک**»؛[2]
خدا ابا دارد که ما ذلّت را بپذیریم. مؤمن حق ندارد ذلّت تسلیم در مقابل کفّار را بپذیرد و فشار و تحمیل کفّار را قبول کند. پست شدن برای مؤمن، ذلّت‌پذیری است؛ و این برای او جایز نیست.

۱۳۶۲/۷/۲

رابطه‌ی ایمان مقاومت

◆ **ایمان راستین، سرچشمه‌ی مقاومت عاشورایی است**

آن مسلمانی که قطره قطره‌ی آیات قرآن در ذره ذره‌ی جان او نفوذ کرده، کجاست؟ هر جا آن‌گونه مسلمانی پیدا بشود، همین‌گونه مقاوم

۱. الکافی، ج ۵، ص ۶۳؛ با کمی اختلاف: بحارالأنوار، ج ۶۴، ص ۷۲.
۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۴. بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۸۳. با کمی اختلاف: تاریخ مدینة دمشق، ج۱۴، ص ۲۱۹.

است؛ نمونه‌ی اعلا و کاملش را شما در کربلا یافتید؛ هفتاد و دو انسان بزرگ، آن پولادهای آبدیده‌ی معنویّت.

یک نمونه‌اش هم این ملّتند. اگر ما مثل آنها نیستیم، در راه آنها هستیم؛ در جهت کامل شدن و مثل آنها شدن هستیم. جوانهای ما ایده‌آلشان علی‌اکبر است؛ نوجوانان ما مظهرشان و سرمشق‌شان قاسم‌بن‌الحسن است؛ پیرمردهای ما به طرف حبیب‌بن‌مظاهر و مسلم‌بن‌عوسجه میروند؛ مادرها میروند به طرف مادر آن جوان تازه مسلمان که جوانش را به میدان جنگ فرستاد -وهب را- جوانی که تازه مسلمان شده و پیشتر مسیحی بوده است. خودش به میدان جنگ آمده، مادرش آمده، همسرش آمده! چه آب حیاتی است این اسلام انقلابی. این چه کیمیایی است؟

◆ کاروان کربلا برای جوانان، نوجوانان، پیرمردها، مادران و همه، الگو و اسوه دارد

◆ ماجرای شهادت وهب در حادثه‌ی عاشورا، جلوه‌ای از مکتب اسلام انقلابی است

روز عاشورا، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام سختش بود وهب به میدان برود، بجنگد و کشته شود؛ اما او با هر مصیبتی بود، اجازه گرفت و رفت و شهید شد. مادر داشت نگاه میکرد؛ وقتی دید پسرش شهید شد، همه خیال کردند عصبانی میشود، ناراحت میشود. یک نفری جلوی چشم مادر، سر این جوان را از بدن جدا کرد و سر را به طرف خیمه‌ها پرتاب کرد. این پیرزن سر جوانش را برداشت، بوسید، خاک را از اطراف صورت او پاک کرد و سر را دوباره به سوی دشمن پرتاب کرد![1] یعنی ما این هدیه‌ای را که در راه خدا دادیم، پس نمیگیریم. ما اینها را داریم. مادرها دارند به این طرف میروند. مادرهای ما دارند این گونه نمایشی را از خودشان نشان میدهند.

۱۳۶۲/۷/۴

هدف قیام اباعبدالله علیه‌السلام برای انجام دادن تکلیف

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای انجام دادن وظیفه حرکت کرد. اگر در این

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۶-۱۷.

حرکت، حکومت به دستش می‌افتاد، میتوانست بر کوفه مسلّط شود، یزید را از بین ببرد و عبیدالله را از بین ببرد؛ عیبی نداشت، از بین میبُرد. اگر پیروزی به دست می‌آمد، اشکالی نداشت؛ اما اگر شهید هم میشد، برایش اشکالی نداشت؛ آماده بود. لذا از اوّلی که حرکت کرد، فرمود: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ»؛[1]
مرگ برای انسانها نوشته شده و قرار داده شده است؛ همچنان که گردنبند بر گردن دختر جوان قرار داده شده است؛ یعنی یک زینت است، برای انسان میتواند یک زینت به حساب آید. از مرگ گریز نیست. امام حسین علیه‌السلام از مرگ فرار نمیکند. باید این گونه باشید.

◆ امام حسین علیه‌السلام در راه تکلیف، به استقبال شهادت میرود

۱۳۶۲/۷/۱۵

شرایط جامعه‌ی اسلامی پس از نیمه‌ی قرن اوّل هجری قمری

بنده تاریخ نیمه‌ی دوم قرن اوّل هجرت را مطالعه میکردم، حقیقت عجیبی را در آن مشاهده کردم، که ندیدم جمع‌بندی آن را جایی ثبت کرده باشند یا گفته باشند. ما وقتی از چند ده سال اوّل قرن اوّل هجری عبور میکنیم، از نیمه‌ی اوّل قرن اوّل به بعد، می‌بینیم جامعه‌ی اسلامی یکباره به یک جامعه‌ی سرشار از فساد تبدیل شده است. فسادی که اواخر قرن اوّل در جامعه‌ی اسلامی مشاهده میشود، عجیب و شگفت‌آور است.

◆ پس از نیمه‌ی اوّل قرن اوّل، جامعه‌ی اسلامی به جامعه‌ای سرشار از فساد تبدیل شده بود

مکه و مدینه، دو شهری که مهبط وحی الهی و محلّ حکومت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این دو شهر بوده، به دو مرکز فساد تبدیل شده بود. همه‌ی آوازه‌خوان‌ها، همه‌ی فواحش معروف، همه‌ی شعرای بد زبان، همه‌ی نوازنده‌ها، همه‌ی آدمهای بد و خبیث در این دو شهر جمع شده بودند. معروف‌ترین شعرای بد زبان که یا فساد را ترویج میکردند یا خلفای

◆ مکه و مدینه پس از نیم قرن به مرکز فساد تبدیل شده بودند

۱. مثیر الأحزان، ص ۲۹؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

جور آن زمانها را مدح میکردند، در اواخر قرن اوّل و در سراسر قرن دوم، تقریباً در مکه و مدینه جمع شده بودند. داستانهایی که در این باره هست، داستانهایی نیست که انسان مناسب باشد آنها را در نماز جمعه برای عموم مردم ذکر کند؛ اما همین‌قدر به شما بگویم، زشت‌ترین کارها در حرم خدا و در مدینه‌ی منوّره انجام میگرفت.[۱]

◆ حکومتهای اموی و عبّاسی برای فریب عوام، به دروغ ادّعای اسلام‌گرایی میکردند

حکومتی که آن روز در رأس کار است، ادّعای دین هم میکند، از شراب‌خوارگی هم منع میکند، کسی را که شرابخواری کند، عربده‌کشی کند، شلّاق هم میزند؛ اما با همه‌ی این احوال، در زمان عبدالملک و مروان و بعضی پسرهای عبدالملک، با همه‌ی این ظواهر، مدینه و مکه که سمبل دین و معنویّت در جهان اسلام هستند، به دو شهر فاسد تبدیل شدند و چیزی که خبر از معنویّت باشد، در آنها نیست. انسان می‌فهمد این دستگاه هرچه میگوید، دروغ میگوید. وقتی انسان دقیق‌تر میشود، آن وقت در کارهای آنها چیزهایی هم پیدا میکند که نشانه‌ی واقعی کذب است. البته عامّه‌ی مردم نمیدانند و نمی‌بینند؛ خواص می‌فهمند؛ اما عامّه‌ی مردم همان حرکت کلّی جامعه را میتوانند تشخیص بدهند.

◆ فساد حکّام و جامعه، تنها برای خواص قابل درک بود

◆ امام سجّاد ؈ شرایط تلخ جامعه را بیان میکند

آن وقت انسان می‌فهمد حضرت علی‌بن‌الحسین ؈ در همین مدینه‌ی پیغمبر چگونه بود که با کمال افسوس و تحسّر فریاد میزد:

«أَوَ لا حُرٌّ یَدَعُ هَذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهْلِهَا»؛[۲]

آیا یک آزادمردی نیست این پسمانده‌ی دهان سگ را برای کسانی که شایسته‌ی آن هستند، بگذارد؟ دنبال یک آزادمرد میگردد؛ این دنیای کثیفی را که به وسیله‌ی خلفا و عُمّال و مزدوران آنها به نوکرهایشان

---

۱. (برخی از شواهد تاریخی) الشعر و الشعراء، ج۱، صص۵۰۹-۵۱۰؛ العقد الفرید، ج ۷، صص۱۲ و ۲۹ و ۳۸ و ج۸، ص۸؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۶۷؛ الأغانی، ج۱، صص۷۵-۷۶ و ج۲، صص۴۷۱ و ۵۷۹ - ۵۸۰ و ج۳، ص۲۵۳ و ج۶، صص ۲۹۷ و ۳۰۵ و ۴۱۸ و ج ۷، ص ۴۷ و ج۸، صص۳۶۷-۳۶۹ و ۳۷۸-۳۸۰ و ۴۰۹ و ۴۵۹ و ج۱۲، صص۳۴۹-۳۵۰ و ج۱۶، ص۴۶۶ و ج۲۴، صص۱۹۵ و ۲۶۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج۹، صص۲۸۷-۲۸۸.

۲. تحف‌العقول، ص ۳۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۴۴.

داده میشد، ترک کند. آدم می‌فهمد علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام چه می‌کشیده و در چه فضایی زندگی میکرده است.

قیام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای اصلاح

◆ امام حسین علیه‌السلام به وقایع تلخ حال و آینده و عظیم‌ترین قیام تاریخ بصیرت داشت

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام همین واقعیّتهای تلخ را میدید که آن‌گونه حرکت کرد و آن حرکت باشکوه را به‌وجود آورد. خدا میداند در طول تاریخ، هیچ حرکتی به شکوه و عظمت حرکت حسینی نیست.

◆ امام حسین علیه‌السلام میان خواص و عوام، تنها و غریب بود

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در دنیای تاریک، هیچ کس با او نبود؛ حرکت کرد با یک عدّه افراد معدود. این کسانی که در مکه امام حسین علیه‌السلام را دیدند و با او صحبت کردند، یا در مدینه با آن حضرت صحبت کردند و آن حضرت را به ماندن و نرفتن و قیام نکردن نصیحت میکردند، چه کسانی بودند؟ عبدالله‌بن‌عبّاس،[1] عبدالله‌بن‌زبیر،[2] بزرگان خاندان پیغمبر، عبدالله‌بن‌جعفر[3] -که شوهر خواهر آن حضرت هم بود،[4] -محمدبن‌حنفیّه.[5] این چهره‌های معروف و ممتاز از اصحاب پیغمبر یا خاندان پیغمبر، به امام حسین علیه‌السلام میگفتند نروید. یعنی اینقدر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام تنها بود. آنها کسانی نبودند که بخواهند با یزیدبن‌معاویه‌ی بی‌آبرو و سیاه‌روی بسازند؛ بالاتر از این حرفها بودند. ممکن بود با معاویه بسازند، اما با یزید نمی‌ساختند. با اینکه اهل سازش با یزید نبودند، اما به امام حسین علیه‌السلام میگفتند حرکت نکنید. توده‌ی مردم هم که جای خود دارد.

همه‌ی کسانی که با امام حسین علیه‌السلام برخوردی پیدا کردند - از نام و نشاندارها - به امام حسین علیه‌السلام گفتند آقا نرو؛ مثل عبیدالله‌بن‌حرّجعفی،[6]

۱. أنساب الأشراف، ج۳، صص ۱۶۱-۱۶۲؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۶۴-۳۶۵.
۲. الأخبار الطوال، ص۲۴۴؛ شرح الأخبار، ج۳، ص۱۴۳؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۴.
۳. تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۹۱؛ الإرشاد، ج۲، صص۶۸-۶۹؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۶.
۴. أنساب‌الأشراف، ج ۱، ص ۴۰۲؛ إعلام الوری، ج۱، ص ۳۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص۹۳.
۵. تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۵۳؛ اللهوف، صص۳۹-۴۰؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۲۹.
۶. الأخبار الطوال، صص۲۵۰-۲۵۱؛ الأمالی، صدوق، ص۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۷۹.

فرزدق[۱] – شاعر معروف – و آن چهره‌هایی که اسم آوردم. هر کس به امام حسین(ع) رسید، گفت آقا! بیخود حرکت میکنی؛ نرو، فایده‌ای ندارد؛ کشته میشوی. در عین حال امام حسین(ع) حرکت کرد.

◆ **عدّه‌ای که با انگیزه‌های مادّی از مدینه و مکه با امام(ع) همراه شده بودند، عاقبت از ایشان جدا شدند**

عدّه‌ای با حضرت آمدند و اشتباه کرده بودند؛ خیال میکردند اینجا هم پول و پله‌ای در کار است. دیده بودند رئیسی و سرداری که حرکت میکند، جنگی میشود یا غنایمی به دست می‌آید یا مصالحه‌ای می‌شود و یک چیزی گیرشان می‌آید. لذا افراد زیادی با امام حسین(ع) راه افتادند، اما گروه گروه کم شدند[۲] تا به کربلا رسیدند.

◆ **قیام امام(ع) برترین درس مقاومت است**

ماجرای حرکت امام حسین(ع) و آن درسی که از اوّل به مردم داد، ماجرای بسیار شگفت‌آور و آموزنده‌ای است؛ هنوز هم تازه است. ما این همه شهید داریم؛ واقعاً کشور ما، شهرهای ما، مردم ما، بزرگترین حماسه‌ها را آفریدند؛ اما داستان کربلا، کلمه کلمه‌اش هنوز برای ما اسوه است؛ هنوز ما از هر قطعه قطعه‌ی این تاریخ پرشکوه باید درس بگیریم و هنوز خیلی مانده به آنجا برسیم.

◆ **تنها زبدگانی قلیل در کنار امام(ع) باقی ماندند**

امام حسین(ع) ماند و عدّه‌ای از جوانان خانواده‌اش! فرزندان خودش هم آمدند؛ فرزندش، فرزند برادرش، پسر عمویش، بچّه‌های خواهرش، همین خودمانیها و عدّه‌ای از نزدیکترین اصحاب. بعضی از اینها مرد جنگی نبودند؛ پیرمردی که سالهای سال کنار امیرالمؤمنین(ع) بوده،[۳] شمشیر هم زده است،[۴] حالا پیر شده، ابروهایش سفید شده و روی چشمش ریخته است. مرد محدّثی،[۵] مرد مفسّری که مردم می‌آیند از علم او و از نصیحت او استفاده میکنند، آمده است. چنین کسانی و زبدگانی، اصحاب امام حسین(ع) را تشکیل میدهند – آن هفتاد و دو

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۴-۱۶۵؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۶۷-۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.
۲. إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۷؛ الکامل، ج ۴، صص ۴۲-۴۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.
۳. رجال البرقی، ص ۴؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۷۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.
۴. أبصار العین، ص ۱۰۱؛ الأعلام، ج ۲، ص ۱۶۶.
۵. رجال الطوسی، ص ۶۰.

نفر[1] – و البته در کنار آنها، زن و بچّه، خواهر، همسر، دختر، حرم پیغمبر و زنان نزدیک به امام حسین علیه‌السلام.[2]

◆ امام حسین علیه‌السلام با همه‌ی موجودی خویش به میدان دفاع از دین می‌آید

امام حسین علیه‌السلام همه‌ی موجودی‌اش را برداشته و در راه خدا آورده است در خدمت اسلام.

◆ امام علیه‌السلام از آغاز حرکت، انتظار شهادت را داشت و از آن استقبال میکرد

امام حسین علیه‌السلام از آغاز حرکت، انتظار این حادثه را داشت. از وقتی امام حسین علیه‌السلام راه افتاد، مانند آدمی که از کشته شدن و از مرگ میگریزد، حرکت نکرد؛ مانند آدمی که به استقبال مرگ میرود، حرکت کرد. نه اینکه نمیخواست حکومت پیدا کند، و نه اینکه نمیخواست کوفه را بگیرد، و نه اینکه داشت یک نوع شبیه‌بازی در می‌آورد؛ امام حسین علیه‌السلام قاطعاً به طرف حکومت کوفه میرفت، اما شهادت خود را هم میدید، و به افرادی که سخنش را می‌شنیدند، میفرمود:

«مَنْ كَانَ بَاذِلاً فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِاللهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»؛[3]

آن کسی که حاضر است خونش را در راه ما بریزد – خودش حاضر بود خونش را بریزد، آماده بود – آن کسی که توطین نفس کرده است برای اینکه در این راه، خدا را ملاقات کند – امام حسین علیه‌السلام توطین نفس کرده بود که در این راه، خدا را ملاقات کند – با ما بیاید. آماده بود و میدانست شهید خواهد شد و امید این را هم داشت قبل از شهادت، به این پیروزی بزرگ دست پیدا کند.

◆ فداکاری امام علیه‌السلام، علّت بقای اسلام و حرکتی آموزنده برای همیشه‌ی تاریخ است

امام حسین علیه‌السلام همه‌ی موجودی‌اش را برداشت و آورد و در مقابل دشمنان خونخوار اسلام و قرآن قرار داد؛ چون میدانست با این فداکاری، راه باز خواهد شد. حرکت امام حسین علیه‌السلام حرکت آموزنده بود؛ میخواست یاد بدهد؛ میخواست به همه‌ی دنیا بفهماند وقتی شرایط این‌گونه است که ظلم

---

۱. الأخبار الطوال، ص ۲۵۶؛ الهدایة الکبری، ص ۲۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴.
۲. الأخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳.
۳. اللهوف، ص۳۸. با کمی اختلاف: نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص۸۶؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۷.

حکومت میکند، قرآن مهجور میماند، افرادی در رأس حکومت قرار میگیرند که از خدا و از دین بیگانه‌اند و قطار منظّم دین از خط خارج شده است، باید هر کسی که حسین ﷺ را امام میداند، بلکه هر کسی که پیغمبر را پیغمبر میداند، قیام کند. لذا از قول پیغمبر ﷺ نقل میکرد:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ اللهِ نَاكِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ».[1]

از قول پیغمبر ﷺ حدیث نقل میکند که مردم باید حرکت کنند.

خدا را شکر که فرزند پیغمبر توانست چهره‌ی اسلام را منوّر کند. آن فداکاری‌یی که این عزیزان کردند، واقعاً نمونه است.

ذکر مصیبت علی‌اکبر ﷺ

من به مناسبت اینکه در آستانه‌ی محرّم هستیم، یک جمله ذکر مصیبت کنم؛ یعنی یک حادثه‌ی مصیبت‌آمیز را که البته آموزنده است، برای شما به زبان ساده‌ی خودم نقل کنم.

امام حسین ﷺ در همین راه بسیار پرمخاطره و ماندنی در تاریخ، حوادثی داشت؛ از جمله این بود که جوانان و یاران و دوستان، اطراف امام حسین ﷺ مَرکب میراندند. امام حسین ﷺ محور بود، امید دل همه‌ی آنها بود، دیگران به حسین‌بن‌علی ﷺ دلشان قرص بود. بین راه، روی اسب، همین‌طور که حرکت میکردند، خواب کوتاهی به امام دست داد؛ لحظه‌ای به خواب رفت. این سوارکارهای ماهر روی اسب هم گاهی در حال حرکت به خواب میروند. البته این حرکت، حرکت معمولی یک کاروان بود. در این کاروان شتر هست، زنها سوار شترها هستند؛ بنابراین حرکت آرامی بود. آن حضرت از خواب که بیدار شد، با صدای بلند فرمود:

۱. «ای مردم! پیامبر خدا ﷺ فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمیکند)، و با سنّت رسول خدا مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند...» تاریخ الطبری، ج۴، ص۳۰۴.

«إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُون».[۱]

◆ **علی‌اکبرعليه‌السلام که نمونه‌ی یک چهره‌ی منـــوّر و زیبای قرآنی و اســـلامی اســـت، در رکاب پدر به اســـتقبال شهادت میرود**

علی‌اکبر که نمونه‌ی یک چهره‌ی منوّر و زیبای قرآنی و اسلامی است؛ اینجا شخصیّتش را نشان میدهد. کنار پدر حرکت میکرد. فقط فرزند پدر نیست، بلکه شاگرد هوشمند و مطیع پدر هم هست. پسر بزرگ امام حسینعليه‌السلام کنار پدر داشت اسب میراند، ناگهان دید پدر استرجاع کرد؛ کلمه‌ی «**إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُون**»[۲] را بر زبان راند. احساس کرد چیز فوق‌العاده‌ای پیش آمده است. پرسید: پدر! چه شد که این کلمه را بر زبان جاری کردی؟ فرمود: من الان که خواب چشمم را گرفت، خوابی دیدم؛ از آن خواب، این کلمه را بر زبان راندم. دیدم منادی ندا میکند: این قافله به سوی مرگ حرکت میکند و مرگ، این قافله را استقبال میکند. از خواب بیدار شدم و این کلمه را گفتم.

برای سپاهیانی که به سمت مبارزه با حکّام غاصب میروند، این خبر خوش محسوب نمیشود که شما کشته خواهید شد و همه‌ی این کاروان به قتل میرسند؛ اما علی‌اکبر به جای اینکه دلش بلرزد، به پدر گفت: ای پدر! «**أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ**»؛[۳] مگر ما بر حق نیستیم؟ راه ما راه حق نیست؟ فرمود: بلی، ما حق هستیم و به سوی حق میرویم. عرض کرد: «**إِذاً لا نُبَالِي بِالْمَوْتِ**»؛[۴] حالا که در راه حق میرویم، هیچ باکی از مرگ نداریم. همین حرف را هم علی‌اکبر ثابت کرد.

در روز عاشورا بعد از آنکه اصحاب، یکی‌یکی، با اصرار و گریه اجازه گرفتند و به قتلگاه رفتند و جنگیدند و به شهادت رسیدند و جز جوانان بنی‌هاشم، از آن حلقه‌ی متّصل به حسین‌بن‌علیعليه‌السلام کسی باقی نماند، اوّل جوانی که خدمت امام حسینعليه‌السلام خواهش کرد اجازه

۱. تاریخ الطبری، ج۴، ص۳۰۸؛ الإرشاد، ج۲، ص۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹.
۲. «ما از آنِ خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم!» » بقره، ۱۵۶.
۳. تاریخ الطَبری، ج۴، ص۳۰۸؛ الإرشاد، ج۲، ص۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹.
۴. الفتوح، ج ۵، ص ۷۱؛ اللهوف، ص ۴۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

بدهد به میدان برود و بجنگد و شهید بشود، علی‌اکبر بود. خدمت امام حسین (ع) آمد. شگفت اینکه امام حسین (ع) بی‌هیچ تأمّلی اجازه داد علی به میدان برود. در این چند ساعت عاشورا تأمّل میکردم، مشاهده کردم در مقابل هر یک از کسانی که تقاضای میدان رفتن کردند، امام حسین (ع) به یک‌گونه برخورد میکرد. وقتی قاسم‌بن‌الحسن می‌آید، امام حسین (ع) به او اجازه نمیدهد. او فرزند نابالغ برادر اوست، سیزده ساله است و امام حسین (ع) او را مثل امانتی در دست خود میداند؛ لذا وقتی قاسم آمد و به امام حسین (ع) عرض‌کرد اجازه بده میدان بروم، حضرت قاسم را در آغوش گرفت و بشدّت گریه کرد؛[1] اما وقتی علی‌اکبر آمد و از امام حسین (ع) تقاضا کرد به میدان برود، امام هیچ مقاومتی نکرد و او رفت. مقداری جنگید و خسته شد. جوان شجاعی است؛ توانست خودش را از میان لشکر دشمن خارج کند و به نزد پدر برساند. به امام حسین (ع) عرض کرد: تشنگی دارد مرا میکشد.

معلوم بود آبی در دستگاه حسین‌بن‌علی (ع) نیست؛ لذا فرمود: پسرم! برو به مبارزه‌ی خودت در راه خدا ادامه بده، زود است که از دست پیغمبر (ص) جامی بنوشی. دیری نگذشت صدای علی‌اکبر از وسط میدان به گوش همه رسید که صدا میزد: «**يَا أَبَتَاهْ عَلَيْكَ مِنِّي السَّلام**»؛ پدر جان! خداحافظ، «**هَذَا جَدِّي رَسُولُ‌الله**».[2]

۱۳۶۳/۱/۵

فدا شدن اولیا؛ در راه اسلام و آرمانها

◆ **در بینش اسلامی، شخص معنا ندارد و همه‌ی اشخاص، فدای جهتها و آرمانها هستند**

در بینش اسلامی، شخص معنی ندارد؛ همه‌ی شخصها فدای جهتها و آرمانهاست؛ حتی شخص پیغمبر (ص) و امام حسین (ع) و امام حسین (ع) فدا شد. فدای چه کسی؟ آیا فدای مردم؟ نه، این غلط است؛ فدای

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.
۲. اللهوف، ص ۶۷.

مکتب، هدفها و آرمانها شد تا آرمانها زنده شوند.

۱۳۶۳/۱/۹

اسلام؛ عزیزتر از جان پیامبر ﷺ و امام حسین ؑ

• اسلام، ارزنده‌تر از جان امام حسین ؑ است

اسلام آنقدر عزیز است که مثل پیغمبری هم برایش شهید میشود؛ مثل امام حسینی هم شهید میشود. البته خب، همه این را نمی‌فهمند؛ همه این ایمان و این آمادگی را ندارند.

۱۳۶۳/۱/۲۲

شهادت اباعبدالله ؑ برای بقای اسلام

• خون شهید، تضمین کننده‌ی استقلال ملّت و آبروی اسلام است

خون شهید، تضمین کننده‌ی استقلال ملّت و آبروی اسلام است؛ لذا همه‌ی ما مدیون شهدای شما هستیم. شما شهید دادید و در مقابل، چنین ارزش والایی گرفتید؛ این همان چیزی است که امام حسین ؑ به خاطر آن شهید شد. آیا شهدای ما با علی‌اکبر حسین‌بن‌علی ؑ و با خود وجود مقدّس و بزرگوار او قابل مقایسه‌اند؟ آن بزرگوارها برای همین شهید شدند و جوانهای شما هم برای همین شهید شدند. پس شما ضرر نکردید.

۱۳۶۳/۲/۹

اسلام؛ عزیزتر از جان حسین‌بن‌علی ؑ

• اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی، اموری هستند که امام حسین ؑ در راه آنها شهید شد

عزیزان ما عزیز ما هستند، اما آرمانهای ما عزیزتر است. ایده‌آلهای ملّت و هدفهای اسلامی این انقلاب، چیزهایی است که در راه آنها حسین‌بن‌علی ؑ شهید شده است. قرآن عزیزتر است یا امام حسین؟ حسین‌بن‌علی ؑ چهره‌ی بی‌نظیر انسانی است؛ در تمام تاریخ بشریّت، از اوّل تا آخر، چند نفر مثل حسین‌بن‌علی ؑ پیدا نمیکنید؛ اما اسلام

عزیزتر است، قرآن عزیزتر است، که حسین علیه‌السلام و فرزندان و یارانش و همه باید در راه این اسلام و قرآن کشته شوند و افتخار ببرند که کشته شدند. چنین راهی، راه دین و اسلام و قرآن و انگیزه است.

۱۳۶۳/۲/۱۹

اسلام؛ عزیزتر از جان نور چشم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

◆ چیزی که اگر همه‌ی دنیا هم فدای آن شوند، کار زیادی صورت نگرفته، اسلام است

همین بس که عزیز شما راه حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را رفت. چیزی که همه‌ی دنیا اگر قربان آن بشوند، کار زیادی انجام نگرفته، اسلام است. اسلام آنقدر عزیز است که نور چشم پیغمبر، جگرگوشه‌ی زهرا در راه آن قربان میشود.

۱۳۶۳/۲/۱۹

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

◆ اوّلین شکرگزاری امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه، به نعمت زندگی در دولت حق اختصاص دارد

امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه خدا را شکر میکند. اوّلین چیزی را که شکر میکند، این است که در دولت حق متولّد شد؛[۱] یعنی دولت نبی‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۱۳۶۳/۲/۲۴

هجمه‌ی ظلمت علیه اسلام نورانی؛ هنگامه‌ی قیام و شهادت امام

◆ امام حسین علیه‌السلام در شرایطی قیام کرد که شمع اسلام رو به خاموشی بود

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام وقتی به شهادت رسید که اسلام مثل شمعی که رو به خاموشی باشد، لحظات آخرش را میگذراند. اسلام را به اینجا رسانده بودند. روزی که امام حسین علیه‌السلام قیام کرد، میتوانست قیام نکند. امام حسن علیه‌السلام سالهای متمادی قیام نکرد؛ خود امام حسین علیه‌السلام بعد از شهادت امام حسن‌مجتبی علیه‌السلام، ده سال امام بود[۲] و قیام نکرد. همان

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴-۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۷.
۲. الهدایة الکبری، ص ۲۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

وقت هم کسانی که سر کار بودند، این‌طور نبود که مورد رضایت امام حسین ؈ باشند؛ اما کار به آن جای باریک نرسیده بود. وقتی امام حسین ؈ قیام کرد، کار به آن منتها درجه رسیده بود. اسلام واقعاً مثل همان شعله‌ای بود که دیگر آخرین نفسهایش را میگذراند که چند لحظه‌ی دیگر خاموش خواهد شد.

◆ بقای اسلام، نتیجه‌ی شهادت و ترجیح دادن اسلام بر حفظ جان است

امام حسین ؈ که خونش را داد، آیا اشتعال این شعله و جان تازه‌ی این کالبد بی‌جان را به چشم خودش دید؟ ندید. امام حسین ؈ آنچه باید در راه خدا بدهد، نثار کرد و رفت. اما همین بود که اسلام را زنده کرد. همین بی‌اعتنایی به جان خود، ترجیح دادن اسلام بر خون خود، بر زندگی خود و بر عمر خود بود که اسلام را زنده کرد. امروز اسلام به خون حسین‌بن‌علی ؈ زنده است؛ وگرنه آن روز امام حسین ؈ مثل بعضی‌ها که آن زمان بودند، مصلحت‌اندیشی میکرد، میگفت چرا حالا ما از بین برویم؟ ما بمانیم، زنده باشیم و از اسلام دفاع کنیم. بعضی این منطق را دارند.

◆ منطق مصلحت اندیشان زمان امام ؈ محکوم به شکست است

■

◆ کسانی که به زنده ماندن، پایبند هستند، نمیتوانند از اسلام دفاع کنند

نمیدانند وقتی یک انسان، یک جمعیّت و یک ملّت به زنده ماندنِ خودش پایبند بود، دیگر نمیتواند از خدا، اسلام و آرمانها دفاع کند.

◆ بهترین مرگ، مرگِ در راه اسلام است

اوّلین شرط دفاع از آرمانها و هدفهای الهی این است که انسان به زنده ماندن خودش پایبند نباشد. بهترین نوع مرگ این است که در همین راه بمیریم. امام حسین ؈ این فکر را میکند. امروز ما بر حسین‌بن‌علی ؈ اشک میریزیم، بر همه‌ی عزیزانمان اشک میریزیم، بر همه‌ی شهدا اشک میریزیم، بر شهدای شما هم اشک میریزیم؛ اما احساس تأسّف و خسارت نمیکنیم. آیا حسین‌بن‌علی ؈ که از دنیا رفت، دنیای اسلام دچار خسارت شد؟ حسین‌بن‌علی ؈ از دست دنیای اسلام رفت، اما اسلام او به دستش آمد. اسلام عزیزتر است یا حسین ؈؟ اسلام.

◆ شهادت، خسارت نیست؛ هدم اسلام خسارت است

۱۳۶۳/۳/۲۸

شباهت حادثه‌ی هفتم تیر با حادثه‌ی کربلا

من این حادثه‌ی هفتم تیر را با حادثه‌ی کربلا، از جهت انعکاس در طول تاریخ، مقایسه میکنم. هیچ حادثه‌ای را ما در تاریخ سراغ نداریم که بعد از وقوع فاجعه، یک هیجان و حرکت عاطفی شدید در مردم به‌وجود آورده باشد، جز حادثه‌ی کربلا.

◆ انعکاس طوفانی و عاطفی حادثه‌ی کربلا از زمان این حادثه شروع و در تمام تاریخ گسترده شده است

همان‌طور که میدانید، حادثه‌ی کربلا اوّلین هیجانی که به‌وجود آورد، با حرکت تند کوبنده‌ای بود که به اسم حرکت توّابین در تاریخ شناخته میشود؛ یعنی عدّه‌ای بودند که در این حادثه نقشی هم نداشتند و تقصیری در آن حادثه نکرده بودند، اما چون در مقدّمات این حادثه بی‌توجّهی و خونسردی نشان داده بودند، احساس گناه میکردند و توبه کردند و این توبه را با شدیدترین و دشوارترین شکلی نشان دادند؛ یعنی همه رفتند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند.[1] هر روزی که از حادثه‌ی کربلا گذشته، انعکاس و اثر این حادثه در عواطف مردم، در وجدانهای مردم، در ذهنیّات و عقلیّات مردم، عمیق‌تر و ژرف‌تر شده است. من حادثه‌ی هفتم تیر را از جهت انعکاس، شبیه حادثه‌ی کربلا می‌بینم؛ البته از خیلی جهات قابل مقایسه نیست.

غم‌انگیزترین و ماندگارترین حادثه‌ی تاریخ

◆ حادثـــه‌ی کربـــلا از هر حادثه‌ی مشـــابهی در طول تاریخ غم‌انگیزتر، عمیق‌تر، ماندگارتر و مؤثّرتر است

حادثه‌ی کربلا دلسوزتر، غم‌انگیزتر و خسارتش از لحاظ شخصیّت‌ها غیرقابل مقایسه با این حادثه است؛ زیرا که آنجا شخصیّت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را از دست دادیم.

همچنین اصحاب امام حسین علیه‌السلام را در تاریخ اسلام تاکنون با اصحاب هیچ حادثه‌ای نمیشود مقایسه کرد؛ یعنی حبیب‌بن‌مظاهر یا علی‌اکبر را با هیچ‌یک از جوانها و پیرهای این انقلاب و انقلابهای قبل و حتی زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمیشود مقایسه کرد. از این جهات، تفاوت هست میان آن

---

۱. الفتوح، ج ۶، صص ۲۰۳-۲۲۵؛ تذکرة الخواص، صص ۲۵۳-۲۵۵.

حادثه و این حادثه؛ به همین نسبت هم انعکاس آن حادثه عمیق‌تر و در طول تاریخ، ماندنی‌تر و مؤثّرتر بوده است.

۱۳۶۳/۳/۳۰

یاران حسین‌بن‌علی علیه‌السلام؛ اهل عبادت و ذکر

◆ ذکر و عبادت رزمندگان در جبهه‌های جنگ تحمیلی، از خصوصیّات ممتاز ماست

اینکه امام فرمودند: در جبهه‌های جنگ ما و سنگرهای ما مثل مسجد عبادت می‌شود و ذکر گفته می‌شود و آهنگ قرآن در آن به گوش می‌رسد،[1] یکی از خصوصیّات ممتاز ماست؛ باید این را حفظ کنیم. این را صدر اسلام و میان نیروهای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام سراغ داریم؛ جای دیگر سراغ نداریم.

۱۳۶۳/۴/۱

شفاعت حسنین علیهماالسلام برای مروان در جنگ جمل

◆ مروان‌بن‌حکم در جنگ جمل به دست امیرالمومنین اسیر و به وساطت حسنین علیهماالسلام آزاد شد

مروان‌بن‌حکم که از بنی‌امیّه بود[2] و جزو دوستان و باند نزدیک معاویه و اموی‌ها بود،[3] در جنگ جمل به دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام اسیر شد؛ متوسّل شد به امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و التماس کرد به پدرتان بگویید مرا نکشد. امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام از روی ترحّم و عطوفت نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام وساطت کردند، امام علی علیه‌السلام مروان حکم را آزاد کرد و نجات داد؛ حتی از او بیعت هم نخواست.[4]

۱۳۶۳/۴/۷

ارزش‌گذاری شهادت‌ها

شهادت در برهه‌هایی از زمان و در لحظاتی از تاریخ، ارزش بیشتری

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱۸، صص ۴۳۹-۴۴۰.
۲. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۶؛ الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۳۸۷.
۳. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۲۵۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۷، ص ۲۲۵.
۴. نهج‌البلاغة، خطبه‌ی ۷۳؛ ربیع الأبرار، ج۵، ص۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۳۲، صص۲۳۴-۲۳۵.

پیدا میکند. شهادت همیشه خوب است، اما برهه‌هایی از زمان هست که شهادت در آنها خوبتر است.

◆ شهادت امام حسین علیه‌السلام بافضیلت‌ترین شهادتهاست

شهادت در دوران امام حسین علیه‌السلام از شهادت در قبل و بعد آن بافضیلت‌تر است؛ لذا هیچ‌یک از شهدای عالَم، چه قبل از اباعبدالله علیه‌السلام و چه بعد از اباعبدالله علیه‌السلام تا زمان ما، ارزش شهدای کربلا را ندارند.[1] هیچ‌کدام از پیرمردهای شهید ما ارزش حبیب‌بن‌مظاهر را ندارند؛ هیچ‌کدام از جوانهای شهید ما ارزش علی‌اکبر را ندارند؛ چرا؟ چون آن لحظه، لحظه‌ی حسّاس و تعیین کننده‌ای بود. انفاق در راه خدا همیشه خوب است؛ اما آنجا که شما اگر انفاق بکنید یا انفاق نکنید، تاریخ عوض میشود، معنای دیگری پیدا میکند، رنگ دیگری پیدا میکند؛ شهادت یاران امام حسین علیه‌السلام این‌گونه بود. در بعضی از لحظات، شهادتها اهمّیّت دارد؛ چرا؟ چون مجاهدتها اهمّیّت دارد.

◆ ایثار و شهادت امام حسین علیه‌السلام در حسّاس‌ترین و سرنوشت‌سازترین نقطه‌ی تاریخ انجام گرفت

در جنگ بدر، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستش را به دعا بلند کرد و گفت: پروردگارا! «**إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ لا تُعْبَدُ فِی الْأَرْض**»؛[2] اگر این بندگان تو کشته بشوند، دیگر روی زمین در هیچ جا عبادت نمیشوی! حقیقت این بود. آن روز اگر آن سیصد و سیزده نفر[3] شکست میخوردند، نهال عبادت الهی که تازه جوانه زده بود، خشک میشد. خدا میداند تاریخ تا چند قرن عقب می‌افتاد.

◆ در صورت شکست سپاهیان اسلام در جنگ بدر، نهال عبادت الهی خشک میشد و تاریخ تا چند قرن به تأخیر می‌افتاد

۱۳۶۳/۵/۶

غفلت و بی‌خبری اکثریّت مسلمانان عصر امام حسین علیه‌السلام

◆ اکثریّت مردم عصر امام حسین علیه‌السلام سر در آخور تمایلات حیوانی داشتند

یک روزگاری هفتادودو تن[4] شهدای کربلا فداکاری کردند؛ خیلی

۱.تهذیب الأحکام، ج ۶، صص۷۲-۷۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۲۱-۲۲۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.
۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۲۲۱.
۳. المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۰۷؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۲۰۶.
۴. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۵؛ تاج الموالید، ص ۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۵۳، ص۷.

فداکاری بزرگی بود، اما معدود بودند. بقیّه‌ی مردم غافل، بی‌خبر، در جهت عکس و سر در آخور تمنّیات و تمایلات حیوانی و شهوانی خودشان بودند.

۱۳۶۳/۷/۴

پیروزی اباعبدالله علیه‌السلام

◆ **مقاومت، درس حسین‌بن علی علیه‌السلام برای مسلمانان است**

ما داریم بزرگترین و قوی‌ترین مظهر نشاط و خستگی‌ناپذیری را نشان میدهیم و آن، مقاومت در جبهه‌هاست. خود این، پیروزی است؛ و این همان درسی است که مسلمانان از حسین‌بن‌علی علیه‌السلام گرفته‌اند. میدانید امشب، شب اوّل محرّم است و فردا شروع روزهایی است که برای مردم ما در طول قرنهای متمادی، همیشه برانگیزاننده و تشویق کننده به مقاومت و پایداری بود.

◆ **کوته‌بینان خیال میکردند که شهادت امام حسین علیه‌السلام به معنی شکست آن حضرت است**

کسانی که کوتاه‌بینانه میخواستند به مسائل نگاه کنند، خیال میکردند امام حسین علیه‌السلام مغلوب شده و شکست خورده است. مظهر مغلوبیّت، به حسب افراد کوته‌بین، چه میتواند جز این باشد که خود انسان کشته بشود، یارانش کشته بشوند و خانواده‌اش را به اسارت بگیرند؟ در نظر کوته‌بین‌ها، این مظهر مغلوبیّت است؛ اما امام حسین علیه‌السلام مغلوب نشده بود. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام اگرچه خودش کشته شد، اما آن سخنی که برای پابرجا کردن آن سخن و آن فکر قیام کرده بود، پابرجا ماند.

◆ **بقای اسلام، سندی بر پیروزی اباعبدالله علیه‌السلام است**

◆ **امام حسین علیه‌السلام برای احیای اسلام و نشان دادن تکلیف مسلمانان در مقابل امواج مخالف قیام کرد**

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام همین گونه بود. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای احیای اسلام، باقی ماندن قرآن و نشان دادن تکلیف مسلمانها در مقابل امواج مخالف قیام کرد و این کارها را توانست انجام بدهد؛ پس حسین‌بن‌علی علیه‌السلام پیروز شد. مسلمان، مادامی که با این نیّت حرکت میکند، در تمام آنات پیروز است.

۱۳۶۳/۷/۱۰

حفظ اسلام در برابر دشمنان؛ مسئولیّتی خطیر

حقیقت این است که امروز وارث حسین﷣ رزمندگان عزیز ما و شجاعان سلحشور جبهه‌ها هستند. وضعیّت، شبیه همان وضعیّت است. فضایی که ما امروز در سطح جهان تنفّس میکنیم، همان فضایی است که در آن روز حسین‌بن‌علی﷣ در سطح دنیای اسلام تنفّس میکرد. آن روز حسین‌بن‌علی﷣ بار سنگین مسئولیّت را بر دوش خود احساس میکرد؛ مسئولیّت و بار سنگینی که پسر پیغمبر را وادار میکند با آن وضع - یاران انگشت‌شمار، با کودکان و زنان - حرکت کند و آن‌گونه فداکاری کند. این چه مسئولیّتی است؟ این مسئولیّت عبارت است از حفظ اسلام میان امواج طوفانی مختلفی که به نیّت نابودی اسلام راه انداختند. این را آن روز امام حسین﷣ احساس میکرد و یک احساس صادقی بود.

◆ **پس از رسول خداﷺ دستگاه حاکم تلاش میکرد اسلام را ریشه‌کن کند**

آن روز مسئله‌ی دستگاه حاکم زمانه فقط این نبود که اسلام را قبول ندارند یا نسبت به اسلام مبالاتی ندارند؛ خیلی‌ها در دنیا بودند و هستند که اسلام را قبول ندارند؛ اما قبول نداشتن اسلام، غیر از اصرار بر ریشه‌کن کردن اسلام و غیر از احساس خطر از اسلام است.

◆ **اسلام، مزاحم جدّی سردمداران فاسد است**

دستگاه آن روز این‌گونه بود. فقط این نبود که اسلام را قبول نداشته باشد؛ از اسلام احساس‌خطر میکرد. تا وقتی قرآن بین مردم بود و تا وقتی مردم می‌فهمیدند انسان مسلمان در زندگی خود تکلیف و وظیفه‌ای دارد که باید برای آن تلاشی و مبارزه‌ای بکند، آن سردمداران فاسد که میخواستند همه چیز دنیا را در انحصار خودکامگی خودشان بگیرند، از اسلام احساس آسودگی نمیکردند.

دشمن میخواست با سرمایه‌هایی که دسترنج مردم بود، به فساد و فحشا و لهو و لعب و انحصار همه‌ی لذّات دنیا برای خود و نزدیکان

خود مشغول باشد. ممکن بود جامعه‌ای که دینی مثل اسلام ندارد، این را تحمّل کند؛ اما ملّتی که کتابی مثل قرآن دارند که با وضوح با مردم حرف میزند - «وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ»[1] - آنهایی که بخواهند از قرآن چیزی بفهمند، قرآن زبانش به سوی آنها و به روی آنها باز است؛ ملّتی که مفسّران و بیانگران قرآن دارند، نمیتوانستند این را تحمّل کنند. همچنین بعدها خلفای بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس میخواستند با اسلام مبارزه کنند و ریشه‌ی اسلام را بکنند. اگر میتوانستند، این کار را علنی و صریح میکردند - کما اینکه بعضی هم کردند - اما چون نمیتوانستند، ظاهرسازی میکردند.

◆ **خلفای بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس به دنبال ریشه‌کنی اسلام بودند؛ اگر میتوانستند، علنی و در جایی که نمیتوانستند، ظاهرسازی میکردند**

امام حسین علیه‌السلام این وضع را دید و قیام کرد، برای اینکه به همه‌ی ملّتهای مسلمان در طول تاریخ نشان بدهد که وقتی اساس اسلام در خطر است و حملات حساب‌شده‌ی قدرتمندان، اسلام را تهدید میکند، چه باید کرد.

◆ **قیام امام علیه‌السلام درسی بزرگ برای تاریخ است**

تبیین پیروزی امام حسین علیه‌السلام

◆ **پیروزی امام حسین علیه‌السلام در ابلاغ پیام خویش برای همه‌ی تاریخ بود**

هیچ‌کس نباید اشتباه کند و خیال کند امام حسین علیه‌السلام گمان میکرد با آن هفتاد و دو نفر[2] در روز عاشورا پیروز خواهد شد. امام حسین علیه‌السلام از پیروزی بدش نمی‌آمد، اما برای آن پیروزی حرکت و مبارزه نمیکرد. پیروزی امام حسین علیه‌السلام چیز دیگری بود. پیروزی امام حسین علیه‌السلام این بود که پیام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در تاریخ بماند. آن پیام عبارت است از اینکه به ملّتهای مسلمان نشان دهد هرگاه اساس دین در خطر بود، حرکت قوی و همه‌جانبه و فداکارانه لازم است؛ حتی در حدّ حرکت استشهادی؛ آن‌چنان که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام خودش نشان داد. این فضای آن روز است، و این پیام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است، و این مفهوم حرکت امام حسین علیه‌السلام است.

◆ **پیام امام علیه‌السلام به تاریخ، لزوم اقدام فداکارانه هنگام احساس خطر برای اساس دین است**

۱. «ما قرآن را برای تذکّر آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکّر شود؟!» قمر، ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰.
۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

◆ **حرکت رزمندگان دفاع مقدّس، حرکتی حسینی بود**

عین همین قضیّه امروز وجود دارد.

■

حرکت رزمندگان ما امروز حرکت حسینی و عاشورایی است؛ یعنی روح و جهتش جهت عاشورا است؛ اما دشمنان این را بدانند که نتایج عملی و فعلی این حرکت، در نقطه‌ی مقابل آنچه در عاشورا انجام گرفت، خواهد بود. اگر در عاشورا نیروهای رزمنده‌ی حق معدود بودند و به شهادت رسیدند، به فضل الهی هر روزی که میگذرد، نیروهای رزمنده‌ی ما قوی‌تر و ثابت‌قدم‌تر و راسخ‌العقیده‌تر و از لحاظ قوّت قلب و قوّت بازو و امکانات و تجهیزات، از روز قبل بهترند.

۱۳۶۳/۷/۱۲

گسترش پیام حسینی و استحکام پایه‌های انقلاب اسلامی

این ایّام، ایّام عزاداری است. یکی از همین اصالتها، خود عزاداری است. مردم با یادآوری خاطرات پرشکوه عاشورا، جان میگیرند.

◆ **یکی از مهمترین مسائل فرهنگی، تبیین درست حادثه‌ی عاشورا است**

باید عاشورا برای مردم تبیین شود.

■

امروز مهمترین مسئله برای ما این است که حادثه‌ی عاشورا بدرستی تبیین شود. منظورم مسئله‌ی فرهنگی است. یکی از مهمترین مسائل فرهنگی همین است.

◆ **عزاداریها باید پیام داشته و از محتوا برخوردار باشند**

البته عزاداری خوب است، اما باید همین عزاداریها حامل آن پیام و آن علاقه و عشق و محبت باشد. هرچه ممکن است، در نوحه‌خوانی‌ها و روضه‌خوانی‌ها، شعارهای مصیبت، محتواها و جهتگیری‌های حادثه‌ی عاشورا را ملاحظه کنید. البته بعضی این قضیّه را مقداری ضعیف مطرح میکنند. شنیدم در بعضی از این جلسات هیئتهای سینه‌زنی، دیگر نوحه نمیخوانند؛ یک موزیک پخش میشود، مردم هم زنجیر میزنند یا سینه میزنند! این کار بسیار غلطی است. صدا و آهنگ

و موزیک نقشی ندارد. صدا و آهنگ و موزیک باید وسیله‌ای برای انعکاس و ارائه‌ی حقایق عاشورا باشد. حقایق حادثه‌ی عظیم عاشورا بایست برای مردم تبیین شود، و به این اهمّیّت بدهید؛ والاّ اینکه شعری بی‌محتوا و بی‌ارزش بخوانند، بدون اینکه اشاره‌ای به آن حقیقت پیام عاشورا داشته باشد، یا حتی همان شعر را هم نخوانند، موزیکی بزنند، این کار غلطی است. البته خیال نکنید هر موزیکی هم مصرف بشود و با هر یک از این ابزار موسیقی، حلال است؛ خیر. بعضی از ابزار موسیقی ایراد دارد، اشکال دارد؛ فرق هم نمیکند کجا زده شود؛ در دسته‌ی سینه‌زنی هم زده بشود، مشروع نخواهد بود.

◆ هنر و محتـــوا باید کنار یکدیگر در خدمت مجالس عزاداری قرار گیرند

بنابراین، آنچه بیشتر مهم است، محتوا است. البته محتوا را باید با استفاده‌ی کامل از هنر، به گوش مردم رساند. ما با اشاعه‌ی پیام حسین‌بن‌علی علیهما السلام خواهیم توانست پایه‌های این انقلاب را آن‌چنان مستحکم کنیم که هیچ طوفانی نتواند آن را تکان بدهد و متزلزل کند؛ به شرط اینکه مراقبت کنیم.

۱۳۶۳/۷/۲۴

برگزاری مراسم عزاداری حسینی؛ حقّ شیعیان در همه‌ی کشورها

مسلمانها باید توجّه داشته باشند؛ همه جای دنیای اسلام، دستهای استکبار جهانی در پی ایجاد اختلاف بین برادران شیعه و سنّی هستند. همه‌ی فرقه‌های اسلامی که در کنار هم زندگی میکنند، حق دارند مراسم دینی خودشان را انجام دهند و هیچ فرقه‌ای نمیتواند فرقه‌های دیگر را برای انجام دادن مراسم دینی زیر فشار قرار بدهد.

◆ شـــیعیان بایـــد مانند بقیّه‌ی فرقه‌های مســـلمان در برگزاری مراسم مذهبی خویش آزاد باشند

شیعیان پاکستان را برای اینکه مراسم مذهبی خودشان را میخواستند انجام بدهند، زیر فشار قرار دادند. ما معتقدیم این کار غلطی است و شیعیان مثل بقیّه‌ی فرقه‌های مسلمان باید آزاد باشند بر طبق عقاید و عواطف خودشان مراسم مذهبی انجام بدهند.

مراسم عاشورا؛ با برکت‌ترین شعائر اسلامی در طول تاریخ

بنده که در معارف اسلامی مدّتها مطالعه و پیگیری داشتم، راجع به اصل مراسم عاشورا لازم است بگویم یکی از بابرکت‌ترین شعائر اسلامی در طول تاریخ ما، همین مراسم عاشورا بود.

◆ فرقه‌های مختلف مسلمانان برای امام حسین علیه‌السلام اقامه‌ی عزا میکنند

عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام مخصوص شیعیان نبوده؛ همواره مسلمانانی که محبّت خاندان پیغمبر را در دل داشتند، برای مصائب او ناراحت و غمگین و عزادار بودند و این عزاداری را به شکلهای مختلف، از جمله تشکیل مراسم مرثیه‌خوانی یا مراسم هیئتهای مذهبی و دسته‌های عزاداری نشان میدهند. در کشور ما، در پاکستان و هند، در عراق و در همه‌ی مناطقی که شیعیان در آنجا حضور دارند و حتی در برخی از کشورهایی که فقط برادران اهل تسنّن هستند نیز این مراسم هست و مراسم خوبی است. ما در کشور خودمان بیداری عمومی مردم را به برکت مراسم عاشورای امام حسین علیه‌السلام میدانیم. در طول تاریخ، همیشه یادآوری حوادث خونین عاشورا، مایه‌ی بیداری ملّتها بوده است.

◆ یادآوری عاشورا، مایه‌ی بیداری ملّتهاست

◆ مخالفان عاشورا، مخالفان بیداری ملّتها هستند

از این جهت کسانی با مراسم عاشورا مخالفند که با بیداری ملّتها مخالفند. کسانی که این مراسم را محکوم میکنند، میخواهند استکبار جهانی و تفکّرات القایی مخالفین اسلام را حمایت کنند. لذا ما معتقدیم عاشورا مراسم بسیار عزیز و ارجمندی است و خود ما در کشورمان همیشه مشوّق این مراسم به شکل سالم و بامحتوا و غنی بودیم.

◆ برگزاری مراسم عزاداری در همه‌ی کشورها مطلوب است

معتقدیم در کشورهای دیگر هم هر جا علاقه‌مندان به اهل‌بیت علیهم‌السلام حضور دارند، این مراسم اشکالی ندارد؛ بلکه مطلوب و خوب هم هست.

◆ مسلمانان باید وحدت داشته باشند و از اهانت به مقدّسات یکدیگر پرهیز کنند

البته برادران شیعه و سنّی باید توجّه داشته باشند؛ هیچ بهانه‌ای برای ایجاد اختلاف به دست استکبار جهانی ندهند و در این مراسم کارهایی که متضمّن اهانت به مقدّسات سایر فرقه‌ها باشد، بروز نکند. همین‌طور برادران اهل تسنّن هم توجّه بکنند؛ امروز استکبار جهانی ایجاد اختلاف بین مذاهب اسلامی را سرلوحه‌ی برنامه‌های

خودش کرده، از جمله بین شیعه و سنّی اختلاف میکند. مراقب باشید دستخوش فریب استکبار جهانی نشوید.

ستمگران؛ مخالفان همیشگی عاشورا

◆ عاشورا همواره به نفع مردم و به زیان ستمگران بوده است

من به طور خلاصه نظرم را در چند جملهی کوتاه اظهار میکنم. عاشورا، پدیدهای در تاریخ اسلام است که همواره به نفع مردم و به زیان ستمگران و قدرتهای استکباری به کار رفته است. امروز هم قدرتهای استکباری نقش عاشورا را درست ارزیابی میکنند که با آن مخالفند. عاشورا، حادثهی بزرگ تاریخ اسلام است و بزرگداشت خاطرهی محرّم و شهادت حسینبنعلی(ع) و یاران و فرزندان آن حضرت، وظیفهی اسلامی است و تنها کسانی با آن مخالفت میکنند که با هدفهای حسینبنعلی(ع) و بزرگان اسلام آشنایی ندارند یا با آنها مخالفند. استکبار جهانی از عاشورا بشدّت بیمناک است و لذا با آن مخالفت میکند.

◆ بزرگداشت عاشورا، وظیفهای اسلامی است

۱۳۶۳/۸/۱۰

تأثیر قاطع مراسم حسینی در انقلاب اسلامی

◆ مراسم عاشورای حسینی در مقاطع مختلف انقلاب اسلامی نقش تعیینکننده داشت

مراسم عاشورای حسینی در انقلاب ما نقش تعیینکننده داشت. هیجانی که مردم در این مراسم پیدا میکردند، توانست ملّت ما را متحوّل کند؛ هم در سال ٥٦ که اوّل کار و اوّل هیجان و تلاطم این اقیانوس بود، و هم در سال ٥٧ که اوجش بود؛ مراسم عاشورا اینگونه است.

۱۳۶۳/۸/۱۹

امام حسین(ع) و اصحاب او؛ سادات شهیدان تاریخ

◆ فضیلت بیشتر شهدای کربلا به سبب موقعیّتی است که در آن شهید شدند

شهادت شهدای کربلا نه فقط به سبب تشنه بودنشان افضل از همهی

شهادتهاست - خیلی از شهدا تشنه از دنیا رفتند؛ شهدای اُحد[1] و همه‌ی شهدایی که در بیابانهای گرم به زمین افتادند، تشنه از دنیا رفتند - بلکه فضیلت بیشتر شهدای کربلا به سبب موقعیّتی است که در آن شهید شدند.

◆ در عصر امام حسین ؈ اساس دین در معرض خطر جدّی قرار داشت

در مقطع حسّاسی این حادثه اتّفاق افتاد؛ که اگر اتّفاق نمی‌افتاد، طومار دین بکلّی درهم پیچیده میشد؛ در این شک نکنید. هر کسی شرایط دهه‌های چهارم، پنجم و ششم هجری را در تاریخ خوانده باشد و بداند یزید که بود[2] و مطلّع شود آن روز در مدینه و مکه که مهبط وحی خدا بود و بوی پیغمبر ؈ هنوز از آن در و دیوارها به مشام اهل دل میرسید، چه فسادی میگذشت[3] و دین در چه وضعیّتی قرار داشت، می‌فهمد

◆ امام حسین ؈ تنها کسی بود که حاضر شد در برابر فساد فراگیرِ مدّعی خلافت رسول‌الله قیام کند

اگر حسین‌بن‌علی ؈ به این کار اقدام نمیکرد، در سراسر جهان اسلام یک نفر ممکن نبود به مقابله با کفر و فساد و ظلم و طغیانی که زیر نام خلیفه‌ی رسول‌الله بر مردم حکومت میکرد، اقدام کند. این وضعیّت همین‌طور میماند و از دین هیچ خبری باقی نمیماند؛ این را بدانید. برای من واضح و آشکار است که اگر قیام حسین‌بن‌علی ؈ نبود، تمام زحمات پیغمبر ؈ و جنگهای اُحد و خیبر و زحمات امیرالمؤمنین ؈ و امام حسن ؈ همه از بین میرفت؛ شکی در این نداشته باشید.

قیام عاشورا در سخت‌ترین شرایط

◆ باوجود پنج ماه سرگردانی فرزند پیامبر ؈، تنها چهل، پنجاه نفر از جامعه‌ی عظیم اسلامی با حضرت همراه شدند

کاری که اینقدر حسّاس است، همین‌قدر سخت هم هست. باورکردنی است که حسین‌بن‌علی ؈ حدود پنج ماه یا بیشتر بین مدینه و کربلا سرگردان باشد؟[4] همه فهمیدند، کوفی‌ها فهمیدند، عراقی‌ها فهمیدند،

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۳۰.
۲. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۲۸۶-۲۸۸؛ مروج الذهب ج ۳، صص ۶۷-۶۸.
۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.
۴. (تاریخ خروج امام حسین ؈ از مدینه) أنساب‌الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۰؛ اللهوف، ص ۲۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶. (تاریخ ورود امام حسین ؈ به کربلا) تاریخ الطبری، ج ۴، ص۳۰۹؛ اللهوف، ص ۴۹. بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۸۰-۳۸۱.

حجازی‌ها فهمیدند؛ اما سرانجام در کربلا با چهل، پنجاه نفر بماند؟ چون همه‌ی این هفتاد و دو نفر از آغاز که نبودند؛ بیست[۱] یا سی[۲] نفر آنها شب عاشورا یا صبح عاشورا آمدند. کار سخت بود. سختی‌اش نه به این بود که شمشیر تیز است – شمشیر در همه‌ی جنگها تیز است، در همه‌ی جنگها هم شمشیر بود – سختی‌اش به این بود که قیام در مقابل آن‌چنان ظلمِ همه‌گیر و مسیطر، دل میخواهد. مثل زمان پیغمبر ﷺ نبود. آن زمان پرچم دست خود پیغمبر ﷺ بود و همه با نَفَس گرم پیغمبر ﷺ راه می‌افتادند، با شوخی و خنده و شادی به میدان جنگ میرفتند؛ اما در کربلا آن‌گونه نبود.

◆ امام حسین علیه‌السلام در برابر ظلمی فراگیر و مسیطر قیام کرد

همه‌ی اصحاب پیغمبر ﷺ در خانه‌ها خزیده بودند. عبدالله‌بن‌عبّاس‌ها و عبدالله‌بن‌جعفرها سرشان را زیر عبا پنهان کرده بودند؛ قوم و خویش‌های پیغمبر ﷺ هم بودند.

◆ اصحاب بزرگ پیامبر ﷺ در خانه‌های خود خزیدند

تنها یک عدّه‌ی شجاعِ قوی و از هیچ‌کس نترس و به همه‌ی دنیای کفر با چشم حقارت نگاه‌کن، حاضر بودند از همه چیز بگذرند؛ بگویند ما میخواهیم در کنار پسر پیغمبر کشته شویم. اهمّیّتش به این دلیل بود که کار سختی بود، تصمیم‌گیری آسان نبود. لذا ابن‌زبیرها و ابن‌عمرها و ابن‌عبّاس‌ها و ابن‌جعفرها همه ماندند. فرق هم نمیکند. خیال نکنید عبدالله‌بن‌جعفر و عبدالله‌بن‌عبّاس با دیگران فرق میکنند؛ نه، متخلّف، متخلّف است. همه تخلّف کردند و کسی این گُرده‌ی قوی و نیرومند را نداشت، جز همان عدّه‌ی معدود. برای این است که کار مهم است، سیّدالشّهدااست.

◆ اراده‌ی یاران امام علیه‌السلام بسیار قوی بود

◆ تخلّف بزرگان اسلام غیر قابل اغماض است

این را هم بدانید؛ در طول تاریخ جهان، شهدایی به عظمت شهدای کربلا نداریم؛ همان‌طور که امام حسن علیه‌السلام فرمودند:

---

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۶۵.

۲. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۲۰-۲۲۱؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۹.

◆ روز عاشـــورا، در تاریخ نظیر ندارد

«لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله»؛[۱]
هیچ روزی دیگر مثل روز کربلا نیست؛ این را انسان از روی اطلاع و آگاهی میتواند بگوید. واقعاً ما در این ایّام خطیره‌ی تاریخ؛ صدر اسلام، قبل از اسلام، بعد از اسلام، دیگر مثل کربلا سراغ نداریم. من سراغ ندارم. این است که امام حسین‌ علیه السلام سیّدالشّهدا[۲] میشود و اصحابش سادات شهیدان[۳] تاریخ؛ از همه والاتر.[۴] پس شهادتها هم همه به یک‌گونه نیست.

۱۳۶۳/۸/۲۲

اربعین؛ پایه‌گذاری سنّت زیارت و احیای یاد کربلا

اهمّیّت اربعین از کجاست؟ صرف اینکه چهل روز از شهادت شهید میگذرد، چه خصوصیّتی دارد؟ خصوصیّت اربعین به این است که در اربعین حسینی، یاد شهادت حسین‌ علیه السلام زنده شد؛ و این بسیار مهم است.

◆ بی‌خبـــری نســـلها از شهادت امام حسین‌ علیه السلام در اثر فراموشی یاد و خاطره‌ی آن، به معنای هدر رفتن خون حضرت است

شما فرض کنید اگر این شهادت عظیم در تاریخ اتّفاق می‌افتاد؛ یعنی حسین‌بن‌علی‌ علیهما السلام و بقیّه‌ی شهیدان در کربلا شهید میشدند، اما بنی‌امیّه موفق میشدند همان‌طور که خود حسین‌ علیه السلام و یاران عزیزش را از صفحه‌ی روزگار برافکندند و جسم پاکشان را در زیر خاک پنهان کردند، یاد آنها را هم از خاطره‌ی نسل بشر در آن روز و روزهای بعد محو کنند، آیا این شهادت فایده‌ای برای عالم اسلام داشت؟ یا اگر هم برای آن روز اثری میگذاشت، آیا این خاطره در تاریخ، برای نسلهای بعد هم برای گرفتاریها و سیاهیها و تاریکیها و یزیدهای دوران آینده‌ی

۱. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.
۲. کامل الزیارات، ص ۱۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۳.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۲۵۹.
۴. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص ۴۳۰-۴۳۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۷۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

تاریخ هم اثری روشنگر و افشاکننده داشت؟!

◆ باید خاطره‌ی شهادت امام حسین ﷺ که درس مقاومت در مقابل یزیدی‌های زمان است، برای همه‌ی نسلها حفظ شود

اگر حسین ﷺ شهید میشد، اما مردم آن روز و مردم نسلهای بعد نمی‌فهمیدند شهید شده، این خاطره چه اثری و چه نقشی میتوانست در رشد و سازندگی و هدایت و برانگیختگی ملّتها و اجتماعات و تاریخ بگذارد؟ میدانید هیچ اثری نداشت. آری؛ حسین ﷺ شهید میشد، خود او به اعلا علّیّین رضوان خدا میرسید؛ شهیدانی که کسی نفهمید و در غربت، سکوت و خاموشی شهید شدند، به اجر خودشان در آخرت رسیدند، روح آنها فتوح و گشایش را در درگاه رحمت الهی به دست آورد؛ اما چقدر درس و اسوه میشدند؟

◆ شهیدی که خون او بجوشد و در تاریخ سرازیر شود، اسوه میشود

شهیدان چقدر اسوه شدند؟ سیره‌ی آن شهیدی درس میشود که شهادت او و مظلومیّت او را نسلهای معاصر و آینده بدانند و بشنوند. آن شهیدی درس و اسوه میشود که خون او بجوشد و در تاریخ سرازیر شود.

◆ مظلومیّت باید فریاد شود و به گوش انسانهای دیگر برسد

◆ دستگاه استکباری همواره برای از بین بردن یاد و خاطره‌ی شهادت امام حسین ﷺ تلاش کرده است

مظلومیّت یک ملّت آن وقتی میتواند زخم پیکر ستم کشیده و شلّاق خورده‌ی ملّتها را شفا بدهد و مرهم بگذارد که این مظلومیّت فریاد بشود، این مظلومیّت به گوش انسانهای دیگر برسد. برای همین است که امروز ابرقدرتها صدا در صدا انداختند تا صدای ما بلند نشود. برای همین است که حاضرند پولهای گزاف خرج کنند تا دنیا نفهمد جنگ تحمیلی چرا و با چه انگیزه‌ای، با دست چه کسی، با تحریک چه کسی به‌وجود آمد.

آن روز هم دستگاه‌های استکباری حاضر بودند هر چه دارند، خرج کنند، به قیمت اینکه نام و یاد حسین ﷺ و خون حسین ﷺ و شهادت عاشورا مثل درس در مردم آن زمان و ملّتهای بعد باقی نماند و شناخته نشود. البته در اوایل کار درست نمی‌فهمیدند چقدر مطلب، باعظمت است. هرچه بیشتر گذشت، بیشتر فهمیدند. در اواسط دوران بنی‌عبّاس حتی قبر حسین‌بن‌علی ﷺ را ویران کردند، آب انداختند؛ خواستند از او هیچ

اثری باقی نماند.[۱] نقش یاد و خاطره‌ی شهیدان و شهادت، این است. شهادت بدون خاطره، بدون یاد، بدون جوشش خون شهید، اثر خودش را نمی‌بخشد. و اربعین، آن روزی است که برافراشته شدن پرچم پیام شهادت کربلا در آن آغاز شد و روز بازماندگان شهداست؛ حالا چه در اربعین اوّل، خانواده‌ی امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمده باشند[۲] و چه نیامده باشند.[۳]

◆ اثرگذاری و جوشش خون شهید در سایه‌ی یاد او میسر است

اما اربعینِ اوّل آن روزی است که برای اوّلین بار زائرانِ شناخته شده‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به کربلا آمدند؛[۴] جابربن‌عبدالله‌انصاری[۵] و عطیّه[۶] از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آنجا آمدند. آن‌طور که در نوشته‌ها و اخبار هست، جابربن‌عبدالله نابینا بود، عطیّه دستش را گرفت و برد روی قبر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام گذاشت. او قبر را لمس کرد و گریه کرد و با حسین‌بن‌علی علیه‌السلام حرف زد.[۷]

◆ اربعینِ اوّل، سرآغاز برافراشته شدن پرچم پیام شهادت کربلاست

او با آمدن خود و با سخن گفتن خود، خاطره‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را زنده کرد و سنّت زیارت قبر شهدا را پایه‌گذاری کرد. روز اربعین، چنین روز مهمّی است.

انقلاب اسلامی؛ تجربه‌ی دوباره‌ی پیروزی خون بر شمشیر

شما خانواده‌های شهیدان عزیز ما، امروز در وضع خاصّی از تاریخ قرار گرفتید. مسئله‌ی امروز در جمهوری اسلامی با مسئله‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام تفاوتهایی دارد. امروز شما در جامعه‌ای زندگی

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۴۷۸-۴۷۹؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۲، ص ۵۳؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص ۳۹۴-۳۹۵.
۲. الآثار الباقیة عن القرون الخالیة، ص ۴۲۲.
۳. العدد القویة، ص ۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۴-۳۳۵.
۴. همان.
۵. رجال الطوسی، صص ۳۱-۳۲؛ الإستیعاب، ج ۱، صص ۲۱۹-۲۲۰.
۶. قاموس الرجال، ج ۷، صص ۲۰۹-۲۱۱.
۷. تنبیه الغافلین، ص ۹۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۶۵، صص ۱۳۰-۱۳۱.

◆ **انقلاب اسلامی از فرهنگ عاشورا درس مبارزه با یزیدیان زمان را آموخته است**

میکنید که اندیشه‌ی حسین(ع) و روح حسینی بر آن جامعه حاکم است؛ جامعه‌ای است که با حرکت حسینی به‌وجود آمده؛ با فریاد حسینی، یزیدیان زمان از اوج قدرت به زیر کشیده شدند.

مردان و زنان ما توانستند با درس گرفتن از حسین(ع) تجربه‌ی پیروزی حق بر باطل را در روزگار غربت و محرومیّت اهل حق زنده کنند و نشان بدهند؛ در حالی که در دنیای امروز هیچ نشانی از این وجود نداشت که حق بر باطل پیروز بشود و تفکّر الهی جای خودش را در میان مردم و در زندگی مردم باز کند. مردم ما توانستند با جان دادن، با خون دادن، با شهید دادن و شهادت را برای خود و عزیزان خود پذیرفتن، به اینجا برسند.

همان‌طور که زینب‌کبری(س) عصر عاشورا و شب یازدهم، میان آن همه شدّت و محنت، دست و پای خودش را گم نکرد و مأیوس نشد، ما هم امروز مأیوس نیستیم و نباید باشیم.

◆ **حضرت زینب(س) عصر عاشورا، برافراشته شدن پرچم کربلا را در طول تاریخ نوید داد**

همان عصر عاشورا - بنا به نقل بعضی از روایات - زینب(س) به برادرزاده‌ی خودش علی‌بن‌الحسین(ع) گفت: ای برادرزاده‌ی من! اوضاع این گونه نمیماند؛ این قبرها آباد خواهد شد، این پرچم برافراشته خواهد شد، مردم و ملّتها و نسلها، گروه گروه می‌آیند و از اینجا درس میگیرند و برمیگردند.[1] اینجا مَدرس آزادی‌خواهان عالم خواهد شد، و شد. آن روز این امید، آینده را نشان میداد.

۱۳۶۳/۱۰/۱۰

اعتقاد مردم مصر به اباعبدالله(ع)

روز ولادت امام حسین(ع) در مصر جشن است.

■

◆ **مردم مصر روز ولادت امام حسین(ع) را جشن میگیرند**

آنجا لباس نو میپوشند، به دیدن هم میروند؛ مثل عید نوروز. مسجد

۱. کامل الزیارات، ص ۴۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص۱۸۲.

سیّدة زینب و مسجد رأس‌الحسین مهمترین مساجد آنجاست و قبر منسوب به سر مطهّر حضرت سیّدالشّهدا علیه‌السلام همیشه زائر دارد. مردم به آنجا میروند، گریه میکنند، دعا میکنند، نماز میخوانند و توسّل میکنند.

۱۳۶۳/۱۰/۱۴

مقصود از زیارت با معرفت

شنیده‌اید زیارت با معرفت قیمت دارد و زیارت بی‌معرفت نه. مقصود چیست؟ آن کسی که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را زیارت میکند و می‌فهمد چه میکند؛ چه کسی را زیارت میکند و می‌فهمد که اعلام حمایت از حسین علیه‌السلام اعلام بیزاری از کیست؛ می‌فهمد به سوی حسین علیه‌السلام رفتن، پشت کردن به کیست و می‌فهمد در کنار حسین علیه‌السلام قرار گرفتن، چه تکلیفی را روی دوش انسان میگذارد؛ زیارتش، زیارت با معرفت است. خیلی‌ها نمیدانستند حسین علیه‌السلام یعنی چه؟ شهادت و جهاد و راه اباعبدالله علیه‌السلام را نمی‌فهمیدند. از کربلا عبور کرده بودند؛ میگفتند چیزی هم در اینجا بخوانیم یا تماشایی هم بکنیم. آن هم زیارت بود، اما زیارت کم‌ارزش؛ چون بدون معرفت انجام میگرفت و از دلی آگاه و عارف برنمی‌خاست. کسانی که در جنگهای تاریخ بی‌اینکه بدانند چه میکنند و برای چه میروند و برای چه می‌جنگند، جنگ از اوّل تا آخرش برای آنها خسران است؛ مثل همین بیچاره‌های غافلی که در مقابل نیروهای اسلام قرار گرفتند و می‌جنگند؛ چه بکشند و چه کشته بشوند. اما کسانی که میدانند چه میکنند و چه حرکت عظیمی را انجام میدهند، خسته نمیشوند.

◆ **زیارت با معرفت، یعنی زائر بداند:**
۱. چه میکند؟
۲. چه کسی را زیارت میکند؟
۳. اعلام حمایت از امام حسین علیه‌السلام اعلام بیزاری از کیست؟
۴. راه اباعبدالله علیه‌السلام کدام است؟

۱۳۶۳/۱۲/۲۱

اباعبدالله علیه‌السلام؛ شاگرد مکتب فاطمه علیهاالسلام

امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام سرور جوانان بهشت،[۱] دو امام بزرگوار و

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۳؛ الأمالی، طوسی، ص ۳۱۲؛ بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۷۳.

◆ صبر و دوراندیشی امام حسن(ع) و ایثار و فداکاری امام حسین(ع) ناشی از تربیتها و خصلتهای فاطمه(س) است

دو معصوم، تربیت شده‌ی دامان این خانم‌اند. صبر و حلم و دوراندیشی امام حسن(ع) و ایثار و فداکاری امام حسین(ع) جدای از روحیّات و تربیتها و خصلتهای این مادر نمیتواند باشد؛ اینها از مادر آموختند، از او یاد گرفتند و از او درس گرفتند. آنها هم شاگردان فاطمه‌ی زهرا(س) هستند. دخترانش نیز اینگونه‌اند؛ حالا یک دختر، دو دختر یا بیشتر باشد. آنچه در تاریخ به اختلاف نظر ذکر شده، دست‌کم یک دختر حضرت زینب(س) را اثبات میکند. بعضی گفتند دو دختر داشتند؛ زینب(س) و امّ‌کلثوم(س)[۱] بعضی گفتند امّ‌کلثوم همان زینب(س) است؛[۲] بعضی به گونه‌ای دیگر گفتند.[۳] به هر حال آن زینبی که شما می‌شناسید و آن چهره و شخصیّتی که شما از زینب(س) سراغ دارید، این شخصیّت چقدر باعظمت است. او از همه‌ی جهات باعظمت است. این شخصیّت، پرورده‌ی این مادر است.

۱۳۶۴/۱/۱۰

اسلام؛ عزیزتر از جان امام حسین(ع)

امام حسین(ع) و شهدای صدر اسلام و همه‌ی کسانی که جانشان را دادند، آن چیزی که خدا در مقابل جانشان داد، از جان آنها عزیزتر بود. آنچه امام حسین(ع) با فدا کردن خود برای بشریّت حفظ کرد، از خود امام حسین(ع) عزیزتر بود. آن، چه بود؟ اسلام و قرآن بود که امام حسین(ع) قربان آن شد. شهدای عزیز ما هم همین‌گونه‌اند؛ رفتند، اما انقلاب را نگه داشتند، هدفها را حفظ کردند. همیشه آن ملّتی که شهید داد، با استقامت‌تر و قوی‌تر است. امیرالمؤمنین(ع) میفرماید: «بَقِیَّةُ السَّیْفِ أَبْقَی عَدَداً وَ أَکْثَرُ وَلَداً»؛[۴]

◆ روایت «بَقِیَّةُ السَّیْفِ أَبْقَی عَدَداً وَ أَکْثَرُ وَلَداً» یعنی ملّتی که شهید داده، پایدارتر و ماندنی‌تر است

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۴؛ تاج المواليد، ص۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص۸۹.
۲. العدد القوية، ص ۲۴۲.
۳. أخبارالزینبات، صص ۱۲۳-۱۲۴.
۴. «باقی ماندگان شمشیر و جنگ، شماره‌شان با دوام‌تر، و فرزندان‌شان بیشتر است.» نهج‌البلاغة، کلمات قصار، شماره‌ی ۸۴.

از بین مردمی که کسانی از آنها میروند و در راه خدا شربت شهادت مینوشند، بازماندگان در تاریخ پایدارتر و ماندنی‌ترند. ملّتی که شهید داده، ماندنی است؛ اما ملّتی که تن به ضعف و ذلّت داده و حاضر نشده از بینی یک نفر از افرادش در راه اهداف مقدّس خون بیاید، محکوم به زوال و محکوم به ذلّت و فلاکت است. انقلابی که کسانی در راه آن جان خودشان را نثار کردند، ماندنی است: «**بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَداً وَ أَكْثَرُ وَلَداً**»؛ یعنی تولید مثل‌شان بیشتر است، و همین هم هست.

۱۳۶۴/۱/۲۳

وقوع مقدّرات الهی پس از فاجعه‌ی عاشورا

◆ تقدیرات الهی، ممکن است بر اثر مصالح تغییر کند

◆ فاجعه‌ی کربلا، غضب الهی را به دنبال داشت و تقدیر الهی درمورد تشکیل حکومت را تغییر داد

◆ تقدیر الهی در مورد تشکیل حکومت اسلامی، به دلیل کوتاهی مردم تغییر یافت

پروردگار عالم یک چیزهایی را تقدیر میکند و بعد بر اثر مصالحی آنها را عوض میکند، که در باب زندگی امام صادق علیه‌السلام بنده این حدیث را گمان میکنم در اینجا یا در جای دیگری گفته باشم، که امام صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام فرمود که خداوند این امر را برای سال هفتاد معیّن کرده بود؛ یعنی قرار بود که حکومت اسلامی در سال هفتاد هجری به وسیله‌ی ائمّه علیهم‌السلام انجام بگیرد:

«**فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ، اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ**»؛

وقتی که واقعه‌ی کربلا پیش آمد و حادثه‌ی فجیع عاشورا پیش آمد، این مطلب تأخیر افتاد برای سال صدوچهل.[۱] سال صدوچهل یعنی درست در اوج تلاش تبلیغاتی امام صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام. آنجا هم باز حوادثی پیش آمد که این تقدیر الهی را به عقب انداخت، که در خود این روایت هست که شماها افشا کردید،[۲] شما شیعیانی که دور و بر ما هستید، گفتید مطلب را، کتمان نکردید، این بود که مطلب باز تأخیر افتاد، باز تأخیر افتاده. بنابراین، همان‌طور که ملاحظه میکنید، هیچ اشکالی ندارد

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، صص ۱۷۸-۱۷۹؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۵.
۲. همان.

که خدای متعال یک مقصودی را تقدیر فرموده باشد برای یک زمان معیّنــی، بعد به‌خاطر پیش آمدن حوادثی، آن را عقب بیندازد.

◆ تــلاش ائمّــه علیهم‌السلام برای تشکیل حکومت اسلامی، با علم آنها بــه حقایق منافات ندارد

پس تلاش ائمّه علیهم‌السلام برای گرفتن حکومت و ایجاد رژیم اسلامی و حاکمیّت اسلامی، تلاشی است که با دانستن آن حقایق و آینده، هیچ منافاتی ندارد.

◆ مبارزه و تلاش سیاســی برای تشــکیل حکومت، در دستور کار تمامی ائمّه علیهم‌السلام قرار داشت

خب، پس این را به طور خلاصه، همه‌ی برادران و خواهران بدانند که ائمّه علیهم‌السلام همه‌شان به مجرّد اینکه بار امانت امامت را تحویل میگرفتند، یکی از کارهایی که شروع میکردند، یک مبارزه‌ی سیاسی بود؛ یک تلاش سیاسی بود برای گرفتن حکومت. این تلاش سیاسی مثل همه‌ی تلاشهایی است که آن کسانی که میخواهند یک نظامی را تشکیل بدهند، انجام میدهند و این کار را ائمّه علیهم‌السلام هم میکردند.

۱۳۶۴/۲/۴

ولادت حسین‌بن‌علی علیهماالسلام؛ ولادت مقاومت، ایثار و امید به آینده

میلاد با سعادت سالار شهیدان تاریخ و اسوه‌ی مبارزان، فداکاران و ایثارگران را به شما فرزندان معنوی و بازماندگان حقیقی آن بزرگوار تبریک عرض میکنم. حسین‌بن‌علی علیهماالسلام اوّلاً یکی از گلهای اوّلین روزگاران تشکیل حکومت اسلامی بود. او و برادرش جزو اوّلین گلهایی بودند که در این گلستان روییدند. با روییدن آنها، چشم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روشن شد و دیدگان نافذ رسول الهی در آئینه‌ی تاریخ دید این مولود تازه با خون خود و با مقاومت و محو شدنش در هدف و با بیرون آمدنش از همه‌ی حیثیّات شخصی، رسالت او را حفظ خواهد کرد و انقلاب اسلامی را تا ابد بیمه خواهد کرد؛ و همین‌طور هم شد.

◆ امام حســین علیه‌السلام مشعل بی‌مانند شهادت، بر بلندترین مناره‌ی تاریخ است

حسین‌بن‌علی علیهماالسلام اسطوره‌ی مقاومت بود و به شهادت آبرو داد. بشر، هرگز شهادتی با این عظمت ندیده بود. حسین‌بن‌علی علیهماالسلام با آن

شهادت بی‌نظیر، مشعل خاموش نشدنی شهادت را بر روی بلندترین مناره‌های تاریخ مشتعل کرد. این مشعل، هم آن روز در آن دنیای تاریک و ظلمانی، و هم در قدم به قدم تاریخ تا امروز، و هم امروز که روزگار فجر دوباره‌ی اسلام است، همچنان میدرخشد؛ هم دلها را گرم میکند، هم چشمها را روشن میکند و هم قدمها را به سوی آینده استوار میسازد. پس ولادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام ولادت نور است، ولادت مقاومت است، ولادت ایثار است، ولادت امیدِ تضمین شده به آینده است.

۱۳۶۴/۳/۱۷

جفا و ظلم در حقّ امام حسن مجتبی علیه‌السلام؛ زمینه‌ساز قیام عاشورا

در طول مدّتی که امام حسن علیه‌السلام زنده بود، بعد از ماجرای صلح با معاویه،[1] در طول آن ده سالی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام زنده بود،[2] به کمک برادر و به کمک همه‌ی این اصحاب، آن‌چنان وضعیّتی را در جهان اسلام شروع کردند و به‌وجود آوردند که آن وضعیّت نوید میداد که اگر یک روز حسین‌بن‌علی علیه‌السلام قیام بکند، آن‌چنان وضعیّتی پیش خواهد آمد که شما در تاریخ شاهد آن بودید، و شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام خواهد توانست بعد از آن تبلیغات، بعد از آن همه کار فکری، بعد از آن همه افشاگری و روشنگری – که در طول این سالیان انجام شده بود – حادثه‌ی فراموش نشدنی جهان اسلام باشد.

◆ امام مجتبی علیه‌السلام با تبلیغات، فعّالیّت فکری، افشاگری و روشنگری در جامعه‌ی بزرگ اسلامی، زمینه‌ای را ایجاد نمود که کربلا به حادثه‌ی فراموش نشدنی جهان اسلام تبدیل شود

لذا امام حسن علیه‌السلام علی‌الظّاهر صلح کرد که این در ظاهر ترک مخاصمه بود؛ یعنی جنگ نظامی را امام حسن علیه‌السلام با آن دشمنی که قبلاً باید افشا بشود و سپس با آن مبارزه بشود، متوقف کرد؛ تا جنگ سیاسی،

◆ یکی از علل موفّقیّت قیام عاشورا، صلح امام حسن علیه‌السلام است

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۱۲-۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۵۱-۵۳.
۲. التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۲۸۶؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۱۵۷-۱۵۸.

جنگ فرهنگی، جنگ تبلیغاتی و جنگ اسلامی خود را با او شروع بکند. نتیجه این شد که بعد از آنی که امام حسن ﷺ از دنیا رفت و امام حسین ﷺ هم ده سال[1] دیگر همان راه امام حسن ﷺ را ادامه داد، وضعیّت دنیای اسلام به آنجایی رسید که دیگر میتوانست فرزند پیغمبر – یعنی فرزندی از فرزندان پیغمبر – آن‌چنان شهادتی را بپذیرد که تا آخر تاریخ دنیا، آن شهادت بماند – همچنانی که ماند – و منشأ آثار مقاومت‌آمیز و بزرگ بشود – همچنان که شد – و اسلام را زنده نگه بدارد؛ همچنان که زنده نگه داشت این کار امام حسن ﷺ.

• امام حسین ﷺ ده سال راه امام حسن ﷺ را ادامه داد

• تلاش بیست ساله‌ی امام حسن و امام حسین ﷺ زمینه‌ساز جاودانگی حماسه‌ی عاشورا شد

در مورد کار امام حسن ﷺ ما هیچ درصدد نمی‌آییم از موضع دفاع حرف بزنیم که چرا صلح کرد و چه موجباتی داشت؛ امام حسن ﷺ اگر صلح نمیکرد، یقیناً اسلام ضربه میدید؛ برای اینکه آن چهره، افشا نشده بود، مردم هنوز حقایق را نمیدانستند؛ آنقدر نمیدانستند که هزاران نفر یا صدها هزار نفر از سربازان امام حسن ﷺ حاضر شدند با آن طرفی که با امیرالمؤمنین ﷺ جنگیده بود، دیگر نجنگند. تبلیغات و پول و کارهای گوناگون سیاسی، آن‌چنان جوّ بدی به‌وجود آورده بود که امام حسن ﷺ اگر آن روز خود را و جان خود را و جان اصحاب نزدیک و معدود خود را از دست میداد، چیزی از اسلام باقی نمیماند. بعد از چند سالی نام علی ﷺ و نام حسن ﷺ و نام حسین ﷺ و نام افتخارات صدر اسلام و نام آن همه حوادث آموزنده، اگر در لابلای کتابها میماند هم برای مدّت زیادی نمیماند و بدرستی و تحریف نشده نمیماند؛ این کار امام حسن ﷺ بود.

• اگر امام حسن ﷺ صلح نمیکرد، چون مردم هنوز حقایق را نمی‌دانستند، از اسلام چیزی باقی نمیماند

۱۳۶۴/۴/۷

ویژگی حوادث تاریخی

حوادث تاریخی را به آسانی نمیشود جمع‌بندی کرد؛ زمان لازم دارد؛

۱. دلائل الإمامة، ص ۱۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

دیدِ عمیق و بصیرت لازم دارد. بسا انسان حادثه‌ای را با نگاه سطحی، یک جور قضاوت کند، اما وقتی زمان میگذرد و جوانب قضیّه را مطالعه میکند، قضاوت عوض شود. بسیاری از حوادث در طول تاریخ به همین گونه بود.

◆ **برای قضاوت درباره‌ی برخی حوادث تاریخی، نیازمند گذر زمان و بصیرت و دید عمیق هستیم**

در شهادتهای بزرگ اولیای دین، قضاوت با توجّه به آثار کوتاه‌مدّت آن، یک قضاوت بود؛ با توجّه به آثار بلندمدّت همان حادثه، قضاوت دیگری بود. این هم یک بُعد دیگری از قضاوت در باب مسائل تاریخی است. یعنی گاهی قضاوت درست است، غلط نیست، اما با توجّه به آثار کوتاه‌مدّت؛ در همین حال با توجّه به آثار بلندمدّت، قضاوت دیگری نسبت به همان حادثه وجود دارد.

◆ **درباره‌ی واقعه‌ی عاشورا، قضاوت با توجّه به آثار کوتاه‌مدّت، با قضاوت با توجّه به آثار بلندمدّت، متفاوت است**

وقتی به شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نگاه میکنیم، قضاوت اوّلی و نسبت به کوتاه‌مدّت همین است که:

«فَإِنَّ الدُّنیَا بَعْدَکَ مُظْلَمَة»؛[1]

دنیا دیگر تاریک شد.

◆ **قضاوت درباره‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام با توجّه به آثار کوتاه‌مدّت، این است که با شهادت حضرت، دنیا تاریک شد**

اما وقتی با توجّه به آثار بلندمدّت، همان حادثه را نگاه میکنیم، می‌بینیم اگر آن شهادت نبود، آن فداکاری و آن مقاومت نبود، دنیا به فقدان نور اسلام و قرآن، مُظلَم میشد. در حوادث زمان ما به همین‌گونه است. یک ملّت اگر بخواهد از حوادث تاریخی درس بگیرد و درباره‌ی آن حوادث، قضاوت درست داشته باشد، باید، هم به کوتاه‌مدّت نگاه کند، هم به بلندمدّت.

◆ **قضاوت درباره‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام با توجّه به آثار درازمدّت، این است که شهادت حضرت بقای اسلام را به ارمغان آورد**

این را هم باید بدانیم؛ حوادثی که اتّفاق می‌افتد، هرچه هم تلخ باشد، وقتی برای خداست، برای قربانیان آن حادثه، هیچ چیز جز منفعت و سود نیست. این هم یک روی دیگر این صفحه است که باید به آن توجّه کرد.

◆ **حوادث تلخ وقتی برای رضای خدا هستند، برای قربانیان خود چیزی جز سود ندارند**

---

۱. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۳۷.

۱۳۶۴/۶/۸

انقلاب اسلامی؛ تجلّیگاه طلوع حقیقت حسینی

عزیزان! در طول تاریخ اسلام، ما قلّه‌ای مثل امروز نداشتیم؛ این را بدانید. صدر اسلام، نَفَس گرم پیغمبرﷺ بود که دلهای سنگ را با آیات قرآن آب میکرد. در عین حال دشمنان پیغمبر، این‌گونه مجهّز و مسلّح مثل دشمنان امروز امّت قرآن نبودند. هرچه بود، پیام تازه‌ای بود. بعد از آن، اسلام به دست سلاطین بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس افتاد؛ دست آنهایی که میخواستند از راه دین، نان بخورند؛ به نام دین، کسرویّت را زنده کنند. ملّت اسلام، آن روز تنها ماند. قرنها یکی پس از دیگری گذشت، ملّت اسلام جمعیّتش زیاد شد، اما چراغش دیگر روشن نشد، تا قرن استعمار فرا رسید؛ قرن طوفانهای سهمگین، قرن فشار بر ملّتها، قرن گم‌شدن اصالتها و ارزشهای حقیقی، قرن غلبه‌ی کامل زور و زر، و قرن تجربه‌های بزرگ غالباً تلخ بشریّت؛ ملّتها مأیوس، قدرتها روزبه‌روز گردن‌کلفت‌تر؛

◆ در قرنهای متمادی پس از پیامبر اکرمﷺ ظلمت بر جامعه‌ی اسلامی حاکم شد

◆ قرن استعمار در تاریخ اسلام، قرن طوفانهای سهمگین و غلبه‌ی کامل زر و زور است

«**ظُلُمَاتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ**».[1]

قرن تاریکیها بود و در اوج همین تاریکیها، معجزه نازل شد؛ معجزه به دست شما واقع شد. این معجزه، جوشش آتشفشان دین و افروزش خورشید قرآن بود. حالا ابرها دارند می‌آیند، طوفانها دارند ابر می‌آورند که جلوی این خورشید را بگیرند. مگر میشود؟ مگر میتوانند؟ دنیا محکوم است حرکت عظیم اسلامی را بپذیرد؛ چاره‌ای ندارد. امروز حقیقت حسینؑ در دنیا طلوع کرده است و آن، اسلام و قرآن است.

◆ انقلاب اسلامی، طلوع دوباره‌ی دین در اوج تاریکیهای قرن استعمار بود

◆ امروز حقیقت امام حسینؑ یعنی اسلام و قرآن، در دنیا طلوع کرده است

۱. «ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگری؛ آن‌گونه که هرگاه دست خود را خارج کند، ممکن نیست آن را ببیند. و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست.» نور، ۴۰.

۱۳۶۴/۶/۱۱

ضرورت عمل کردن به تکلیف لحظه

◆ برخی دوستداران امام حسین ؑ که به تکلیف لحظه عمل نکردند، خسارت سنگینی را متحمّل شدند

ببینید نیاز لحظه چیست؛ هنر این است. میدانید در عالم اسلام هزاران نفر بودند که حسین‌بن‌علی ؑ را و پدر و مادر حسین‌بن‌علی ؑ را و خاندان آنها را دوست داشتند؛ یزید و یزیدیان را و همه‌ی آن کسانی را که در ماجرای کربلا شرکت داشتند، دشمن داشتند؛ حاضر بودند در رکاب امام حسین ؑ تلاش کنند؛ اما آنها حبیب‌بن‌مظاهر نشدند، زُهَیر نشدند، آن غلام تازه مسلمان نشدند، در بنی‌هاشم کسانی بودند که ابوالفضل ؑ و علی‌اکبر ؑ نشدند؛ چرا؟ چون در لحظه‌ی نیاز، حضور پیدانکردند.

وقتی دین به من احتیاج دارد، اگر من نیاز آن وقت را نشناسم و به آن نیاز پاسخ ندهم، چه فایده که خودم را آماده و مستعد کمک برای دین بدانم؟ وقتی بیمار به این علاج فوری و به این داروی فوری و فوتی احتیاج دارد، تو زمانی میتوانی به کمک افتخار کنی که در آن لحظه آن دارو را بدهی؛ والاّ آن لحظه که گذشت، اگر صد برابر آن دارو را هم آوردی، چه فایده دارد؟ مهم این است.

۱۳۶۴/۷/۲

امام حسین ؑ؛ مشعل هدایت و کشتی نجات

◆ اباعبدالله ؑ متعلّق به همه‌ی زمانها است؛ اگرچه در بعضی زمانها تجلّی بیشتری دارد

این جمله‌ای که از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: «**إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الهُدی وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ**»؛[1] یعنی حسین ؑ چراغ هدایت و کشتی نجات است؛ ویژه‌ی همه‌ی زمانهاست، اما در بعضی از زمانها یک ظهور و تجلّی بیشتری پیدا میکند.

---

۱. المنتخب، للطریحی، ج ۱، ص ۱۹۸. متن این روایات در کتابهای روایی متقدّم، با اندکی اختلاف نقل شده است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ‌بْنَ‌عَلِيٍّ فِی السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِی الأَرْضِ فَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ‌اللهِ مِصْبَاحُ هُدًی وَ سَفِينَةُ نَجَاة». عیون أخبارالرضا، ج ۲، ص ۶۲؛ بحارالأنوار، ج۳۶، صص ۲۰۴-۲۰۵.

◆ مشـــعل هدایـــت بودن حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در حادثه‌ی عاشورا و عصر انقلاب اسلامی تجلّی بارزی یافت

یقیناً آن روزی که حادثه‌ی عاشورا واقع شد، از همین زمانها بود که چراغ هدایت بودن جگرگوشه‌ی زهرا علیهاالسلام و نور چشم پیغمبر برای آن کسانی که باید این را بفهمند و بدانند، معلوم شد. ده سال قبل از آن، امام حسین علیه‌السلام امام بود؛[1] آن روز هم مصباح هدایت و سفینه‌ی نجات بود؛ اما این مطلب اینقدر برای مردم روشن نبود؛ در عاشورا چنین بُروزی پیدا کرد.

امروز هم بی‌شک از همان زمانهاست. امروز سفینه‌ی نجات بودن حسین‌بن‌علی علیه‌السلام از صد سال پیش و پانصد سال پیش بیشتر است. امروز، یعنی عصر نهضت و انقلاب، روزی که یاد حسین‌بن‌علی علیه‌السلام که هزار و سیصد سال در گوشه‌ی دلهای امّت و ملّت ما و در صحنه‌ی تکایا، مساجد و مدارس و محیطهای خودمانی و خصوصی ظهور پیدا میکرد، ناگهان مثل یک شب‌چراغ جهانتاب بر آسمان دنیا و بر سقف فلک درخشیدن گرفت. اما همان‌طوری که در ماجرای عاشورا عدّه‌ای

◆ کوردلان از دیدن چراغ جهانتاب امام علیه‌السلام ناتوان هستند

بودند که این چراغ درخشان را با همه‌ی نورانیّتش نتوانستند ببینند، امروز هم هستند کسانی که این چراغ جهانتابِ دل‌افروز را نمیتوانند ببینند

◆ دشـــمنان همواره برای خاموشی مشـــعل فروزان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام تلاش میکنند، ولی همیشـــه ناکام بوده‌اند

همان‌طوری که آن روز همه‌ی شمشیرها و نیزه‌هایی که در قبضه‌ی ظلم و ستم بود، به کار افتاد تا شاید بتوانند این چراغ را خاموش کنند، امروز هم همه‌ی سیاستمداران خونخوار و جهانخوار عالم، با تمام ابزارها و تجهیزات فوق مدرن نظامی، سیاسی، اقتصادی و وسایل تبلیغاتی در فکرند لجنها و گِلهایی درست کنند و به سمت این خورشید جهان‌افروز پرتاب کنند. همان‌طوری که آن روز، آن شمشیرها و آن نیزه‌ها و آن شاعرکهای دربار یزیدی و آن پهلوان‌پنبه‌های دور و بر قدرت تصنّعی اموی و آن رجزخوانانِ میان زن و فرزند غریب و

۱. تاریخ الأئمة، ص ۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

بی‌کس، نتوانستند حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را از حافظه‌ی زمان بزدایند و این چراغ را نتوانستند خاموش کنند؛ بحق، امروز هم اگر قدرت استکبار جهانی صد برابر بشود، نخواهد توانست از نور این خورشید عالمتاب که انعکاس روی حسین علیه‌السلام است، ذرّه‌ای کم کند.

اهمّیّت شناخت صحنه‌ی نبرد

مهم این است که ما صحنه‌ی نبرد را درست مجسّم کنیم. تا صحنه‌ی نبرد، از منطقه‌ی بلندی، باتلاقی، جنگلی، لغزنده، از منطقه‌ای که از فلان ابزار نظامی - و نه ابزاری دیگر - میشود استفاده کرد، برای جنگاور روشن نباشد؛ قدرت بر جنگ، آن‌طور که باید، نخواهد بود. نقشه است که موجب میشود ما لوله‌ی تفنگ را به قلب دشمن و به آن نقطه‌ای که باید، متوجّه کنیم. نقشه است که به ما یاد میدهد به کدام طرف رو کنیم، سلاحمان را به کدام طرف بکشیم، کجا خطرناک‌تر است، کجا واجب‌تر است، کجا دشمن کمین کرده، کجا برای ما نقطه‌ی ضعف است که اگر نپوشانیم، دشمن خواهد پوشاند. تا چشم به این نقشه نداشته باشیم، جنگ درست ممکن نیست.

◆ نبود آگاهی لازم در واقعه‌ی عاشورا، موجب لغزش برخی خواص شد

در عاشورای حسینی، نقشه دست بعضی‌ها بود و دست بعضی از دوستان نبود. دریای عمیق دشمن با لُجّه‌های خطرناک و مهیب آمده بود؛ اما در جمع دوستان یک عدّه نقشه دستشان بود، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را در لحظه‌ی حسّاس دریافتند؛ یک عدّه کنار دست حسین علیه‌السلام هم نشسته بودند، نقشه دستشان نبود؛ اشتباه کردند. چه کسی میتواند بگوید عبدالله‌بن‌عبّاس و عبدالله‌بن‌جعفر از اسلام و از محبّت خاندان پیغمبر نصیبی نداشتند؟ اینها در دامان آل پیغمبر بزرگ شده بودند، اما نقشه‌ی اشتباه در دستشان بود؛ نمیدانستند آن سرزمینی که باید از آن دفاع بشود و آن نقطه‌ای که باید برایش فداکاری بشود، کجاست؛ در مدینه نشستند به امید اینکه چهار تا مسئله بگویند!

◆ **دوســـتان ناآگاه، اسلام مجسّم را رها کردند! بعضی حتی تا کربلا آمدند، اما تا آخر نماندند**

اسلام مجسّم را، قرآن ناطق را، حسینِ فاطمه را تنها گذاشتند. بعضی‌ها حتی تا کربلا آمدند، از حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دفاع هم کردند، اما در آخر آمدند گفتند: یابن‌رسول‌الله! ما تا آنجایی که میشد از تو دفاع کنیم، دفاع کردیم؛ حالا هم اگر اجازه بدهی، برویم. امام حسین علیه‌السلام هم فرمود: بروید.[1] این اشتباه کردن نقشه است، این نمیداند کجا را باید بپوشاند. خیلی‌ها بودند در طول تاریخ که ندانستند کجای اسلام دفاع کردنی است. خیلی‌ها بودند آن وقتی که بنا شد از اصالتهای اسلام، واجب‌ترین و ضروری‌ترین دفاعها انجام بگیرد، نشستند و دفاع نکردند. امروز هم در دنیا بسیاری از کسانی که دم از اسلام میزنند و نام اسلام را می‌آورند و ادّعای اسلام میکنند، نمیدانند اسلام کجاست و در چه صحنه‌ای باید از آن دفاع کرد. هنر بزرگ، شناختن صحنه است.

◆ **بصیرت خاندان و اصحاب امام حســـین علیه‌السلام مثال‌زدنی است**

حبیب‌بن‌مظاهرها و چند نفر صحابی مخصوص امام حسین علیه‌السلام، نقشه را خوب فهمیدند. لذا شما دیدید خواهرش زینب علیهاالسلام، حتی بچّه‌های خودش را هم با خودش آورد؛ در حالی که پدرشان در مدینه یا مکه مانده بود و نیامده بود.[2] میتوانست بگوید من با برادرم میروم؛ هر حادثه‌ای هم پیش آمد، برای من پیش بیاید؛ بچّه‌هایم پیش پدرشان بمانند. بچّه‌هایش را هم آورد و طبق نقل، هر دو فرزند او در کربلا شهید شدند.[3] این، آن کسی است که بصیرت دارد و میداند چه باید بکند.

روز عاشورا، جوانی خدمت امام حسین علیه‌السلام آمد و گفت: من اجازه میخواهم به میدان بروم. امام حسین علیه‌السلام به قد و بالای این نوجوانِ یقیناً تشنه نگاهی کرد، آثار ضعف و تشنگی از چهره‌ی او پیداست؛ دلش

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۹۷؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۹.
۲. الإمامة و السیاسة، ج ۲، ص ۳؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.
۳. مقاتل الطالبیین، صص۹۵-۹۶؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص ۲۵۴؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۳۴.

سوخت، فرمود: از مادرت اجازه گرفتی؟ عرض کرد: یابن‌رسول‌الله! مادرم من را به این میدان فرستاده و گفته بیایم اجازه بگیرم.[1] مادر احساس میکند اینجا جای مایه‌گذاری است و عزیزترین سرمایه‌اش هم فرزندش است؛ لذا سرمایه‌گذاری میکند.

◆ **بزرگترین وظیفه‌ی امروز، شناختن میدانهای مقاومت است**

امروز بزرگترین وظیفه‌ی ما این است که میدانهای مقاومت را بشناسیم.

■

◆ **آگاهیهای عمیق اسلامی را جدّی بگیرید**

مسئله‌ی آگاهیهای عمیق اسلامی را جدّی بگیرید.

■

اگر آگاهی نباشد، آدم اشتباه میکند. آگاهی که نبود، انسان یک‌جا اشتباه میکند. آدم آگاه نیز گاه اشتباه میکند، اما اشتباهات او ماندگار نمیشود. البته شرط اصلی هم تقوا و توجّه به خدا است؛ که تا انسان فهمید اشتباه کرده، برگردد.

روح قیام امام حسین علیه‌السلام؛ استقامت در راه حق

◆ **افزودن آگاهی درباره‌ی نهضت عاشورا برای ما ضروری است**

پایه‌ی کار نهضت انقلاب اسلامی، نهضت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است. ما باید آگاهی‌مان را هرچه ممکن است، نسبت به آن مسئله زیادتر کنیم. روح کار امام حسین علیه‌السلام این بود که حرف حق و راه حقّی را اجرا کند و در مقابلِ تمام قدرتهایی که در این راه دست به هم دادند، استقامت بورزد؛ این، روح و حقیقت کار حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است.

تمام مطالب امام حسین علیه‌السلام در مدینه، مکه، کربلا، بین راه و مطالبی که بعد از شهادت آن حضرت، زینب علیهاالسلام و امام سجّاد علیه‌السلام گفتند، همه و همه این نکته را نشان میدهد. این، درس بزرگ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است.

◆ **سلطه‌ی دستگاه یزید بر دنیای اسلام باعث مخالفت همگانی با حسین‌بن‌علی علیه‌السلام شد**

آن روز چه کسانی با امام حسین علیه‌السلام مخالف بودند؟ باید بگوییم همه‌ی دنیا حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را احاطه کرده بود؛ چون دستگاه یزید بر دنیای اسلام مسلط بود و هر کسی را به نحوی در قبضه گرفته بود؛ عدّه‌ای

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

را با تهدید، عدّه‌ای را با تطمیع، و عدّه‌ای را با فریب، و همه مخالف امام بودند. آیا مخالف بودند، یعنی امام حسین علیه‌السلام را دوست نداشتند؟ نه، دوست داشتند. امام حسین علیه‌السلام خیلی هم در مدینه محترم زندگی میکرد. هر وقت هم به حج مشرّف میشد، مردم گرد او حلقه میزدند و استفاده‌میکردند.[1]

◆ امام حسین علیه‌السلام در بین مخالفان و موافقان مورد احترام بود

مسئله چیز دیگری بود. مسئله این بود که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام میدید نظام اجتماعی عالم اسلام یک نظام غیر اسلامی است؛ در حالی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده بود تا نظام اجتماعی مردم را یک نظام اسلامی کند؛ و همین کافی است. اگر کسی خیال کند پیغمبران الهی و پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله برای غیر این آمده بودند، اشتباه کرده است.

◆ نظام اجتماعی پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از اسلام فاصله‌ی بسیار گرفته بود و امام حسین علیه‌السلام برای اصلاح آن قیام کرد

پیغمبران برای این آمدند که نظام اجتماعی انسانها را به شکل اسلامی دربیاورند. به شکل اسلامی یعنی چه؟ یعنی جامعه‌ای که در آن، حکومت و زمامداران و روشهای اقتصادی، روابط بین مردم، تقسیم ثروت و اداره‌ی جامعه، رابطه با کشورهای دیگر، جنگ و صلح، کار فرهنگی و کار علمی و همه‌ی فعّالیّتهای اجتماعی بر مبنای اسلام باشد، نه اینکه فقط مردم نماز بخوانند و روزه بگیرند. این یعنی نظام یا حکومت اسلامی. اصلاً پیغمبران برای این آمدند. پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و این نظام اسلامی را به‌وجود آورد، اما روزی امام حسین علیه‌السلام به دنیای اسلام نگاه کرد و دید نظامی است کاملاً غیر اسلامی و در موارد زیادی صددرصد ضدّ اسلامی! امام حسین علیه‌السلام میخواست آن وضع را برگرداند.

◆ برخی از ویژگیهای نظام اسلامی عبارتند از:
۱. در رأس بودن امام علیه‌السلام؛
۲. حکومت بر اساس تقوا و علم؛

کاری که امام حسین علیه‌السلام میخواست به انسانها یاد بدهد، در یک جمله همان چیزی است که در نظام جمهوری اسلامی، زمان شما مسلمانان این روزگار، تحقّق پیدا کرد. نظامی که در رأس آن، مقام امامت است،

---

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۲۳؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۵-۳۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲.

نه مقام سلطنت؛ حکومت در آن بر اساس معیار تقوا و علم است، نه زیرکی سیاستمدارانه، یا اتّکای به سرمایه‌داران و شرکتهای بزرگ جهانخوار و غارتگر؛ ارتباط با مردم، ارتباط برادرانه است، نه ارتباط زورگویانه و تکبّرآمیز. این نظام، نظام اسلامی است؛ نظامی که در آن غنی را بر فقیر فرقی نیست و انسان ثروتمند و خانواده‌دار و موجّه و معروف را بر انسان مستمند، هیچ شرفی نیست. شرف، فقط و فقط در سایه‌ی تقواست. این نظام، نظام اسلامی است.

۳. ارتباط برادرانه‌ی دولتمردان با مردم؛
۴. معیار امتیاز بودن تقوا

امام حسین علیه‌السلام میخواست به انسانهای زمان خودش و به انسانهای دوران تاریخ اعلام کند که وقتی چنین نظامی در جامعه نیست، باید برای ایجاد این نظام قیام کرد؛ چه این قیام به حکومت و موفّقیّت منتهی بشود، و چه به شهادت.

◆ امام حسین علیه‌السلام به همه‌ی جوامع اعلام کرد که باید برای ایجاد نظام اسلامی قیام کرد

بعضی خیال کردند امام حسین علیه‌السلام اگر میدانست شهید میشود، اقدام نمیکرد؛ بعضی هم از آن طرف گفتند امام حسین علیه‌السلام اصلاً برای اینکه شهید بشود، قیام کرد. هر دو اشتباه است. امام حسین علیه‌السلام برای تعلیم درسی به انسانها قیام کرد و آن درس این بود که هر وقت انسان مسلمان که از حسین علیه‌السلام درس میگیرد، دید در جامعه‌ی او ظلم هست، نظام اسلامی نیست، قرآن حکومت نمیکند، تبعیض هست، زورگویی و چپاولگری هست، قدرت یافتن بدون ملاک هست، بایستی قیام کند برای اینکه وضع را برگرداند؛ چه این قیام او به نتیجه برسد، و چه نرسد.

◆ پیش‌بینی شهادت، مانع اقدام اباعبدالله علیه‌السلام نشد

◆ قیام امام حسین علیه‌السلام علیه ظلم، درسی برای همه‌ی تاریخ است

بارها امام قدس‌سره گفتند ما برای نتیجه اقدام نمیکنیم، ما برای وظیفه اقدام میکنیم؛[1] ما اقدام میکنیم برای اینکه وظیفه‌مان را انجام داده باشیم. البته خدای متعال اگر عمل ما از روی اخلاص باشد، ما را به نتیجه هم خواهد رساند.

◆ شیوه‌ی امام خمینی قدس‌سره، عمل به تکلیف بدون لحاظ پیروزی ظاهری بود

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۲، ص ۱۶۷ و ج ۲۱، ص ۲۸۴.

◆ امام خمینی‌﷫، شخصیّتی تکلیف محور بود

من یک وقتی از امام﷫ سؤال کردم، شما از کِی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید؟ چون درسهای حکومت اسلامی امام﷫، سال ۴۷ در نجف ایراد شد و نوارهایش اینجا آمد و ما تعبیر «حکومت اسلامی» را در کلمات ایشان ندیده بودیم. ایشان گفتند: من دقیقاً یادم نیست مبدأ کِی بود، اما احساس کردم هر وقت چیزی را که وظیفه‌ی من است، اگر انجام بدهم، خدای متعال خودش کمک میکند.

نقطه‌ی مورد توجّه این است؛ یعنی خاصیّت «**مَنْ کَانَ لِلّٰهِ، کَانَ اللهُ لَه**»[۱] همین است. وقتی انسان احساس میکند این کار وظیفه است، آن را انجام میدهد. مجموع کارهایی که طبق تشخیص وظیفه‌ی یک فقیه عظیم‌الشّأن انجام میشود، تسلسلی از کارهای منظّم در می‌آید که به حکومت اسلامی و نظام اسلامی و یک چنین انقلابی منتهی میشود.

◆ معادلات و محاسبات معمولی، قیام امام حسین﷣ را منتهی به شکست میدید

این، روح کار امام حسین﷣ بود؛ لذا برای این کار ایستادگی کرد. واقعاً اگر روزی که حسین‌بن‌علی﷣ قیام میکرد، انسان میخواست با معادلات معمولی محاسبه کند، یقیناً این قیام، عاقلانه نبود؛ البته اگر انسان بخواهد به عقل معمولی و طبیعی نگاه کند. اگر کسی که هیچ نیرویی در اختیار ندارد، در مقابل آن همه نیرو بایستد، به شکست نظامی خواهد انجامید. در عین حال امام حسین﷣ اقدام کرد؛ در حالی که کشف مسائل و درک حقایق برای او، از مردم دیگر خیلی هم آسان‌تر بود و این محاسبه یقیناً جلوی چشم امام حسین﷣ بود. او اقدام کرد، برای اینکه مقصود امام حسین﷣ انجام دادن وظیفه و پیروزی الهی بود، نه صرفاً پیروزی نظامی. البته اگر پیروزی نظامی هم به دست می‌آمد، امام حسین﷣ استقبال میکرد.

آموزه‌ای درخشان از حسین‌بن‌علی﷣

درباره‌ی حوادث شب عاشورا آمده است حضرت زینب‌کبری﷥ کنار

---

۱. بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۷ و ج ۸۲، ص ۳۱۹.

خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام آمد و دید آن حضرت شعری را با خود میخواند که حکایت از این میکرد آخر عمرش است. زینب علیها‌السلام گریه کرد و ناراحت شد و بعد امام حسین علیه‌السلام مطالبی فرمود. در همین حدیث آمده که امام حسین علیه‌السلام داشت شمشیرش را تعمیر و آماده میکرد.[۱] آماده سازی یعنی امام حسین علیه‌السلام نمیگفت حالا ما که فردا یک ساعت زودتر یا دیرتر رفتنی هستیم، این شمشیر یک ذره هم کُند بود، بود؛ خیر، شمشیر نیروی رزمنده نباید کُند باشد؛ یعنی تواناییهای او باید در حدّ اعلی و حدّاکثر باشد.

◆ **توانایی‌های رزمنده همواره باید در حدّ عالی باشد**

۱۳۶۴/۷/۴

شرح فرازی از زیارت عاشورا

السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَبَاعَبْدِاللهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَیْکَ مِنِّی سَلامُ اللهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِکُم السَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ‌بْنِ‌الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَولادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ‌الْحُسَیْنِ.[۲]

در این سلامی که روز عاشورا و در همه‌ی ایّام سال میخوانیم، یک روح عاشقانه و مخلصانه‌ای موج میزند. سلام یک انسانِ دور افتاده و مشتاق، یک خصوصیّاتی دارد؛ بی‌روح نیست، سرد نیست، لفظی نیست، ظاهرسازانه نیست. وقتی در این سلام زیارت عاشورا، شیعه‌ی مخلص و محبّ امام حسین علیه‌السلام رو به آن قبر میکند یا به یاد آن حضرت در دل خود و از اعماق دل میگوید: «**السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَبَاعَبْدِاللهِ**»، یعنی سلام من، درود من، احترام من و دل من حامل هدیه‌ها و تحفه‌های

◆ **در زیارت عاشورا، عشق و اخلاص نسبت به امام حسین علیه‌السلام موج میزند**

۱. تاریخ الطبری، ج۴، صص۳۱۸-۳۱۹؛ روضة‌الواعظین، ص۱۸۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص۱-۲.

۲. «سلام بر تو ای اباعبدالله و بر ارواح طیّبه‌ای که فرود آمدند به درگهت، از جانب من سلام و تحیّت و رحمت خدا همیشه بر شما باد تا مادامی که من باقی بوده و شب و روز مستمر می‌باشند، و این زیارت را آخرین زیارت من قرار نده، سلام بر حسین و بر علی‌بن‌حسین و بر یاران حسین که صلوات و رحمت خدا بر ایشان همگی باد. » المصباح، صص ۴۸۴-۴۸۵.

معنوی، نثار تو است ای اباعبدالله! اگرچه محور این عشق و شور و عاطفه، حسین علیه‌السلام است، اما در گرد او انسانهای برجسته و بزرگی نیز وجود دارند که بحق در طول تاریخ بشر بی‌نظیرند...

◆ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و یارانش سیّدالشّهدای همه‌ی تاریخند

حسین علیه‌السلام و یاران او همچنان سیّدالشّهدای تاریخ اسلامند؛ یعنی امروز هم شهیدان ما ذره‌ای از وجود باعظمت شهدای کربلا هستند؛ یعنی شهدای کربلا نظیر ندارند.[1] شما در هزاران پیرمرد مبارز جانباز فداکار، دیگر یک حبیب‌بن‌مظاهر پیدا نمیکنید؛ در میان جوانان دیگر، یک علی‌اکبر مشاهده نمیکنید. آن شرایط حول و حوش عاشورای حسین علیه‌السلام استثنایی بود. نه شرایط امروز ما شبیه آنهاست، نه شرایط جنگهای پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما‌السلام.

◆ شرایط استثنایی قیام عاشورا، علت برتری و فضیلت امام حسین علیه‌السلام و یارانش بر همه‌ی شهدای تاریخ اسلام است

◆ شرایط ویژه‌ی قیام عاشورا عبارتند از:

۱. یقین به شکست ظاهری؛

۲. نبود پشتیبانی؛

۳. برخوردار نبودن از ستایش و قدردانی مردم؛

آن سرداری که با تکیه بر نیروهای عظیم خود و با عدّه و عدّه‌ی خود در میدان جنگ رو در رو با حماسه و شجاعت می‌جنگد تا پیروز شود، اگر شهادت نصیبش شد، میپذیرد؛ مثل جنگ بدر، اُحد، خندق، خیبر، حنین، و فتح‌المبین ما، بیت‌المقدّس ما، رمضان ما، والفجر ما. رزمنده‌ی اسلام، هم امروز و هم زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه و شهر و دیار خودش مجهّز میشود، در یک نقطه‌ای آموزش می‌بیند، گرد یک محوری حرکت میکند، برای پیروزی و شکست دادن دشمن و با افتخار برگشتن میرود و احتمال همه چیز در این راه هست، احتمال شهادت هم هست؛ در حالی که افتخار با اوست، مردم به نام او و به یاد او سرودخوانی میکنند و فتح و جنگ و شهادت او را ستایش میکنند؛ اوضاع و احوال در جریان حرکت اوست؛ این یک جور است.

۴. قرار گرفتن در دنیایی پر از ظلمت؛

۵. قدرت و حکومت ستمگران؛

۶. توصیه‌ی همگانی به قیام نکردن؛

البته این هم فداکاری بزرگی است، اما فرق است بین این و بین آن کسانی که در دنیای پر از ظلمت و هنگامی که قدرت و حکومت متعلّق به ستمگران و دژخیمان است، فداکاری کردند.

---

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۸۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۱۱۶.

زمانی که همه چیز به آنها میگوید سرجایتان بنشینید و جلو نروید، زن و فرزند، محیط اجتماعی، دستگاه حاکم، آسایشها و راحتیها، همه چیز به آنها میگوید حرکت نکنید، هیچ‌کس هم به نامشان و به یادشان سرود افتخار نمیخواند، اما اینها تنها حرکت میکنند – تنهای تنها – هفتاد و دو نفر مقابل میلیونها انسانی که در همان جامعه گرداگرد آنها را گرفتند و دهها هزار گرگ خونخواری که در صحنه‌ی نبرد آنها را احاطه کردند؛ در چنین دریایی از فشار و تهدید و رنج و درد می‌ایستند؛ میدانند پیروزی ظاهری نیست؛ میدانند از این دریای خون، نجاتی نیست؛ میدانند کشته شدن حتمی است؛ میدانند بعد از کشته شدن، از میلیونها مردم آن روز کشور اسلام که اقطار عالم را پرکرده بود، کسی به نام آنها سرود آزادی نخواهد خواند و به یاد آنها گل‌افشانی نخواهد کرد؛ خانواده‌های آنها تسلّی داده نخواهند شد؛ به بازماندگان آنها هیچ‌گونه مهر و لطف و محبّتی نخواهد شد.

۷. غربت محض؛

۸. ۷۲ نفر در برابر میلیونها مخالف و دهها هزار گرگ خونخوار؛

۹. ایستادگی در دریایی از فشار، تهدید و رنج؛

۱۰. اسارت، تحقیر و رنج خانواده‌ی مجاهدین

لذا محور این افتخار، حسین علیه‌السلام است؛ اما از این کانون، شعاعهای درخشنده‌ی بسیار زیادی سرچشمه میگیرد.

◆ امام حسین علیه‌السلام، محور افتخار است و یارانش شعاع این کانونند

«**وَ عَلَى الأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ**»؛

و سلام ما و درود ما بر آن روانهای پاکی که در آستانه‌ی تو نثار شدند و فرود آمدند.

«**عَلَیْکَ مِنِّی سَلامُ‌اللهِ**»؛ بر تو باد ای حسین عزیز! سلام و درود خدا. «**أَبَداً مَا بَقِیتُ**»؛ تا هر وقتی که من بمانم و سراسر عمر من. «**وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ**»؛ تا وقتی که شب و روز بماند.

«**السَّلامُ عَلَى الحُسَیْنِ وَ عَلَى عَلِیِّ بْنِ الحُسَیْنِ**».

◆ ترسیم و توصیف کامل حادثه‌ی عاشورا امکان‌پذیر نیست

واقعاً این ماجرای بسیار عجیبی است. ترسیم و توصیف این ماجرا هنوز که هنوز است، امکان‌پذیر نیست. یعنی این همه ما روضه خواندیم و شنیدیم و سینه زدیم و گفتیم، اما دقایق و

جزئیّات این ماجرا اصلاً قابل ترسیم نیست. هر بخشی از آن را اگر دقت کنید و در اعماقش خوض کنید، خواهید دید جلوه‌ای از روح بزرگ بی‌نظیر انسانهای فرشته صفت است و دیگر نظیر ندارد.

◆ صحنه‌ی وداع امام حسین علیه‌السلام با زینب کبری علیهاالسلام فارغ از تأثّرانگیز بودن آن، صحنه‌ای بی‌نظیر و با عظمت است

لحظات وداع حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با زینب‌کبری علیهاالسلام است؛ یعنی خواهر و برادری که اینقدر با هم مأنوس بودند، اینقدر به هم محبّت داشتند، حالا از هم جدا میشدند. واقعاً این لحظه‌ها را انسان دقت بکند، می‌بیند چقدر باعظمت است. منهای جنبه‌های گریه‌آور و تأثّرانگیز، دقت در جنبه‌های روانی این ماجرا، انسان را دچار حقارت میکند؛ آدم احساس میکند در مقابل آن همه عظمت، ما چه هستیم؟ آن عظمتها را ببینید. این خواهر و برادری که اینقدر به هم محبّت دارند؛ طبیعی هم هست. خانواده‌ای با دو تا برادر، یکی دو تا خواهر، دردهایشان با هم، رنجهایشان با هم، شادیهایشان با هم، فقدان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را با هم درک کردند، ناراحتی از دست دادن مادر را با هم کشیدند، پدر را با هم از دست دادند؛ حالا از آن جدّ و آن مادر و آن پدر و آن برادران، برای زینب علیهاالسلام فقط یک اباعبدالله علیه‌السلام – یک برادر – مانده است.

◆ عظمتهای وداع امام حسین علیه‌السلام و زینب‌کبری علیهاالسلام عبارتند از:

۱. همدردی در فقدان جد، پدر، مادر و برادر؛

۲. متمرکز شدن محبّت ایشان در یکدیگر؛

۳. همراهی در سفری خطرناک؛

۴. غربت لحظه‌ی وداع؛

۵. مسئولیّت زینب‌کبری علیهاالسلام پس از شهادت امام علیه‌السلام

طبیعی است همه‌ی محبّتهایی که به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و به مادر و به آن برادر داشت، در این برادر متمرکز بشود. طبیعی است که زینب علیهاالسلام و امام حسین علیه‌السلام که بازماندگان آن خانواده‌ی کوچک پرماجرا و پررنج دوران تاریخ اسلامند، محبّتهایشان در هم خلاصه شود؛ یعنی آنقدر همدیگر را دوست بدارند که این همه دوستی از یک خواهر و برادر، معمول نیست. لذا زینب‌کبری علیهاالسلام بلند شد با سیّدالشّهدا علیه‌السلام آمد. میشد نیاید، میشد در این سفر برادر را همراهی نکند؛ میشد وقتی می‌آید، بچّه‌ها و فرزندان خردسال خودش را نیاورد؛ اما آورد. یعنی به هیچ رو زینب علیهاالسلام نمیتواند کاری بکند که اندکی او را از حسین علیه‌السلام جدا کند.

◆ زینب‌کبری علیهاالسلام با سیّدالشّهدا علیه‌السلام در سفر کربلا همراه میشود، چون نمیتواند لحظه‌ای از برادر جدا شود

بعد هم به این سفر آمدند. البته سفر خطرناکی بود. از اوّل هم که حرکت میکردند، از کلمات امام حسین﷣ معلوم بود سفرخطرناکی است. اما وقتی انسان مرگ عزیزش را می‌بیند، جسد او را هم می‌بیند، میخواهد باور نکند این مرده است. چنانچه عزیز انسان مجروح است، در جبهه است، در تهدید است، انسان میخواهد هرطور ممکن است، به خودش بقبولاند عزیزش را از دست نخواهد داد. با اینکه آخر سفر دیده میشد، سفر سختی بود، اما زینب‌کبری﷩ میخواست به خودش بقبولاند که حسین عزیزش را از دست نخواهد داد. در مثل شب عاشورا زینب‌کبری﷩ شنید امام حسین﷣ در خیمه‌ی خودش در حالی که مشغول اصلاح شمشیرش هست، آن اشعار سوزناک را میخواند:

«**یا دَهْرُ أُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِیلٍ * کَمْ لَکَ فِی الْإِشْرَاقِ وَ الأَصِیلِ**»؛

یعنی ای روزگار! چه بد دوست و محبوبی هستی تو. با اینکه تو را همه دوست میدارند، اما دوست بدی هستی؛ اُف بر تو. چقدر شب و روز گذراندی و بعدها که ما نیستیم، چقدر شب و روز خواهی گذراند. چقدر بی‌وفا هستی. این اشعار را امام حسین﷣داشت زمزمه میکرد و وصف‌الحال میخواند. وقتی زینب﷩این اشعار را شنید و فهمید مسئله جدّی است و حسین عزیزش احتمالاً در همین نزدیکیها و زودیها از دستش میرود، در نوشته‌ها و نقلهای مقاتل آمده است آن‌چنان صیحه‌ای زد و آن‌چنان حالش دگرگون شد که امام حسین﷣ مجبور شد خودش را برساند و او را محافظت کند. آن وقت زینب‌کبری﷩در آن لحظه گفت:

◆ دگرگـون شـدن حال زینب‌کبـری﷩ در شـب عاشورا، نشـانه‌ای از شدّت علاقه‌ی او به برادر است

«**أَلْیَوْمَ مَاتَتْ أُمِّی فَاطِمَةُ وَ أَبِی عَلِیٌّ وَ أَخِیَ الْحَسَن**»؛[1]

حسین عزیز من! امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن را از دست دادم. یعنی الان همه چیز برای من دارد تمام میشود که میفهمم تو

۱. الإرشاد، ج ۲، صص ۹۳-۹۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱-۲. با کمی اختلاف: الکامل، ج۴، صص ۵۸-۵۹.

را از دست خواهم داد. ببینید این چه محبّتی است. با یک چنین محبّتی و این اندازه سختیِ جدایی از برادر در آن لحظه‌ی وداع،[1] زینب‌کبری(س) با آن شرایط تهدیدآمیز می‌بیند برادرش آمده از او خداحافظی میکند برای اینکه به میدان برود و دیگر برنگردد.

◆ هنگامه‌ی وداع، لحظه‌ی غربت و لحظه‌ی آغاز مسئولیّت سنگین حضرت زینب‌کبری(س)است

یک طرف، این محبّتها و احساس غربت و تنهایی در نبودن آن عزیز، یک طرف، مسئولیّت سنگینی که زینب‌کبری(س) بر دوش خواهد گرفت. تا حالا به برادر متّکی بود، اما حالا که امامش را از دست میدهد و برادر از سرش سایه برمیچیند، تمام این مسئولیّتها به عهده‌ی اوست و اوست که باید این کاروان را هدایت و رهبری کند.

می‌بینید چقدر لحظه‌ی حسّاسی است. در چنین لحظه‌ای، معلوم است زینب‌کبری(س) چه حالی و چه خصوصیّاتی خواهد داشت. اگر دقت کنیم، اگر تأمّل کنیم، این لحظات حسّاس برای ما درسهای بسیار بزرگی خواهد بود.

◆ انقلاب اسلامی، روح عاشورا را در ملّت ایران احیاء کرد

من میخواهم بگویم ما در تمام لحظات این انقلاب، قبل و بعد از پیروزی، باید در تمام لحظات، یاد امام حسین(ع) را برای تسلّی و درس در ذهن و دل خودمان داشته باشیم؛ همچنان که در گذشته داشتیم. حسین‌بن‌علی(ع) آن روز آن مجاهدت و شهادت بزرگ را برای برپا کردن همین نظام اسلامی انجام داد و ما امروز به برکت خون شهیدان تاریخ، از صدر اسلام تا امروز و شهدای زمان خودمان، توانستیم این نظام قرآنی را سر پا کنیم. باید تلاش کنیم، باید جانهایمان را سرمایه‌ی این حرکت عظیم قرار بدهیم. امروز بحمدالله به برکت همین مجاهدتها، نظام اسلامی میتواند افتخار کند و ادّعا کند که دنباله‌رو حسین‌بن‌علی(ع) است. ما همیشه روضه میخواندیم، گریه میکردیم، سینه میزدیم، نوحه میخواندیم و یاد امام حسین(ع) را گرامی

۱. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۱؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۵۷؛ جلاء العیون، ص ۲۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

میداشتیم؛ اما ملّت ما و امّت ما هیچ وقت مثل امروز نمیتوانسته ادّعا کند شیعه‌ی امام حسین علیه‌السلام است. امروز روح عاشورا در سراپای ملّت ما وجود دارد.

۱۳۶۴/۷/۵

شرح دعاهای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در واقعه‌ی عاشورا

«قَالَ رَبُّكُمُ أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»[۱].

خطبه‌ی اوّل من امروز بحث کوتاهی است درباره‌ی یکی از مسائل عاشورا و آن، مسئله‌ی دعا در عاشورا است. همه‌ی جوانب این حادثه‌ی بزرگ موشکافی شده است؛ هم مسائلی که مربوط به رابطه‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با یارانش و اهل‌بیتش است، و هم مسائلی که در رابطه با حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام با دشمنان قسیّ‌القلب و خونخوارش است، و هم در رابطه با پیام تاریخی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام حرفهای زیادی زده شده؛ اما راجع به نقش دعا در این روز، حرف کمتری زده شده است.

◆ جوانب مختلف واقعه‌ی عاشورا موشکافی شده، ولی در مورد نقش دعا در عاشورا کمتر سخن گفته شده است

مقدمتاً عرض کنم عاشورا یک صحنه‌ی کامل از زندگی اسلامی یک انسان است. در عاشورا همه‌ی ارکان اسلامی برای زندگی یک انسان و ابعاد معنوی و اخلاقی و اجتماعی، جلوه‌گری میکند. در عاشورا دفاع هست، حمله هست، خشم هست، عشق هست؛ در عاشورا موعظه و تبلیغ و نصیحت هست، ترساندن و تهدید هست، همبستگی هست، ایثار هست، جهاد هست، شهادت هست، رسالت هست، توحید هست؛ همه چیز در عاشورا هست؛ راز و نیاز با خدا هم هست.

◆ عاشورا، صحنه‌ای کامل و جامع از زندگی اسلامی است

◆ ابعاد مختلف عاشورا عبارتند از: دفاع، تهاجم، عشق، موعظه، تبلیغ، همبستگی، ایثار، شهادت، رسالت، توحید و...

ما وقتی عاشورا را یک درس مطرح میکنیم، نمیشود این بُعد را ندیده بگیریم. دعا از همه‌ی انسانها زیبا است؛ مخصوصاً از انسانی به عظمت امام حسین علیه‌السلام آن هم در روزی به عظمت عاشورا.

◆ راز و نیاز با خدا از ابعاد مهمّ عاشورا است

۱. «پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم.» غافر، ۶۰.

◆ دعا، علامت ضعف نیست، علامت قوّت است؛ دعا، روشنگر راه و بیانگر محتوای ذهن دعاکننده است

دعا، علامت ضعف نیست، علامت قوّت است. انسان با دعا کسب قدرت میکند؛ نیروی قلبی و روحی خودش را که پشتوانه‌ی نیروی جسمی است، افزایش میدهد. دعا برای انسان راه را روشن میکند؛ انسان را از سردرگمی و حیرت نجات میدهد. علاوه بر اینها، دعا محتوای ذهن دعا کننده را برای مستمع و مخاطب، واضح و آشکار میکند. وقتی شما دعای کسی را گوش میدهید که با خدا حرف میزند، میتوانید از دعای او و خواهش او کشف کنید او چگونه انسانی است؛ حقیر است یا عظیم؟ کوتاه‌بین است یا بلندنظر و بلندهمت؟ مؤمن است یا مردد؟ دعا چیز عجیبی است.

◆ انسان در همه‌ی صحنه‌ها به دعا نیاز دارد

لذا در تاریخ صدر اسلام، همه جا دعا هست. پیغمبرﷺ در جنگ بدر هم دعا کرد،[1] در جنگ اُحد هم دعا کرد؛[2] یعنی دعا، پیروزی و شکست نمی‌شناسد. دعا یعنی ارتباط و اتّکال انسان با خدا. آن وقتی هم که انسان در اوج قدرت و پیروزی است، باز هم محتاج دعا است؛ باید با خدا حرف بزند، باید از خدا بخواهد.

قرآن به پیغمبر ما دستور داد: «**إِذَا جَاءَ نَصْرُاللهِ وَ الْفَتْحُ**»؛ وقتی یاری خدا رسید و پیروزی نصیب شد، «**وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِی دِينِ‌اللهِ أَفْوَاجاً**»؛ و دیدی که مردم دسته دسته و فوج فوج به اسلام وارد میشوند، «**فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ**»؛[3] تازه اوّل انابه‌ی تو است، اوّل عرض نیاز تو به درگاه قادر متعال است. نمیشود این عنصر و رکن اساسی در عاشورا دیده نشود.

◆ امام حسین‌علیه‌السلام از ابتدا تا انتهای حرکت خونین عاشورا به دعا و راز و نیاز با خدا تمسک میجوید

امام حسین‌علیه‌السلام از هنگامی که به این حرکت عظیم و تاریخ‌ساز دست زد، تا آن لحظه‌ی آخر که روی خاکهای گرم کربلا افتاده بود و لبان

---

۱. السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۱۸۷؛ المصباح، صص ۲۹۹–۳۰۰؛ بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۲۳۵.
۲. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۷۱؛ المستدرک، ج ۱، صص ۵۰۶–۵۰۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۲۱۱.
۳. «هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد* و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا میشوند* پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه» نصر، ۱ – ۳.

خشکش به هم میخورد، دعا میکرد. حسین‌بن‌علی در تمام مقاطع دعا کرد. دعای حسین ﷺ در ماجرای عاشورا برای ما آموزنده است. هنگامی که هنوز خطری به عیان او را تهدید نمیکرد، دست به دعا بلند کرد:

«أَللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِی سُلْطَانٍ».[1]

◆ **امام حسین ﷺ در بخشی از راز و نیاز خود با خدا، اتّهام قدرت‌طلبی در قیام عاشورا را رد میکند**

با خدا حرف میزند؛ اما خدا این پیام را به تاریخ رساند. امروز همه‌ی دنیایی که از اسلام نامی شنیده است، پیام این دعا را از دو لب گهربار حسینِ فاطمه شنیده و باور کرده است. خدایا! تو میدانی که این حرکت ما، این سفر ما برای قدرت‌طلبی نبود، برای کسب جاه و مقام نبود؛ برای تو بود.

◆ **ائمّه ﷺ با دعا ظاهرسازی نمیکنند؛ بلکه جدّیّت دارند**

ظاهر این دعاست؛ حقیقتاً هم دعا است. نباید خیال کرد ائمّه ﷺ وقتی دعا میکنند، ظاهرسازی میکنند؛ نه. همان وقتی که امام سجّاد ﷺ یا امیرالمؤمنین ﷺ در آن دعاهای سوزناک به خدا عرض میکند: پروردگارا! مرا ببخش، من تقصیرکارم، من در قبال وظایف الهیِ خودم محتاج عفو توام، همان وقت هم امام جدّی حرف میزند؛ شوخی و تعارف نمیکند. آن کسی که به قدر علی‌بن‌الحسین ﷺ معرفت دارد، می‌فهمد عملی به قدر عمل علی‌بن‌الحسین ﷺ هم در پیشگاه خدا کم است؛ مجاهدتی به وزن مجاهدت علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ هم در وزنه‌ی اعمال آدمی یک وزن کامل نیست.[2] اگر صد سال دیگر علی‌بن‌الحسین ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ گریه میکردند، عبادت میکردند، جهاد میکردند و به خلق خدا خدمت میکردند، باز هم مشتاق عبادت بودند؛ زیرا درگاه عبادت خدا آنقدر بلند و وسیع است که بسادگی هیچ انسانی نمیتواند خودش را مستغنی از عبادت و دعا بداند.

◆ **علت دعای ائمّه ﷺ، عظمت خدا و معرفت ائمّه ﷺ نسبت به آن است**

---

۱. «بارالها! تو خود می‌دانی آنچه از ما برآمده از سر رقابت در سلطنت نبوده است.» تحف العقول، ص۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج۹۷، صص ۸۰-۸۱. با کمی اختلاف: المعیار والموازنه، ص۲۷۷.

۲. المستدرک، ج ۳، ص ۳۲؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۱، صص ۹۶-۹۷.

◆ دعاهای امام حسین علیه‌السلام در عین جدّیّت، دارای پیام نیز هستند: تکیه کردن در قدرت و ضعف، درسی از امام حسین علیه‌السلام است

دعاهای امام حسین علیه‌السلام دعای جدّی است، دعای حقیقی است؛ اما در عین حال چیزهای دیگری هم در این دعاها هست که برای ما مهم است. اوّلین درس، خودِ دعا کردن است. ای شیعه‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام! در همه‌ی احوال باید به خدا متّکی باشی و از خدا بخواهی. در اوج قدرت باید در خود احساس قدرت نکنی؛ منبع لایزال قدرت را، خدا بدانی و از او بطلبی؛ به سوی او دست نیاز دراز کنی.



دعا کردن را ما باید یاد بگیریم. هیچ حادثه‌یی، هیچ پیروزی‌یی، هیچ سختی‌یی نباید ما را از دعا غافل کند.
من دیروز که داشتم به دعاهای امام حسین علیه‌السلام فکر میکردم، منقلب شدم؛ این چه روح باعظمتی است. آن‌چنان با خدا حرف میزند و آن‌چنان دل‌آرام و مستقر، در بحبوحه‌ی آن همه مشکلات، راز و نیاز میکند که انسان را به اعجاب وادار میکند. ما باید خود دعا کردن را از امام حسین علیه‌السلام یاد بگیریم. در تمام این مراحل، دعا را فراموش نکرد.

◆ تبیین موقعیّت امام علیه‌السلام به زبان دعا، پیامی برای تاریخ است

پیام دوم در دعای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام این است که موقعیّت خودش را به زبان دعا برای همیشه در ذهن تاریخ باقی میگذارد. شب عاشورا یکی از آن دعاهای عمیقِ پرمغز حسین‌بن‌علی علیه‌السلام از دل و لب مبارکش صادر شد:
«**أُثْنِی عَلَی اللهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ**».
بعد از حمد و ثنای الهی:
«**أَللَّهُمَّ إِنِّی أَحْمَدُکَ عَلَی أَنْ أَکْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَقَّهْتَنَا فِی الدِّینِ**».[۱]

◆ امام حسین علیه‌السلام از دعا برای بیان فلسفه‌ی قیام و افشاگری علیه جبهه‌ی مقابل استفاده‌میکند

پیام امام حسین علیه‌السلام در این کلمات است. مبادا آیندگان در تاریخ، جنگ امام حسین علیه‌السلام را عوضی بفهمند، یا خیال کنند حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دنبال

۱. «سپاس کنم خدای را به بهترین سپاسها، و حمد کنم او را در خوشی و سختی. بار خدایا! من سپاس گویم تو را بر اینکه ما را به نبوّت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین ما را دانا ساختی.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ الإرشاد، ج۲، ص۹۱؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۹۲.

قدرت بوده است، یا گمان کنند صف مقابل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام هم که دم از خدا و قرآن میزد، واقعاً اهل خدا و قرآن بوده است؛ این‌گونه نیست. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام میگوید: خدایا! من تو را شکر میکنم و سپاس میگویم بر اینکه ما را به نبوّت گرامی داشتی. نبوّت در خاندان ما و وحی تو بر اهل‌بیت ما نازل شد. ما بودیم اوّلین کسانی که پیام آزادی انسان، برای استقرار عدل، برای به خاک مالیدن بینی ستمگران، برای نجات بشریّت را گرفتیم. یعنی ای مردم تاریخ! امروز هم نبرد حسین علیه‌السلام با یزید در پی هدفهای نبوّت است. امروز هم برای حسین علیه‌السلام مسئله‌ی احیای عدل و رغم انف طواغیت و شیاطین و جبّاران و گسترده کردن توحید در عالم مطرح است. مسئله این نیست که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام فرار میکرد، او را دستگیر کردند و خونش را ریختند؛ یا برای قدرت مادّی و ظاهری تلاش میکرد و کامیاب نشد و خونش ریخته شد؛ این درسی است برای تاریخ.

«**وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ**»؛ به ما قرآن آموختی، «**وَ فَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ**»؛[1] ما را در دین خودت فقیه کردی؛ یعنی دین را به ما یاد دادی. یعنی آن کسانی که به ظاهر دین دل خوش کردند و نفهمیدند دین برای استقرار نظام الهی و عادلانه است و برای ارزش بخشیدن به انسان و برای دفع ظلم و برای کامل کردن نفوس بشری است، اینها اسلام را نفهمیدند و در راه این اهداف جهاد و تلاش نکردند.

ما فهمیدیم اسلام را. این همان پیامی است که مبارزه‌ی ملّت ایران در این بیست و دو سال اخیر به دنیا میدهد. نام اسلام خیلی جاها هست، اما اسلام چیزی جز تشکیل نظام الهی در جامعه نیست. اسلامی که این بخش حیاتی و عمده را ندارد، اسلام حقیقی و کامل نیست. اسلام این است. ما نمیگوییم مسلمانهای دیگر مسلمان نیستند - همه‌ی

◆ قیام عاشورا دنباله‌ی هدفهای نبوّت و همان احیای عدل و گسترش توحید است

◆ حرکت اباعبدالله علیه‌السلام برای فرار یا برای نیل به قدرت مادّی و ظاهری نبود

◆ اسلام به معنی تشکیل نظام الهی در جامعه و تلاش برای استقرار نظامی الهی و عادلانه است

---

۱. همان.

مسلمانهای عالم مسلمانند - اما آن کسی که برای نظام اسلامی و برای حکومت الهی و پیاده شدن قوانین اسلام تلاش و مبارزه نمیکند، بزرگترین وظیفه‌ی اسلامی و بزرگترین درس اسلامی را درک نکرده است. درس همه‌ی پیغمبرها این است. امام حسین علیه‌السلام هم میگوید ما برای این قیام کردیم.

«وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً»؛[۱]

خدایا! تو را شکر میگوییم که به ما گوشهایی دادی، چشمهایی دادی؛ یعنی شنوایی و بصیرت به ما دادی، و دل دادی تا حق را بفهمیم و به دنبال حق حرکت کنیم. امام حسین علیه‌السلام در قالب یک دعا، به زبان دعا، موقعیّت خودش را برای تاریخ روشن و مشخّص میکند.

◆ **امام حسین علیه‌السلام در قالب دعا، درک خود از وقایع را بیان کرده و تأکید میکند که عاشورا، جنگ حق و باطل است**

امام حسین علیه‌السلام در بعضی از دعاها درک خود از واقعه را روشن و بیان میکند. معلوم است که به نظر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام قضیّه‌ی عاشورا، جنگ حق و باطل است؛ مسئله این است و جز این نیست. پس درس عاشورا برای همه‌ی مردم مسلمان دنیا و کسانی که امام حسین علیه‌السلام را قبول دارند، این است: جنگ حق با باطل، تا آنجایی که امام حسین علیه‌السلام رفت.

◆ **درس امام حسین علیه‌السلام به تاریخ این است که وقتی حق در وضعیّت وخیم قرار گرفت، وظیفه‌ی طرفداران حق، قیام است**

◆ **پیروزی ظاهری یا شکست ظاهری مهم نیست؛ تکلیف، قیام است**

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با این حرکت عظیم، این درس را به انسانها داد: هر وقت حق دچار آن‌چنان وضعیّت دردناک و وخیمی شود، طرفداران حق اگرچه در مقابل دریایی از دشمن هستند، باید قیام کنند. نگویید دشمن نیرومند است؛ دشمن دنیا را فراگرفته؛ ما در مقابل این دنیا چه میتوانیم بکنیم؟ درس این است که دشمن هرچه هم نیرومند باشد، بایستی قیام کرد، باید حرکت کرد. البته در این راه، دو سرنوشت وجود دارد؛ یکی پیروزی ظاهری، و یکی شکست ظاهری؛ یکی از این دو سرنوشت در انتظار انسان است.

---

۱. «و گوشهای شنوا و دیده‌های بینا و دلهای آگاه به ما ارزانی داشتی.» همان.

تاریخ، قوانینی دارد. بدون شک اگر یک سلسله وظایف و کارهایی انجام بگیرد، پیروزی نصیب خواهد شد؛ اگر انجام نگیرد، شکست عاید خواهد شد.

• در سنّت الهی، پیروزی در گرو انجام دادن وظایف است

آن روز اگر نه همه‌ی مسلمانها، فقط همان مردم دعوت کننده از امام حسین(ع) - یعنی همان کوفی‌ها - مقاومت و استقامت میکردند، امام حسین(ع) پیروز میشد. این‌گونه نبود که ما خیال کنیم حتماً باید امام حسین در این نبرد به شهادت میرسید. البته امام حسین(ع) سرنوشت را میدانست؛ اما در صورتی که مردم قیام میکردند، حرکت میکردند، اراده میکردند؛ میتوانستند این سرنوشت را عوض کنند. مثل اینکه ما توانستیم. ملّت ایران با اینکه تجربه‌ی تلخ شکستهای متعدّد را در طول تاریخ داشت، توانست؛ و این مسئله‌ی هر روز ماست.

• اگر کوفیان امام(ع) را یاری میکردند، لشکر امام پیروز بود

هرجا ملّتی قیام کند، اتّحاد خودش را حفظ کند، مقداری سختی را بر خودش تحمّل کند - نه برای همیشه، برای یک مدّت کوتاه - خواهد توانست پیروز شود. آن روز امام حسین(ع) قیام کرد؛ او وظیفه‌اش را انجام داد، دیگران با او همراهی نکردند؛ نتیجه آن شد که آن فاجعه‌ی بزرگ تاریخی پیش آمد. البته این درس هم برای مردم تا ابد باقی ماند. این درک حسین‌بن‌علی(ع) از موقعیّت بود.

• در سنّت الهی، قیام یک ملّت به شرط اتّحاد و صبر و تحمّل، منتهی به پیروزی است

اما بعضی از دعاهای امام حسین(ع) هم مسئله‌ی عرض نیاز به پروردگار عالم است. انسان در همه‌ی حالات به گفتگوی با خدا احتیاج دارد و با سخن گفتن با خدا، قوّت قلب پیدا میکند، ضعفها از انسان دور میشود. حسین‌بن‌علی(ع) در آن شرایط دشوار به حرف زدن با خدا احتیاج داشت؛ با خدا حرف میزد، راز و نیاز میکرد و قوّت قلب میگرفت. این در همه‌ی احوال وجود داشت. البته تسلّای دیگران هم بود؛ یعنی دعای امام حسین(ع) فقط خود را تسلّی نمیداد، بلکه اطرافیان او را هم تسلّی میداد. موقعیّت دشواری بود؛ لازم بود به دیگران تسلّی داده

• بخشی از دعاهای اباعبدالله(ع) عرض نیاز به درگاه الهی برای قوّت قلب خود و همراهان در شرایط سخت عاشوراست

شود؛ و این تسلّی دادن در زبان دعا به وسیله‌ی امام حسین ﷺ در کنار حرفهای دیگر و نکات دیگر و گفته‌های دیگر انجام میگیرد.

صبح عاشورا امام حسین ﷺ دعایی دارد. چند جمله از آن دعا را میخوانم. وقتی مقابل امام حسین ﷺ دریایی از لشکر آراسته شد و حسین‌بن‌علی ﷺ با تعدادی معدود -شاید آن وقتِ روز، بیش از پنجاه یا شصت نفر هم نبودند- از یاران خود ماند، این دعا را بر زبان جاری کرد:

◆ امـــام ﷺ، جهنّم هجوم دشمن را به بهشتی از یاد خدا تبدیل کرد

«أللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِی فِی کُلِّ کَرْبٍ وَ رَجَائِی فِی کُلِّ شِدَّةٍ وَ أَنْتَ لِی فِی کُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِی ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ»؛[1]

یعنی خدایا! تو در همه‌ی احوال مایه‌ی اطمینان و آسایش دل و خاطر من هستی؛ یعنی وقتی من به تو متّکی هستم، هجوم دشمن من را تکان نمیدهد؛ وقتی که به تو دل بستم، هموم و غمهای مرگ عزیزان و سختی‌های گوناگون در من اثری نمیگذارد. یعنی پروردگارا! در سخت‌ترین حالات هم که دشمنان در اطراف من، دوزخی از کینه‌ها و خباثتها و قساوتهای خودشان به‌وجود آوردند، بهشتی از یاد تو برای خودم درست میکنم. و امام حسین ﷺ این بهشت را پیرامون خودش درست کرد. لذا هرچه عاشورا به ظهر نزدیک میشد یا به عصر -آن‌طوری که در بعضی از نوشته‌ها هست- امام حسین ﷺ شادمان‌تر میشد.[2]

◆ نتیجه‌ی دعا و راز و نیاز اباعبدالله ﷺ بـــا خداوند، شـــادمانی و اشتیاق بیشتر با نزدیکتر شـــدن به عصر عاشورا بود

در این همه غم، مرگ عزیزان، تهدید سخت دشمن، آن دشمنی که آن‌طور با قساوت عمل میکرد و هیچ نمی‌فهمید، طبعاً اضطراب باید به انسان دست بدهد؛ اما امام حسین ﷺ هرچه به عصر عاشورا نزدیکتر میشد، شادمان‌تر و صورتش برافروخته‌تر و روحش متعالی‌تر

۱. «پروردگارا! در تمام پیش‌آمدهای ناگوار پشتیبان منی و در هر سختی به تو آرزومندم و تو در هر پیش‌آمدی که برای من اتّفاق می‌افتد یار و یاور منی و اطمینان من به تو است» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص۴.

۲. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۷۳؛ شرح الأخبار، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

◆ خوشـــحالی و مزاح در هنگامه‌ی خطر، تأثیر اتّکای به خدا در یاران اباعبدالله(ع) بود

میشد؛ این به سبب همین اتّکای به خداست. روز عاشورا برخی یاران امام حسین(ع) با همدیگر صحبت میکردند و مزاح میکردند.[1] در آن هنگامه‌ی خطر، مزاح نشانه‌ی این بود که اینها دلشان خوش است؛ یعنی هیچ غمی و ناراحتی‌یی ندارند؛ این به برکت همین اتّکای به خدا است که حسین‌بن‌علی(ع) در این دعا و دعاهای دیگر بیان میکند.

◆ بخشـــی از دعـــای امام حســـین(ع) بیانگـــر امید داشتن به کمک خدا در برابر دشمنان، و حاصل آن تضمین شجاعت و قدرت معنوی امام است

«**کَمْ مِنْ هَمٍّ یَضْعُفُ فیهِ الْفُؤَادُ وَ تَقِلُّ فیهِ الْحیلَةُ وَ یَخْذُلُ فیهِ الصَّدیقُ وَ یَشْمُتُ فیهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتُهُ بِکَ وَ شَکَوْتُهُ إِلَیْکَ رَغْبَةً مِنّی إِلَیْکَ عَمَّنْ سِواکَ فَفَرَّجْتَهُ وَ کَشَفْتَهُ وَ أَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ کُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَی کُلِّ رَغْبَةٍ**»؛[2]
یعنی پروردگارا! من در همه‌ی عمرم، سختیهایم را، ناراحتیهایم را، آنجایی که هیچ‌کس به من کمک نکرده، آنجایی که دشمنان به ناراحتی من شادمان میشدند، نزد تو آوردم و تو با قدرتت، با رحمتت، با فضلت، آن سختیها را برطرف کردی. بنابراین، امروز هم هنگامه‌ی خصومت این دشمنِ تا دندان مسلّح وحشی، من هیچ‌گونه احساس ناراحتی نمیکنم. این روح امام حسین(ع) و این شجاعت و قدرت معنوی حسین‌بن‌علی(ع) را تضمین میکند.

◆ بخشهایی از دعای امام حسین(ع)، نشـــان از تأثّر روحی حضـــرت در برخی حوادث تلخ عاشورا و نیز انابه و درد دل با خداوند دارد

بعضی از جاها دعاهای امام حسین(ع) حاکی از تأثّر او از یک حادثه است. این روح بزرگ و این عظمت بی‌نظیر، در عاشورا مقابل بعضی از حوادث تکان میخورد. برای ما این حوادث هم واقعاً عبرت‌انگیز است. یعنی این‌گونه نبود که عظمت روحش موجب بشود از این ناراحتیها، هیچ غمگین نشود؛ نه، غم او در برخی از حوادث، خیلی

۱. اللهوف، صص ۵۷–۵۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱.
۲. «بسیاری از اندوه‌هایی که به من رو می‌آورد و قلب را ناتوان می‌کند و راه چاره را مسدود می‌سازد و دوست را خوار و دشمن شماتت مینماید، همه را به توجّه تو بر خود هموار ساختم و به جز تو با دیگری به میان ننهادم و به جز وصول به حضرت تو به دیگری اعتنایی ننمودم و تو درب گشایش را به روی من گشودی و یقین دارم که کلید همه‌ی نعمتها به دست توست و همه‌ی نیکوییها به حضرت تو متوجّه و تمام آرزوها نگران به جانب تو میباشد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

◆ امام حسین(ع) با وجود انابه و درددل با خدا، در مقابل حوادث تلخ عاشورا صبر میکرد

هم سنگین بود که او را به انابه به درگاه پروردگار و سخن گفتن با خدا و درد دل کردن با خدای متعال وادار میکرد؛ اما در مقابل این حوادث صبر میکرد و صبورانه حرکت میکرد.

◆ شهادت کودک شش‌ماهه، حادثه‌ای تکان‌دهنده برای امام(ع) بود

یکی از این حوادث سختی که حسین‌بن‌علی(ع) را تکان داد و امام حسین(ع) بعد از آن دست به دعا برداشت، شهادت طفل شیرخوار بود، که حسین‌بن‌علی(ع) را واقعاً تکان داد. بعد از آنکه این بچّه در آغوش پدر به تیر حرمله ذبح شد و خون از گلویش ریخت، امام حسین(ع) دستش را زیر این خونها برد و با حال عجیبی این خونها را به طرف آسمان پرتاب میکرد و میپاشید[1] و این دعا را خواند:

«رَبِّ إنْ تَکُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذٰلِکَ لِمَا هُوَ خَیْرٌ وَ انْتَقِمْ لَنَا[2] وَ اجْعَلْ مَا حَلَّ بِنَا فِی الْعَاجِلِ ذَخِیرَةً لَنَا فِی الآجِلِ»؛[3]

یعنی پروردگارا! اکنون که سرنوشت ما این است که حادثه‌ای فجیع به‌وجود بیاید و تو در این حادثه مقدّر نکردی که ما پیروز شویم، ما اجر و پاداشمان را از تو میخواهیم و این غم نزدیک را، این حادثه‌ای که در دنیا برای ما پیش آمد، ذخیره‌ای قرار بده تا در نعمات عقبا برای این حادثه‌ی تلخ و دردناک، از ثواب و لطف و فضل تو برخوردار شویم.

◆ تعابیر امام(ع) در راز و نیاز با خدا، نشان‌دهنده‌ی تأثر ایشان از شهادت علی‌اصغر است

این نشان میدهد امام حسین(ع) در این حادثه بشدّت تحت تأثیر قرار گرفته که با خدای متعال این گونه حرف میزند.

◆ ماجرای شهادت عبدالله‌بن الحسن حادثه‌ای بسیار تلخ برای امام(ع) بود

از حوادثی که باعث شد امام حسین(ع) با خدا درددل کند و راز و نیاز کند، شهادت عبدالله‌بن‌الحسن – پسر یازده ساله‌ی[4] امام حسن(ع)– بود، که این هم بسیار حادثه‌ی تلخی بود. آن وقتی که حسین‌بن‌علی(ع) از اسب روی زمین افتاد؛ یعنی در آن لحظات آخر، اسبِ بی‌صاحب

۱. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۸۵.
۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۵.
۳. همان، ص ۲۸۶.
۴. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۹۴.

امام حسین علیه‌السلام به خیمه‌ها برگشت و زن و بچّه و اهل حرم فهمیدند حادثه‌ای برای حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام پیش آمده، هر کدام عکس‌العملی نشان دادند.[1] عبدالله‌بن‌الحسن، یازده ساله‌ای بود که در آغوش امام حسین علیه‌السلام بزرگ شده بود. حادثه‌ی کربلا، ده سال پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام اتّفاق افتاد؛[2] یعنی این کودک از یک سالگی در دامان عمو تربیت پیدا کرده بود و مثل پدر با عمو انس گرفته بود. شاید به خاطر اینکه یتیم بوده، امام حسین علیه‌السلام از فرزندان خودش هم بیشتر به او محبّت میکرده است. پیداست یک چنین محبّتی چگونه این کودک را سراسیمه کرد. وقتی فهمید عمویش در میدان روی زمین افتاده است، با شتاب آمد و رسید بالای سر ابی‌عبدالله علیه‌السلام. آن‌طوری که نقل کردند و نوشتند، هنگامی که رسید، یکی از سربازان خبیث و قسیّ‌القلب ابن‌زیاد، شمشیر را بلند کرده بود که بر بدن مجروح ابی‌عبدالله علیه‌السلام فرود بیاورد. او در همین حال رسید، دید عمویش روی زمین افتاده و یک ظالمی هم شمشیر بلند کرده تا فرود بیاورد. این کودک آنقدر ناراحت شد، آنقدر سراسیمه شد که این دستهای کوچک خود را بی‌اختیار جلوی شمشیر گرفت؛ اما این کار موجب نشد آن حیوان درنده شمشیر را فرود نیاورد؛ شمشیر را فرود آورد، دست این بچّه قطع شد. فریادش بلند شد، بنا کرد استغاثه کردن.[3]

اینجا بود که امام حسین علیه‌السلام خیلی منقلب شد؛ کاری هم از او برنمی‌آید. در مقابل چشم او، این عزیز دلش را، این یتیم برادرش را، این بچّه‌ی

۱. الفتوح، ج ۵، صص۱۱۹-۱۲۰؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۶۰.
۲. تاریخ شهادت امام حسن علیه‌السلام اختلافی است و سالهای ۴۷ تا ۵۱ ه.ق ذکر شده است: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۴؛ الکافی، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۲؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۵؛ العدد القویة، صص ۳۵۰-۳۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰ و ۱۴۶ و ۱۶۱. تاریخ شهادت امام حسین علیه‌السلام سال ۶۱ه.ق: الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص۴۷۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.
۳. اللهوف، ص ۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۵۳-۵۴.

◆ امام حسین﴿ع﴾ پس از قساوت دشمن نسبت به عبدالله‌بن‌الحسن آنها را نفرین کرد

یازده ساله را دارند میکُشند. این بود که دست به دعا برداشت و از ته دل مردم را نفرین کرد. صدا زد:

«أَللَّهُمَّ أَمْسِکْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ»؛[1]

خدایا! باران رحمتت را بر این مردم حرام کن. این هم یکی از دفعاتی بود که امام حسین﴿ع﴾ دعا کرد.

◆ راز و نیاز با خدای تبارک و تعالی در حوادث، به جای اندوه بیجا، درسی از اباعبدالله﴿ع﴾ برای همه‌ی پیروان ایشان است

ببینید چه حالات، ظرایف و دقایق روحی و سرانجام چه توجّهی به خدای متعال داشته است. یعنی در این حال، عوض هرگونه اعمال خشم، غصّه، حسرت و زانوی غم در بغل گرفتن، با خدا سخن میگوید. این برای همه‌ی انسانهای مسلمان و پیروان حسین‌بن‌علی﴿ع﴾ درس است.

◆ بخشی از دعاهای اباعبدالله﴿ع﴾ مناجاتهای حضرت در هنگام شهادت است

در آخرین لحظات هم امام حسین﴿ع﴾ لبهای خشک و تشنه‌اش به هم میخورد و مناجات میکرد و با خدا حرف میزد. آن‌طوری که باز در کتابهای مقتل نقل شده، وقتی آن حضرت روی زمین افتاده بود و لحظاتی بیش از زندگی آن حضرت باقی نمانده بود، چند نفر هجوم آوردند؛ هر کدام میخواستند زودتر سر مبارک ابی‌عبدالله﴿ع﴾ را از بدن قطع کنند[2] و جایزه‌ی این کار را از اربابانشان بگیرند.[3] آنها شنیدند حسین‌بن‌علی﴿ع﴾ در آن لحظات آخر با خدای متعال حرف میزند:

«أَللَّهُمَّ مُتَعَالِيَ الْمَكَانِ عَظِيمَ الْجَبَرُوتِ شَدِيدَ الْمِحَالِ غَنِيّاً عَنِ الْخَلائِقِ عَرِيضَ الْكِبْرِيَاءِ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ»؛[4]

پروردگارا! تو بزرگی، مقام کبریای تو بالا است، من بنده‌ی کوچک تو هستم؛ تو بر هر کاری که اراده کنی، قادری.

مشغول مناجات با خدای متعال است. چه حال معنوی و چه لحظه‌ی باشکوهی است آن لحظه‌ای که انسان با خدای متعال در چنین وضعی

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۴.
۲. أنساب الأشراف، ج۳، ص۲۰۳؛ اللهوف، صص۷۳-۷۵؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۵۴-۵۶.
۳. تذکرة الخواص، ص ۲۲۸؛ المنتخب، للطریحی، ج۲، ص ۴۵۲.
۴. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۳۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۴۸.

حرف میزند. ما نظایر این حال را که از حسین‌بن‌علی(ع) درس گرفته‌اند، از شهدای عزیز خودمان هم گاهی شنیدیم. آنها هم در آن لحظات آخر دعا میکردند، مناجات میکردند و با حال دعا و مناجات از دنیا رفتند. این، درس امام حسین(ع) است. وقتی این کلمات به پایان رسید، امام چند جمله‌ی دیگر دعا کرد؛ دعای معروفی که شنیدید:

«صَبْراً عَلَى قَضَائِکَ یَا رَبِّ لا إِلَهَ سِوَاکْ»؛[1]

خدایا! بر قضای تو، بر تقدیر تو، من صبر میکنم و تحمّل میکنم و در راه دین تو مقاومت میکنم. این ندای قلب امام حسین(ع) است که در آن لحظات آخر بر زبانش جاری میشود؛ و این درسی است برای ما. این، وضعیّت دعا در زندگی حسین‌بن‌علی(ع) است.

ذکر مصیبت

چند جمله هم باز از حوادث روز عاشورا به عنوان ذکر مصیبت عرض بکنم، که این صحبت ما خالی از ذکر مصیبت حسین‌بن‌علی(ع) نباشد. در همین حالاتی که دشمنان دور بدن حسین‌بن‌علی(ع) حلقه زدند و هر کدامی ضربه‌ای وارد میکردند و این جسم پاکِ بی‌دفاع، روی زمین افتاده است؛[2] هرچه اینجا وحشیگری، خباثت، روح حیوانی و انتقامگیری است، در خیام حرم ابی‌عبدالله(ع)، روح توجّه به خدا، روح انسانیِ رقیق و عاطفه‌ی شدید موج میزند و همه‌ی زنها و کودکان نسبت به حسین‌بن‌علی(ع) و سرنوشت او نگرانی دارند. جز زن و کودک هم در آن خیام حرم کسی نبود؛ فقط علی‌بن‌الحسین(ع) بود، که او هم بیمار بود.[3] زنان و کودکان از خیام حرم بیرون آمدند و به آن طرفی میروند که گمان میکنند حسین‌بن‌علی(ع) روی زمین افتاده است. زنهای عرب را دیده یا شنیده‌اید چطور ندبه میکنند. هنوز هم معمول است که بر

۱. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۹۷.
۲. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۴۰-۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۵۴-۵۵.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۶۱.

کشته‌های خودشان و بر عزیزان از دست داده به شکل دردناکی گریه می‌کنند؛ به صورتشان می‌زنند، مو از سرشان می‌کَنند.

نقل می‌کنند وقتی زنها از خیمه‌ها بیرون آمدند، یک چنین حالت فوق‌العاده‌ای داشتند.[1] اینها عزیزی را مثل حسین‌بن‌علی علیهما السلام از دست دادند. زینب علیها السلام پیشاپیش این جمعیّت به طرف قتلگاه می‌آید. وقتی زینب علیها السلام رسید، جسد عزیزش را روی زمین گرم کربلا افتاده دید. به جای هر گونه عکس‌العملی، به جای هر گونه شکایتی، به طرف جسد عزیزش ابی‌عبدالله علیه السلام رفت و خطاب به جدّش پیغمبر صلی الله علیه و آله، صدایش بلند شد:

«وا مُحَمَّداه صَلَّی عَلَیکَ مَلِیک السَّمَاءَ هَذَا حُسِیْنٌ بِالْعَراءِ مُرَمِلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الأَعضَاءِ»؛[2]

یعنی ای جدّ عزیزم! ای پیغمبر بزرگوار! نگاهی به صحرای گرم کربلا بکن؛ این حسین علیه السلام توست که در میان خاک و خون افتاده است و میغلتد. بعد هم نقل می‌کنند زینب دستها را زیر جسد حسین‌بن‌علی علیهما السلام برد؛ صدایش بلند شد: پروردگارا! این قربانی را از ما قبول کن.[3]

۱۳٦٤/۸/۱۲

اربعین؛ تجلّیگاه مقاومت و ایستادگی در برابر استکبار

◆ **ماجرای اربعین یک مقابله و مقاومت در برابر رژیم استکباری است**

ماجرای اربعین هم یک مقابله و مقاومت مقابل رژیم استکباری است؛ یعنی حرکت خاندان امام حسین علیه السلام از هر جا که بودند – از شام[4] یا از مدینه[5] – به کربلا، برای زنده کردن حادثه‌ی عاشورا، حادثه‌ی مقاومت و حادثه‌ی شهادت بود؛ این حوادث به هم پیوند خورده است.

◆ **حرکت اربعین، حرکتی برای زنده نگه‌داشتن حادثه‌ی کربلا، حادثه‌ی مقاومت و شهادت بود**

۱. الملهوف، ص ۱۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۵۸.
۲. الملهوف، ص ۱۸۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۵۸-۵۹.
۳. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۲۲.
۴. الأمالی، صدوق، ص ۲۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.
۵. تذکرة الخواص، ص ۲۳۸.

درسها و عبرتهای عاشورا

چیزی که ما از معانی بی‌شمار این حوادث میتوانیم امروز برای پیشرفت انقلابمان استفاده کنیم، چند نکته است. یک نکته این است که مقاومت در برابر قدرتهای شیطانی، زمان و مکان و قشر معینی از جامعه و شرایط گوناگون اجتماعی و جهانی نمی‌شناسد.

◆ ایستادگی در برابر قدرتهای شیطانی، شرط بردار نیست

این همان رازی است که به سبب عدم توجّه به آن، خیلی‌ها در تاریخ گذشته و هم در تاریخ ما دچار سازشکاری و محافظه‌کاری و عقب‌نشینی در برابر قدرتها شدند؛ چون این راز را نمی‌شناختند. یعنی این احساس را نداشتند که مقاومت و اصرار بر ارزشهای پذیرفته شده، شرایط مساعد و نامساعد نمی‌شناسد؛ همیشگی است، همه‌جایی است و همه‌کسی است.

◆ سازشکاران نسبت به راز مقاومت بی‌توجّه‌اند

عاشورا و کوتاهی خواص

در همین ماجرای عاشورا، ملاحظه کنید؛ وقتی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام حرکت کرد، عدّه‌ای بودند که میتوانستند با پیوستن به امام حسین علیه‌السلام آن نهضت را به یک انقلاب سازنده دربیاورند، نه یک نهضت خونین با قتل و شهادت به پایان رسیده. اگر آن روز عبدالله‌بن‌عبّاس و عبدالله‌بن‌جعفر و عبدالله‌بن‌زبیر و عبدالله‌بن‌عمر، این شخصیّت‌های برجسته‌ی آن روز دنیای اسلام که ساکن مدینه و مکه بودند، همه، پسران شخصیّت‌های معروف صدر اسلام بودند؛ پسر جعفرطیّار - پسرعموی پیغمبر[1] - پسر زبیر، پسر عمر، پسر عبّاس؛ اگر همین چهار نفر که اسم هر چهار نفر «عبدالله» است، با امام حسین علیه‌السلام همراه شده بودند، حرکت عظیمی به‌وجود می‌آمد که نه یزید و نه عُمّال یزید، بی‌شک قدرت ایستادگی در مقابل این حرکت را نداشتند. ببینید اینها، هم خودشان و هم شخصیّت پدرانشان، از چهره‌های معروف اسلام

◆ اگر برخی خواص به امام علیه‌السلام می‌پیوستند، سرنوشت قیام در ظاهر هم به نفع امام رقم میخورد

◆ اگر خواص همکاری میکردند، حرکتی عظیم شکل میگرفت که سقوط عراق و شام را به ارمغان می‌آورد

۱. أسد الغابة، ج ۱، صص ۳۴۱ - ۳۴۲.

بودند. این خیلی کاربرد دارد؛ شخصیّت و آبرو خیلی کار راه می‌اندازد. مگر میشد با این همه چهره‌ی معروف که هر کدام بستگانی دارند، دوستانی دارند، در دنیای اسلام علاقه‌مندانی دارند؛ درافتاد؟ مردم راه می‌افتادند و نهضت به یک تحوّل در حکومت تبدیل میشد.

◆ با همکاری خواص و غلبه‌ی امام‌ﷺ مسیر تاریخ عوض میشد و وضعیّت امروز به گونه‌ای دیگر رقم میخورد

اگر آن سست‌عنصری از سوی همین‌هایی که اسم بردم و دیگرانی از قبیل اینها نمیبود، امام حسین‌ﷺ به جای اینکه با چند صد نفر از مکه حرکت کند و بقیّه بین راه برگردند[1] و عدّه‌ی کمی در کربلا بمانند، با چندین هزار نفر حرکت میکرد. در این صورت مگر حرّ بن‌یزید میتوانست سر راه را بگیرد؛ نگذارد امام حسین‌ﷺ به کوفه برسد؟[2] اگر به کوفه میرسید، مگر عبیدالله‌بن‌زیاد که تازه استاندار کوفه شده بود،[3] میتوانست جلوی این سپاه عظیم را که بزرگ‌زادگان و شخصیّت‌های معروف بنی‌هاشم و قریش در رأس اینها هستند، بگیرد و مقاومت کند؟ کوفه سقوط میکرد؛ با سقوط کوفه، بصره سقوط میکرد؛ یعنی عراق سقوط میکرد. با سقوط عراق، یقیناً مدینه و مکه می‌پیوست و شام سقوط میکرد؛ حکومت عوض میشد؛ مسیر تاریخ اسلام عوض میشد. به جای دو قرن اختناق، حکومت خاندان پیغمبر به‌وجود می‌آمد؛ و اگر حکومت پیغمبرﷺ به‌وجود می‌آمد، به جای چهارده قرن انزوای اسلام، اسلام به احتمال زیاد در دنیا اوج میگرفت و امروز شاید تمدّن، صنعت، تکنولوژی، علم و فرهنگ بکلّی غیر از اینکه شما امروز می‌بینید، میبود. شاید اگر آن کار میشد، امروز بشریّت دیگر این همه رنج نداشت؛ این همه درد و غصّه، فقر، بی‌فرهنگی و بی‌سوادی، جنگ و خونریزی نبود؛ شاید امروز دنیا صدها سال جلوتر از امروز بود. چه کسی میتواند منکر بشود اختناقهایی که در طول این سالیان

۱. الأخبار الطوال، صص۲۴۷-۲۴۸؛ إعلام الوری، ج۱، ص۴۴۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۷۴.
۲. تجارب الأمم، ج۲، صص۶۱-۶۴؛ اللهوف، ص۴۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۷۶-۳۷۸.
۳. الفتوح، ج۵، صص۳۶-۳۷؛ روضة الواعظین، صص۱۷۳-۱۷۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص۳۳۶-۳۳۷.

دراز به‌وجود آمده، چقدر استعدادها را نابود کرده. اگر اختناق نبود، اگر حکومت طاغوتی نبود، این استعدادها شکوفا میشد، رها میشد، کار میکرد، دنیا را میساخت و امروز این نمیشد که هست.

◆ کوتاهی خواص زمان اباعبدالله(ع) سرچشمه‌ی بسیاری از مصائب است

کجا این سرچشمه بند آمد؟ سرچشمه‌ای که اگر جاری میشد، میتوانست دنیایی را آبیاری کند؟ همان‌جایی که چند نفر از این شخصیّت‌های بزرگ وقتی دیدند حسین(ع) حرکت کرد، به آنها هم گفت حرکت کنید، دستی به هم مالیدند و گفتند حالا شرایط مناسب نیست؛[1] حالا دشمن قوی است، حالا نمیشود. حالا، یعنی زمان را دخالت دادن، شرایط را دخالت دادن.

◆ منطق حسین‌بن‌علی(ع) عمل به تکلیف بدون توجّه به نتیجه‌ی آن است؛ رازی که خواص آن را درنیافتند

حسین‌بن‌علی(ع) نگفت حالا. حالا ندارد؛ تکلیفم است؛ باید بایستم، باید حق را بگویم، باید ذهنها را روشن کنم و میکنم. اگر پیش رفت، چه بهتر؛ اگر نرفت، من با عملِ خودم یاد دادم که چه باید کرد؛ این منطق حسین(ع) است. ای کاش آنها هم با حسین(ع) همراه میشدند. ببینید، این یک نمونه‌ی تاریخی است؛ عین همین مسئله در زمان خود ما هم پیش آمد.

۱۳۶۴/۸/۱۵

خانواده‌ی شهدا؛ پیروان حسین‌بن‌علی(ع) و زینب کبری(س)

خانواده‌ی شهدا، شاگردان حسین‌بن‌علی(ع) و زینب(س) هستند. امام حسین(ع) که خود بزرگترین شهدای ماست، بزرگترین شهدای تاریخ است، خدای متعال از محبّتی که به این عنصر شریف و عزیز داشت، خواست تمام عظمتها و تمام شرافتها را برای این جگرگوشه‌ی زهرا و فرزند پیغمبر جمع کند؛ لذا قبل از آنکه خودش به مقام شهادت برسد، در آن روز گرم و خونین عاشورا، داغ هجده جوان[2] از فرزندان و

◆ امام حسین(ع) داغ هجده جوان از بستگان خود را در یک روز به جان خرید

۱. الفتوح، ج ۵، صص ۲۳-۲۶؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، صص ۲۷۸-۲۸۱.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۵۱-۳۵۲؛ الأمالی، صدوق، ص۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۴۹.

برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌هایش را دید؛ فرزند خودش هم اوّلین کسی بود که رفت و شهید شد.[1] این توفیق خدا بود درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام. شما زنها پیروان زینب و رباب و امّ‌لیلا هستید؛ آنها هم همین کارها را کردند. آن شهدایی که شما این همه اسم آنها را با عظمت می‌آورید، همین فرزند شما، همین جوانی است که شما در راه خدا دادید؛ اینها هم مثل آنهایند.

◆ شهادت، بهترین مرگ است

◆ خانواده‌های شهدا، انسانهای معمولی را به انسان ماندگار در تاریخ تبدیل کردند

شهادت یعنی انسان جانش را بدهد، برای خدا تسلیم کند، در راه خدا بجنگد تا این جان از تن انسان برود. این جان که رفتنی است؛ اینکه ماندنی نیست. خانواده‌های شهدای صدر اسلام که ما به نام و یادشان این همه افتخار میکردیم، مثل شمایند؛ شما هم همان‌گونه هستید، شما هم همان کار را کردید، شما هم همان گذشت را کردید. بچّه‌های شما بدون اجازه‌ی شما که نرفتند؛ بدون میل شما که نرفتند. این دل بزرگ شما، این دل متوکّل شما بود که این شهید را مثل شمعی روشن کرد؛ والاّ نمیشد ■

شما این جوانتان را از یک آدم معمولی به یک انسان ماندگار در تاریخ تبدیل کردید.

۱۳۶۴/۱۰/۹

توجّه به عظمت و نعمت دولت اسلامی

◆ مهمترین نعمتی که امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه شکر آن را به‌جا می‌آورد، نعمت دولت ایمان است

دعای عرفه‌ی امام حسین علیه‌السلام با حمد خدا و شکر و ثنای الهی شروع میشود و آن حضرت نسبت به نِعَم الهی سپاسگزاری بلیغی میکند و جزئیّات نعمتها را اسم می‌آورد. از مهمترین یا مهمترین نعمتی که آنجا ذکر میشود در همان آغاز دعا، این است که در دولت اسلام، در دولت ایمان متولّد شده‌ام.[2] امام حسین علیه‌السلام در دولت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله متولّد شده است. ببینید چقدر این مطلب باعظمت و بااهمّیّت است.

---

۱. أنساب الأشراف، ج۳، ص۲۰۰؛ الإرشاد، ج۲، ص۱۰۶؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۴۵.
۲. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴-۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۷.

۱۳۶۴/۱۲/۱

راز ممتاز بودن شهدای کربلا

◆ در جنگ بدر اگر سیصدوسیزده سرباز اسلام نابود میشدند، نهال اسلام میخشکید. در چنین شرایطی هر یک از مجاهدان به مثابه‌ی یک امّت‌اند

یک روزی بود که همه‌ی اسلام در سیصدوسیزده نفر خلاصه میشد. [در] جنگ بدر اگر آن سیصدوسیزده نفر[1] نابود میشدند، از بین میرفتند، یا دست به شمشیر برای دفاع از اسلام نمیبردند؛ اسلام میمُرد، نهال اسلام میخُشکید. این سیصدوسیزده نفر، سیصدوسیزده انسانند، اما به قدر یک امّت، آن هم یک امّت بزرگ و مبارز با ارزش‌اند. لذا رسول اکرمﷺ در جنگ بدر، قبل از شروع جنگ، دستها را به آسمان بلند کرد، عرض کرد:

«أللّهُمَّ إنْ تَهْلِکْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ لا تُعْبَدُ فِی الْأَرْض»؛[2]

◆ در هنگامه‌ی قیام حسینی، جهان اسلام به دو جبهه‌ی حسینی و یزیدی تقسیم شده بود و هر کس در صف حسینی قرار نداشت، در صف یزیدی بود

یعنی خدایا! اگر همین عدّه‌ی کوچک را نابود کنی، اینها بمیرند، تو در روی زمین دیگر عبادت نمیشوی. یعنی این سیصدوسیزده نفر، تنها عبادتگران خدا بودند. پیداست که در چنین شرایطی یک نفر از اینها که می‌جنگد، شمشیر به دست میگیرد، مثل این است که یک امّت می‌جنگد. یک نفر که شهید میشود، مثل این است که یک امّت شهید میشود. در سال شصتم از هجرت، یعنی در روز قیام امام حسینؑ دنیا به دو صف تقسیم شده بودند: صف حسینی و صف یزیدی. هر کس در صف حسینی نبود، در صف یزیدی بود. اگر صف حسینی مقهور میشد، منکوب میشد، فراموش میشد؛ نام حسینؑ یعنی نام پیغمبرﷺ و نام اسلام از تاریخ زدوده میشد. لذا ۷۲ تنی که با امام حسینؑ جنگیدند و شهید شدند،[3] در رکاب امام حسینؑ مبارزه کردند و شهد شهادت نوشیدند، مثل شهدای معمولی نیستند؛ آنها با یک دنیا طرف شدند؛ با یک دنیا ظلمت، با یک دنیا ظلم، با یک دنیا نامردمی،

◆ در هنگامه‌ی قیام عاشورا اگر صف حسینی منکوب میشد، نام پیغمبر و اسلام از تاریخ زدوده میشد

◆ راز عظمت یاران سیّدالشّهدا، ایستادگی در مقابل دنیای کفر و ظلم بود

۱. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۹۰؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۲۱۷.
۲. السنن الکبری، نسائی، ج ۶، ص ۱۵۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۲۲۱.
۳. تاج الموالید، ص ۳۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۵۳، ص ۷.

◆ یاران سیّدالشّهدا علیه‌السلام ستارگان عالم‌تابی هستند که برای همیشه در تاریخ، نورافشانی میکنند

با دنیای کفر. لذا امروز که هزاروسیصدوپنجاه سال تقریباً از شهادت آن بزرگمردان میگذرد، هر یک از آن ستارگان، خورشید عالمتابی هستند که نه فقط روی زمین را که اعماق دلها را هم روشن میکند؛ چه حبیب‌بن‌مظاهرش، چه علی اصغرش. شهید ممتاز یعنی این.

۱۳۶۵/۲/۸

مبارزه‌ی با ظلم؛ درس امام حسین علیه‌السلام به همه‌ی مسلمانان

حکومتهایی که امروز در دنیای اسلام بر سر کار هستند، یا علناً ضد دینند که اعلان میکنند خودشان؛ آن یکی اعلان میکند که روزه نمیگیریم که مردم ضعیف نشوند، کار سقوط نکند؛ آن یکی اعلان میکند که نماز علنی نباید بخوانید که این ارتجاع است؛ آن یکی با حجاب علناً و رسماً مبارزه میکند؛ آنی هم که علناً این کارها را نمیکند، وارد زندگی خصوصی‌اش که میشوید، پُر از فحشا و فساد است. به علاوه، ثروات مادّیّه و معنویّه‌ی آنها در اختیار امریکا و در اختیار ابرقدرتهاست. این کشورهای اسلامی است؟ خب ملّتهایی که این را مشاهده میکنند و در مقابل این وضع مقاومت نمیکنند، اینها آیات الهی در قلبشان نفوذ کرده؟ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در سفر کربلا گفت:

◆ امام حسین علیه‌السلام به ما آموخت که باید در برابر حکّام فاسد و ظالم ایستادگی کرد

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاكِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيهِ بِفِعْلٍ وَ لاَقَوْلٍ كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»[۱]

راوی این حدیث حسین‌بن‌علی علیه‌السلام جگرگوشه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و أصدق المحدّثین است و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل میکند. خب بر طبق این

۱. «ای مردم! پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمیکند)، و با سنّت رسول خدا مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع برنیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

روایت، آن کسانی که لم‌یغیّرون یا لایغیّرون بر این حکّام فاسد و این ظلمه‌ای که در دنیای اسلام هستند، «**کَانَ حَقّاً عَلَی الله**» که اینها را هم وارد همان جایی بکند که آنها را وارد میکند.

۱۳۶۵/۳/۴

تفاوتهای دوران امام حسن ﷺ و هنگام قیام عاشورا

◆ اگر امام حسن ﷺ به شهادت میرسید، معاویه با زیرکی و تسلّط خود، از اسلام حقیقی چیزی باقی نمیگذاشت

معاویه یک آدم زیرک و زرنگ و مسلّط بود، تبلیغات فراوانی را به راه می‌انداخت، یک نوحه‌سرایی هم برای امام حسن ﷺ میکرد. بعد هم مزدورها و اجیرهای خودش را می‌انداخت در عالم اسلام، در طول ۱۰ سال، ۱۵ سال، ۲۰ سال در ذهن مردم مسلمان این حرف را جا می‌انداختند که آره؛ نوه‌ی پیغمبر متأسّفانه تحت تأثیر القائات یک عدّه‌ای دور و بری‌های داغ خودش قرار گرفت، جان خودش را هم به خطر انداخت؛ جان عدّه‌ای را هم به خطر انداخت؛ خب خدا او را رحمت کند، بیامرزد. اگر او را از دست دادیم، أقلاً خال‌المؤمنین معاویه را داریم. اسلام میشد اسلام معاویه، آن سرچشمه‌ی زلال تشیّع که از خانه‌ی امام حسن ﷺ و از اصحاب امام حسن ﷺ جوشید و امام حسن ده سال بعد از حادثه‌ی صلح[1] و بعد از وفات امام حسن در سال چهل‌ونه[2] یا پنجاه[3]، ده سال[4] امام حسین ﷺ آن راه را ادامه دادند و فکر اسلامی صحیح و فکر علوی را به تمام اقطار اسلامی گسترش دادند، آن دیگر امکان‌پذیر نبود.

◆ امام حسن ﷺ پس از صلح و امام حسین ﷺ ده سال بعد از آن، فکر اسلامی صحیح را به تمام اقطار اسلامی گسترش دادند؛ در حالی که اگر صلح نبود، چنین کاری میسّر نمیشد

درست است که بیست سال بعدش امام حسین ﷺ همین کار را کرد، با هفتاد نفر رفت زد به قلب دشمن، اما زمان امام حسین ﷺ اوضاع خیلی

۱. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۳۰۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۵.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۶۱.
۳. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۳۵۴؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰.
۴. الهدایة الکبری، ص ۲۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

فرق کرده بود.

• دو تفاوت مهمّ دوران امام حسن(ع) و هنگامه‌ی قیام عاشورا عبارتند از:

۱. تفاوت جدّی معاویه و یزید؛

اوّلاً، آن کسی که زمان امام حسین(ع) سر کار بود، یزید بود، نه معاویه؛ یک آدم بی‌اطلاع، کم‌تجربه، بدنام، شراب خواری[1] که اصلاً نمیشد از او دفاع کرد. معاویه که این‌جوری نبود؛ معاویه به نام کاتب وحی،[2] به عنوان خال‌المؤمنین،[3] به عنوان صحابی پیغمبر[4] که پیغمبر(ص) را دیده، این‌جوری معروف بود. آنهایی که حاضر نبودند تو روی یزید نگاه کنند، آنها پشت سر معاویه نماز میخواندند. پس زمان امام حسین(ع) یک کسی مثل معاویه وجود نداشت که رفتن امام حسین(ع) و ماندن او خطر بزرگی برای اسلام باشد.

۲. وجود تشـــکیلات عظیم شـــیعه بر اثر تلاش بیست ساله‌ی دو امام(ع)

ثانیاً، زمان امام حسین(ع) بیست سال روی تشکیلات مخفی شیعه کار شده بود. اینی که گفتم، مرحله‌ی جدیدی از دوران زندگی ائمّه(ع) است، یعنی همین. امام حسن(ع) بعد از حادثه‌ی متارکه‌ی جنگ، بنا کرد تشکیلات‌دهی و سازماندهی؛ آن کاری که آن زمان انجام نشده بود، لزومی هم نداشت، امکان هم نداشت، یک سازماندهی عظیم شیعی را به‌وجود آوردند.

• شیعیان پس از حادثه‌ی عاشورا، این امکان را داشتند که حادثه را زنده نگاه دارند

این همان سازماندهی است که شما در کوفه، در مدینه، در یمن، در خراسان و حتی در مناطق دوردست نشانه‌های آن را می‌بینید. زمان امام حسین(ع) و بعد از ماجرای شهادت امام حسین(ع)، همان سازماندهی بود که ماجرای توّابین را به‌وجود آورد، ماجرای مختار را به‌وجود آورد، ماجراهای فراوانی را در دنیای اسلام ایجاد کرد، که تا آخر هم نگذاشت آبِ خوش از گلوی خلفای بنی‌امیّه پایین برود. این تشکیلات زمان امام حسین(ع) بود که امام حسین(ع) وقتی شهید

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۲۸۶ـ۲۸۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵؛ التعجب، ص ۱۰۵؛ بحارالأنوار، ج ۸۹، صص ۳۶-۳۷.

۳. التعجب، ص ۱۰۴؛ تجارب الأمم، ج ۱، صص ۵۴۶-۵۴۷.

۴. الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۲۸۵؛ المعارف، ص ۳۴۹.

میشد، میدانست که دنبال خودش یک تشکیلاتی را دارد باقی میگذارد که اینها پرچم را بالا نگه خواهند داشت و نمیگذارند که قضیّه لوث بشود و حقیقت مکتوم بماند.

۱۳۶۵/۴/۲۸

تحلیل اوضاع مسلمین پس از فاجعه‌ی عاشورا

◆ فاجعه‌ی عاشورا، دنیای اسلام را مبهوت کرد و رعب شـــدیدی تمام دنیای اسلام غیر از کوفه را فراگرفت

◆ حادثه‌ی عاشورا، حادثه‌ای باورنکردنی بود

حادثه‌ی کربلا یک تکان سختی در ارکان شیعه، بلکه در همه جای دنیای اسلام داد. قتل و تعقیب و شکنجه و ظلم سابقه داشت، اما کشتن پسر پیغمبر و اسارت خانواده‌ی پیغمبر و بردن اینها شهر به شهر[۱] و بر نیزه کردن سرِ عزیز زهرا[۲] – که هنوز بودند کسانی که بوسه‌ی پیغمبر ﷺ بر آن لب و دهان را دیده بودند،[۳] – چیزی بود که دنیای اسلام را مبهوت کرد. کسی باور نمیکرد که کار به اینجا برسد اگر این شعری که به حضرت زینب سلام‌الله‌علیها منسوب است، درست باشد:

«مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي * كَانَ هَذَا مُقَدَّراً مَكْتُوبَا»؛[۴]

این اشاره به این است، و این برداشت همه‌ی مردم است. ناگهان احساس شد که سیاست، سیاست دیگری است. سختگیری از آنچه که تا حالا حدس زده میشد، بالاتر است. چیزهای تصوّر نشدنی، تصوّر شد و انجام شد. لذا یک رعب شدیدی تمام دنیای اسلام را گرفت؛ مگر کوفه را، و کوفه فقط به برکت توّابین و بعد به برکت مختار، وإلاّ آن رعبی که در مدینه و در جاهای دیگر بود – حتی در مکه، با وجود اینکه عبدالله‌زبیر هم بعد از چندی قیام کرده بود –[۵]

۱. الفتوح، ج ۵، صص ۱۲۰و ۱۲۷؛ اللهوف، صص ۸۴ و ۹۹ـ۱۰۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۰۷ و ۱۲۴.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۷؛ مثیر الأحزان، ص ۶۰.
۳. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص ۴۸۱–۴۸۲؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۲۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۲، ص ۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۲–۱۳۳.
۴. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.
۵. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۵۵–۲۵۷؛ البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۸.

ناشی از حادثه‌ی کربلا، یک رعب بی‌سابقه در دنیای اسلام بود. در کوفه و عراق هم اگرچه حرکت توّابین در سال شصت‌وچهار[۱] و شصت‌وپنج – که شهادت‌شان ظاهراً سال شصت‌وپنج[۲] است توّابین – یک هوای تازه‌ای را در فضای گرفته‌ی عراق به‌وجود آورد، اما شهادت همه‌ی آنها تا آخر، مجدّداً جوّ رعب و اختناق را بیشتر کرد. و بعد از آنی که دشمنان دستگاه اموی، یعنی مختار و مَصعب‌بن‌زبیر به جان هم افتادند، و عبدالله‌زبیر از مکه، مختارِ طرفدار اهل‌بیت علیهم‌السلام را هم نتوانست تحمّل کند و مختار به دست مَصعب کشته شد،[۳] باز این رعب و وحشت بیشتر شد، و امیدها کمتر شد. و بالأخره عبدالملک که سرِ کار آمد، بعد از مدّت کوتاهی تمام دنیای اسلام زیر نگین بنی‌امیّه قرار گرفت،[۴] با کمال قدرت، و بیست‌ویک سال[۵] عبدالملک قدرتمندانه حکومت کرد.

◆ در کوفه و عراق، اگرچه حرکت توّابین، هوای تازه‌ای را به‌وجود آورد، اما شهادت آنها، جوّ رعب و اختناق را بیشتر کرد

◆ پس از آمدن عبدالملک، تمام دنیای اسلام تحت سلطه‌ی ننگین بنی‌امیّه قرار گرفت

کلمات امام سجّاد علیه‌السلام بیشترینش زهد است، بیشترینش معارف است، اما معارف را هم باز در لباس دعا [بیان فرمودند]، چون همان‌طور که گفتیم، اختناق در آن دوران و نامساعد بودن وقت، اجازه نمیداد که امام سجّاد علیه‌السلام بخواهند با آن مردم بی‌پرده و صریح و روشن حرف بزنند؛ نه فقط دستگاه‌ها نمیگذاشتند، مردم هم نمیخواستند! اصلاً آن جامعه یک جامعه‌ی نالایق و تباه‌شده و ضایع‌شده‌ای بود که باید بازسازی میشد. سی‌وچهار سال، سی‌وپنج سال از سال شصت‌ویک تا نودوپنج،[۶] زندگی امام سجّاد علیه‌السلام این‌جوری گذشته؛ البته هر چه گذشته، وضع بهتر شده؛ لذا در همان حدیث «**إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلاَّ ثَلاثَة**» از امام

◆ اختناق شدید و روی‌گردانی مردم از اهل‌بیت علیهم‌السلام باعث میشد که امام سجّاد علیه‌السلام معارف را به زبان دعا بیان نمایند

◆ جامعه‌ی پس از حادثه‌ی عاشورا، جامعه‌ای نالایق و تباه‌شده بود که باید بازسازی میشد

۱. الکامل، ج ۴، ص ۱۶۲.
۲. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۱۹؛ الإستیعاب، ج ۲، ص ۶۵۰.
۳. الطبقات الکبری، خامسة ۲، صص ۸۰-۸۴؛ الفتوح، ج ۶، صص ۲۸۳-۲۹۲.
۴. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۶۹-۲۷۳؛ تاریخ الخلفاء، صص ۲۱۴-۲۱۵.
۵. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۸۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۱.
۶. دلائل الإمامة، ص ۱۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۲.

صادق ﷺ دنباله‌اش دارد: «ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا»؛[۱] بعد مردم ملحق شدند؛ و ما می‌بینیم که همین‌جور است. دوران امام باقر ﷺ که میرسد - که عرض خواهم کرد - وضع فرق کرده بود. این به خاطر زحمات سی‌وپنج‌ساله‌ی[۲] امام سجّاد ﷺ است.

◆ با تلاش ائمّه ﷺ جامعه به سمت اصلاح پیش رفته است

تعیین وقت برای خروج و تغییر آن

در یک روایت از امام باقر ﷺ تعیین وقت شده برای خروج، و این چیز عجیبی است. عن ابی‌حمزة‌الثّمالی بسند عال؛ در کافی است حدیث: «**قال سمعت اباجعفر ﷺ يقول: يَا ثَابِتُ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِين**»؛

◆ وقت تعیین شده برای تشکیل حکومت اسلامی، با شهادت امام حسین ﷺ و غضب الهی به تأخیر افتاد

سال هفتاد قرار بود حکومت الهی تشکیل بشود.

«**فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السَّتْرِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتاب**».

ابوحمزه میگوید این حدیث را «**فحدثت بذلک أباعبدالله ﷺ فقال: قَدْ كَانَ كَذَلِك**».[۳]

◆ ائمّه ﷺ برای تشکیل حکومت تلاش میکردند

سال صدوچهل، دوران زندگی امام صادق ﷺ است.[۴] این همان چیزی است که بنده قبل از آنی که این حدیث را ببینم، از روال زندگی ائمّه ﷺ به نظرم میرسید که دوران حکومتی که امام سجّاد ﷺ آن‌جور برایش کار میکند و امام باقر ﷺ آن‌جور کار میکند، می‌افتد به دوران امام صادق ﷺ. وفات امام صادق ﷺ سال صدوچهل‌وهشت است.[۵] یعنی این سال صدوچهل است. صدوچهل یعنی بعد از صدوسی‌وپنجی که

◆ اگر حادثه‌ی بنی‌عبّاس پیش نمی‌آمد، تقدیر عادّی الهی این بود که در سال صدوچهل حکومت الهی سر کار بیاید

۱. الإختصاص، ص ۲۰۵؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۲۲۰.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۲.
۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.
۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۳.
۵. همان.

بنده قبلاً عرض کردم؛ صدوسی‌وپنج منصور می‌آید روی کار.[1] اگر منصور روی کار نمی‌آمد، یا اگر حادثه‌ی بنی‌عبّاس پیش نمی‌آمد، تقدیر عادّی الهی این بود که در سال صدوچهل باید حکومت الهی و حکومت اسلامی سرِ کار بیاید و ائمّه علیهم‌السلام این جور داشتند کار میکردند.

۱۳۶۵/۶/۲۱

سیّدالشّهدا علیه‌السلام؛ مظهر تقوا

این روزها که روزهای بزرگترین فداکاریهای دوران تاریخ است، و روزی است که تقوا در منظر و مظهر حقیقی خود به وسیله‌ی سرور آزادگان، سیّدالشّهدا علیه‌السلام در معرض دید تاریخ و همه‌ی انسانها قرار گرفت، ما باید درس تقوا را از آن بزرگوار بیاموزیم و ابعاد تقوا را در ماجرای پرحماسه‌ی عاشورا ببینیم.

◆ مطالعه در مورد حادثه‌ی عاشورا امری ضروری است

درباره‌ی این مسئله، از اوّلین روزهای وقوع این حادثه؛ چه به وسیله‌ی شاهدان عینی، چه به وسیله‌ی ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام و چه به وسیله‌ی دیگران - شعرا و خطبا و گویندگان - سخنان زیادی گفته شده‌است، اما حقیقتاً سخن برای گفتن در این وادی هنوز زیاد است. به قول مولوی:

تا قیامت گر بگویم زین کلام
صد قیامت بگذرد وین ناتمام[2]

◆ نیاز جهان به درسهای عاشورا، نیازی روزافزون است

هنوز ملّت اسلام و همه‌ی ملّتهای مسلمان در دنیا احتیاج دارند که حقیقت و ماهیّت این حادثه را بیش از پیش مورد دقت و تعمّق قرار بدهند. درس عاشورا، درس عجیبی است. به گمان بنده که امروز با

---

۱. (منصور در سال ۱۳۵ از طرف سفاح به ولیعهدی انتخاب شد) مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۲۴ (ولی تاریخ خلافت منصور اختلافی است و سالهای ۱۳۶تا۱۳۸ برای آن ذکر شده است) الأخبار الطوال، ص ۳۸۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۲، ص ۳۴۶.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۶۱، بیت ۳۶۰۱.

مسائل جهان و مسائل ملّتها تا حدودی آشنا هستم، و تجربه‌ی عظیم ملّت خود ما هم در برابر چشم ماست، یگانه علاج امروز دنیا همین است که درس حسین‌بن‌علی‌ؑ را بفهمند و به آن عمل کنند. و ما ملّت مسلمان ایران اگر توفیق پیدا کنیم که این درس را برای مردم دنیا تشریح کنیم و انعکاس این درس را در زندگی خودمان، در انقلاب‌مان، در جنگمان، در محیط اجتماعی‌مان، به دنیا نشان بدهیم، بزرگترین خدمت را به آگاهی ملّتهای مظلوم خواهیم کرد.

انگیزه‌ی قیام عاشورا

یک سؤال بزرگ این است که حسین‌بن‌علی‌ؑ چرا قیام کرد؟ انگیزه‌ی سیّدالشّهدا از این حرکت، از این اظهار شجاعت که به چنین فاجعه‌ی بزرگی منتهی شد و این همه نفوس طیّب و طاهر و معصوم خونشان بر خاک ریخت، چه بود؟ این، آن هسته‌ی اصلی این بحث است.

ضرورت فداکاری برای ارزشهای برتر

◆ در زندگی، ارزشهایی وجود دارد که باید برای آنها فداکاری کرد

یک مسئله در دنیا برای همه‌ی متفکّران، همه‌ی مصلحان، همه‌ی آزادگان عالم در طول تاریخ مطرح بوده، و آن مسئله، ارزشهایی هست که از خود زندگی، ارزش آن والاتر است. زندگی کردن و در دنیا بهره‌مند شدن ارزشمند است و نباید زندگی را، آسایش را، رفاه و تنعّم را به آسانی از دست داد. مردم دنیا دنبال این چیزها در زندگی میگردند و میدوند: رفاه، پول، تنعّم، آسایش فرزندان، راحتی خانواده، بی‌خیالی و بی‌غمی. اما ارزشهایی در زندگی وجود دارد که این تنعّمات را، حتی اصل زندگی را باید فدای آن کرد. همه‌ی مصلحان عالم به این اصل معتقد بودند. همه‌ی کسانی که شما در تاریخ شنیدید و خواندید که جانشان را فدا کردند و خون خود را نثار کردند، معتقد به این اصل بودند.

بله، میشود زندگی را حفظ کرد، میشود مثل حیوانات خورد و بی‌خیال خوابید؛ اما برای انسانی که از حیوانات بالاتر است، دارای فکر است،

دارای شعور است، ارزشها و آمال بزرگی در زندگی برای او مطرح است؛ دارای حسّ نوع دوستی است، دارای احساس عمیق عشق به خداست؛ این رفاه‌های ظاهری کافی نیست، این خوردن و خوابیدن کافی نیست.

زندگی اگر صرف آن ارزشهای والا و بزرگ شود، انسان متفکّر و مصلح و آزاده و عاقل احساس نمیکند که ضرر کرده و خسارتی نصیب او شده. لذا شما می‌بینید خیلی‌ها در تاریخ جانشان را کف دست گرفتند و یک ملّت را با شهادت خودشان، با فداکاری خودشان، بیدار کردند؛ کسانی در جبهه‌های مقابله با ظلم و ضدّ ارزش، جان خودشان را نثار کردند، تا یک ملّت را نجات بدهند و انسانهایی را آزاد کنند؛ این یک چیز روشن است برای همه‌ی کسانی که از فطرت درست انسانی برخوردار باشند.

بله؛ کسانی هم هستند که به زندگی حیوانی و زندگی و تنعّم مادّی، بدون هیچ احساس اخلاقی، دل خوش دارند؛ اگر همه‌ی دنیا هم در آتش بسوزد، اینها قناعت میکنند به اینکه خانه‌ی خودشان نسوزد؛ اگر همه‌ی ارزشهای اخلاقی هم پایمال شود، اینها ککشان هم نمیگزد؛ اما پیغمبران، مصلحان، پیشروان، آزادمردان، فداکاران، انسانهای بزرگ، که تاریخ از آنها به عظمت یاد میکند، کسانی هستند که به این زندگی حیوانی پست و حقیر قانع نمیشوند و از جان خود برای آن ارزشهای والا مایه میگذارند؛ این یک اصل است.

هنگامه‌ی قیام عاشورا

در دوران زندگی حسین‌بن‌علی علیهما السلام یک نظام فاسدِ به تمام معنا بر سر کار بود؛ هم در حقّ ضعفا ظلم میشد، هم ارزشهای انسانی از بین رفته بود؛ هم دین خدا که بهترین چارچوب برای تأمین عدالت اجتماعی است، بکلّی فراموش شده بود؛ زحمات پیغمبر صلی الله علیه و آله پایمال شده و جامعه

◆ **تکلیف هر انسان آزاده‌ای در دوران اباعبدالله‌ؑ عبارت بوداز:**
۱. آگاه‌سازی و بیداری جامعه؛
۲. ایستادگی در برابر نظام ظالم و فاسد

بکلّی گمراه شده بود. در این شرایط، یک وظیفه‌ی بزرگ و سنگین بر سر راه هر انسان آزاده و بزرگ‌منش و مسلمان واقعی وجود داشت، و آن این بود که مردم را بیدار کند، آگاه کند، در مقابل آن نظامِ مسلّطِ جبّارِ ظالمِ شهوتران و دور از معنویّات و ارزشهای اخلاقی بایستد و با آن ایستادگی، هم مردم را بیدار کند، هم یک درس در تاریخ بگذارد. این، مسئله‌ی دوران امام حسین‌ؑ بود.

تکلیف حسین‌بن‌علی‌ؑ یک تکلیف اسلامی بود. اگر کسی تصوّر کند کاری که امام حسین‌ؑ کرد، تکلیف کس دیگری نبود، اشتباه کرده؛ همه باید این کار را میکردند، همه باید این قیام را انجام میدادند، همه باید حسین‌بن‌علی‌ؑ را یاری میکردند؛ همان‌طوری که خود آن حضرت در یکی از منازل بین راه فرمود:

«إنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَالَ: مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاکِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ یَعْمَلُ فِی عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلیهِ بِفِعْلٍ وَ لا قَوْلٍ کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»؛[1]

◆ **فساد فراگیر در جامعه‌ی اسلامی، مانع از آن شد که خواص و عوام به تکلیف اسلامی خود عمل کنند**

یعنی تکلیف همه است، تکلیف اسلامی است؛ منتها جامعه فاسد بود، جامعه آن بنیه‌ی اساسی خود برای مقابله با آن ظلم همه‌گیر را از دست داده بود، روحیّه‌ی اسلامی از مردم گرفته شده بود، شجاعت رخت بربسته بود؛ سردمداران، روشنفکران، علما، آقازادگان معروف آن روز اسلام و فرزندان صحابه، تن به زندگی نقد و راحت داده بودند؛ سر خودشان را کلاه میگذاشتند و آن وضعیّت را تحمّل میکردند.

◆ **امام حسین‌ؑ زمان مناسبی را برای قیام انتخاب کرد**

البته قبل از آنکه یزید بر سر کار بیاید و ظلم و طغیان و انحراف به اوج خود برسد، حسین‌بن‌علی‌ؑ ساکت بود. ده سال امام حسین‌ؑ در

۱. «پیامبر خداﷺ فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)، و با سنّت رسول خدا مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل می‌کند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

◆ حتی اگر معاویه زنده میماند و یزید بر سر کار نمی‌آمد، اباعبدالله علیه‌السلام تا چند سال دیگر این قیام را انجام میداد

◆ دعوای امام حسین علیه‌السلام با یزید نبود، با نظام ظلم بود

دوران معاویه یک حرکت ستیزه‌گرانه‌ی مبارزه‌جویانه‌ای از قبیل آنچه در کربلا می‌بینیم، انجام نداد؛ اما آن‌طوری که من استنباط میکنم -البته استنباط شخصی من است، که بر اثر انس با مسائل زندگی این بزرگوار و بقیّه‌ی ائمّه علیهم‌السلام به نظرم میرسد -اگر معاویه زنده هم میماند و یزید بر سر کار نمی‌آمد، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام تا چند سال دیگر این قیام را انجام میداد. این‌طور نبود که امام حسین علیه‌السلام فقط چون یزید سر کار آمده، این کار را بکند؛ نه، مسئله از این بالاتر بود، ریشه‌دارتر بود؛ دعوای با یزید نبود، دعوای با نظام ظلم بود.

ایستادگی در برابر ظلم؛ اصل مهمّ اسلامی و پیام قیام امام حسین علیه‌السلام

◆ ابعاد سه‌گانه‌ی ظلم (ظالم، منظلم و سکوت‌کننده در برابر ظلم) همه، در گناه ظلم شریک هستند

اینجاست که آن اصل بسیار مهمّ اسلامی مطرح میشود. ظلم سه بُعد دارد: ظالم، یعنی آن کسی که ظلم را انجام میدهد؛ منظلم، یعنی آن کسی که ظلم بر روی او انجام میگیرد و ظلم را تحمّل میکند؛ و سوم، تماشاگر بی‌تفاوت. هر سه‌ی اینها با هم شریکند؛ هم ظالم در پیش پروردگار منفور و محکوم است، هم منظلم - یعنی ستم‌پذیر - که ظلم را میپذیرد و در مقابل او اقدام نمیکند، و هم تماشاچی بی‌تفاوت و ناظر بی‌طرف، که می‌بینند ظلمی دارد انجام میگیرد، ولی او حرف نمیزنند.

این سه بُعد، تشکیل‌دهنده‌ی ظلم است. اگر هر کدام از اینها نباشد، ظلم در دنیا نخواهد بود. اگر ظالم نباشد، ظلم نیست؛ اگر پذیرنده‌ی ظلم هم نباشد، ظلم نیست. اگر ملّتها و انسانهایی که محکوم به ظلم میشوند، اینها ظلم را قبول نکنند و در مقابل ظلم از خودشان دفاع کنند، ظلم باقی نخواهد ماند و نمیتواند ادامه پیدا کند. ظلم، یک حرکت خلاف طبیعت و قوانین عادّی عالم است؛ باقی‌ماندنی نیست. سومی هم اگر نباشد؛ یعنی تماشاچیان بی‌تفاوت هم اگر نباشند، ظلم در دنیا نمیماند. فرضاً یک ملّت زیر بار ظلم قرار میگیرد؛ اگر ملّتهای دیگر، سران

کشورهای دیگر، انسانهای بزرگ و دستگاه‌های تبلیغاتی نگذارند و بی‌تفاوت نمانند، آنها هم میتوانند مانع از ظلم شوند. بنابراین، هر سه‌ی اینها در پیش پروردگار شریک جرمند؛ هم ظالم، هم ستم‌پذیر، هم تماشاچی بی‌تفاوت.

این درس امام حسین علیه‌السلام است. ما این درس را باید در کلمات حسین‌بن‌علی علیه‌السلام جستجو کنیم؛ از خودمان حرفی نمیزنیم. از اوّلی که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام از مدینه حرکت کرد، تا لحظه‌ی آخری که جان مقدّس و مطهّر او به اعلی علّیین عروج کرد، فرمایشهای فراوانی دارد که همه ناظر به این مطلب است.

ولیدبن‌عتبه - حاکم مدینه - آن حضرت را خواست برای اینکه بیعت بگیرد. حضرت در مسجد نشسته بودند با عبدالله‌زبیر صحبت میکردند. هنگامی که این خبر آمد که ولید تو را طلب کرده، عبدالله به حضرت گفت: این ساعت، ساعت دیدار ولید نیست؛ فکر میکنی برای چه ما را دعوت کرده است؟ حضرت فرمودند: من حدس میزنم که معاویه مرده و او ما را دارد برای بیعت دعوت میکند. حضرت بلند شدند یک عدّه از جوانان بنی‌هاشم و رزمندگان شجاع را با خودشان برداشتند؛ تنها نرفتند منزل ولید، که آنجا غافلگیر نشوند و مورد محاصره قرار نگیرند. به آن جوانها گفتند که اگر حادثه‌ای در داخل قصر ولید پیش آمد، شما دخالت کنید و وارد شوید و درگیری ایجاد کنید؛[1] یعنی از اوّل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام تسلیم زور نمیشد و بنا را بر مبارزه، مقابله و اصرار بر جلوگیری از این ظلمی که داشت روزبه‌روز عالمگیر میشد، قرار داده بود تا لحظه‌ی آخر. درس بزرگ امام حسین علیه‌السلام همین است؛ این همان درسی است که شما ملّت عزیز ایران انجام دادید.

◆ امام حسین علیه‌السلام تسلیم ظلم نشد، بلکه با ظلم فراگیر مقابله‌کرد

◆ ملّت ایران از اباعبدالله علیه‌السلام درس ظلم‌ستیزی آموخت

ما هم سالیان درازی منظلم بودیم. در این مملکت ظلم میشد؛ رژیم

۱. الأخبار الطوال، ص۲۲۷؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص۲۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۳۲۴.

جبّار پهلوی اجازه نمیداد که مردم زندگی آزاد و راحت خودشان را داشته باشند و سیاستهای اجنبی، امریکایی و انگلیسی پدر این ملّت را درآورده بود؛ ما هم تحمّل میکردیم. سالیان درازی ما ملّت منظلم بودیم، تا این حرکت عظیم پیش آمد، مبارزات پیش آمد. پانزده سال مبارزه شد. در یکی دو سال آخر، فداکاریهای عظیم عمومی انجام گرفت و دیدید که وقتی یک ملّت ستم‌پذیر نشد، ظلم و نظام ظالمانه قابل بقا نیست و در هم فرو میریزد. این همان درس امام حسین علیه‌السلام بود. لذا شما در کلمات امام عزیزمان می‌بینید چقدر روی مسئله‌ی عاشورا و روی مسئله‌ی کربلا و درس امام حسین علیه‌السلام -قبل از پیروزی تا امروز - همواره تأکید میکنند و قولاً و عملاً مردم را به این مکتب بزرگ حسینی سوق میدهند که در آن تأمّل کنید.

سخنان و عتاب سیّدالشّهدا علیه‌السلام به خواص

من کلامی را از امام حسین علیه‌السلام انتخاب کردم که کمتر در مجامع خوانده شده و معنا شده؛ منتها چون طولانی است، من فقط قسمتهایی از آن را انتخاب کردم که اینجا بخوانم، تا نقطه‌نظرهای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در این قیام روشن شود. این کلام طولانی در مکه از حسین‌بن‌علی علیه‌السلام صادر شده. البته در جاهایی که من دیدم، به طور دقیق و مسلّم ثبت نیست که مخاطبان چه کسانی بودند و در کجا این کار انجام گرفته؛ اما آن‌طوری که از خود این کلام و قرائن به دست می‌آید، مخاطبان این کلام، یک عدّه از برگزیدگان و زبدگان جامعه‌اند؛ علما، محدّثین، صاحب‌نفوذها، پسران صحابه و کسانی که در بین مردم از احترام خاصّی برخوردار بودند، مخاطب اینهایند. محلّ صحبت هم مکه است یا بیرون مکه در یک نقطه که حضرت اینها را جمع کرده و برایشان صحبت کردند. در این صحبت، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به صورت بسیار صریح و تند با اینها حرف میزنند و خلاصه‌ی سخن امام حسین علیه‌السلام این است که مایه‌ی بدبختی این مردم شمایید؛ شما هستید که آگاه بودید و میتوانستید مردم

◆ **سکوت نخبگان در برابر ظلم باعث سیه‌روزی جامعه شد**

را آگاه کنید؛ شما بودید که بانفوذ بودید و میتوانستید در بین مردم یک حرکت ایجاد کنید؛ شما بودید که موجّه بودید و میتوانستید نگذارید که دستگاه جبّار و ظالم از وجههی شما استفاده کند؛ شما بودید که میتوانستید بایستید، قیام کنید و از حقّ ضعفا و مستضعفین و محرومین دفاع کنید و نکردید.

این، الان خطاب به همهی صاحبان نفوذ در دنیای اسلام است؛ خطابی است که ملّت ما و مکتب ما و انقلاب ما به روشنفکران دنیا، به متنفّذین دنیا، به سیاستمداران دنیا، به سران کشورهای اسلامی، به متفکّران و مصلحان کشورهای اسلامی، به علمای کشورهای اسلامی، به شعرا و خطبای کشورهای اسلامی، این پیام را امروز منتقل میکنند؛ آنهایند که باید اقدام کنند. تودهی مردم ناآگاهند؛ تودهی مردم جرأت و گستاخی اقدام را در اوّل کار ندارند؛ تودهی مردم نمیدانند که میشود قیام و اقدام کرد. در کشورهای اسلامی و در دنیای اسلام، رهبرانند که باید به آنها بگویند؛ پیشروانند که باید آنها را تشجیع کنند؛ صاحب‌نفوذها و صاحبان قلم و بیان هستند که باید مردم را به وظایفشان آشنا کنند.

◆ به میدان آمدن نخبگان، بنیان ظلم را ویران میکند

این کاری است که تجربهاش در کشور خود ما شد؛ گویندگان، علما، پیشوایان، پیشروان، روشنفکران متعهد و علمای مبارز گفتند، مردم را آگاه کردند. بعد از آنکه مردم آگاه شدند، آن وقت این سیل خروشان عظیم به حرکت آمد؛ دیگر مقابل مردم را نمیشود گرفت. هزار تا عالم و متفکّر را میشود از بین برد، اما میلیونها انسان را دیگر نمیشود از بین برد؛ اینجاست که ظلم میشکند، اینجاست که پایههای ظلم منهدم و ویران میشود.

پس تکلیف بیدار کردن مردم و به راه انداختن این سیل خروشان و به تلاطم درآوردن این دریای عظیم نیروی انسانی، بر عهدهی زبدگان است و حسین‌بن‌علی (علیه‌السلام) در این کلام، خطاب به آن زبدگان زمان خودش میکند؛ به آنها این کلمات را میگوید.

◆ نخبگانی که به دنبال دنیای خود بودند، حقّ مستضعفین را ضایع کردند و از آن گذشتند

از جمله‌ی این جملاتی که در این خطاب عظیم هست، که در کتاب شریف تحف‌العقول نقل شده، این است:

«**فَأَمَّا حَقَّ الضُّعَفَاءِ فَضَيَّعْتُمْ وَ أَمَّا حَقَّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُم**»؛[1]

شما حقّ ضعفا را و توده‌ی مردم را ضایع کردید؛ اما آن چیزی را که حقّ خودتان میدانستید، مطالبه کردید؛ دنبال مقام خودتان، دنبال حقوق خودتان، دنبال امتیازات و مزایای خودتان دویدید. تواضع کردید، کوچکی کردید تا خودتان را به آن چیزی که فکر میکردید حقّ شماست، برسانید؛ اما از مردم غافل شدید، حقّ مردم را رها کردید، مردم مستضعف و فقیر و محروم و مظلوم را به حال خود رها کردید.

در یک جای دیگر از این کلام عجیب و بسیار تکان‌دهنده، به ضعف و زبونی این زبدگان جامعه‌ی امام حسین علیه‌السلام اشاره میکند، که شما از هیچ چیز حاضر نیستید بگذرید؛ نه از جانتان، نه از مالتان، نه از وجاهت و آبرویتان؛ نه حاضرید یک اخم کنید، نه حاضرید یک سیلی در راه احقاق حقّ ضعفا بخورید. «**فَلا مَالاً بَذَلْتُمُوه**»؛ نه مالی بذل کردید، «**وَ لا نَفْساً خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِی خَلَقَهَا**»؛ نه جانتان را به مخاطره انداختید برای خدایی که این جان را آفریده و به شما داده، «**وَ لا عَشِيرَةً عَادَيْتُمُوهَا فِی ذَاتِ‌الله**»؛ حاضر نشدید به خویشاوندان خودتان اگر از راه خدا منحرف هستند، اخم نشان بدهید و با آنها دشمنی کنید.

امام حسین علیه‌السلام اشاره میکند به اینکه اینها چقدر در مقابل ارزشهای حقیقی و دین‌خدا بی‌تفاوتند، اما در مقابل مسائل شخصی خودشان متعصّب.

◆ خواص به تعصّبات جاهلی خود پایبند بودند، اما در برابر شکسته شدن عهدهای الهی سکوت کردند

«**وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللهِ مَنْقُوضَةً فَلا تَفْزَعُون**»؛

می‌بینید که عهد و پیمان الهی را دارند می‌شکنند و شما سکوت میکنید و هیچ نمیگویید و از اظهار نظر میترسید. چطور عهد الهی دارد نقض

۱. تحف العقول، ص ۲۳۸.

میشود؟ عهد الهی این‌طور نقض میشود که در رأس کار جبّارانی قرار داشته باشند، حقّ مردم را ضایع کنند، به وظایف والی و حاکم اصلاً عمل نکنند و خودشان را صاحب امتیازات بی‌شمار بدانند و مردم را بندگان و بردگان خودشان به حساب بیاورند؛ عهد خدا این‌گونه شکسته‌میشود.

«وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمَمِ آبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ»؛

شما که در مقابل پیمان الهی اینقدر بی‌تفاوت هستید، اگر تعصّبات جاهلی خودتان و پیمانهای آباء و اجدادی خودتان از بین برود، داد و فریاد به راه می‌اندازید.

«وَ ذِمَّةُ رَسُولِ‌اللهِ مَحْقُورَةٌ وَ الْعُمْیُ وَ الْبُكْمُ وَ الزَّمْنَى فِی الْمَدَائِنِ مُهْمَلَة»؛

عهد پیغمبر ﷺ را شکستند، از بین بردند، مردم مستضعف و زمینگیر در سرتاسر بلاد اسلامی افتادند، کسی به اینها اعتنا نمیکند؛ فقرا به حال خودشان رها شده‌اند، کسی از حقّ اینها دفاع نمیکند. شما تمام اینها را رها کردید، هیچ اقدامی برای اینها نمیکنید و در مقابل این ظلم عظیمی که در دنیا دارد میگذرد، بی‌تفاوت هستید. «**لاتُرْحَمُون**»؛ نه خودتان رحم میکنید، «**وَ لا فِی مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُون**»؛ نه آن منزلت و مقامی که به شما داده شده، بر طبق آن عمل میکنید، «**وَ لا مَنْ عَمِلَ فِیهَا تُعِینُون**»؛ و نه به کسانی که دارند اقدام میکنند، کمک میکنید.

«وَ بِالْإِدْهَانِ وَ الْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّلَمَةِ تَأْمَنُون»؛[1]

◆ نخبگان با تملّق‌گویی در مقابل ستمگران و قدرتها، روزگار خویش را میگذراندند

و با همین تملّق‌گویی در مقابل ستمگران و قدرتها و قلدرها و گردن‌کلفت‌ها، کار را میگذرانید. عیناً همین وضعی که امروز بعضی از سران کشورهای اسلامی و سران کشورهای غیراسلامی مستضعف در مقابل امریکا دارند، در مقابل قدرتهای جهانی دارند؛ قلدریها آنها را میترساند؛ حاضر نیستند در مقابل این ظلم و ستم عالمگیر، هیچ حرکتی

---

۱. همان.

ازخودشان نشان بدهند. همین‌طور بسیاری از علما و روشنفکران و شعرا و خطبا و گویندگان دنیای اسلام، که دارند این وضع را تماشا میکنند و مهر سکوت بر لبشان زده‌اند و حرکتی انجام نمیدهند. این درس، خطاب به آنهاست.

بعد حسین‌بن‌علی علیه‌السلام این حقیقت را بیان میکند که در راه رسیدن به ارزشهای والا و ریشه‌کن کردن ظلم و تجاوز، باید آزارها و سختیها را تحمّل کرد. ظالمین، مسلّح و مجهزند. با نصیحت و به زبان نرم نمیشود با ستمگران عالم حرف زد. باید زحمتها را تحمّل کنید تا یک جامعه، یک دنیا و یک عدّه انسان محروم و مظلوم نجات پیدا کنند، تا دنیا آباد شود. میفرماید:

«وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمَئُونَةَ فِي ذَاتِ‌اللهِ كَانَتْ أُمُورُ اللهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ وَ عَنْكُمْ تَصْدُرُ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِع»؛[1]

• اگر نخبـــگان حاضر به فـــداکاری و تحمّل زحمات در راه خدا میشدند، اداره‌ی امور ملّتها در دست آنان قرار میگرفت

اگر شما زحمات را تحمّل میکردید، اگر حاضر میشدید در راه خدا رنجها و مصیبتها را تحمّل کنید، فداکاری کنید، از رفاه و نعمتهای زودگذر و زندگیهای حقیرانه و پست بگذرید، آن وقت کارها در دست شما قرار میگرفت؛ شما میشدید آن کسانی که اداره‌ی امور ملّتها و دنیا را در دست داشتید. حقیقت هم همین است.

امروز آن کسانی که در رأس کارها قرار دارند، مهره‌اند، بازیچه‌اند؛ سیاستهای جهانی است که دارد ظلم میکند، استکبار میکند و آنها را در کشورهای اسلامی متأسّفانه به بازی هم نمیگیرند و اینها دلشان خوش است که چند صباحی با نعمت و راحتی میگذرانند و متمتّع میشوند.

وقتی انسان اینها را می‌بیند، می‌فهمد که علّت پیروزی ملّت ما چه بود و راز پیروزی ما در مقابله با استکبار جهانی در آینده چه چیزی خواهد بود. همین درس حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است؛ همین کاری است که امروز جوانهای ما در سنگرها دارند میکنند؛ بچّه‌های ما در مقابل فشار

۱. همان.

ظالمانه و متجاوزانه‌ی استکبار جهانی دارند مقاومت از خودشان نشان میدهند. راز پیروزی آینده‌ی ما هم همین است.

میفرماید:

«سَلَّطَهُمْ عَلَی ذَلِکَ فِرَارُکُم مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجَابُکُمْ بِالْحَیَاةِ الَّتِی هِیَ مُفَارِقَتُکُم»؛[1]

◆ **ترس خواص از مرگ، راز سلطه‌ی ستمگران بر مستضعفین است**

اینکه ستمگران بر ضعفا و ملّتهای مظلوم مسلّط شدند، علّتش این است که شما از مرگی که یقیناً به سراغ شما خواهد آمد، میگریزید؛ جانی را که حتماً از شما جدا خواهد شد، حاضر نیستید در راه این ارزشهای والا صرف کنید. راز ضعف ملّتها همین است.

برادران و خواهران! راز این ذلّتی که امروز در دنیای اسلام سیطره پیدا کرده، همین است. راز باقی ماندن نظامهای جبّار در برخی کشورها همین است. اگر به‌پا خیزند، اگر زحمتها و رنجها را قبول کنند، اگر از مرگ نترسند، اگر به سراغ آن مرگی که بالاخره به سراغ انسان می‌آید، بروند - به خاطر این ارزشهای والا - یقیناً خواهند توانست ریشه‌ی ظلم را بکنند؛ همان‌طور که تجربه‌ی ملّت ما نشان میدهد.

بیان انگیزه‌ی قیام عاشورا

بعد که این بیانات را حسین‌بن‌علی علیه‌السلام این‌طور تند و تیز مثل شلّاقی بر سر مخاطبان خودش وارد می‌آورد، برای اینکه نشان بدهد که این حرکت یک حرکت دنیاطلبانه نیست، یک حرکت برای همین ارزشهاست، خطاب را از آنها برمیگرداند، رو میکند به آسمان، با خدا حرف میزند:

◆ **هدف قیام امام حسین علیه‌السلام طبق بیان خود حضرت، مقابله با ظلم، دفاع از مظلومین و استقرار نظام اسلامی بود**

«أَللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِی سُلْطَانٍ وَ لا الْتِمَاساً مِنْ فُضُولِ الْحُطَام»؛[2]

خدایا! تو میدانی که این حرکت ما، این قیام ما، این مبارزه‌ی ما، این مقابله‌ی ما با ظلم و استکبار و ستم، برای این نیست که به مقامی

---

۱. همان.

۲. تحف‌العقول، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۷، صص ۸۰ - ۸۱.

برسیم، برای این نیست که برای خودمان چیزی درست کنیم، برای این نیست که چند صباحی بیشتر از این زندگی زودگذر و کم‌ارزش متمتّع شویم؛ بلکه برای این است که:

«وَ لَکِنْ لِنُرِیَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِی بِلَادِکَ وَ یَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ وَ یُعْمَلَ بِفَرَائِضِکَ وَ سُنَنِکَ وَ أَحْکَامِکَ»؛[۱]

ما حرکت کردیم برای دفاع از مظلومین، برای حمایت از مستضعفین، برای عمل به دین، برای مستقر شدن نظام اسلامی.

این هدف حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است. اسلام را به عنوان نسخه‌ی شفابخش ملّتها –که میتواند عدالت و زندگی حقیقی و انسانی را تأمین کند، انسان را به عروج معنوی برساند– میخواهند در جوامع حاکم کنند و این ظلم و ستم را از جوامع بگیرند. این درس حسین علیه‌السلام است، این پیام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است؛ و حقّاً و انصافاً این درس، یک درس زنده است و امروز دنیا به آن احتیاج دارد؛ خود ما هم احتیاج داریم. ما هم در مقابله با استکبار جهانی، باید همواره این درس را تکرار کنیم؛ این درس فراموش شدنی نیست. شهدای عزیز ما در طول انقلاب و در طول جنگ تحمیلی، این انقلاب را به کجا رساندند؟ ببینید این جمهوری اسلامی و این ملّت را به چه عزّتی رساندند. چه کسی کرد؟ همان فداکاران، همان جان‌نثاران، همین خونهای پاک، همین شهدای عزیز، همین شاگردان باوفای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام. ما هم باید آرزو کنیم که همین‌طور شاگرد باوفا و درس‌آموزی باشیم. این حرکت باید ادامه پیدا کند تا به فضل الهی ریشه‌ی استکبار و ظلم کنده شود.

حرکت و آمادگی برای قیام؛ درس بزرگ اباعبدالله علیه‌السلام

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام این درس را عملاً به ما داد. ماجرای عاشورا و آن صحنه‌ی عظیم فاجعه‌آمیز و آن شهامتها و آن مصیبتها، همه نمونه‌های عملی است. رهبری که خود حرکت نکند، رهبر نیست. اگر در آن

- **رهبری که خود حرکت نکند، رهبر نیست**

۱. همان.

روزی که این حرکت عظیم شروع شد، امام ما میرفت گوشه‌ای می‌نشست، نصیحت میکرد و خودش را در معرض خطر قرار نمیداد، بدانید که این حرکت راه نمی‌افتاد؛ اوّل خود امام عزیز ما و رهبر ما وارد میدان شد. هنوز هیچ کس از این مردم وارد میدان نشده و این امواج حرکت نکرده بود که در قم، در پایگاه قیام و روحانیّت، به پیروی از حسین‌بن‌علی علیه‌السلام امام عزیز ما فرمود: من قلبم برای سرنیزه‌های شما آماده است، اما برای قبول حرفهای زور شما آماده نیست.[۱] او ایستاد، بزرگترین خطرها را به جان خرید و خودش را در معرض مرگ قطعی و حتمی قرار داد.

البته خدای متعال این ذخیره‌ی خودش را برای ما حفظ کرد؛ والّا یقیناً آنها تصمیم قطعی داشتند بر اینکه این شخصیّت عظیم را از جهان اسلام و از ملّت ایران بگیرند؛ که تا همین امروز هم استکبار جهانی همین نیّت را دارد، و آن روز هم از اوّل انقلاب و حرکت در سال ۱۳٤۱ همین تصمیم را داشتند؛ لذا سالیان دراز امام عزیز ما رنج زندان و تبعید و شهادت فرزند و مشکلات فراوان دیگر را تحمّل کرد. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام این گونه وارد میدان شد.

◆ حادثه‌ی کربلا یک حادثه‌ی استثنایی و بی‌مانند است

البته فداکاریهایی که در طول تاریخ شده، قابل مقایسه با فداکاری امام حسین علیه‌السلام نیست. امروز هم هنوز ما آن نقطه‌ی اوج ایثاری را که در کربلا دیدیم، در هیچ جای دنیا و جامعه‌ی خودمان مشاهده نمیکنیم، که این جای بحث جداگانه‌ای دارد. شاید من یک وقتی هم اشاره کرده باشم؛ فداکاران ما و شهدای ما، از شهدای زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مواردی فداکارترند و خانواده‌ها در مواردی از آنها شجاع‌تر و ایثارگرترند؛ اما مسئله‌ی عاشورا یک مسئله‌ی دیگر است و حادثه‌ی کربلا یک حادثه‌ی استثنایی است و هیچ حرکتی شبیه این حرکت نیست.

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱، ص ۲۴۰.

ذکر مصیبت

این را برای روضه‌خوانان و مداحان عزیز و کسانی که ذکر مصیبت میکنند، بگویم که روضه‌خوانی باید به صورت ذکر حوادث و وقایع و تشریح و تحلیل این حوادث باشد، تا این در ذهنها و در ذهنیّت جامعه‌ی ما همواره باقی بماند.

◆ **روضه‌خوانی باید به صورت ذکر وقایع و تشریح و تحلیل آنها باشد**

◆ **اوج مصیبت در کربلا، شهادت علی‌اصغر علیه‌السلام در آغوش پدر است**

به نظر من اوج مصیبت در کربلا، شهادت علی‌اصغر علیه‌السلام و این طفل شش‌ماهه در آغوش پدر است. معمولاً از روز هفتم محرّم تشنگی اصحاب سیّدالشّهدا علیه‌السلام و خاندان پیغمبر را مطرح میکنند و به عنوان مصیبت، عطش آنان را بیان میکنند؛ اما عطش با عطش فرق میکند. عطش آدم بزرگ با عطش بچّه‌ی کوچک، آن هم بچّه‌ی شیرخوار، قابل مقایسه نیست. من وقتی در ذهن خودم ترسیم میکنم آن حالتی را که در خیمه‌های حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در حدود عصر عاشورا بود، که این بچّه‌ی شش‌ماهه به شهادت رسید؛ آن هیجان را، آن نگرانی را، آن ناراحتی را که به خاطر عطش این بچّه پیش آمده بود، واقعاً برایم قابل تحمّل نیست و طاقت نمی‌آورم...

حالا شما در عصر عاشورا ببینید در خیمه‌های سیّدالشّهدا علیه‌السلام، با آن گرما، با آن عطش، با آن تشنگی، چه میگذشت. به خاطر همین بچّه‌ی کوچک، بعضی‌ها شاید بیش از یک شبانه‌روز در آن گرما آب ننوشیده بودند. یقیناً اینها به فکر خودشان نبودند، وقتی علی‌اصغر را می‌دیدند. من گمان میکنم علّت اصلیِ بردن علی‌اصغر به وسیله‌ی سیّدالشّهدا علیه‌السلام به مقابل لشکر دشمن، امید بسیار ضعیفی بود که این مردم وحشی دلشان بسوزد و کمی آب بدهند. علّت اصلی این بود که امام حسین علیه‌السلام راه چاره‌ی دیگری نداشت، کار دیگری نمیتوانست بکند. وقتی رفت طرف خیمه‌ها، دید غوغا و هیاهو در خیمه‌ها، همه را فرا گرفته، و عطش و گرسنگی و ناراحتی این بچّه‌ی کوچک، همه را تحت تأثیر قرار داده... حسین‌بن‌علی علیه‌السلام این بچّه را در آغوش گرفت، او را روی دست بلند کرد و به همه نشان داد. حالت خود این بچّه، تأثّرانگیز

بود؛ هر دل سنگی را یقیناً به ترحم وادار میکرد. حضرت مخصوصاً استرحام کردند. این حرف درست است که «**إنْ لَمْ تَرحَمُونِی فَارْحَمُوا هَذا الطِّفْل**»؛[1] یعنی رحم کنید به این بچّه‌ی کوچک...

در همین حالی که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با یک حال بحرانی، با یک هیجان، با یک ناراحتی، این بچّه را روی دست بلند کرده، دارد حرف میزند، یک وقت چیز عجیبی را احساس کرد؛ دید این بچّه‌ای که از گرسنگی و تشنگی بی‌حس و حال افتاده بود و سر خودش را نمیتوانست نگه دارد، گردنش یک طرف کج شده و روی دست پدر دست و پا میزند. همین‌طور که نگاه کرد، دید خون از گلوی علی‌اصغر علیه‌السلام سرازیر شده. «**علی لعنة الله علی القوم الظّالمین**».

۱۳۶۵/۷/۲

محرّم؛ یادآور شجاعتها

امسال هفته‌ی جنگ با ایّام محرّم مصادف است؛ و این برای ما یادآور انگیزه، رشادت و شجاعت آن بزرگوارانی است که ما درسمان را از آنها گرفتیم.

◆ **اباعبدالله علیه‌السلام در میدان ظاهری قیام عاشورا به شهادت رسید، ولی در باطن پیروز شد**

اگرچه حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در میدان ظاهری به شهادت رسید، لیکن باطناً پیروز شد. ملّت ما، هم باطناً پیروز است، هم در میدان ظاهری؛ و به فضل پروردگار، بینی دشمن را به خاک خواهد مالید و انتقام گذشتگان خودش را هم خواهد گرفت.

۱۳۶۵/۷/۴

افشاگری بی‌واهمه‌ی امام سجّاد علیه‌السلام

◆ **امام سجّاد علیه‌السلام در شکلهای گوناگون با دستگاه حاکم مبارزه نمود**

امام سجّاد علیه‌السلام تقریباً سی و پنج سال حائز منصب امامت بود[2] و در

۱. تذكرة الخواص، ص ۲۲۷.
۲. الكافی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۵۴.

این مدّت، از اوّل تا به آخر، یکسره مبارزه کرد. این مبارزه‌ها در شکلها و قالبهای مختلفی بود و به دوره‌های مختلفی تقسیم میشد:

◆ دوره‌ی اوّل مبارزات امام سجّاد علیه السلام مشتمل بر افشاگریهای تند و آتشین پس از حادثه‌ی عاشورا بود

◆ نتایج تلاش امام زین‌العابدین علیه السلام پس از عاشورا عبارت بودند از:
۱. تثبیت کربلا در تاریخ؛
۲. شکست سیاسی و روانی دشمن

دوره‌ی اوّل، بلافاصله بعد از حادثه‌ی عاشورا آغاز میشود و امام سجّاد علیه السلام با تبلیغات تند، با خطبه‌های آتشین، با افشاگری درباره‌ی حادثه‌ی عاشورا در مجامع دولتیِ سرشار از ظلم و اختناق- چه در کوفه،[1] چه در شام،[2] چه در دربار یزید،[3] و چه در مسجد اموی[4]- بی‌هیچ ملاحظه و واهمه‌ای، تمام آنچه را که مردم باید از حادثه‌ی عاشورا بدانند، بیان کرد؛ نه تقیّه کرد، نه ترس از کشته شدن را در خود راه داد. با این کار، تاریخ را تثبیت کرد. گفت و آن گفته در تاریخ ماند و عاشورا با خطّ محو نشدنی در لوح تاریخ تثبیت شد و ثابت ماند. دشمن را که سرشار از غرور پیروزی بود، دچار ضعف روحیّه کرد و شکست سیاسی و روانی داد. روحیّه‌ی یاران و نزدیکان و بخصوص اسیرانی را که همراه خود آن حضرت بودند، تقویت کرد.

فداکاری، مجاهدت و صبر برای حفظ اسلام

بدون فداکاری، بدون مجاهدت، بدون زحمت و بدون دردسر، هیچ چیز کوچک هم در دنیا به دست نمی‌آید؛ نه در دنیا و نه در آخرت. دستاوردهای اخروی هم زحمت میخواهد، دستاوردهای دنیوی هم زحمت میخواهد. طبیعی است که ما در این راه و در مقابل آن دستاوردها، زحمات و تلفات و سختیها و خسارتهایی هم داشتیم.

---

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۸۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۱۱۲-۱۱۳.
۲. الفتوح، ج ۵، صص ۱۲۹-۱۳۰؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳.
۳. الفتوح، ج ۵، صص ۱۳۱-۱۳۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۵-۱۳۶.
۴. الفتوح، ج ۵، صص ۱۳۲-۱۳۳؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۸-۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص۱۳۷-۱۳۹.

در راه اسلام، جانهای عزیزی فدا شد. صدها جوان ما ارزش علی‌اکبر حسین علیه‌السلام را ندارند، هزاران و میلیونها انسان ارزش سیّدالشّهدا علیه‌السلام را ندارند. اگر امام حسین علیه‌السلام آن روز فدا نمیشد، اسلام در این چهارده قرن نمیماند؛ پس می‌ارزید. حتی فدا شدن حسین‌بن‌علی علیه‌السلام می‌ارزید، با آن همه ارزش که آن ذات شریف و مقدّس و آن گوهر گرانبها دارد. می‌ارزید که ما آن گوهر گرانبها را خرج کنیم تا اسلام چهارده قرن بماند.

◆ ماندگاری اسلام با فدا شدن امام حسین علیه‌السلام امکان‌پذیر شد

◆ ماندگاری اسلام، بر جان مبارک اباعبدالله علیه‌السلام اولویت دارد

۱۳۶۵/۸/۲۹

جشن حقیقی میلاد امام حسین علیه‌السلام

در دنیای اسلام برای ولادت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شادی میکنند، اما فقط شادی است؛ مثل همان دوران قبل از انقلاب که در کشور ما برای ولادت سیّدالشّهدا علیه‌السلام مردم جشن میگرفتند، چراغانی میکردند، پرچم میزدند و از آن حضرت تجلیل میکردند، اما چند نفر از مردم به راه امام حسین علیه‌السلام میرفتند؟ چند نفر از مردم علیه ظلم قیام میکردند؟ شرف و ارزش امام حسین علیه‌السلام در تاریخ برای چیست؟ آن فداکاری بزرگ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است که چهره‌ی آن حضرت را جاودانه کرده است. مردم اسم امام حسین علیه‌السلام را با تجلیل می‌آوردند، اما میان صدها هزار و میلیونها انسان در کشور ما، چند نفر بودند که حاضر باشند مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام علیه ظلم و ستم حرفی بزنند، اقدامی بکنند، محکوم کنند؟ هیچ!...

◆ پیش از انقلاب اسلامی، زادروز سیّدالشّهدا علیه‌السلام را جشن میگرفتند، اما از ایشان در قیام علیه ستم پیروی نمیکردند

بله، ما حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را دوست هم داریم، از ولادتش شاد هم میشویم، ادّعای پیروی‌اش را هم میکنیم؛ اما اگر آن روز از ما میپرسیدند شما برای این حسین علیه‌السلام اینقدر ارزش قائل هستید و برای ولادتش شادی میکنید، از روزی که به دنیا آمد، مژده‌ی مبارزه و

◆ جشن حقیقی زادروز اباعبدالله علیه‌السلام، پیروی از ایشان در قیام، جهاد و شهادت است

شهادت شنید، جدّش،[1] پدرش،[2] مادرش[3] و جبرئیل[4] درباره‌ی شهادت او و درباره‌ی سرنوشت شرف‌آفرین و افتخارانگیز او سخن گفتند؛ حسین شما از اوّلی که به دنیا آمد، برای مبارزه، برای جهادی که به شهادت منتهی میشود، جهادی که در آن کشته شدن حتمی است، برای چنین مبارزه‌ای متولّد شد و زندگی کرد؛ شما چقدر مبارزه میکنید؟ اگر پانزده سال پیش به ما این حرف را میزدند، ما جوابی نداشتیم.

۱۳۶۵/۱۰/۱۵

عظمت شخصیّت حضرت زینب کبری(ع)

◆ شناخت حضرت زینب(ع) در گرو درک دو عنصر است: ۱. شرایط و اوضاع جامعه‌ی آن روز؛ ۲. اقدام و رفتار مناسب حضرت زینب(ع)

◆ زینب کبری(ع) از جهادی به ظاهر بی‌فرجام، دشواری سفر و عهده‌دار بودن رهبری کاروان پس از شهادت اباعبدالله(ع) آگاهی داشت

شما زینب کبری(ع) را در نظر بگیرید؛ واقعاً ابعاد شخصیّت حضرت زینب را نمیشود در چند جمله ترسیم کرد؛ حتی حکایت آن در جملات فراوان، در شعرهای طولانی ممکن نیست. کسی باید آن شرایط را ببیند، لمس کند، اوضاع و احوال جامعه را هم بداند؛ کاری را هم که زینب(ع) کرد، درک کند تا بفهمد زینب(ع) چقدر عظمت داشته است. از دور و با زبان و با اشاره و با این حرفها حقّ زینب کبری(ع) ادا شدنی نیست. حالا شما اوج شخصیّت یک زن را ببینید؛ زنی است که میداند این جمع برای یک جهاد بی‌فرجام میرود - بدون یک فرجام دنیایی و ظاهری- در عین حال با اینها حرکت میکند، یعنی از خطر استقبال میکند. در این سفر هرچه هست، خطر و دشواری است. علاوه بر خطر و دشواری، یک چیز مهمتر هست که از زحمتهای

---

۱. المعجم الکبیر، ج۳، ص۱۰۵؛ کامل الزیارات، صص ۱۴۳-۱۴۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۶۴.

۲. المعجم الکبیر، ج۳، صص ۱۱۰-۱۱۱؛ کامل الزیارات، صص۱۴۹-۱۵۰؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص ۲۵۲-۲۵۴.

۳. روضة الواعظین، ص ۱۶۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸.

۴. المعجم الکبیر، ج ۳، صص ۱۰۸-۱۱۰؛ کامل الزیارات، صص ۱۲۱-۱۳۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۲۲۵ و ۲۲۸.

شخصی خیلی بیشتر است، و آن عبارت است از مسئولیّت.

◆ **حضرت زینب علیها السلام در همه‌ی مراحل حوادث کربلا، نقش یک حکیمِ شجاعِ قدرتمند و پرجذبه را ایفاء میکند**

زینب علیها السلام میداند اگر برادرش حسین‌بن‌علی علیهما السلام را از میان این جمع بردارند، دیگر کسی نیست شایسته‌ی رهبری و سرپرستی و اداره‌ی این جمع باشد؛ جمعی که یک سرنوشت بسیار تلخ و دشوار و پیچیده‌ای در انتظار آن است. در عین حال دل به دریا میزند و نه مثل یک زن برجسته، که مثل یک مرد سرآمد با ظرفیّت علوی، مثل امیرالمؤمنین علیه السلام، مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله، مثل خود امام حسین علیه السلام، در این حد ظرفیّت نشان میدهد و وارد این میدان بسیار پیچیده و دشوار میشود. بعد در تمام مراحل، نقش یک حکیمِ شجاعِ قدرتمندِ پرجذبه‌ی قاطع را تا آخر ایفاء میکند؛ گویی برنامه‌ای را در ذهنش از پیش طراحی کرده و قدم به قدم طبق این برنامه حرکت میکند؛ با حوادث، غافلگیرانه مواجه نمیشود. گویی از پیش، همه‌ی حوادث را پیش‌بینی کرده، دیده، برنامه‌ریزی کرده، میدانسته[1] و برای هر حادثه‌ای پاسخش را و عمل مناسبش را در دست داشته و طبق آن هم عمل میکرده است. مثلاً شب عاشورا، صبح عاشورا، عصر عاشورا، شب یازدهم، هنگام آتش گرفتن خیمه‌ها، هنگام خروج از کربلا با گروهی زن و بچّه‌ی بی‌سرپرست و یک برادرزاده‌ی بیمارِ ناتوان از نشستن و ایستادن؛ در چنین شرایطی و در تمام این حالات، این‌گونه بود.

◆ **رفتارهای حضرت زینب علیها السلام در مواجهه با وقایع کربلا، در تاریخ‌ماندگارند**

یکی از این تجربه‌هایی که زینب علیها السلام در یک شبانه روز برایش پیش آمد، اگر در زندگی یک انسان پیش بیاید و انسان بتواند بموقع تصمیم بگیرد و بجا و درست عمل کند، جا دارد که آن را لوح افتخار کنند و در تاریخ ثبت کنند. چند حادثه‌ی مهم در زندگی این زن بزرگ در مدّت کوتاهی پیش می‌آید و همه‌ی اینها را آن‌چنان حکیمانه و قوی علاج میکند و با آن برخورد میکند که انسان متعجّب میشود.

---

۱. کامل الزیارات، صص ۴۴۴- ۴۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۲۸، صص ۵۵-۶۱.

◆ **رفتارهای زینب‌کبری در برخورد با سنگین‌ترین مصائبِ عالَم، حکیمانه و شگفت‌آورند**

شما ببینید آدم وقتی غمی دارد، کار روزمرّه‌ی خودش را هم نمیتواند انجام بدهد. آدم وقتی نگرانی دارد، مشکلی دارد، کوهی روی دل انسان نشسته؛ همین نماز را هم که میخواهد بخواند، نشاط ندارد؛ با دوستش، با رفیقش، در مجلس اُنس اگر شرکت بکند، نشاط ندارد، حال ندارد و نمیتواند کاری انجام بدهد. آن وقت یک انسانی با آن همه اندوه، با کوه‌های سنگین غم، با دیدن آن شهادتها، آن سختیها، فرزندانش شهید شدند، برادرهایش شهید شدند، جوانها شهید شدند، خانواده‌شان زیر و رو شده،[1] آن حادثه‌ی تلخ برایشان پیش آمده، در همه‌ی دنیا چشمی نگران و گریانِ آنها نیست؛ چنین غم بزرگ، چنین حادثه‌ی سنگین و کوبنده که انسانهای بزرگ را در هم میپیچد، آن وقت ده‌ها حادثه‌ی آن‌چنان سنگین و تلخ برای یک زن پیش می‌آید و او نه فقط خُرد نمیشود، ناتوان از تصمیم‌گیری نمیشود، بلکه به بهترین وجه، اوضاع و احوال را اداره میکند و این کشتی را که در تلاطم امواج، تکه‌تکه شده، خرد شده؛ با کمال قدرت و مهارت هدایت میکند، حفظ میکند، کنترل میکند و به سرمنزل میرساند؛ این عظمت زینب است.

شما با مادر شهید امروز قیاس نکنید. مادر شهید عزیزانش را در راه خدا داده، اما میلیونها انسان، میلیونها چشم، با تحسین به او نگاه میکنند و جامعه او را در اوج افتخار می‌نشاند. وضعیّت زینب‌کبری این‌گونه نبود. یک نفر در سرتاسر این جامعه نبود که جرأت داشته باشد به او بگوید: آفرین، مرحبا، بارک‌الله، دستتان درد نکند، سرتان سلامت باشد.

◆ **حرکت زینب‌کبری به اندازه‌ی شهادت امام حسین ممتاز بود و عظمت داشت**

در چنین دنیای سختی، همان‌قدر که شهادت حسین ممتاز بود و با همه‌ی شهادتها از صدر اسلام تا امروز فرق داشت و هیچ روزی، نه زمان پیغمبر، نه زمان امیرالمؤمنین، نه زمان ما، با روز عاشورا قابل

۱. الإرشاد، ج ۲، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۶۲-۶۳.

مقایسه نیست؛ حرکت زینب﷩هم همان‌قدر عظمت داشت.

◆ **عظمت زینب‌کبری﷩ در جمع‌شدن تمام خصوصیّات برجسته‌ی شخصیّت‌های عظیم تاریخ در این زن است**

◆ **زینب‌کبری﷩در مسئولیّت خطیر خود پس از عاشورا موفّق بود**

عظمت زینب﷩ فقط صبر او نیست؛ عظمت زینب﷩ در جمع‌شدن تمام خصوصیّات برجسته‌ی یک انسان بزرگ و شخصیّت‌های عظیم تاریخ در این زن است که در این چند روز از روزهای آخر دهه‌ی محرّم تا برگشتن به مدینه که بار را تحویل داد و مسئولیّت او تمام شد -در این یکی دو ماه-[1] عظیم‌ترین حوادث را با بهترین و حکیمانه‌ترین وجهی اداره کرده است؛ او یک انسان ممتاز است.

شما بین رهبران عالم، بین این شخصیّت‌های بزرگ تاریخ، بین زنان بزرگ تاریخ، چه کسی را پیدا میکنید که اینقدر عظمت از خود نشان داده باشد؟

◆ **حضرت زینب‌کبری﷩ معجزه‌ی اسلام در دوران حاکمیّت جاهلیّت در جهان است**

حالا من میخواهم نتیجه بگیرم. این زینب‌کبری﷩ است که بیان من خیلی کمتر از این است که بتواند آن چهره‌ی والا و عظیم‌الشأن و منوّر و فرشته‌صفت را ترسیم کند. حالا این زن محصول چیست؟ مخصوص چه زمانی است؟ این را توجّه کنید. این حوادث، شصت سال بعد از هجرت اتّفاق افتاده است؛ شصت، هفتاد سال بعد از ظهور اسلام.

◆ **زن در عصر جاهلیّت و پیش از ظهور اسلام؛ در نهایت انحطاط، فساد، ذلّت و ناتوانی به سر میبرد**

ظهور اسلام همزمان است با آن دورانی که زن در نهایت انحطاط و بدبختی، فساد و ذلّت و ناتوانی غوطه‌ور بوده است. نه فقط در منطقه‌ی عرب‌نشین، در همه جا؛ در ایران هم همین‌طور بوده است، در روم هم این‌گونه بوده است؛ دو امپراتوری بزرگ دنیا، دو جامعه‌ی متمدّن آن روز. بالاترین مقامی که زن در این جوامع داشته، این بوده که یک کالای لوکس و یک عروسک زیبا برای قدرتمندان جامعه باشد. این، آن سطح بالا و اوج پرواز زن بوده است. حالا آن زنی که کنیز میشد، آن زنی که زنده به‌گور میشد، آن زنی که در خانواده و بستگان، عنصری زیادی به شمار می‌آمد که هیچ. آن زنی که بالا میرفت و اوج

۱. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۰۰؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۴-۳۳۵.

میگرفت و در بالاترین حدّ یک زن در دنیای آن روز قرار میگرفت، زنی بود که برای جمالش یا یک ظرافتی یا یک هنری، مطبوع طبع و منظور نظر یک آدم قدرتمند پولداری، یک سلطانی، یک امپراتوری قرار میگرفت. او این زن را از عمق ذلّت بالا میکشید. همان‌طور که یک عروسک زیبا را که هیچ ارزشی هم ندارد، یک جسم بی‌جانی است، وقتی زیبا است، با پول گزافی میخرند، می‌آورند سر طاقچه می‌نشانند؛ همین‌طور این زن را می‌آورد در صدر هم می‌نشاند. البته همان خانم گاهی دستور میداد، وزیر مجبور بود به حرف او گوش فرا بدهد؛ اما این از شخصیّت آن خانم نبود؛ برای شخصیّت مردی بود که این زن منظور نظر او قرار گرفته بود؛ اما دانش، بینش، اخلاق، اوج معنویّت، تحوّل درونی، شخصیّت انسانی والا، ابدا! از آن‌چنان جامعه‌ای، در میان آن‌چنان وضعی، تحوّل اسلامی، زنی مثل زینب را پدید آورد و امروز همان معجزه را اسلام میتواند انجام بدهد.

◆ امروز نیز اسلام میتواند معجزه‌ی خود را در تربیت بانوانی بزرگ چون حضرت زینب تکرار کند

امروز دنیای موجود، البته با جاهلیّت زمان پیغمبر ﷺ تفاوتهای زیادی دارد؛ هیچ حرفی در این نیست. امروز زنان بزرگ، متفکّر، اندیشمند، عالم، بااخلاق و خوب در دنیا زیادند؛ در این حرفی نیست؛ اما نگاه فرهنگ و تمدّن رایج دنیا به زن، آن نگاه نیست. شما بروید از بافرهنگ‌ترین انسانهایی که در محیطهای غربی زندگی میکنند، بپرسید؛ ببینید از کدام بیشتر خوشش می‌آید؟ از آن زن عالمِ فاضلِ مخترعِ مکتشفِ توانا برای اختراعِ یک معجزه‌ی علمی، اما بی‌هیچ‌یک از جذّابیّتهای زن غربی‌پسند، یا یک خانم بیسوادِ بی‌فرهنگ، اما دارای آن جذّابیّتها؛ یک ستاره؟ ببینید کدام را در وجدان خودش ترجیح میدهد؟ این حقیقت تلخی است که امروز دنیا به آن دچار است. زن در فرهنگ غربی، قیمت واقعی خودش را ندارد؛ برای زن، خودنمایی و جلوه‌گری و زیبایی‌فروشی، یک شرط حتمی شخصیّتی است.

◆ نگاه امروز غرب به زن، همان نگاه دوران جاهلیّت است

آنهایی که به حجاب و به جدایی مرز معاشرت زن و مرد بشدّت اعتراض میکنند، یکی از مهمترین حرفهایشان این است که شما زن را محدود میکنید؛ نمیگذارید زیباییهای خودش را در معرض دید افراد قرار بدهد. زن، زیباست؛ میخواهد زیبایی خودش را نشان بدهد؛ میخواهد جاذبه‌های خودش را در منظر دید افراد بگذارد. این یک حرف پذیرفته شده در دنیاست که باید زن جاذبه‌های خودش را در دید مردان بگذارد. این معنایش چیست؟ آیا این نیست که در ذات آن فرهنگ اروپایی، همان برداشت قدیمی و باستانی تمدّن رومی از زن، مستتر است و وجود دارد؟ زن هنوز همان است؛ اسلام اینجا راه پیدا نکرده است.

در دیدگاه فرهنگ غربی، با همه‌ی این هیاهویی که راه می‌اندازند و با همه‌ی این بوق و طبلی که برای زن و حقوق زن زدند و میزنند، وقتی به اعماق بینش آنها مراجعه میکنید، می‌بینید در عمق وجدان و احساس خودشان، زن را یک وسیله‌ی التذاذی برای مرد میخواهند؛ نه زن را برای همسر خودش، جنس زن را برای جنس مرد. این بزرگترین اهانت به زن است.

◆ دنباله‌روی زن مسلمان از زینب‌کبری‌ؑ موجب پدید آمدن زنانی برجسته در میان فساد فرهنگیِ غرب میشود

میان این منجلاب فساد فرهنگی، زن مسلمان میتواند سَر بکشد؛ میتواند حضور خود و حقیقت خود و هویّت زن اسلامی خود را برای همه آشکار کند. امروز ما میتوانیم امیدوار باشیم همچنان که یک روز اسلام توانست در چنان فضای فرهنگیِ فاسد و غلطی زنی مثل زینب‌ؑ را به‌وجود آورد، که الگو و نمونه‌ی یک انسان بزرگ است – و نه فقط یک زن برجسته – امروز هم تعالیم اسلام و فرهنگ اسلامی میان این جنجال غوغاگرانه‌ی جوسازانه‌ی غرب، نمونه‌ی یک زن مسلمان کامل و بزرگ را میتواند به‌وجود بیاورد؛ و ما به این احتیاج داریم. امروز دنیا احتیاج دارد به اینکه زن مسلمان، هویّت و حقیقت فرهنگی خودش را نشان بدهد.

۱۳۶۵/۱۰/۱۸

معرفت حادثه‌ی کربلا

◆ سختیهای حادثه‌ی کربلا به آسانی قابل درک نیست

امروز ما نمیتوانیم حادثه‌ی کربلا را حس کنیم. آنچه شما می‌شنوید از این حادثه – شهادتها، تشنگیها، داغها و دردها – همه ترسیم و تصویر است؛ خود حادثه نیست. حادثه را از راه دور نمیشود لمس کرد– امکان ندارد– میشود به حدودش رسید.

◆ شـــهدای کربلا برترین شهدا هستند و تشبیه دیگر شـــهدا به آنان ناشی از عدم آگاهی است

شهیدِ امروز در میدان جنگ، با هیجان، همراه یاران بسیار، با یک اسلحه‌ی کارآمد، مقابل یک دشمن ضعیف وارد میشود، می‌جنگد، میغُرّد، بعد هم می‌افتد و یارانش او را فوراً برمیدارند روی دوش میگیرند به طبیب میرسانند؛ اگر نرسید، با احترام و عزّت سر دستها بلند میکنند، در شهرها میگردانند؛ اشکها نثارش میشود، عواطف بر سر راهش فرش میگستراند، بعد هم او و خانواده‌اش مثل گلی در تارُک جامعه جا میگیرند؛ خیابانی به نامش میشود، کوچه‌ای به نامش میشود، مدرسه‌ای به نامش میشود؛ خود و خانواده‌اش باعزّت و سرافراز میشوند؛ در بهترین جا و در یک نقطه‌ی نام‌آور دفن میشود. گاه او را ما به علی‌اکبر، به قاسم، به عون، به غلام سیاه‌پوست کربلا تشبیه میکنیم، میگوییم این مثل او است؛ چون ما آن را درک نکردیم، لمس نکردیم، حادثه‌ی کربلا را در ظرف خودش ندیدیم.

◆ برخـــی از ویژگیهـــای حادثه‌ی کربلا عبارتند از:
۱. غربت و بی یاوری؛
۲. نیرومندی دشمن؛
۳. غم ســـنگین و نگرانی از نابودی دین

آن حادثه‌ی غریبانه، آن فریاد تنها، آن جهاد بی‌یاور مقابل آن دشمن نیرومند، و با پشت خالی که جز خیمه‌های حرم چیزی نیست، و با یک دنیا نگرانی، و با لب خشکیده، و با احساس غم سنگین، نگرانی از نابودی دین؛ آدم این شهادت را میتواند تصوّر کند؟ نه، مگر در سال شصت‌ویکم هجرت قرار بگیرد؛ درست شرایط را لمس کند، درک کند، بعد حدس بزند آن شهادت چیست.

۱۳۶۵/۱۱/۳۰

معنای ذکر مصیبت

درباره‌ی ذکر مصیبت نکته‌ای را عرض بکنم. ذکر مصیبت عبارت است از اینکه آن مصیبت ذکر بشود. گاهی در بعضی از روضه‌خوانی‌ها اصلاً مصیبت ذکر نمیشود. مصیبت چیست؟ آن واقعه است. آن واقعه‌ای که اتّفاق افتاده، باید تشریح شود.

◆ بیان احساسات شخصی مدّاح، ذکر مصیبت وگزارش عاشورانیست

بنده گاهی می‌بینم مثلاً در مصیبت علی‌اکبر، علی‌اصغر یا مسائل گوناگون کربلا، تعبیراتی در شعر یا نثر گفته میشود که روضه‌خوان یا مدّاح، احساسات خودش را بیان میکند. گاهی این احساسات را به زبان خودش بیان میکند، گاهی هم احساسات را از زبان آن بزرگوار بیان میکند. اینها ذکر مصیبت نیست. در کربلا چه گذشت؟

◆ باید آنچه در کربلا رخ داد، تشریح شود تا حماسه زنده بماند

◆ بهره‌گیری از هنر در تشریح حادثه‌ی کربلا بسیار مهم است

حادثه را باید ذکر کرد. این حادثه نباید بمیرد. این حادثه باید زنده بماند. ریز حادثه را بایستی بگوییم. هر جلسه‌ای که روضه‌ی بزرگواری خوانده میشود، ماجرای او باید گفته شود؛ حالا یا به زبان شعر یا به زبان نثر. شعر هم هرچه بهتر و هنری‌تر باشد، تأثیرش بیشتر است و دل مستمع را بیشتر جذب میکند.

۱۳۶۵/۱۲/۱۵

شهادت رهبران دینی؛ ابزار معنوی غلبه بر باطل

انسان سرمایه‌ای را در جای امنی به امانت بگذارد، فرق میکند با آنکه این سرمایه را گم کند. وقتی گم کرد، از دست او رفته؛ اما وقتی آن را به امانت گذاشت، از دست او نرفته است.

◆ ارزش و نتیجه‌ی شهادت بزرگان فداکار برای دین، بیشتر از زندگی آنان است

لذا شما می‌بینید بزرگان و شهدای عالیقدری از قبیل رهبران دینی، پیغمبران، ائمّه، اولیا و حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام و دیگران، با اینکه جانشان برای اسلام و مسلمین و بلکه بشریّت نافع بود و وجودشان مفید بود؛

وقتی پای شهادت به میان می‌آید، وقتی پای فداکاری در راه خدا به میان می‌آید، این جان را در طبق اخلاص میگذارند و نثار میکنند. این معنایش این است که آنچه با شهادت عاید اسلام و مسلمین خواهد شد، کمتر نیست از آنچه در ماندن آنها عاید میشود؛ شاید بیشتر هم هست. در زمان ما همین‌گونه است.

◆ بهره‌گیری از ابزار معنوی و ایمان، رمز برتری مسلمانان بر دشمنان مجهّز و نیرومند است

هیچ چیز نمیتواند دشمنان اسلام و دستگاه‌های مجهّز را به عقب‌نشینی وادار کند یا به زانو دربیاورد، مگر نیروی ایمان مردم مسلمان؛ تنها با این عامل است که دشمنان دین و دشمنان این انقلاب و دشمنان استقلال این ملّت، مجبور میشوند عقب‌نشینی کنند؛ یعنی دیگر کاری از آنها ساخته نیست. ابزارهای مادّی با یکدیگر قابل رقابت است؛ اما وقتی پای معنویّت، ایمان و قدرت انسان مؤمن به میان می‌آید، هیچ ابزار مادّی نمیتواند با او مقابله کند. اگر این‌گونه نبود، حقیقت، عدالت و دین حق در طول تاریخ باقی نمیماند. شما ببینید چقدر با فکر حق و راه حق در طول تاریخ مقابله و مبارزه شده است. تمام قدرتمندان در مقابل حق قرار داشتند، همه‌ی جبّاران علیه حق قیام کردند و نیروهایشان و زر و زورشان را به کار بردند؛ پس باید حق نمیماند، باید فکر حق در دنیا از بین میرفت. آن چیزی که موجب شد حق در طول تاریخ و میان بشریّت بماند و مضمحل نشود، همین است. ابزاری وجود دارد که زور و زر و قدرت و فرعونیّت و جبّاریّت در مقابل آن کارایی ندارد و آن، همان نیروی انسان مؤمن است. انسان باایمان وقتی وارد عمل بشود، ابزارهای مادّی کُند میشود.

◆ ماندگاری حق در طول تاریخ، با وجود دشمنان نیرومند، نشانه‌ی غلبه‌ی ایمان بر ابزار مادّی است

◆ برای تبلور نیروی ایمان در یک ملّت، همیشه بهترینها قربانی شده‌اند

اگر این نیرو بخواهد در یک ملّت تبلور و تجسّم پیدا کند، طبیعی است تعدادی در راه این هدف مقدّس قربانی خواهند شد و بهترینها همیشه قربانی شده‌اند. بهترینها همیشه فدای راه حق و راه خدا شدند.

زمان حسین‌بن‌علی عليه‌السلام زیر این آسمان، چه کسی به خدا نزدیکتر و در

معیارهای الهی عزیزتر بود؟ هیچ‌کس. همیشه عزیزترین‌ها هستند که قربانی راه خدا میشوند، سینه‌شان را سپر میکنند تا دیگران را نجات بدهند؛ مثل فرد نیرومندی در یک جمع ضعیف؛ اگر دشمنی بیاید، اوست که دفاع میکند.

۱۳۶۶/۱/۱۴

تأسّی رزمندگان اسلام به علمدار کربلا

کسانی که در جبهه‌های نبرد، در این میدان شرف و افتخار، به شرف شهادت نائل آمدند، در حقیقت در میدان جنگ روحیّه‌ی ابوالفضل العبّاس علیه‌السلام را از خودشان نشان دادند.

با فضیلت‌ترین اصحاب

اصحاب سیّدالشّهدا علیه‌السلام از کلّ بشر مستثنا هستند و در طول تاریخ بشر ما کسی را مثل آن هفتاد و دو نفر پیدا نمیکنیم. اصحاب سیّدالشّهدا علیه‌السلام از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بالاتر هستند[1] و یک وضع دیگری دارند. از این تعداد معدود و الگوهای انگشت‌شمار که بگذریم، در طول تاریخ اسلام، مثل این جوانهایی که امروز میدان جنگ را دارند اداره میکنند؛ چه سردارانش، چه رزمندگان که می‌رزمند و با آن اخلاص پیش میروند، نمونه نداریم یا خیلی کم و نادر داریم.

◆ **رزمندگان اسلام نمونه‌های کم‌نظیر تاریخ اسلامند**

۱۳۶۶/۱/۲۱

بایستگی زنده نگه‌داشتن عاشورا

خونهای پاکی که در شهادتها ریخته میشود و در رأس همه‌ی آنها شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در عاشورا است، باید همیشه زنده بماند و درس باشد؛ بایستی از آن الهام بگیریم.

◆ **زنده نگه‌داشتن یاد شهیدان، زنده نگه‌داشتن درس شهادت است**

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص۴۳۱؛ کامل الزیارات، صص۴۵۳-۴۵۴؛ بحارالأنوار، ج۴۱، ص۲۹۵.

۱۳۶۶/۱/۳۰

تأثیر تاریخی شهادت امام حسین علیه‌السلام

◆ میزان تأثیرگذاری شهدا بسته به عظمت شخصیّت آنان است

همیشه شهادت شهید مؤثّر است؛ اما شهید بزرگ، تأثیر بزرگی میگذارد. فرق است بین آن کسانی که با اخلاص و صفا در راه خدا مجاهدت کردند و به شهادت رسیدند و آن کسانی که علاوه بر این، تلاشهای دوران زندگی‌شان نقش مهمّی در سرنوشت کشورشان و جامعه‌شان و اُمّتشان داشته؛ این دو مثل هم نیستند؛ همان‌طور که شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام تأثیری به عظمت شخصیّت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام داشت.

◆ شهادت اباعبدالله علیه‌السلام در انقلاب اسلامی و دفاع مقدّس تأثیر شگرفی داشت

این اثر در طول تاریخ اسلام مشهود بود. در انقلاب خود ما نقش شهادت حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام مشخّص بود. در ادامه‌ی انقلاب ما هم، همان‌طور که شما مشاهده میکنید، توسّلات و توجّهات و هیجان مردم را در جبهه و در پشت جبهه می‌بینید. در طول این هشت سال هم باز توجّه به خون مطهّر سیّدالشّهدا علیه‌السلام در حفظ انقلاب ما و حفظ روحیّه‌ی ما اثر داشت. این، ناشی از عظمت آن شهید بود. جانهای بزرگ و شخصیّت‌های بزرگ، این‌گونه تأثیرات بزرگی دارند.

◆ باید نام و یاد شهید را زنده نگه داشت

باید یاد شهید را زنده نگه داشت. اگر احیای شهید وجود نداشته باشد و مسئولیّت آن پذیرفته نشود، تأثیرات آن ضعیف خواهد شد.

◆ تلاش بازماندگان حادثه‌ی عاشورا برای احیای یاد اباعبدالله علیه‌السلام، این حادثه را برجسته و ثابت نگه داشت

بازماندگان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با همه‌ی آن زحمتها و شدّتها، تحمّل مسئولیّت کردند، برای اینکه نام امام حسین علیه‌السلام را زنده نگه دارند. اگر جناب زینب‌کبری[1] و سکینه علیهماالسلام[2] و دیگران[3] و شخص امام سجّاد علیه‌السلام[4]

---

۱. الطبقات الکبری، خامسة۱، ص۴۸۱؛ أخبارالزینبات، صص۱۱۵–۱۱۹؛ تاریخ الطبری، ج۴، صص۳۴۹–۳۵۰؛ الأمالی، مفید، صص۳۲۱–۳۲۳؛ اللهوف، صص۱۰۵–۱۰۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۹۸.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۵؛ البلدان، صص ۲۲۴–۲۲۵؛ المصباح، ص ۷۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص۱۵۵.

۳. (برخی از شواهد تاریخی) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۵؛ الأمالی، صدوق، صص۲۲۶–۲۲۷؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۲۷–۲۹؛ مثیر الأحزان، صص ۶۸–۶۹؛ الکامل، ج ۴، ص ۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۴–۱۱۵و ۱۹۶–۱۹۸.

۴. الطبقات الکبری، خامسة۱، ص ۴۸۰؛ تاریخ الطبری، ج۴، ص ۳۵۲؛ الفتوح، ج۵، ص۱۳۳؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۱–۳۲؛ مناقب آل‌أبی‌طالب، ج ۳، ص ۳۰۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۴۸–۱۴۹.

آن زحمات را تحمّل نمیکردند، آن سخنرانیها را نمیکردند، آن محنتها و سختیها را – چه در بازگشت از کربلا، و چه در طول دوران زندگی‌شان– تحمّل نمیکردند، این حادثه این‌گونه برجسته و ثابت نمیماند.

۱۳۶۶/۲/۹

لزوم فداکاری برای اسلام

◆ حفظ اسلام، بالاتر از جان عزیزترین شخصیّتهای عالَم است

شما می‌بینید حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای حفظ اسلام، خودش را قربانی میکند. ما از حسین علیه‌السلام کسی بالاتر نداریم؛ از فرزندان حسین علیه‌السلام کسی عزیزتر نداریم؛ اما اینها هم در راه اسلام قربانی میشوند.

۱۳۶۶/۳/۷

شب شوق‌انگیز عاشورا

شبهای نزدیک به عملیّات در جبهه‌های نبرد، منظره‌ی عجیبی است؛ منظره‌ی شوق‌انگیزی است. این جوانهای ما و این برادران مخلص مؤمن، با دلهای پاکِ صافِ نورانی، وقتی احساس میکنند به میعاد خودشان با خدا نزدیک شدند و امکان شهادت و رفتن به جوار الهی برایشان فراهم است، در این شبها قبل از عملیّات، حال عجیبی دارند. دعا، نماز شب، ذکر، توجّه، حال بسیار گرانبها و فاخری در اینها مشاهده میشود. بعضی از وصیّت‌نامه‌ها را هم که انسان میخواند، همین را مشاهده میکند؛ برای اینکه توجّه به خدا در آن حالات، ساعات آخر و روزهای آخر وجود دارد. انسان در این لحظات احساس میکند فرصت تمام میشود؛ یک حالت اقبالی دارد. بعلاوه که شوق لقای پروردگار دارند.

همین حالت با ابعاد بالاتر و به شکل مضاعفی، شب عاشورا در خیام

اصحاب اباعبدالله علیه‌السلام وجود داشت. از کسانی که وقایع را یادداشت میکردند و مینوشتند، نقل شده: یک شب از نزدیکی خیمه‌های حسین‌بن‌علی علیه‌السلام عبور میکردم، دیدم از تمام این خیمه‌ها صدای زمزمه‌ی قرآن و دعا و نماز و توجّه به گوش میرسد و همه یکپارچه مشغول ذکر و دعا هستند.[۱] حقیقتاً برای آن روز سخت، آن‌چنان حال و صفایی هم لازم بوده است.

◆ شب عاشورا از تمام خیمه‌های حسین‌بن‌علی علیه‌السلام صدای زمزمه‌ی قرآن و دعا و نماز به گوش میرسید

اما شب یازدهم اگر کسی از همان خیام عبور میکرد، یقیناً از آن همه زمزمه و حال، دیگر خبری نبود و به جای آن فقط یک خیمه‌ی نیم‌سوخته وجود داشت که فرزندان و دختران ابی‌عبدالله و خردسالان در آن جمع شده بودند. شاید از آنها هم زمزمه‌هایی بلند بوده است؛ اما به احتمال زیاد، بیشتر زمزمه‌ی گریه بر عزیزان و فریاد «العطش» بوده است.

◆ شب یازدهم محرّم، شب گریه‌های سوزان یتیمان امام حسین علیه‌السلام بود

۱۳۶۶/۳/۸

فدا شدن جان اباعبدالله علیه‌السلام در راه اسلام

برای خدا، برای قرآن، برای اسلام، جان امام حسین علیه‌السلام و علی‌اکبر امام حسین علیه‌السلام هم فدا بشود، اشکالی ندارد.

◆ برای اسلام، فدا شدن جانِ مثلِ امام حسین علیه‌السلام نیز اشکالی ندارد

۱۳۶۶/۵/۲۳

تبیین مظلومیّت اباعبدالله علیه‌السلام در حادثه‌ی کربلا

در ماجرای کربلا، امام حسین علیه‌السلام دو مظلومیّت داشت: یکی مظلومیّت آن حادثه و اینکه خود آن بزرگوار را مظلومانه آزار دادند و بعد به شهادت رساندند. و مظلومیّت دوم، جنجال منافقانه و خباثت‌آمیزی بود که اطراف آن بزرگوار در دنیا به راه انداختند. در کوفه جوّ را

◆ امام حسین علیه‌السلام هم در برابر هجوم دشمن مظلوم بود و هم در برابر تبلیغات و جنجال منافقانه‌ی آنها

۱. تاریخ الطبری، ج۴، ص۳۱۹؛ الإرشاد، ج۲، ص۹۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

آن‌گونه خراب کردند، در شام جوّ را آن‌گونه خراب کردند؛ در دنیای اسلام، امام حسین علیه‌السلام را یک خارجی، یعنی خروج کننده بر حکومت وقت و امام وقت معرّفی کردند؛[1] منبرها و خطبه‌ها و زبانهای آلوده و حنجره‌های پلید را پُر کردند از اظهارات و تهمتها و افتراها و اهانتهایی که بر مظلومیّت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام می‌افزود.[2]

پیروزی مظلومیّت بر پلیدی

البته در پایان، آن مظلومیّت کار خودش را کرد؛ پرده‌ها را پس زد، چهره‌های پلید را افشا کرد؛ حقیقت، خودش را بر دلها و ذهنها تحمیل کرد. اگرچه نمیخواستند حقیقت آشکار شود، اما دشمن شکست خورد و در نهایت امام حسین علیه‌السلام پیروز شد.

۱۳۶۶/۵/۲۴

فداکاری برای ماندگاری اسلام

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در سخت‌ترین روزهای دوران اسلام جان خودش را داد، خون خودش را داد؛ فرزندان خودش را داد، برای اینکه اسلام بماند.

◆ امام حسین علیه‌السلام برای ماندن اسلام جان خود و فرزندانش را تقدیم کرد

۱۳۶۶/۵/۲۴

از غدیر تا عاشورا

این روزها از لحاظ تاریخی هم برای ما بسیار حسّاس است، زیرا فاصله‌ی بین غدیر و عاشورا است؛ فاصله بین وصل ولایت اسلامی به ذات مقدّس ربوبی، و شکوه شهادت در دستگاه ولایت؛ روزهایی که هم حادثه‌ی غدیر را تداعی میکند، هم حادثه‌ی عاشورا را.

◆ غدیر، اتّصال ولایت اسلامی به ذات مقدّس ربوبی، و عاشورا تجلّی شکوه شهادت در دستگاه ولایت است

۱. الإمامة و السیاسة، ج ۲، ص ۱۲؛ تاریخ الطبری، ج۴، ص ۳۳۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص۵۸۱؛ تذکرة الخواص، ص۲۶۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.
۲. الإمامة و السیاسة، ج ۲، صص ۱۲-۱۳؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۶۵-۶۶؛ مناقب آل‌أبی‌طالب، ج ۳، ص ۳۰۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۶۱.

۱۳۶۶/۵/۲۷

روضه‌خوانی؛ سیاستی درست

روضه‌خوانی، بسیار سیاست درست و روش صحیحی است. عاشورا یک حادثه‌ی باقی ماندنی است؛ مثل مصیبت سیّدالشّهدا علیه‌السلام باید بماند و دلها را همیشه متوجّه نگه دارد. خونِ به ظلم ریخته شده، خیلی آثار و دنباله‌های عجیبی دارد؛ دامنگیر است.[1] این‌گونه خونها شدیداً دامنگیر است.

◆ **خونِ به ظلم ریخته شده، تأثیر شگرف و دامنگیری دارد**

۱۳۶۶/۶/۱

هدف قیام اباعبدالله علیه‌السلام

عن ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام فی وصیّته لأخیه محمدبن‌الحنفیّه: «**أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ و أَسِیرُ بِسِیرَةِ جَدِّی**»[2] **و عنه علیه‌السلام أنّه قال:** «**مَنْ كَانَ بَاذِلاً فِینَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَی لِقَاءِالله نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّی رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ‌شَاءَالله**».[3]

◆ **از فرهنگ عاشورا باید بیشترین استفاده را برد**

مطلبی که بنده میخواهم عرض کنم، جدید نیست؛ همه‌ی شما این مطلب را میدانید و همه‌ی ما و کسانی که اهل تشریح و توصیف مسئله‌ی عاشورا و مسائل اسلامی و تاریخ اسلام هستند، مطمئناً این را بارها به مردم گفته‌اند؛ اما جای آن هست که این حقایق روشن اسلامی و تاریخی به حرکت عمومی ملّت ما کمک کرده و خود ما را

---

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۶۸؛ غررالحکم، ص۴۶۴؛ بحارالأنوار، ج۱۰۱، صص ۳۸۱-۳۸۲.

۲. «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امّت جدّم خارج شدم؛ در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره‌ی جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتار نمایم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. «هر کس حاضر است در راه این قیام، خون خویش را نثار کند، و آماده‌ی ملاقات با خدا است، با ما حرکت کند، که من ان‌شاءالله بامداد فردا حرکت میکنم.» اللهوف، ص ۳۸. با کمی اختلاف: نزهة الناظر، ص ۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

در طول این سالیان متمادی امید بخشیده؛ در این برهه از زمان، استفاده کنیم و مفاهیم اسلامی و همچنین خاطرات تاریخ اسلام را لباس عمل بپوشانیم و زنده کنیم.

آن نکته‌ای که از بیان این دو جمله‌ی سیّدالشّهداؑ در ذهن من بود، این است که از تقارن این دو جمله تفهیم میشود که هدفهای عالی نظام جمهوری اسلامی، جز با فداکاری و آمادگی مطلق، قابل تحقّق نیست.

◆ عاشورا به ما آموخت که هدفهای عالی نظام اسلامی، جز با فداکاری و آمادگی مطلق، دست یافتنی نیستند

هدف قیام امام؛ اصلاح امّت پیامبرؐ

◆ اصلاح امّت و قرار دادن ارزشها در جای خود و مستقیم کردن مسیر نظام اسلامی که به طور کلّی دچار تغییر شده بود، اهداف قیام امام حسینؑ بودند

در جمله‌ی اوّل که از حضرت ابی‌عبدالله‌الحسینؑ معروف است و بنده خواندم، هنگام خروج از مدینه بیان شده است که هنوز مسئله‌ی کربلا مطرح نبود؛ مسئله‌ی نماندن در مدینه و بیعت نکردن بود؛ آغاز حرکت حسین‌بن‌علیؑ بود. در این دو جمله‌ی اوّل، هدفهای حرکت را بیان میفرماید. اصلاح در امّت پیغمبرؐ؛ یعنی حرکت منحرف شده‌ی دچار اعوجاج شده‌ی جامعه‌ی اسلامی را اصلاح و تصحیح کردن؛ مثل آن قطاری که پیغمبرؐ بر روی ریلی به سمتی به راه انداخته بود، برخی با خیانتشان و با جهلشان و با غرضشان مسیر را بکلّی عوض کرده بودند؛ اوّل چند درجه، و بعد بیشتر و بیشتر، و کم‌کم بکلّی در جهت عکس ارزشهای اسلامی.

امام حسینؑ با حرکت عظیم خود و با خروج خودش از مدینه، میگوید:

«**لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی**»؛

مسئله‌ی اصلاح و تصحیح جهت حرکت مطرح است و استوار کردن و مستقیم کردن نظام اسلامی؛ یعنی همان ارزشها را در جای خود تحت حکومت الهی قرار دادن، که آن هم خود ارزشی از ارزشهای اسلامی است. سپس میفرماید:

◆ روش اصلاح جامعه، امر به معروف و نهی از منکر است

«**أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ**»؛

یعنی این اصلاح، بدون این کارها امکان‌پذیر نیست؛ امر به معروف، نهی از منکر و سِیر به سیره‌ی پیغمبر ﷺ؛ یعنی با همان روش و با همان ممشا حرکت کردن.

هدف قیام؛ بیان مجسّم تکلیف

◆ نظریّه‌ی حکومت و نظریّه‌ی شهادت در مورد اهداف قیام امام حسین علیه‌السلام مردودند

ما میدانیم حرکت امام حسین علیه‌السلام یک حرکت آموزنده بود. آیا آن بزرگوار قصدش این بود حکومتی تشکیل بدهد، یا قصدش این بود شهید بشود؟ این بگو مگویی که سالهای پیش از انقلاب، هشت نُه سالی ذهنها را مشغول کرده بود. بعضی‌ها میگفتند امام حسین علیه‌السلام فقط برای اینکه حکومت را تشکیل بدهد، حرکت کرد و اگر میدانست حکومت تشکیل نمیشود، حرکت نمی‌کرد؛ و استدلال میکردند وقتی امام حسین علیه‌السلام فهمید نمیتواند حکومت تشکیل بدهد، برگشت. جنجالی سر این قضیّه درست شد. یک عدّه متقابلاً گفتند نه، امام حسین علیه‌السلام اصلاً قصد تشکیل حکومت نداشت؛ قصد داشت شهید بشود، برای شهید شدن رفت. این دعوایی بود که دو طرف یک مسئله درست شده بود.

به نظر بنده، هیچ‌کدام از این دو شِق، هدف حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را مورد توجّه قرار نداده. بله، نتیجه‌ی این حرکت، یکی از همین دو چیز بود؛ یا حکومت بود، یا شهادت؛ اما این دو، نتیجه‌ی حرکت بود، نه هدف حسین‌بن‌علی علیه‌السلام.

هدف حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نه این بود که حتماً حکومت تشکیل بدهد، که اگر بداند نمیشود، حرکت نکند، و نه اینکه حتماً شهید بشود، که اگر بین راه فرضاً موجباتی پیش آمد که به شهادت نرسد، قبول نکند و بگوید من باید شهید بشوم. نه، هیچ‌کدام از این دو، هدف نبود؛ هدف چیز دیگری بود. هدف این بود که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به دنیای زمان خودش، به مسلمانهای به فراموشی افتاده از حقایق اسلامی، و

به نسلهای آینده‌ی دنیا نشان بدهد که هرگاه شرایط این بود، وظیفه این است. هرگاه نظام و تشکیلات جامعه و روال زندگی این بود که مشاهده میکنید - که شرح آن، در بیانات دیگر آن حضرت وجود دارد - تکلیف، این کاری است که من کردم: خارج شدن، قیام کردن، آسودگی نشناختن، دنبال یاران بیشتر به صورت یک مقدّمه‌ی حتمی برای انجام عمل نبودن، بلکه جان را کف دست گذاشتن و راه افتادن. چنین قیامی، یا حسب ظاهر، حکومت را خواهد گرفت، یا بظاهر شکست خواهد خورد و شهادت پیش خواهد آمد، که آن هم یک پیروزی است.

◆ اگر وضعیّت جامعه، شبیه جامعه‌ی اباعبدالله علیه‌السلام شد، قیام، تکلیفی اجتناب‌ناپذیر است

◆ کم بودن یاران، مانع تکلیف‌نمیشود

◆ پیروزی ظاهری یا شکست ظاهری و پیروزی امام علیه‌السلام در رساندن پیام به صورت تکلیف مجسّم، دو نتیجه‌ی احتمالی قیام بودند

اصل، رساندن این پیام است. اصل، نشان دادن تکلیف به صورت مُجسّم است. پس قیام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام یک قیام درس‌آموز و یک حرکت مُجسّم کننده‌ی تکلیف اسلامی است. این قیام برای آن مقاصد است و در راهش هم این حرفهایی که در جمله‌ی دوم فرمود، هست: «مَنْ كَانَ بَاذِلاً فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللهِ نَفْسَه»؛[1]

◆ بذل جان و مال و آمادگی برای لقای الهی، پیش‌نیازهای قیام اصلاحگرانه هستند

یعنی خیال نکنید امر به معروف و نهی از منکر به معنای حقیقی و اصلاح جامعه و محیط و اصلاح جهان، بدون این چیزها عملی است؛ بذل مهجت در راه خدا لازم است؛ توطین بر نفس بر لقای خدا لازم است. اگر دلها از این نیّت فارغ شد، ممکن نیست به جایی برسد. اگر هدفهای دیگر جای این اهداف الهی را گرفت، امکان ندارد کسانی که در این راه هستند و در این حرکت هستند، بتوانند به آن مقصود دست پیدا کنند. این برای ما درس است.

حرکت جهادی جوانها به سمت جبهه‌ها بایستی قطع نشود و این یک کاری است که ریشه در مساجد، در نمازهای جمعه، در محافل و مجالس محرّم و در آن جاهایی که روحانیّت و علمای دین‌محور هستند، دارد.

---

۱. همان.

◆ نیروی ایمـــان، محرّک انسان برای فداکاری در راه دین است

پس این طرف،[1] یک چیزی وجود دارد. به اتّکای آن چیز است که خدای متعال میگوید بروید و حمله کنید و پیروزی و نصرت دست من است و متعلّق به شماست. این، همان نیروی ایمان و شجاعت و قاطعیّت است. یک وقت یکی از این رهبران فلسطینی چند سال قبل از این در تهران به من میگفت که اگر ما دوهزار نفر آدم فداکارِ از مرگ نترسی داشته باشیم که حاضر باشد تا دویست متری تانک پیش برود و آر.پی.جی۷ را به تانک بزند، ما مسئله‌ی فلسطین را حل خواهیم کرد. حرف او این بود. مشکل اساسی آن آقایان هم حقیقتاً همین است؛ آدم مؤمن، آدمی که حاضر باشد خودش را فدا کند، ندارند.

مشکل اساسی‌یی که در برخورد با قدرتها برای کشورهای جهان سوم وجود دارد، این مشکل را ما نداریم.

■

◆ محرّم و تبلیـــغِ مبلّغان، نقش مهمّی در تقویت نیروی ایمان مردم دارند

بایستی اینها را به کار گرفت، باید ایمانها را زنده کرد، باید دیدهای مردم را باز کرد؛ و این آنجایی است که فصل محرّم و صنف شریف علما و روحانیّون و مبلّغین دین، آنجا میتوانند بیشترین نقش را داشته باشند. اگر ما بخواهیم مشکلات خلیج فارس هم حل بشود، با ضربات قاطع در جبهه، این مشکلات هم حل خواهد شد.

■

◆ عاشورا باید زنده بماند

ماه محرّم، همان فرصت استثنایی است. برای مردم باید تشریح کرد که استکبار جهانی جز با قدرت‌نمایی نظام اسلامی و مردم مؤمن، با هیچ وسیله‌ی دیگری حاضر نیست عقب بنشیند. اینها قساوتشان و خشونتشان حد و نهایت ندارد و مادامی که احساس کنند میتوانند فشار بیاورند، فشار خواهند آورد؛ مگر آن وقتی که قدرت و صلابت و استحکام نظام جمهوری اسلامی بر آنها تحمیل بشود، که بهترین مظهرش میدان جنگ است.

---

۱. جبهه‌ی حق.

این حادثه[۱] هم بسیار مهم است. ایشان[۲] گفتند باید زنده نگه داشته شود؛ این توصیه‌ی مؤکّد ایشان بود که چند بار هم تکرار کردند که در مجالس، محافل، روضه‌خوانی‌ها، سینه‌زنی‌ها، نوحه‌خوانی‌ها، حتماً بایستی این حادثه زنده نگه داشته شود. تعبیر ایشان امروز این بود؛ گفتند که از حادثه‌ی عاشورا بالاتر است. حادثه‌ی بسیار مهمّی است و این حادثه باید زنده نگه داشته شود.[۳]

۱۳۶۶/۶/۶

قیام عاشورا؛ مقابله با جدایی دین از سیاست

◆ ماه محرّم، دارای اهمّیّتی تاریخی است

ماه محرّم به مناسبت آغاز سال هجری، از اوّل اسلام تا امروز حائز اهمّیّت بوده است و بعد از فاجعه‌ی عاشورا این اهمّیّت مضاعف شده است. هرچه در تاریخ پیش میرویم، حوادث گوناگون و قضایای مختلف، اهمّیّت این ماه را باز هم افزون‌تر و بیشتر میکند.

هجرت پیامبرﷺ؛ چهره‌ی سیاسی اسلام

◆ هجرت نشان داد دین فقط ایمان قلبی و اعمال فردی نیست، بلکه شامل ایجاد نظام اجتماعی و اداره‌ی جامعه نیز میشود

مسئله‌ی هجرت در تاریخ اسلام و هجرت پیغمبرﷺ بسیار مهم و معنادار است. با هجرت پیغمبرﷺ، در حقیقت مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی بسیار اصلی و مهمّ دعوت اسلام شروع شد. اهمّیّت هجرت پیغمبرﷺ از اینجاست که دین خدا فقط ایمان قلبی نیست، فقط یک سلسله اعمال فردی مثل نماز و روزه و ذکر و عبادت نیست؛ دین خدا یعنی قالب زندگی مردم، شکل نظام اجتماعی مؤمنین. و اگر ما دینی را پیدا کنیم در دنیا که در دلهای مردم به صورت ایمانی باشد، و احیاناً عمل و حرکتی را در بخشی از زمینه‌های زندگی، مسائل خانواده، مسائل شخصی بربینگیزد و ایجاد کند، اما شکل نظام اجتماعی و اداره‌ی جامعه و حکومت و سیاست و تدبیر امور زندگی با آن دین نباشد،

۱. کشتار حجّاج ایرانی در سال ۱۳۶۶.
۲. امام راحل‌قدس‌سره.
۳. صحیفه‌ی امام، ج ۲۰، صص ۳۶۸-۳۷۱.

طبق فرهنگ قرآن و معرفت قرآنی، این دین شکست خورده است، این دین تحقّق نیافته است.

◆ تحقّق دین و پیروزی آن، وابسته به تشکیل حکومت و اداره‌ی جامعه است

تحقّق دین و پیروزی حقیقی هر دینی به این است که یک جامعه و عدّه‌ای از مردم را بتواند اداره کند. زندگی، حیات اجتماعی، اقتصاد، جنگ و صلح، روابط فردی، روابط با بقیّه‌ی مردم دنیا را دین تنظیم میکند. به مجموع اینها گفته میشود سیاست. وقتی دینی اداره‌ی یک جامعه را به دست گرفت، یعنی سیاست زندگی مردم را، چه در امور فردی و چه در امور اجتماعی توانست هدایت و اداره کند، آن وقت این دین به مقصود خود و به تحقّق واقعی خود رسیده است. بعد نوبت این است که این دین در سایه‌ی این نظام اجتماعی، یکایک مؤمنین را با تربیتها و تهذیبهایی که برای انسان قائل است، به کمال برساند.

◆ هدف نهایی دین، تکامل و تهذیب انسانها است

◆ با تشکیل حکومت اسلامی در مدینه، هجرت پیامبر ﷺ متمّم بعثت شد

بنابراین، اگر بعثت انجام گرفته بود، اما هجرت تحقّق پیدا نکرده بود، مطمئناً دین اسلام پیروز نشده بود. با بعثت، عدّه‌ای از مردم ایمان می‌آوردند و یا مخفیانه یا آشکار عباداتی هم انجام میدادند، اما آن عدّه مؤمنین در چهارچوب و در قالب یک نظام طاغوتی، یک نظام جاهلی، یک نظام مشرکانه زندگی میکردند. آن دین، دین بود، اما سیاست نبود. هر دینی که با سیاست اداره‌ی مردم توأم نباشد، دین کامل نیست.

◆ دینی که با سیاست همراه نباشد، کامل نیست

همچنان که همه‌ی متفکّرین و مصلحین و آگاهان در طول قرنها تصریح کردند، اسلام دینی است که دیانت و سیاست را از هم جدا نمیکند. مسیحیّت و دین یهود هم دیانت را با سیاست همراه و توأم میداند، منتها آن ادیان را تحریف کردند؛ و دین اسلام که تحریف نشده است، به دلیل این است که در آن احکام حکومت هست، مسائل اقتصاد هست، مسئله‌ی جنگ و دفاع هست، مسائل مربوط به روابط اجتماعی و سیاسی و ملی و بین‌المللی هست. پس اسلام که یک دین کاملی است، کِی میتوانست در صحنه‌ی زندگی مردم تحقّق پیدا کند؟ وقتی که هجرت انجام میگرفت. پس هجرت جزو اخیر علّت تامّه و متمّم بعثت است و

اگر هجرت نبود، بعثت یا بی‌فایده بود یا در قرنهای متمادی ممکن بود با حرکـتی و با انقلابی به نتایج خودش برسد. این، اهمّیّت هجرت است.

کربلا؛ امتداد هجرت

اینجاست که اهمّیّت مسئله‌ی عاشورا و بُعد دیگر محرّم آشکار میشود؛ چرا که هجرت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا و آن قیام خونین و آن حادثه‌ی فاجعه‌آمیز، درست دنباله‌ی هجرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود؛ چون زمان امام حسین علیه‌السلام مسئله این بود که دین از سیاست جدا شده بود.

◆ **زمان امام حسین علیه‌السلام دین از سیاست جدا شده بود**

زمان امام حسین علیه‌السلام کسی از دستگاه حکومت دنبال مردم راه نمی‌افتاد که اگر معتقد به خدا هستند، آنها را زیر فشار قرار بدهد، یا اگر نماز میخوانند، آنها را از نماز منع کند. اعتقاد به خدا و اصول دین و اعمال عبادی و فردی در دورانی که امام حسین علیه‌السلام قیام کرد، در خطر و تهدید نبود. البته در بلندمدّت آری؛ اما در آن زمان، مردم آزادانه به اسلام اعتقاد داشتند و آزادانه عبادات و اعمال را انجام میدادند؛ همین کارهایی که امروز در همه‌ی کشورهای اسلامی تقریباً انجام میگیرد.

◆ **در دوران سیّدالشّهدا علیه‌السلام حاکمیّت و قدرت سیاسی اسلام مورد تهدید قرار گرفته بود، نه اعمال فردی مردم**

آنچه در دوران امام حسین علیه‌السلام مورد تهدید بود، حاکمیّت اسلام بود، قدرت سیاسی اسلام بود، زمامداری بر مبنای احکام اسلامی بود. عدّه‌ای در رأس دستگاه حکومت و قدرت سیاسی قرار گرفته بودند که از اسلام و آیین الهی الهام نمیگرفتند؛ از شهوات و نیّات پلید و هواهای نفسانیِ خودشان الهام میگرفتند. امام حسین علیه‌السلام با این جنگید.

◆ **در عصر امام حسین علیه‌السلام انسانهای پلید و دور از اسلام، حاکمیّت جامعه‌ی اسلامی را به دست گرفته بودند**

پس ما میتوانیم قاطعانه ادّعا کنیم که حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در حقیقت حرکت خونینی بر ضدّ جدایی دین از سیاست بود... پس ماجرای عاشورا و حادثه‌ی خونینی که در سال شصت و یکم هجرت به‌وجود آمد، دنباله‌ی هجرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای تشکیل نظام اسلامی بود؛ منتــها پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله میخواست این نظام را بنیانگذاری کند و

◆ **حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در حقیقت حرکت خونینی بر ضدّ جدایی دین از سیاست بود**

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام میخواست این نظام را بازسازی کند؛ بعد از آنکه به دست حکومت بنی‌امیّه و دشمنان دین از مسیر اصلی منحرف شده بود. این، تفسیر درست حادثه‌ی عاشورا و فهم صحیح مسئله‌ی هجرت است. مسئله‌ی محرّم در طول تاریخ به سبب همین خصوصیّات در جامعه‌ی اسلامی و بویژه در جامعه‌ی شیعی، یک برجستگی خاصّی داشته است. البته در بلاد اسلامیِ غیر شیعی هم ماجرای عاشورا و مسئله‌ی مصیبت بزرگ اهل‌بیت علیهم‌السلام در طول تاریخ مورد توجّه قرار داشته، که ماجراهایی در این زمینه هست.

◆ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای تشکیل نظام اســـلامی تلاش کرد، و اباعبدالله علیه‌السلام پس از نیرنگ بنی‌امیّه و انحراف حکومت، برای بازسازی آن قیام کرد

تأثیر محرّم در انقلاب اسلامی ایران

در تاریخ معاصر خود ما، محرّم یک حالت ویژه‌ای در نهضت اسلامی پیدا کرد؛ یعنی در محرّم سال ۵۷ از سوی رهبر بزرگوار این انقلاب و امام عظیم‌الشّأن، یک سیاست جدیدی در نهضت و مبارزه اعلام شد و آن، سیاست پیروزی خون بر شمشیر بود. مسئله‌ی پیروزی خون بر شمشیر فقط یک شعار برانگیزاننده نبود؛ یک حرف برانگیزاننده که پشت آن یک سیاست عمیق اسلامی نباشد، نبود؛ این یک سیاست عظیم اسلامی بود. امام رحمةالله‌علیه در این پیام به ملّت ایران تعلیم میدادند که باید به مناسبت حلول محرّم، همان نقشی را ایفاء کنید که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام ایفاء کرد و آن، نقش مظلومیّت قهرمانانه و مقاوم است؛ یعنی در مقابل حرکتی که رژیم جبّار ستمشاهی انجام داده است و خواهد داد، در مقابل آن قساوت، آن شقاوت، شما که سلاح ندارید، شما که اهل جنگ مسلحانه نیستید، شما که یک توده‌ی انبوه مؤمن و بااخلاص هستید، ایمان و اخلاص را با خون خودتان تضمین کنید و به دنبال آن، پیروزی را اجتناب‌ناپذیر کنید.

◆ امام خمینی قدس‌سره در محرّم سال ۵۷، سیاست «پیروزی خون بر شمشـــیر» را اعلام کرد

سیاست مظلومیّت مقاوم، درست همان سیاست حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است که در ایران هم همین سیاست عمل شد و موفّق شد؛ یعنی

◆ سیاست مظلومیت مقاوم، همان سیاست امام حسین علیه‌السلام و به معنای استقامت در شرایط مظلومیت تا نیل به هدف است

جمعی در مقابل قساوتها و شقاوتهایی که بر آنها وارد می‌آید و مظلوم واقع میشوند، این مظلومیّت را تحمّل کنند و از راه خودشان منحرف نشوند، منصرف نشوند، راه را ادامه بدهند، ولو به قیمت جانشان. این سیاستی بود که مردم هم این را فهمیدند و دیدید که از شب اوّل محرّم در خیابانهای تهران، در محلّات مختلف، صدای تکبیر مردم با صدای تیراندازی عُمّال و مزدوران رژیم آمیخته شد و صدای تکبیر بر صدای تیراندازی فائق آمد و سرانجام خون بر شمشیر پیروز شد.

اگر این سیاست نبود، اگر مردم احساس نمیکردند علی‌رغم مظلومیّت شدیدی که دارند، باید بایستند و باید راه را ادامه بدهند و مقاومت کنند - که همان سیاست حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است - انقلاب پیروز نمیشد. امام به ما درس داد و آموخت که باید این ضرباتی را که بر شما وارد می‌آید، به قیمت جانتان هم که شده، تحمّل کنید و راه را ادامه دهید. دشمن توان محدودی دارد؛ قادر نیست این ضربات را مرتّباً و پی‌درپی وارد کند و بالاخره از کار خواهد افتاد. آن روز، روز مرگ دشمن است. همین‌طور هم شد. این سیاست، سیاست مستمرّ ماست. در طول تاریخ این‌گونه بوده، الان هم همان‌گونه است، در آینده هم همچنان خواهد بود...

- **اگر پیروی از اباعبدالله علیه‌السلام نبود، انقلاب اسلامی پیروز نمیشد**
- **مقاومت، شکست دشمن را رقم خواهد زد**
- **مقاومت، سیاست مستمرّ شیعه است**

ذکر مصیبت

امروز به مناسبت اینکه در دهه‌ی محرّم قرار داریم و ماجرای جانسوز عاشورا در پیش چشم ماست، من چند جمله ذکر مصیبت کنم. مردی به نام عبدالله‌بن‌عمیرکلبی - که از قبیله‌ی بنی‌کلب است و ارتباط زیادی هم با دستگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام و امام حسین علیه‌السلام ندارد- در کوفه با همسر خودش که أمّ وهب کُنیه داشت، فرود آمده بود. دید لشکری را در نخیله دارند بسیج میکنند که به یک جایی بفرستند. تعجّب کرد این قضیّه چیست؟ با چه کسی جنگ دارند؟ پرسید؛ گفتند: این لشکر

برای جنگ با حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دارد تجهیز میشود و میرود راه را بر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام بگیرد. این مرد تکانی خورد و گفت: من مدّتها مشتاق جهاد در راه خدا بودم، اما امروز احساس میکنم واجب‌تر از جهاد با کفّار، جهاد با این مردمی است که با فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جگرگوشه‌ی زهرا علیهاالسلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ظالمانه برخورد میکنند. رفت پیش همسرش، گفت: من قصد دارم بروم از حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دفاع کنم و به او بپیوندم. زن او –أمّ وهب– او را تحسین کرد، تشویق کرد، گفت خدا تو را خیر بدهد و به بهترین رأیها و عقاید هدایت کند؛ این کار را حتماً بکن و من را هم با خودت به این میدان ببر.

این زن و شوهر مخفیانه و شبانه از کوفه خارج شدند و خودشان را از بیراهه رساندند به اردوی اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام که آن روز در کربلا فرود آمده بود. این دو میان تشکیلات امام حسین علیه‌السلام بودند تا روز عاشورا. روز عاشورا بعد از آنکه یک حمله از طرف لشکر ابن‌سعد شد و جمعی به شهادت رسیدند، یک یک اصحاب به میدان جنگ میرفتند، جنگ تن به تن میکردند و به شهادت میرسیدند، بعد نفر بعدی میرفت. از طرف لشکر عمرسعد دو نفر از چهره‌های معروف وابسته به دربار عبیدالله‌بن‌زیاد بیرون آمدند و مبارز طلبیدند. حبیب‌بن‌مظاهر و مسلم‌بن‌عوسجه و بُریر بلند شدند که بروند. امام حسین علیه‌السلام فرمود: شمابنشینید.

عبدالله‌بن‌عمیر از جا بلند شد. امام حسین علیه‌السلام ظاهراً خیلی هم با او آشنا نبود. مرد گندمگونِ بلندبالای قوی هیکلِ ستبر بازویی بود. گفت: یا اباعبدالله! اجازه بدهید من بروم با این دو نفر مبارزه کنم؛ من حریف آنها خواهم شد. امام حسین علیه‌السلام با تحسین، نگاهی به چهره‌ی مردانه‌ی او کرد، فرمود: باشد، تو برو. این مرد در میدان شروع به جنگ کرد، یکی از آنها را به خاک هلاک انداخت و به قتل رساند؛ آن دیگری از

فرصتی استفاده کرد و ضربتی بر عبدالله‌بن‌عمیر وارد کرد. سرانگشت او یا دست او مجروح شد و قدری به خودش متوجّه شد.
در این هنگام همه دیدند یک زن محجّبه‌ی پوشیده‌ای با کمال شجاعت به میدان جنگ آمد. او همسرش امّ‌وهب بود. همسر این مرد مسلمان – عبدالله‌بن‌عمیر – آمد که به شوهرش کمک کند. چوبی را که وسط خیمه نصب میکنند، در دست گرفت و آمد به میدان جنگ. این مرد تا دید زن او بی‌تاب شده و به میدان آمده، خواست همسرش را به خیمه‌های زنها برگرداند. با اصرار زنش را می‌کشید به طرف خیمه‌های حرم. زن فریاد زد و گفت: من را به خیام حرم نفرست، بگذار من هم مجاهدت کنم و با تو به شهادت برسم. مرد کوشش میکرد زنش را به محل امنی برساند، اما زن مقاومت میکرد. امام حسین علیه‌السلام فریاد زد و به زن گفت: برگرد، تو نجنگ.
این خانم برای اطاعت امر سیّدالشّهدا علیه‌السلام به خیمه‌های حرم برگشت، اما چند لحظه‌ای نگذشته بود که صدایی نظرش را جلب کرد. نگاه کرد؛ دید شوهر محبوب و عزیزش ضربت شدیدی خورده و روی خاکهای گرم کربلا افتاده. زن بی‌تاب شد، دیگر نتوانست خودش را نگه دارد. آمد بالای سر شوهر محبوبش نشست و خاکها و خونها را از چهره‌ی عبدالله‌بن‌عمیر پاک کرد و سترد. در همین هنگام، غلام شمر به دستور او بالای سر این زن آمد و با یک ضربه‌ی عمود آن‌چنان بر این زن کوبید که او هم در کنار شوهرش افتاد و به شهادت رسید.[1]

◆ در میان شهدای کربلا، مانند شهدای مکه، نام یک زن شجاع و مسلمان میدرخشد

بنابراین، در شهدای کربلا، مثل شهدای مکه و مثل بسیاری از میدانهای دیگرِ این انقلاب الهی و خونین، ما نام یک زن شجاع و مسلمان را هم در عِداد شهدا مشاهده میکنیم. «**صلّی‌الله علیک یا اباعبدالله، صلّی‌الله علیک و علی اصحابک**».

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۲۶-۳۲۷ و ۳۳۳-۳۳۴.

خطبه‌ی دوم

توصیه به عزاداران حسینی

◆ مراسم عزاداری نباید برای مردم مزاحمت ایجاد کند

توصیه‌ی من به عزاداران این است که موجبات ناراحتی مردم را فراهم نکنند؛ این توصیه‌ای است که بارها کردیم. حتی خود امام عزیزمان هم دو سه سال قبل توصیه کردند که شبها بلندگوها موجب آزار مردم نشود.

■

گوینده‌ی داخل مجلس، مستمع دارد و اگر احتیاج هست، آنجا بلندگو بگذارید. بیرون مجلس، ساعتهای دیروقت شب مردم را اذیّت کردن، یک بیمار را از خواب انداختن، این با هیچ منطق اسلامی و حسینی تطبیق نمیکند.

■

وسط روز یا اوّل شب را نمیگوییم. وقت استراحت مردم، با صدای نوحه‌خوانی هم اگر ایذاء کنید، فعل حرام و خلاف انجام گرفته است.

بایسته‌های مرثیه‌خوانی و مجالس امام حسین ﷺ

◆ مرثیه‌خوانی، صحیح و منطبق با واقع باشد

سعی کنید مرثیه‌ها و مجالس پرمحتوا باشد. من مخصوصاً از برادران عزیز و مبلّغین محترم و همچنین برادران مدّاحی که در مجالس و محافل شرکت میکنند، خواهش میکنم از این فرصتها استفاده کنند و مجلس را پرمحتوا اداره کنند. سعی کنید مرثیه خوانده بشود. مرثیه یعنی همان حوادثی که آنجا اتّفاق افتاده است. هر یک از این حوادث را شما با بیان خوب و با شعر مناسب به مردم ارائه بدهید، این یک مرثیه‌خوانی بسیار خوب است. احتیاجی ندارد از چیزهایی که واقعیّت ندارد و خیالی و جعلی است، برای گریاندن مردم و گرم کردن مجلس استفاده بشود. ماجرای عاشورا در کتابهای متعدّدی نوشته شده است.

◆ ارشاد مفید، لهوف سیّدبن‌طاووس و نفس‌المهموم محدث قمی از بهترین کتابها درباره‌ی قیام عاشورا هستند

بین کتابهای عربی، ارشاد مفید،[1] لهوف سیّدبن‌طاووس[2] و کتابهای دیگری که هست، و در کتابهای فارسی، ترجمه‌ی نفس‌المهموم مرحوم

۱. الذریعة، ج ۱، صص ۵۰۹-۵۱۰.
۲. همان، ج ۱۸، ص ۳۸۹.

محدث قمی[1] یکی از بهترین کتابهاست. تمام حوادث عاشورا را اینها نوشتند و آن بیان هنرمندانه‌ی یک روضه‌خوان یا یک مدّاح یا یک واعظ و مبلّغ میتواند اینها را برای مردم بیان کند و مردم را متوجّه آن حادثه کند، دل آنها را بلرزاند و اشکشان را جاری کند. اینها همه خوب است و ارزش است.

بیان ابعاد نهضت حسینی، معارف و احکام در مجالس عزاداری

◆ باید ابعاد نهضت حسینی در مجالس امام حسین علیه‌السلام تبیین شود

سعی بشود ابعاد حرکت حسینی و نهضت حسینی بیان شود؛ همین‌طور خود مجالس برای بیان احکام، معارف، مسائل اساسی، مسائل دینی، مسائل سیاسی مورد استفاده قرار بگیرد، تا مجموعه‌ای از مجالس و محافل درس و آموزش در این ایّام داشته باشیم. خوشبختانه همیشه هم همین‌گونه بوده است. دوران اختناق هم از این مجالس و محافل، همین استفاده‌های سرشار شد، که این توفیق بزرگ را خدا به این ملّت داد.

◆ باید از شبیه‌خوانی غیرمنطبق با واقعیّت پرهیز شود

اما بعضی از کارهایی که جنبه‌ی خیلی حقیقی ندارد و پرمعنا و مضمون نیست، به نظر ما بایستی حتماً از آنها اجتناب شود. گاهی شبیه‌خوانی‌هایی میشود. ما با شبیه‌خوانی موافقیم، مخالف نیستیم؛ اما شبیه‌خوانیِ خوب، شبیه‌خوانیِ درست، شبیه‌خوانیِ منطبق با واقعیّت. روایات ضعیف را نقل نکنید. مثلاً فرض کنید ماجرای شیر و فِضّه را - که اصل قضیّه هم معلوم نیست چطور باشد - شبیه کنند و شکل شیری را مثلاً بکشند! حالا این شیر چه چیز را نشان خواهد داد و کدام بُعد از ابعاد حادثه‌ی حسینی را میتواند نشان بدهد؟! می‌بینیم گاهی این چیزها هست...

بیان نمایشنامه‌ای - که شبیه‌خوانی هم یک نوع تئاتر و نمایشنامه است و خوب هم هست- با بیان معمولی فرق میکند؛ هنرمندانه باید

۱. الذریعة، ج ۲۴، ص ۲۶۵.

باشد، خوب باید باشد، در این شکی نیست؛ اما دروغ نباید باشد، خلاف واقع نباید باشد، حقایق را برای مردم بیان بکنند.

■

◆ **مجالس عزاداری امام حسین(ع) فرصتی مناسب برای آموزش دین، اخلاق، سیاست، احکام و تقویت معنویّتند**

البته امروز با گذشته خیلی فرق کرده، خیلی بهتر شده، اما این کافی نیست. این یک صحنه‌ی عظیمی است و ما برای آموزش دین، آموزش اخلاق، آموزش سیاست، آموزش احکام، و برای روحیّه دادن، برای صفا و برای معنویّت، میتوانیم از این مجالس و محافل استفاده کنیم.

۱۳۶۶/۶/۱۰

درخشش بعثت و شکوه عاشورا

◆ **هیچ حادثه‌ای بعد از بعثت پیامبر(ص) به عظمت و شکوه عاشورا نیست**

این حادثه‌ی عظیم در تاریخ ما قطعاً بی‌نظیر است. هیچ حادثه‌ای بعد از بعثت پیامبر(ص) - که درخشش این نور و سرآغاز این سرچشمه‌ی جوشان است- به عظمت، اهمّیّت، شکوه و قداست حادثه‌ی عاشورا نیست. به همین سبب هم شهدای آن حادثه با همه‌ی شهدای اسلام، از لحظه‌ی اوّل تا امروز، متفاوتند. هیچ شهیدی را در اسلام نمیتوانید پیدا کنید که شهادت او به عظمت شهادت شهدای کربلا باشد. اصلاً به اعتقاد من حادثه‌ی عاشورا یک حادثه‌ی عجیب و استثنایی و غیرقابل تصوّری است. ما امروز به هیچ‌وجه قضایای کنونی کشورمان را نمیتوانیم با حادثه‌ی عاشورا مقایسه کنیم. حادثه‌ی فوق‌العاده مهم، استثنایی و عجیبی است. اگر شما برادران و خواهران عزیز حوادث بسیار دشوار دوران اختناق را مشاهده کرده بودید، همه‌ی آن سختیها و آن شکنجه‌ها گوشه‌ای از حادثه‌ی عاشورا بود. نه مشکلات معمولی و نه مشکلات استثنایی آن دوران، قابل مقایسه نیست. حالا جای تشریح و بحث عظمت مصیبت در حادثه‌ی عاشورا نیست.

◆ **شهدای کربلا، برترین و بافضلیت‌ترین شهیدان اسلام‌هستند**

◆ **حادثه‌ی کربلا؛ استثنایی، غیرقابل تصوّر و قیاس‌ناشدنی است**

◆ **هرچه در قضیّه‌ی عاشورا تأمّل کنیم، ابعاد عظمت آن**

بنده با اینکه سالهای متمادی راجع به قضیّه‌ی عاشورا بحث کردم، مطلب گفتم، مطلب شنیدم، مطلب خواندم، باز هم به هر گوشه‌ای

و به هر بُعدی از این حادثه نگاه میکنم و در آن تأمّل و تعمّق میکنم، باز بیشتر عظمت حادثه‌ی عاشورا و عظمت مصیبت برای من روشن میشود.

عاشورا؛ رکنی از مکتب پیامبر ﷺ

مسئله‌ی عاشورا – یعنی نهضت امام حسین علیه‌السلام - جزء اصلی و لازمی است از مجموعه‌ی مکتبی که پیغمبر ﷺ آورد. یعنی شما اگر اسلام را که با بعثت پیغمبر ﷺ بر بشر نازل شد، یک مجموعه بدانید، همه‌ی اجزائش در زمان پیغمبر ﷺ گفته شد،[1] یک جزئش ماند تا امام حسین علیه‌السلام بگوید؛ یعنی یک کاری که با همه‌ی کارهای دیگر ائمّه علیهم‌السلام فرق دارد. کار ائمّه علیهم‌السلام عمل به آن چیزی بود که پیغمبر ﷺ آورده بود و ارائه و بیان شده بود؛ اما کار امام حسین علیه‌السلام عبارت بود از تجسّم بخشیدن و ابلاغ کردن همچون پیغمبر ﷺ – یک حرکتی که جزئی از مجموعه‌ی بعثت است– ارائه‌ی بخشی از اسلام که ارائه نشده بود، همانند پیامبر ﷺ. البتــه حکم کلّی گفته شده بود، لیکن ارائه نشده بود.

◆ **قیام عاشورا با همه‌ی کارهای دیگر ائمّه علیهم‌السلام فرق دارد**

◆ **حکم قیام را پیامبر ﷺ بیان کرد و امام حسین علیه‌السلام به آن تجسّم بخشید**

بیان و تحقّق اجزای مکتب اسلام به دست رسول‌الله ﷺ

رسول اکرم ﷺ همه‌ی اجزای مکتب را که به مردم ارائه کرد، با عمل خودش هم آنها را نشان داد. نماز را واجب کرد، به نماز عمل کرد؛ زکات را لازم دانست، عمل کرد؛ امر به معروف را لازم دانست، عمل کرد؛ جهاد را لازم میدانست؛ عمل کرد. یعنی پیغمبر ﷺ مثل طبیب نسخه‌نویس نبود؛ رهبر بود، پیغامبر بود، لازم بود که مکتب را در متن جامعه اجرا کند؛ یعنی مجسّم کند. بنابراین بیان حکم، بخشی از این کار بود؛ بخش دیگر، مجسّم کردن آن کار در جامعه بود؛ که خود پیغمبر ﷺ با عمل خودش، با تشکیل حکومت، آن حکم را، آن بیان را مجسّم میکرد. لذا شما در قرآن می‌بینید اقامه‌ی صلاة هست. اقامه‌ی صلاة

۱. المصنف، ابن أبی‌شیبة الکوفی، ج۸، ص۱۲۹؛ الکافی، ج۲، ص۷۴؛ بحارالأنوار، ج۷۴، ص۱۸۵.

یعنی همین؛ صلاة را در جامعه اجرا کردن، مجسّم کردن. نمیگوید صَلُّوا؛ میگوید صلاة را اقامه کنید.[۱] اقامه یعنی این حکم را به جامعه ارائه دادن و در جامعه تحقّق بخشیدن. در مورد جهاد، زکات، حج، تشکیل حکومت و عدالت اجتماعی، همین کار شد. هر کاری که در اسلام لازم بود انجام بگیرد، پیغمبرﷺ گفت، مجسّم شد و تحقّق پیدا کرد.

بخشی از هر مکتبی به این اختصاص دارد که اگر این مجموعه و این بنا به ویرانی تهدید شد، چه باید کرد؟ اگر این قطار از خط خارج شد، چه باید کرد؟ آیا باید نشست و تماشاگر این ویرانی بود؟ یا باید در مقابل آن به تبیین و روشنگری افکار دست زد؟ یا باید در انتظار فرصت مناسب ماند؟ یا باید خودکشی کرد و مرگ را بر آن زندگی که در آن به دین خدا عمل نمیشود، ترجیح داد؟ چه باید کرد؟ این یک مسئله‌ی عمده است.

اهمّیّت مسئله‌ی حفظ دین از ویرانی و نابودی

◆ دیـــن خدا همـــواره در معرض تهدید است و اگر راه چاره نباشد، آینده‌ی شریعت تضمین نخواهد شد

اهمّیّت این مسئله اینجاست که دین خدا مثل همه‌ی ارزشهای بزرگ در جامعه، روزی تهدید خواهد شد و اگر این نباشد، علاج این تهدید و کاری که باید در مقابل این تهدید انجام بگیرد، معلوم نخواهد بود. پس اگر ما همه‌ی احکام را هم بگوییم، این را نگوییم؛ همه‌ی احکام را محقّق کنیم، این را محقّق نکنیم؛ در حقیقت جامعه بلاصاحب است و آینده‌ی این شریعت و این دین بی‌تضمین است. پس این یک جزء اساسی و اصلی است.

قیام عاشورا؛ عمل به واجب و تکلیفی اساسی

◆ تکلیف جامعه در زمانی که بنای اســلام مُشرف به ویرانـــی اســـت، در قرآن و سنّت، بیان شده است

پیغمبرﷺ نمیشد احکام را بیان نفرموده باشد؛ قطعاً این را هم بیان کرده بود -در آیات الهی هم آمده؛ به شکلی که قابل تفسیر و فهم است -اما

۱. بقره،۴۳، ۸۳ و ۱۱۰؛ نساء،۷۷ و ۱۰۳؛ أنعام،۷۲؛ یونس، ۸۷؛ حج،۴۱؛ نور،۵۶ و...

پیغمبرﷺ نمیتوانست زمان خودش این بخش را تحقّق ببخشد. چرا؟ برای اینکه زمان پیامبرﷺ چنین شرایطی پیش نمی‌آمد. وقتی که خودِ آورنده‌ی مکتب، حیات دارد، قدرت دارد، حکومت دارد، انحراف معنی ندارد. پس پیغمبرﷺ نمیتوانست این حکم را محقّق کند، چنان‌که صلاة را محقّق کرده بود؛ زکات را محقّق کرده بود. باید این کار بعد از پیغمبرﷺ انجام بگیرد؛ آن وقتی که این بنا مشرف به ویرانی است، آن وقتی که این قطار از خط خارج شده یا در حال خارج شدن است؛ پس باید یکی از جانشینان پیغمبرﷺ این کار را انجام بدهد. تحقّق این اصل از دین، فقط بعد از پیغمبرﷺ و در دوران جانشینان بحقّ پیغمبرﷺ امکان‌پذیر بود. این کار را امام حسینؑ کرد.

• در زمان پیامبرﷺ انحراف معنی نـــدارد، بنابراین قیام اصلاحی صورت نمیگیرد

• عمل به تکلیـــف قیام اصلاحی، پـــس از پیامبر ﷺ برای یکی از جانشینان پیامبر امکان‌پذیر بود

تحلیل دوران امیرالمؤمنینؑ

زمان امیرالمؤمنینؑ چنین وضعی پیش نیامد. امیرالمؤمنینؑ با معاویه،[1] با بعضی از صحابه[2] و با خوارج[3] جنگهای زیادی کرد، که میدانید؛ اما آن‌وقت خوف این مسائل نبود. حکومت یک برهه در آن بیست‌وپنج سال دست خلفای سه‌گانه بود، که به هر حال امیرالمؤمنینؑ حکومت آنها را از انهدام اسلام بهتر میدانست؛ تسلیم آن حکومتها شد و همکاری کرد. جریان عمومی اسلام به حال خودش باقی بود. اگرچه در منطق علی‌بن‌ابی‌طالبؑ این جریان کامل نبود، اما به هر حال جریان وجود داشت. زمان حکومت علی‌بن‌ابی‌طالبؑ هم چنین وضعی پیش نیامد.

• زمـــان امیرالمؤمنینؑ نابودی حتمـــی دین مطرح نبود

تحلیل دوران امام حسنؑ و ده سال اوّل امامت امام حسینؑ

زمان امام حسنؑ هم حتی بعد از آن شش ماهی که خلافت کرد،[4]

• دوره‌ی امام حسنؑ دین لطمه خورد، اما مشـــرف به ویرانی نبود

۱. أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۷۵؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص۴۰۵؛ بحارالأنوار، ج ۳۲، ص۳۶۵.
۲. الأخبار الطوال، ص۱۴۴؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۲، ص ۳۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۱۷۱.
۳. تاریخ خلیفة، ص ۱۱۹؛ المناقب، ص ۲۵۸؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۳۴۳.
۴. تاج الموالید، صص ۲۵-۲۶؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۰۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۶۰.

باز هم چنین وضعی پیش نیامد؛ یعنی دوران معاویه دورانی نبود که احساس بشود بنای دین مشرف به ویرانی است؛ در حالی که امام حسن ؑ هم هست، امام حسین ؑ هم هست. البته خیلی لطمه خورد، اما به آن وضع در نیامده بود.

◆ اباعبدالله ؑ زمان معاویه به دلیل حفظ ظواهر اسلام توسط حاکمیّت، دست به قیام نزد

لذا شما می‌بینید خود حسین‌بن‌علی ؑ ده سال امام بود[1] و خلیفه‌ی بحقّ منعزل از قدرت، اما هیچ حرکتی در مقابل معاویه انجام نداد. اگر فرض کنیم کسی کمکش نمیکرد، تازه مثل زمان یزید میشد؛ آن وقت هم کسی کمکش نکرد - هفتاد و دو نفر که لشکری نیست، عدّه‌ی کمی هستند - زمان معاویه هم چنین چیزی پیش می‌آمد.

زمینه‌ی قیام عاشورا

◆ زمان معاویه، ظواهر اسلامی رعایت میشد؛ اما زمان یزید قرار بود حتی ظواهر نیز رعایت نشود

زمان معاویه شرایط به آن بحران و شدّت فساد و ویرانی نرسید که زمان یزید رسید. زمان یزید اساس بنا مشرف به تهدید و ویرانی بود؛ زیرا حتی ظواهر امر هم قرار بود دیگر رعایت نشود؛ حتی آن تیترهایی که در جامعه راه را به مردم نشان میدهد، قرار بود باقی نماند. گرچه تا به حال آن کسانی که در رأس کار هستند، منطبق با آن نیستند، اما به هر حال این مردم این فرصت را خواهند داشت که بین آن تیترها و بین واقعیّتها مقایسه‌ای بکنند، قضاوتی پیدا کنند. حتی بنا بود این تیترها منهدم بشود و از بین برود. اساس دین و پایه‌های اصولی دین، مشرف به ویرانی بود.

◆ اگر برخی از شرایط زمان یزید عوض میشد، چه بسا امام حسین ؑ قیام نمیکرد

زمان یزید هم اگر برخی از شرایط عوض میشد، باز جا داشت امام حسین ؑ ده سال دیگر هم سکوت کند؛ لیکن شرایط بسیار دشوار و بحرانی بود و برای آینده‌ی دین خطرناک.

اینجا بود که لازم آمد آن بخش از مجموعه‌ی مکتب که در خارج تحقّق پیدا نکرده و به صورت عملی نشان داده نشده، نشان داده بشود؛

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۲۰؛ بحارالأنور، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

آن وقت امام حسین علیه‌السلام قیام کرد و پاسخ به آن نیاز هم همین قیام بود. نَفْسِ قیام، همان تکلیف بود؛ تا سرحدّ کشته شدن به بدترین وضع و فجیع‌ترین شکل؛ یعنی تحمّل چنین شرایط دشوار و دادن جان با آن کیفیّت.

• **تکلیف امام حسین علیه‌السلام، نَفْسِ قیام، علی‌رغم سخت‌ترین شرایط بود**

شرایط و اقتضائات تکلیف بی‌قید و شرط

انسان گاهی میگوید قیام تا این حد، دیگر تکلیف نیست. وقتی ببیند بچّه‌ی کوچکی مثل علی‌اصغر علیه‌السلام در شُرف جان دادن از تشنگی است، میگوید دیگر اینجا تکلیف از من برداشته شده است؛ یا ببیند یک عدّه از زنها و دختران پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بناست به اسارت گرفته شوند، بگوید اینجا دیگر تکلیف برداشته شد؛ نه، تکلیف امام علیه‌السلام یک قیام بی‌قید و شرط بود.

• **تکلیف امام علیه‌السلام، یک قیام بی‌قید و شرط بود**

قیام امام حسین علیه‌السلام؛ الگوی همیشه‌ی تاریخ

امام حسین علیه‌السلام این اصل دینی را ارائه کرد و به مردم نشان داد که در این وضعیّت، در این واقعیّتها، در این شرایط، تکلیف این است و به این تکلیف بایستی عمل شود.

بدترین شرایط پیش آمد تا کسی بهانه نداشته باشد. اگر در آن‌چنان شرایطی قرار گرفت، بگوید ما نباید با این مشکلات قیام کنیم. نه، بزرگترین مشکلات برای امام حسین علیه‌السلام پیش آمد و امام حسین علیه‌السلام که یک بشر بود، اما یک بشر الهی و متّصل به وحی پروردگار و با قدرت روحی معنوی، سخت‌ترین مشکلات را تحمّل کرد؛ سخت‌ترین مشکلاتی که برای یک فرد یا جمع قیام کننده ممکن است پیش بیاید. اینکه میگوییم با همه چیز و همه‌ی شرایط و همه‌ی شهدا فرق دارد، به این سبب است. البته نقطه‌ی اصلی و محوری این سختیها و مصیبتها هم شخص امام حسین علیه‌السلام بود. هیچ‌کس به قدر آن حضرت رنج و مصیبت نکشید و تحمّل نکرد؛ چون بار همه‌ی مصائب روی دوش آن

• **امام حسین علیه‌السلام بالاترین مصیبتها را در قیام عاشورا تحمّل کرد**

حضرت بود. نفس قیام، همان پاسخی بود به سؤالی که ممکن بود در تاریخ، ده‌ها بار پیش بیاید.

فلسفه‌ی قیام اباعبدالله علیه‌السلام

◆ **نظریّه‌ی شهادت و نظریّه‌ی حکومت در مورد قیام امام حسین علیه‌السلام مردودند**

دوران اختناق بحثی شد، کتابی به نام «شهید جاوید» در آمد و مؤلّف شواهد و قرائنی هم از تاریخ پیدا کرده و ذکر کرد. دکتر شریعتی هم ضدّ این موضع گرفت و گفت: امام حسین علیه‌السلام برای حکومت نیامده بود، برای شهادت آمده بود. یک شعاری هم ایشان درست کرده بود که «وقتی نمیتوانی خوب زندگی کنی، خوب بمیر». یعنی اصلاً قصدش این بود که شهید بشود. ایشان هم یک قرائنی در احوالات امام حسین علیه‌السلام پیدا کرده بود. بنده همان وقت این تز را ارائه کردم؛ گفتم این هر دو عنصر، هر دو عنوان، حکومت یا شهادت، دو نتیجه‌ی قهری این قیام بود، هیچ‌کدام هدف قیام نبود؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام نه قیام کرد برای اینکه به حکومت برسد، و نه قیام کرد برای اینکه به شهادت برسد؛ هیچ‌کدام هدف امام حسین علیه‌السلام نبود. هدف امام حسین علیه‌السلام قیام برای ارائه‌ی یک تکلیف اصولی در بنای کلّی نظام اسلامی به مردم بود؛ یعنی عملاً نشان داد هنگامی که اوضاع این‌چنین شد، تکلیف این است. البته وقتی انسان چنین قیامی کرد، یکی از دو نتیجه را خواهد داد؛ یا انسان به حکومت خواهد رسید، یا به شهادت. پس حکومت یا شهادت، دو نتیجه‌ی قهری‌اند ـ یعنی یکی از این دو نتیجه قهراً پیش می‌آید ـ نه دو هدف، که ما دعوا کنیم ببینیم کدام است. هدف، نَفْسِ قیام بود در سخت‌ترین شرایط، با مشکل‌ترین اوضاع و احوالی که ممکن است برای یک قیام کننده پیش بیاید. این ماجرای امام حسین علیه‌السلام است، و حسین‌بن‌علی علیه‌السلام حقیقتاً اسلام را کامل کرد.

◆ **هدف اباعبدالله علیه‌السلام از قیام عاشورا، عمل به یک تکلیف اصولی در بنای کلّی نظام اسلامی و ارائه‌ی آن به جامعه و تاریخ بود**

◆ **حکومت یا شهادت، نتیجه‌ی قهری قیام اباعبدالله علیه‌السلام بود، نه هدف آن**

ماندگاری دین در گرو قیام امام حسین علیه‌السلام

در معنای حدیثی از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنّى وَ أَنَا مِنْ حُسَينٍ»؛[1]
حسین از من است و من از حسینم، بعضی گفتند من از حسینم یعنی دین من از برکت امام حسین(ع) مایه گرفت و ماندگار شد و تضمین بقا یافت؛ این کاملاً درست است. یعنی ممکن است معنای این جمله باشد یا نباشد؛ اما اینکه دین پیغمبر(ص) از قیام امام حسین(ع) باقی ماند، در این شکی نیست؛ برای اینکه اگر قیام امام حسین(ع) نبود، این تکلیف به مردم داده نمیشد، آن قیامهای دوران بنی‌امیّه[2] و بنی‌عبّاس[3] اتّفاق نمی‌افتاد، حرکت پرتپش و پرخون و شهادت‌طلبانه و زنده‌ی تشیّع در تاریخ ادامه پیدا نمیکرد و ذهنیّات مردم مسلمان این میشد که هر کس سر کار است، هر کس در رأس حکومت است؛ با هر ایده‌ای، با هر خُلقی، با هر روشی، باید از او اطاعت کرد، چون أولی‌الأمر است؛ ولو فاسق باشد، ولو فاجر باشد. و مقابل این تفکّر غلط و انحرافی، هیچ تفکّر درست و عمیقی وجود نمیداشت و در آن صورت چون قیامی هم پیش نیامده بود، حرکت انحرافی همین‌طور ادامه پیدا میکرد و امروز یا هیچ نامی از اسلام نبود، یا اگر بود، نامِ صددرصد بی‌محتوایی بود.

آنچه این محتوا را نگه داشت، قیام امام حسین(ع) بود. قیام ملّت ایران هم دنباله‌ی همین قیام است و سیاست پیروزی خون بر شمشیر هم جزئی از همین تز و مکتب حسین‌بن‌علی(ع) بود.

◆ «حُسَیْنٌ مِنّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْنٍ» یعنی دین پیامبر(ص) از برکت امام حسین(ع) تضمین بقا یافت

◆ قیامهای شهادت‌طلبانه و احیاگر دین علیه ظلم، سرمشق گرفته از فرهنگ عاشوراهستند

◆ اگر نبود قیام عاشورا، اندیشه‌ی قیام در برابر حاکم فاسق به‌وجود نمی‌آمد

◆ اگر قیام عاشورا نبود، انحراف ادامه می‌یافت و دین به طور کامل از بین میرفت

◆ انقلاب اسلامی، برخاسته از قیام عاشورا و سیاست پیروزی خون بر شمشیر است

---

۱. الأدب المفرد، ص۸۵؛ کامل الزیارات، صص۱۱۶–۱۱۷؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۲۶۱.
۲. الطبقات الکبری، خامسة۱، صص۵۰۹–۵۱۰؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۸–۷۱؛ مقاتل الطالبیین، صص۱۴۵–۱۵۰؛ الإرشاد، ج۲، صص۱۷۱–۱۷۴؛ الأمالی، طوسی، صص ۲۴۰–۲۴۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۶۱.
۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۷؛ الإمامة و السیاسة، ج ۲، صص ۱۸۵ – ۱۸۶؛ سر السلسلة العلوی، ص ۳۷؛ التنبیه و الإشراف، ص ۲۹۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص۴۳۹ و ج ۴، صص ۶۸–۶۹؛ مقاتل الطالبیین، صص ۴۳۸–۴۴۱ و ۴۸۰–۴۸۱؛ تجارب الأمم، ج ۴، صص ۱۱۴–۱۱۸؛ البدء و التاریخ، ج ۶، صص ۱۰۹–۱۱۰؛ المنتظم، ج ۷، ص ۲۱۳؛ الکامل، ج ۶، صص ۳۱۰–۳۱۱ و ج ۷، صص ۲۳۸–۲۴۰؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، صص ۹–۱۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص۱۴.

◆ آگاهی مســـئولان نظام اسلامی از مبانی اعتقادی و اصولی اسلام، همچون قیام عاشورا، امری ضروری است

شاید بیست یا پانزده سال پیش وقتی این بحثها را مطالعه میکردیم و تحقیق میکردیم، برای این بود که در یک جمعی بیان کنیم، ذهنیّت مردم را بالا ببریم و تفکّر صحیح را به مردم بدهیم. امروز دیگر نیّت من آن نیست؛ آن در درجه‌ی دوم است. امروز هرچه من در این مسائل فکر میکنم، برای آگاه شدن و روشن شدن و تحت تأثیر قرار گرفتن خودم است؛ فردی از این جامعه‌ی عظیم انقلابی و البته یک مسئول، تا تکلیف خودم را بفهمم و برای ادامه‌ی این حرکت روحیّه پیدا کنم.

اعتقاد من این است که ما با آگاهی از این مبانی اعتقادی و اصولی اسلام می‌فهمیم چه باید بکنیم، چه باید نکنیم. یکی از این اصول، همین ماجرای کربلا است.

◆ تدبّر در قیام عاشورا، به ما درس ایستادگی در مسیر انقلاب اسلامی میدهد

تدبّر در مصیبتهای روز عاشورا که از صبح تا بعدازظهر، آن همه حادثه‌ی غم‌آلود و بی‌نظیر و کمرشکن پیش آمده و امام حسین علیه‌السلام در راه این قیام، همه‌ی آن حوادث را تحمّل کرده، به ما می‌فهماند که ما باید چقدر در راه خودمان استوار باشیم تا نسبت به آن زحمات، نمک‌نشناسی و حق‌ناشناسی نکرده باشیم.

ما امروز به آن چیزی دست یافتیم که امام حسین علیه‌السلام از بیم از دست رفتن آن، چنین مصیبت بزرگی را و یک چنین قیام دشواری را تحمّل کرد و آن عبارت است از حاکمیّت اسلام و احکام الهی. ادّعا نمیکنم ما الان تمام احکام اسلام را در جامعه توانستیم اجرا کنیم، اما ادّعا میکنم نظام جمهوری اسلامی تنها کشوری است و تنها ملّتی است زیر این آسمان و در طول تاریخ که بجد تصمیم گرفته قرآن و احکام الهی را بر اریکه‌ی قدرت بنشاند، دین خدا را حقیقتاً بر زندگی انسانها غلبه بدهد، اسلام را احیا کند و آن نظامی را که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از طرف پروردگار آورد، تحقّق ببخشد؛ قطعاً این است.

۱۳۶۶/۶/۲۰

بایستگی زنده نگه‌داشتن حادثه‌ی عاشورا

حادثه‌ی عاشورا، حادثه‌ای بود که اتّفاق افتاد، تا تاریخ و نسلهای آینده و همه‌ی مسلمین تا آخرالزّمان از او درس بگیرند.

در خطبه‌ی قبلی – که درباره‌ی مسئله‌ی عاشورا و محرّم اینجا ایراد شد – عرض کردم، حادثه‌ی کربلا و قیام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای این بود که در مقابل مسلمانها راهی را که باید در آن شرایط بروند، بگذارد و به آنها ارائه بدهد. پس اگر این حادثه‌ی مفید و مؤثّر باید واقع بشود، باید بماند این حادثه در تاریخ؛ نباید کهنه بشود و فراموش بشود.

بنی‌امیّه سعی کردند این حادثه را با تبلیغات خودشان و با روشها و اسلوبهای خباثت‌آمیز خودشان لوث کنند و نگذارند کسی از آن چیزی بفهمد، و امام سجّاد علیه‌السلام در مقابل این توطئه قیام کرد.

از اوّل اسارت و در مجلس عبیدالله[1] و در مجلس یزید[2] و در طول آن سفر[3] – سفر پُر مرارت – تا بعد از آمدن به مدینه[4] و در طول زندگی،[5] امام سجّاد علیه‌السلام از هر مناسبتی استفاده کرد تا مردم را به یاد حادثه‌ی کربلا بیندازد و حقیقت آن حادثه را برای مردم آشکار کند؛ و این هم خودش یک درس است. حوادثی که روشنگر ذهنها و دلهای مردم است، نباید فراموش بشود.

◆ حادثه‌ی عاشورا، حماسه‌ی درس‌آموز تاریخ است

◆ هدف قیام عاشورا، نشان دادن راه به تاریخ بود

◆ حادثه‌ی عاشورا نباید کهنه و فراموش شود، تا درس آن در تاریخ زنده بماند

◆ افشاگریهای امام سجّاد علیه‌السلام توطئه‌های بنی‌امیّه را در مورد حادثه‌ی عاشورا خنثی نمود

◆ امام سجّاد علیه‌السلام از اسارت تا شهادت خویش، پاسدار حماسه‌ی عاشورا بود

◆ حوادثی که روشنگر دل و ذهن مردم‌اند، نباید به دست فراموشی سپرده شوند

۱۳۶۶/۷/۳

سیاست بنی‌امیّه؛ تخریب شخصیّت امام حسین علیه‌السلام

شما شنیدید بنی‌امیّه در طول زمان سعی کردند چهره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

◆ بنی‌امیّه در طول زمان به دنبال تخریب چهره‌ی امیرالمؤمنین، امام حسین و سایر ائمّه علیهم‌السلام بودند

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳؛ اللهوف، صص ۹۴–۹۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۷–۱۱۸.
۲. الفتوح، ج ۵، صص ۱۳۰–۱۳۲؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۸–۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۵–۱۳۶.
۳. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۷۰؛ الأمالي، صدوق، ص ۲۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۲–۱۱۳.
۴. مثیر الأحزان، صص ۹۰–۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۴۸–۱۴۹.
۵. الخصال، صص ۲۷۲–۲۷۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۳۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، باب ۶.

را که صدای رسایش به دل انسانها می‌نشست و همه را به خود علاقه‌مند میکرد، آن‌چنان عوض کنند و منحرف کنند که مردم حتی به صدای او گوش ندهند. شما شنیدید امام حسین(ع) را فردی که علیه دولت قانونی قیام و خروش کرد، معرّفی کردند.[1] شنیدید در طول تاریخ، پیغمبران را متّهم کردند؛ موسی(ع) را مُفسدفی‌الأرض،[2] ابراهیم(ع)[3] و دیگر پیغمبران را چنین معرّفی کردند؛ این شگرد شناخته شده‌ی استکبار در دنیاست.

◆ شگرد شناخته شده‌ی استکبار در طول تاریخ، تخریب شخصیّتهای برجسته‌ی الهی است

۱۳۶۶/۷/۲۴

اربعین؛ امتداد حرکت عاشورا

◆ حضور اهل‌بیت(ع) بر مزار اباعبدالله(ع) در اربعین را نباید بر رفتار عادی و رایج زیارت امام حسین(ع) حمل کرد

فقط یک جمله در باب اربعین عرض کنم. آمدن اهل‌بیت حسین‌بن‌علی(ع) به سرزمین کربلا - که اصل این آمدن، مورد قبول است؛[4] اما سال اوّل یا دوم بودن آن معلوم نیست - فقط برای این نبود که دلی خالی کنند یا تجدید عهدی بکنند؛ آن‌چنان که گاهی بر زبانها جاری میشود؛ مسئله از این بسیار بالاتر بود. نمیشود کارهای شخصیّتی مثل امام سجّاد(ع) یا مثل زینب‌کبری(س) را بر همین مسائل عادیِ رایجِ ظاهری حمل کرد؛ باید در کارها و تصمیمات شخصیّت‌هایی به این عظمت، در جست‌وجوی رازهای بزرگتر بود.

◆ حضور امام سجّاد(ع) و حضرت زینب‌کبری(س) بر مزار امام حسین(ع) برای آن بود که:

۱. مسلمانان بدانند حادثه‌ی عاشورا تمام نشده است؛

۲. کربلا میعادگاه شیعیان است؛

مسئله‌ی آمدن بر سر مزار سیّدالشّهدا(ع)، در حقیقت امتداد حرکت عاشورا بود. با این کار خواستند به پیروان حسین‌بن‌علی(ع) و دوستان خاندان پیغمبر و مسلمانانی که تحت تأثیر این حادثه قرار گرفته بودند، تفهیم کنند که این حادثه تمام نشد؛ مسئله با کشته شدن، دفن کردن و

۱. الإمامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۲؛ الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۵۸۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۷؛ تذکرة الخواص، ص۲۶۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.
۲. أعراف،۱۲۷.
۳. أنبياء،۵۹.
۴. الآثار الباقية عن القرون الخالية، ص ۴۲۲؛ بحارالأنوار، ج۹۸، صص۳۳۵-۳۳۶.

اسارت گرفتن و بعد رها کردن اسیران خاتمه پیدا نکرد؛ مسئله ادامه دارد. به شیعیان یاد دادند اینجا محل اجتماع شماست؛ اینجا میعاد بزرگی است که با جمع شدن در این میعاد، هدف جامعه‌ی شیعی و هدف بزرگ اسلامی جامعه‌ی مسلمین را باید به یادِ هم بیاورید.

۳. درسِ ضرورتِ تلاش برای تشکیل نظام اسلامی به قیمت جان، یادآوری شود

تشکیل نظام اسلامی و تلاش در راه آن، حتی در حدّ شهادت، آن هم با آن وضع؛ این چیزی است که باید از یاد مسلمانان نمیرفت و خاطره‌ی آن برای همیشه زنده میماند. آمدن خاندان پیغمبر، امام سجّاد﵇ و زینب‌کبری﵁ به کربلا در اربعین، به این مقصود بود.

◆ زیارت اربعین از پرمغزترین زیارتهاست

لذا شما نگاه میکنید، زیارت اربعین[1] یکی از آن پرمغزترین و پرمضمون‌ترین زیارتهایی است که برای ائمّه﵌ ذکر شده است.

۱۳۶۶/۹/۲۵

فضیلت شهدای کربلا بر دیگر شهدا

◆ اختناق شدید، تبلیغات منفی و غربت فراگیر، دلایل برتری شهیدان کربلا بر سایر شهداهستند

علّت اینکه بنده همیشه وقتی راجع به شهدای کربلا بحث میشود، عرض میکنم این شهدا با همه‌ی شهدای طول تاریخ اسلام، حتی با شهدای زمان پیغمبرﷺ تفاوت دارند و بالاترند،[2] همین است که این عزیزان در دوران شدّت فشار اختناق، آن حرکت را انجام دادند. کسی که در رکاب پیغمبرﷺ، با تشویق و تحریض رسول خداﷺ، مردانه سوار اسبش میشود، با شادی و هلهله بدرقه میشود، میرود به میدان جنگ، پیغمبرﷺ را می‌بیند، می‌جنگد و شهید میشود؛ با آن کسی که در صحرای کربلا، با آن غربت، با آن تنهایی، در حالی که همه‌ی دنیا علیه آنهاست، حکومت صددرصد ضدّ آنها، تبلیغات یکصدا بر ضدّ آنهاست، آنجا میرود، پیر یا جوان به شهادت میرسد، خیلی فرق دارد.

---

۱. مصباح المتهجد، صص ۷۸۸- ۷۹۰؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۱-۳۳۲.

۲. کامل الزیارات، ص ۴۵۳-۴۵۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۲۱-۲۲۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۱۳۶۶/۱۱/۱۶

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

◆ نعمت زندگی در دولت حق، یکی از نعمتهایی است که امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه، خدا را بر آن شکر میکند

یکی از چیزهایی که حضرت امام حسین علیه‌السلام در دعای روز عرفه، خدا را بر آن شکر میکند، این است که میگوید: من را در دولت حق به دنیا آوردی.[1] چون امام حسین علیه‌السلام در دولت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دنیا آمد؛[2] این یکی از بزرگترین دستاوردها است؛ خود این خصوصیّتی دارد. خیلی فرق است بین آن قشر جوان، نوجوان و کودکی که در دنیایی چشم باز میکند و رشد میکند که از در و دیوار آن گناه میبارد و نامی از خدا در آن برده نمیشود؛ همچنان که در رژیم پهلوی بود.

۱۳۶۷/۳/۲۲

اهمّیّت حفظ دین

◆ امام حسین علیه‌السلام برای حفظ دین به شهادت رسید

شما دین را در حقیقت حفظ کردید؛ این ارزش کار شماست، و می‌ارزد که انسان برای این کار؛ جانش را، مالش را، امکاناتش را، واقعاً صرف کند. بزرگترین کار این است؛ همان کاری است که امام حسین علیه‌السلام برایش کشته شد؛ یعنی برای حفظ دین، درست برای همینی که شما امروز دارید در میدان نبرد و جهاد در راه خدا برایش حرکت میکنید.

۱۳۶۷/۴/۱۱

شهادت امام حسین علیه‌السلام؛ نشان عمق انحراف جامعه

◆ اگر حادثه‌ی کربلا نبود، آیندگان از درک انحراف جامعه‌ی اسلامی آن روز ناتوان بودند

اگر حادثه‌ی کربلا در صدر اسلام اتّفاق نیفتاده بود، بعد میخواستند به ما که بعد از هزار و سیصد سال از آن زمان آمدیم، بگویند انحراف از روش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌چنان شد که شصت سال بعد از هجرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن کسی که جای پیغمبر نشسته

---

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴-۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۷.

۲. أنساب الأشراف، ج۱، ص۴۰۴؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص۲۳۱؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۲۶۰.

بود، اینقدر بد بود، فاسد بود، اینقدر پلید بود، وضع جامعه چنین بود، و پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر ﷺ، انحراف از دین، از اصول، از قرآن، از روش اجتماعی اسلام به این حد بوده، امکان نداشت ما این قضیّه را آن‌چنان که بوده، بفهمیم. انسان نمیتواند بفهمد چقدر انحراف پیدا شده. انحراف، انحراف است؛ فرق نمیکند ده درجه انحراف است، یا پنجاه درجه، یا نود درجه.

وقتی میگویند منحرف شده بودند، اوضاع خیلی بد بوده، همه‌گونه میشود فرض کرد، تصوّر کرد. بعد از گذشت زمان، کسانی بخواهند آن انحراف را ببینند، با تصویر و ترسیم و تاریخ و شعر و ادبیّات نمیتوانند بفهمند آن وقت چه اتّفاقی افتاده است.

◆ وضعیّت شهادت امام حسین علیه‌السلام ترسیم‌کننده‌ی شدّت انحراف و بازگشت جامعه‌ی اسلامی به زمان جاهلیّت است

اما وقتی به شما می‌گویند انحراف آن‌چنان بود که خلیفه‌ی پیغمبر، پسر پیغمبر را با چنین وضعی به شهادت رساند، در ذهنتان ترسیمی روشن میشود؛ می‌فهمید مسئله در این حد بوده که پسر پیغمبر و عزیز دل پیغمبر و کسی که پیغمبر ﷺ درباره‌ی او این حرفها را زده، پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر، با شدیدترین و قساوت‌آمیزترین وضع به دست جانشین پیغمبر – یعنی کسی که در مسند پیغمبر ﷺ نشسته – به قتل میرسد؛ اولادش و زن و بچّه‌اش را هم اسیر میگیرند.[1] ببینید این صحنه را و این شکل را در هیچ کتابی بدون شهادت امام حسین علیه‌السلام نمیشود فهمید و نمیشد فهمید. اگر امام حسین علیه‌السلام شهید نشده بود، ما امروز نمیتوانستیم بفهمیم وضع آن زمان از لحاظ انحراف از اسلام چقدر بوده است. حالا می‌فهمیم صد و هشتاد درجه بود. راحت درک میکنیم وقتی خلیفه و حاکم وقت، کسی مثل امام حسین علیه‌السلام را به شهادت برساند، آن هم با این قساوت، این درست صد و هشتاد درجه اختلاف مسیر داشته؛ یعنی صددرصد ضدّ زمان پیغمبر ﷺ بوده؛ همان

◆ با حادثه‌ی کربلا چهره‌ی واقعی یزید افشا شد

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۷.

وضعیّت جاهلیّتی بوده که پیغمبرﷺ در آن وضعیّت، اسلام را عرضه کرد؛ یعنی یزید مثل ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان بوده. غیر از این، هیچ به ذهن انسان نمی‌آید. این برداشت را شما از کجا پیدا میکنید؟

• ثبت حوادث تاریخ انقلاب و جامعه، امری ضروری است

از حادثه‌ی کربلا. حوادث اگر درست ضبط بشوند و درست بیان بشوند، در ترسیم تاریخ یک انقلاب، یک جامعه و یک ملّت چنین نقش مهمّی دارند.

۱۳۶۷/۵/۲۳

عاشورا؛ تجلّیگاه تفکّر انقلابیِ شورشگر شیعی

• محرّم همـــواره دریچه‌ی نور، صفا، گرمـــا و امید را در دوران اختناق اموی و عبّاسی به دل شیعیان میگشود

محرّم در طول تاریخ خونین تشیّع همیشه دارای پیام بود. در دوران اختناق سیاه اموی و عبّاسی، آن روزگاری که ارزشهای والای اسلامی لگدمالِ اشرافیّت عفن اموی و عبّاسی و دربارهای سلطنت میشد، روزگاری که شیعیان پاکباز و عاشقان دستگاه امامت و ولایت، پایمال شدن حقوق حَقّه‌ی الهیّه را زیر چکمه‌های قلدران دربار عبّاسی و اموی مشاهده میکردند، و در همه‌ی دورانهای اختناق تاریخ، محرّم و عاشورا دریچه‌ای بود که نور و صفا و گرما و امید را به دل شیعیان برمیگرداند؛ و این یکی از شگفتی‌های آیین و مذهب ماست.

• قیام عاشورا، سرچشمه‌ی جوشان امید، فداکاری، جهاد و شهادت است

حادثه‌ی کشته شدن، معمولاً یک حادثه‌ی تلخ است. کشته شدن سرداران و رهبران، معمولاً مایه‌ی نومیدی است؛ میان ملّتهای دنیا چنین است؛ اما بنازم تفکّر انقلابیِ شورشگر شیعی را و مکتب آموزش فداکاری و جهاد و شهادت را که از چنین حادثه‌ای که برای همه تلخ است، یک غوغای شور و شعف در دل شیعیان به‌وجود آورد و از نقطه‌ای و واقعه‌ای که برای همه موجب نومیدی است، سرچشمه‌ی جوشان امید را به دل پیروان خود سرازیر کرد. حسین‌بن‌علیؑ و یارانش در دوران اختناقی سیاه و تحمّل‌ناپذیر و

در مقابل قدرت جبّاری، جان خود را فدا کردند. چشمهای ظاهربین، حسینﷺ و دستگاه حسینی را پایان‌یافته تلقّی کرد؛ اما او مانند بذری که زیر خاک میرود تا دوباره بالنده و پرثمر سر از خاک بیرون بیاورد، مانند نهالی و شکوفه‌ی شادابی از زیر خاک بیرون آمد و در طول تاریخ تشیّع به همه‌ی انسانهای مسلمان، که به همه‌ی آزادگان عالم امید داد، شور داد، درس داد، خستگی‌ناپذیری داد، جهاد و شهادت و سرانجام پیروزی داد.

تبیین پیروزی امام حسینﷺ

اگر ما میگوییم حسین‌بن‌علیﷺ پیروز است، یک دلیل و یک وجه این حرف این است که هر کسی در طول تاریخ، منطق حسینی را محور کار خویش قرار داد، بی‌تردید پیروز شد. منطق حسینی یعنی نترسیدن از مرگ. منطق حسینی یعنی ترجیح دادن حق بر باطل به هر قیمت. منطق حسینی یعنی کم نشمردن یاران حق و زیاد نشمردن یاران باطل در هر حجم و عدد. منطق حسینی یعنی امید بی‌پایان؛ حتی در لحظه‌ای که علی‌الظّاهر آرزوها غروب میکند.

- **کسانی که از منطق حسینی بهره بردند، پیروز شدند**
- **منطق حسین‌بن‌علیﷺ، نترسیدن از مرگ، کم نشمردن یاران و امید در لحظه‌ی غروب آرزوهاست**

پیش‌بینی حضرت زینبﷺ از پیروزی امام حسینﷺ

غروب روز عاشورای خونین، وقتی چشمهای ظاهربین، همه چیز را تمام شده تصوّر میکرد، زینب‌کبریﷺ به برادرزاده‌اش علی‌بن‌حسین – امام سجّادﷺ – با زبانی که گویی از متن تاریخ و سنّتهای الهی حرف میزند، میگفت: برادرزاده! روزی این سرزمین، آباد خواهد شد؛ این پرچم، برافراخته خواهد شد. اینجا کانون دلها، عشقها و جوششها خواهد شد و اینجا سرمشقی خواهد شد برای همه‌ی کسانی که در راه خدا و حق گام برمیدارند.[1] و شد.

ما دیدیم در دوران اختناقی – اگر نگوییم شدیدتر از دوران اختناق

۱. کامل الزیارات، ص ۴۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۲.

◆ یاد اباعبدالله ﷺ، گرمابخش دلها در دوران اختناق پهلوی و مایه‌ی پیروزی خون بر شمشیر در انقلاب اسلامی بود

عبّاسی- که همه چیز، تلخی و ناکامی و سیاهی بود، دلهایی به یاد حسین ﷺ زنده ماند که باید غمها آن دلها را میمیراند، اما عشق حسین ﷺ نگذاشت؛ و دیدیم که با کم بودن عدّه و عُدّه، پرچم پیروزی خون بر شمشیر را به دست گرفت و خون را بر شمشیر پیروز کرد؛ و این درس ما در انقلاب است.

۱۳۶۷/۵/۲۳

فلسفه و هدف قیام امام حسین ﷺ

◆ پس از رسول خدا ﷺ انحرافی خطرناک در جامعه‌ی اسلامی رخ داد

این حرکتی که پیغمبر اسلام ﷺ ایجاد میکند، یک روال مستقیمی دارد؛ مثل قطاری که روی خط آهن قرار گرفته، دارد پیش میرود؛ مشخّص است از کجا شروع میکند، از کجا میرود و به کجا خواهد رسید. آیا اصلاً ممکن است این قطار از خط خارج بشود؟ بله، ممکن است؛ چون انسان، آسیب‌پذیر است. شما می‌بینید ناگهان یک آدم مؤمنِ خوب بر اثر یک حادثه‌ای تفکّرش یا عملش دگرگونه میشود. پس ممکن است فرض کنیم قطار انقلاب اسلامی و جامعه‌ی اسلامی چنان‌که در صدر اوّل حرکت میکرد، به نقطه‌ای برسد که از خط خارج شود. و خارج شد. مگر نشد؟

◆ فساد حاکمان، مادّی‌گرایی و شهادت فرزند پیغمبر ﷺ، نشان‌دهنده‌ی انحراف جامعه‌ی اسلامی پس از رسول خدا هستند

این خارج شدن از خط به این معناست که شما می‌بینید پنجاه سال بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ کسانی در رأس کار هستند که:

«جَعَلُوا مَالَ‌اللهِ دُوَلاً وَ عِبَادَاللهِ خَوَلاً وَ دِینَ‌اللهِ دَخَلاً»؛[۱]

کسانی که بندگان خدا را بردگان خودشان قرار دادند، آنها را فریب میدهند و از آنها بار می‌کشند؛ کسانی که مال خدا، یعنی بیت‌المال مسلمین را در سفره‌ی خودشان و نزدیکانشان میگذارند و مثل چراگاهی که حیوانی از آن استفاده میکند، از بیت‌المال استفاده میکنند

۱. الفتوح، ج۲، ص۳۷۴؛ الشافی فی الإمامة، ج۴، ص۲۹۵؛ بحارالأنوار، ج۳۱، ص۱۷۷.

و هر کار دلشان میخواهد، با دین خدا میکنند. پنجاه سال بعد از وفات پیغمبرﷺ این حادثه در اسلام اتّفاق افتاده. یعنی شصت سال بعد از هجرت پیغمبرﷺ، پسر پیغمبر و جگرگوشه‌ی پیغمبر را با آن وضع فجیع، جلوی چشم مردم کشتند و سرش را بریدند،[۱] سرِ نیزه کردند[۲] و زن و بچّه‌اش را مثل اسیر در شهرها گرداندند.[۳] این انحراف است.

قیام امام حسینؑ؛ علاج انحراف

آیا وقتی قطار از خط خارج شد، باید ناامید بود؟ آیا میشود آن را به خط برگردانید؟ پاسخ این است که بله. البته کار مشکلی است، حرکتی میخواهد مثل حرکت اوّل؛ و حرکت حسین‌بن‌علیؑ یک چنین کاری است. حسین‌بن‌علیؑ قطار دین اسلام و جامعه‌ی اسلامی را که از خط خارج شده بود و داشت میرفت به طرف مادّه‌گرایی و فساد کامل، با قیام خود به حال اوّل برگرداند. حکومت اسلامی بعد از او تشکیل نشد، اما رسمیّت دین خدا و قرآن محفوظ ماند؛ در حالی که زمان قیام حسین‌بن‌علیؑ کسی در رأس حکومت بود که علنی شراب میخورد،[۴] صریحاً ضدّ اسلام حرف میزد و شعار میداد،[۵] کسی هم چیزی نمیگفت.

◆ **قیام امام حسینؑ قطار دین اسلام را به مسیر خود برگرداند و با وجود اینکه منجر به تشکیل حکومت نشد، رسمیّت دین خدا را حفظ کرد**

◆ **یزید صریحاً با دین مبارزه میکرد**

بعد از قیام اگرچه فرماندهان و زمامداران مسلمان در رأس جامعه‌ی اسلامی، قلباً کافر بالله و کافر به قرآن بودند، اما رسمیّت دین اسلام محفوظ بود. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه شما می‌بینید دین اسلام و قرآن در بستر تاریخ، در طول قرون، تا امروز باقی ماند و اسلام این فرصت را پیدا کرد که در هر بُرهه‌ای که زمانه و زمینه آماده باشد، دوباره سر بکِشد

◆ **اگرچه زمامداران جامعه‌ی اسلامی در باطن کافر بودند، اما رسمیّت دین به برکت عاشورا باقی ماند و ماندگاری دین در بستر تاریخ نشانگر آن است**

۱. تاریخ الطبری، ج۴، ص۳۴۶؛ اللهوف، ص۷۴؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۵۵-۵۶.
۲. مقتل الحسین، أبی‌مخنف، صص ۱۰۱-۱۰۲.
۳. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۷.
۴. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۲۸۶-۲۸۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.
۵. روضة الواعظین، ص ۱۹۱؛ الفتوح، ترجمه‌ی متن، ص۹۱۵؛ تذکرة الخواص، صص ۲۳۵و ۲۶۰-۲۶۱.

و انقلاب اسلامی را یک بار دیگر به‌وجود بیاورد. زمان ما این انجام گرفته است. این به برکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام بود. اگر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام سال ٦١ هجرت آن فداکاری را نمیکرد و تن به آن عسرت و زحمت و ایثار نمیداد و آن مصیبتهایی که جامعه‌ی اسلامی هنوز نظیر آن را با آن حجم و با آن کیفیّت به خودش ندیده - که «لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله»[1] - تحمّل نمیکرد، شما بدانید آن اسلامی نمیماند که بر اساس آن بشود در طول زمان، متفکّرین بنویسند، محقّقین تحقیق کنند، شورشگران شعار بدهند و انقلابیّون انقلاب کنند و مردان خدا چنین جامعه‌ای بسازند؛ اصلاً اسلامی باقی نمیماند. این کار حسین‌بن‌علی علیه‌السلام بود. پس حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دقیقاً حساب شده و روشن است. فلسفه‌ی قیام او این است.

◆ اگر قیام امام حسین علیه‌السلام نبود، دین ماندگار نمیشد

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام میدانست اگر قیام کند، ولو شهادت به دنبال او خواهد بود، اما این شهادت بقای دین را تضمین خواهد کرد.

◆ اباعبدالله علیه‌السلام میدانست نتیجه‌ی قیام و شهادت، بقای دین است

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به همه در طول تاریخ یاد داد که اگر دیدید قطار از خط خارج شده، راهش این است که بروید جان خودتان را در معرض فداکاریهای بزرگ قرار بدهید و سخن حق را بگویید:

◆ امام حسین علیه‌السلام به همه در طول تاریخ آموخت که فداکاری، راه نجات دین از خطرهای مهلک است

«إنَّ رَسُولَ‌الله قَالَ: مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌الله نَاکِثاً لِعَهْدِالله مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌الله یَعْمَلُ فِی عِبَادِالله بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلیه بِفِعْلٍ وَ لا قَوْلٍ کَانَ حَقّاً عَلَی الله أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه».[2]

یعنی وقتی که مثل یزیدی سر کار است، کار حسین‌های زمانه هر جا هستند، این است که من کردم. لذا کار حسین‌بن‌علی علیه‌السلام یک کاری است برای طول تاریخ بشر. من به شما عرض کنم برادران عزیز! در طول تاریخ اسلام تا امروز هیچ ملّتی از ملّتهای مسلمان به قدر شما مردم، کار حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را بدرستی پیروی نکرد؛ چه قبل و چه

◆ مردم ایران در انقلاب اسلامی از امام حسین علیه‌السلام پیروی کردند و افتخارات بزرگی برای اسلام کسب نمودند

---

۱. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

بعد از پیروزی انقلاب. قبل از پیروزی انقلاب، همین شما مردم قم، حزب‌الله شهر خون و قیام و اجتهاد، آن حرکت عظیم را انجام دادید. من آن روزها در ایرانشهر تبعید بودم. وقتی خبر آمد در قم غوغا شده و مردم به خیابانها ریختند و تعدادی کشته شدند، والله باورمان نمی‌آمد! میگفتیم مگر میشود؟! تا اینکه خبرها متواتر شد و بعد هم دوستانمان از قم آمدند برایمان خبر آوردند. حادثه‌ی عظیمی بود. بدانید اگر شما این کار را در قم نمیکردید، امروز وضع ایران این نبود که هست. کار حسین‌بن‌علی علیه‌السلام یعنی همین.

◆ قیام سرنوشت‌ساز نوزده دی، برگرفته از قیام عاشورا بود

پیام امام حسین علیه‌السلام برای همه‌ی تاریخ

خون حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و حرکتی که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام کرد، در طول تاریخ برای ما دورمانده‌ها از وطن اصلی اسلامی‌مان، از متن اسلامی که در دوران پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان رسالت بود، پیام داشت. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با عمل خود به ما نشان داد اگر میخواهید در هر دوره‌ای از دوره‌ها و در هر زمانی از زمانها، اسلام را حفظ کنید و نگه بدارید، راهش این است. این کار را ما کردیم، ملّت ما این کار را کرد، نتیجه‌اش را هم دیدیم... پس قدر عاشورا را بدانید و درس عاشورا را هرگز فراموش نکنید.

◆ امام حسین علیه‌السلام با عمل خود، به همه در طول تاریخ نشان داد که راه حفظ اسلام از نابودی چیست

۱۳۶۷/۵/۲۴

تنهایی و غربت امام علیه‌السلام

عاشورا، سرچشمه‌ی معنویّت جوشان این ملّت و سرچشمه‌ی فضیلت، جهادطلبی و شهادت‌طلبی این ملّت است.

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در شرایطی به شهادت رسید که غربت بر آن حضرت و یارانش و بر تمام فضای مؤمن جامعه‌ی آن روز حاکم بود. این با شهادت عزیزان ما در جبهه فرق میکند. درست است که ملّت ما هم امروز در دنیای مادّی و گمراه، غریب است، اما این غربت با غربت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام فرق میکند. امروز عزیزان ما با حماسه و شور

◆ برخی از نشانه‌های غربت امام حسین علیه‌السلام عبارتند از:
۱. حاکمیّت اختناق؛
۲. هجرت و جهاد غریبانه؛

۳. شهادت در غربت؛
۴. منع روضه‌خوانی تا سالها پس از شهادت؛

و با اتّکا به قدرت عظیم ملّت و در سایه‌ی رهبری حکیمانه می‌آیند جبهه مبارزه میکنند. وقتی می‌آیند، همه از آنها ستایش میکنند؛ وقتی برمیگردند، در و دیوار به آنها احسنت و آفرین میگوید؛ امام بازویشان را میبوسد، مسئولان کشور دست و پای رزمندگان را میبوسند، فضای جامعه برای آنها احترام قائل میشود؛ اگر در جبهه‌ی نبرد به شهادت هم برسند، به جوار الهی هم بروند، پیکر آنها با احترام تشییع میشود، یاد آنها را گرامی میدارند.

اما حسین‌بن‌علی علیه‌السلام زمانی بود که وضعیّت این‌گونه نبود. از مدینه که حرکت کرد، با غربت بود؛ از مکه حرکت کرد، با غربت بود؛ به کربلا وارد شد، با غربت بود؛ غریبانه محاصره شد، غریبانه جنگید، غریبانه و لب‌تشنه جان داد، غریبانه دفن شد، غریبانه در طول سالهای متمادی یاد شد. اختناق سیاه بر تمام دنیای آن روز حاکم بود و حسین‌بن‌علی علیه‌السلام این غربت را به‌روشنی میدید.

درس عاشورا

◆ درس عاشورا؛ ایستادگی، جهاد و نهراسیدن از تنهایی و غربت است

میان صحرای بی‌پایان ظلمت، این نور درخشنده به تنهایی قیام کرد. اگر آن روز همان هفتاد و دو نفر هم کنار حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نمیماندند، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام قیامش را تعطیل نمیکرد. این یک درس است. از حسین علیه‌السلام بیاموزیم که جهاد فی‌سبیل‌الله را در هیچ شرایطی نباید به بهانه‌ی فشارها و غربتها ترک کرد.

■

درس حسین‌بن‌علی علیه‌السلام این است که این فریضه و این واجب را به سبب تنها بودن، کم بودن، غریب بودن، یاور نداشتن، معارض داشتن، دشمن داشتن، نباید ترک کرد. این یکی از درسهای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است. در غربتِ کامل جنگید و تا سالهای متمادی کسی جرأت نداشت بر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام حتی اشک بریزد. حسین علیه‌السلام اینها را میدانست و غربت نتوانست او را به وحشت بیندازد.

انگیزه‌ی قیام امام حسین علیه‌السلام

چیزی که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را به این جهاد دشوار وادار میکرد، این بود که احساس میکرد دین در خطر است. هر وقتی که انسان احساس کند دین به او احتیاج دارد - به جانش، به مالش، به نیروهایش، به زبانش، به احساساتش - بایستی آن را تقدیم کند و خرج کند.

◆ در زمان امام حسین علیه‌السلام، دین در خطر قرار داشت و علاج آن، قیام و مقابله با دشمن بود

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای علّت قیام خود سخنانی دارد. یکی از سخنان آن حضرت این است: هر کسی ببیند دین خدا به وسیله‌ی کسانی و قدرتهایی در جامعه‌ی اسلامی دارد از بین میرود و پامال میشود و در مقابل این حرکت نایستد؛

«كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»؛[1]

خدا او را در حکم همان کسی قرار خواهد داد که دارد با دین خدا مبارزه میکند و می‌جنگد. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با این انگیزه شروع کرد.

درس عاشورا

درس دیگر عاشورا که امروز باید برای ما جالب باشد، این است که مبارزه و جهاد مظلومانه اگر سرکوب هم بشود - آن‌چنان که در کربلا شد - خدای متعال این خون را هرگز خشک نخواهد کرد. خون امام حسین علیه‌السلام جوشید و در طول تاریخ طولانی، اسلام و جریان عظیم تشیّع را آبیاری کرد، رشد داد و به امروز رساند. شما می‌بینید امروز اسلام به وسیله‌ی شما در دنیا سربلند شد و ما از عاشورا یاد گرفتیم. ما اگر عاشورا نداشتیم، بلد نبودیم چگونه باید در مقابل ظلم و جور رژیم جبّار گذشته ایستادگی کرد. این درس حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است.

◆ از درسهای عاشورا، پیروزی جهاد مظلومانه است

◆ امام حسین علیه‌السلام به ما آموخت که چگونه باید در برابر ظلم و ستم ایستادگی کنیم

پیروزی نهضت حسینی

امروز نهضت حسینی پیروز شده است؛ زیرا حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای عزّت اسلام می‌جنگید و امروز اسلام به عزّت رسیده است. امروز در دنیا اسلام به تفکّری که میتواند ملّتها را زنده و سربلند و آبرومند

◆ با پیروزی و عزّت کنونی اسلام، اهداف امام حسین علیه‌السلام تحقّق یافته است

۱. همان.

بدارد، شناخته شده است. امروز عمل ما در جمهوری اسلامی ایران میتواند برای دنیا الگو باشد. پس درس حسین‌بن‌علی علیه‌السلام درس جاودانه است؛ باید فراموشش نکرد، باید آن را درست فهمید. در گفتنها، روضه‌خوانی‌ها، ذکر مصیبتها باید نکته‌ی فدا شدن انسان برای دین خدا و برای راه خدا تفهیم شود، تا ما این درس را همواره از گوشمان بیرون نکنیم.

◆ درسهای عاشورا، درسهایی جاودانه‌اند

قدر این ایّام را بدانید. در این شبهای محرّم، با نزدیک کردن دلهای خود به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام از آن حضرت و از حادثه‌ی عاشورا نیرو بگیرید. شما جوانها که امیدهای آینده‌ی کشور و انقلاب هستید، باید شانه‌های خودتان را محکم کنید؛ استخوانهای خودتان را استوار کنید، برای حمل کردن بار امانت سنگینی که بر دوش شماست. همین امانتی که تا امروز در جبهه‌ی جنگ بود، فردا ممکن است در شکل دیگری و در جبهه‌ی دیگری باشد. همه‌ی اینها درس عاشورا و درس حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است.

◆ عاشورا، در همه‌ی صحنه‌ها سرمشق ماست

۱۳۶۷/۵/۲۴

محرّم؛ پرچم بیداری امّت مسلمان

◆ آنچه در طول تاریخ، مرز میان حق و باطل را روشن کرده است، محرّم و عاشوراست

محرّم در حقیقت پرچم اسلام شد، شاخص قرآن شد. خیلی‌ها ادّعا میکردند مسلمانند، خیلی‌ها بودند قرآن تلاوت میکردند و شاید رسمی و با آب و رنگ علمی راجع به مطالب قرآن حرفهایی هم میزدند؛ اما آن چیزی که در طول تاریخ پرافتخار تشیّع توانسته است مرزی میان حق و باطل، مرزی میان اسلام حقیقی و اسلام مجازی باشد، محرّم است. شاید بعضی از مسلمانها با حقیقت محرّم و عاشورا درست آشنا نباشند، اما حقیقتاً در یک دوران طولانی از تاریخ، بهترین مسلمانان، حتی مسلمانانی که در زمره‌ی تشیّع نبودند، قدر محرّم را میدانستند.

محرّم در نظر عارفان به محرّم، در نظر کسانی که محرّم را می‌شناسند، در حقیقت شاخص بیداری امّت مسلمان بود.

درسهای عاشورا

محرّم چند چیز را به محرّم‌شناس‌ها نشان داد و ثابت کرد. یکی اینکه به همه‌ی مسلمانان عالم و به آنهایی که توانستند درس محرّم را بفهمند، نشان داد که برای دفاع از اسلام و قرآن، هر کسی در هر شأن و مقامی باید از جان خود بگذرد. مسلمانی که ادّعای طرفداری از اسلام میکند، اما در راه دفاع از اسلام حاضر نیست سیلی بخورد؛ حاضر نیست برای دفاع از قرآن، مصالح شخصی خود را قربانی کند، نمیتواند ادّعا کند مسلمان واقعی است.

- **عاشورا نشان داد برای دفاع از اسلام، بایستی همه‌ی موجودی را فدا کرد**
- **کسی که در راه دفاع از اسلام حاضر به فداکاری نیست، نمیتواند ادّعا کند مسلمان واقعی است**

محرّم نشان داد کسی در حدّ عظمت شخصیّت حسین‌بن‌علی(ع)، آن جان عزیز، آن انسانی که همه‌ی دنیا به برکت و طفیل او به‌وجود آمده بود، این انسانِ با این عظمت و چنین مغتنم، بهترین انسانهای زمان خودش؛ حبیب‌بن‌مظاهر و مسلم‌بن‌عوسجه و دیگر شهدای کربلا و فرزندانش را بردارد و خود و همه‌ی آنها را برای قربانی شدن آماده کند. از این بالاتر، حاضر بشود زنان، دختران و ناموس الهی و حرم پیغمبر(ص) مثل زنهای کفّار و بیگانگان اسیر بشوند و شهر به شهر درمانده بشوند.[1] حسین‌بن‌علی(ع) این را در آئینه‌ی روشنِ دل منوّر خود میدید و میدانست این‌طور خواهد شد؛[2] در عین حال همه را برداشت، همه‌ی موجودی‌اش را برداشت، حتی سجّادش را هم برداشت، همه را به قربانگاه آورد؛ منتها خدا امام سجّاد(ع) را ذخیره‌ی امامت نگه داشت.

- **امام حسین(ع) به نتیجه‌ی کار و مصائب آینده، علم داشت**

این یک درس شد. این، درس اوّل و بزرگترین درس محرّم است؛

- **فداکاری در دفاع از اسلام، بزرگترین درس محرّم است**

۱. الفتوح، ج۵، صص۱۲۰و۱۲۷؛ اللهوف، صص۸۴ و ۹۹-۱۰۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص ۱۰۷ و ۱۲۴.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۸۴؛ دلائل الإمامة، ص ۱۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

درسی که هر انسان مؤمن به خدا و اسلام را به تکلیفش آشنا میکند. آنجا که پای دفاع از اسلام در میان است، جانها، حتی عزیزترینشان هم باید خود را آماده‌ی قربانی شدن کنند. این درس اوّل.

◆ اگر انسان حتی در کمال غربت، جان خـــود را برای اسلام فدا کند، خون او هرگز نخواهدخشکید

درس دیگر محرّم این است که وقتی انسان برای خدا و اسلام جان خود را فدا میکند، اگرچه در کمال غربت باشد – مثل غربت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام – این شمع فروزان و این نهال بالنده هرگز از صحنه‌ی روزگار محو نخواهد شد؛ این خون هرگز نخواهد خشکید. اگر کسی در وضع حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به شهادت میرسید، به حسب طبیعت باید بکلّی فراموش میشد؛ اما حسین علیه‌السلام نه فقط فراموش نشد، که خون او هر روز جوشان‌تر شد؛ هر روز دلهای بیشتری را برانگیخته کرد. در بیابان دورافتاده، دور از چشم همه، در برابر یک لشکر فریب خورده‌ی اغفال شده و دل به دنیا داده، زیر فشار تبلیغات دستگاه جبّار حاکم، با آن فشار شدیدی که روی دوش مردم می‌آمد، که مبادا یاد حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را زنده کنند، با همه‌ی این اوصاف و احوال، این خون خشک نشد، این جان عزیز فراموش نشد. این شهادت، هر روز که گذشت، دنیا را بیشتر روشن کرد. محرّم، ماه بیداری و روشنگری است.

◆ تلاش دشمن برای از بین بردن یاد حسین‌بن‌علی علیه‌السلام ناکام ماند

◆ محـــرّم، ماه بیـــداری و روشنگری است

غفلت مسلمانان از حادثه‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام

◆ مولـــوی در کتاب مثنوی خود به غفلت مســـلمین از حادثه‌ی عاشورا اشاره دارد

مولوی نقل میکند شاعری وارد شهر حلب شد؛ دید مردم در و دیوار را سیاه پوش کردند. فکر کرد شاید شاهی، شاهزاده‌ای، امیری، بزرگی از دنیا رفته. گفت: بروم مدحی بگویم و پولی بگیرم. از یکی پرسید: این مرده کیست؟ آن مرد نگاه کرد و گفت: در این شهر غریبی؟ گفت: بله. گفت: فهمیدم غریبی و نمیدانی چه خبر است؛ ماه محرّم است. شاعر پرسید: ماه محرّم چیست؟ گفت: ماه شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است و ما به آن جهت سیاه‌پوشیم. شاعر بنا کرد حرفهایی زدن، که مولوی

در کتاب مثنوی به زیبایی بیان کرده؛ از جمله میگوید: شهادت این شهیدان و حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، روز جشن و شادی شهدا است:

چون‌که ایشان خسرو دین بوده‌اند
وقت شادی شد چو بشکستند بند
سوی شادرْوان دولت تاختند
کُنده و زنجیر را انداختند[1]

آنها شاد شدند، پس دوستانشان باید به شهادت آنها شاد بشوند؛ اما شما امروز فهمیدید حسین علیه‌السلام به شهادت رسیده، ای مردم حلب!؟ امروز فهمیدید که دارید عزاداری میکنید!؟ چطور ظرف این چند صد سال که از شهادت امام حسین علیه‌السلام میگذرد، تا قرن چهارم و پنجم، شما و دنیای اسلام نفهمیدید حسین علیه‌السلام شهید شد و چرا شهید شد؟ شما خواب بودید؟

پس عزا برخود کنید ای خفتگان
زان‌که بد مرگی است این خواب گران[2]

◆ غفلت مسلمانان از حادثه‌ی شهادت اباعبدالله علیه‌السلام، خسارت سنگینی برای اسلام بود

راست میگوید؛ آنهایی که نفهمیدند حسین علیه‌السلام چرا شهید شد، نفهمیدند که عَلَمی که در دست حسین علیه‌السلام بود، چرا برافراشته شد و تکلیف پیروان حسین علیه‌السلام در قبال این رسالت چیست؛ اینها باید بر خودشان گریه کنند. دنیای اسلام متأسّفانه در طول قرنهای متمادی از این حقیقت غافل ماند.

ملّت ایران و درس‌آموزی از محرّم

شما اوّلین ملّتی بودید که در زمان مناسب و در لحظه‌ی نیاز، این حقیقت را به‌روشنی فهمیدید و به دنیا نشان دادید. ملّت ما پشت سر امام حکیم و بزرگوار و الهیِ خود فهمید شهادت حسین علیه‌السلام یعنی درس غلبه‌ی خون بر شمشیر. شما این درس را به کار بستید و خون

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۸۲، بیت ۷۹۸-۷۹۹.
۲. همان، بیت ۷۹۶.

را بر شمشیر پیروز کردید. عزیزان من! رزمندگان، جوانان مؤمن و با اخلاص! بدانید والله اگر جنگ ایران و عراق هم تمام بشود، در مبارزه‌ی جهانی انقلاب اسلامی با کفر و استکبار جهانی، همین حربه خواهد بود که ملّت اسلام را به پیروزی قطعی خواهد رساند. ما، هم در تجربه‌ی مبارزه‌ی ملّت ایران با نظام منحوس شاهنشاهی از تبعیّت سیّدالشّهدا علیه السلام استفاده کردیم، هم در جنگ با متجاوزین عراقی این تجربه را به کار بستیم، و هم در طول مبارزه با استکبار جهانی باید این درس یادمان باشد.

◆ انقلاب اسلامی همواره به آموزه‌های محرّم نیاز دارد

ملّت ما با فداکاری، با نترسیدن از مرگ، با ترجیح دادن مصلحت اسلام بر مصلحت خود، خواهد توانست این بارِ سنگین را به مقصد برساند؛ این راه طولانی را طی کند؛ این باید درسی باشد که ما فراموش نکنیم. ما مسئولین کشور هم باید فراموش نکنیم، شما رزمندگان هم باید فراموش نکنید، روحانیّت هم باید فراموش نکند، و کلّ ملّت هم همواره باید این درس را به یاد داشته باشند؛ این درس محرّم است.

در طول این روزهای عزیز – روزهای دهه‌ی عاشورا و بعد از عاشورا – هر وقت بر حسین‌بن‌علی علیه السلام دل سوزاندید و گریه کردید، یادتان باشد که چرا بر حسین علیه السلام گریه میکنید؛ یادتان باشد که پیام این اشک و این عزاداری چیست.

۱۳۶۷/۵/۲۵

انقلاب اسلامی؛ در ادامه‌ی سلسله‌ی تاریخی عاشوار

ما یک بخشی از یک سلسله‌ی تاریخی هستیم. نَسب ما، نَسب ملّت ما به حسین‌بن‌علی علیه السلام می‌رسد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به همه‌ی انبیای الهی؛ ما دنباله‌ی آنها هستیم. ملّت امروز ایران را تنها و مجرّد و مقطعی نباید نگاه کرد؛ با این دید کلی باید نگاه کرد. ما دنباله‌روِ همان پرچمداران و

رهبرانی هستیم که زمان خود و عمر خود را به مبارزه گذراندند، اما به هدفهای خود، به مقاصد خود و آرمانهای خود نائل آمدند و دشمن را علی‌رغم های و هویی که داشت، وادار به عقب‌نشینی کردند.

◆ هدف اباعبدالله علیه‌السلام (بقای اسلام) به دست آمد و هدف یزید (انهدام اسلام) ناکام ماند

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای بقای اسلام قیام کرد و یزید و یزیدیان میخواستند اسلام نباشد. شما امروز می‌بینید اسلام، با عظمت و وسعت در سطح جهان وجود دارد و یک حکومت و نظام مقتدر و نیرومندی مثل نظام جمهوری اسلامی بر پایه‌های اسلام بنا شده؛ این بر اثر زحمات حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است. اینجا هم همان آیه صدق میکند، که: «**وَ أَمَّا مَا یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الأَرْضِ**».[1]
آن روز خیال میکردند حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را شکست دادند؛ غافل بودند از اینکه حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به شهادت رسید، اما فکر او زنده شد و مقصود او در تاریخ باقی ماند.

◆ نظام اسلامی به برکت عاشورا تحقّق یافت و این پیروزی امام حسین علیه‌السلام بر یزید است

شما ببینید سلسله‌ی خونین اسلام و متدیّنینِ به قرآن در طول تاریخ چه معجزه‌هایی آفریده‌اند، و بالاترین معجزه همین چیزی است که امروز دنیا دارد آن را می‌بینند؛ یعنی تحقّق نظام اسلامی و حکومت اسلامی. این پیروزی امام حسین علیه‌السلام بر یزید است. یزید میخواست از اسلام و قرآن و دین و نماز و ارزشهای اخلاقی اسلامی و عدالت اجتماعی هیچ اثری باقی نماند و چون مظهر همه‌ی این ارزشها اسلام بود، میخواست اسلام را دفن کند. صریحاً هم میگفت![2] امروز یزید کجاست؟ البته امروز یزیدهای زیادی در دنیا هستند، شقی‌تر از آن یزید؛ اما آن یزیدی که با حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در افتاد، او امروز کجاست؟ درگوشه‌ی تاریک مزبله‌های تاریخی، مدفون شده و فراموش شده است و مقاصدش برآورده نشد. اما حسین‌بن‌علی علیه‌السلام کجاست؟ در اوج قلّه‌ی شرف و فضیلت، زنده است. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام پیروز شد.

◆ یزید در مزبله‌ی تاریخ و امام حسین علیه‌السلام در اوج قلّه‌ی شرف و فضیلت جای گرفتند

۱. «ولی آنچه به مردم سود میرساند [آب یا فلز خاص] در زمین میماند.» رعد، ۱۷.
۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۴؛ تذکرة الخواص، صص ۲۳۵ و ۲۶۰-۲۶۱.

پیروزی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به شهادت بود؛ پیروزی ملّت ما به فداکاری بود.

◆ در مقایسه با عاشورا، امام و رهبر ما در انقلاب اسلامی تنها نیست، ولی امام حسین علیه‌السلام تنها بود

زمان ما با زمان امام حسین علیه‌السلام خیلی فرق کرده است. آن روز امام حسین تنها بود، امروز فرزند حسین علیه‌السلام - امام امّت - تنها نیست. آن روز اگر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام چند هزار نفر امثال شما جوانها با این شور و هیجان داشت، تمام دستگاه بنی‌امیّه را به هم می‌ریخت و حکومت اسلامی را تشکیل میداد. امام صادق و امام باقر و امام موسی‌بن‌جعفر و بقیّه‌ی ائمّه علیهم‌السلام که میخواستند با دستگاه‌های جور مبارزه کنند، اگر پانصد یا هزار نفر از قبیل شما جوانهای فداکار - این برادران سپاه پاسداران - میداشتند، بر تمام دشمنانشان فائق میشدند. آنها تنها بودند، غریب بودند؛ با غربتشان، با تنهایی، با مظلومیّت، و بالاخره با کشته شدن، دین را حفظ کردند. امروز ملّت ما با قدرتِ خودش دین را حفظ خواهد کرد.

◆ اسلام در طول تاریخ با تحمّل مظلومیّت، غربت و شهادت از سوی ائمّه علیهم‌السلام حفظ شده است

۱۳۶۷/۵/۲۶

عاشورا؛ پیامدار ایستادگی، فداکاری و شجاعت

قدر ایّام محرّم و عاشورا را بدانید. این ایّام را خیلی مغتنم بشمارید. یاد حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و آن شهامت و فداکاری به ما قوّت قلب میدهد. ما در تاریخ، دیگر آن‌گونه شجاعت و آن‌گونه فداکاری را سراغ نداریم. در روضه‌خوانی‌ها و گریه کردن‌ها، برادران عزیز و علمای محترمی که تشریف دارند، اگر ذکر مصیبت کردند و سخنرانی کردند، به جنبه‌ی فداکاری حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و درسی که او آموخته، باید بیشتر توّجه کنند و تکیه کنند. اصلاً کار حسین‌بن‌علی علیه‌السلام یک درس بود؛ به ما نشان داد که مسلمان باید از دینش این‌گونه دفاع کند. ما هیچ‌کدام هنوز در شرایط حسین‌بن‌علی علیه‌السلام قرار نگرفتیم. کربلای خوزستان

◆ باید به درسهای عاشورا در مجالس حسینی توّجه نمود

و کربلای ایران فاصله‌ی زیادی با کربلای حسین‌بن‌علی‌ﷺ دارد. هیچ‌کدام از قضایا و حوادث تلخ ملّت ایران به عظمت و تلخی حادثه‌ی حسین‌بن‌علی‌ﷺ نشد و نخواهد شد. اما در آن حادثه‌ی تلخ، حسین‌بن‌علی‌ﷺ ایستادگی کرد، مقاومت کرد، شجاعت به خرج داد و عقب نشینی نکرد. باید این را یاد بگیریم. حسین‌بن‌علی‌ﷺ برای اسلام از همه چیز خود گذشت؛ این درسی است برای ما، که باید فرا بگیریم.

۱۳۶۷/۵/۲۷

همانندی دوران انقلاب اسلامی و دوران امام حسین‌ﷺ

◆ باید برای سرمشق گرفتن و یافتن راه، شباهتهای امروز با صدر اسلام را بیابیم

شباهت دوران ما با دوران حسین‌بن‌علی‌ﷺ عجیب است. شباهتها، خط دهنده است و به ما میگوید در این زمان چه باید بکنیم؛ چون شما وقتی چهره‌ی خودتان را در آیینه دیدید، میتوانید راحت درباره‌اش قضاوت کنید و بفهمید چه باید کرد. وقتی شما میخواهید به مکه مسافرت کنید، اگر یک نوار ویدیوئی برایتان بیاورند که نشان بدهد فلان کس چگونه مکه رفت، کجا رفت، از کجاها عبور کرد، از کجاها اجتناب کرد؛ شما وقتی نگاه کردید، میتوانید بفهمید چه جور عمل کرده، کجای آن اشتباه بود، کجایش درست بود، و درس میگیرید. ما هم رفتارمان را در دوران پیغمبرﷺ مشاهده میکنیم، در دوران امیرالمؤمنین‌ﷺ مشاهده میکنیم و می‌فهمیم؛ چون از دور میتوانیم درباره‌ی آنها قضاوت کنیم. آدم درباره‌ی خودش سخت است قضاوت کند؛ درباره‌ی دیگران آسان است. چون درباره‌ی آنها قضاوت میکنید، فوراً ذهنتان می‌فهمد امروز ما باید چه بکنیم.

◆ در دوران امام حسین‌ﷺ همه‌ی جبهه‌ی باطل برای از بین بردن گستاخانه‌ی دین در برابر جبهـــه‌ی حق قرار گرفته بود

ما در حدیث صدر اسلام وضع امروز خودمان را مشاهده میکنیم. زمان حسین‌بن‌علی‌ﷺ همه‌ی کفر و فساد، همه‌ی عناد با حق و حقیقت، با تمام ابزارهای مستقیم و غیرمستقیمش در یک‌جا متمرکز شده بود و

تمام فضیلتها و ارزشهای معنوی و راه‌های بحق و حقیقت در یک‌جا متراکم و متبلور شده بود. این طرف حق بود و حسین و یارانش، و آن طرف هم باطل.

◆ سبب قیام عاشورا، تصمیم جبهه‌ی باطل برای نابودی کامل دین بود

چرا حسین قیام کرد؟ چون دید اگر قیام نکند، آن باطل متراکم، این حقّ متراکم را خواهد بلعید و از بین خواهد برد؛ والاّ باطل قبلاً هم بود. فراموش نکنید حسین‌بن‌علی ده سال از دوران امامت خودش را با معاویه سر کرد، معاویه هم خلافت میکرد.[1]

◆ تفاوت رفتار امام حسین در زمان معاویه و یزید، ناشی از تغییر مشی جبهه‌ی باطل بود

امام حسین در مدینه زندگی خودش را داشت؛ نه قیامی، نه مبارزه‌ای، نه جنگی، نه دعوایی. البته مبارزه‌ی سیاسی داشت.[2] بنده این را بارها گفتم و ثابت کردم که ائمّه مبارزه‌ی سیاسی را یک روز هم ترک نکردند؛ اما قیام مسلحانه به آن شکلی که در دوران یزید مشاهده میکنید، در دوران معاویه بروز نکرد؛ در حالی که آنجا هم، آن طرف باطل بود، این طرف حق؛ آن هم متراکم بود، این هم متراکم. مسئله‌ی اساسی دوران یزید این بود که باطل متراکم، -با تظاهر، با گستاخی، با آن تعرّضی که مقابل حق پیدا کرده بود، - بر آن بود که حق را از بین ببرد و نابود کند و چیزی دیگر از حق باقی نمیماند.

◆ اصل مبارزه‌ی سیاسی ائمّه، هیچ‌گاه تعطیل نشد؛ اما شیوه‌های مبارزه، متناسب با شرایط زمان تفاوت داشت

◆ اصرار یزید بر بیعت امام حسین، نشان از تصمیم گستاخانه‌ی جبهه‌ی باطل بر نابودی دین داشت

اصرار بر اینکه حسین‌بن‌علی باید با من بیعت کند،[3] یعنی همین. اصرار بر اینکه تمام رجال و سران بنی‌هاشم و قریش در مدینه و مکه باید با یزید بیعت کنند، یعنی همین. امام حسین در مقابل این ایستاد؛ یعنی در مقابل اقرار به تسلیم حق در برابر باطل. این همان وضعی است که زمان ما وجود داشت و باز هم وجود دارد.

◆ بیعت امام حسین با یزید به معنای اقرار به باطل و تسلیم حق در مقابل باطل بود

۱. دلائل الإمامة، ص ۱۷۷.

۲ کتاب سلیم‌بن‌قیس، صص ۳۲۰-۳۲۳؛ الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۴ و ۲۰۷-۲۰۹؛ أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۱۲۰-۱۲۲؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ إختیار معرفة الرجال، ج ۱، صص ۲۵۰-۲۵۹؛ تحف العقول، صص ۲۳۷-۲۳۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۴۰۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۱۲۹-۱۳۰.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۰؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص۳۲۴-۳۲۵.

• تاریخ عاشورا در دوره‌ی انقلاب اسلامی تکرار شد و استکبار جهانی تصمیم بر ریشه‌کنی نظام اسلامی داشت

این دشمن عفلقیِ پیشکرده‌ی استکبار جهانی مصمّم شده بود که به تبعیّت از اربابهایش، اسلام و انقلاب اسلامی را از بین ببرد؛ اما ملّت ما حسینی‌وار جنگید. البته وقتی میگویم دوران ما شبیه دوران امام حسین علیه‌السلام است، معنایش این نیست که در همه جهت شباهت دارد. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به فوز شهادت نائل شد، نهضت حسین علیه‌السلام با شهادت جان گرفت؛ اما نهضت عظیم و کربلای خونین ملّت ایران با اینکه شهدای ارزشمندی داشت و خون آنها چراغ این نهضت را روشن نگه داشت و پشتوانه‌ی نهضت شد، در نهایت توانست به هدفهای خودش دست پیدا کند. از این جهت نمیگوییم شباهت دارد؛ از این جهت که کفر در صدد دست انداختن به اسلام است، تصمیم داشتند نگذارند از انقلاب چیزی باقی بماند، شباهت دارد.

• استکبار در جنگ تحمیلی، یکپارچه علیه انقلاب اسلامی اقدام کرد

استکبار، آن هم نه فقط استکبار غربی، استکبار با همه‌ی هیکلش، با همه‌ی اذناب شرقی و غربی‌اش، مرتجع و مترقّی‌اش، پولدار و بی‌پولش، کشور جهان‌سومی و پیشرفته‌اش، اروپا و امریکا و آسیا، همه‌ی اینها سرمایه‌هاشان را روی هم ریختند، دست به دست هم دادند، هر کدام یک گوشه‌ی کار را گرفتند، بعضی‌ها کمی صریح‌تر و بی‌حیاتر، بعضی‌ها پرده‌پوش‌تر و لاپوش‌تر، همه‌ی قدرتها را با هم یکی کردند تا این انقلاب را از بین ببرند.

۱۳۶۷/۵/۲۷

درسهای عاشورا

در حادثه‌ی عاشورا، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با یاران خود و جوانهای خانواده‌ی خود، برای دفاع از دین و اسلام به عراق آمدند، به طرف کوفه رفتند و در سرزمینی به نام کربلا[1] فرود آمدند.

• هدف قیام اباعبدالله علیه‌السلام اصلاح بود

هدف امام حسین علیه‌السلام این بود که حکومت اسلامی را تشکیل بدهد.

۱. الأخبار الطوال، صص ۲۵۲-۲۵۳؛ اللهوف، ص ۴۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

میخواست اسلام را که منحرف شده بود، به جادّه‌ی اصلی خود برگرداند.

• امـــام حســـین علیه‌السلام به مصائب و شهادت خویش در ســـخت‌ترین شرایط آگاهی داشت

خود حسین‌بن‌علی علیه‌السلام خوب میدانست در راه این هدف، همه‌ی خطرهای بزرگ هست و یقین داشت شهادت در راه خدا نه فقط برای خود او، که برای نزدیکان و یاران او یک سرنوشت حتمی و یقینی است؛ در عین حال آمد. درس، همین‌جاست. یکی از درسهای بزرگ عاشورا همین است. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام امام ما است؛ یعنی ما که شیعیان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام هستیم، باید خودمان را موظّف بدانیم از آن بزرگوار تبعیّت کنیم.

• درس عاشـــورا این است که برای نجات اسلام باید با دشمن مقابله کرد و همه‌ی خطرها را به جان خرید

این یک درس از درسهای عاشوراست که انسان هر وقت احساس کرد اسلام در خطر است، هر وقت احساس کرد دشمن برای اسلام یک نقشه‌ی خطرناکی چیده است، باید به میدان بیاید؛ باید خودش را برای قبول خطر آماده کند؛ حالا این خطر هرچه میخواهد باشد، اگرچه کشته شدن؛ چون این کشته شدن، شهادت در راه خدا و افتخار است، مایه‌ی روسفیدی است، مایه‌ی سعادت و خوشبختی است.

• شهادت در راه خدا مایه‌ی روسفیدی و سعادت است

• شهادت امام حسین علیه‌السلام در شرایطی بســـیار دشوار و متفاوت با شـــهادت دیگر ائمّه علیهم‌السلام و اولیا رخ داد

شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام یک شهادت معمولی نبود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم در راه خدا کشته شد. حسن‌بن‌علی علیه‌السلام هم در راه خدا کشته شد. پیغمبران بسیار و ائمّه‌ی هدی علیهم‌السلام و اولیای بزرگ و اصحاب کباری در راه خدا کشته شدند؛ در جنگ اُحد[1] چه بسیار کشته شدند؛ در جنگ بدر[2] و بقیّه‌ی غزوات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چقدر کشته شدند. آن روز، شهادت در دنیای اسلام خیلی اتّفاق افتاده بود، اما شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با همه‌ی اینها فرق داشت؛ شهادتی سخت، شهادتی در نهایت غربت. انسان در میدان جنگ، با حرارت، باشور، با امکانات، با دشمنی در مقابل خودش بجنگد؛ امید پیروزی داشته باشد، امید موفقیّت در هدف

۱. أنساب الأشراف، ج ۱، صص۳۲۸-۳۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۲۶۰.
۲. دلائل النبوة، بیهقی، ج ۳، ص ۱۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۲۴۰.

داشته باشد، نگرانی از زن و بچّه نداشته باشد؛ کسانی پشت سر، او را تدارک کنند؛ اگر غذا میخواهد، اگر امکانات میخواهد، برای او فراهم کنند؛ بعد هم بداند اگر در این میدان مجروح شد، پرستارها اطراف او را خواهند گرفت و پزشکان او را مداوا خواهند کرد و اگر شهید شد، پیکر او را با عظمت روی دست بلند میکنند. حمزه سیّدالشّهدا شهید شد، اما میدانست رسول خداﷺ از او احترام خواهد کرد. همین‌گونه هم بود؛ همه‌ی مدینه به خاطر حمزه عزادار شدند؛[1] مثل سرداران ما. دیدید در زمان ما، سردارانمان و عزیزانمان وقتی به شهادت میرسند، شهر یکپارچه غوغا میشود.

این‌گونه به استقبال خطر رفتن فرق میکند با اینکه انسان در یک صحرای سوزان، تنها و غریب باشد؛ در حالی که در تمام دنیای اسلام، هیچ‌کسی، هیچ قدرتی، هیچ جمعیّتی به یاد او نباشند، پشتیبان او نباشند؛ آنهایی که پشتیبان او هستند، قدرت نفس کشیدن نداشته باشند؛ آن هم نه فقط خودش، با همه‌ی فرزندانش، حتی با کودک شش‌ماهه‌اش؛ آن هم نه با داشتن امکانات، با هیچ امکاناتی، گرسنه، تشنه، خسته، گرمازده؛ آن هم نه با خاطر جمعی از زن و فرزند. زن و فرزند در یک قدمی میدان جنگ، زیر شعله‌ی خشم دیوانه‌وار دشمن؛ دخترها، زنها، خانواده. ببینید چقدر این شهادت بزرگ است. ببینید حسین﷣ چه کرده است. خودش را برای مصیبتی و بلایی این‌گونه آماده کرد. این است که امام حسن﷣ وقتی مسموم شد، برادرش حسین‌بن‌علی﷣ بالای سرش بود و اشک می‌ریخت؛ گفت: برادر عزیزم! اشک نریز، هیچ روزی به سختی روز تو نیست؛ «لایَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله».[2]

◆ **امام حسن﷣ در لحظات پایانی عمر خویش خطاب به امام حسین﷣ فرمود: لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله**

۱. أنساب الأشراف، ج۴، صص۲۸۷-۲۸۹؛ إعلام الوری، ج۱، ص۱۸۳؛ بحارالأنوار، ج۷۹، ص۱۰۵.
۲. اللهوف، صص ۱۸-۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

◆ اباعبدالله(ع) با علم به همه‌ی مصائب، شجاعانه وارد میدان مبارزه شد

حسین‌بن‌علی(ع) در صفحه‌ی روشنِ دلِ منوّر خود، همه‌ی اینها را میدید؛ میدانست چه خواهد شد؛ چشم و گوش بسته نیامده بود. می‌فهمید در این بیابان سوزان چه خبر خواهد شد. تشنگی را میدانست، گرسنگی را میدانست، تشنگی بچّه‌ها را میدانست، تشنگی دخترها و زنها را میدانست، تنها ماندن خانواده بعد از کشته شدن مردها را میدانست. میدانست این دشمنهای بی‌ادب، گستاخ و وحشی، بعد که مردها را کشتند، به خیمه‌ی زنها حمله خواهند برد؛ اینها را میدانست.

◆ امام حسین(ع) همه‌ی مصائب را برای بقای اسلام تحمّل کرد

امام حسین(ع) با همه‌ی اینها، با شجاعت کامل وارد این میدان شد. نه اینکه ندانسته باشد یک جایی به دام می‌افتد؛ نه، قضیّه این نبود؛ برایش روشن بود که چه خواهد شد؛ اما چون دفاع از دین و دفاع از قرآن و بقای اسلام و بقای نام رسول خدا(ص) در طول تاریخ مطرح بود، حاضر شد به تمام این فداکاریها تن بدهد.

برادر! ما امروز اگر کشته بشویم، اگر معلول بشویم، اگر قطع‌نخاعی بشویم، اگر دو سه برادر از یک خانه کشته بشویم، اگر در جبهه امکاناتمان هم درست نباشد، و هر مصیبتی را شما امروز فرض کنید؛ از مصیبت حسین‌بن‌علی(ع) بمراتب کوچکتر و پایین‌تر است. او خودش بزرگترین مصیبت را قبول کرد تا به ما یاد بدهد مصیبت را در راه خدا باید قبول کرد. درس یعنی این. اینکه میگوییم کار حسین‌بن‌علی(ع) برای ما درس است، یعنی این.

◆ پیروی از امام حسین(ع) بدین معناست که باید در راه خدا، مصائب را به جان بخریم و فداکاری کنیم

بسم‌الله؛ کسی مسلمان است، کسی تابع حسین(ع) است، این گوی و این میدان. تابع یعنی این؛ وإلاّ بنده آنجا بنشینم، پیشوای من، رهبر من، امام من، جلو بیفتد، کاری را انجام بدهد، به من نشان بدهد که من چه‌کار باید بکنم؛ بنده بگویم من مخلص شما هستم، مرید شما هستم، شما را قبول دارم، اما این کاری که شما کردید، بنده نمیکنم؛ اینکه

امامت نشد، اینکه پیروی نشد. حسین‌بن‌علی‌ﷺ برای دین، خودش را قربانی کرد؛ آن هم این‌گونه قربانی کردنی. چطور میشود کسی پیرو حسین‌ﷺ باشد، اما آماده‌ی قربانی شدن نباشد؟ قربانی شدنی در این روزگار و در همه‌ی روزگاران، به عظمت و شدت مصیبت ابی‌عبدالله‌ﷺ نبوده و نخواهد بود.

این میدان، میدان حسینی است. اینجا کربلاست، منتها کربلایی خیلی کوچکتر از کربلای حسین‌ﷺ. ما باید آماده باشیم. همه‌ی ایران کربلاست. جنگ، ظاهراً تمام شد؛ اما آیا دشمنی استکبار با ما تمام شده است؟ آیا توطئه علیه اسلام تمام شده است؟ آیا نقشه‌های قدرتمندان بزرگ عالم علیه انقلاب اسلامی به پایان رسیده است؟ ممکن است رسیده باشد، خدا کند؛ اما اگر احتمال میدهید نرسیده – که هیچ عاقلی نیست این احتمال را ندهد – باید خودتان را آماده کنید. ملّت ایران باید آماده بماند.

◆ **انقلاب اسلامی همواره نیازمند درس عاشورا در رویارویی با دشمنان است**

۱۳۶۷/۵/۲۸

درسهای عاشورا

اوّلین درس بزرگ عاشورا، درس فدا شدن در راه دین و در راه خداست، حتی در سخت‌ترین شرایط؛ این روشن‌ترین درس عاشوراست. حسین‌بن‌علی‌ﷺ به همه‌ی مسلمانان، بلکه به همه‌ی آزادگان عالم – هرچند غیر مسلمان – این درس را داد که اگر شرف انسان، آزادگی انسان و آرمانهای انسان، و برای مسلمانان، دین آنان، در معرض خطر قرار گرفت، دفاع از دین در سخت‌ترین شرایط و با سخت‌ترین مقدّمات، فریضه‌ی اسلامی و انسانی است. نگویند شرایط دشوار است، نگویند نمیشود؛ میشود. از دین همیشه میشود دفاع کرد؛ با اراده‌ی راسخ و با روح فداکاری و شهادت‌طلبی.

◆ **اوّلین درس عاشورا، فداکاری و استقامت در راه خدا در سخت‌ترین شرایط است**

◆ قیام امام حسین علیه‌السلام در شرایطی بود که بزرگان اسلام با حضرت همراه نشدند؛ با این وجود امام ایستادگی نمود

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در شرایطی این دفاع را انجام داد که در دنیای بزرگ آن روز، تنها بود. بزرگان بنی‌هاشم و بزرگان قریش و آقازادگان اسلام با حسین‌بن‌علی علیه‌السلام همراهی نکردند. در مکه عبدالله‌بن‌زبیر[1]، در مدینه عبدالله‌بن‌جعفر[2]، عبدالله‌بن‌عمر[3]، کسانی که پدرانشان نام‌آوران صدر اسلام بودند و چشم توده‌ی مردم به آنها بود، کسانی بودند که مردم امیدشان را به آنها بسته بودند، در مقابل ظلم یزیدی حاضر نشدند ایستادگی کنند و حاضر نشدند به جگرگوشه‌ی پیغمبر کمک کنند. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مگر چشم انتظار کمک آنها بود و مگر با کمک نکردن آنها کار را متوقّف میکرد؟ متوقّف نکرد. وقتی بین راه اطلاع پیدا کرد مردم کوفه به او یاری نخواهند رساند و فهمید تنها مانده، راه را رها نکرد.[4] وقتی یارانش در صحرای کربلا همه به شهادت رسیدند و با جمعی زنان و کودکان تنها ماندند، دفاع و مجاهدت را رها نکرد.[5] تا لحظه‌ی آخر، امام حسین علیه‌السلام اگر تسلیم میشد، یزیدی‌ها حاضر بودند با او بسازند، اما تسلیم نشد؛ این درس بزرگی بود.

◆ سقوط کوفه و شهادت یاران، مانع حرکت امام حسین علیه‌السلام نشد

◆ امام حسین علیه‌السلام تا آخرین لحظه با یزید سازش نکرد

ما امروز در دنیا در مقابل سیاستهایی قرار گرفتیم که با اسلام و با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی با همه‌ی وجود بدند. استکبار امریکا، استکبار شوروی، ارتجاع منطقه، دولتهایی که دنباله‌رو امریکا و شوروی هستند، همه‌ی اینها به نحوی انقلاب اسلامی را چون خاری بر چشم خودشان میشمارند؛ لذا حاضر نیستند و مایل نیستند آن را تحمّل کنند. فشارهای اقتصادی هست، فشارهای سیاسی هست، فشار نظامی هم که هشت سال تمام بود. ما در مقابل این فشارها مقاومت

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۸۷-۲۸۸؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۴۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۸۶.
۲. الفتوح، ج ۵، ص ۶۷؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۵.
۳. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۲.
۴. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۹۹-۳۰۱؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۷۳-۷۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۷۲-۳۷۴.
۵. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

کردیم، باید هم مقاومت کنیم، باز هم مقاومت خواهیم کرد. کسی خیال نکند با تمام شدن جنگ، مبارزه‌ی ما با کفر و استکبار جهانی تمام شد؛ شکلش عوض خواهد شد، اما مبارزه باقی است. علّت هم این است که کفر و استکبار جهانی حاضر نیست اسلام را تحمّل کند و جمهوری اسلامی برای بقای خود باید از خود دفاع کند؛ و این دفاع مستمر، آمادگی، هوشیاری و فداکاری امّت بزرگ اسلامی ما را می‌طلبد. درس عاشورا به شما جوانها این است که در همه‌ی شرایط آمادگی خودتان را حفظ کنید.

◆ از درسهای عاشورا این است که باید در همه‌ی شرایط آمادگی خود را حفظ کنیم

اهتمام بر دشمن شناسی؛ درس دیگر عاشورا

درس دیگر عاشورا، شناختن دشمن است؛ غافل نشدن از دشمن، فریب نخوردن از ترفندهای دشمن. آن روز خیلی‌ها بودند که ظواهر، آنها را کور کرده بود و نمیتوانستند باطن امر را ببینند. خیلی‌ها بودند که خیال میکردند باید در مقابل آن وضع ساکت بمانند؛ چون خیال میکردند علی‌الظّاهر دین محفوظ است. حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام دشمن را لابه‌لای این ظواهر شناخت. دشمن‌شناسی چیز مهمّی است؛ اشتباه نکردن در شناخت دشمن.

یکی از مشکلات مبارزینِ پیش از انقلاب این بود که دشمنهای غیرواقعی را به مبارزان تازه‌کار معرفی کنند و نگذارند دشمن واقعی بیاید یک چیزی را به عنوان دشمن عَلَم کند و آنها را فریب بدهد. آن روز مبارزین حقیقی کسانی بودند که در گرد و غباری که به‌دست خود دستگاه به‌وجود آمده بود، میتوانستند چهره‌ی دشمن واقعی را تشخیص بدهند. امروز هم این آگاهی و این هوشیاری لازم است.

این هوشیاری درس بزرگ حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام است. آن روز در دنیا کمتر کسانی بودند که بفهمند حق کجاست و باطل کجاست؛ فریب ظواهر را میخوردند، مردم آن بینش درست را نداشتند؛ اما حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام

◆ امام حسین علیه‌السلام در شرایطی که دنیای اسلام از شناخت دشمن و حق و باطل ناتوان بودند، دشمن را شناخت

داشت و به قدری به آن عقیده و ایمان و بینش خود یقین داشت که حاضر شد در آن راه، جان خودش و حتی جان عزیزانش، فرزندانش و علی‌اصغرش را تقدیم کند و خانواده‌اش به اسارت بروند؛ چیزی از این بالاتر میشود؟

پیروی از رهبر؛ پیامی از عاشورا

◆ از پیامهای عاشورا، تبعیّت مطلق از رهبر است

◆ پیروی مسلمانان از رهبر اسلامی، تبعیّت از مقامی است که آگاهانه انتخاب شده است

میگویند پیام عاشورا تبعیّت مطلق از رهبر است و هرچه رهبر گفت، کلمه به کلمه و مو به مو در حوادث و وقایع با اشاره‌ی مقام مقدّس رهبری حرکت کردن و در مقابل رهبر، تسلیم بودن است. کدام رهبر؟ آن رهبری که انسان، آگاهانه او را انتخاب کرده و به او ایمان آورده. لذا شما در زیارت ائمّه علیهم‌السلام هم میخوانید:

«سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ»؛[1]

در مقابل کسانی که با شما می‌جنگند، در جنگم و با کسانی که نسبت با شما سِلم‌اند و تسلیم‌اند، من هم با آنها سِلم و تسلیمم. رهبر اسلامی معنایش همین است که با نفوذ در دلها و با حاکمیّت بر جانها، جامعه‌ی اسلامی را اداره کند.

◆ با فراگرفتن درسهای عاشورا، جامعه‌ی ما در مقابل ترفندهای دشمنان مصونیّت پیدامیکند

این درس دیگر عاشورا است. اگر ما این درسها و درسهای فراوان دیگر را از عاشورا بگیریم، جامعه‌ی ما در مقابل ترفندهای دشمنان مصونیّت پیدا میکند؛ مصونیّتی که برای او بسیار هم لازم و ضروری است.

درسی بزرگ از امام حسین علیه‌السلام

◆ فداکاری امام حسین علیه‌السلام و یارانش در راه دین، درس بزرگی برای ماست

وقتی که راجع به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام بحث میشود و روضه خوانده میشود و ذکر مصیبت و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی و غیره، در تمام این حالات یادتان باشد، این مظلوم و غریب و شهیدی که شما برای او اشک میریزید، این کسی است که برای خدا و برای دین از جان

۱. کامل الزیارات، صص ۵۲۲-۵۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۳۷۴-۳۷۵.

خودش و عزیزانش و فرزندانش و خانواده‌اش گذشت؛ و به ما درس داد. امام یعنی پیشوا؛ آنچه او میکند، ما هم بایستی همان را انجام بدهیم. این فداکاری، درس بزرگ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به ماست.

۱۳۶۷/۵/۲۹

درسهای عاشورا

◆ از درسها و برکات عاشورا، دسته‌بندی و ارزش‌گذاری مردم است

درباره‌ی حادثه‌ی عاشورا باید عرض کنم که این حادثه دارای درسهای بسیار زیادی است. هرچه انسان فکر میکند، می‌بیند درسهای عاشورا باز هم از آنچه اندیشیده، بیشتر است. یکی از درسهای مهمّ عاشورا این است که مردم را به دو دسته در مقابل یکدیگر تقسیم کرد. یک ارزش‌گذاری و تقویم واقعی مردم به برکت حادثه‌ی عاشورا انجام گرفت، و این درس بزرگی شد.

◆ دینداران واقعی در فداکاریها شناخته میشوند

تا وقتی مسئله‌ی خون و فداکاری مطرح نبود و درست نمیدانستند حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای چه از مدینه یا مکه حرکت کرده است، بودند و ماندند کسان زیادی که پیروی خودشان از حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را پس نگرفتند؛ چون مسئله‌ی عافیت‌آمیزی بود.

◆ برخی از نشانه‌های غربت قیام عاشورا عبارتند از:
۱. انصراف برخی از همراهان از ادامه‌ی راه؛
۲. غفلت دوستداران امام علیه‌السلام در سراسر جهان اسلام؛
۳. انصراف بسیاری از کسانی که دعوتنامه برای امام حسین علیه‌السلام فرستاده بودند

در کوفه هم تعداد زیادی از سران و رؤسای شهر کوفه به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نامه نوشتند و از آن حضرت دعوت کردند و این دعوت بعد از آن بود که امام از مدینه خارج شده بود.[1] هنوز نمیدانستند مسئله چیست. گمان نمیکردند چنین آزمایش دشوار و فشاردهنده‌ای را با خود همراه داشته باشد. در مکه عدّه‌ی زیادی با آن حضرت به راه افتادند؛ علی‌رغم ظواهر که تلخ بود، چون هنوز معلوم نبود که قضیّه به کجا خواهد انجامید؛ اما به مجرّد اینکه مسائل چهره‌ی واقعی خودش را نشان داد، طرفداران حق و حقیقت کم شدند. تلخی‌ها اهل دنیا را

۱. روضة الواعظین، ص ۱۷۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۲۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۲-۳۳۳.

◆ **امام حسین ﷺ با بیان کمی دینداران واقعی در سختیها، واقعیّتِ زمان خویش را ترسیم مینماید**

راند؛ همان‌طور که خود امام ﷺ در یک بیانی فرمود:

«النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُون»؛[1]

این ترسیم واقعیّت بود. وقتی سختیها پیش می‌آید، دیندارها کم میشوند؛ تا وقتی عافیت و راحت هست، مدّعیان زیاد هستند. آن روز در مکه و مدینه و کوفه و در همه‌ی جهان اسلام، بسیار بودند کسانی که ادّعا میکردند تابع دین و پیرو بی‌قید و شرط اسلامند؛ خیلی بودند کسانی که حسین‌بن‌علی ﷺ را فرزند پیغمبر ﷺ می‌شناختند و قبول داشتند و حتی به او محبّت هم می‌ورزیدند؛ اما همین آدمها آن روزی که امام حسین ﷺ خواست از مکه حرکت کند، حاضر نشدند بیایند.

شما نباید خیال کنید عبدالله‌بن‌جعفر، امام حسین ﷺ را قبول نداشت، یا بسیاری دیگر از بنی‌هاشم که با حسین‌بن‌علی ﷺ راه نیفتادند؛ اینها همه امام حسین ﷺ را امام، فرزند پیغمبر ﷺ و یک انسان بزرگ و والا قبول داشتند؛ اما حاضر نشدند، چون سخت بود. تا وقتی خبر شهادت مسلم‌بن‌عقیل در راه به امام حسین ﷺ نرسیده بود، عدّه‌ی بیشتری با آن حضرت همراه بودند. وقتی خبر از کوفه آمد که اوضاع دشوار است و مسلم را به قتل رساندند، یک عدّه هم آنجا رفتند.[2] در خود کوفه هم کسانی که اظهار کردند به امامت فرزند پیغمبر معتقد هستند، یکی دوتا سه‌تا نبودند؛ چندین هزار بودند،[3] که بین آنها سران و شخصیّت‌های بزرگی هم حضور داشتند.

---

۱. «مردم، دنیاپرستند و دین از سر زبان آنها فراتر نمیرود. تا وقتی دیندار هستند که معیشت آنها تأمین شود؛ اما وقتی به وسیله‌ی بلا مورد آزمایش قرار میگیرند، دینداران قلیل و اندک خواهند شد.» تحف العقول، ص ۲۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳. در منابع اهل سنّت، با کمی اختلاف، این‌گونه آمده است: نزهة الناظر وتنبیه الخاطر، ص ۸۷.

۲. أنساب الأشراف، ج۳، ص۱۶۹؛ إعلام الوری، ج۱، ص۴۴۷؛ بحارالأنوار ج۴۴، ص۳۷۴.

۳. الإمامة و السیاسة، ج۲، ص۴؛ الفتوح، ج۵، ص۴۰؛ مروج الذهب، ج۱، ص۵۴؛ مناقب آل‌أبی‌طالب، ج۳، ص۲۴۲؛ مثیر الأحزان، ص۱۶؛ الدر النظیم، صص ۵۴۱-۵۴۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص ۳۳۵-۳۳۶.

البته شما اگر به نامه‌هایی که به امام حسین ﷺ نوشتند، دقت کنید، ریشه‌ی اشکال را پیدا میکنید. دو گونه نامه به امام حسین ﷺ نوشتند؛ هر دو، دعوت است. بعضی به امام حسین ﷺ مینویسند:

«إنه لیس علینا إمام فأقبل»؛

بیا، ما رهبر نداریم. یعنی رهبر میخواهیم. به دنبال رهبر و امامی هستند که آنها را رهبری کند، دست آنها را بگیرد و قدم به قدم پیش برود. این دریافت درست است. زیر این نامه را امثال حبیب‌بن‌مظاهر امضا کردند.[1] راجع به یزید نوشتند، راجع به حکومت اموی نوشتند.

◆ تفاوت لحن نامه‌های کوفیان، نشان‌دهنده‌ی شخصیّت و معرفت نویسندگان است

یک دسته‌ی دیگر هم نامه نوشتند، آنها هم دعوت کردند، منتها حسین‌بن‌علی ﷺ را به عنوان امام و رهبر دعوت نکردند. البته امام میخواستند، آنها هم قبول داشتند، چون شیعه بودند - مردم کوفه غالباً شیعه بودند - اما لحن نامه، لحن دعوت از یک میهمان است. نامه نوشتند به حسین‌بن‌علی ﷺ که اینجا رودهای ما جاری است، درختهای ما سرسبز است، باغستانهای ما پربار است - انگاری میهمان دعوت میکردند! - یعنی بیایید اینجا زندگی و تنعّم مادّی زیاد است. خب، حسین‌بن‌علی ﷺ که برای تنعّم مادّی به جنگ نمیرفت؛ حسین‌بن‌علی ﷺ برای وظیفه حرکت میکرد. زیر این نامه‌ی دوم را امثال شبث‌بن‌ربعی امضا کردند،[2] که خودش یکی از قاتلین امام حسین ﷺ شد![3]

◆ در مورد قیام عاشورا، دو برداشت مختلف وجود داشت:

۱. نگاه دنیاگرایانه؛

۲. نگاه آخرت محور

برداشت از حرکت حسین‌بن‌علی ﷺ دوگانه است: یک عدّه به چشم دنیا نگاه میکنند، یک عدّه به چشم آخرت؛ یک عدّه برای جاه و جلال و رسیدن به نان و موقعیّت به آن نگاه میکنند، یک عدّه برای وظیفه.

---

۱. الإرشاد، ج ۲، صص ۳۶-۳۷؛ الکامل، ج ۴، ص ۲۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۲-۳۳۳.
۲. تجارب الأمم، ج ۲، ص ۴۰؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.
۳. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص ۵۱۶-۵۱۸؛ الهدایة الکبری، صص ۱۳۴-۱۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

◆ کسانی که به دنبال جاه و مقام بودند، هنگام خطر، امام حسین(ع) را تنها گذاشتند؛ اما تکلیف محـــوران تا آخر ایستادند

آنکه برای جاه و موقعیّت و نان و نام، دنبال حسین‌بن‌علی(ع) است، تا دید اینها به خطر می‌افتد، میگوید خداحافظ، ما رفتیم! دیگر کاری ندارد. برای نان آمده بود؛ وقتی نان نیست، بماند چه بکند؟ برای مقام آمده بود؛ وقتی مقامی نیست و هرچه هست، محنت است، چرا بماند؟ میگذارد میرود.

یک عدّه هم برای ادای تکلیف آمدند؛ کاری ندارند حسین‌بن‌علی(ع) شهید خواهد شد یا به حکومت خواهد رسید؛ میگوید من ادای تکلیف میکنم. تکلیف این است که در آن‌چنان موقعیّتی وقتی فرزند پیغمبر قیام کند، برای گرفتن حق و برای هدایت مردم و برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی، مؤمنین و مسلمین، پشت سر او بایستند و به او کمک کنند. میگوید من میخواهم این وظیفه را انجام بدهم و در راه این وظیفه دو چیز ممکن است پیش بیاید: یکی پیروزی، چشم‌روشنی و رسیدن به همه جا؛ یکی هم کشته شدن؛ برای هر دو هم حاضرم. خود حسین‌بن‌علی(ع) هم با این روحیّه حرکت کرد. اینها همان کسانی بودند که تا لحظه‌ی آخر با امام حسین(ع) ماندند؛ شب عاشورا هم آنجا بودند، روز عاشورا هم برای کشته شدن از یکدیگر سبقت می‌جستند[1] و با هم شوخی میکردند؛[2] چرا که دارند به لقای الهی میرسند و شهید میشوند. این محکی بود که حسین‌بن‌علی(ع) به کار برد.

هویّت مشترک و تفاوتهای زمان ما با دوران امام حسین(ع)

◆ طرفداران حق در انقلاب اســـلامی، هنگام بلا باقی ماندند، اما در کربلا، امام(ع) را تنها گذاشتند

انقلاب ما دنباله‌ی همان حرکت است. امام ما فرزند همان حسین(ع) است و راه ملّت ایران و مسلمانان جهان، دنباله‌ی همان راه است. البته امروز با آن روز تفاوتهای زیادی دارد، اما هویّت کار یکی است. باید بگویم اگر آن روز بر اثر فساد و گمراهی و تبلیغات سوئی که طرفداران طواغیت علیه اسلام واقعی و علیه خاندان پیغمبر به‌وجود آورده بودند،

۱. تاریخ الطبری، ج۴، ص۳۳۷؛ اللهوف، صص۶۶–۶۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۹۷.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ اللهوف، صص ۵۷–۵۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص۱.

طرفداران امام حسین علیه‌السلام کم بودند، زمان ما بر اثر هزار و سیصد سال تبلیغ، هزار و سیصد سال گفتن، هزار و سیصد سال تکرار و مرور کردنِ درس امام حسین علیه‌السلام و درس عاشورا، دیگر طرفداران حق اینقدر کم نبودند. «**فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیَّانُون**»[1] زمان امام حسین علیه‌السلام بودند، زمان ما نه. زمان ما برای مردم بلاهای سخت پیش آمد، اما دیندارها کم نشدند؛ اکثریّت جامعه‌ی ما ایستادند...

◆ فراوانی یاران دین، نتیجه‌ی تبلیغ درسهای عاشوراست

حفظ دین و تشکیل نظام اسلامی در ایران به برکت عاشورا

اما موضوع دوم که با همین موضوع اوّل مرتبط است، فداکاری حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و هفتاد و دو تن در آن شرایط بسیار دشوار است، که راهی به سوی مسلمانها باز کرد و کار به جایی رسید که به برکت همان فداکاری، شیعیان امام حسین علیه‌السلام در این روزگار توانستند این انقلاب بزرگ را انجام بدهند و به پیروزی برسانند و نظامی و حکومتی بر اساس اسلام به‌وجود بیاورند؛ این از برکات حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است.

◆ واقعه‌ی عاشورا و برکات خون امام حسین علیه‌السلام، انقلاب اسلامی را به پیروزی رساند

این را بدانید؛ آن چیزی که در انقلاب ما تعیین‌کننده بود، مسئله‌ی عاشورا بود. قضیّه‌ی عاشورا، توانست انقلاب ما را به پیروزی برساند. برکت خون حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و ماجرای عظیم عاشورا با آن مجاهدت و فداکاری بزرگ، در طول زمان، امّت اسلامی را زنده کرد و در دوره‌ی ما یک چنین جست عظیمی و اوج بلندی را از اسلام به‌وجود آورد؛ این از برکات آن فداکاری بود.

◆ سختیهای واقعه‌ی عاشورا در هیچ دوران دیگری وجود نداشته است

البته فداکاری مردم ما که در سطح بسیار وسیع‌تری از دوران امام حسین علیه‌السلام انجام گرفت، با فداکاری حسین‌بن‌علی علیه‌السلام فرق دارد؛ محنت آن روزگار شدیدتر بود و حقیقتاً «**لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله**»؛[2] سختی عاشورا در هیچ دوران دیگری وجود نداشته است. امروز فداکاری،

۱. «اما وقتی به وسیله‌ی بلا مورد آزمایش قرار میگیرند، دینداران قلیل و اندک خواهند شد.» تحف العقول، ص۲۴۵؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص۸۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۹۵.
۲. الأمالی، صدوق، ص ۱۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

همراه با غربت و تنهایی و در دوران خفقان نیست؛ فداکاری، با شادی و مورد قبول و فهم عامّه‌ی مردم است؛ این تفاوتها وجود دارد. میخواهم این را بگویم که فداکاری مردم ما هم در این دوران به نوبه‌ی خود راهی را در تاریخ به روی آیندگان باز کرد. همچنان که فداکاری حسین‌بن‌علی علیه‌السلام هزار و سیصد سال راه باز کرده بود، ملّت ما به نسلهای آینده درس دادند، به ملّتهای دیگر درس دادند، به دشمنان درسهای تلخ آموختند؛ تجربه‌ای شدند برای اثبات قدرت اسلام بر اداره‌ی حکومت، بر تشکیل حکومت، بر استمرار حکومت، بر دفاع از موجودیّت خود؛ اینها درسهایی شد برای آینده. همچنان که عاشورا درسهایی برای ما داشت، عاشورای مردم ایران هم درسهایی برای مردم دنیا دارد.

• همچنان که عاشورا درسهایی برای انقلاب اسلامی داشت، عاشورای مردم ایران هم درسهایی برای مردم دنیا دارد

۱۳۶۷/۶/۲

فداکاری؛ یکی از ابعاد قیام عاشورا

• درس گرفتن از عاشورا و اکتفا نکردن به عاطفه ضروری است

شما جوانها و همه‌ی نسلهای انقلابی ملّت ما باید به ماجرای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به صورت یک درس نگاه کنید. ماجرا را از حالت یک خاطره‌ی عاطفه برانگیزِ صرف خارج کنید. این ماجرا درس است، گشودن یک راه است؛ حادثه‌ای است که از ابعاد مختلف برای ملّت ما میتواند سرمشق باشد و هرچه آدم روی مسئله‌ی کربلا فکر میکند و از هر زاویه‌ای که این قضیّه را در نظر میگیرد، در آن درسها می‌بیند. حقّاً ما کوچکتر از آن هستیم که بتوانیم این حادثه را در یک نگاه ببینیم و آن را بیان کنیم. از گوشه‌های آن، یک چیزهایی می‌فهمیم؛ یعنی میدرخشد که می‌فهمیم، جرقه‌هایش را می‌بینیم و یک برداشتی از این حادثه داریم.

• قیام کربلا، متضمّن درسها و سرمشقهای گوناگون برای ملّت ماست

• فداکاری امام حسین علیه‌السلام بالاترین و دشوارترین نوع فداکاری بود

یکی از این ابعاد، مسئله‌ی فداکاری است. فداکاری حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در عاشورا و حادثه‌ی کربلا، یکی از فداکاریهای بزرگ در راه دین بود و

با خصوصیّاتی که داشت، بالاترین و دشوارترین نوع فداکاری هم بود. انتخاب زمان؛ چه زمانی فداکاری خواهیم کرد؟ و کجا؛ کدام صحنه؟ این خیلی مهم است. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام زمان را طوری دقیق انتخاب کرد که درست روی مرز مرگ و حیات اسلام حرکت کرد. این سوی مرز، مرگ اسلام بود و آن سو، حیات اسلام، و حسین علیه‌السلام با حرکتِ خودش موجب شد اسلام زنده بماند. این یک مسئله است که برای زنده ماندن اسلام، از تمام امکاناتی که یک انسان برای فداکاری دارد، استفاده کند؛ از تمام امکانات، برای فدا شدن و فداکاری در حدّ أعلی.

◆ قیام حسینی در زمان حساب شده‌ای رخ داد که اسلام در مرز مرگ و زندگی بود

آن روز اگر امام حسین علیه‌السلام مقابل یزید قیام نمیکرد، مسئله دیگر این نبود که اسلام ناقص خواهد شد یا دچار انحرافی خواهد شد؛ مسئله این بود که دیگر از اسلام هیچ اثری باقی نمیماند. امام حسین علیه‌السلام در مقابل این حرکتی که از طرف دستگاه حاکمیّتِ آن روز برای نابود کردن اسلام شروع شده بود، به عنوان متولّی ایستاد؛ این چیزی بود که داشت قربانی میشد. او ایستاد و نگذاشت؛ خودش را سپر بلای اسلام قرار داد و چون از نظر وضعیّت فداکاری، فوق‌العاده بزرگ و از لحاظ مصیبت، بی‌نظیر بود، بازتابی که در ذهنیّت آن روز و فردای تاریخ ایجاد کرد، اسلام را نگه داشت.

◆ اگر اباعبدالله علیه‌السلام قیام نمیکرد، اسلام نابود میشد

◆ فداکاری بی‌نظیر اباعبدالله علیه‌السلام با ایجاد بازتابی در ذهنیّت آن روز و فردای تاریخ، موجب بقای اسلام شد

حقیقتاً این معنا درست است که «**حُسَیْنُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْن**».[1] از قول پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که حسین علیه‌السلام از من است و من از حسینم. مضمون این حدیث برای من مثل این آفتاب روشن است. معلوم است که عظمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، بقای دین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، بقای زحمات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ضایع نشدن محصول آن همه تلاش و فداکاری، جز با حسین‌بن‌علی علیه‌السلام امکان نداشت. نوع مصیبت، مصیبتی است که شبیه این را دیگر نداریم. حالا بارها ما میگوییم کربلای خوزستان، و درست هم هست که اینجا حقیقتاً جایگاه فداکاری بود و کربلایی بود برای حسینیان

۱. مسند احمد، ج۴، ص ۱۷۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص۱۲۷؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۲۷۱.

زمان؛ اما آن کربلا با همه‌ی کربلاهای دیگر از زمین تا آسمان متفاوت است؛ با شهادت امیرالمؤمنین (ع)، با شهادت امام حسن (ع) و با همه‌ی شهادتهای دیگر متفاوت است؛ همان‌گونه که فرمودند:

«لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله»؛[1]

◆ اختناق مطلق، غربتِ فراگیر و یقین به شهادت، از عوامل بی‌مانندیِ مصیبت عاشورا هستند

هیچ روزی مثل روز عاشورا و روز حادثه‌ی کربلا وجود نداشته است؛ اختناق مطلق، غربت مطلق برای مبارزان؛ با اینکه همه‌ی مسائل بر سر یک نفر دور میزند، تمام ذخیره‌های ایمان حقیقی در آن روز به کمک آن یک نفر بشتابند و در فداکاری با او سهیم شوند. خود آن حضرت در شب عاشورا فرمود: من بهترین اصحابی که دیدم، شما هستید؛ و باوفاترین و نیکوعمل‌ترین خویشاوندانی که دیدم، شما خویشاوندان هستید.[2] برادر، خواهر، فرزند، پسر برادر، پسر خواهر؛ چرا اینها می‌آیند خودشان را سپر بلای امام حسین (ع) قرار میدهند؛ در حالی که یقین دارند کشته میشوند؟ این همان فداکاری عظیم، بزرگ و بی‌نظیر است.

◆ از درسهای عاشورا، فداکاری برای رسیدن به هدف است

این فداکاری، یک درس است. ما باید فداکاری کنیم. بدون فداکاری و بدون روح ایثار، هیچ هدفی به‌دست نخواهد آمد؛ هیچ دعوت و حرکتی پیش نخواهد رفت؛ ممکن نیست.

◆ بدون فداکاری هیچ هدفی به دست نخواهد آمد

◆ دین با فداکاری بنا شده و با فداکاری ماندنی است

امیرالمؤمنین (ع) به بعضی از مردم زمان خودش که در دوران خلافت سستی میکردند، می‌فرمود:

«وَ لَعَمْرِی لَوْ کُنَّا نَأْتِی مَا أَتَیْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّینِ عَمُودٌ وَ لا اخْضَرَّ لِلْإِیمَانِ عُودٌ»؛[3]

اگر ما این‌گونه که شما عمل میکنید، عمل میکردیم، یک پایه برای دین باقی نمیماند یا بنا نمیشد و یک شاخه‌ی این نهال، سبز نمیشد. بنابراین فداکاری لازم است.

---

۱. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۱۵-۳۱۶.

۳. نهج‌البلاغة، خطبه‌ی ۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۳۰، صص ۳۲۸-۳۲۹. با کمی اختلاف: وقعة صفین، صص ۵۲۰-۵۲۱.

آدمهای نادان و غافل و فریب خورده‌ای بودند که گاهی گوشه کنار در طول این هشت سال جنگ شنیدیم که نق میزدند که آقا دیگر بس است! انگاری ما شروع کرده بودیم؛ انگاری ما یک جایی حمله کرده بودیم. ما داشتیم دفاع میکردیم. این درس حسین‌بن‌علی‌ؑ است؛ درس دفاع کردن از آرمانها و لزوم فداکاری.

۱۳۶۷/۶/۴

امامان معصومؑ؛ مقاوم‌ترین رهبران سیاسی

لازم است شیعیانِ این روزگار توّجه کنند که ائمّه‌ی آنها مظهر مقاومت بودند. حقیقتاً دوران زندگی ائمّهؑ دوران تلاش دشوار و سهمگین و طاقت‌فرسایی است. در هیچ‌کدام از نهضتهای عالم، بخصوص در تاریخ اسلام که ما روشن و مُدوّن آن را در اختیار داریم، چه نهضت فکری و چه نهضت سیاسی، سراغ نداریم که رهبران آن چنین مبارزه‌ی دشواری را بر خود تحمیل کرده باشند و در این مبارزه بدون وقفه پیش بروند. نتیجه‌ی این را هم داریم مشاهده میکنیم که امروز مکتب اهل‌بیتؑ در دنیای اسلام، یک مکتب زنده و بانشاط و دارای پیروان زیاد است؛ در حالی که همه‌ی عوامل در طول تاریخ اسلام سعی کردند این مکتب را از بین ببرند و اسلام علوی و اسلامی را که در مکتب اهل‌بیتؑ تجسّم پیدا میکند، بکلّی نابود کنند.

- **ائمّهؑ، دشوارترین شرایط را تحمّل کردند**
- **رهبران هیچ نهضت فکری و سیاسی، مبارزه‌ی دشواری چون مبارزات ائمّهؑ را بر خود تحمیل نکرده‌اند**
- **ائمّهؑ، علی‌رغم همه‌ی دشمنیها پیروز میدان مبارزات بودند**

میدانید روز عاشورا وضعیّت اهل‌بیتؑ چگونه بود. آن اردوگاه مظلومانه و غریبانه که پیکرهای خونین مردان آن بر روی خاکها و زیر آفتاب سوزان افتاده بود و کسی نبود این پیکرهای عزیز و شریف را غسل کند، تجهیز کند، تکفین کند و به خاک بسپارد؛ آن جمع زنان و کودکانی که از همه طرف در محاصره‌ی دشمنان خشن و قسیّ‌القلب قرار داشتند، و آن امام و رهبر نیز بیمار، مظلوم، تنها و اسیر؛ از این وضع دیگر شدیدتر و سخت‌تر قابل تصوّر نیست.

- **عاشورا، سخت‌ترین روز برای اهل‌بیتؑ بود**

بنی‌امیّه در پی محو اسلام

• ائمّه علیهم‌السلام بزرگترین مانع در برابر سیاست اموی بودند

اساساً غرض سیاست بنی‌امیّه عبارت بود از محو آثار اسلام و روح اسلام. در مقابل، سیاست خاندان پیغمبر بود که با تمام قوا کوشش میکردند مانع به موفقیت رسیدن سیاست اموی بشوند. سران اهل‌بیت - یعنی ائمّه علیهم‌السلام - در هر دورانی بزرگترین مانع بر سر راه اجرای سیاست ضدّ اسلامی اموی به حساب می‌آمدند.

• پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، با کشتن اصحاب، محصور کردن ائمّه علیهم‌السلام و برکناری آنان از قدرت و حکومت، روند تضعیف اهل‌بیت علیهم‌السلام آغاز شد

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تضعیف اهل‌بیت علیهم‌السلام به صورت همه جانبه‌ای شروع شده بود؛[1] اصحابِ اینها را کشتند، خود اینها را محصور کردند، قدرت و حکومت را بکلّی از آنها سلب کردند؛ ولی موقعیّتی برای آل ابی‌سفیان پیش نیامده بود که بکلّی مسئله‌ی خاندان پیغمبر را حل کنند و آنها را از دنیای اسلام محو و نابود کنند و آن‌چنان اختناقی پیش بیاورند که کسی جرأت نکند نام این بزرگواران را بیاورد. زمان معاویه در خیلی از شهرها کسی جرأت نداشت اظهار تشیّع بکند. اما در مراکز اصلی اسلام، بخصوص مدینه یا مکه یا حتی شهر کوفه، این‌گونه نبود که کسانی نتوانند وابستگی خودشان به دستگاه امامت را آشکار کنند. عدّه‌ای بودند که علناً وابسته به دستگاه امامت بودند، شیعه بودند و شناخته شده بودند.

یزید؛ آخرین گام بنی‌امیّه

• یزید، تصمیم داشت که باقیمانده‌ی حیات سیاسی اهل‌بیت علیهم‌السلام را از بین ببرد

در پایان حکومت معاویه و شروع خلافت و حکومت جابرانه‌ی یزید، تصمیم و سیاست این شد که همین باقیمانده‌ی حیات سیاسی اهل‌بیت علیهم‌السلام را هم از بین ببرند و تصمیم بر فشار گرفتند.

• پذیرش بیعت از سوی امام حسین علیه‌السلام به معنای از بین رفتن هویّت دینی و سیاسی اهل‌بیت علیهم‌السلام بود

این فشار را بر امام حسین علیه‌السلام وارد می‌آوردند، به این صورت که آن حضرت را به بیعت کردن با یزید وادار کنند؛[2] اگر بیعت میکرد، همه

۱. کتاب سلیم‌بن‌قیس، صص ۳۱۶-۳۱۹.
۲. الأخبار الطوال، صص ۲۲۷-۲۲۸؛ إعلام الوری، ج ۱، صص ۴۳۴ - ۴۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۲۴-۳۲۵.

چیز برای آنها به خودی خود حاصل شده بود - یعنی اهل‌بیت‌ﷺ هویّت سیاسی و دینی خودشان را بکلّی از دست میدادند - و اگر مقاومت میکرد، بر کشتن آن حضرت تصمیم داشتند و واقعه به صورتی که اطلاع دارید، پیش آمد. آن حضرت در پاسخ فشار برای قبول بیعت، از مدینه به مکه رفت. بعد که در مکه تصمیم به ترور آن حضرت گرفتند،[1] شیعیان دعوت کردند که آن حضرت به کوفه برود. از کوفه دعوت انجام گرفت،[2] امام حسین‌ﷺ به سوی کوفه راه افتاد، تا این‌گونه در کربلا آن حادثه‌ی بزرگ اتّفاق افتاد.

◆ سیاست این بود که ابتدا امام حسین‌ﷺ را مجبور به بیعت کنند و در صورت مقاومت، ایشان را به شهادت برسانند

اوج غربت و مظلومیّت اهل‌بیت‌ﷺ در حادثه‌ی کربلا بود؛ یعنی تا آن روز خاندان پیغمبر به این اندازه مورد فشار قساوت‌آمیز دشمنان خود قرار نگرفتند. فرزند پیغمبر و خانواده‌ی پیغمبر را با آن شدت و خشونت و قساوت، با عطش در آن بیابان قتل‌عام کنند، همه‌ی مردانشان را بکشند، زنهایشان را به اسارت بگیرند،[3] شهر به شهر ببرند؛[4] این چیز عجیبی بود، یک حادثه‌ی فوق‌العاده و غیر قابل تصوّری برای همه‌ی مردم مسلمانِ آن روزگار بود.

◆ کربلا، نقطه‌ی اوج مظلومیّت و غربت اهل‌بیت‌ﷺ بود

جمله‌ای از حضرت زینب‌ﷺ به صورت شعر معروف است که در بازار کوفه آن حضرت خطاب به سر مطهّر امام حسین‌ﷺ بیان کرد: «مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي * كَانَ هَذَا مُقَدَّراً مَكْتُوبَا»؛[5]
یعنی من گمان نمیکردم حوادث این‌گونه پیش بیاید. این در حقیقت زبان حال همه‌ی مردم بود در آن روزگار. او گمان نمیکرد پسر پیغمبر، حسین‌بن‌علی‌ﷺ -شخصیّت برجسته و ممتاز دنیای اسلام، مورد احترام

◆ همان‌طور که در کلام زینب‌کبری‌ﷺ آمده است، عاشورا حادثه‌ای باورناپذیر بود و این در واقع زبان حال همه‌ی مردم آن روزگار بود

---
۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۴۹؛ المنتخب، للطریحی، ج ۲، صص ۴۲۳-۴۲۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.
۲. الفتوح، ج ۵، ص ۲۷؛ مثیر الأحزان، ص ۱۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۲-۳۳۳.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۷.
۴. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۷.
۵. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

همه، مورد قبول همه – با این شدّت و قسوت به شهادت برسد. هنوز در جامعه‌ی اسلامی زیاد بودند کسانی که دوران پیغمبر ﷺ را درک کرده بودند و دیده بودند که پیغمبر ﷺ به این نوه‌ی خود چقدر علاقه دارد؛ او را روی شانه می‌نشاند،[۱] به لبهای او بوسه میزند.[۲] بعد هم خانواده‌ی او را، دختران پیغمبر ﷺ را، دختران زهرا ؊ را، به اسارت بگیرند؟ اصلاً در دنیای اسلام چنین حادثه‌ای قابل تصوّر نبود، اما این حادثه واقع شد.

◆ فاجعه‌ی عاشورا، باعث اختناق شدید در دنیای اسلام، ناامیدی دوستداران اهل‌بیت ؇ و از بین رفتن آخرین کانونهای تشیّع در مدینه و کوفه شد

نتیجه‌ی حادثه این شد که ناگهان یک اختناق شدید و یک رعب همه‌گیر، عالم اسلام را فرا گرفت؛ یعنی همه‌ی کسانی که با ائمّه ؇ ارتباط داشتند، احساس کردند دیگر نمیتوانند این رابطه را نگه دارند؛ مگر عدّه‌ای بسیار محدود. کانونهایی در مدینه و کوفه باقی ماند که آنها را هم بکلّی منهدم کردند.

سال شصت‌ویک، حادثه‌ی عاشورا بود، سال شصت‌وسه[۳] یزید یکی از سرداران خشن و خبیث خودش به نام مسلم‌بن‌عُقبه را به مدینه فرستاد و او مدینه را قتل‌عام کرد؛ یک شهر مسلمان نشین و مرکز اسلام، خانه‌ی پیغمبر ﷺ و مرکز خلافت خلفای راشدین. این پیرمرد خبیثِ شقی با لشکریانش وارد شد و هر کسی دم دستشان رسید، کشتند؛ زنها را کشتند، مردها را کشتند، بچّه‌ها را کشتند؛ وارد خانه‌های مردم شدند، به نوامیس مردم تعرّض کردند.[۴] حرکتی انجام دادند که هرگز در اسلام نسبت به کفّار هم چنین حرکتی اجازه داده نشده بود. این شخص اسمش مسلم بود. بعد از این حادثه، در تاریخ به نام مسرف‌بن‌عقبه معروف شد؛[۵] یعنی اسراف کننده در کشتن و خونریزی! به این ترتیب

۱. المعجم الکبیر، ج۳، ص۶۵؛ الأمالی، صدوق، ص۵۳۰؛ بحارالأنوار، ج۴۳، صص۳۰۸-۳۰۹.
۲. کفایة الأثر، صص۸۱-۸۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج۱۴، صص۱۸۹-۱۹۰؛ بحارالأنوار، ج۳۶، ص۲۴۱.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۷۴؛ تجارب الأمم، ج ۲، ص ۸۸.
۴. الفتوح، ج ۵، صص ۱۵۶-۱۶۰؛ تذکرة الخواص، صص ۲۵۹-۲۶۰.
۵. دلائل النبوة، بیهقی، ج ۶، ص۴۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۲۳.

مدینه را منهدم کردند و کانون تشیّع و توّجه به اهل‌بیت علیهم‌السلام در مدینه هم از بین رفت.

کانونی کوچکتر از مدینه، در کوفه بود. سال ۶۴ و ۶۵ عدّه‌ای به عنوان «توّابین» تحت تأثیر فشار وجدانی حادثه‌ی عاشورا حرکت کردند، قیام کردند و قتل‌عام شدند.[۱]

◆ با شکست قیام توّابین، دنیای اسلام یکسره از آنِ بنی‌امیّه شد

به این ترتیب، دنیای اسلام یکسره از آنِ بنی‌امیّه شد. البته بخشی از آن مربوط به یزید بود. بعد یزید رفت، مروان آمد؛ مروان رفت، عبدالملک آمد. سیاست، یک سیاست بود؛ خطّ مشی یکی بود که آثار اسلام واقعی را که در دستگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام پیدا میشد، نابود کنند؛ چون آنها بودند که شجاعت داشتند و همه چیز را میدانستند، همه چیز را میگفتند و مردم را ارشاد میکردند. دیگر علمای آن زمان و محدّثین بزرگ، این شجاعت و جرأت را نداشتند. خیلی‌ها وابسته میشدند و در اختیار دستگاه در می‌آمدند. سیاست این بود که این کانون اسلام واقعی را بکلّی از بین ببرند و کسانی را که ممکن است ادّعای جانشینی پیغمبر را داشته باشند و مردم هم قبول داشته باشند که اینها جانشین بحقّ پیغمبرند، بکلّی نابود یا منزوی کنند. این، هدف سیاست اموی از حادثه‌ی عاشورا تا چند سال بعد از آن بود. در این شرایط، امام سجّاد علیه‌السلام کار امامت را شروع کرد.

◆ رجال بزرگ از بنی‌امیّه میترسیدند و در سکوت به سر میبردند

◆ سیاست بنی‌امیّه، از بین بردن جانشینان حقیقی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای محو اسلام بود

◆ طبق بیان امام صادق علیه‌السلام در دوران اختناق پس از امام حسین علیه‌السلام همه‌ی مردم جز تعدادی اندک مرتد شدند

امام صادق علیه‌السلام سی چهل سال بعد از آن دوران اختناق، جمله‌ای فرمود که من بارها آن روایت را در مجامع مختلف خواندم. ایشان میفرماید: «**إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَیْنِ إِلاَّ ثَلاثَة**».[۲]

فرمود: بعد از حادثه‌ی عاشورا، همه‌ی کسانی که با ما بودند، از ما برگشتند؛ مگر سه نفر. فقط سه نفر ماندند، که اسم می‌آورند: یحیی‌بن‌امّ‌طویل، جبیربن‌مطعم و ابوخالد کابلی. فقط این سه نفر در

۱. تجارب الأمم، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۸؛ الکامل، ج ۴، صص ۱۵۸-۱۸۶.
۲. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۲۲۰.

جبهه‌ی امامت و ولایت باقی ماندند و بقیّه همه برگشتند؛ یا نابود شدند. بعضی‌ها را کشتند، از بین بردند، بعضی‌ها هم خودشان برگشتند؛ فقط سه نفر ماندند!

◆ **امام سجّاد علیه‌السلام با بنی‌امیّه مقابله کرد و مجدداً تشیّع را تقویت نمود**

آن وقت در سایه‌ی زحمات امام سجّاد، «**ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا**»؛[1] مردم ملحق شدند، پیوستند و کم‌کم زیاد شدند و آن جمعیّت عظیم تشیّع به‌وجود آمد.

عاشورا؛ دستمایه‌ی مبارزه‌ی امام سجّاد علیه‌السلام با بنی‌امیّه

دستمایه‌ی مبارزه‌ی امام سجّاد علیه‌السلام همین ماجرای عاشورا بود. واقعاً ماجرای عاشورا زنده کننده‌ی هر جامعه‌ای است که به آن اعتقاد و علاقه‌ای داشته باشد. جامعه‌ی ما هم از ماجرای عاشورا خیرات و برکات زیادی را کسب کرده است و باید همچنان این حادثه را در یاد خودش حفظ کند.

◆ **عطش و قصّه‌ی پرغصّه‌ی عاشورا، ابزار مبارزه‌ی علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام بود**

نقل شده امام سجّاد علیه‌السلام مسئله‌ی عاشورا را غیر مستقیم، زنده میکرد. هر وقت خدمت حضرت آب می‌آوردند تا آن حضرت آب بنوشد، حضرت تا چشمش به آب می‌افتاد، گریه میکرد؛ به یاد می‌آورد و بر زبان جاری میکرد که پدر بزرگوارش را با لب تشنه در کربلا شهید کردند.[2] حادثه‌ی عطش امام حسین علیه‌السلام با آن چیزهایی که آن بزرگوار به چشم خودش در کربلا دیده بود، دستمایه و ابزار واقعی مبارزه‌ی امام سجّاد علیه‌السلام در طول امامتش بود.

ذکر مصیبت

یک جمله هم ذکر مصیبت کنم. مثل امروز و دیروزی همه‌ی ماجراها در صحرای کربلا تمام شده بود. آن جنگیدن و آن شدت و آن حرارت و توّجه نیروهای دشمن به آنجا و محاصره‌ی خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام شده. تنها چیزی که از حادثه‌ی عاشورا در مثل دیروز و امروزی باقی

---

۱. همان.
۲. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۳۰۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹.

مانده، همان اجساد پاره پاره‌ی شهدا بر روی خاکهای گرم کربلا است[۱] و دل کسانی که حادثه را درست تصوّر کنند، به درد می‌آورد و از اعماق میسوزاند.

یکی از همین روزهایی که ما در خطوط جبهه حرکت میکردیم، نقطه‌ای بود که قبلاً به دست دشمن تصرف شده بود، بعد نیروهای ما رفته بودند آنجا را مجدّداً آزاد کرده بودند. بنده داشتم از این خطوط بازدید میکردم و به یگانها و به سنگرها و به این فرزندان عزیز اسلام سر میزدم، یک وقت دیدم یکی دو تا از برادرانِ همراهِ من خیلی ناراحت، شتابان، عرق‌ریزان و آشفته آمدند و من را از کسانی که داشتند به من گزارش میدادند، جدا کردند. دیدم اینها ناراحتند. گفتم چه شده؟ گفتند ما داشتیم در این منطقه میگشتیم، چشممان به جسد یک شهیدی افتاد که چند روز است زیر آفتاب مانده است. من بشدّت منقلب شدم، ناراحت شدم و به آن برادرانی که در آن خط و در آن منطقه مسئول بودند، گفتم سریعاً این مسئله را دنبال کنید؛ جسد این شهید را بیاورید و جسد شهدای دیگر را هم که ممکن است در این منطقه باشند، جمع کنید. اما در همان حال در دلم گفتم: قربان جسد پاره پاره‌ات یا اباعبدالله!

اینجا انسان می‌فهمد به زینب کبری علیها السلام چقدر سخت گذشت؛ آن وقتی که خودش را روی نعش عریان برادرش انداخت و با آن صدای حزین، با آن آهنگ غمگین، بی‌اختیار کلمات را در فضا پراکند و در تاریخ فریاد زد:

«بِأَبِی الْمَهْمُوم حَتَّی قَضَی، بِأَبِی الْعَطْشَان حَتَّی مَضَی»؛[۲]

پدرم قربان آن کسی که تا آن لحظه‌ی آخر تشنه ماند و تشنه‌لب جان داد.

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۵۱-۳۵۲؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۴۴ - ۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۶۲.

۲. اللهوف، ص ۷۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۵۹.

۱۳۶۷/۶/۶

عاشورا؛ عظیم‌ترین مصیبت تاریخ

◆ **توصیه به گریه برای اباعبدالله علیه‌السلام در مصیبت‌ها برای این است که مقایسه، باعث خشک شدن اشک چشم ما می‌شود و این ناشی از عظمت مصیبت عاشوراست**

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

«**یَا ابْنَ شَبِیبٍ إِنْ کُنْتَ بَاکِیاً لِشَیْ‌ءٍ فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ**»؛[1] برای هر چیزی خواستی گریه کنی، برای حسین علیه‌السلام گریه کن. این درس است. نه اینکه گریه بر چیزهای دیگر ممنوع است؛ نه، انسان فرزندش، پدرش، برادرش، دوستش بمیرد، هر چند شهید هم نشود، اگر گریه کند، اشکالی ندارد؛ شهید هم بشود، همین‌طور. چرا می‌گویند: «**إِنْ کُنْتَ بَاکِیاً لِشَیْ‌ءٍ**»؛ اگر بر کسی گریه کردی، «**فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ**»؛ برای حسین علیه‌السلام هم گریه کن؟ برای اینکه مقایسه‌ای به‌وجود بیاید بین مصیبت امام حسین علیه‌السلام و مصیبت شما. این مقایسه، چشم شما را خشک خواهد کرد. هر مصیبتی داشته باشید، تا این مقایسه به‌وجود بیاید، می‌بینید آن بالاتر است. اصلاً برای او باید گریه کرد. وقتی می‌گوییم برای او باید گریه کرد؛ یعنی برای او باید غصّه خورد، برای او باید غمگین شد، برای او باید متأثّر شد.

اصلاً همه چیز مقابل او هیچ است، حتی مصیبت انبیا و اولیا؛ مثلاً مصیبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مقابل مصیبت امام حسین علیه‌السلام هیچ است؛ مصیبت حمزه سیّدالشّهدا، مقابل مصیبت امام حسین علیه‌السلام صفر است؛ مصیبت امام حسن علیه‌السلام همین‌طور، مصیبت ائمّه‌ی دیگر همین‌طور، مصیبت ملّت ایران در حادثه‌ی جنگ همین‌طور. اصلاً هیچ مصیبتی با مصیبت امام حسین علیه‌السلام قابل مقایسه نیست؛ به این نکته باید توّجه کرد. بعضی‌ها اوایل جنگ و اواسط جنگ می‌گفتند به کربلای ایران بیایید ببینید. بله، «**کلّ ارض کربلا**»؛ اما کربلای ایران کجا، کربلای عاشورا کجا؟ اصلاً قابل مقایسه نیست. خود امام حسین علیه‌السلام و مصیبتش را

---

۱. عیون أخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۲۸۵-۲۸۶.

نگاه کنید، بالاترین مصیبتها است؛ یعنی اوّلاً قیام برای حقیقتی بزرگ در دورانی که تمام دنیا با شما مخالفند، این کجا؟ آدم قیام کند برای حقیقتی که مردم برایش کف میزنند، کجا؟ اصلاً اینها قابل مقایسه است؟ فداکاری؛ وقتی مردم قدر این فداکاری را میدانند، کجا؟ فداکاری؛ وقتی همین مردم اصلاً دارند انسان را میکُشند، کجا؟ تلخی، محیطِ غم و گرفتگی؛ این فداکاری اصلاً قابل مقایسه با آن نیست. در جنگهای پیغمبر ﷺ همه رفتند کشته شدند، بعضی‌ها هم تشنه کشته شدند؛ اما آنجا جامعه‌ای بود، حکومتی بود، داشتند از موجودیّتی دفاع میکردند – مثل حالا که ما داریم این کار را میکنیم – بازماندگانشان در شهر بودند، پیغمبر ﷺ که رهبرشان بود، ستایششان میکرد، تعریفشان میکرد، همه میدانستند اینها دارند شجاعانه و قهرمانانه کشته می‌شوند؛ این غیر از این است که در جامعه‌ی عظیمی، در دنیای بزرگی، همه‌ی عوامل، یک شخص را و یک جمع را تا پای جان بکوبند. نوع حرکت امام حسین علیه السلام با جاهای دیگر فرق دارد.

◆ عواملی که مصیبت عاشورا را تبدیل به عظیم‌ترین مصیبت کرده‌اند، عبارتند از:
۱. مخالفت همه‌ی دنیا با قیام؛
۲. مخفی بودن قدر و بهای فداکاری عاشورا؛
۳. اختناق شدید؛

دوم: افرادی که به امام حسین علیه السلام منتسب بودند و کشته شدند، در هیچ جا نظیر آنها را انسان نمیتواند ببیند؛ فرزندان، برادران، برادرزادگان، خواهرزادگان، رفقای نزدیک، دوستهای قدیمی. ما حالا مصیبت شخص امام حسین علیه السلام را داریم حساب میکنیم – مصیبت شخص امام حسین علیه السلام که این همه عزیزان جلوی چشمش قربانی میشوند – اما اگر مجموع مصیبت را حساب کنیم، باز بالاتر از اینهاست.

۴. بی‌نظیر بودن یاوران و بستگان؛

سوم: نوع قربانیها است. قربانی‌یی مثل ابوالفضل علیه السلام برادری آن‌گونه مورد اتّکای انسان، «یوم ابوالفضل استجار به الهدی»؛ این را شاعری گفت، بعد هم میگویند به خوابش آمدند، گفتند همین درست است؛[1] امام حسین علیه السلام پناه برد به ابوالفضل علیه السلام. ابوالفضل علیه السلام چنین شخصیّتی است. قربانی‌یی مثل علی‌اکبر علیه السلام جوانی با آن

۵. شهادت بهترینها در برابر چشمان اباعبدالله علیه السلام؛

۱. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۳۵.

معرفت، با آن خصوصیّات. کودکی مثل علی‌اصغر علیه‌السلام قربانی‌یی مثل عبدالله‌بن‌حسن علیهماالسلام این هم نوع قربانیها.

۶. شهادتهای تکان‌دهنده؛

چهارم: کیفیّت قربانی شدن اینها. یک وقت آدم اینجا نشسته است، خبر می‌آورند که سر شما سلامت، پسرتان در میدان جنگ شهید شد. گاه انسان جلوی چشم خودش می‌بیند که جوانش به شهادت رسید. بالاتر از آن، کودک شش‌ماهه‌اش[1] در آغوش خودش به شهادت میرسد.[2] می‌بیند برادرزاده‌ی یازده ساله‌اش[3] بر سینه‌ی خودش به شهادت میرسد.[4] اصلاً نوع این شهادتها، برای هر کسی اتّفاق بیفتد، فوق‌العاده است.

۷. تشنگی، گرسنگی، خستگی و تنهایی پیش از شهادت؛

۸. مصیبتها و اسارت خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام پس از شهادت اباعبدالله علیه‌السلام

مصیبتهایی که قبل از شهادت این عزیزان اتّفاق افتاد، مثل مصیبت تشنگی و گرسنگی و وحشت و تنهایی. مصیبتهایی که بعد از شهادت حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام پیش می‌آمد، که آن بزرگوار میدانست زن و بچّه‌ی تنها در بیابان میمانند، یک نفر نیست به داد اینها برسد و کوچکترین کمکی بکند.

◆ امام حسین علیه‌السلام اصحاب خود را وفادارترین اصحاب میداند

بعد این خصوصیّت که تمام اینها دارند برای خاطر او کشته میشوند؛ این یک چیز خیلی روانی و مهمّی است، احساساتی است؛ احساسات عاطفیِ عجیبی را در انسان برمی‌انگیزد. یعنی پدر احساس میکند این جوانها دارند قربان او میشوند. برای همین هم بود که امام حسین علیه‌السلام شب عاشورا گفت: من بهتر از شما خانواده و بهتر از شما اصحاب، هیچ‌کس را ندیدم؛ من کسی را وفادارتر از شما نمی‌شناسم؛ من کسی را نیکوکارتر از شما خانواده نمی‌شناسم.[5] یک نفر در یک خانواده‌ای

۱. همان، ص ۴۱۹.
۲. مقاتل الطالبیین، ص ۹۵؛ اللهوف، ص ۶۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۶.
۳. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۹۴.
۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۴؛ اللهوف، ص۷۲؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۵۳-۵۴.
۵. الفتوح، ج۵، صص ۹۴-۹۵؛ الأمالی، صدوق، ص۲۲۰؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۹۲-۳۹۳.

زیر فشار قرار گرفته است، همه‌ی اعضای خانواده‌ی او آمدند میخواهند پیشمرگ بشوند. شما همین‌طور خصوصیّات دیگر مصیبت اباعبدالله علیه‌السلام را مقایسه کنید با مصیبت خودتان، با مصیبت شهادت پدر، شهادت فرزند، شهادت برادر، شهادت دو پسر، شهادت سه پسر؛ اصلاً با کدامش قابل مقایسه است؟ ماجرای امام حسین علیه‌السلام تسلّای دل غمزدگان عالم است. آن غربت، آن تنهایی، آن تشنگی، آن اهانتی که به آنها شد، آن اسارت، قابل مقایسه است؟ در دنیای اسلام این حادثه زنده ماند تا هم فکر درست را بتراود، راه درست را تلقین کند و بیاموزد، هم زخمهای مصیب بر دلهای مصیبت‌زدگان را شفا بدهد.

این، حادثه‌ی عاشوراست. امروز هم ما مثل زمان امام مجتبی علیه‌السلام و امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمّه‌ی دیگر تکرار میکنیم که:

«لایَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِاللهِ»؛[1]

هیچ روزی، هیچ حادثه‌ای مثل حادثه‌ی تو نیست و حادثه‌ی تو از تمام حوادث مصیبت‌آمیزِ دنیا بالاتر و بالاتر است و غیر قابل مقایسه.

۱۳۶۷/۶/۱۰

تبعیّت امام حسین علیه‌السلام از امام حسن علیه‌السلام

وقتی امامتان امام حسن علیه‌السلام است، مثل امام حسین علیه‌السلام باشید. وقتی امامتان امام حسن علیه‌السلام شد، مبادا از امام حسین علیه‌السلام پایین‌تر بیایید؛ چون آن روز عدّه‌ای پابین‌تر از امام حسین علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام گفتند: «یا

---

۱. در سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام با عبارات گوناگون به این معنا اشاره شده که روزِ عاشورا، روزی منحصر به فرد و تکرارناپذیر است: امام حسن علیه‌السلام فرمود: «لایَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِاللهِ» الأمالی، صدوق، صص ۱۷۷-۱۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸. امام سجّاد علیه‌السلام فرمود: «لایَوْمَ کَیَوْمِ الْحُسَینِ» الأمالی، صدوق، ص ۵۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸. امام باقر علیه‌السلام در زیارت عاشورای منقول از ایشان فرمود: «مُصِیبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِیَّتَهَا فِی الإِسْلامِ وَ فِی جَمِیعِ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضِ» مصباح المتهجد، ص ۷۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۲. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ یَوْمَ الحُسَینِ أَعْظَمُ مُصِیبَةً مِنْ جَمِیعِ سَائِرِ الأَیَّام» علل الشرایع، ج ۱، صص ۲۲۵-۲۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۹.

مذلّ المؤمنین»![1] یک روز امام حسن علیه‌السلام صلح کرد، حُجربن‌عدی آمد و به امام خودش گفت: تو روسیاه کردی مؤمنین را![2] «و **غمز الحسین حُجرا**»؛[3] امام حسین علیه‌السلام در مجلس نشسته بود، با چشم اشاره کرد که چه میگویی؟! حجربن‌عدی را ساکت کرد. خود امام حسین علیه‌السلام چه؟ تسلیم بود. امام حسین علیه‌السلام همان امام حسین علیه‌السلام عاشورا بود، نه اینکه یک‌شبه حسین علیه‌السلام عاشورا شده باشد. حسین علیه‌السلام عاشورا از اوّل حسین علیه‌السلام عاشورا بود؛ اما روز صلح، نفر دوم، دنباله‌رو و دست راست امام حسن علیه‌السلام بود.

◆ امام حسین علیه‌السلام در صلح امام حسن علیه‌السلام، دنباله‌رو و دست راست امام خویش بود

۱۳۶۷/۸/۱۲

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

◆ امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه، خداوند را برای نعمت متولّد شدن در دولت حق، شکر میگوید

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در دعای عرفه یکی از شُکرها و سپاسهایی که دارد، این است که میگوید: تو را سپاس میگویم که من را در دولت ائمّه‌ی کفر به دنیا نیاوردی.[4] چون امام حسین علیه‌السلام سال سوم هجرت متولّد شد،[5] در دولت اسلام بود. بعد از پنجاه سال، شصت سال از دوران زندگی‌اش – که حالا باز هم دولتِ ائمّه‌ی کفر شد – امام حسین علیه‌السلام این را یکی از بزرگترین نعمتهای خدا بر خودش میشمارد که میگوید من را در آن دوران متولّد کردی. این شما هستید، این شرح حال شما هم هست.

۶۷/۱۲/۱۳

مأموریّت مهمّ امامان معصوم علیهم‌السلام

◆ مأموریّت مهمّ ائمّه علیهم‌السلام، تبیین اسلام حقیقی و نگهداشت آن از تحریف بود

اگر در خلال شرح حال و سیره‌ی زندگی این بزرگواران، سه مأموریّت

۱. الأخبار الطوال، صص ۲۲۰-۲۲۱؛ الإختصاص، ص۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۲۳-۲۴.
۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۲۸-۲۹.
۳. شرح نهج‌البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۵.
۴. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴-۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۷.
۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۲۰۲.

بزرگ و سه رشته‌کار بزرگ برای ائمّه‌ﷺ پیدا کنیم، یکی تبیین درست اسلام و حفظ آن از تحریف و انحراف است، که آن روز هم خطر بسیار زیادی داشته و از امروز هم مهمتر بوده است؛ زیرا آن روز اگر ائمّه‌ﷺ محکم نمی‌نشستند، حقایق اسلام را بیان نمیکردند، دیگران را هم به این کار وادار نمیکردند، علمای اسلام و محدّثین و مفسّرین و کسانی که وجدان بیداری داشتند نیز با حرکت و تحریک ائمّه‌ﷺ راه نمی‌افتادند - گرچه بعضی دنباله‌رو هم نبودند - امروز از اسلام هیچ خبری نبود. انسان وقتی به زندگی بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس نگاه میکند، می‌بیند آن‌چنان اینها جهتگیری کرده بودند که اگر آن منادی حق وجود نداشت که دائماً حقایق اسلام را بیان کند، با گذشت دو سه قرن، اسلام بکلّی تغییر میکرد و تحریف میشد. اصلاً جهتگیری این بود. یک عدّه هم دنباله‌رو حکومتها بودند که به این تحریف کمک میکردند. برای رسیدن به مقاصدشان، چه داستانهای شنیدنی و جالبی در کتابهای تاریخ و سیره و کتابهای حدیث و کتابهای جنبی، حول و حوش اینها وجود دارد. به آسانی حدیث درست میکردند. برای فروش پیاز در مکه، حدیث درست کردند! برای مقاصد تجاری و اقتصادی، برای مقاصد سیاسی، برای اینکه مردم کمتر به مکه بروند، حدیث درست میکردند!

◆ مبارزه بـــا تحریف دین در زمان ائمّـــه‌ﷺ، از امروز خطرناک‌تر و مهمتر بود

◆ اگـر تـــلاش امـامان معصوم‌ﷺ نبود، دین پس از چند قرن به‌وسیله‌ی بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس بکلّی تحریف و محو میشد

◆ از نمونه‌های تحریف دین در صدر اسلام، جعل حدیث برای مقاصد سیاسی، تجاری و اقتصادی بود

عبدالله‌بن‌زبیر ادّعای خلافت کرد و دایره‌ی حکومت بنی‌امیّه را به شام محدود کرد و مراکز اوّلیّه‌ی اسلام زیر نگین عبدالله‌بن‌زبیر قرار گرفت.[1] آن روز هدف حکّام بنی‌امیّه این بود که نگذارند مردم به مکه بروند؛ چون اگر آنجا میرفتند، تبلیغات عبدالله‌بن‌زبیر را می‌شنیدند. دستور دادند حدیث درست کنند: فضیلت بیت‌المقدّس که آن روز زیر نگین خلفای بنی‌امیّه بود، به قدر فضیلت مکه است![2] سنگی که

۱. تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۸، ص ۲۴۶؛ الإستیعاب، ج ۳، صص ۹۰۶-۹۰۷.
۲. البدایة و النهایة، ج ۸، صص ۲۸۰-۲۸۱.

در مسجد بیت‌المقدّس هست، به قدر حجرالاسود فضیلت دارد! یعنی مقاصد سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و شخصی آنقدر در تحریف اسلام به شکل مطلوب سیاستها تأثیر داشت که انسان حیرت میکند چطور حاضر میشوند آن کارها را بکنند!

نمونه‌ی تحریف اسلام و برخورد ائمّه علیهم‌السلام

◆ امام سجّاد علیه‌السلام در ضمن نامه‌ای به محمدبن‌مسلم زهری، او را از کمک به تحریف دین نهی میکند

در آن نامه‌ای که امام سجّاد علیه‌السلام به محمدبن‌مسلم زهری مینویسد، همین مطلب را مورد توّجه قرار میدهد. آن حضرت میفرماید: گردنت را زیر بار گناهان قرار دادی و طوقی شدی برای آسیاب مظالم بنی‌امیّه که هر کاری میخواهند، گرد سر تو و بر روی تو انجام میدهند.[1] حقیقت همین است.

◆ امیرمؤمنان علیه‌السلام با اشاره به تحریف دین در جامعه، بشدّت از این انحراف انتقاد میکند

همواره این‌گونه بوده که احکامی را به‌وجود می‌آوردند، اهداف نفسانی را دنبال میکردند، حق را با باطل ممزوج میکردند، بخشی از حق و بخشی از باطل را می‌آوردند و به خورد مردمی میدادند که طالب حق بودند و اینها به گمان اینکه حق است، این را میگرفتند؛ در حالی که این لُب یا لااقل مزجش باطل بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام با آن بیان وافی و شافی، از این کار بشدّت ناله میکند.[2] زمان آن بزرگوار هم همین کارها انجام گرفته است. در طول تاریخ، این کار انجام گرفته است.

◆ حکومتهای قدرتمند و سلطه‌های سیاسی و اقتصادی با احکام و معارف اسلامی در طول تاریخ بازی کرده‌اند

یعنی در دوره‌های مختلف، حکومتهای قدرتمند و سلطه‌های سیاسی و اقتصادی با احکام و معارف اسلامی بازی کردند – این یک واقعیّت است – طبق اغراض و مقاصدِ خودشان آنها را محدود کردند یا توسعه دادند.

ما امروز به برکت انقلاب و بینش روشن و بازِ فقهای اسلام و شجاعتی که رهبریِ امروز عالم اسلام دارد، میتوانیم بسیاری از حقایق اسلام را درک کنیم. گاهی اوقات انسان به ظاهرِ این قضیّه‌ها نگاه میکند، می‌بیند

۱. تحف‌العقول، صص ۲۷۴-۲۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۷۵، صص ۱۳۱-۱۳۵.
۲. نهج‌البلاغة، خطبه‌ی ۵۰.

حقیقت امر با ظاهر قضیّه تفاوت بسیاری دارد.

۱۳۶۸/۲/۲

اصالت حفظ مکتب

آن چیزی که در دستگاه حق خیلی مهم است و در شیوه‌های آنها مورد توّجه است، این است که اصرار دارند که ارزشها را به هر قیمتی هست، حفظ کنند و در نهایت، عقب‌نشینی تا حد و مرز حراست از بقای مکتب. این را هم توّجه داشته باشید؛ یعنی حق اگر دید که ایستادن او موجب میشود که اصل مکتب به خطر بیفتد، عقب‌نشینی میکند؛ ننگ و عارش نمی‌آید از عقب‌نشینی کردن. امام حسین(ع) فرمود:

«الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ * وَ الْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ»؛[1]

من اگر قرار باشد ننگ را قبول بکنم، قبول میکنم، اما داخل آتش جهنّم نمیشوم.

◆ در شرایطی که ایستادگی موجب به خطر افتادن مکتب شود، اصالت با حفظ مکتب است

۱۳۶۸/۲/۱۱

چرایی تفاوت در رفتار سیاسی امامان معصوم(ع)

کتاب «سیری در سیره‌ی ائمّه‌ی اطهار(ع)» از شهید مطهّری، حقیقتاً با حجم کم، کتاب بسیار باارزشی است. البته در مقدّمه‌ی کتاب، نوشته‌ای از خود شهید بزرگوار هست که نیمه‌کاره مانده و علاوه بر این، کیفیّت بیان مقدّمه هم نشان میدهد که مطمئناً همه‌ی آن چیزی نیست که ایشان میخواستند در این موضوع بر آن تکیه کنند.

در این مقدّمه، به طور خلاصه ایشان این نکته را میخواهند ثابت کنند که اگر ما در زمینه‌ی ائمّه(ع) نوعی تفاوت مشاهده میکنیم – مثلاً سیره‌ی امام حسن(ع) و سیره‌ی امام حسین(ع) یا بقیّه‌ی ائمّه(ع) – این

◆ تفاوت رفتار ائمّه(ع)، ریشه در اختلاف شرایط دارد

۱. اللهوف، ص ۷۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

به اقتضای شرایط گوناگون و زمانهای مختلف است؛ این نکته را باید بدرستی فهمید. امام معصوم که وجودش و حرکتش و فعّالیّتهایش بر طبق امر خدا و دقیقاً در جهت وظایف الهی است، در هر زمانی آن عملی را انجام میدهد که اقتضای زمان، آن را ایجاب میکند. این جزو آن مباحثی است که خیلی جای بحث دارد. شواهد زیاد و مطالب فراوانی در این زمینه هست که من وارد این موضوع نمیشوم؛ چون همه‌ی وقت را خواهد گرفت.

تحلیل رفتار گوناگون ائمّهعلیهم‌السلام

◆ تلاش دویست و پنجاه ساله‌ی ائمّهعلیهم‌السلام **تلاشی هماهنگ بوده است**

من به طور خلاصه تعبیری را که خودم در این زمینه دارم و بارها این را در بحث زندگی ائمّه‌علیهم‌السلام عرض کردم، تکرار میکنم. ائمّه‌علیهم‌السلام را در دویست و پنجاه سال زندگی‌شان باید مثل یک انسان به حساب آورد که دویست و پنجاه سال عمر کرده است و در هر شرایطی اقتضای شرایط را درک کرده و بر طبق آن عمل کرده؛ اما جهت حرکت از اوّل این دویست و پنجاه سال تا نقطه‌ی پایان، به هیچ وجه تغییر پیدا نکرده است.

در ظاهر که نگاه میکنید، گاهی حتی به حدّ تناقض تفاوتهایی هست؛ درست مثل اینکه کسی نگاه کند ببیند قطاری که از تهران به سمت شمال دارد حرکت میکند، در یک بخشی از این راه طولانی، مسیر قطار به طرف جنوب است. مکرّر اتّفاق می‌افتد که شما در جاده‌ی ماشین‌رو یا در جاده‌ی قطاررو، می‌بینید مسیر این خودرو صد و هشتاد درجه عوض شده؛ یعنی قطار به سمت شمال میرفت، اما حالا می‌بینید همان قطار به طرف جنوب دارد حرکت میکند. خیلی ساده‌اندیشی میخواهد اگر انسان تصوّر کند قطار از حرکت خودش به سمت شمال منصرف شده و تصمیم گرفته به طرف جنوب یا طرف شرق یا طرف غرب برود. یک نگاه آگاهانه و هوشیارانه به بیننده ثابت خواهد کرد

که علّت این انحنای خط و انحراف موقّتی، وجود یک مانعی است؛ مثلاً به یک درّه‌ای رسیده، به یک صخره‌ای رسیده، به یک نقطه‌ای رسیده که عبور مستقیم از آنجا امکان‌پذیر نیست؛ ناگزیر بایستی قطار یا ماشین برگردد، یک انحنای پنجاه درجه، صد درجه، صد و هشتاد درجه پیدا کند تا بعد بتواند در یک نقطه‌ی مناسبی مجدّداً به سمت شمال راه خودش را ادامه دهد.

◆ همه‌ی ائمّـــه‌علیهم‌السلام هدف واحدی داشتند و برخوردهای متفاوت ایشـــان به جهت مصلحت و شرایط آن در طول تاریخ بود

در زندگی ائمّه‌علیهم‌السلام دقیقاً قضیّه همین است؛ همه به یک سمت حرکت میکردند، همه در یک جهت میرفتند. اگر یک‌جا در سیره‌ی آنها، در نحوه‌ی برخورد آنها با حاکم زمان یا با مردم یا با قضایای خاصی که در زندگی ائمّه‌علیهم‌السلام مشترک است، مشاهده میکنیم برخوردها متفاوت است، این همان تغییر جهت به سبب مصلحت است؛ مصلحتِ همان هدفی که از اوّل آن را نشان گرفتند. این یک مطلب مسلّمی است که شهید مطهّری در مقدّمه‌ی این کتاب میخواهند بیان کنند.

◆ مبنا و روش امامان‌علیهم‌السلام در برخوردهای سیاسی، کدام است؟

البته همان‌طور که گفتم، این مطلب دامنه‌ی خیلی طولانی دارد. اما این سؤال پیش می‌آید که روش برخورد ائمّه‌علیهم‌السلام با حکّام، به طور کلّی بر اساس چه مبنایی تنظیم میشد؟ اصلاً این هدفی که از اوّل تا آخر محدود بوده، چه بود؟ آیا این هدف، تبلیغ دین بود؟ آیا تبیین قرآن بود؟ آیا ایجاد جامعه‌ی اسلامی بود؟ آیا کمک به اقامه‌ی حق و عدل بود؟ آیا صرفاً یک امر به معروف زبانی و ساده بود؟ چه بود؟ اینها جای سؤال دارد و باید جواب داده شود. البته از نظر ما جوابهای قطعی و روشنی هم دارد، که عرض کردم وارد این قضیّه نمیشویم...

تفاوتهای دوران امام حسن و امام حسین‌علیهماالسلام

شهید مطهّری در پاسخ به سؤالی بحث کردند که چرا امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام مثل برادرش امام حسین‌علیه‌السلام مقاومت نکرد تا کشته شود؛ چون حداکثر این بود که شهید میشد.

به طور خلاصه ایشان میگویند شرایط امام حسین ﷺ که در آن جایز، بلکه متعیَّن بود که امام حق باید بایستد تا به شهادت برسد، متفاوت است با شرایط زمان امام حسن ﷺ. خصوصیّاتی در آنجا هست که اینجا نبود، و خصوصیّاتی در اینجا هست و آنجا نبود، که نتیجه این میشود که امام حسن ﷺ نبایستی می جنگید تا شهید بشود.

◆ امام حسین ﷺ یک معترض و آمر به معروف و ناهی از منکر در برابر حاکمی جائر بود

امام حسین ﷺ که به شهادت رسید، یک معترض، یک آمر به معروف و ناهی از منکری بود که در مقابل یک حاکم جائری قیام کرد؛ چون او داشت ظلم میکرد، از وجود او شرّ میتراوید و امام حسین ﷺ یک معترض، یک مؤمن، تکلیف شرعی خودش را احساس کرد؛ باید به او اعتراض کند، این اعتراض واجب بود. نقطه‌ی اوج زیبایی و شکوه این کار هم این بود که این اعتراض را ادامه بدهد تا مظلومانه کشته شود.

◆ با شهادت، حقّانیّت اباعبدالله ﷺ اثبات میشد

این شهید فی‌سبیل‌الله با کشته شدن، حقّانیّت حرف خودش را ثابت کرد؛ همچنان که کرد.

امام حسن ﷺ خلیفه‌ای بود که یک نفری از رعیّت خود او، علیه او علم طغیان برافراشته بود. اگر امام حسن ﷺ در این رویارویی با رعیّت خودش که علیه او طغیان کرده، مقاومت میکرد تا جان خودش را از دست میداد، هرگز آن معترض شجاعی نبود که مقابل منکر ایستاده و کشته شده است؛ حاکمی بود که به وسیله‌ی عوامل خودش به قتل رسیده بود. اصلاً ببینید ماهیّت قضیّه بکلّی متفاوت است.

◆ یزید بر بیعت گرفتن از اباعبدالله ﷺ اصرار داشت

یک تفاوت دیگر، این است که امام حسین ﷺ برای بیعت از طرف یزید زیر فشار قرار گرفت. یزید به فرماندار مدینه نوشت باید بر حسین‌بن‌علی ﷺ سخت بگیری تا بیعت کند.[1]

◆ معنای بیعت، امضای خلافت یزید شقی و خبیث بود

بیعت یعنی چه؟ بیعت یعنی امضای خلافت آن شقیِّ خبیثی که رأس کار است. امام حسین ﷺ فرمود:

---

۱. الأخبار الطوال، ص۲۲۷؛ روضة الواعظین، ص۱۷۱؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۲۴.

«وَ اللهِ لاأُعْطِیکُمْ بِیَدِی إِعْطَاءَ الذَّلِیلِ»؛[1]

من دست خودم را ذلیلانه در دست شما نمی‌گذارم؛ یعنی بیعت نمی‌کنم.

«مِثْلِی لا یُبَایِعُ مِثْلَهُ»؛[2]

◆ **دشمن تا آخرین مراحل قیام عاشورا بر گرفتن بیعت و تسلیم امام علیه‌السلام اصرار داشت**

مثل من با یزید بیعت نمی‌کند. پس فشار بود برای بیعت. تا ساعت آخر هم ابن سعد و اینها آمدند گفتند: یا بیعت یا قتال.[3] تا آخر هم منصرف نبودند.

اما برای امام حسن علیه‌السلام به هیچ وجه مسئله‌ی بیعت با معاویه مطرح نبود. در قرارداد آتش‌بس یا صلحی که بین امام حسن علیه‌السلام و معاویه نوشته شد، یکی از شرایط این بود که امام حسن علیه‌السلام به معاویه «امیرالمؤمنین» نگوید و با او بیعت نکند؛[4] معاویه حق تعیین جانشین نداشته باشد؛[5] در بعضی از روایات آمده که معاویه باید بعد از خودش امام حسن علیه‌السلام را به خلافت معرفی کند،[6] بعد امام حسین علیه‌السلام را معرفی کند؛[7] این چقدر با آن متفاوت است؟ اگر امام حسن علیه‌السلام هم زیر فشار قرار می‌گرفت که باید بیعت کنی، وضع فرق می‌کرد.

◆ **فسق و فجور و مقابله‌ی صریح یزید با اسلام، او را مصداق آشکار دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مبارزه با حاکم جائر قرار داد**

تفاوت دیگر این است که زمان امام حسین این روایت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به طور کامل وجود داشت:

«مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاكِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ يَعْمَلُ فِی عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيه بِفِعْلٍ وَ لاقَوْلٍ كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»؛[8]

یعنی کسی که ببیند یک حاکمی دارد ظلم می‌کند، جوْر می‌کند، به حقوق

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۳؛ الإرشاد، ج۲، ص۹۸؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۹۱.
۲. اللهوف، ص ۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵. با کمی اختلاف: الفتوح، ج ۵، ص ۱۴.
۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۸؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص ۳۹۰-۳۹۲.
۴. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲.
۵. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۴۱-۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۶۵.
۶. الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، صص۵۵-۵۶.
۷. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲؛ عمدة الطالب، ص ۶۷.
۸. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۸۱-۳۸۲.

مردم تجاوز میکند، حرام خدا را حلال میکند، احکام الهی را دگرگون میکند و ...، واجب است با این حاکم مقابله کند.

◆ برخی از ویژگیهای یزید، فسق و فجور و مقابلهی صریح با اسلام بود

یزید بر سر کار بود، که مصداق کامل همهی اینها بود؛ مجسّمهی فساد، شرارت، فسق، ظلم، ناحق را حق کردن، مقابله و مبارزه با اسلام. دیگر امام حسین علیه‌السلام منتظر چه باشد؟ باید با او مقابله میکرد، باید علیه او تغیّر میکرد، و کرد. زمان امام حسن علیه‌السلام این‌گونه نبود. امام حسن علیه‌السلام البته میدانست – یا به علم امامت، یا به حدس صائب هوشمندانهی یک انسان بزرگ – که معاویه روزی این کارها را خواهد کرد. اما آن زمان قضیّه این نبود؛ قضیّه این بود که معاویه ادّعا میکرد دارد خونخواهی عثمان را میکند، و ادّعا میکرد میخواهد بر طبق احکام الهی عمل کند،[1] و امام حسن علیه‌السلام هم در همان صلح‌نامه نوشت تو باید بر اساس حکم خدا و سنّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل کنی؛[2] او هم قبول کرده بود که بر طبق همانها عمل خواهد کرد. ظاهر قضیّه این است؛ این خیلی تفاوت دارد با آنچه در زمان امام حسین علیه‌السلام بود. بنابراین، حدیث پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اینجا مصداق پیدا نمیکند. این هم فرق چهارم.

◆ برخی از ادّعاهای معاویه عبارت بودند از:
۱. خونخواهی عثمان؛
۲. عمل طبق احکام الهی و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

◆ دوران معاویه، مصداق حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود

◆ قیام و شهادت امام حسن علیه‌السلام علیه معاویه، پرسشهای بسیاری ایجاد میکرد

فرق پنجم، زمینه‌های متفاوت قضاوت برای مردم آن زمان و مردم تاریخ است؛ این یک واقعیّت است. شهید مطهّری میگوید امام حسین علیه‌السلام که قیام کرد و به شهادت رسید، زمان خودش همه او را تمجید کردند؛ بعد از خودش هم در طول هزار و سیصدواندی سال، همه امام حسین علیه‌السلام را تمجید کردند؛ چه کسانی که او را به امامت قبول داشتند و کسانی که او را به امامت قبول نداشتند؛ چون زمینه‌ای بود که باید همین‌طور عمل بکند. اما امام حسن علیه‌السلام اگر می جنگید تا کشته میشد، سؤالهای زیادی باقی میماند. عدّه‌ای میگفتند شما مگر

۱. وقعة صفین، صص ۳۱-۳۲؛ الغارات، ج ۱، ص ۲۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۳۲، ص۳۶۹.
۲. الفتوح، ج ۴، صص۲۹۰-۲۹۱؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص۱۹۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۶۵.

نمیخواستید دین در جامعه حاکمیّت داشته باشد؟ معاویه که گفت من دین را حاکمیّت خواهم داد؛ معاویه که ادّعا میکرد من حاضرم به کتاب خدا عمل کنم؛ چرا شما قبول نکردید؟ اگر کسی میگفت معاویه بعد از شهادت امام حسنؑ خودش را با رفتار خلافش رسوا میکرد، همان معترضین باز میگفتند شما باید خودتان را زنده نگه دارید، میماندید و نمیگذاشتید؛ و باز جای سؤال باقی بود. این هم یکی از فرقها بین زمان امام حسنؑ و امام حسینؑ، که البته ایشان این را مفصّل ذکر میکنند. چیزهای دیگری هم در بیاناتشان هست؛ از جمله اینکه کوفه‌ی زمان امام حسینؑ تشنه‌ی کسی بود که بیاید آنجا علیه دستگاه حکومت و خلافت شمشیر بزند نامه‌ها نوشتند[1].

◆ **کوفیان زمان امام حسنؑ آماده نبودند، ولی در دوره‌ی امام حسینؑ از آمادگی نسبی برخوردار بودند**

■

اما کوفه‌ی زمان امام حسنؑ شهری بود که از جنگهای طولانی چند ساله خسته بود و اصلاً آمادگی جنگیدن نداشت. این هم درست است. بنابراین، ایشان برای خواننده روشن میکنند که بین آن زمان و این زمان، تفاوت هست.

ارتداد مردم و تشکیل تدریجی دوباره‌ی شیعه پس از عاشورا

◆ **امام صادقؑ از ارتداد مردم پس از عاشورا خبر میدهد**

بنده مکرّر در سخنرانیها این روایتی را که از حضرت صادقؑ نقل شده، خوانده‌ام که فرمود:

«**إرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَیْنِ إلاَّ ثَلاثَة**»؛[2]

بعد از واقعه‌ی عاشورا همه‌ی مسلمانهایی که دور و بر ائمّه بودند، پاشیده شدند، مگر سه نفر؛ یحیی‌بن‌امّ‌طویل، جبیربن‌مطعم و ابوخالدالکابلی. فقط این سه نفر در اطراف امام سجّادؑ ماندند و بعد با تلاش آن حضرت، «**ثُمَّ إنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ کَثُرُوا**»؛[3] مردم تدریجاً ملحق شدند، زیاد شدند و مجدّداً جمع شیعه – یعنی جمع مبارز – شکل گرفت.

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۲۴؛ روضة الواعظین، ص ۱۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۲-۳۳۴.

۲. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

۳. همان.

۱۳۶۸/۴/۲۸

راز گریستن بر اباعبدالله علیه‌السلام

می‌بینید که به ما گفته‌اند هر سال برای امام حسین علیه‌السلام گریه کنید.[۱] گریه کردن، به معنای زنده بودن یک مصیبت است؛ گویی همین دیروز اتّفاق افتاده است. انسانی هزار و چند صد سال قبل به شهادت رسیده است؛ چرا باید امروز برای او گریه کرد؟ گریه‌ی ما به سبب این است که اگر یاد او با همه‌ی ابعادش در ذهن و زندگی و بساط هستی ما زنده نماند، بتدریج فکر و سرانگشت اشاره‌ی او کمرنگ خواهد شد؛ چه ما بخواهیم و چه نخواهیم.

- **هدف از گریستن بر امام حسین علیه‌السلام زنده ماندن فکر او در ذهن و زندگی ما است**

۱۳۶۸/۵/۱۱

ارتباط عاطفی با عاشورا؛ روح انقلاب اسلامی

در مورد مسئله‌ی محرّم و عاشورا باید بگویم که روح نهضت ما و جهتگیری کلّی و پشتوانه‌ی پیروزی آن، همین توجّه به حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام و مسائل مربوط به عاشورا بود. شاید برای بعضیها این مسئله قدری ثقیل به نظر برسد، لیکن واقعیّت همین است.

هیچ فکری، حتی در صورتی که ایمان عمیقی هم با آن همراه باشد، نمیتوانست توده‌های عظیم میلیونیِ مردم را آن‌چنان حرکت بدهد که در راه آنچه احساس تکلیف میکردند، در انواع فداکاری ذرّه‌ای تردید نداشته باشند. اساساً مادامی که ایمان با محبّت و عشق عمیق و رنگ و بوی پیوند عاطفی همراه نباشد، کارایی لازم را ندارد. محبّت است که در مقام عمل و تحرّک، آن هم در حدّ بالا، به ایمان کارایی می‌بخشد. بدون محبّت، نمیشد ما نهضت را به پیش ببریم.

- **فکر و ایمان، بدون عشق و محبّت، بـــرای به حرکت درآوردن توده‌ها و ایجاد روح فداکاری، ناکارآمدند**
- **محبّت، عنصری اساسی در پیشبرد انقلاب اسلامی است**

بالاترین عنوان محبّت، یعنی محبّت به اهل‌بیت علیهم‌السلام در تفکّر اسلامی،

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، باب ۳۴.

در اختیار ماست. اوج این محبّت، در مسئله‌ی کربلا و عاشورا و حفظ یادگارهای گرانبهای فداکاری مردان خدا در آن روز است، که برای تاریخ و فرهنگ تشیّع به یادگار گذاشته شده است.

در آن روزهایی که مسائل اسلامی با دیده‌ای نو مطرح میشد و جاذبه‌های خوبی هم داشت و برای کسانی که با دین و اسلام سر و کار زیادی نداشتند، موضوع مبارکی هم بود - و گرایشهای نو در تفکّر اسلامی چیز بدی نبود، بلکه برای عالم اسلام و بخصوص قشر جوان، ذخیره محسوب میشد - یک گرایش شبه‌روشنفکرانه به‌وجود آمده بود، که ما بیاییم مسائل ایمانی و اعتقادی اسلام را از مسائل عاطفی و احساسی، از جمله مسائل مربوط به عاشورا و روضه‌خوانی‌ها و گریه جدا کنیم!

شاید بسیاری در آن روزها بودند که با توجّه به اینکه در ماجرای ذکر عاشورا و روایت فداکاری اباعبدالله علیه‌السلام چیزهایی وارد شده بود و احیاناً به شکلهای تحریف‌آمیزی بیان میشد، این حرف برایشان مطلوب و شیرین بود و این گرایش رشد میکرد؛ لیکن در صحنه‌ی عمل، ما بوضوح دیدیم که تا وقتی این مسئله از طرف امام بزرگوارمان به صورت رسمی و علنی و در چارچوب قضایای عاشورا مطرح نشد، هیچ کار جدّی و واقعی انجام نگرفت.

◆ محبّت بــه اهل‌بیت علیهم‌السلام و پیوند عاطفی با عاشورا، نعمت بزرگی است که در اختیار ماست

◆ نظریّــه‌ی تفکیک مســائل فکــری و ایمانی از مســائل عاطفــی، نظیر عواطف به عاشــورا، توهّمی شبه‌روشنفکرانه و باطل است

◆ انقــلاب اســلامی بــا بهره‌گیری از عاشورا شکل گرفت

عاشورا و نهضت امام خمینی قدس‌سره

در دو فصل، امام رحمة‌الله‌علیه مسئله‌ی نهضت را به مسئله‌ی عاشورا گره زدند: یکی در فصل اوّل نهضت، یعنی روزهای محرّم سال ۴۲، که تریبون بیان مسائل نهضت، حسینیه‌ها و مجالس روضه‌خوانی و هیئات سینه‌زنی و روضه‌ی روضه‌خوان‌ها و ذکر مصیبت گویندگان مذهبی شد، و دیگری فصلِ آخر نهضت، یعنی محرّم سال ۵۷ بود که امام رحمة‌الله‌علیه اعلام فرمودند: «ماه محرّم، گرامی و بزرگ داشته بشود و

◆ امام خمینی قدس‌سره، مسئله‌ی نهضت را در محرّم سال ۴۲ و محرّم ســال ۵۷ با قیام عاشورا گره زد

مردم مجالس برپا کنند.»[۱]

ایشان عنوان این ماه را «ماه پیروزی خون بر شمشیر» قرار دادند و مجدّداً همان طوفان عظیم عمومی و مردمی به‌وجود آمد؛ یعنی ماجرای نهضت که روح و جهت حسینی داشت، با ماجرای ذکر مصیبت حسینی و یاد امام حسین علیه‌السلام گره خورد.

هدف قیام امام حسین علیه‌السلام

◆ **هدف قیام امام حسین علیه‌السلام، برپایی حق و عدل، حاکمیّت شـــریعت و برهم زدن بنیان جور بود**

این در مقام عمل بود؛ در مقام تبلیغ و واقع و ثبوت هم که مطلب روشن است. حرکت امام حسین علیه‌السلام برای اقامه‌ی حق و عدل بود:

«**إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ**».[۲]

در زیارت اربعین که یکی از بهترین زیارات است، میخوانیم:

«**وَ مَنَحَ النُّصْحَ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرَةِ الضَّلالَةِ**».[۳]

آن حضرت در بین راه، حدیث معروفی را که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند، بیان‌میفرمایند:

«**أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَالَ: مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاکِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ یَعْمَلُ فِی عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلیه بِفِعْلٍ وَ لا قَوْلٍ کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه**».[۴]

◆ **امام‌حسین علیه‌السلام وارث انبیا و ادامه‌دهنده‌ی راه آنهاست**

تمام آثار و گفتار آن بزرگوار و نیز گفتاری که درباره‌ی آن بزرگوار از معصومین علیهم‌السلام رسیده است، این مطلب را روشن میکند که غرض،

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۷۶.

۲. «جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امّت جدّم خارج شدم؛ من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. «و از خیرخواهی دریغ نکرد و جانش را در راه تو بذل کرد، تا بندگانت را از ورطه‌ی نادانی و سرگردانی گمراهی برهاند.» مصباح المتهجد، ص ۷۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

۴. «ای مردم! پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)، و با سنّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل می‌کند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد» تاریخ الطبری، ج ۴، ص۳۰۴.

اقامه‌ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیّت شریعت و بر هم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه‌ی راه پیامبر اکرم ﷺ و دیگر پیامبران بوده است، که:

«یَا وارِثَ آدَمَ صَفْوَةِاللهِ... یَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ الله»[۱]

◆ هدف انبیا، برپایی قسط و حق و حکومت اسلامی بود

و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند:

«لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛[۲]

اقامه‌ی قسط و حق، و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.

آنچه که نهضت ما را جهت میداد و امروز هم باید بدهد، دقیقاً همان چیزی است که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در راه آن قیام کرد.

فضیلت شهدای کربلا بر همه‌ی شهیدان

ما امروز برای شهدای خود که در جبهه‌های گوناگون و در راه این نظام و حفظ آن به شهادت میرسند، با معرفت عزاداری میکنیم. آن شهید و جوانی که یا در جنگ تحمیلی و یا در برخورد با انواع و اقسام دشمنان و منافقان و کفّار به شهادت رسیده، هیچ شبهه‌ای برای مردم ما وجود ندارد که این شهید، شهید راه همین نظام است و برای نگه‌داشتن و محکم کردن ستونهای همین نظام و انقلاب به شهادت رسیده است؛ در حالی که وضع شهدای امروز با شهدای کربلا که در تنهایی و غربتِ کامل قیام کردند و هیچ‌کس آنها را به پیمودن این راه تشویق نکرد، بلکه همه‌ی مردم و بزرگان وجوه اسلام، آنها را منع میکردند، متفاوت است؛ در عین حال ایمان و عشقشان آن‌چنان لبریز بود که رفتند و غریبانه و مظلومانه و تنها به شهادت رسیدند. وضع شهدای کربلا، با شهدایی که تمام دستگاه‌های تبلیغی و مشوّقهای جامعه به آنها میگوید بروید و آنها هم میروند و به شهادت میرسند، فرق دارد. البته این شهید،

◆ قیام عاشورا در شرایط غربت، نبود مشوّق و مخالفت مردم و بزرگان به وقوع پیوست

۱. «ای وارث حضرت آدم که برگزیده‌ی خداست... ای وارث حضرت نوح که پیامبر خداست.» کامل الزیارات، ص ۳۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۱۹۹.

۲. «تا مردم قیام به عدالت کنند.» حدید، ۲۵.

شهید والامقامی است؛ اما او چیز دیگری است.

ما که امروز این نظام اسلامی را لمس میکنیم و برکات آن را از نزدیک می‌بینیم، بیشتر از اسلاف خود، قدر نهضت حسینی و معنای آن را درک میکنیم و باید بکنیم. آن بزرگوار برای چنین چیزی حرکت کرد. آن بزرگوار برای همین قیام کرد که رژیمهای فاسد و مخرّب انسان و دین و ویرانگر صلاح، در جامعه نباشند و نظام اسلامی و الهی و انسانی و مبنی بر صلاح، در جامعه استقرار پیدا کند. البته اگر آن نظام در زمان آن بزرگوار و یا در زمان ائمّه‌ی بعدی که معصومند و به منبع وحی متّصلند، تحقّق پیدا میکرد و آنها در رأس آن نظام قرار میگرفتند، طبیعی است که وضعشان با ما متفاوت بود. در عین حال، هیکل و هندسه‌ی قضیّه یکی است و آنها هم برای همین گونه نظام حرکت میکردند.

◆ هدف قیام اباعبدالله علیه‌السلام از بین بردن رژیمهای فاسد و تشکیل نظام اسلامی بر پایه‌ی صلاح بود

اراده‌ی جدّی ائمّه علیهم‌السلام برای ایجاد نظامی اسلامی

حالا این یک بحث طولانی است که نمیخواهم در اینجا وارد آن بشوم که آیا ائمّه علیهم‌السلام برای ایجاد نظام اسلامی عزم جدّی داشتند یا کار آنها صرفاً سرمشق بود.

آنچه از روایات مربوط به زندگی ائمّه علیهم‌السلام به‌دست می‌آید و شواهد زیادی بر آن وجود دارد، این است که ائمّه علیهم‌السلام جدّاً میخواستند نظام اسلامی به‌وجود آورند. این کار - آن‌طور که تصوّر میشود - با علم و معرفت امام منافات ندارد. آنها واقعاً میخواستند نظام الهی برقرار کنند. اگر برقرار میکردند، تقدیر الهی همان بود. تقدیر الهی و اندازه‌گیری‌ها در علم پروردگار، با شرایط گوناگون اختلاف پیدا میکند، که حالا این موضوع را بحث نمیکنیم. اجمالاً، در اینکه حرکت آنها برای این مقصود بوده است، شکی نیست.

◆ ائمّه علیهم‌السلام نسبت به تشکیل نظام اسلامی، اراده‌ی جدّی داشتند

بهره‌گیری انقلاب اسلامی از فرهنگ عاشورا

ما امروز به برکت آن نهضت و حفظ فرهنگ و روحیّه‌ی آن نهضت،

در جامعه‌ی خودمان این نظام را به‌وجود آورده‌ایم. اگر در جامعه‌ی ما، عشق به امام حسین‌علیه‌السلام و یاد او و ذکر مصائب و حوادث عاشورا، معمول و رایج نبود، معلوم نبود که نهضت با این فاصله‌ی زمانی و با این کیفیتی که پیروز شد، به پیروزی میرسید. این عامل فوق‌العاده مؤثّری در پیروزی نهضت بود و امام بزرگوار ما در راه همان هدفی که حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام قیام کرده بودند، از این عامل حدّاکثر استفاده را کردند.

◆ امام خمینی‌قدس‌سره تصوّر غلط و روشنفکرمآبانه‌ی رایج قبل از پیروزی انقلاب را از بین برد
◆ امام خمینی‌قدس‌سره سیاست انقلابی را با عاطفه‌ی عاشورایی گره زد

امام‌رحمةالله‌علیه با ظرافت، آن تصوّر غلط روشنفکرمآبانه‌ی قبل از پیروزی انقلاب را که در برهه‌ای از زمان رایج بود، از بین بردند. ایشان جهتگیری سیاسیِ مترقّیِ انقلابی را با جهتگیری عاطفی در قضیّه‌ی عاشورا پیوند و گره زدند و روضه‌خوانی و ذکر مصیبت را احیا کردند و فهماندند که این، یک کار زاید و تجمّلاتی و قدیمی و منسوخ در جامعه‌ی ما نیست؛ بلکه لازم است و یاد امام حسین‌علیه‌السلام و ذکر مصیبت و بیان فضایل آن بزرگوار، چه به صورت روضه‌خوانی و چه به شکل مراسم عزاداری گوناگون، باید به شکل رایج و معمول و گریه‌آور و عاطفه‌برانگیز و تکان‌دهنده‌ی دلها، در بین مردم ما باشد و از آنچه که هست، قوی‌تر هم بشود. ایشان بارها بر این مطلب تأکید میکردند و عملاً هم خودشان وارد میشدند.

◆ برپایی جمهوری اسلامی و امیدواری مستضعفین به اسلام، از آثار محرّم است

ما در آستانه‌ی محرّم انقلاب و محرّم امام حسین‌علیه‌السلام که یکی از محصولات آن نهضت، نظام جمهوری اسلامی است، قرار داریم. محرّم دوران انقلاب، با محرّمهای قبل از انقلاب و دوران عمر ما و قبل از ما، متفاوت است. این محرّمها، محرّمهایی است که در آن، معنا و روح و جهتگیری، واضح و محسوس است. ما نتایج محرّم را در زندگی خود می‌بینیم. حکومت و حاکمیّت و اعلای کلمه‌ی اسلام و ایجاد امید به برکت اسلام در دل مستضعفان عالم، آثار محرّم است.

لزوم پیرایه‌زدایی نامعقول از حادثه‌ی عاشورا

◆ **علما، مبلّغـــان و ذاکران باید مســـئله‌ی عاشورا را به صورت یک مسئله‌ی اصلی مورد توجّه قرار دهند**

ما در دوران خود، محرّم را با محصول آن، یک‌جا داریم. با این محرّم، بایستی چگونه رفتار کنیم؟ پاسخ این است که همه‌ی علمای دین، همه‌ی مبلّغان و همه‌ی ذاکران، باید مسئله‌ی عاشورا و مصائب حسین‌بن‌علی‌ﷺ را به صورت یک مسئله‌ی جدّی و اصلی و به دور از شعار، مورد توجّه قرار دهند. واقعاً اگر بخواهیم این مسئله را جدّی بگیریم، راهش چیست؟

◆ **بیـــان هنـــری حادثه‌ی عاشـــورا بـــا پیرایه‌هـــای عقل‌پسند اشکال ندارد**

اوّلین شرط این است که ما حادثه را از پیرایه‌های مضرّ خالی کنیم. چیزهایی وجود دارد که اگرچه پیرایه است، اما نه مضرّ و نه حتی دروغ است. همه‌ی کسانی که بخواهند با بیان هنری، حادثه‌ای را ترسیم کنند، فقط متن حادثه را نمیگویند. وقتی شما می‌شنوید که در شرایط خاصّی، سخنی از زبان کسی خارج شده، میتوانید احساسات آن گوینده‌ی سخن را هم حدس بزنید. این، یک چیز قهری است. اگر در بیابانی و در مقابل لشکریانی، انسانی حرفی بر زبان جاری میکند، بسته به اینکه آن حرف چه باشد – دعوت و التماس و تهدید و... – قاعدتاً حالاتی در روح و ذهن این گوینده وجود دارد که این برای شنونده‌ی عاقل، قابل حدس است و برای گوینده‌ی هنرمند نیز قابل بیان میباشد. گفتن اینها اشکالی ندارد.

ما وقتی بخواهیم حالات امام و اصحابش را در روز و شب عاشورا – آن مقداری که در کتب معتبر خواندیم و یافتیم – بیان کنیم، قهراً خصوصیّات و ملابساتی دارد. فرض کنید سخنی را که امام‌ﷺ با یارانش در شب عاشورا گفته است،[۱] میتوانید با این خصوصیّات بیان کنید: در تاریکی شب و یا در تاریکی غم‌انگیز و حزن‌آور آن شب، و از این قبیل. این پیرایه‌ها، نه مضر و نه دروغ است؛ اما بعضی از پیرایه‌ها

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۵؛ الخرائج، ج ۲، صص ۸۴۷–۸۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

دروغند و بعضی از نقلها خلاف هستند و حتی آنچه در بعضی از کتابها نوشته شده است، مناسب شأن و لایق مفهوم و معنای نهضت حسینی نیست. اینها را بایستی شناخت و جدا کرد.

◆ شرط بهره‌مندی حقیقی از محرّم این است که:
۱. محقّقان، عاشورا را خالص، دقیق و متقن تشریح کنند؛
۲. بیان خالص حادثه‌ی عاشورا در قالب هنری ارائه شود

بنابراین، اوّلین مسئله این است که ما حادثه را خالص کنیم و آن حادثه‌ی خالص‌شده و دقیق و متقن را، به انواع بیانهای هنری، از شعر و نثر و سبک روضه‌خوانی – که خودش یک سبک هنریِ مخصوصی است – بیامیزیم. این کار اشکالی ندارد و مهم است. ما باید این کار را بکنیم. کسانی که در این رشته متصلّب و واردند، باید این کار را انجام بدهند. اگر ما از حادثه‌ی عاشورا، مثلاً «**لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلالَةِ**»[1] را بیان کردیم، که امروز معنا و مفهوم آن برای ما روشن است، ولی آن معنا و مفهوم را نقض کرد و با آن مخالف و مغایر بود؛ این کار، خدمت به مرام حسینی و حادثه‌ی عاشورا نیست. ما باید حادثه را خالص کنیم و سپس ابعاد مختلف آن را برای مردم تشریح نماییم.

بایستگی آبرومند و پرتپش نگه‌داشتن عاشورا

من نمیخواهم به آقایان علما و مبلّغان و گویندگان و ذاکران محترم و همه‌ی جمع ما که اهل منبر و روضه و بیان مصائب و محامد سیّدالشّهدا علیه‌السلام هستیم، مطلبی را در آن زمینه‌ها مطرح کنم؛ ولی به طور کلّی باید بگویم که این حادثه، به عنوان پشتوانه‌ی نهضت و انقلاب، باید آبرومند و پرتپش و پرقدرت باقی بماند. اگر برخورد امروز ما با این حادثه، مثل روضه‌خوانی باشد که در پنجاه سال قبل برخورد میکرد، یعنی چیزی را در جایی میدید و مثلاً بر حسب احتمال ذهنی، آن را ترجیح میداد و نقل میکرد و مؤمنین را میگریاند و هم آنها و هم خود او به ثواب میرسیدند، ممکن است به حادثه ضرر بزنیم.

◆ حادثه‌ی عاشورا به عنوان پشتوانه‌ی نهضت و انقلاب اسلامی باید آبرومند و پرتپش بماند

امروز این حادثه، پشتوانه‌ی یک نهضت است. اگر امروز به ما بگویند

۱. «تا بندگانت را از ورطه‌ی نادانی و سرگردانی گمراهی برهاند.» إقبال الأعمال، ج ۳، ص۱۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

◆ امروز مشوّب کردن حادثه‌ی عاشورا به چیزهایی که جزو آن نیست، ناخدمتی به این حادثه و انقلاب ناشی از آن است

ریشه‌ی این نهضتی که به‌وجود آورده‌اید، کجاست؟ ما میگوییم ریشه‌اش پیامبرﷺ و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و امام حسین‌علیه‌السلام است. امام حسین‌علیه‌السلام کیست؟ کسی است که این حادثه را به‌وجود آورده و در تاریخ از او نقل شده است. پس این حادثه، پشتوانه‌ی این نهضت است. اگر ما ندانسته و بی‌توجّه و از روی سهل‌انگاری، حادثه را با چیزهایی که جزو آن نیست، مشوّب کردیم، به آن حادثه و نیز به انقلابی که ناشی از آن حادثه است، خدمت نکرده‌ایم.

پرداختن به مسائل روز در مجالس محرّم

◆ مسائل قابل طرح در مجالس محرّم عبارتند از:
۱. زنده نگه‌داشتن یاد امام خمینی‌رحمه‌الله؛
۲. توصیه‌ی کمک به نظام اسلامی؛
۳. تأکید بر وحدت کلمه؛
۴. تذکر درباره‌ی کید تمام‌نشدنی دشمن؛
۵. پرهیز از تردید و بدبینی به نظام اسلامی

شاید بتوان گفت که امسال در مجالس و محافل ماه محرّم، آقایان حتی از سالهای قبل وظایف بیشتری دارند. ما امسال مصیبت امام بزرگوارمان را هم که هنوز داغ آن تازه است، داریم. نباید دستگاه تبلیغی اسلامی کشور بگذارد که یاد امام‌رحمه‌الله، حتی اندکی کهنه بشود، که البته کهنه هم نخواهد شد. امام‌رحمه‌الله، با شخصیّت و عظمت خود و با خصوصیّاتی که در او بود و بعد از معصومین‌علیهم‌السلام در هیچ‌کس جز او ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم، پایه‌ی اصلی و ریشه‌ی این شجره‌ی طیّبه است. این ریشه باید همیشه محکم و زنده و تازه بماند. یاد امام را با ابعاد حقیقی شخصیّت و بیان افکار و بخشهایی از وصیّت‌نامه و محکمات و مسلّماتِ فرمایشها و جهتگیری‌های او، زنده کنیم و زنده بداریم.

این نظام، مردمی است. نظام مردمی، به معنای تأثیر نه فقط اراده، بلکه عمل آحاد مردم در اقامه‌ی این نظام و برپا داشتن آن است. مردم باید کمک کنند. البته زمام اداره‌ی کشور دست مسئول اجرایی است؛ اما اگر کمک و حمایت و همکاری و محبّت و صبر مردم و منطقی نگریستن به قضایا از سوی آنها وجود نداشته باشد، هیچ دست معجزه‌گری قادر به هیچ کاری نیست. این نکته‌ای است که باید شما آقایان در این مجالس به مردم بگویید.

◆ منبر بـــا توجّه به حضور نزدیک و مستقیم واعظ در میان مستمعین، دارای تأثیر ویژه‌ای است

سخنی که شما در جلسه، روی منبر به مردم میگویید، با حرفی که در رادیو به مردم گفته خواهد شد، فرق میکند؛ ولو خود شما آن حرف را بزنید. من بارها این نکته را گفته‌ام که در نشستن و در چشم هم نگاه کردن و نفس و صدای همدیگر را شنیدن و حضور و گرمای وجود یکدیگر را لمس کردن میان مستمع و گوینده، اثری است که در پیامِ از راه دور، آن اثر نیست. ما معمّمان این را قدر بدانیم. بارها در جلساتِ اهل علم و وعّاظ این مطلب را تکرار کرده‌ام و گفته‌ام این امتیاز که در جلسات مردم، چشم‌به‌چشم و روبه‌رویشان، با آنها حرف میزنیم و نه فقط امواج صدای ما، بلکه وجودمان را حس می‌کنند، متعلّق به ماست. این، چیز خیلی مغتنمی است و تأثیر مضاعفی دارد.
نکته‌ی بعدی که باید در این مجالس مورد توجّه قرار بگیرد، همین مسئله‌ی وحدت کلمه‌ی آحاد مردم است.



وقتی مردم با صدا و نفس و اراده‌ی واحد اقدامی میکنند و حرفی میزنند و راهی را میروند، نفس دنیا در سینه‌اش حبس میشود و خیره میماند و قدرتهای قوی‌پنجه، زبون و کوچک میشوند و از کار میمانند. حالا که خدا این نعمت را به ما داده است، باید حفظش کنیم. اوّلاً در جلساتی که تشکیل میشود، از طرف خود گویندگان، سخن و اشاره و حرکتی که به اختلافی اشاره کند، مطلقاً نباید وجود داشته باشد. هیچ بهانه‌ای مجوّز این نمیشود که ما در جلسه‌ای، چیزی را که ممکن است بین دو دسته از مردم اختلافی به‌وجود آورد، مطرح کنیم. در قضایای سیاسی و دینی و در مسائل مربوط به دولت و روحانیّت و مرجعیّت و رهبری و دیگر مسائلی که میتواند بین مردم اختلاف و شکاف و دودستگی و بگومگو ایجاد کند، نباید سخنی از گویندگان مذهبی صادر شود که وحدت کلمه‌ی مردم را خدشه‌دار کند؛ بلکه بعکس، گویندگان مذهبی کوشش کنند که فضا، فضای محبّت‌آمیز باقی بماند

و همکاری بین مسئولان و مردم و نیز وحدت کلمه، توصیه بشود.
این نکته را هم بایستی در این مجالس و محافل تذکّر داد که اگرچه ما امروز بحمدالله از لحاظ سیاسی در موضع قوّتیم و دشمن، یعنی استکبار، در موضع انفعال قرار دارد، اما این به معنای تمام شدن کید و مکر دشمن نیست؛
«**وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ**».[1]
البته بر مبنای: «**قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَى**»،[2] جناح حق به خواست دشمن تسلیم نمیشود؛ ولی به هر حال طبیعت دشمن را باید شناخت. ما نباید هیچ لحظه‌ای از کید دشمن غافل باشیم. این نکته را باید به مردم گفت.

◆ علما باید مساجد، حسینیه‌ها و مجالس حسینی را صحیح اداره کنند

اگر در گوشه و کنار، از معمّمان کسانی پیدا بشوند که امتیاز عظیمی را که امروز نظام اسلامی به مسلمین و مؤمنین و روحانیّون و علما داده است، درک نکنند و خدای نکرده در اظهاراتشان حرفی باشد که مردم را نسبت به این نظام، یا بدبین کند و یا مردّد نماید –اگرچه مردم با حرفهای خنّاسان متزلزل و مردّد نمیشوند، اما به هر حال در یک دایره‌ی محدودی تأثیر میگذارد– این افراد بلاشک عملشان خیانت به اسلام و قرآن و مسلمین است و باید با برخورد خودِ جامعه‌ی روحانیّت مواجه شود. مساجد و حسینیه‌ها و مجالس عزاداری را بایستی خوب اداره کرد. باید از سوی خود علما و مسئولان روحانی، نظمی برای این مراکز به‌وجود آید.

۱۳۶۸/۵/۲۳

اسارت اهل‌بیت علیهم‌السلام؛ فاجعه‌ای بی‌نظیر در تاریخ اسلام

همه میدانید که در روز یازدهم محرّم،[3] یکی از عظیم‌ترین فاجعه‌های

۱. «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، تا (به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته‌ی) آنان، پیروی کنی» بقره، ۱۲۰.
۲. «بگو: هدایت، تنها هدایت الهی است!» همان.
۳. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۶؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۷.

تاریخ اسلام به وقوع پیوست. اسارتی اتّفاق افتاد که نظیر آن را دیگر ملّت و تاریخ اسلام ندید و به آن عظمت هم نخواهد دید.

◆ اسارت اهل‌بیت علیهم‌السلام در عاشورا به دست پلیدترین‌های زمان، فاجعه‌ای بی‌نظیر در تاریخ اسلام است

کسانی اسیر شدند که از خاندان وحی و نبوّت و عزیزترین و شریف‌ترین انسانهای تاریخ اسلام بودند. زنانی در هیئت اسارت در کوچه و بازارها گردانده شدند که شأن و شرف آنها در جامعه‌ی اسلامیِ آن روز نظیر نداشت. کسانی این عزیزان را به اسارت گرفتند که از اسلام بویی نبرده بودند و با اسلام رابطه‌ای نداشتند و خبیث‌ترین و پلیدترین انسانهای زمان خودشان بودند. در روز یازدهم محرّم، خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام به اسارت دچار شدند و این خاطره از تلخ‌ترین خاطره‌ها برای ما تا امروز و تا آخر مانده و خواهد ماند.

◆ اسارت اهل‌بیت علیهم‌السلام در واقعه‌ی عاشورا، سخت‌ترین اسارتها بود

البته اسارتِ آن روز با اسارتِ امروز فرق داشت. اسارتِ امروز همین است که سربازی، افسری، رزمنده‌ای یا - وقتی اسیر گیرنده، رژیم منحوسی مثل رژیم بعث باشد - غیرنظامی‌یی، مدّتی در زندان و اسارتگاه قرار میگیرد و از اهل و خاندان خود دور میماند. البته سخت است؛ اما با اسارتِ آن روز، از زمین تا آسمان فرق دارد. در روز یازدهم محرّم، اسارت دسته‌جمعی زنان و کودکان و مردانی بود که باقی مانده بودند؛ اساراتی توأم با تحقیر و اهانت و گرسنگی دادن و سرما دادن و گرما دادن و اذیّت کردن و در کوچه و بازار گرداندن و در سخت‌ترین شرایط آنها را نگه‌داشتن و شماتت کردن و از این قبیل.[1]

۱۳۶۸/۶/۲۹

اربعین؛ پایه‌گذاری یاد نهضت حسینی

اساساً اهمّیّت اربعین در آن است که در این روز، با تدبیر الهی خاندان

۱. تاریخ الطبری، ج۴، صص۳۴۹-۳۵۰؛ الفتوح، ج۵، صص۱۲۰و۱۲۷؛ الأمالی، صدوق، ص۲۳۱؛ اللهوف، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۴.

پیامبرﷺ یاد نهضت حسینی برای همیشه جاودانه شد و این کار پایه‌گذاری گردید. اگر بازماندگان شهدا و صاحبان اصلی، در حوادث گوناگون، از قبیل شهادت حسین‌بن‌علی‌ؑ در عاشورا، به حفظ یاد و آثار شهادت کمر نبندند، نسلهای بعد، از دستاورد شهادت استفاده‌ی زیادی نخواهند برد.

◆ دستاورد شهادت، با زنده نگاه‌داشتن یاد شهدا حفظ شدنی است

درست است که خدای متعال شهدا را در همین دنیا هم زنده نگه میدارد و شهید به طور قهری در تاریخ و یاد مردم ماندگار است، اما ابزار طبیعی‌یی که خدای متعال برای این کار –مثل همه‌ی کارها– قرار داده است، همین چیزی است که در اختیار و اراده‌ی ماست. ما هستیم که با تصمیم درست و بجا میتوانیم یاد شهدا و خاطره و فلسفه‌ی شهادت را احیا کنیم و زنده نگه داریم.

◆ رمز زنده ماندن عاشورا، تلاش حضرت زینبؑ و امام سجادؑ در تبیین فلسفه‌ی آن است

اگر زینب‌کبریؑ و امام‌سجادؑ در طول آن روزهای اسارت –چه در همان عصر عاشورا در کربلا، و چه در روزهای بعد در راه شام و کوفه و خود شهر شام و بعد از آن در زیارت کربلا و بعد عزیمت به مدینه و سپس در طول سالهای متمادی که این بزرگواران زنده ماندند[1] – مجاهدت و تبیین و افشاگری نکرده بودند و حقیقت فلسفه‌ی عاشورا و هدف حسین‌بن‌علی‌ؑ و ظلم دشمن را بیان نمیکردند،[2] واقعه‌ی عاشورا تا امروز جوشان و زنده و مشتعل باقی نمیماند.

◆ انگیزه‌ی امام صادقؑ از تشـــویق شعر عاشورایی، مقابله با تبلیغ دشمن بود

چرا امام صادقؑ –طبق روایت– فرمودند که هر کس یک بیت شعر

۱. (دوره‌ی حیات امام سجادؑ) الکافی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص۴۱۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۲. (دوره‌ی حیات حضرت زینبؑ) أخبار الزینبات، ص۱۲۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۴۳.

۲. افشاگریهای امام سجادؑ در کوفه، شام و مدینه: الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳؛ مقاتل الطالبـیـین، صص۱۱۹–۱۲۰؛ الإحتجاج، ج۲، صص۳۳–۳۴؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص۳۰۵؛ اللهوف، صص ۹۲–۹۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۴۸–۱۴۹. افشاگریهای حضرت زینبؑ در کربلا، کوفه، شام و مدینه: أخبار الزینبات، صص۱۱۵–۱۱۹؛ أنساب الأشراف، ج۳، ص ۲۰۶؛ الفتوح، ج۵، صص۱۲۱ –۱۲۲؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۱۱۵–۱۱۶؛ الإحتجاج، ج۲، صص۳۳–۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۹۸؛ مقتل الحسین، مقرّم، ص۳۲۲.

درباره‌ی حادثه‌ی عاشورا بگوید و کسانی را با آن بیت شعر بگریاند، خداوند بهشت را بر او واجب خواهد کرد؟[1] چون تمام دستگاه‌های تبلیغاتی، برای منزوی کردن و در ظلمت نگه‌داشتن مسئله‌ی عاشورا و کلاً مسئله‌ی اهل‌بیت‌علیهم‌السلام تجهیز شده بودند تا نگذارند مردم بفهمند چه شد و قضیّه چه بود. تبلیغ، این‌گونه است. آن روزها هم مثل امروز، قدرتهای ظالم و ستمگر، حداکثر استفاده را از تبلیغات دروغ و مغرضانه و شیطنت‌آمیز میکردند. در چنین فضایی، مگر ممکن بود قضیّه‌ی عاشورا که با این عظمت در بیابانی در گوشه‌ای از دنیای اسلام اتّفاق افتاده، با این تپش و نشاط باقی بماند؟ یقیناً بدون آن تلاشها، از بین میرفت.

◆ وظیفه‌ی بازماندگان امام حسین‌علیه‌السلام به اندازه‌ی مجاهدت حضرت و یارانش، دشوار بود

آنچه این یاد را زنده کرد، تلاش بازماندگان حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام بود. به همان اندازه که مجاهدت حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام و یارانش به عنوان صاحبان پرچم، با موانع برخورد داشت و سخت بود، به همان اندازه نیز مجاهدت زینب‌علیهاالسلام و مجاهدت امام سجاد‌علیه‌السلام و بقیّه‌ی بزرگواران، دشوار بود. البته صحنه‌ی آنها صحنه‌ی نظامی نبود، بلکه تبلیغی و فرهنگی بود. ما به این نکته‌ها باید توجّه کنیم.

◆ درس اربعین، حفظ خاطره‌ی شهادت در طوفان تبلیغات دشمن است

درسی که اربعین به ما میدهد، این است که باید یاد حقیقت و خاطره‌ی شهادت را در مقابل طوفان تبلیغات دشمن زنده نگه داشت. اگر در مقابل تبلیغات دشمن، تبلیغات حق نبود و نباشد، دشمن در میدان تبلیغات غالب خواهد شد. میدان تبلیغات، میدان بسیار عظیم و خطرناکی است.

◆ تبلیغات دستگاه ظلم، حقایق کربلا را واژگون نشان میداد؛ اما تبلیغات دستگاه امامت، بافته‌های آنها را گسست و حق را آشکار کرد

دستگاه ظالم جبّار یزیدی، با تبلیغات خود، حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام را محکوم میساخت و وانمود میکرد که حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام کسی بود که بر ضدّ دستگاه عدل و حکومت اسلامی و برای دنیا قیام کرده است! بعضی

---

۱. ثواب الأعمال، صص ۸۳-۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۲۸۲-۲۸۳.

هم این تبلیغات دروغ را باور میکردند. بعد هم که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با آن وضع عجیب و با آن شکل فجیع، به وسیله‌ی دژخیمان در صحرای کربلا به شهادت رسید، آن را یک غلبه و فتح وانمود میکردند؛ اما تبلیغات صحیح دستگاه امامت، تمام این بافته‌ها را عوض کرد. حق این‌گونه است.

۱۳۶۸/۸/۲۴

ارزش شهادتها؛ بسته به شرایط

◆ شهادت همیشه باارزش است، ولی در برخی شرایط مهمتر و باارزش‌تر است

در زمان ما، ارزش شهادت و فداکاری در راه خدا، از بسیاری زمانهای تاریخ اسلام بیشتر است. شهادت، همیشه باارزش است و فداکاری در راه خدا، همیشه کاری عظیم و ارجمند است؛ اما همین کار خوب و بزرگ، در برخی از شرایط و در بعضی از زمانها، بزرگتر و مهمتر و باارزش‌تر است. مثلاً در صدر اسلام، فداکاری واقعاً ارزش مضاعف داشت؛ علّت هم این بود که در آن دوران، اسلام مثل نهالی بود و اگر فداکاریها نمیبود، شاید دشمنان اسلام این نهال را میکندند. در زمان سیّدالشّهدا علیه‌السلام آن فداکاری و شهادت بزرگ، ارزش مضاعف داشت؛ چون حقیقتاً در آن روزها محصول زحمات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال از بین رفتن بود و فداکاری حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و یاران آن بزرگوار، مانع از چنین کاری شد.

◆ در زمان سیّدالشّهدا علیه‌السلام محصول زحمات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال از بین رفتن بود، ولی فداکاری امام حسین علیه‌السلام مانع آن شد

بعضی از زمانها این‌گونه است که مجاهدت در راه خدا و شهادت در راه او، ارزش مضاعف دارد و دو برابر و چند برابر است. مثلاً یک ظرف آب گوارا که در حالت طبیعی هم باارزش است، اما در یک تابستان گرم، آن هم برای انسانی که مدّتی تشنگی کشیده، بخصوص اگر آن انسان بیمار هم بوده و در جایی باشد که آب در آنجا کم است، این یک ظرف آب گوارا چند برابر ارزش پیدا میکند. بنابراین همه جا

قیمتها یکسان نیست، بلکه شرایط متفاوت است.

۱۳۶۸/۱۲/۱۰

اباعبدالله علیه‌السلام مظهر انسان کامل و عبد خالص خدا

وجود مقدّس سیّدالشّهدا علیه‌السلام اگرچه بیشتر با بُعد جهاد و شهادت معروف شده، لیکن آن بزرگوار در حقیقت مظهر انسان کامل و عبد خالص و مخلِص و مخلَص برای خداست. اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدّمه‌ای از همین اخلاصها و توجّه‌ها و جز با حرکت به سمت «**انقطاع الی‌الله**» حاصل نمیشود.

◆ **انقطاع الی‌الله، مقدّمه‌ی جهاد واقعی و شهادت است**

در این مناجات شعبانیّه‌ی عالیة‌المضامین میفرماید:

«**إِلَهِی هَبْ لِی کَمَالَ الِانْقِطَاعِ إِلَیْکَ**».[۱]

این کمال انقطاع به سوی خدا و از همه چیز گسستن و همه‌ی قیود و دنباله‌ها را در جهت حرکت به سمت محبوبِ واقعی بریدن و به آن سمت پرواز کردن، چگونه برای انسان حاصل میشود؟ شهادت که قله‌ی فداکاری یک انسان است، بدون حرکت به سمت انقطاع و بدون تلاش و مجاهدت برای ایجاد «**انقطاع الی‌الله**»، برای انسان به‌وجود نمی‌آید.

امام حسین علیه‌السلام مدافع امام حسن علیه‌السلام در صلح

در بین آل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پُرشورتر از همه کیست؟ شهادت‌آمیزترین زندگی را چه کسی داشته است؟ غیرتمندترین آنها برای حفظ دین در مقابل دشمن، چه کسی بوده است؟ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام بوده است. آن حضرت در این صلح، با امام حسن علیه‌السلام شریک بودند. صلح را تنها امام حسن علیه‌السلام نکرد؛ امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام این کار را کردند؛ منتها امام حسن علیه‌السلام جلو بود و امام حسین پشت سر او بود.

◆ **امام حسین علیه‌السلام در صلح امام حسن علیه‌السلام شریک بود**

۱. «خدایا! بریدن کاملی از خلق به سوی خود به من عنایت کن.» إقبال الأعمال، ج ۳، ص۲۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۹۹.

امام حسین علیه‌السلام جزو مدافعان ایده‌ی صلح امام حسن علیه‌السلام بود. وقتی که در یک مجلس خصوصی، یکی از یاران نزدیک - از این پُرشورها و پُرحماسه‌ها - به امام مجتبی علیه‌السلام اعتراضی کرد، امام حسین علیه‌السلام با او برخورد کردند: «و **غمز الحسین حُجرا**».[1]

هیچ‌کس نمیتواند بگوید که اگر امام حسین علیه‌السلام به جای امام حسن علیه‌السلام بود، این صلح انجام نمیگرفت؛ نخیر، امام حسین با امام حسن بود و این صلح انجام گرفت و اگر امام حسن هم نبود و امام حسین تنها بود، در آن شرایط، باز هم همین کار انجام میگرفت و صلح میشد.

۱۳۶۹/۶/۲۱

هدف و فلسفه‌ی قیام عاشورا

در زیارتی از زیارتهای امام حسین علیه‌السلام که در روز اربعین خوانده میشود، جمله‌ای بسیار پُرمعنا وجود دارد و آن این است:

«**وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَة**».[2]

◆ فلسفه‌ی قیام امام حسین علیه‌السلام نجات مردم از جهالت و سرگردانی ناشی از گمراهی است

فلسفه‌ی فداکاری حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در این جمله گنجانده شده است. زائر به خدای متعال عرض میکند که این بنده‌ی تو، این حسین تو، خون خود را نثار کرد تا مردم را از جهالت نجات بدهد. «**وَ حَیْرَةِ الضَّلالَة**»؛[3] مردم را از سرگردانی و حیرتی که در گمراهی است، نجات بدهد. ببینید این جمله چقدر پُرمغز و دارای چه مفهوم مترقّی و پیشرفته‌ای است.

◆ بشریّت همواره دستخوش شیطنت شیطانهای بزرگ و کوچک است؛ لذا نیازمند یاری صالحان است

مسئله این است که بشریّت همیشه دستخوش شیطنت شیطانهاست. همیشه شیطانهای بزرگ و کوچک، برای تأمین هدفهای خود، انسانها و توده‌های مردم و ملّتها را قربانی میکنند. در تاریخ گذشته هم این را

---

۱. شرح نهج‌البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۵.
۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.
۳. همان.

خوانده‌اید و شرح حال سلاطین جابر و ستمگر و رفتار آنها با ملّتها و وضع امروز دنیا و روش قدرتهای بزرگ را دیده‌اید. بشر دستخوش اغوا و خدعه‌ی شیطانها قرار میگیرد. باید به بشر کمک کرد، باید به بندگان خدا مدد رساند، تا بتوانند خود را از جهالت نجات بدهند و از سرگردانی و گمراهی خلاص شوند.

◆ گمراهی اسیران هوس، آنان را از نجات بشر ناتوان مینماید

چه کسی میتواند این دست نجات را به سوی بشریّت دراز کند؟ آن کسانی که چسبیده‌ی به مطامع و هوسها و شهوات باشند، نمیتوانند؛ چون خودشان گمراهند. آن کسانی که اسیر خودخواهی‌ها و منیّت‌ها باشند، نمیتوانند بشر را نجات بدهند؛ باید کسی پیدا بشود و خودشان را نجات بدهد؛ یا لطف خدا به سراغ آنها بیاید تا اراده‌ی آنها قوی بشود و بتوانند خودشان را رها کنند. آن کسی میتواند بشر را نجات بدهد که دارای گذشت باشد؛ بتواند ایثار کند و از شهوات بگذرد؛ از منیّت و خودپرستی و خودخواهی و حرص و هوی و حسد و بُخل و بقیّه‌ی گرفتاری‌هایی که معمولاً انسان دارد، بیرون بیاید تا بتواند شمعی فرا راه بشر روشن کند.

۱۳۶۹/۶/۲۹

حضور یاران پیامبرﷺ در کربلا

◆ نسلهای آخر تربیت‌شدگان پیامبرﷺ در کربلا حضور داشتند

آن کسانی که پیامبر خداﷺ با دست خود، ساخته و پرداخته و تراشیده بود و همه‌ی ظرافتکاری‌ها را به کار برده بود و به قول ما، الماس تراش کرده بود، همین‌طور ماندند، که نسلهای آخریشان را شما در صحرای کربلا می‌بینید.[1] حبیب‌بن‌مظاهرها و مسلم‌بن‌عوسجه‌ها و جابربن‌عبدالله انصاری‌ها کسانی بودند که توانستند از امتحان درست خارج شوند.

---

۱. الإصابة، ج ۵، ص ۱۰۷؛ أبصار العین، صص ۹۹-۱۱۱ و ۱۳۴-۱۳۵ و ۱۵۷.

۱۳۶۹/۱۰/۱۳

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، پیروز کربلا

من به شما خانواده‌های عزیز شهدا عرض میکنم: خدا را شکر که خون شهدای شما هدر نرفت. خدا را شکر که اگر شهدای عزیز شما جسمشان به خاک و خون غلتید، اما روحشان شاد است. آنها برای این جنگیدند و کشته شدند که اسلام عزیز بشود، و اسلام عزیز شد؛ همچنان که خون حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به هدر نرفت. آن بزرگوار را با آن وضع فجیع به شهادت رساندند و علی‌الظّاهر دشمن توانست آن عزیزان را به شهادت برساند؛ ظاهر مطلب این بود که یزید پیروز شد، اما در باطن، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام پیروز شد. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای باقی ماندن اسلام، خون خود را نثار کرد و در این راه توفیق پیدا کرد و توانست اسلام را بیمه کند. عزیزان شما هم، اسلام و جمهوری اسلامی را بیمه کردند.

◆ خون امام حسین علیه‌السلام اسلام را بیمه کرد

۱۳۶۹/۱۰/۱۷

هنر مدّاحی در تعمیق باورها و محبّتها

مردم محبّتی دارند که بایستی بر اثر خواندن و گفتن شما، عمیق و ریشه‌دار و تند و آتشین و برافروخته بشود. تشیّع آیین محبّت است. خصوصیّت محبّت، خصوصیّت تشیّع است. کمتر مکتب و مسلک و دین و آیین و طریقه‌ای مثل تشیّع، با محبّت سروکار داشته است. علّت این هم که چنین فکری تا امروز مانده، در حالی که این همه با آن مخالفت کرده‌اند، این است که ریشه در زلال محبّت داشته و دین تولّی و تبرّی و آیین دوست داشتن و دشمن داشتن است و عاطفه در آن، با فکر هماهنگ و همدوش است. چیزهای خیلی مهمّی است؛ اصل خیلی سحرآمیز و عجیبی است. اگر محبّت در تشیّع نبود، این

◆ تشیّع، آیین محبّت است

◆ ماندگاری تفکّر شیعی، مرهون همدوشی عاطفه و فکر است

دشمنیهای عجیبی که با شیعه شده، باید او را از بین میبرد.
همین محبّت شما مردم به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام ضامن حیات و بقای اسلام است.
اینکه امام میفرمود عاشورا اسلام را نگه داشت،[1] معنایش همین است. فاطمیّه و میلاد و وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه علیهم‌السلام هم همین‌طور است. باید با استفاده از این هنر، این محبّت را در میان مردم، هم عمق ببخشید، هم تر و تازه کنید، و هم برافروخته کنید. چیز خیلی عجیب و عظیمی است.

◆ محبّت مردم به امام حسین علیه‌السلام ضامن حیات و بقای اسلام است

◆ اینکه امام خمینی رحمه‌الله فرمود: «عاشورا اسلام را نگه داشت» یعنی محبّت مردم به امام حسین ضامن بقای اسلام است

◆ باید با استفاده از هنر مدّاحی، محبّت و باور مردم به اهل‌بیت علیهم‌السلام را عمق بخشید

۱۳۶۹/۱۱/۲۹

عجز بشر از معرفت و وصف ائمّه علیهم‌السلام

دو مولود بزرگوار این روزها، بخصوص امام عظیم‌الشأن و سیّد شباب اهل جنّت،[2] حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مستغنی از بیان کسی همچون من هستند. ماها کمتر از آن هستیم که بتوانیم در حریم معرفت این بزرگواران وارد شویم. ما به قصور و عجز و حقارت خودمان معترفیم. همه‌ی ائمّه علیهم‌السلام این‌طورند و این بزرگوار بیش از بقیّه‌ی ائمّه علیهم‌السلام شایسته‌ی این توصیف و تجلیل است.

◆ فکر بشری از معرفت و وصف ائمّه علیهم‌السلام عاجز است

درست است که اگر ائمّه‌ی دیگر ما هم در آن زمان و در آن شرایط قرار میگرفتند، همان کاری را میکردند که حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام کرد، اما واقعیّت این است که بالاخره این قرعه به نام این بزرگمرد افتاد و خدا او را برای آن‌چنان فداکاری عظیمی که در طول تاریخ - تا آنجایی که ما شناخته‌ایم - بی‌نظیر بود، برگزید.
حسن‌بن‌علی علیه‌السلام و دیگر بزرگان خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند:

◆ عظیم‌ترین فداکاری تاریخ به نام حضرت اباعبدالله علیه‌السلام است

◆ فداکاری در عاشورا، تاج کرامتی بی‌نظیر و تکرارناپذیر است

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱۵، ص ۳۳۰.
۲. کامل الزیارات، صص ۲۱۶-۲۱۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۱۳۶؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص ۲۹۸.

«لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِاللّٰه»؛[1]

هیچ روزی مثل عاشورا نبود و هیچ فداکاری‌یی مثل فداکاری آن بزرگان نبود. فداکاری، تاج کرامتی بر سر این بزرگمرد و یارانش شد و آن مجموعه، درّةالتّاجی برای مجموعه‌ی افتخارات اسلام، از صدر تا ذیل شدند. هیچ‌کس را نمیشود با آنها مقایسه کرد. امروز، روز یادبود ولادت این بزرگوار و این شخصیّت است و این، چیز بزرگی است.

۱۳۷۰/۴/۲۰

فنّ تبلیغ

به مناسبت نزدیکی ماه محرّم، این جلسه بیشتر ناظر به گویندگان دینی و مبلّغان است.

◆ فنّ تبلیغ دین، از شریف‌ترین فنون است

◆ اهداف تبلیغ محرّم عبارتند از:

۱. موعظه برای تزکیه‌ی مردم؛

۲. تبیین معارف دینی برای بالا بردن سطح آگاهی دینی مردم؛

۳. بیان مراثی اباعبدالله ؑ برای ارائه‌ی الگوی جهاد به مردم

مقدّمتاً باید عرض کنم؛ اگر این مطلب درست است که شرف هر فنّی به شرف هدف و غایت از آن فن بستگی دارد، باید بگوییم که یکی از اشرف فنون، همین فنّ تبلیغ دین و گویندگی معارف دینی و اسلامی است؛ همین چیزی که در عرف ما، به وعظ و منبر معروف است، زیرا هدف از حرفه‌ی تبلیغ و گویندگی دینی، عبارت است از موعظه برای تزکیه‌ی مردم، تبیین معارف دینی برای بالا رفتن سطح آگاهی دینی مردم، و بیان مصائب و مراثی حضرت ابی‌عبدالله ؑ؛ یعنی ارائه‌ی الگویی به مردم، برای کیفیّت بخشیدن به حرکت در راه هدفهای بزرگ. همه‌ی این چیزها جزو اشرف هدفهاست؛ هم تزکیه،

---

۱. در سخنان امامان معصوم ؑ با عبارات گوناگون به این معنا اشاره شده که روزِ عاشورا، روزی منحصر به فرد و تکرارناپذیر است. امام حسن ؑ فرمود: «لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِاللّٰه» الأمالی، صدوق، صص ۱۷۷-۱۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸. امام سجاد ؑ فرمود: «لا یَوْمَ کَیَوْمِ الْحُسَین» الأمالی، صدوق، ص ۵۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸. امام باقر ؑ در زیارت عاشورای منقول از ایشان فرمود: «مُصِیبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِیَّتَهَا فِی الإِسْلامِ وَ فِی جَمِیعِ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْض» کاملِ الزیارات، ص ۳۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۲. امام صادق ؑ فرمود: «إِنَّ یَوْمَ الحُسَینِ أَعْظَمُ مُصِیبَةً مِنْ جَمِیعِ سَائِرِ الأَیَّام» علل الشرایع، ج ۱، صص ۲۲۵-۲۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۹.

هم بالا بردن افکار و آگاهیهای مردم، هم ارائه‌ی الگو برای جهاد و تلاش فی‌سبیل‌الله.

◆ باید آگاه‌ترین افراد به مسائل اسلامی و عامل‌ترین آنها به احکام شرعی، در راه تبلیغ قدم بردارند

این فن را نباید کوچک گرفت. منبر رفتن و سخن گفتن در امر دین، جزو شریف‌ترین کارهاست و باید و شاید که شریف‌ترین انسانها و عالم‌ترین و آگاه‌ترین آنها به مسائل اسلامی و عامل‌ترین آنها به احکام شرعی، در این راه قدم بردارند و آن را برای خود افتخاری بدانند؛ کما اینکه در گذشته هم همین‌طور بوده است؛ افرادی مثل شیخ جعفر شوشتری، عالم اخلاقی بزرگ که خود منبری بوده است؛[1] یا مرحوم حاج آقا رضا همدانی واعظ، صاحب کتاب «**هديّةالنّملة**» که خود یک واعظ و یک گوینده‌ی دینی بوده است؛[2] یا پسر آن مرحوم، مرحوم آقامیرزا محمد همدانی که از علما بوده است، و امثال اینها. در گذشته، شخصیّت‌های علمی و چهره‌های معروف تقوایی و دینی، متّصف به این صفت و مفتخر به این فن بوده‌اند. در این زمان هم ما بحمدالله شخصیّت‌های برجسته‌ای در زمینه‌ی تبلیغ و منبر دیده‌ایم و بوده‌اند و هستند.

◆ برخی ازشرایط مبلّغین عبارتنداز:
۱. تهذیب نفس؛
۲. آگاهی دینی، فلسفی و اجتماعی؛
۳. دقّت نظر در معرفی اسوه‌ی جهاد و مبارزه در ماجرای عاشورا

آن چیزی که در محدوده‌ی جمع کسانی که اهل منبرند - چه حرفه‌ی آنها این است، و چه در کنار حرفه‌ی اصلی به آن میپردازند - واقعاً باید معلوم باشد، این است که اگر ما میخواهیم مردم را موعظه کنیم، لازمه‌ی آن در درجه‌ی اوّل، اتّعاظ نفسی خود ماست. برای کسی که بنا بر گویندگی دین دارد، تهذیب نفس یک امر الزامی است، تا از دل بگوید و حرف او دارای اثر بشود و عملش قول او را تقویت کند و شاهدی بر آن باشد.

چون مبلّغ بنا بر این دارد که سطح فکر مردم را در مسائل اسلامی بالا ببرد، پس باید آگاهی و بینش دینی وسیع و متنوّع داشته باشد؛ با قرآن

۱. الأعلام، ج ۲، ص ۱۲۴.
۲. الذریعة، ج ۲۵، صص ۲۱۵-۲۱۶.

مأنوس باشد، در احادیث غور بکند و کرده باشد، با افکار نو مربوط به مذهب و دین آشنا باشد، اهل تحقیق دربارهی مسائل دینی و افکار دینی باشد؛ نه فقط آشنایی با دین به تنهایی، بلکه در کنار مسائل دینی، پارهای افکار فلسفی و بینشهای اجتماعی هست که از آنها هم باید طعمی چشیده و آگاهی داشته باشد؛ و چون بنا دارد که اسوهی جهاد و مبارزه را به مردم معرفی کند، در این کار باید دقّتنظر و وسواس داشته باشد؛ زیرا زندگی حسینبنعلی علیه‌السلام و ماجرای چندروزهی آن حضرت در کربلا، فصل عظیمی از تاریخ ماست؛ حجم آن کم، اما مفهوم آن بسیار وسیع و عمق آن خیلی زیاد است.

• واقعهی کربلا، فصل عظیمی از تاریخ اسلام است

نقش حسینبنعلی علیه‌السلام در حرکتهای اسلامی

• عاشورا، پشتوانهی معنوی همهی مجاهدان اسلام است

ماجرای حسینبنعلی علیه‌السلام حقیقتاً موتور حرکت قرون اسلامی در جهت تفکّرات صحیح اسلامی بوده است. هر آزادیخواه و هر مجاهد فیسبیلالله و هر کس که میخواسته است در میدان خطر وارد بشود، از آن ماجرا مایه گرفته و آن را پشتوانهی روحی و معنوی خود قرار داده است.

• تمسّک به ماجرای عاشورا، تأثیر عظیمی در روند انقلاب اسلامی داشت

در انقلاب ما، این معنا به صورت بیّنی واضح بود. معلوم نبود اگر ما این حادثه را نمیداشتیم، چطور میتوانستیم در این معرکه خوض کنیم. این خودش فصل عریض و قابل تعمّقی است که تمسک به ذیل ماجرای عاشورا و مجاهدت سیّدالشّهدا علیه‌السلام چه تأثیری در وضع انقلاب ما داشت. انسان وقتی در این مسئله غور میکند، از عظمت تأثیر آن حادثه به دهشت میافتد و فکر میکند کسانی که از آن محرومند، این خلأ را چگونه میتوانند پُر کنند.

تبلیغ برتر

این سه فصل مربوط به شغل منبر – یعنی موعظه، تبیین معارف و ارائهی الگو و اسوه – هرکدام لازمهای در نفس منبری و گوینده دارد

و چیزی از او می‌طلبد. پس این میدان را نباید کم گرفت. در گذشته تصوّر غلطی در ذهن بعضی از ماها بود که بحمدالله بعدها مرتفع شد. ما خیال میکردیم که اگر کسی اهل علم و مجتهد است، نمیتواند اهل منبر یا روضه‌خوان باشد؛ این دو را در دو سطح مختلف مشاهده میکردیم. آن کسی که میخواهد این سه وظیفه را عهده‌دار بشود، چه بهتر است که در معارف دینی، در فقه اسلام، در علوم و فنون رایج در حوزه‌های علمیّه – که ملاک فهم احکام است– در سطح بالا، بلکه أعلی باشد. منبر را با این چشم ببینیم.

◆ منبر، بر خلاف تصوّر غلط گذشته، جایگاه اهل علم و مجتهدان است

تأثیر بررسی نشده نهاد منبر

تأثیر نهاد منبر در جامعه‌ی ما، هنوز یک تأثیر بررسی نشده است. شما به جامعه‌ی ما نگاه کنید؛ ببینید جایی که منبری به نام ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام نباشد، کجاست؟ از شهرهای بزرگ و مراکز پُرجمعیّت، تا دوردستها، روستاها، حتی روستاهای کوچک و دورافتاده، دانشگاه‌ها، میان دانشمندان، انجمنهای تحصیل‌کردگان علوم جدید، تا مردمِ دور از علوم و معارف جاری زمان در اقصا نقاط کشور، در کجا منبر ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام نیست، که گوینده‌ای در موقعی از مواقع بر آن منبر نمیرود و سخنی نمیگوید؟ پس کلّ جامعه‌ی ما به عنوان یک مجموعه‌ی باتفکّر و عقیده‌ی شیعی، زیر چتر امام حسین‌علیه‌السلام است. البته این مخصوص شیعیان هم نیست؛ در نقاط گوناگونی از عالم، غیر شیعه، بلکه غیر مسلمین هم به نحوی از انحاء از این بساط بهره‌ای میبرند.

◆ کلّ جامعه‌ی شیعی ما، تحت تأثیر خیره‌کننده‌ی منبر اباعبدالله‌علیه‌السلام است

در طول قرنها و در این چند قرن اخیر، در مجموع کشور ما، این بینش و این تذکّر راجع به دین، به نام و مناسبت حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام وجود داشته است و در سطحی مردم را متذکّر به دین نگه داشته است. این کانال‌کشی وسیع، در انقلاب به کار آمد. از این کانال‌کشی منظم در سطح کشور، تفکّر انقلابی ما که مستند به حادثه‌ی عاشورا هم بود،

◆ در عصر مبارزات انقلاب، شبکه‌ی گسترده‌ی مجالس حسینی، منشأ گسترش تفکر انقلابی در کشور بود

در همه جا گسترش پیدا کرد و مردم را وارد میدان کرد. اگر در این خصوص، کشور ما را با کشورهای دیگر اسلامی مقایسه کنید، در آنجایی که نام امام حسین علیه‌السلام وجود ندارد، فرق بیّن این دو را مشاهده خواهید کرد. این، خصوصیّاتی به جامعه‌ی ما بخشیده است.

◆ در گذشته، موانع بسیاری در مسیر بهره‌برداری صحیح و کامل از مجالس حسینی وجود داشت

پس این یک نهاد مؤثّر در بافت اجتماعی و دینی و فکری ماست. این مجموعه و این نهاد، در گذشته مؤثّر بود، اما تحت یک ضابطه و قانون و قاعده نبود؛ علاوه بر اینکه افکار دینی، میدان عرضه‌شدن و مطرح‌شدن نداشت. در این رسانه‌ی جمعیِ صوتی و تصویری کشور، تنها در ایّام عاشورا، سطح خیلی نازلی از این مسائل را در شکل یک سینه‌زنی و از این قبیل، به مردم نشان میداد؛ وقتی هم که انسان گوش میکرد، غالباً انحرافی بود!

نهاد منبر و مسئولیتهای جدید

◆ سازماندهی و ضابطه‌مندی منبر به عنوان یک رسانه‌ی مؤثّر، امری ضروری است

امروز این رسانه، حامل پیام تفسیر قرآن و معارف اسلامی و مسائل فلسفی و عرفانی و معارف آل محمد علیهم‌السلام است. پس، از طرفی این یک امکان جدید در خدمت گویندگان دین است؛ از طرف دیگر، ما معمّمان و گویندگان این توان و امکان را پیدا کرده‌ایم که به صورت یک وظیفه، معارف اسلامی را در همه‌ی ابعادش، آزادانه برای مردم بشکافیم. در گذشته این‌طور نبود؛ چیزهایی را میشد گفت، چیزهایی را هم نمی‌باید گفت و نمیگذاشتند؛ ولی امروز آن‌طور نیست.

◆ برخی از بایسته‌های منبر عبارتند از:
۱. پرهیز از سخنان سست؛
۲. بیان معارف پرفایده؛
۳. تبیین پیراسته‌ی حادثه‌ی عاشورا؛

گمان من این است که ما امروز در قبال نهاد منبر، یک وظیفه‌ی جدید داریم؛ یک سازماندهی و یک قاعده و ضابطه لازم است. این قاعده و ضابطه بایستی به وسیله‌ی معمّران این فن و خبرگان این میدان و کسانی که سالیان درازی در این راه بوده‌اند و جوانب گوناگون آن را سنجیده‌اند و نیز فضلا و آگاهان به شرایط زمان برقرار شود. هر سخن ضعیف و سستی گفته نشود؛ هر معرفت بی‌فایده یا کم‌فایده‌ای، جای

معارف پُرفایده را نگیرد؛ اقتضای زمانه و نیاز مردم به معارف دینی، مورد توجّه قرار بگیرد؛ حادثه‌ی عاشورا که در باب جهاد و مبارزه‌ی فی‌سبیل‌الله، اُمّ‌المعارف است و پایه‌ی اصلی انقلاب ماست، به صورت پیراسته بیان شود؛ حقایق در آن جلوه کند و اضافاتی که احیاناً در گوشه و کنار از زبانها و یا قلمهایی تراوش کرده و شنیده و خوانده شده است، کنار برود. مسئله‌ی عاشورا شوخی نیست. نمیشود این قضیّه‌ی با آن عظمت را با خرافات آمیخت و انتظار تأثیر کامل داشت. امروز روزی است که باید این کارها انجام بگیرد.

۴. پرهیز از خرافات

عاشـــورا، امّ‌المعارف انقلاب اسلامی است

مدّاحان اهل‌بیت علیهم‌السلام و گویندگان معارف و مراثی آن بزرگواران، چه موقع این امکانی را که امروز در اختیار شماست، داشتند؟ علمای دین چه هنگام میتوانستند بر این کار اشراف و نظارتی - آن‌چنان که امروز دارند- داشته باشند؟ البته کسانی هستند که از این‌گونه چیزها خشنود نخواهند بود؛ نباشند، مانعی ندارد؛ آنچه مورد رضای خدا و مورد نیاز مردم و توقّع نسلهای بعد از ماست، باید مورد توجّه قرار بگیرد.

◆ مرحوم حاج میرزا حسین نوری با نوشتن کتاب «لؤلؤ و مرجان» برای ضابطه‌مندی منبر تلاش کرد

تقریباً در صد سال پیش، مرحوم حاج میرزا حسین نوری کتابی به نام «لؤلؤ و مرجان؛ در شرایط پلّه‌ی اوّل و دوم منبر روضه‌خوانان»[1] نوشت. آن زمان، یک محدّث که دلسوز، روشنفکر و آگاه بود، به فکر این بود که پلّه‌ی اوّل و دوم منبر، هرکدام شرایطی دارد؛ بی‌شرط نمیشود وارد این میدان شد. شاید در آن روز، روضه‌خوانان و مرثیه‌خوانان روی پلّه‌ی اوّل و وعّاظ روی پلّه‌ی دوم می‌نشستند.

◆ ضابطه‌منـــدی منبر به معنـــی نظارت اســـاتید بر منبریان و تبیین معیارهای منبر و محتوای آن است

آن روز، آن بزرگوار مینوشت و در محدوده‌ی دیدِ آن زمان میدید، اما امروز شما در یک محدوده‌ی وسیع‌تر می‌بینید و میتوانید آن را عمل کنید. چه کسی به صورت مُجاز منبر برود و مورد قبول جامعه‌ای که بر این کار نظارت دارد، باشد؟ چه بگوید؟ کی و کجا بگوید؟ این

۱. الذریعة، ج ۱۸، صص ۳۸۸-۳۸۹.

به معنای نسخه‌نویسی و دست این و آن دادن نیست. در کشورهای اسلامیِ دیگر، این‌گونه است که مأموران دولتی چیزی را مینویسند و در اختیار امام جمعه‌ای میگذارند و میگویند این را بخوان. نه، تفکّر و مطالعه و بررسی و استفاده از اساتید فن و پیشکسوت‌های این میدان لازم است و باید با معیارهایی، مناسب‌گویی و درست‌خوانی، با هدف اصلاح خواندن و گفتن، انجام بگیرد.

◆ با توجّه به شرایط امروز، پیشرفت فنّ منبر در محتوا، قالب و روشها، امری ضروری است

امـــروز دنیـــا در زنده‌ترین مســـائل و علـــوم مورد احتیـــاج مردم، ساعت‌به‌ســـاعت روشـــهای نو را پیش می‌آورد. واقعاً در بسیاری از علومی که در میدان و صحنه‌ی تبادل نظر هســـت، شـــما اگر امروز نظریّه‌ای را خواندید، یک ماه بعد نمیتوانید به عنوان آخرین نظریّه به آن تکیه کنید. روشها دائماً عوض میشود و حرفها نوبه‌نو می‌آید.

ما چطور میخواهیم حرف حقّ خودمان را به همان شیوه و روشی که با مردمِ پنجاه سال یا صد سالِ پیش گفته میشد، امروز در میان بگذاریم؟ امروز حتی با قبل از انقلاب فرق دارد. منبری که در روزهای پیش از انقلاب، در سالهای ۵۵ و ٥٦ و ۵۷ میتوانست مفید و مؤثّر باشد، ممکن است امروز در همه جا آنقدر مفید و مؤثّر نباشد. البته بعضی از معارف هست که به هر زبانی و در هر شرایطی بیان بشود، گیرایی دارد؛ اما این عمومیّت ندارد. این، آن نکته‌ی اساسی است که خواستم در باب مسائل منبر و اهل منبر عرض کنم و خلاصه‌اش، پیشبرد این فنّ شریف از لحاظ محتوا و قالب و روشها و اسلوبهاست.

۱۳۷۰/۴/۲۵

عاشورا؛ واقعه‌ای کوتاه با تأثیری شگرف

◆ حادثه‌ی عاشورا به لحاظ زمانی، کوتاه، ولـــی از نظر تأثیر، همواره منشأ برکات و حرکت بوده است

از اوّل تا آخر حادثه‌ی عاشورا، به یک معنا نصف روز بوده؛ به یک معنا دو شبانه روز بوده؛ به یک معنا هم هفت هشت روز بوده؛ بیشتر از

اینکه نبوده است. از روزی که امام حسین(علیه‌السلام) وارد سرزمین کربلا شد، تا روزی که از خاندان خود جدا گردید، مگر چند روز بوده است؟ از روز دوم[۱] تا یازدهم محرّم،[۲] هشت نُه روز بوده؛ خود آن حادثه هم که نصف روز است.[۳] شما ببینید این نصف روز حادثه چقدر در تاریخ ما برکت کرده و تا امروز هم زنده و الهام‌بخش است. این حادثه فقط این نیست که آن را بخوانند و بگویند و مردم خوششان بیاید یا متأثّر عاطفی بشوند؛ نخیر، منشأ برکات و حرکت است. این، در انقلاب و جنگ و گذشته‌ی تاریخ ما محسوس بوده است.

◆ انقلابهای ضدّ ستم در طول تاریخ، تحت تأثیر عاشورا بوده‌اند

در تاریخ تشیّع، بلکه در تاریخ انقلابهای ضدّ ظلم در اسلام، ولو از طرف غیرشیعیان، حادثه‌ی کربلا به صورت درخشان و نمایان اثربخش بوده؛ شاید در غیر محیط اسلامی هم اثربخش بوده است. در تاریخ خود ما - یعنی در این هزار و سیصد، چهارصد سال- همان نصف روزِ حادثه اثر کرده است.

◆ واقعه‌ی نیم روزه‌ی عاشورا از هشت سال دفاع مقدّس برتر و درخشان‌تر است

پس عجیب و بعید نیست. ما اگر نخواهیم هشت سال جنگ خودمان را با آن هشت نُه ساعت عاشورای امام حسین(علیه‌السلام) مقایسه کنیم، یا آن را خیلی درخشان‌تر بدانیم - که واقعاً هم همین است؛ یعنی من هیچ حادثه‌ای را در تاریخ نمی‌شناسم که با فداکاری آن نصف روز قابل مقایسه باشد؛ همه چیز کوچکتر از آن است- لیکن بالاخره طرحی از آن، یا نمی از آن یم است.

◆ تلاش برای بهره‌گیری از تأثیر دفاع مقدّس، آن را مانند عاشورا منشأ برکت و حرکت خواهد کرد

چرا ما فکر نکنیم که در داخل جامعه‌ی ما، برای سالهای متمادی میتواند منشأ اثر باشد؟ میخواهم بگویم که این یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست این گنج را استخراج کنیم یا نه؟ این هنر ماست که

---

۱. أنساب الأشراف،ج ۳، ص ۱۷۶؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص ۳۸۰-۳۸۱.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۱۱۳-۱۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۷.
۳. تذکرة الخواص، ص ۲۳۰.

بتوانیم استخراج کنیم.

امام سجاد علیه‌السلام توانست همان چند ساعت گنج عاشورا را استخراج کند. امام باقر علیه‌السلام و ائمّه‌ی بعد از ایشان هم استخراج کردند و آن‌چنان این چشمه‌ی جوشان را جاری کردند که هنوز هم جاری است و همیشه هم در زندگی مردم منشأ خیر بوده، همیشه بیدار کرده، همیشه درس داده و یاد داده که چه کار باید کرد؛ الان هم همین‌طور است. الان هم هر کدام از ما هر جمله‌ای از عبارات امام حسین علیه‌السلام را که برایمان مانده، میخوانیم، به یاد می‌آوریم و احساس میکنیم که روح تازه‌ای میگیریم و حرف تازه‌ای می‌فهمیم.

البته در اینجاها معنای حرف تازه فهمیدن، مثل فرمول کشف‌نشده‌ای نیست که آن را کشف میکنیم؛ نه، صد بار هم شنیده‌ایم. آدم در لحظه‌ای از لحظات حقیقتی را درک میکند، بعد غفلتی می‌آید و همانی که درک کرده است، از ذهنش میرود؛ طبیعت انسان این‌طوری است. لذا این فکر مستمرّی که ما احتیاج داریم بکنیم، این تذکّر مستمرّی که ما احتیاج داریم بشنویم، برای این است که آن لحظه‌های فهم و معرفت و افروختگی ذهن و روح استمرار پیدا کند و انسان حالت بسط داشته باشد.

این قبض و بسطی که عرفا میگویند، یک واقعیّت است. انسان گاهی قبض دارد، اصلاً گرفته و بسته است، همه‌ی حقایق هم جلوی اوست؛ اما از آن حقایق و معارف، ترشحی به او نمیشود. گاهی هم انسان باز و مبسوط است و همه‌ی شعاعها و انوار به او میتابد. در آن لحظه، انسان گاهی مثل خورشید نور میدهد؛ خود انسان هم نورانیّت خویش را احساس میکند. انسان بایستی این لحظه‌ها را در کلمات و فرمایشهای امام حسین علیه‌السلام جستجو کند و برای خودش به وجود بیاورد. این کلمات، چنان لحظه‌هایی را در انسان ایجاد میکند.

۱۳۷۰/۶/۲۷

ضرورت فداکاری

مشاقّی که انسان به قیمت ترقّی بشریّت به یک قدم بالاتر میخواهد آن را تحمّل کند، باارزش است؛ همان هدفی که به خاطرش حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به شهادت میرسد؛ دیگر از اینکه بالاتر نیست. آن همه امام حسین علیه‌السلام رنج کشید. مگر امام حسین علیه‌السلام نمیتوانست در خانه‌ی خودش بنشیند؟

◆ تحمّل سختیها برای ترقّی بشریّت، یک فداکاری ارزشمند است

۱۳۷۰/۸/۲۲

موقعیّت‌شناسی و تکلیف محوری زینب‌کبری علیهاالسلام

ولادت حضرت زینب‌کبری علیهاالسلام ایجاب میکند که ما دایره‌ی بحث را، بخصوص در شرایط کنونی بشریّت، وسیع‌تر قرار بدهیم. زینب‌کبری علیهاالسلام یک زن بزرگ است. عظمتی که این زن بزرگ در چشم ملّتهای اسلامی دارد، از چیست؟ نمیشود گفت به خاطر این است که دختر علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام یا خواهر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و حسن‌بن‌علی علیه‌السلام است. نسبتها هرگز نمیتوانند چنین عظمتی را خلق کنند. همه‌ی ائمّه‌ی ما، دختران و مادران و خواهرانی داشتند؛ اما کو یک نفر مثل زینب‌کبری علیهاالسلام؟

◆ عظمت زینب علیهاالسلام ناشی از عمل به تکلیف است، نه داشتن نسبت با امامان علیهم‌السلام

ارزش و عظمت زینب‌کبری علیهاالسلام به خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی است. کار او، تصمیم او، نوع حرکت او، به او این‌طور عظمت بخشید. هر کس چنین کاری بکند، ولو دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم نباشد، عظمت پیدا میکند.

بخش عمده‌ی این عظمت از اینجاست که اوّلاً موقعیّت را شناخت؛ هم موقعیّت قبل از رفتن امام حسین علیه‌السلام به کربلا، هم موقعیّت لحظات بحرانی روز عاشورا، هم موقعیّت حوادث کشنده‌ی بعد از شهادت امام

◆ عظمت حضرت زینب علیهاالسلام ناشی از شناخت موقعیّتها و انتخابهای صحیح در این موقعیّتهاست

حسین علیه‌السلام را؛ و ثانیاً طبق هر موقعیّت، یک انتخاب کرد. این انتخابها، زینب علیهاالسلام را ساخت.

◆ **پیش از حرکت امام علیه‌السلام به کربلا، چهره‌هایی چون ابن‌جعفر سردرگم شدند؛ ولی زینب‌کبری علیهاالسلام موقعیّت را شناخت**

قبل از حرکت به کربلا، بزرگانی مثل ابن‌عبّاس و ابن‌جعفر و چهره‌های نامدار صدر اسلام که ادّعای فقاهت و شهامت و ریاست و آقازادگی و امثال اینها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند چه‌کار باید بکنند؛ ولی زینب‌کبری علیهاالسلام گیج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امامِ خود را تنها نگذارد؛ و رفت.[1] نه اینکه نمی‌فهمید راه سختی است؛ او بهتر از دیگران حس میکرد. او یک زن بود؛ زنی که برای مأموریّت، از شوهر و خانواده‌اش جدا میشود و به همین دلیل هم بود که بچّه‌های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد؛[2] حس میکرد که حادثه چگونه است.

◆ **زینب‌کبری علیهاالسلام به جایی رسید که تنها والاترین انسانها، یعنی پیامبران میتوانند به آنجا برسند**

در آن ساعتهای بحرانی که قوی‌ترین انسانها نمیتوانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهید شدن تجهیز نمود.[3] بعد از شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام هم که دنیا ظلمانی شد و دلها و جانها و آفاق عالم تاریک گردید، این زن بزرگ یک نوری شد و درخشید. زینب علیهاالسلام به جایی رسید که فقط والاترین انسانهای تاریخ بشریّت، یعنی پیامبران، میتوانند به آنجا برسند.

زینب‌کبری علیهاالسلام؛ الگوی زنان عالَم

◆ **فهم، هوشیاری و انتخاب درست، سرمشقهای رفتاری حضرت زهرا و زینب‌کبری علیهماالسلام برای زنان عالَمند**

زن امروز الگو میخواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه‌ی زهرا علیهماالسلام باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیّتها و انتخاب بهترین کارها، ولو با فداکاری و ایستادن پای همه چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بر دوش انسانها گذاشته است، همراه باشد.

۱. الأخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ زینب‌الکبری، النقدی، ص ۸۸.
۲. العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۲۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۶؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۳۶۶.
۳. معالی السبطین، ج ۲، صص ۲۴-۲۵.

◆ **حضرت زینب و حضرت سکینه‌ﷺ مشعلهای علم و معرفت در همه‌ی تاریخ اسلامند**

زینب‌ﷺ الگوست. زینب‌ﷺ زنی نبود که از علم و معرفت بی‌بهره باشد؛ بالاترین علمها و برترین و صافی‌ترین معرفتها در دست او بود.[1] همان حضرت سکینه‌ﷺ که شما اسمش را در کربلا شنیده‌اید و دختر امام و برادرزاده و شاگرد زینب‌ﷺ است - کسانی که اهل تحقیق و کتابند، نگاه کنند - او یکی از مشعلهای معرفت عربی در همه‌ی تاریخ اسلام تا امروز است.[2] کسانی که حتی زینب‌ﷺ و پدر زینب و پدر سکینه را قبول نداشتند و ندارند، اعتراف میکنند که سکینه‌ﷺ یک مشعل معرفت و دانش است. رفتن این راه، به معنای دور شدن از دانش و معرفت و بینش جهانی و روشنفکری و معلومات و آداب نیست؛ اینها ورای آنهاست.

۱۳۷۰/۱۱/۳

ادعیه‌ی اهل‌بیت‌ﷺ

◆ **ادعیه‌ی مأثور از اهل‌بیت‌ﷺ با ادعیه‌ی معاریف علما، زُهّاد و صحابه قابل مقایسه نیست**

مرحوم زمخشری معروف - صاحب تفسیر کشّاف[3] - در بخشی از کتاب «ربیع‌الأبرار»، ملتّقطاتی از ادعیه‌ی معاریف علما و زُهّاد و صحابه و اولیا، از صدر اسلام تا قرن دوم را آورده است.[4] من آنها را نگاه کردم، بعد با ادعیه‌ای که از امام سجاد‌ﷺ و امیرالمؤمنین‌ﷺ یا امام حسین‌ﷺ مأثور است، مقایسه کردم؛ دیدم که اینها اصلاً قابل مقایسه با آن ادعیه نیست. این دعاها در بین مردم خیلی رایج و معمول است و مردم آنها را میخوانند و خیلی دوست میدارند. اگر إن‌شاءالله فرصت پیدا بکنید و دو تا از این دعاها را - حالا یا بخشی از این دعاها را، و یا تمام آن را - در وقت مناسبی در این سفر در استودیوی خوبی

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۹۵؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۱؛ زینب‌الکبری، النقدی، ص ۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۹۳.
۲. المنتظم، ج۷، ص ۱۷۵؛ الأعلام، ج ۳، ص ۱۰۶.
۳. الذریعة، ج ۶، ص ۴۶.
۴. ربیع الأبرار، ج ۲، باب ۲۹.

بخوانید، در بین مردم ما خیلی رواج پیدا خواهد کرد. مثلا مناجات شعبانیّه -که بین اهل‌بیت علیهم‌السلام معروف بوده و همه‌ی آن بزرگواران آن را میخواندند[۱] -مناجات بسیار خوبی است؛ یا مثلاً بعضی از دعاهای ماه مبارک رمضان بسیار خوب است. بعضی از دعاها هست که مربوط به ماه رجب میشود؛ دعاهای بسیار زیبا و کوتاهی هست؛ واقعاً عبارات خیلی عجیبی دارد.

۱۳۷۰/۱۲/۱۳

روضه‌خوانی و سینه‌زنی؛ ویژه‌ی امام حسین علیه‌السلام

مسئله‌ی دیگر،[۲] مسئله‌ی روضه‌هاست. روضه‌خوانی و سینه‌زنی باید باشد، اما نه در هر عزایی. این را بدانید که روضه خواندن و گریه کردن - آن سنّت سَنیّه - مربوط به همه‌ی ائمّه علیهم‌السلام نیست؛ متعلّق به بعضی از ائمّه علیهم‌السلام است. حالا یک وقت در جمع و مجلسی کسی روضه‌ای میخواند، عدّه‌ای دلشان نرم میشود و گریه میکنند؛ این عیبی ندارد. اصلاً عزاداری کردن یک حرف است، روضه‌خوانی و سینه‌زنی راه انداختن یک حرف دیگر است. روضه‌خوانی و سینه‌زنی راه انداختن، مخصوص امام حسین علیه‌السلام است؛ حدّاکثر مربوط به بعضی از ائمّه علیهم‌السلام است؛ آن هم نه به این وسعت. مثلاً در شب و روز تاسوعا و عاشورا بخصوص، در شب و روز بیست و یکم ماه رمضان، سینه‌زنی و عزاداری و برپایی جلسات خوب است؛ ولی مثلاً در مورد حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام، با اینکه وفات آن بزرگوار از وفاتهای دارای روضه‌خوانی است، من لزومی نمی‌بینم که سینه‌زنی بشود؛ یا

◆ در شهادت دیگر معصومین علیهم‌السلام بهتر است به جای سینه‌زنی به شرح مصائب آنان پرداخته شود

۱. إقبال الأعمال، ج ۳، صص ۲۹۵-۲۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۱، صص ۹۶-۹۹.

۲. رهبر معظّم انقلاب در خلال همین بیانات، به مسائل دیگری در مورد برنامه‌های گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی اشاره میفرمایند؛ از جمله اینکه رادیو باید عالی‌ترین سطح معارف اسلامی را ارائه دهد، باید گروه مشاوره‌ی محتوایی داشته باشد، در طرح مسائل و احکام شرعی دقّت نماید، سطح برنامه‌های مربوط به ائمّه علیهم‌السلام را ارتقا دهد و...

مثلاً در سالگرد شهادت حضرت زهراعليها‌السلام مناسبتی ندارد که ما بیاییم نوحه‌خوانی و سینه‌زنی کنیم؛ بهتر این است که در آن موارد، شرح مصائبشان گفته بشود. شرح مصائب، گریه‌آور است.

من خودم الان در ایّام ماه محرّم که نمیتوانم روضه بروم- چون آن احساس و عشقی که در دل هر شیعه هست و دلش میخواهد در عزاداری شرکت کند- لذا من این را با خواندن «نفس‌المهموم» حاج شیخ عبّاس قمی،[1] که یک کتاب عربی است، اشباع میکنم؛ این خودش گریه‌آور است و برای من کار چند نفر روضه‌خوان را میکند.

حتماً لازم نیست که عزاداری به همان شکل سنّتیِ روضه‌خوانی باشد که اوّلش چیزی میخوانند و بعد هم احیاناً آخرش دمی میگیرند و سینه‌ای میزنند؛ نه، شرح حال را بیان کنید؛ مثلاً یک نفر با بیان خوب و لحن محزونی، وضع زندان رفتن حضرت موسی‌بن‌جعفرعليه‌السلام را بیان کند، حوادث تلخ زندان را بیان کند، بعد شهادت حضرت را بیان کند، بعد مراسم تشییع را بیان کند؛[2] در این صورت هر کس که آنجا نشسته باشد، دلش نرم میشود.

توصیه به مدیران رادیو و تلویزیون، در جشن و عزای امامان‌عليهم‌السلام

◆ **در عزای ائمّه‌عليهم‌السلام نباید از موسیقی، بخصوص موسیقی گوشخراش و ناهنجار استفاده شود**

نوای شیپوری که معمولاً در ایّام عزا بین دو برنامه گذاشته میشود، انصافاً گوشخراش است. من یک وقت به برخی از دوستان گفتم که شما میتوانید برای ایجاد فاصله بین دو برنامه، از صدایی شبیه برخورد یک قاشق با یک کاسه‌ی فلزی استفاده کنید؛ واقعاً چه لزومی دارد که حتماً یک موسیقی باشد، که ما چون موسیقی را در این روزها حرام میدانیم و نباید بگذاریم - روزهای دیگر که حرام نیست- آن وقت بیاییم از شیپور بدصدایی، آن هم صدای گرفته‌ی خشداری استفاده کنیم؟! باید چیز مناسبی انتخاب بشود.

۱. الذریعة، ج ۲۴، ص ۲۶۵.
۲. ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۸، باب ۹.

در زمان رژیم گذشته هم از این صدا استفاده میشد. من دیده بودم که در ایّام وفات، بین برنامه‌ها از شیپوری استفاده میشد که حالا هم گذاشته میشود! چیز جدید و خوبی ابداع کنید. البته نباید افراط بشود و عدّه‌ای از آن طرف بروند و بگویند فلانی گفت که این شیپور بد است، پس بیاییم مثلاً سنتور یا ویولونی بیاوریم و بگذاریم! نه، من میگویم اصلاً لزومی ندارد که موسیقی باشد. اگر نمیخواهید موسیقی بگذارید، که عیبی هم ندارد، اصلاً موسیقی نگذارید؛ اما اگر یک چیز مناسب عزا دارید، آن را بگذارید.

◆ برای پخش برنامه‌های مدّاحی از رادیو و تلویزیون، باید از مدّاحان خوش‌صدا استفاده شود

آنجاهایی هم که سینه‌زنی و نوحه‌خوانی هست، از مدّاح خوش‌صدا استفاده کنید. گاهی آدمهای بدصدایی می‌آیند و شما صداهای ناهنجار نکره‌ای را در آنجا میگذارید، که با شنیدن این صداها، آدم ناگهان از جا میپرد و اصلاً بدش می‌آید که این صداها چیست! بروید خواننده‌های خوش‌صدایی را بیاورید و در برنامه‌های خودتان از صدایشان استفاده کنید. همین خواننده‌های معمولی بیایند شعر عزاداری بخوانند، یا در مدح ائمّه علیهم‌السلام شعر بخوانند؛ مگر ننگشان میکند؟!

شعرای بزرگ ما در مدح و عزای ائمّه علیهم‌السلام شعر گفته‌اند. این دوازده بند محتشم،[1] از لحاظ هنر شعری، جزو شعرهای درجه‌ی یک است. محتشم، دیگر هم شعر به این خوبی ندارد. من دیوان محتشم و غزلیّاتش را دیده‌ام؛ این دوازده بند چیز فوق‌العاده‌ای است؛ از لحاظ شعری، حدّ أعلای شعر است. شعری مثل شعر محتشم، در حدّ بالای هنری سروده شده است؛ اما مثلاً آقایی ننگش بکند آن را بخواند! خوشبختانه ما خواننده‌های جوان داریم. بعضی از جوانانی که تازه روی کار آمده‌اند، صداهای خوبی هم دارند؛ این‌گونه اشعار را در اختیارشان بگذارید تا بخوانند.

---

۱. دیوان محتشم کاشانی، مراثی، شماره‌ی ۱.

نکته‌ی بعدی در زمینه‌ی جشنهای مربوط به سالگرد ولادت ائمّه‌ علیهم‌السلام در رادیوست. جشن باید شاد باشد؛ منتها جشن ائمّه‌ علیهم‌السلام را باید با شادی روز سیزده‌بدر تفاوت گذاشت. اگر بنا باشد که روز تولّد ائمّه‌ علیهم‌السلام طوری شادی را تأمین کنیم که مثلاً در سیزده‌بدر تأمین میکنیم؛ یکی بیاید لطیفه‌ای بگوید و جمعی را بخنداند؛ هر چند من این را منع نمیکنم، اما آن را به حساب معارف نگذارید. البته برنامه‌های شما به مناسبت ولادت ائمّه‌ علیهم‌السلام اصلاً نباید جنبه‌ی مصیبت و روضه‌خوانی و غم داشته باشد. اگر میخواهید تحلیل هم بکنید، عیبی ندارد؛ در آن جنبه‌هایی تحلیل کنید که این چیزها نباشد. در روزهای ولادت باید مناقب و معجزات ائمّه‌ علیهم‌السلام گفته شود؛ البته معجزاتی که قابل قبول و قابل فهم باشد و سنگی در ذهن مخاطب نیندازد.

◆ جشن معصومین علیهم‌السلام باید با جشنهای ملّی متفاوت باشد

◆ در ایّام ولادت باید مناقب و معجزات ائمّه‌ علیهم‌السلام گفته شود و از برنامه‌های غم‌انگیز پرهیز گردد

۱۳۷۱/۴/۱۰

عاشورا؛ همیشگی و تمام نشدنی

مطلب مناسبِ مهم در این موقعیّت، مسائل مربوط به محرّم و آثار محرّم است که در طول تاریخ، جامعه‌ی اسلامی از برکات حادثه‌ی عاشورا بهره‌های زیادی برده است. در انقلاب بزرگ ملّت ایران هم، عاشورا و خاطره‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و قضایای محرّم، نقشی اساسی داشت. موضوع عاشورا، یک موضوع تمام نشدنی و همیشگی است.

◆ جامعه‌ی اسلامی در طول تاریخ از برکات حادثه‌ی عاشورا بهره‌های فراوانی برده است

علّت تأثیرگذاری عاشورا بر تاریخ اسلام

چرا این حادثه اینقدر در تاریخ اسلام تأثیرات بزرگی گذاشته است؟ به نظر بنده، موضوع عاشورا از این جهت کمال اهمّیّت را دارد که فداکاری و از خود گذشتگی‌یی که در این قضیّه انجام گرفت، یک فداکاری استثنایی بود. از اوّل تاریخ اسلام تا امروز، جنگها و شهادتها و گذشتها همیشه بوده است و ما هم در زمان خودمان مردم زیادی را دیدیم که مجاهدت کردند و از خود گذشتگی به خرج دادند و شرایط

◆ فداکاریها و از خود گذشتگیهای واقعه‌ی عاشورا، بی‌نظیر و استثنایی بودند

سختی را تحمّل کردند. این همه شهدا، این همه جانبازان، این همه اُسرای ما، آزادگان ما، خانواده‌هایشان و بقیّه‌ی کسانی که در سالهای بعد از انقلاب یا اوان انقلاب فداکاری کردند، همه جلوی چشم ما هستند. در گذشته هم حوادثی بوده است و در تاریخ آنها را خوانده‌اید؛ اما هیچ‌کدام از این حوادث، با حادثه‌ی عاشورا قابل مقایسه نیست؛ حتی شهادت شهدای بدر و اُحُد و زمان صدر اسلام. انسان تدبّر که میکند، می‌فهمد چرا از زبان چند نفر از ائمّه‌ی ما نقل شده است که خطاب به سیّدالشّهدا علیه‌السلام فرموده‌اند:

◆ ائمّه علیهم‌السلام بر خاص بودن شرایط عاشورا گواهی داده‌اند

«**لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله**»؛[1]

یعنی هیچ حادثه‌ای مثل حادثه‌ی تو و مثل روز تو نیست؛ چون عاشورا یک واقعه‌ی استثنایی بود.

جوهر حادثه‌ی عاشورا

لُبّ و جوهر حادثه‌ی عاشورا این است که در دنیایی که همه جای آن را ظلمت و فساد و ستم گرفته بود، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برای نجات اسلام قیام کرد و در این دنیای بزرگ، هیچ‌کس به او کمک نکرد؛ حتی دوستان آن بزرگوار. یعنی کسانی که هر یک میتوانستند جمعیّتی را به این میدان و به مبارزه با یزید بکشانند، هر کدام با عذری از میدان خارج شدند و گریختند! ابن‌عبّاس یک‌طور، عبدالله‌بن‌جعفر یک‌طور، عبدالله‌بن‌زبیر یک‌طور، بزرگانِ باقی‌مانده از صحابه و تابعین یک‌طور... شخصیّت‌های معروف و نام و نشان‌دار و کسانی که میتوانستند تأثیری بگذارند و میدان

◆ اباعبدالله علیه‌السلام به تنهایی در دنیایی پر از ظلمت و فساد برای نجات اسلام قیام کرد

◆ در حادثه‌ی عاشورا، برخی از چهره‌هایی که میتوانستند جمعیّتی را به میدان بیاورند، کوتاهی کردند

---

۱. در سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام با عبارات گوناگون به این معنا اشاره شده که روزِ عاشورا، روزی منحصر به فرد و تکرارناپذیر است. امام حسن علیه‌السلام فرمود: «لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله» الأمالی، صدوق، صص۱۷۷-۱۷۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۲۱۸. امام سجّاد علیه‌السلام فرمود: «لا یَوْمَ کَیَوْمِ الْحُسَین» الأمالی، صدوق، ص ۵۴۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۲۹۸. امام باقر علیه‌السلام در زیارت عاشورای منقول از ایشان فرمود: «مُصِیبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِیَّتَهَا فِی الإِسْلَامِ وَ فِی جَمِیعِ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْض» مصباح المتهجد، ص ۷۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۲. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ یَوْمَ الحُسَینِ أَعْظَمُ مُصِیبَةً مِنْ جَمِیعِ سَائِرِ الأَیَّام» علل الشرایع، ج۱، صص۲۲۵-۲۲۶؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۲۶۹.

مبارزه را گرم کنند، هر کدام یک‌طور از میدان خارج شدند.

این در حالی بود که هنگام حرف زدن، همه از دفاع از اسلام می‌گفتند؛ اما وقتی نوبت عمل رسید و دیدند که دستگاه یزید، دستگاه خشنی است، رحم نمی‌کند و تصمیم بر شدّت عمل دارد، هرکدام از گوشه‌ای فرار کردند و امام حسین علیه‌السلام را در صحنه تنها گذاشتند.

◆ وقتی زمان عمل رسید، چهره‌های نامدار اسلام از خشونت یزید ترسیدند و گریختند

حتی برای اینکه کار خودشان را توجیه کنند، خدمت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام آمدند و به آن بزرگوار اصرار کردند که «آقا! شما هم قیام نکنید؛ به جنگ با یزید نروید»![1]

◆ برخی بزرگان برای توجیه کوتاهی‌شان، به امام علیه‌السلام توصیه می‌کردند که قیام را ترک کند

این یک عبرت عجیب در تاریخ است. آنجا که بزرگان می‌ترسند، آنجا که دشمن چهره‌ی بسیار خشنی را از خود نشان می‌دهد، آنجا که همه احساس می‌کنند اگر وارد میدان شوند، میدان غریبی آنها را در خود خواهد گرفت، آنجاست که جوهرها و باطن افراد شناخته می‌شود.

◆ عاشورا، آزمونی برای شناخت جوهر و باطن افراد بود

در تمام دنیای اسلامِ آن روز که دنیای بزرگی بود و کشورهای اسلامی زیادی که امروز مستقل و جدا هستند، آن روز یک کشور بودند، با جمعیّت بسیار زیاد، کسی که این تصمیم، عزم و جرأت را داشت که در مقابل دشمن بایستد، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام بود. بدیهی بود که وقتی مثل امام حسینی حرکت و قیام کند، عدّه‌ای از مردم هم دور او را خواهند گرفت، و گرفتند؛ اگرچه آنها هم وقتی معلوم شد که کار چقدر سخت است و چقدر شدّت عمل وجود دارد، یکی‌یکی از دور آن حضرت پراکنده شدند[2] و از هزار و اندی آدمی که با امام حسین علیه‌السلام از مکه به راه افتاده، یا در بین راه[3] به حضرت پیوسته بودند،

◆ در همه‌ی دنیای اسلام زمان یزید، تنها حسین‌بن‌علی علیه‌السلام جرأت ایستادگی داشت

۱. الأخبار الطوال، صص ۲۲۸-۲۲۹؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۴-۵۵؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۴۳؛ الإرشاد، ج۲، صص ۳۴-۳۵؛ مثیر الأحزان، ص ۲۹؛ الکامل، ج ۴، صص ۴۰-۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۲. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۶۳؛ روضة الواعظین، ص ۱۷۹؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۷۴.

۳. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۷۱-۱۷۲و۱۷۴-۱۷۵و ۱۸۰؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۶۸؛ مثیر الأحزان، صص ۳۳-۳۴؛ أبصار العین، صص ۱۶۹و۱۷۴و۱۸۹-۱۹۰.

در شب عاشورا تعداد اندکی ماندند؛ که با مجموع آنچه که روز عاشورا خودشان را به حضرت رساندند،[1] هفتاد و دو نفر شدند![2]

مظلومیّت و غربت در کنار عظمت

این، مظلومیّت است. این مظلومیّت، به معنای کوچکی و ذلّت نیست. امام حسین(علیه‌السلام)، عظیم‌ترین مبارز و مجاهد تاریخ اسلام است؛ چون او در چنین میدانی ایستاد و نترسید و مجاهدت کرد. اما این انسان بزرگ، به قدر عظمتش، مظلومیّت دارد. همان‌قدر که بزرگ است، همان‌قدر هم مظلوم است و با غربت هم به شهادت رسید. فرق است بین آن سرباز فداکار و انسان پرشوری که به میدان نبرد میرود، مردم به نام او شعار میدهند و از او تمجید میکنند، میدان اطراف او را انسانهای پرشوری مثل خود او گرفته‌اند، میداند که اگر مجروح یا شهید شود، مردم با او چگونه با شور برخورد خواهند کرد؛ و آن انسانی که در چنان غربتی، در چنان ظلمتی، تنها، بدون یاور، بدون هیچ‌گونه امید کمکی از طرف مردم، با وسعت تبلیغات دشمن، می‌ایستد و مبارزه میکند و تن به قضای الهی می‌سپارد و آماده‌ی کشته شدن در راه خدا میشود.

◆ عظمت شهدای کربلا، در عمل به تکلیف، و نهراسیدن از تنهایی و عظمت پوشالی دشمن است

عظمت شهدای کربلا به این است. یعنی برای احساس تکلیف، که همان جهاد در راه خدا و دین بود، از عظمت دشمن نترسیدند؛ از تنهایی خود، احساس وحشت نکردند؛ کم بودن عدّه‌ی خود را مجوّزی برای گریختن از مقابل دشمن قرار ندادند. این است که یک آدم را، یک رهبر را، یک ملّت را عظمت می‌بخشد؛ نترسیدن از عظمت پوشالی دشمن.

سیّدالشّهدا(علیه‌السلام) میدانست که بعد از شهادت او، دشمن تمام فضای جامعه و دنیای آن روز را از تبلیغات بر ضدّ او پُر خواهد کرد.

---

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۶۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۲۰-۲۲۱؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۹.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۰و۳۴۸؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۹۵و۱۱۳؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۴.

ایمان امام‌علیه‌السلام به پیروزی در اهداف

امام حسین‌علیه‌السلام کسی نبود که زمان و دشمن را نشناسد؛ میدانست دشمن چه خباثتهایی خواهد کرد؛ در عین حال این ایمان و امید را داشت که همین حرکت مظلومانه و غریبانه‌ی او، بالاخره دشمن را، هم در کوتاه‌مدّت و هم در بلندمدّت شکست خواهد داد، و همین‌طور هم شد.

• امام حسین‌علیه‌السلام ایمان داشت که حرکت مظلومانه‌ی او، دشمن را شکست خواهد داد

تبیین پیروزی امام حسین‌علیه‌السلام

خطاست اگر کسی خیال کند که امام حسین‌علیه‌السلام شکست خورد. کشته شدن، شکست خوردن نیست. در جبهه‌ی جنگ، آن کس که کشته میشود، شکست نخورده است؛ آن کس که به هدف خود نمیرسد، شکست خورده است.

هدف دشمنان امام حسین‌علیه‌السلام این بود که اسلام و یادگارهای نبوّت را از زمین براندازند. اینها شکست خوردند، چون این‌طور نشد.

• هدف دشمنان اباعبدالله‌علیه‌السلام، ریشه‌کنی اسلام بود

هدف امام حسین‌علیه‌السلام این بود که در برنامه‌ی یکپارچه‌ی دشمنان اسلام، که همه‌جا را به رنگ دلخواه خودشان درآورده بودند یا قصد داشتند درآورند، رخنه ایجاد شود؛ اسلام و ندای مظلومیّت و حقّانیّت آن در همه‌جا سر داده شود؛ و بالاخره دشمن اسلام، مغلوب شود؛ و این، شد؛ هم در کوتاه‌مدّت امام حسین‌علیه‌السلام پیروز شد، و هم در بلندمدّت.

• هدف امام‌علیه‌السلام، رخنه در برنامه‌ی یکپارچه‌ی دشمن و رساندن ندای حقّانیّت و مظلومیّت اسلام بود

در کوتاه‌مدّت، به این ترتیب بود که خودِ این قیام و شهادت مظلومانه و اسارت خاندان آن بزرگوار، نظام حکومت بنی‌امیّه را متزلزل کرد. بعد از همین حادثه بود که در دنیای اسلام، در مدینه و در مکه، پی‌درپی حوادثی پیش آمد و بالاخره منجر به نابودی سلسله‌ی آل ابی‌سفیان شد. به فاصله‌ی سه چهار سال، سلسله‌ی آل ابی‌سفیان بکلّی برافتاد و از بین رفت.[1] چه کسی خیال میکرد این دشمنی که امام حسین‌علیه‌السلام

• پیروزی کوتاه‌مدّت امام حسین‌علیه‌السلام با تزلزل نظام حکومت بنی‌امیّه محقّق شد

---

۱. تاریخ خلیفة، ص ۱۵۷.

را مظلومانه در کربلا به شهادت رسانده بود، آن‌طور مغلوب انعکاس فریاد آن امام شود؛ آن هم در سه یا چهار سال؟

◆ هدف بلندمدت امام حسین‌علیه‌السلام، شکست نقشه‌ی دشمن برای ریشه‌کنی دین و برافراشته شدن پرچم اسلام پس از قرنها بود

در درازمدّت هم امام حسین‌علیه‌السلام پیروز شد. شما به تاریخ اسلام نگاه کنید و ببینید چقدر دین در دنیا رشد کرد؛ چقدر اسلام ریشه‌دار شد؛ چگونه ملّتهای اسلامی پدیدار شدند و رشد کردند؛ علوم اسلامی پیشرفت کرد، فقه اسلامی پیشرفت کرد و بالاخره بعد از گذشت قرنها، امروز پرچم اسلام بر فراز بلندترین بامهای دنیا در اهتزاز است. آیا یزید و خانواده‌ی یزید به اینکه اسلام این‌طور، روزبه‌روز رشد کند، راضی بودند؟ آنها میخواستند ریشه‌ی اسلام را بکنند، میخواستند از قرآن و پیغمبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله اسمی باقی نگذارند؛ اما می‌بینیم که درست بعکس شد.

درس امام حسین‌علیه‌السلام به همه‌ی ملّتها

◆ ایستادگی؛ درس امام حسین‌علیه‌السلام به همه‌ی ملّتها است

پس آن مبارز و مجاهد فی‌سبیل‌الله که آن‌طور مظلومانه در مقابل دنیا ایستاد و خونش ریخته شد و خاندانش به اسارت رفتند، از همه جهت بر دشمن خود پیروز شد؛ این برای ملّتها یک درس است. لذاست که از رهبران بزرگ دنیای معاصر –حتی آنهایی که مسلمان هم نیستند– نقل میکنند که گفته‌اند: «ما راه مبارزه را از حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام یاد گرفتیم».

◆ ایستادگی و مجاهدت توأم با توکّل به خدا در نهایت به شکست دشمن و پیروزی جبهه‌ی حق می‌انجامد

انقلاب خودِ ما هم یکی از همین مثالهاست. مردم ما هم از حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام یاد گرفتند؛ فهمیدند که کشته شدن، دلیل مغلوب شدن نیست؛ فهمیدند که در مقابل دشمنِ علی‌الظّاهر مسلّط، عقب‌نشینی کردن، موجب بدبختی و روسیاهی است. دشمن هرچه با عظمت باشد، اگر جناح مؤمن و فئه‌ی مؤمنه، با توکّل به خدا در مقابل او مجاهدت کند، بالاخره شکست با دشمن و پیروزی با فئه‌ی مؤمنه است. این را ملّت ما هم فهمیدند.

کربلا؛ سرمشق همیشگی و آزموده

آنچه که من امروز میخواهم عرض کنم، این است: شما برادران و

◆ کربلا، الگویی آزموده است که ثابت کرد در مقابل عظمت دشمن نباید دچار تردید شد

خواهران عزیز و همه‌ی ملّت بزرگ ایران باید بدانید که کربلا الگوی همیشگی ماست. کربلا، مثالی است برای اینکه در مقابل عظمت دشمن، انسان نباید دچار تردید شود. این یک الگوی امتحان شده است. درست است که در روزگار صدر اسلام، حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام با هفتاد و دو نفر به شهادت رسید،[1] اما معنایش این نیست که هر کس راه حسین علیه‌السلام را میرود و همه‌ی کسانی که در راه مبارزه‌اند، باید به شهادت برسند؛ نه. ملّت ایران بحمدالله امروز راه حسین علیه‌السلام را آزمایش کرده است و با سربلندی و عظمت، در میان ملّتهای اسلام و ملّتهای جهان حضور دارد.

آنچه که شما پیش از پیروزی انقلاب انجام دادید و رفتید، راه حسین، علیه‌السلام یعنی نترسیدن از خصم و تن دادن به مبارزه با دشمن مسلّط بود. در دوران جنگ نیز همین‌طور بود. ملّت ما می‌فهمید که در مقابل او، دنیای شرق و غرب و همه‌ی استکبار ایستاده است؛ اما نترسید. البته ما شهدای گرانقدری داریم. عزیزانی را از دست دادیم؛ عزیزانی از ما، سلامتی‌شان را از دست دادند و جانباز شدند؛ عزیزانی، چند سال را در زندانها گذراندند؛ عدّه‌ای هنوز هم در زندان بعثیها هستند. اما ملّت با این فداکاریها به اوج عزّت و عظمت رسیده است، اسلام عزیز شده است، پرچم اسلام برافراشته شده است. این به برکت آن ایستادگی است.

در ایّام محرّم و صفر، ملّت عزیز ما باید روح حماسه را، روح عاشورایی را، روح نترسیدن از دشمن را، روح توکّل به خدا را، روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را در خودشان تقویت کنند و از امام حسین علیه‌السلام مدد بگیرند. مجالس عزاداری برای این است که دلهای ما را با حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک و آشنا کند. یک عدّه

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۷۵؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

◆ مجالس عزاداری باید ما را با حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک و آشنا کنند

کج‌فهم نگویند که «امام حسین علیه‌السلام شکست خورد». یک عدّه کج‌فهم نگویند که «راه امام حسین علیه‌السلام معنایش این است که همه ملّت ایران کشته شوند». کدام انسان نادانی چنین حرفی را ممکن است بزند؟! یک ملّت از حسین‌بن‌علی علیه‌السلام باید درس بگیرد؛ یعنی از دشمن نترسد، به خود متّکی باشد، به خدای خود توکّل کند؛ بداند که اگر دشمن با شوکت است، این شوکت، ناپایدار است؛ بداند اگر جبهه‌ی دشمن، بظاهر گسترده و قوی است، اما توان واقعی‌اش کم است.

۱۳۷۱/۴/۲۲

عبرتها و درسهای عاشورا

◆ حادثه‌ی عاشورا از دو جهتِ درسها و عبرتها، قابل تأمّل و تدبّر است

آنچه که من امروز عرض خواهم کرد، مربوط به همین قضیّه‌ی عاشوراست، که با وجود آن همه سخنی که درباره‌ی این حادثه گفته‌اند و گفته‌ایم و شنیده‌ایم، باز هم جای سخن و تأمل و تدبّر و عبرت‌گیری نسبت به این حادثه باقی است. این حادثه‌ی عظیم – یعنی حادثه‌ی عاشورا – از دو جهت قابل تأمّل و تدّبر است. غالباً یکی از این دو جهت، مورد توجّه قرار میگیرد. بنده امروز میخواهم در اینجا آن جهت دوم را بیشتر مورد توجّه قرار دهم.

درسها

◆ برخی از درسهای عاشورا عبارتنداز:
۱. بصیرت؛
۲. فداکاری؛
۳. حضور در صف واحد علیه دشمن؛
۴. افشای آسیب‌پذیری دشمن بظاهر قدرتمند

جهت اوّل، درسهای عاشوراست. عاشورا پیامها و درسهایی دارد. عاشورا درس میدهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد؛ درس میدهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت؛ درس میدهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضیع، و امام و رعیّت، با هم در یک صف قرار میگیرند؛ درس میدهد که جبهه‌ی دشمن با همه‌ی تواناییهای ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است؛ همچنان که جبهه‌ی بنی‌امیه، به وسیله‌ی کاروان

اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید و بالاخره هم این ماجرا به فنای جبهه‌ی سفیانی منتهی شد. عاشورا درس میدهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر برای انسان، بصیرت لازم است. بی‌بصیرتها فریب میخورند؛ بی‌بصیرتها در جبهه‌ی باطل قرار می‌گیرند، بدون اینکه خود بدانند؛ همچنان که در جبهه‌ی ابن‌زیاد کسانی بودند که از فسّاق و فجّار نبودند، ولی از بی‌بصیرتها بودند.

◆ برای دفاع از دین، به بصیرت بیش از هر چیزی نیاز داریم

اینها درسهای عاشوراست. البته همین درسها کافی است که یک ملّت را از ذلّت به عزّت برساند. همین درسها میتواند جبهه‌ی کفر و استکبار را شکست دهد. اینها درسهای زندگی‌سازی است. این، آن جهت اوّل.

عبرتها

جهت دوم از آن دو جهتی که عرض کردم، عبرتهای عاشوراست. غیر از درس، عاشورا یک صحنه‌ی عبرت است. انسان باید به این صحنه نگاه کند تا عبرت بگیرد. یعنی چه عبرت بگیرد؟ یعنی خود را با آن وضعیّت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیّتی است؛ چه چیزی او را تهدید میکند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را میگویند «عبرت». شما اگر از جادّه‌ای عبور کردید و اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده، مچاله شده و سرنشینانش نابود شده‌اند، می‌ایستید و نگاه میکنید، برای اینکه عبرت بگیرید؛ معلوم شود که چطور سرعتی، چطور حرکتی و چگونه رانندگی‌یی، به این وضعیّت منتهی میشود. این هم نوع دیگری از درس است، اما درس از راه عبرت‌گیری است. این را قدری بررسی کنیم.

◆ عبرت‌گیری از عاشورا، یعنی انسان با مقایسه‌ی وضعیّت خود با آن صحنه، تهدیدات و الزامات متوجّه خود را تشخیص دهد

◆ عبرت، نوعی درس، و عبرت‌گیری، نوعی درس‌آموزی است

اوّلین عبرت عاشورا

اوّلین عبرتی که در قضیّه‌ی عاشورا ما را به خود متوجّه میکند، این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر (صلّی‌الله‌علیه‌وآله)

◆ چرا جامعه‌ی اسلامی پنجاه سال پس از پیامبرﷺ به جایی رسید که امام حسینؑ ناچار شد برای نجات آن، فداکاری کند؟

جامعه‌ی اسلامی به آن حدّی رسید که کسی مثل امام حسینؑ ناچار شد برای نجات جامعه‌ی اسلامی، چنین فداکاری‌یی بکند؟ این فداکاری حسین‌بن‌علیؑ یک وقت بعد از هزار سال از صدر اسلام است، یک وقت در قلب کشورها و ملّتهای مخالف و معاند با اسلام است؛ این یک حرفی است؛ اما حسین‌بن‌علیؑ در مرکز اسلام، در مدینه و مکه - مرکز وحی نبوی- وضعیّتی دید که هرچه نگاه کرد، چاره‌ای جز فداکاری نداشت؛ آن هم چنین فداکاری خونینِ باعظمتی. مگر چه وضعی بود که حسین‌بن‌علیؑ احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده خواهد ماند، والاّ از دست رفته است؟ عبرت اینجاست. روزگاری رهبر و پیغمبر جامعه‌ی اسلامی، از همان مکه و مدینه پرچمها را می‌بست، به دست مسلمانها میداد و آنها تا اقصا نقاط جزیزةالعرب و تا مرزهای شام میرفتند؛ امپراتوری روم را تهدید میکردند، آنها از مقابلشان میگریختند و لشکریان اسلام پیروزمندانه برمیگشتند؛ که در این خصوص میتوان به ماجرای «تبوک»[۱] اشاره کرد.

◆ جامعه‌ی اسلامی زمان پیامبرﷺ با سرعت در جادّه‌ی هدایت پیش میرفت

روزگاری در مسجد و معبر جامعه‌ی اسلامی، صوت و تلاوت قرآن بلند بود و پیغمبرﷺ با آن لحن و آن نفَس، آیات خدا را بر مردم میخواند و مردم را موعظه میکرد و آنها را در جادّه‌ی هدایت با سرعت پیش میبرد. ولی چه شد که همین جامعه، همین کشور و همین شهرها، کارشان به جایی رسید و آنقدر از اسلام دور شدند که کسی مثل یزید بر آنها حکومت میکرد؟ وضعی پیش آمد که کسی مثل حسین‌بن‌علیؑ دید که چاره‌ای جز این فداکاری عظیم ندارد. این فداکاری، در تاریخ بی‌نظیر است. چه شد که به چنین مرحله‌ای رسیدند؟ این آن عبرت است.

◆ باید آفتی را که جامعه‌ی اسلامی صدر اسلام را به یزید ختم کرد، بشناسیم

ما باید این را امروز مورد توجّه دقیق قرار دهیم. ما امروز یک جامعه‌ی اسلامی هستیم. باید ببینیم آن جامعه‌ی اسلامی چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟

۱. المغازی، ج ۳، ص ۹۸۹؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۱۵۸.

◆ چرا و چگونه کوفه، شهر حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، میدان اسارت فرزندان او شد؟

چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همان شهری که او حکومت میکرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟![1] کوفه یک نقطه‌ی بیگانه از دین نبود. کوفه همان جایی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بازارهای آن راه میرفت، تازیانه بر دوش می‌انداخت، مردم را امر به معروف و نهی از منکر میکرد؛[2] فریاد تلاوت قرآن در «**آناء اللّیل و اطراف النّهار**» از آن مسجد و آن تشکیلات بلند بود. این همان شهر بود که پس از گذشت سالهایی نه چندان طولانی، در بازارش دختران و حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را با اسارت میگرداندند.[3]

◆ عاملی که جامعه‌ی نبوی را تا قتل امام حسین علیه‌السلام سقوط میدهد، میتواند انقلاب ما را هم دچار سقوط کند

در ظرف بیست سال چه شد که به آنجا رسیدند؟ اگر بیماری‌یی وجود دارد که میتواند جامعه‌ای را که در رأسش کسانی مثل پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین علیهما‌السلام بوده‌اند، در ظرف چند ده سال به آن وضعیّت برساند، این بیماری، بیماری خطرناکی است و ما هم باید از آن بترسیم.

امام بزرگوار ما اگر خود را شاگردی از شاگردان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله محسوب میکرد، سرِ فخر به آسمان میسود. امام افتخارش به این بود که بتواند احکام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درک، عمل و تبلیغ کند. امام ما کجا، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کجا؟ آن جامعه را پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ساخته بود و بعد از چند سال به آن وضع دچار شد. این جامعه‌ی ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود.

عبرت اینجاست. ما باید آن بیماری را بشناسیم، آن را یک خطر بزرگ بدانیم و از آن اجتناب کنیم.

◆ عبرت‌گیری از عاشورا برای امروز ما، از درسها و پیامهای دیگر عاشورا فوریّت بیشتری دارد

به نظر من این پیام عاشورا، از درسها و پیامهای دیگر عاشورا برای ما امروز فوری‌تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمد که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام آقازاده‌ی اوّل دنیای اسلام و پسر خلیفه‌ی مسلمین،

۱. الفتوح، ترجمه‌ی متن، ص ۹۱۴.
۲. الطبقات الکبری، ج۳، ص۲۰؛ الکافی، ج ۵، ص۱۵۱؛ بحارالأنوار، ج۴۱، صص۱۰۴-۱۰۵.
۳. الفتوح، ج۵، ص۱۲۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲،ص ۴۵؛ بحارالأنوار ج ۴۵، ص۱۰۸.

پسر علی‌بن‌ابی‌طالب علیهما السلام در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می‌نشست، سر بریده‌اش گردانده شد[۱] و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر آدمهایی به کربلا آمدند،[۲] او و اصحاب او را با لب تشنه به شهادت رساندند[۳] و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام را به اسارت گرفتند![۴]

حرف در این زمینه زیاد است. من یک آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح میکنم. قرآن جواب ما را داده است. قرآن آن درد را به مسلمین معرفی میکند. آن آیه این است که میفرماید:

«**فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا**».[۵]

دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است:

یکی دور شدن از ذکر خدا - که مظهر آن، نماز است- فراموش کردن خدا و معنویّت؛ حساب معنویّت را از زندگی جدا کردن، و توجّه و ذکر و دعا و توسّل و طلب از خدای متعال و توکّل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن.

◆ دنیاطلبی به معنی جمع‌آوری مال و التذاذ به شهوات، اصل پنداشتن دنیا و فراموشی آرمانهاست

◆ دنیاطلبی، درد بزرگ و اساسی جامعه‌ی اسلامی است

دوم، «**وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ**»؛ دنبال شهوترانی‌ها رفتن، دنبال هوسها رفتن، و در یک جمله: دنیاطلبی. به فکر جمع‌آوری ثروت، جمع‌آوری مال و التذاذ به شهوات دنیا افتادن؛ اینها را اصل دانستن و آرمانها را فراموش کردن. این، درد اساسی و بزرگ است. ما هم ممکن است به این درد دچار شویم. اگر در جامعه‌ی اسلامی، آن حالت آرمان‌خواهی از بین برود یا ضعیف شود؛ هر کس به فکر این باشد که کلاهش را از معرکه در ببرد و از دیگران در دنیا عقب نیفتد؛ اینکه «دیگری جمع کرده

---

۱. تاریخ الطبری، ج۴، ص۳۵۱؛ الإرشاد، ج۲، ص۱۱۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۱۹.
۲. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۷۸-۱۷۹؛ الإرشاد، ج۲، ص ۸۴؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۳۱۹.
۳. الثقات، ج ۲، ص ۳۰۹؛ کامل الزیارات، صص ۲۸۸-۲۸۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۱۵-۳۱۸.
۴. الأخبار الطوال، ص ۲۵۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۷۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۰۷.
۵. «اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی نمودند و بزودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید.» مریم،۵۹.

است، ما هم برویم جمع کنیم و خلاصه خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهیم»، معلوم است که به این درد دچار خواهیم شد.

◆ **برپایی نظام اسلامی در گرو ایمان، همّتهای بلند، آرمان‌گرایی و زنده نگه‌داشتن شعارهاست**

نظام اسلامی با ایمانها، با همّتهای بلند، با مطرح شدن آرمانها و با اهمّیّت دادن و زنده نگه‌داشتنِ شعارها به‌وجود می‌آید و حفظ میشود و پیش میرود. شعارها را کمرنگ کردن، اصول اسلام و انقلاب را مورد بی‌اعتنایی قرار دادن و همه چیز را با محاسبات مادّی مطرح کردن و فهمیدن، جامعه را به آنجا خواهد برد که به چنان وضعی برسد.

عدول جامعه‌ی صدر اسلام از معیارها و ارزشهای الهی

◆ **در جامعه‌ی اسلامی زمان پیامبرﷺ در بین مردم و در دستگاه حکومت، معیارهای الهی حاکم بود**

◆ **نتیجه‌ی حاکمیّت معیارهای الهی، حرکت مردم به سوی خدا و حضور صالحان در رأس جامعه‌ی اسلامی است**

آنها به آن وضع دچار شدند. روزگاری برای مسلمین پیشرفت اسلام مطرح بود، رضای خدا مطرح بود، تعلیم دین و معارف اسلامی مطرح بود، آشنایی با قرآن و معارف قرآن مطرح بود؛ دستگاه حکومت، دستگاه اداره‌ی کشور، دستگاه زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و شهوات شخصی بود و نتیجه‌اش آن حرکت عظیمی شد که مردم به سمت خدا کردند. در چنان وضعیّتی، شخصیّتی مثل علی‌بن‌ابی‌طالب‌ؑ خلیفه شد؛ کسی مثل حسین‌بن‌علی‌ؑ شخصیّت برجسته شد. معیارها در اینها، بیش از همه هست. وقتی معیار خدا باشد، تقوا باشد، بی‌اعتنایی به دنیا باشد، مجاهدت در راه خدا باشد، آدمهایی که این معیارها را دارند، در صحنه‌ی عمل می‌آیند و سررشته‌ی کارها را به‌دست میگیرند و جامعه، جامعه‌ی اسلامی میشود.

◆ **نتیجه‌ی تبدیل معیارهای الهی به معیارهای مادّی در جامعه‌ی اسلامی، شهادت حسین‌بن‌علی‌ؑ بود**

اما وقتی که معیارهای خدایی عوض شود، هر کس که دنیاطلب‌تر است، هر کس که شهوتران‌تر است، هر کس که برای به دست آوردن منافع شخصی زرنگ‌تر است، هر کس که با صدق و راستی بیگانه‌تر است، بر سر کار می‌آید؛ آن وقت نتیجه این میشود که امثال عمربن‌سعد[۱] و

۱. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۱۳۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۹۲-۲۹۳.

شمر[1] و عبیدالله‌بن‌زیاد[2] به ریاست میرسند و کسی مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به مذبح میرود و در کربلا به شهادت میرسد! این یک حساب دو دو تا چهارتاست.

◆ پاسداشت معیارهای الهی و جلوگیری از تغییر آنها در جامعه، امری ضروری است

باید کسانی که دلسوزند، نگذارند معیارهای الهی در جامعه عوض شود. اگر معیار تقوا در جامعه عوض شد، معلوم است که انسان باتقوایی مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام باید خونش ریخته شود. اگر زرنگی و دست و پاداری در کار دنیا و پشت‌هم‌اندازی و دروغگویی و بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار گیرد و کسی مثل عبیدالله، شخص اوّل کشور عراق شود.[3]
همه کار اسلام این بود که این معیارهای باطل را عوض کند. همه کار انقلاب ما هم این بود که در مقابل معیارهای باطل و غلط مادّیِ جهانی بایستد و آنها را عوض کند.
انقلاب اسلامی، یعنی زنده کردن دوباره‌ی اسلام؛ زنده‌کردن «**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُم**».[4] این انقلاب آمد تا این بساط جهانی را، این ترتیب غلط جهانی را بشکند و ترتیب جدیدی درست کند. اگر آن ترتیبِ مادّیِ جهانی باشد، معلوم است که شهوترانهای فاسدِ رو سیاه و گمراهی مثل محمدرضا[5] باید در رأس کار باشند و انسانِ بافضیلتِ منوّری مثل امام باید در زندان یا در تبعید باشد! در چنان وضعیّتی، جای امام در جامعه نیست. وقتی زور حاکم است، وقتی فساد حاکم است، وقتی دروغ حاکم است و وقتی بی‌فضیلتی حاکم است؛ کسی که دارای فضیلت است، دارای صدق است، دارای نور است، دارای

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۸۲-۱۸۳؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴.
۲. تاج الموالید، ص ۳۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۷، ص ۴۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۷.
۳. همان.
۴. «گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.» حجرات،۱۳.
۵. محمدرضا پهلوی، شاه مخلوع ایران در دوران طاغوت.

عرفان است و دارای توجّه به خداست، جایش در زندانها یا در مقتل و مذبح یا در گودال قتلگاه‌هاست.

وقتی مثل امامی بر سر کار آمد، یعنی ورق برگشت؛ یعنی شهوترانی و دنیاطلبی به انزوا رفت، وابستگی و فساد به انزوا رفت، تقوا بالای کار آمد، زهد روی کار آمد، صفا و نورانیّت آمد، جهاد آمد، دلسوزی برای انسانها آمد، رحم و مروّت و برادری و ایثار و از خودگذشتگی آمد. امام که بر سر کار می‌آید، یعنی این خصلتها می‌آید؛ یعنی این فضیلتها می‌آید؛ یعنی این ارزشها مطرح میشود. اگر این ارزشها را نگه داشتید، نظام امامت باقی میماند. آن وقت امثال حسین‌بن‌علی علیهما السلام دیگر به مذبح برده‌نمیشوند.

◆ به مذبح رفتن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حاصل انزوای ارزشها و معیارهای الهی بود؛ و این عبرت مهمّی از عاشوراست

اما اگر اینها را از دست دادیم، چه؟ اگر روحیّه‌ی بسیجی را از دست دادیم، چه؟ اگر به جای توجّه به تکلیف و وظیفه و آرمان الهی، به فکر تجمّلات شخصی خودمان افتادیم، چه؟ اگر جوان بسیجی را، جوان مؤمن را، جوان بااخلاص را – که هیچ چیز نمیخواهد جز اینکه میدانی باشد که در راه خدا مجاهدت کند – در انزوا انداختیم و آن آدم پُررویِ افزون‌خواهِ پُرتوقّعِ بی‌صفایِ بی‌معنویّت را مسلّط کردیم، چه؟ آن وقت همه چیز دگرگون خواهد شد. اگر در صدر اسلام فاصله بین رحلت نبیّ‌اکرم صلی الله علیه و آله و شهادت جگرگوشه‌اش پنجاه سال شد،[1] در روزگار ما ممکن است این فاصله خیلی کوتاه‌تر شود و زودتر از این حرفها، فضیلتها و صاحبان فضایل ما به مذبح بروند. باید نگذاریم. باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل کند، بایستیم.

پس عبرت‌گیری از عاشورا این است که نگذاریم روح انقلاب در جامعه منزوی و فرزند انقلاب گوشه‌گیر شود.

◆ سازندگی در برابر دنیاطلبی و مادّی‌گرایی است

سازندگی، کاری بود که علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام داشت؛ با دست خود نخلستان آباد میکرد، زمین احیا میکرد، درخت میکاشت، چاه میکند

۱. الأخبار الطوال، ص ۲۵۹.

و آبیاری میکرد.[1] این، سازندگی است. دنیاطلبی و مادّی‌طلبی، کاری است که عبیدالله‌بن‌زیاد و یزید میکردند. آنها چه وقت چیزی را به‌وجود می‌آوردند و میساختند؟ آنها فانی میکردند، آنها میخوردند، آنها تجمّلات را زیاد میکردند. این دو را با هم اشتباه نباید کرد.

۱۳۷۱/۵/۷

شناخت وظیفه‌ی اصلی؛ درسی مهم از عاشورا

◆ **واقعه‌ی عاشورا، متضمّن درسهای بسیاری برای روشن کردن تکلیف مسلمانان در هر شرایطی است**

در قضیّه‌ی حرکت عاشورا، نکات بسیار زیادی هست که اگر دنیای اسلام و متفکّرین جهان اسلام درباره‌ی آنها، از ابعاد مختلف بررسی کنند، راه‌های زندگی اسلامی و تکلیف نسلهای مسلمان در شرایط مختلف، از این حادثه و آنچه که از مقدّمات و مؤخّرات، آن را احاطه کرده است، معلوم خواهد شد.

◆ **یکی از درسهای مهمّ امام حسین علیه‌السلام این است که وظیفه‌ی اصلی را از وظایف گوناگون تشخیص داد و به آن عمل کرد**

یکی از این درسها، این نکته‌ی مهم است که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در یک فصل بسیار حسّاس تاریخ اسلام، وظیفه‌ی اصلی را از وظایف گوناگون و دارای مراتب مختلف اهمّیّت، تشخیص داد و این وظیفه را به انجام رساند. او در شناخت چیزی که آن روز دنیای اسلام به آن احتیاج داشت، دچار توهّم و اشتباه نشد.

◆ **نشناختن وظیفه‌ی اصلی، یکی از نقاط آسیب‌پذیری مسلمانان است**

در حالی که این، یکی از نقاط آسیب‌پذیر در زندگی مسلمین، در دورانهای مختلف است؛ یعنی اینکه، آحاد ملّت و راهنمایان آنها و برجستگان دنیای اسلام، در برهه‌ای از زمان، وظیفه‌ی اصلی را اشتباه کنند؛ ندانند چه چیز اصلی‌است و باید به آن پرداخت و باید کارهای دیگر را، اگر لازم شد، فدای آن کرد؛ و چه چیز فرعی و درجه دوم است

---

۱. تاریخ المدینة، ج ۱، صص ۲۱۹-۲۲۵؛ مناقب الإمام امیرالمؤمنین، ج ۲، صص ۸۱-۸۳؛ الکافی ج ۵، ص ۷۴-۷۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، صص ۱۴۸-۱۴۹؛ شرح نهج‌البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۲ و ج ۱۵، ص ۱۴۷؛ کشف الیقین، ص ۱۰۶؛ عدة الداعی، ص ۱۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۱، صص ۳۲-۳۳.

و هر حرکت و کاری را به قدر خودِ آن باید اهمّیّت داد و برایش تلاش کرد.

خواص و بزرگان بی‌بصیرت

در همان زمانِ حرکت اباعبدالله علیه‌السلام کسانی بودند که اگر با آنها در باب این قضیّه صحبت میشد که «اکنون وقت قیام است» و می‌فهمیدند که این کار، به دنبال خود مشکلات و دردسرهایی دارد، به تکالیف درجه دو می‌چسبیدند؛ کما اینکه دیدیم عدّه‌ای همین کار را کردند. در میان آنهایی که با امام حسین علیه‌السلام حرکت نکردند و نرفتند، آدمهای مؤمن و متعهّد وجود داشت. این‌طور نبود که همه، اهل دنیا باشند. آن روز در بین سران و برگزیدگان دنیای اسلام، آدمهای مؤمن و کسانی که میخواستند طبق وظیفه عمل کنند، بودند؛ اما تکلیف را نمی‌فهمیدند، وضعیّت زمان را تشخیص نمیدادند، دشمن اصلی را نمی‌شناختند و کار اصلی و محوری را با کارهای درجه دو و درجه سه اشتباه میکردند. این یکی از ابتلائات بزرگ دنیای اسلام بوده است. امروز هم ممکن است ما دچار آن شویم و آنچه را که مهم است، با چیز کم‌اهمّیّت‌تر اشتباه کنیم. باید وظیفه‌ی اساسی را که قوام و حیات جامعه به آن است، پیدا کرد.

- **در زمان امام حسین علیه‌السلام برخی از ترس و برخی از بی‌بصیرتی از عمل به تکلیف اصلی بازماندند**
- **شناخت وظیفه‌ی اساسی که قوام و حیات جامعه به آن است، ضرورت جامعه‌ی اسلامی است**
- **یکی از واجبات مهم، مبارزه با اصل قدرت طاغوتی و نجات انسانها از سلطه‌ی شیطانی آن است**

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در بیانات خود فهماند که برای دنیای اسلام در چنین شرایطی، مبارزه با اصل قدرت طاغوتی و اقدام برای نجات انسانها از سلطه‌ی شیطانی و اهریمنی این قدرت، واجب‌ترین کارهاست.

بدیهی است که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام اگر در مدینه میماند و احکام الهی را در میان مردم تبلیغ و معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام را بیان میکرد، عدّه‌ای را پرورش میداد. اما وقتی برای انجام کاری به سمت عراق حرکت میکرد، از همه‌ی این کارها باز میماند؛ نماز مردم را نمیتوانست به آنها تعلیم دهد؛ احادیث پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نمیتوانست به مردم بگوید؛ حوزه‌ی

- **با اقدام امام حسین علیه‌السلام به قیام، برخی از وظایف معمولی حضرت از اولویّت خارج شد**

• **امام حسین علیه‌السلام وظایف عادی را فدای وظیفه‌ی مهمتر کرد**

درس و بیان معارف او تعطیل میشد و از کمک به ایتام و مستمندان و فقرایی که در مدینه بودند، میماند. اینها هر کدام وظیفه‌ای بود که آن حضرت انجام میداد. اما همه‌ی این وظایف را فدای وظیفه‌ی مهمتر کرد. حتی آن‌چنان که در زبان همه‌ی مبلّغین و گوینده‌گان هست، زمان حجّ بیت‌الله و در هنگامی که مردم برای حج میرفتند، این فدای آن تکلیف بالاتر شد.[1]

بیان تکلیف اهمّ در لسان امام علیه‌السلام

• **مهمترین تکلیف زمان امام حسین علیه‌السلام مبارزه با سلطان ظلم و منشأ فساد نابودکننده بود**

آن تکلیف چیست؟ همان‌طور که فرمود، مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود:

«**أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي**»؛[2]

یا آن‌چنان که در خطبه‌ی دیگری در بین راه فرمود:

«**أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ رَسولَ‌اللهِ، قال مَنْ رأى سُلطاناً جائراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ، ناكِثاً لِعَهْدِاللهِ... فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لا قَولٍ كانَ حَقاً عَلَى‌اللهِ اَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَه**»؛[3]

یعنی اغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور؛ قدرتی‌که فساد میپراکند و دستگاهی که انسانها را به سمت نابودی و فنای مادّی و معنوی میکشاند. این دلیل حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است که البته این را مصداق امر به معروف و نهی از منکر هم دانسته‌اند؛ که در باب گرایش به تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، به این نکات هم باید توجّه شود. لذاست که برای تکلیف اهمّ، حرکت میکند و تکالیف دیگر را، ولو مهم، فدای این تکلیف اهمّ میکند. تشخیص میدهد که امروز، کار واجب چیست.

• **قیام اباعبدالله علیه‌السلام مصداق امر به معروف و نهی از منکر است**

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۳.

۲. «در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره‌ی جدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتار نمایم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. «ای مردم! پیامبر خدا فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمیکند)... آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

هر زمانی، یک حرکت برای جامعه‌ی اسلامی متعیّن است. یک دشمن و یک جبهه‌ی خصم، جهان اسلام و مسلمین را تهدید میکند؛ آن را باید شناخت. اگر در شناخت دشمن اشتباه کردیم، در جهتی که از آن جهت، اسلام و مسلمین خسارت می‌بینند و به آنها حمله میشود، دچار اشتباه شده‌ایم. خسارتی که پیدا خواهد شد، جبران‌ناپذیر است؛ فرصتهای بزرگ از دست میرود.

◆ در هر زمانی، شـناخت دشمن و شـناخت حرکت متعیّن جامعه‌ی اسلامی در برابر او، امری ضروری است

اهتمام در شناخت وظیفه و تکلیف روز

امروز ما در دنیای اسلام، مکلّفیم که همین هوشیاری و توجّه و دشمن‌شناسی و تکلیف‌شناسی را به اعلا درجه‌ی ممکن، برای امّت اسلام، جهان اسلام و ملّت خودمان تدارک ببینیم.

◆ دشمن‌شناسی و تکلیف شناسی در حدّ اعلا، ضرورت امروز دنیای اسلام است

۱۳۷۱/۱۱/۶

عاشورا؛ تدبیر الهی برای مقابله با دشمن

یک مسئله‌ی بسیار مهم در باب ماجرای سیّدالشّهدا علیه‌السلام مطرح است که به نظر میرسد جای طرح آن نیز همین جلسه‌ی صمیمی باشد که شما پاسداران عزیز در آن گرد آمده‌اید. این سؤال، تاریخی یا انسانی است و جای طرحش همین جاست.

در زندگی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام یک نقطه‌ی برجسته، مثل قلّه‌ای که همه‌ی دامنه‌ها را تحت‌الشّعاع خود قرار میدهد، وجود دارد و آن عاشوراست. در زندگی امام حسین علیه‌السلام آنقدر حوادث و مطالب و تاریخ و گفته‌ها و احادیث وجود دارد، که اگر حادثه‌ی کربلا هم نمیبود، زندگی آن بزرگوار مثل زندگی هر یک از ائمّه‌ی دیگر، منبع حِکم و آثار و روایات و احادیث بود. اما قضیّه‌ی عاشورا آنقدر مهم است که شما از زندگی آن بزرگوار، کمتر فراز و نشانه‌ی دیگری را به خاطر می‌آورید.

◆ عاشورا، نقطه‌ی برجسته‌ی زندگی اباعبدالله علیه‌السلام است

◆ اهمّیّت واقعه‌ی عاشورا را از آنجا میتوان دریافت که پیش از ولادت امام حسین ﷺ آسمان و زمین بر آن حضرت گریستند

قضیّه‌ی عاشورا هم آنقدر مهم است که به زبان این زیارتی که امروز (روز سوم) وارد است، یا این دعایی که امروز وارد است، درباره‌ی حسین‌بن‌علی ﷺ چنین آمده است که:

«بَکَتْهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِیهَا وَ الأَرْضُ وَ مَنْ عَلَیْهَا وَ لَمَّا یَطَأْ لَابَتَیْهَا».[1]

هنوز پا به این جهان نگذارده، آسمان و زمین بر حسین ﷺ گریستند. قضیّه اینقدر حائز اهمّیّت است؛ یعنی ماجرای عاشورا و شهادت بزرگی که در تاریخ بی‌نظیر است، در آن روز اتّفاق افتاد. این، جریانی بود که چشمها به آن بود. به راستی این چه قضیّه‌ای بود که از پیش تقدیر شده بود؟

«الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلالِهِ وَ وِلاَدَتِهِ»؛[2]

قبل از اینکه حسین‌بن‌علی ﷺ چهره بنماید، با شهادت نامیده و خوانده میشد.

◆ متون دینی، اشاره به رازی بزرگ در عاشورا دارند

به نظر میرسد که در اینجا رازی وجود دارد که برای ما آموزنده است. البته در باب شهادت حسین‌بن‌علی ﷺ بسیار سخن گفته شده است، سخنان خوب و درست، و هر کس به قدر فهم خود، از این ماجرا چیزی فهمیده است. بعضی او را به طلب حکومت محدود کردند؛ بعضی او را در قالب مسائل دیگر کوچک کردند و بعضی هم ابعاد بزرگتری از او را شناختند و گفتند و نوشتند؛ که آنها را نمیخواهم عرض کنم.

◆ خداوند عوامل حفظ اسلام را در خود اسلام قرار داده است

مطلبی که میخواهم عنوان کنم، این است که خطراتی که اسلام را به عنوان یک پدیده‌ی عزیز تهدید میکند، از قبل از پدید آمدن و یا از آغاز پدید آمدنش از طرف پروردگار، پیش‌بینی شده است و وسیله‌ی مقابله با آن خطرات هم ملاحظه شده و در خودِ اسلام و در خودِ این مجموعه، کار گذاشته شده است؛ مثل یک بدن سالم که خدای متعال

۱. مصباح المتهجد، ص ۸۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۴۷.
۲. همان.

قدرت دفاعی‌اش را در خودِ آن کار گذاشته است؛ یا مثل یک ماشین سالم که مهندس و سازنده‌ی آن، وسیله‌ی تعمیرش را با خود آن همراه کرده است.

اسلام یک پدیده است و مثل همه‌ی پدیده‌ها، خطراتی آن را تهدید میکند و وسیله‌ای برای مقابله لازم دارد. خدای متعال این وسیله را در خودِ اسلام گذاشت.

دو خطر عمده برای اسلام

◆ خطر دشمنان خارجی و خطر اضمحـــلال درونی، دو خطر عمده‌ی تهدیدکننده‌ی اسلامند

اما آن خطر چیست؟ دو خطر عمده، اسلام را تهدید میکند، که یکی خطر دشمنان خارجی و دیگری خطر اضمحلال داخلی است.

دشمن خارجی یعنی کسی که از بیرون مرزها، با انواع سلاحها، موجودیّت یک نظام را با فکرش و دستگاه زیربناییِ عقیدتی‌اش و قوانینش و همه چیزش هدف قرار میدهد، که شما در مورد جمهوری اسلامی، این را به چشم دیدید و گفتند که «ما میخواهیم نظام جمهوری اسلامی را از بین ببریم». دشمنانی بودند از بیرون، و تصمیم گرفتند که این نظام را از بین ببرند. از بیرون یعنی چه؟ نه از بیرون کشور. از بیرون نظام؛ ولو در داخل کشور.

◆ اضمحـــلال درونی نظام ممکن است بر اثر خستگی، اشتباه در فهم راه درست، یا فریفته‌ی نفس و دنیا شدن رخ دهد

این، یک نوع دشمن است. دشمن و آفت دوم، آفتِ «اضمحلال درونی» است؛ یعنی در درون نظام، که این مال غریبه‌ها نیست؛ این مالِ خودیهاست. خودیها ممکن است در یک نظام، بر اثر خستگی، بر اثر اشتباه در فهم راه درست، بر اثر مغلوب احساسات نفسانی شدن و بر اثر نگاه کردن به جلوه‌های مادّی و بزرگ انگاشتن آنها، ناگهان در درون، دچار آفت‌زدگی شوند. این، البته خطرش بیشتر از خطر اوّلی است. این دو نوع دشمن – آفت برونی و آفت درونی – برای هر نظامی، برای هر تشکیلاتی و برای هر پدیده‌ای وجود دارد. اسلام برای مقابله با هر دو آفت، علاج معیّن کرده و جهاد را گذاشته است. جهاد، مخصوص دشمنان خارجی نیست.

«جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقین».[۱]

◆ **علاج هر دو آفتِ دشمن خارجی و اضمحلال درونی نظام، جهاد است**

منافق، خودش را در درون نظام قرار میدهد. لذا با همه‌ی اینها باید جهاد کرد. جهاد، برای دشمنی است که میخواهد از روی بی‌اعتقادی و دشمنی با نظام، به آن هجوم بیاورد. همچنین، برای مقابله با آن تفکّک داخلی و از هم پاشیدگی درونی، تعالیم اخلاقی بسیار باارزشی وجود دارد که دنیا را به طور حقیقی به انسان می‌شناساند و می‌فهماند که:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلاد»[۲] تا آخر.

یعنی این زر و زیورها، این جلوه‌ها و این لذّتهای دنیا، اگرچه برای شما لازم است، اگرچه شما ناچارید از آنها بهره ببرید، اگرچه زندگی شما وابسته به آنهاست و در این شکّی هم نیست و باید آنها را برای خودتان فراهم کنید؛ اما بدانید که مطلق کردن اینها و چشم بسته به دنبال این نیازها حرکت کردن و هدفها را به فراموشی سپردن، بسیار خطرناک است.

◆ **بیشتر توصیه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام، نفی دنیا و گرامیداشت ارزشها و به منظور مقابله با اضمحلال داخلی است**

امیرالمؤمنین علیه‌السلام شیر میدان نبرد با دشمن است و هنگامی که سخن میگوید، آدم انتظار دارد نصف بیشتر سخنان او راجع به جهاد و جنگ و پهلوانی و قهرمانی باشد؛ اما وقتی در روایات و خطب نهج‌البلاغه‌ی او نگاه میکنیم، می‌بینیم اغلب سخنان و توصیه‌های آن حضرت راجع به زهد و تقوا و اخلاق و نفی و تحقیر دنیا و گرامی شمردن ارزشهای معنوی و والای بشری است.

عاشورا؛ عرصه‌ی جهاد با دشمن درون و برون

◆ **خداوند با ماجرای عاشورا، الگو و نمونه‌ی اعلایی برای جهاد با دشمن و نفس ارائه نمود**

ماجرای امام حسین علیه‌السلام تلفیق این دو بخش است؛ یعنی آنجایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس، در اعلا مرتبه‌ی آن تجلّی پیدا

۱. «با کافران و منافقان جهاد کن.» توبه، ۷۳؛ تحریم، ۹.
۲. «بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل‌پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است.» حدید، ۲۰.

کرد، ماجرای عاشورا بود؛ یعنی خدای متعال میداند که این حادثه پیش می‌آید و نمونه‌ی اعلایی باید ارائه شود و آن نمونه‌ی اعلا، الگو قرار گیرد؛ مثل قهرمانهایی که در کشورها، در یک رشته مطرح میشوند و فرد قهرمان، مشوّق دیگران در آن رشته از ورزش میشود. البته، این یک مثال کوچک برای تقریب به ذهن است.

ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیمِ مجاهدت‌آمیز در هر دو جبهه؛ هم در جبهه‌ی مبارزه با دشمن خارجیِ و برونی که همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبانِ چسبیده به این دستگاه قدرت بودند و قدرتی را که پیغمبر ﷺ برای نجات انسانها استخدام کرده بود، آنها برای حرکت در عکس مسیر اسلام و نبیّ مکرّم اسلام ﷺ میخواستند، و هم در جبهه‌ی درونی، که آن روز جامعه به طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود. نکته‌ی دوم، به نظر من مهمتر است.

◆ عاشورا، تجلّی مبارزه با دشمن بیرونی (دستگاه خلافت فاسد) و درونی (جامعه‌ی رو به فساد) است

◆ مبارزه با فساد جامعه از مبارزه با دشمن بیرونی مهمتر است

ویژگی جامعه‌ی زمان اباعبدالله علیه‌السلام

برهه‌ای از زمان گذشته بود، دوران سختیهای اوّلیّه‌ی کار طی شده بود، فتوحاتی انجام شده بود، غنایمی به دست آمده بود، دایره‌ی کشور وسیع‌تر شده بود، دشمنان خارجی، اینجا و آنجا سرکوب شده بودند، غنایم فراوانی در داخل کشور به جریان افتاده بود، عدّه‌ای پولدار شده بودند و عدّه‌ای در طبقه‌ی اشراف قرار گرفته بودند؛ یعنی بعد از آنکه اسلام، اشرافیّت را قلع و قمع کرده بود، یک طبقه‌ی اشراف جدید در دنیای اسلام به‌وجود آمد. عناصری با نام اسلام، با سِمَتها و عناوین اسلامی – پسر فلان صحابی، پسر فلان یار پیغمبر، پسر فلان خویشاوند پیغمبر – در کارهای ناشایست و نامناسب وارد شدند که بعضی از اینها، اسمهایشان در تاریخ ثبت است. کسانی پیدا شدند که برای مهریّه‌ی دخترانشان، به جای آن مهرالسّنه‌ی چهارصدوهشتاد درهمی که پیغمبراکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مسلمانان صدر اسلام

◆ در زمان امام حسین علیه‌السلام طبقه‌ی جدید اشراف با سِمَتها و عناوین اسلامی شکل گرفته بود

مطرح میکردند،[۱] یک میلیون درهم قرار دادند! چه کسانی؟ پسران صحابی‌های بزرگ؛ مثلاً مصعب‌بن‌زبیر[۲] و از این قبیل.[۳]

◆ دنیازدگی و شهوت‌گرایی، یک بیماری مهلک و مسری برای جامعه است

◆ جامعه‌ی مبتلا به بیماری دنیازدگی و شهوت‌گرایی، با مثل دستگاه یزید مبارزه نخواهد کرد

وقتی میگوییم فاسد شدن دستگاه از درون، یعنی این؛ یعنی افرادی در جامعه پیدا شوند که بتدریج بیماری اخلاقی مسری خود –دنیازدگی و شهوت‌زدگی –را که متأسّفانه مهلک هم هست، همین‌طور به جامعه منتقل کنند. در چنین وضعیتی، مگر کسی دل و جرأت یا حوصله پیدا میکرد که به سراغ مخالفت با دستگاه یزیدبن‌معاویه برود؟! مگر چنین چیزی اتّفاق می‌افتاد؟ چه کسی به فکر این بود که با دستگاه ظلم و فساد آن روز یزیدی مبارزه کند؟

◆ قیام حسینی مبارزه با دشمن درونی و بیرونی است

در چنین زمینه‌ای، قیام عظیم حسینی به وجود آمد که هم با دشمن مبارزه کرد و هم با روحیّه‌ی راحت‌طلبی فسادپذیرِ رو به تباهی میان مسلمانان عادی و معمولی. این مهم است.

◆ قیام اباعبدالله علیه‌السلام بیداری وجدانها و تبدیل عافیت‌طلبی به ظلم‌ستیزی را در پی داشت

یعنی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام کاری کرد که وجدان مردم بیدار شد. لذا شما می‌بینید بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام، قیامهای اسلامی یکی پس از دیگری به‌وجود آمد. البته سرکوب شد؛ اما مهم این نیست که حرکتی از طرف دشمن سرکوب شود. البته تلخ است، اما تلخ‌تر از آن این است که یک جامعه به جایی برسد که در مقابل دشمن، حالِ عکس‌العمل نشان دادن پیدا نکند. این، خطرِ بزرگ است.

◆ واقعه‌ی حرّه، قیام توّابین و قیام مختار، نمونه‌هایی از آثار قیام امام حسین علیه‌السلام در طول تاریخند

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام کاری کرد که در همه‌ی دورانهای حکومت طواغیت، کسانی پیدا شدند و با اینکه از دوران صدر اسلام دورتر

---

۱. در کتب روایی میزان مهرالسنة بین ۴۰۰ درهم تا ۵۰۰ درهم نقل شده است: (۴۰۰درهم) المصنف، عبدالرزاق الصنعانی، ج۶، صص۱۷۷؛ مسند احمد، ج۲، صص۳۶۷–۳۶۸. (۴۲۰درهم) أنساب الأشراف، ج۱، ص ۴۴۵. (۴۸۰درهم) الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲۸؛ المستدرک، ج ۲، ص ۱۷۶؛ بحارالأنوار، ج۱۶، صص ۱۰و۱۲. (۵۰۰درهم) مسند احمد، ج ۶، صص ۹۳–۹۴؛ الکافی، ج ۵، صص ۳۷۵–۳۷۷؛ بحارالأنوار، ج۹۰، ص۱۷۰.

۲. المعارف، ص ۲۳۳؛ المبسوط، ج ۴، ص ۲۷۲.

۳. المصنف، ابن أبی‌شیبة الکوفی، ج ۳، ص ۳۲۰؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۴۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۲۳۳.

بودند، اراده‌شان از دوران امام حسن‌مجتبی (ع) برای مبارزه با دستگاه ظلم و فساد بیشتر بود. همه هم سرکوب شدند. از قضیّه‌ی قیام مردم مدینه که به «حَرّه» معروف است،[۱] شروع کنید تا قضایای بعدی و قضایای توّابین[۲] و مختار،[۳] تا دوران بنی‌امیّه[۴] و بنی‌عبّاس،[۵] مرتّب در داخل ملّتها قیام به وجود آمد. این قیامها را چه کسی به‌وجود آورد؟ حسین‌بن‌علی (ع). اگر امام حسین (ع) قیام نمیکرد، آیا روحیّه‌ی تنبلی و گریز از مسئولیّت تبدیل به روحیّه‌ی ظلم‌ستیزی و مسئولیّت‌پذیری میشد؟

◆ اگر امام حسین (ع) قیام نمیکـــرد، جامعـــه، تنبل و مسئولیّت‌گریز باقی میماند

چرا میگوییم روحیّه‌ی مسئولیّت‌پذیری مرده بود؟ به دلیل اینکه امام حسین (ع) از مدینه که مرکز بزرگ‌زادگانِ اسلام بود، به مکه رفت.[۶] فرزند عبّاس، فرزند زبیر، فرزند عمر، فرزند خلفای صدر اسلام، همه‌ی اینها در مدینه جمع بودند[۷] و هیچ‌کس حاضر نشد در آن قیام خونین و تاریخی، به امام حسین (ع) کمک کند.

◆ همراه نشدن خواص در قیام عاشـــورا، نشانگر مرگ روحیّه‌ی مسئولیّت‌پذیری بود

درسی بزرگ از عاشورا

پس تا قبل از شروع قیام امام حسین (ع) خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند، اما بعد از قیام امام حسین (ع) این روحیّه زنده شد. این

◆ مبارزه با دشمن خارجی و اضمحلال درونی، درس بزرگ عاشوراست

۱. مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۸-۷۱؛ الکامل، ج ۴، صص ۱۱۱-۱۲۱.
۲. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص۵۰۹-۵۱۰؛ تاریخ الطبری، ج۴، صص۴۵۱-۴۷۰.
۳. الأخبار الطوال، صص ۲۸۸-۳۰۸؛ الأمالی، طوسی، صص ۲۴۰-۲۴۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۳۳۲-۳۳۸.
۴. مقاتل الطالبیین، صص۱۴۵-۱۵۰؛ الإرشاد، ج۲، صص۱۷۱-۱۷۴؛ بحارالأنوار، ج۳۱، ص۵۳۰.
۵. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۷؛ الإمامة و السیاسة، ج ۲، صص ۱۸۵ - ۱۸۶؛ سر السلسلة العلوی، ص ۳۷؛ التنبیه و الإشراف، ص ۲۹۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص۴۳۹ و ج ۴، صص ۶۸-۶۹؛ مقاتل الطالبیین، صص ۴۳۸-۴۴۱ و ۴۸۰-۴۸۱؛ تجارب الأمم، ج۴، صص ۱۱۴-۱۱۸؛ البدء و التاریخ، ج ۶، صص ۱۰۹-۱۱۰؛ المنتظم، ج ۷، ص ۲۱۳؛ الکامل، ج۶، صص ۳۱۰-۳۱۱ و ج ۷، صص ۲۳۸-۲۴۰؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، صص ۹-۱۰؛ تاریخ ابن‌خلدون، ج ۴، ص۱۴.
۶. روضة الواعظین، صص ۱۷۱-۱۷۲؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.
۷. الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مثیرالأحزان، ص ۱۳.

آن درس بزرگی است که در ماجرای عاشورا، در کنار درسهای دیگر باید بدانیم. عظمت این ماجرا این است؛ اینکه:

«الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلالِهِ وَ وِلادَتِهِ»؛[1]

اینکه از قبل از ولادت آن بزرگوار؛

«بَکَتْهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِیهَا وَ الأَرْضُ وَ مَنْ عَلَیْهَا».[2]

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را در این عزای بزرگ مورد توجّه قرار دادند و عزای او را گرامی داشتند و به تعبیر این دعا یا زیارت، بر او گریه کردند، به این خاطر است. لذا شما امروز وقتی نگاه میکنید، اسلام را زنده شده‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام میدانید؛ او را پاسدارِ اسلام میدانید. تعبیر «پاسدار»، تعبیر مناسبی است. پاسداری، آن وقتی است که دشمن وجود دارد. این دو دشمن - دشمن خارجی و آفت اضمحلال درونی - امروز هم وجود دارد. مبادا گمان شود که دشمن در خواب است! مبادا گمان شود که دشمن از دشمنی منصرف است! چنین چیزی ممکن نیست.

۱۳۷۲/۳/۵

اهتمام در قرائت و تدبّر در دعای عرفه

◆ امام حسین علیه‌السلام روز عرفه را به دعا اختصاص داد

روز عرفه هم نزدیک است. بعد از ظهر این یک روز، اگر بتوانیم آن را درک کنیم، یکی از آن ساعات بهشت است. بی‌خود نیست که شخصیّتی مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با آن عظمت، آن نصف روز را با دعا صرف میکند.[3]

◆ توجه به معنای دعای عرفه و مخاطب آن، هنگام قرائت دعا لازم است

حتماً سعی کنید به معانی این دعا توجّه کنید. دقّت کنید ببینید چه میگویید؛ نه اینکه بنشینید رویش فکر کنید. اینها، فکر کردن نمیخواهد؛ فقط وقتی حرف میزنید، ببینید با چه کسی سخن میگویید و معنای آن

۱. مصباح المتهجد، ص ۸۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۴۷.
۲. همان.
۳. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۴؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۴.

کلمه را بفهمید که چیست. دعای امام سجّاد علیه‌السلام هم در روز عرفه،[1] مثل شرح دعای امام حسین علیه‌السلام است. گویی که او؛ ذیلی، تعلیقی، تبیین و شرحی برای کلمات پدر، در ذیل دعا و با زبان دعا نوشته است! هر کدام یک طعم دارد.

۱۳۷۲/۳/۲۶

عاشورا؛ رمز ماندگاری دین

اساس دین با عاشورا پیوند خورده و به برکت عاشورا هم باقی مانده است. اگر فداکاریِ بزرگِ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نمی‌بود – که این فداکاری، وجدان تاریخ را بکلّی متوجّه و بیدار کرد – در همان قرن اوّل یا نیمه‌ی قرن دوم هجری، بساط اسلام بکلّی برچیده می‌شد. قطعاً این گونه است. اگر کسی اهلِ مراجعه به تاریخ باشد و حقایق تاریخی را ملاحظه کند، این را تصدیق خواهد کرد. چیزی که وجدان جامعه‌ی اسلامی را در آن زمان برآشفت و اسوه و الگویی برای بعدی‌ها شد، همین حادثه‌ی عجیبی بود که تا آن روز در اسلام سابقه نداشت. البته بعد از آن، نظایر بسیاری پیدا کرد، اما هیچ‌کدام از آن نسخه‌ها، مطابق اصل نبود. امّت اسلام، شهیدان زیادی داد، شهدای دسته‌جمعی داد، اما هیچ‌کدام به پای حادثه‌ی عاشورا نرسید. حادثه‌ی عاشورا، در اوج قلّه‌ی فداکاری و شهادت باقی ماند و همچنان تا قیامت باقی خواهد ماند.

◆ اگر عاشورا نبود و وجدان تاریخ بیدار نمی‌شد، اسلام در قرن اوّل یا نیمه‌ی قرن دوم از بین می‌رفت

◆ عاشورا، فداکاری بی‌سابقه و تکرارناپذیر، و الگوی همیشگی تاریخ است

«لایَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله».[2]

ما شیعیان، از این حادثه خیلی بهره برده‌ایم. البته غیر شیعه هم استفاده کرده‌اند. امروز در کشور مصر، مسجد «رأس‌الحسین» – آنجا که خیال می‌کنند سر مقدّس آن بزرگوار مدفون است – محلّ تجمّع عواطف مردم محبِّ اهل‌بیتِ مصر است. ملّت مصر، ملّت خوبی است. کار

◆ حادثه‌ی عاشورا، آوردگاه عواطف مردم در همه جای دنیاست

۱. الصحیفة السجّادیّة الکاملة، دعای ۴۷.

۲. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

به رژیم و دولت آن کشور نداریم. ملّت، محبِّ اهل‌بیت است. همه جای دنیا، متأثّر از این واقعه‌اند؛ اما شیعه از این واقعه یک استفاده‌ی فوق‌العاده کرده است. ما دین را به وسیله‌ی این حادثه حفظ کردیم؛ احکام را برای مردم بیان کردیم؛ عواطف مردم را در خدمت دین و ایمان قرار دادیم. «ما» که میگوییم، یعنی طایفه‌ی روحانیّون و مبلّغین، در طول چند قرن گذشته.

◆ علمای شیعه همواره از حادثه‌ی کربلا برای حفظ دین بهره برده‌اند

◆ مجالس حسینی، همواره محل تبیین اسلام و جهت‌دهی عواطف بوده‌اند

آخرین برکت عظیم حادثه‌ی کربلا همین انقلاب شکوهمند ماست. اگر حادثه‌ی کربلا و اسوه‌گیری از آن نبود، این انقلاب پیروز نمیشد. امام بزرگوارمان که در محرّم سال ۵۷ فرمودند: «ماهی که خون بر شمشیر پیروز است»،[1] این خط و این درس را از محرّم دادند. سراغ جنگ هم که بروید، همین است.

◆ پیروزی در انقلاب اسلامی و جنگ، به برکت سرمشق عاشورا بود

آقایان مبلّغین، وعّاظ، گوینده‌گان مذهبی، خواننده‌گان و مدّاحان مذهبی، فراموش نکنند که در زمان ما، نمونه‌ی کاملی از حوادث عاشورا، همین بسیجی‌هایند. همین بچه‌ها و جوانان بسیج‌اند. این یادتان نرود. عدّه‌ای از آنها شهید شدند، عدّه‌ای هم هستند. اینهایی که هستند، اگر شهید نشدند، به خاطر این نبود که از شهادت گریختند؛ به سراغ شهادت رفتند، اما شهادت به سراغشان نیامد. فراموش نشود که ماجرای عاشورا و محرّم، با شهدای ما و با بقایای آن بسیجی‌ها، که امروز بحمدالله از پیر و جوان در جامعه‌ی ما زیادند، پیوند دارد.

◆ بسیجیان دفاع مقدّس، نمونه‌ی کاملی از حوادث عاشورا بودند

اهتمام مبلّغان دینی به بیان معارف حسینی و علوی در ماه محرّم

این ماهِ تبلیغ، مقابل ما و شماست. مواظب باشید از این ماه، حداکثر بهره را در راه دین و برای خدا ببرید. در ماه محرّم، معارف حسینی و معارف علوی را که همان معارف قرآنی و اسلامیِ اصیل و صحیح است، برای مردم بیان کنید. بنده مکرّر عرض کرده‌ام: منبرِ بی‌مطالعه رفتن؛ منبری که

◆ بایسته‌های منبرعبارتند از:
۱. پرهیز از منبر بی‌مطالعه؛
۲. سعه‌ی صدر در پاسخ‌گویی به پرسشهای جوانان

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۷۵.

انسان برود، بگوید «حالا ببینیم چه خواهیم گفت» و هرچه به دهانش بیاید، در منبر بگوید - گاهی حرف سست، گاهی خدای ناکرده نقلِ نادرست، خدای ناخواسته حرفی که موهن مذهب باشد - ناسپاسی در حقّ عاشوراست.

آقایان محترم؛ روحانیّون، علما و خطبای گرامی و زحمتکش و ارزشمند! امروز جوانان ما، با ذهن سیّال خودشان سؤالهایی دارند. این سؤالها را نباید حمل بر ایرادگیری کنید. تا یک جوان سؤالی کرد، بگوییم: «آقا، ساکت!» گویا دارد کفر میگوید! جوان است. ذهن جوان، سیّال است. افکار غلط و استدلالهای نادرست، امروز در همه جای دنیا با توجّه به روابط صوتی و بصری‌یی که وجود دارد، گسترده است. جوان ما، برایش سؤال به‌وجود می‌آید. چه کسی باید این را برطرف کند؟ من و شما باید برطرف کنیم. اگر شما نروید و آن خلأ فکری را به شکل درست پُر نکنید، یا آن سؤال و اشکال را برطرف نکنید، کس دیگری میرود و به شکل غلط، جواب او را میگوید. روحانی باید با اندیشه‌ی ناب اسلامی از بهترینش، مستدل‌ترینش و قوی‌ترینش مجهّز باشد. ما این‌طور اندیشه‌ها و حرفها، بسیار داریم.

یک نفر مثل شهید مطهّری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه یک جامعه‌ی دانشگاهی را در مقابل خود، به قبول و اذعان و تسلیم وا میداشت. در همان دانشکده‌ای که آن بزرگوار تدریس میکرد، کسانی بودند که به طور صریح، ضدّ دین تبلیغات میکردند و درس میگفتند. آن بزرگوار نرفت با آنها دعوا کند و دست به یقه شود؛ حرف زد، فکر داد، حقایق را گفت؛ از ذهنیّت صحیح استفاده نمود و فضا را قبضه کرد.

پیش از انقلاب، این‌گونه بود. پیش از انقلاب، روحانیّونی که با دانشگاه‌ها و محیطهای فکری جوان و احیاناً مرتبط با افکار بیگانه اتّصال داشتند، ابزاری که قدرت و زوری به آنها بدهد، نداشتند، اما

فضا در قبضه‌ی آنها و به دست آنها بود. در یک مسجد، یک روحانی می‌ایستاد برای مردم حرف میزد و می‌دیدید کلاسهای درس در دانشگاه، تعطیل یا خلوت میشد و میرفتند پای صحبت آن آقا که چهار کلمه تفسیر از او بشنوند یا شرح نهج‌البلاغه‌ی او را یاد بگیرند. ما باید این‌گونه خودمان را مجهّز کنیم. منبرها، این‌طور باید باشد.

◆ بایسته‌های روضه‌خوانی عبارتند از:
۱. مطابقت با معارف اسلامی؛
۲. پرهیز از کارهای وهن‌آور

البته، این مخصوص منبرها هم نیست. من نسبت به همه‌ی مراسم عزاداری عرض میکنم. نوحه‌خوانی نیز همین‌طور است؛ روضه‌خوانی نیز همین‌طور است. مرحوم حاجی نوری رضوان‌الله‌علیه، کتاب نوشت درباره‌ی شرایط روضه‌خوان. «لؤلؤ و مرجان» - در شرایط پلّه‌ی اوّل و دوم منبر روضه‌خوانان - اسم کتاب ایشان است.[1] روضه‌خوانی هم شرایط دارد؛ مدّاحی هم شرایط دارد؛ نوحه‌ی سینه‌زنی خواندن هم شرایط دارد. باید کسانی که اینها را تهیّه میکنند، میسرایند و میخوانند، مواظب باشند که درست بر طبق معارف اسلامی حرف بزنند، تا این سینه‌زنی، این روضه‌خوانی و این نوحه‌خوانی، قدمی در راه عروج مردم به اوج قلّه‌ی افکار اسلامی باشد. این، امروز برای ما لازم است. باید سعی کنند که از اباطیل و مطالب خلاف و کارهای ناشایسته و بعضی از کارها که وهن مذهب است و حقیقتاً شایسته‌ی دستگاه حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نیست، اجتناب شود.

۱۳۷۲/۴/۲۳

سهم امام سجّاد علیه‌السلام از واقعه‌ی عاشورا

آن بزرگوار [امام سجّاد علیه‌السلام]، تقریباً سی‌وچهار سال بعد از حادثه‌ی کربلا،[2] در محیط اسلامی آن روز زندگی کرد و این زندگی، از همه جهت یکی از زندگیهای پر از درس است، که ای کاش کسانی که از

۱. الذریعة، ج ۱۸، صص ۳۸۸-۳۸۹.
۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۵۲.

کیفیّات عالی این زندگی آگاهی دارند، آن را برای مردم، برای مسلمین و حتی برای غیر مسلمانان تشریح میکردند، تا معلوم میشد که چگونه چهارمین امام بزرگوارِ ما، بعد از حادثه‌ی عاشورا که ضربه‌ی عظیمی بر پیکر اسلام ناب و راستین بود، توانست یک‌تنه بایستد و مانع از ویران شدن بنای دین شود. اگر تلاشهای امام سجّاد نبود، شهادت امام حسین ﷺ ضایع شده بود و آثار آن نمیماند. سهم امام چهارم، سهم عظیمی است. در زندگی امام چهارم، چند رشته کار وجود دارد که یکی از آنها، همین رشته‌ی اخلاق است؛ یعنی تربیت و تهذیب اخلاق جامعه‌ی اسلامی.

◆ حادثه‌ی عاشورا، ضربه‌ی عظیمی بر پیکر اسلام ناب بود

امام سجّاد ﷺ به تعلیم و تغییر اخلاق در جامعه‌ی اسلامی کمر بست. چرا؟ چون طبق تحلیل آن امام بزرگوار، بخش مهمّی از مشکلات اساسی دنیای اسلام که به فاجعه‌ی کربلا انجامید، ناشی از انحطاط و فساد اخلاق مردم بود. اگر مردم از اخلاق اسلامی برخوردار بودند، یزید و ابن‌زیاد و عمرسعد و دیگران نمیتوانستند آن فاجعه را بیافرینند. اگر مردم آن‌طور پست نشده بودند، آن‌طور به خاک نچسبیده بودند، آن‌طور از آرمانها دور نشده بودند و رذایل بر آنها حاکم نمیبود، ممکن نبود حکومتها – ولو فاسد باشند؛ ولو بی‌دین و جائر باشند – بتوانند مردم را به ایجاد چنان فاجعه‌ی عظیمی؛ یعنی کشتن پسر پیغمبر و پسر فاطمه‌ی زهرا ﷺ وادار کنند. مگر این شوخی است؟!

◆ امام سجّاد ﷺ با تربیت اخلاقی جامعه، سعی در حلّ مشکلاتی داشت که به فاجعه‌ی کربلا انجامید

یک ملّت، وقتی منشأ همه‌ی مفاسد خواهد شد که اخلاق او خراب شود. این را امام سجّاد ﷺ در چهره‌ی جامعه‌ی اسلامی تفحّص کرد، و کمر بست به اینکه این چهره را از این زشتی پاک کند و اخلاق را نیکو گرداند. لذا، دعای «مکارم‌الاخلاق» دعاست؛[1] اما درس است. «صحیفه‌ی سجّادیّه» دعاست؛[2] اما درس است.

۱. ر.ک: الصحیفة السجّادیّة الکاملة، دعای ۲۰.
۲. الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۴۵.

۱۳۷۲/۱۰/۲۶

اهتمام در ژرف‌کاوی حادثه‌ی کربلا

◆ علّت منحصر به فرد بودن حادثه‌ی کربلا را باید در طبیعت این حادثه جستجو کرد

در ماجرای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام باید ژرف‌نگری کنیم و دقّت نظر به خرج دهیم. بسیاری در دنیا قیام کردند، رهبری داشتند، کشته هم شدند. در بین اینها، از اولاد پیغمبران و از ائمّه هم کم نبودند؛ اما سیّدالشّهدا علیه‌السلام یک فرد خاص است. حادثه‌ی کربلا، یک حادثه‌ی منحصر به فرد است. شهدای کربلا، یک جایگاه منحصر به خودشان دارند. چرا؟ پاسخ این «چرا» در طبیعت حادثه باید جستجو شود و همان است که به همه‌ی ما درس میدهد.

ویژگیهای حادثه‌ی کربلا

◆ حرکت امام حسین علیه‌السلام حرکتی خالصانه برای اصلاح جامعه‌ی مسلمین بود

یک خصوصیّت این است که حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام حرکتی خالصاً، مخلصاً و بدون هیچ شائبه، برای خدا و دین و اصلاح جامعه‌ی مسلمین بود. این خصوصیّت اوّل که خیلی مهم است.

◆ مخلصانه بودن قیام عاشورا در کلام امام علیه‌السلام متجلّی است

اینکه حسین‌بن‌علی علیه‌السلام فرمود:

«أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظَالِماً»؛[1]

خودنمایی نیست؛ خود نشان دادن نیست؛ برای خود، چیزی طلبیدن نیست؛ نمایش نیست. ذرّه‌ای ستم و ذرّه‌ای فساد، در این حرکت نیست.

«وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی»[2]

این نکته‌ی بسیار مهمّی است. إِنَّمَا: فقط؛ یعنی هیچ قصد و غرض دیگری، آن نیّت پاک و آن ذهن خورشیدگون را مکدّر نمیکند. قرآن کریم وقتی که در صدر اسلام با مسلمانان سخن میگوید، میفرماید:

«وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاس»[3]

---

۱. «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. «و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امّت جدّم خارج شدم.» همان.

۳. «و مانند کسانی نباشید که از روی هوی‌پرستی و غرور و خودنمایی در برابر مردم، از سرزمین خود به (سوی میدان بدر) بیرون آمدند.» انفال،۴۷.

و اینجا امام حسین ﷷ میگوید:

«أَنّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لابَطِراً».

دو خط است؛ دو جریان است. در آنجا قرآن میگوید: «مثل آنها نباشید که از روی غرور و خودخواهی و نفس‌پرستی حرکت کردند»؛ یعنی چیزی که در آن نوع حرکت نیست، اخلاص است؛ یعنی از حرکتِ خطّ فاسد، فقط «خود» و فقط «من»، مطرح است. «وَ رِئاءَ النّاس»؛ خودش را آرایش کرده، بر اسب قیمتی سوار شده، جواهرات به خودش آویزان کرده، رجزهایی خوانده است و خارج میشود. به کجا؟ به میدان جنگ. اتّفاقاً میدان جنگ هم میدانی است که همین آدم و ده‌ها مثل او در آن به خاک هلاک خواهند غلتید. خارج شدن چنین آدمی، این‌گونه است. فقط در او نفْس وجود دارد. این یک طرف.

◆ دو جریـــانِ حرکت برای خدا و حرکت خودپرستانه، همـــواره رو در روی هم قرار دارند

بهترین نمونه در نقطه‌ی مقابلش هم حسین‌بن‌علی ﷷ است که در او، خودخواهی و خود و من، و منافع شخصی و قومی و گروهی وجود ندارد. این اوّلین خصوصیّت نهضت حسین‌بن‌علی ﷷ است. در آن کاری که انجام میدهیم، هرچه مایه‌ی اخلاص در من و شما بیشتر باشد، آن کار ارزش بیشتری پیدا میکند. هرچه از قطب اخلاص دور شویم، به سمت قطب خودپرستی و خودخواهی و برای خود کار کردن و به فکر خود بودن و منافع شخصی و قومی و نظایر آن، نزدیک شده‌ایم که یک طیف دیگر است. بین آن اخلاص مطلق و خودخواهی مطلق، یک میدان وسیع است.

◆ امام حسین ﷷ، نمونه‌ی اعلای اخلاص در قیام است

◆ بیـــن اخـــلاص مطلق و خودخواهی مطلق، میدانی وسیع وجود دارد

هرچه از آنجا به این طرف نزدیکتر شویم، ارزش کار ما کمتر میشود؛ برکتش کمتر میشود؛ ماندگاری‌اش هم کمتر میشود. این خاصیّتِ این قضیّه است. هرچه ناخالصی در این جنس باشد، زودتر فاسد میشود. اگر ناب باشد، هرگز فاسد نمیشود. حالا اگر بخواهیم به محسوسات مثال بزنیم، این آلیاژ اگر صددرصد طلا باشد، فاسد شدنی نیست؛

◆ اخلاص، رمـــز اثرگذاری و ماندگاری اســـت و هرچه اخلاص بیشـــتر باشـــد، ماندگاری و اثرگذاری بیشتر است

زنگ خوردنی نیست؛ اما به هر اندازه که مس و آهن و بقیّه‌ی مواد کم‌قیمت داخل این آلیاژ باشد، فساد آن و از بین رفتنش بیشتر است. این یک قاعده‌ی کلّی است. این در محسوسات است.

◆ ناظر افعال بندگان، ناقدی بصیر است

اما در معنویّات، این موازنه‌ها بسیار دقیق‌تر است. ما به حسب دید مادّی و معمولی، نمی‌فهمیم، اما اهل معنا و بصیرت می‌فهمند. نقّاد این قضیّه، صرّاف و زرگر این ماجرا، خدای متعال است. «فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ».[1] اگر یک سرسوزن ناخالصی در کار ما باشد، به همان اندازه آن کار کم‌ارزش میشود و خدا، از ماندگاری آن میکاهد.

◆ اخـــلاص مطلـــق، رمز ماندگاری حادثه‌ی کربلاست

خدای متعال، ناقد بصیری است. کار امام حسین علیه‌السلام از کارهایی است که یک سر سوزن ناخالصی در آن نیست؛ لذا شما می‌بینید این جنس ناب، تاکنون مانده است و تا ابد هم خواهد ماند.

◆ ماندگاری حادثه‌ی کربلا با قواعد مادّی سازگاری ندارد

چه کسی باور میکرد بعد از اینکه این عدّه، غریبانه در آن بیابان کشته شدند، بدنهایشان را همان‌جا به خاک سپردند،[2] آن همه تبلیغات علیه‌شان کردند، آن‌طور تار و مارشان کردند و بعد از شهادتشان مدینه را به آتش کشیدند – داستان حَرّه، که سال بعد[3] اتّفاق افتاد – و این گلستان را زیر و رو و گلهایش را پرپر کردند، دیگر کسی بوی گلاب از این گلستان بشنود؟! با کدام قاعده‌ی مادّی جور در می‌آید که برگ گلی از آن گلستان در این عالم طبیعت بماند؟! اما شما می‌بینید که هرچه روزگار گذشته، عطر آن گلستان، دنیا را بیشتر برداشته است. کسانی هستند که قبول ندارند پیغمبر جدّ او و حسین‌بن‌علی علیهماالسلام دنباله‌رو راه اوست؛ اما حسین علیه‌السلام را قبول دارند! پدرش علی علیه‌السلام را قبول ندارند، اما او را قبول دارند! خدا را قبول ندارند – خدای حسین‌بن‌علی علیهماالسلام را قبول

---

۱. «پس همانا بررسی‌کننده‌ی اعمال بینا است.» الإختصاص، ص۳۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۱۳، ص۴۳۲.
۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۵؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۶۲.
۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۵۰-۲۵۱.

ندارند - اما در مقابلِ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، سر تعظیم فرود می‌آورند! این نتیجه‌ی همان خلوص است.

◆ به شهادت تاریخ، غربت و تنهایی در حادثه‌ی کربلا منحصر به فرد است

یک نکته‌ی دیگر که آن هم در مجموعه‌ی نهضت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، خیلی مهم است و با توجّه به وضع امروز ما، به یک معنا به قوّت نیروی اخلاص برمیگردد، این است که در هیچ حادثه‌ای از حوادث خون‌بار صدر اسلام، به اندازه‌ی حادثه‌ی کربلا، غربت و بی‌کسی و تنهایی وجود نداشته است. این تاریخ اسلام است؛ هر کس میخواهد نگاه کند. بنده دقّت کردم، هیچ حادثه‌ای مثل حادثه‌ی کربلا نیست؛ چه در جنگهای صدر اسلام و جنگهای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و چه در جنگهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام

◆ نبود مشوّق و پشتوانه، یقین به عدم پیروزی ظاهری و آگاهی از شهادت و خصومت دشمن با زنان و بستگان، از نشانه‌های غربت کربلاهستند

در آن موارد، بالاخره حکومتی بود، دولتی بود، مردم حضور داشتند؛ سربازانی هم از میان این جمعیّت به میدان جنگ میرفتند و پشت سرشان هم دعای مادران، آرزوی خواهران، تحسین بینندگان، تشویق رهبر عظیم‌القدری مثل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. میرفتند در مقابل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، جانشان را فدا میکردند. این کار سختی نیست. چقدر از جوانان ما حاضر بودند برای یک پیام امام، جانشان را قربان کنند! چقدر از ما الان آرزو داریم اشاره‌ی لطفی از طرف ولیّ غایبمان بشود و جانمان را قربان کنیم!

وقتی انسان در جلو چشمش، رهبرش را ببیند و آن همه تشویق پشت سرش باشد، بعد هم معلوم باشد که می‌جنگند تا پیروز شوند و دشمن را شکست دهند، با امیدِ پیروزی می‌جنگند. چنین جنگی، در مقابل آنچه که در حادثه‌ی عاشورا می‌بینیم، جنگ سختی نیست. البته بعضی دیگر از حوادث هم بود که آنها هم حادثه‌های نسبتاً غریبانه‌ای است؛ مثل حوادث امامزاده‌ها، مثل حسنیّون در زمان ائمّه علیهم‌السلام؛ اما آنها هم همه‌شان میدانستند که پشت سرشان امامانی مثل امام صادق، مثل امام

◆ ائمّه علیهم‌السلام و جامعه‌ی شیعه از قیام امامزادگان پشتیبانی میکردند

موسی‌بن‌جعفر و مثل امام رضا(ع) وجود دارند که رهبر و آقای ایشانند و ناظر و حاضرند؛ هوای آنها را دارند و اهل و عیال آنها را رسیدگی میکنند. امام صادق طبق روایت، فرمود: بروند با این حکّام فاسد بجنگند و مبارزه کنند «وَ عَلَيَّ نَفَقَةُ عِيَالِه»؛[1] من عهده‌دار نفقه‌ی عیال آنها میشوم. جامعه‌ی بزرگ شیعه بود. تحسین‌شان میکردند؛ تمجیدشان میکردند. بالاخره یک دلگرمی به بیرون از میدان جنگ داشتند.

اما در حادثه‌ی کربلا، اصل قضایا و لبّ لباب اسلام که همه آن را قبول داشتند، یعنی خود حسین‌بن‌علی(ع) درون حادثه است و بناست شهید شود و این را خود او هم میداند، اصحاب نزدیک او هم میدانند، هیچ امیدی به هیچ جا در سطح این دنیای بزرگ و این کشور اسلامی عریض و طویل ندارند؛ غریب محض‌اند.

◆ خشنودی برخی از بزرگان عصر امام حسین(ع) از شهادت حضرت و بی‌اهتمامی برخی دیگر، نشانگر غربت امام است

بزرگان دنیای اسلام در آن روز، کسانی بودند که بعضی از کشته شدن حسین‌بن‌علی(ع) غم‌شان نبود؛ چون او را برای دنیای خودشان مضرّ میدانستند![2] عدّه‌ای هم که غم‌شان بود، آنقدر اهتمام به این قضیّه نمیکردند؛ مثل عبدالله‌بن‌جعفر[3] و عبدالله‌بن‌عبّاس.[4] یعنی هیچ امیدی از بیرونِ این میدان مبارزه‌ی غم‌آلوده و سرشار از محنت وجود نداشت و هرچه بود، در همین میدان کربلا بود و بس! همه‌ی امیدها خلاصه شده بود در همین جمع، و این جمع هم دل به شهادت داده بود؛ بعد از کشته شدن هم، برحسب موازین ظاهری، کسی برای آنها یک فاتحه نمیگرفت. یزید بر همه جا مسلّط بود. حتی زنان آنها را به اسارت میبردند و به بچه‌هایشان هم رحم نمیکردند. فداکاری در این میدان،

۱. مستطرفات السرائر، ص ۵۶۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲.
۲. الفتوح، ج ۵، ص ۲۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲.
۳. الإمامة و السیاسة، ج ۲، ص ۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، صص ۳۱۱-۳۱۲.
۴. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، صص ۲۷۸-۲۸۱؛ تذکرة الخواص، ص ۲۱۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۶۴-۳۶۵.

بسیار سخت است.

«لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یا أَبَاعَبْدِاللَّه».[۱]

◆ **اباعبدالله ؈ تنها رزم‌آور میدانی بود که سخت‌ترین میدان مبارزه‌ی تاریخ است**

اگر آن ایمان و آن اخلاص و آن نور خدایی در وجود حسین‌بن‌علی ؈ نمی‌درخشید که آن عدّه‌ی معدود مؤمنین را گرم کند، اصلاً چنین حادثه‌ای امکان تحقّق نداشت. ببینید این حادثه چقدر با عظمت است!

◆ **غربت بی‌نظیر شهدای کربلا، از عوامل برتری آنها بر سایر شهداست**

بنابراین، یکی دیگر از خصوصیّات این حادثه، غریبانه بودن آن است. لذاست که من مکرّر عرض کرده‌ام شهدای زمان ما، با شهدای بدر، با شهدای حنین، با شهدای اُحد، با شهدای صفّین، با شهدای جمل قابل مقایسه هستند و از بسیاری از آنها بالاترند؛ اما با شهدای کربلا، نه! هیچ‌کس با شهدای کربلا، قابل مقایسه نیست؛ نه امروز، نه دیروز، نه از اوّل اسلام و نه تا آن زمانی که خدای متعال بداند و بخواهد.[۲] آن شهدا ممتازند و نظیری دیگر برای علی‌اکبر ؈ و حبیب‌بن‌مظاهر نمی‌شود پیدا کرد.

ماندگاری اسلام در طوفان حوادث به برکت فداکاری حسین ؈

◆ **اگر فداکاری و شهادت امام حسین ؈ و یاران حضرت نبود، قطعاً اسلامی باقی نمی‌ماند**

این است حادثه‌ی حسین‌بن‌علی ؈. عزیزان من! این پایه‌ی استوار و محکم است که هزاروسیصد و اندی است اسلام را، با آن همه دشمنی، در دنیا نگه داشته است. خیال می‌کنید اگر آن شهادت، آن خون پاک و آن حادثه به آن بزرگی نبود، اسلام باقی می‌ماند؟! قطعاً بدانید اسلام باقی نمی‌ماند. قطعاً بدانید در طوفان حوادث، نابود می‌شد. ممکن بود به عنوان یک دین تاریخی، با یک عدّه طرفداران کم‌مایه، در گوشه‌ای یا گوشه‌هایی از دنیا می‌ماند؛ اما اسلام زنده نمی‌ماند؛ فقط نام و یاد اسلام ممکن بود بماند. اما امروز شما می‌بینید که اسلام،

---

۱. اللهوف، ص ۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

۲. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۲۱-۲۲۲؛ الخرائج، ج ۱، ص ۱۸۳؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص ۱۱۶.

بعد از هزاروچهارصد سال، در دنیا زنده است. اسلام، سازنده است. امروز اسلام در دنیا زاینده است. امروز اسلام در دنیا، ملّتها را به عنوان روشن‌ترین و پرفروغ‌ترین امید، به سمت خود متوجّه کرده است. اینها همه از برکت همان حادثه‌ی کربلا و جان‌فشانی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است.

نهراسیدن از غربت؛ درسی از کربلا

غربت، شما را نترساند و به وحشت نیندازد. قلّه‌ی غربت را حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و یارانش - بزرگوارانی که ما این‌طور برایشان سینه میزنیم و اشک میریزیم و آنها را از فرزندان خودمان بیشتر دوست میداریم - پیمودند و فایده‌اش این شد که امروز اسلام زنده است؛ و حادثه‌ی کربلا، نه فقط در قطعه زمینی کوچک، بلکه در منطقه‌ی عظیمی از محیط زیست بشر امروز زنده است. کربلا همه جا هست؛ در ادبیات، در فرهنگ، در سنّتها، در اعتقادها و در میان دلها. آنکه در مقابل خدا سجده نمیکند، در مقابل عظمت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام سر فرود می‌آورد! آن غربت، امروز این نتیجه را دارد. آن، قلّه‌ی غربت بود. غریب بودن و مظلوم بودن، به معنای ضعیف بودن نیست.

◆ **غریب بودن، به معنای ضعیف بودن نیست**

۱۳۷۲/۱۱/۸

ویژگیهای مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام

◆ **بالاترین مناجاتها، معارف، توسّل و تضرّع به درگاه خدا، تنها در مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام یافت میشود**

به معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام به این روایات، به این دعاها، به این زیارات، به این دعای ندبه،[1] به این زیارت عاشورا[2] نگاه کنید؛ ببینید سِمات و خصوصیّات شیعه‌ی اهل‌بیت و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام در چیست؟ این خصوصیّات، باید در تمام محافل و مجامع و جوامع شیعی ترویج شود.

۱. المزار، مشهدی، صص ۵۷۳- ۵۸۴؛ بحارالأنوار، ج ۹۹، صص ۱۰۴-۱۱۰.
۲. کامل الزیارات، صص ۳۲۸-۳۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۲۹۱-۲۹۳.

اوّلش توسّل به پروردگار و محو شدن در راه اراده‌ی پروردگار و بالاتر از همه چیز، داشتن معرفت و محبّت الهی است. این مناجات شعبانیّه[۱] را ببینید! این دعای کمیل را که در شب نیمه‌ی شعبان و شبهای جمعه[۲] خوانده میشود، ببینید! این دعای ابی‌حمزه‌ی ثمالی[۳] را ببینید! این دعای امام حسین علیه‌السلام در روز عرفه[۴] را ببینید! این مناجاتها و دعاهای دارای سوز و گداز و دارای بالاترین معارف از زبان اهل‌بیت علیهم‌السلام را مشاهده کنید! هیچ مذهب اسلامیِ دیگری، این همه توسّل به پرودگار و توجّه به خدا و تضرّع و الحاح و گریه و ایستادن در محراب دعا و عبادت ندارد. این، یکی از خصوصیّات شیعه است.

◆ فرهنگ تضرّع و ایستادن در محراب دعا و عبادت، باید در میان شیعیان ترویج شود

شیعه باید این روحیّه را بین خود ترویج کند. این، مال تشیّع است. این، مال امام صادق و امام باقر و امام سجّاد علیهم‌السلام و اولاد و پدران بزرگوار اینهاست. مال مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام است. پس اوّلین خصوصیّت شیعه، آن جنبه‌ی معنوی و عرفانی و روحی و توسّل و تعشّق به پروردگار و محبّت پروردگار است:

«إلَهی فَسُرَّنی بلقَائکَ یَوْمَ تَقْضی فیه بَیْنَ عبَادک...إلَهی هَبْ لی کَمَالَ الانْقطَاع إلَیْکَ وَ أَنرْ أَبْصَارَ قُلُوبنَا بضیَاء نَظَرهَا إلَیْک... إلَهی هَبْ لی قَلْباً یُدْنیه منْکَ شَوْقُهُ وَ لسَاناً یَرْفَعُهُ إلَیْکَ صدْقُهُ وَ نَظَراً یُقَرِّبُهُ منْکَ حَقُّه».[۵]

«إلَهی... صَبَرْتُ عَلَی عَذَابکَ فَکَیْفَ أَصْبرُ عَلَی فرَاقکَ وَ هَبْنی صَبَرْتُ عَلَی حَرِّ نَارکَ فَکَیْفَ أَصْبرُ عَن النَّظَر إلَی کَرَامَتکَ أَمْ کَیْفَ أَسْکُنُ فی النَّار وَ رَجَائی

۱. إقبال الأعمال، ج ۳، صص ۲۹۵-۲۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۱، صص ۹۶-۹۹.
۲. إقبال الأعمال، ج ۳، صص ۳۳۱- ۳۳۸.
۳. مصباح المتهجد، صص ۵۸۲-۵۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، صص ۸۲-۹۳.
۴. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴- ۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، صص ۲۱۶-۲۲۷.
۵. « خدایا! مرا در آن روزی که میان بندگانت داوری می‌کنی، به‌دیدارت مسرورم ساز... خدایا! بریدن کاملی از خلق به سوی خود به من عنایت کن و دیده‌های دلمان را به نور توجّه‌شان به سوی خود روشن گردان ...خدایا! دلی به من بده که اشتیاق به تو موجب نزدیکی‌اش گردد، و زبانی که صدق گفتارش به سوی تو بالا آید و نظر حقیقت‌بینی که همان حقیقتش او را به تو نزدیک گرداند.» إقبال الأعمال، ج ۳، صص ۲۹۷-۲۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۹۱، صص ۹۸-۹۹.

عَفْوُک».[۱]

معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام اینهاست.

◆ **جهاد، ویژگی ائمّه علیهم‌السلام و مکتب تشیّع است**

«أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاةَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَر... وَ جَاهَدْتَ فِی‌اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ»؛[۲]

این خصوصیّت ائمّه علیهم‌السلام است: «**جَاهَدْتَ فِی‌اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ**»؛ جهاد فی‌سبیل‌الله. جهاد که همه جا با شمشیر نیست! امام صادق علیه‌السلام که شمشیر به دست نگرفت. جهاد یعنی تلاش در مقابله با دشمنان اسلام؛ به هر وجهی که ممکن شود. جهاد این است. جهاد، آن تلاشی است که در مقابل دشمن باشد. این، جهاد است. حالا میتواند با کتاب باشد، با معرفت باشد، با درس باشد، با عبادت باشد. اگر در مقابل دشمن بود، میشود «جهاد». ظلم‌ستیزی و جهاد، خصوصیّت شیعه است.

◆ **جهاد به معنی مقابله با دشمنان اسلام، به هر وجه ممکن است**

◆ **احسان به مسلمین و آحاد انسانها، خصوصیّت مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام است**

احسان به مسلمین، بلکه احسان به آحاد انسانها، از خصوصیّات شیعه است، که این هم باز در معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام همه جا هست.

۱۳۷۳/۳/۱۷

عزاداری و برکات ذکر عاشورا

◆ **مباحث مربوط به محرّم دو نوع‌اند:**
۱. فلسفه‌ی قیام عاشورا؛
۲. مقوله‌ی عزاداری و برکات ذکر عاشورا

درباره‌ی مسائل مربوط به محرّم، دو نوع مطلب وجود دارد: یکی سخن درباره‌ی نهضت عاشوراست. اگرچه بزرگان درباره‌ی فلسفه‌ی قیام امام حسین علیه‌السلام بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند و حرفهای بسیار قیّمی هم در این مقوله زده شده است؛ اما حقیقتاً یک عمر میشود سخن از

---

۱. «پروردگارا! ... من بر عذاب تو صبر کنم، اما چگونه بر دوری از تو طاقت آورم؟ و گو اینکه من حرارت آتشت را تحمّل کنم، چگونه چشم پوشیدن از بزرگواری‌ات را بر خود هموار سازم؟ یا چگونه در میان آتش بمانم، با اینکه امید عفو تو را دارم.» مصباح المتهجد، ص۸۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶.

۲. «شهادت میدهم که تو نماز را به پا داشته و زکات را ادا نموده و امر به معروف و از منکر نهی فرموده... و در راه خدا آن‌طوری که باید جهاد کنی، جهاد کردی.» المهذب، ج ۱، ص۲۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۷، ص ۲۹۴.

این حقیقتِ درخشان گفت.

هرچه درباره‌ی عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام فکر کنیم، متوجّه میشویم که این قضیّه، از ابعاد مختلف دارای کشش و گنجایش اندیشیدن و بیان کردن است. هرچه فکر کنیم، ممکن است حرفهای جدید و حقایق تازه‌ای را بیابیم. این یک مقوله‌ی حرف، که اگرچه در دوره‌ی سال گفته میشود و باید هم گفته شود، اما محرّم خصوصیّتی دارد و در ایّام محرّم، از این مقوله بیشتر باید سخن گفت و میگویند و إن‌شاءالله باز هم خواهند گفت.

◆ با تأمّل بیشتر در قیام عاشورا، میتوان ابعاد جدیدتری از آن را کشف کرد

یک مقوله‌ی دیگر که به مناسبت محرّم قابل بحث است و در این زمینه کمتر صحبت میشود و بنده میخواهم امشب درباره‌ی آن قدری صحبت کنم، مقوله‌ی عزاداری حسین‌بن‌علی علیه السلام و برکات احیای ذکر عاشوراست. تحقیقاً یکی از مهمترین امتیازات جامعه‌ی شیعه بر دیگر جوامع مسلمان، این است که جامعه‌ی شیعه، برخوردار از خاطره‌ی عاشوراست. از همان روزی که موضوعِ ذکر مصیبت حسین‌بن‌علی علیه السلام مطرح شد، چشمه‌ی جوشانی از فیضِ و معنویّت در اذهان معتقدین و محبّین اهل‌بیت علیهم السلام جاری گشت. این چشمه‌ی جوشان، تا امروز همچنان ادامه و جریان داشته است؛ بعد از این هم خواهد داشت و بهانه‌ی آن هم یادآوری خاطره‌ی عاشوراست.

◆ خاطره‌ی عاشورا، امتیاز جامعه‌ی شیعه است

◆ ذکر مصیبت، چشمه‌ی جوشان فیض و معنویّت در میان محبّان اهل‌بیت علیهم السلام است

بیان ماجرای عاشورا، فقط بیان یک خاطره نیست، بلکه بیان حادثه‌ای است که - همان‌طور که در آغاز سخن عرض شد - دارای ابعاد بی‌شمار است. پس یادآوری این خاطره، در حقیقت مقوله‌ای است که میتواند به برکات فراوان و بی‌شماری منتهی شود. لذا شما ملاحظه میکنید که در زمان ائمّه علیهم السلام قضیّه‌ی گریستن و گریاندن برای امام حسین علیه السلام برای خود جایی دارد.[1]

◆ در زمان ائمّه علیهم السلام، گریستن و گریاندن برای امام حسین علیه السلام جایگاهی والا داشت

۱. مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۲۹-۲۳۰؛ کامل‌الزیارات، صص ۲۰۱-۲۱۶ و ۴۷۴؛ الأمالی، صدوق، صص ۱۹۰-۱۹۱؛ مصباح المتهجد، ص ۷۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۲۰۸-۲۰۹.

اهمّیّت عواطف و احساسات

◆ عنصر عاطفه در کنار منطق و استدلال، سهم بسزایی در بنای شخصیّت انسان دارد

مبادا کسی خیال کند که در زمینه‌ی فکر و منطق و استدلال، دیگر چه جایی برای گریه کردن و این بحثهای قدیمی است. نه! این خیالِ باطل است؛ عاطفه به جای خود و منطق و استدلال هم به جای خود؛ هر یک سهمی در بنای شخصیّت انسان دارد. خیلی از مسائل است که باید آنها را با عاطفه و محبّت حل کرد و در آنها جای منطق و استدلال نیست.

◆ نهضت انبیا ﷺ و پیامبر اسلام با استفاده از عواطف، آغاز میشد و با بهره‌گیری از استدلال تداوم می‌یافت

شما اگر در نهضتهای انبیا ملاحظه کنید، خواهید دید وقتی که پیغمبران مبعوث میشدند، در وهله‌ی اوّل که عدّه‌ای دور آنها را میگرفتند، عامل اصلی، منطق و استدلال نبود. شما در تاریخ پیغمبر اسلام ﷺ که مدوّن و روشن هم هست، کجا سراغ دارید که آن حضرت کسانی از کفّار قریش را که مثلاً استعداد و قابلیّت داشته‌اند، در مقابل خود نشانده و برایشان استدلال کرده باشد که به این دلیل خدا هست، یا به این دلیل خدا واحد است، یا به این دلیل و استدلال عقلانی، بتهایی را که میپرستید، باطل‌اند؟ دلیل و استدلال، زمانی کاربُرد دارد که نهضت پیشرفته‌است.

◆ حرکت عاطفی پیامبر ﷺ با شعار «قُولُوا لاإِلَهَ إِلاَّ اللهُ تُفْلِحُوا» و ردّ ظلم و نفی اختلاف طبقاتی جامعه آغاز شد

در وهله‌ی اوّل، حرکت، حرکتی احساسی و عاطفی است. در وهله‌ی اوّل، این است که ناگهان فریاد میزند: «نگاه کنید به این بتها و ببینید که اینها ناتوانند!»[1] در وهله‌ی اوّل میگوید نگاه کنید که خدای متعال واحد است: «قُولُوا لاإِلَهَ إِلاَّ اللهُ تُفْلِحُوا»؛[2] به چه دلیل «لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ» موجب فلاح است؟ اینجا کدام استقلال عقلانی و فلسفی وجود دارد؟ البته در خلال هر احساسی که صادق باشد، یک برهان فلسفی خوابیده است، اما بحث سرِ این است که نبیّ وقتی میخواهد دعوت خود را شروع کند، استدلال فلسفی مطرح نمیسازد؛ بلکه احساس و عاطفه‌ی

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۴.

۲. المستدرک، ج۲، ص۶۱۲؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۱، ص۵۱؛ بحارالأنوار، ج۱۸، ص۲۰۲.

صادق را مطرح میکند. البته آن احساس صادق، احساس بی‌منطق و غلط نیست؛ احساسی است که در درون خود، استدلالی هم دارد. اوّل، توجّه را به ظلمی که در جامعه جاری است، اختلاف طبقاتی‌یی که وجود دارد و فشاری که «انداد الله» از جنس بشر و شیاطین انس بر مردم وارد میکنند، معطوف میسازد. این همان عواطف و احساسات است. البته بعد که حرکت وارد جریانِ معقول و عادی خود شد، نوبت استدلال منطقی هم میرسد؛ یعنی کسانی که دارای تحمّل عقلی و پیشرفت فکری هستند، به استدلالات عالی میرسند، ولی بعضی افراد هم در همان درجات ابتدایی میمانند.

◆ **پس از تثبیت نهضت توسط عنصر عاطفه، نوبت به استدلال و منطق میرسد**

در عین حال، معلوم هم نیست آنهایی که از لحاظ استدلال سطح بالاتری دارند، از لحاظ درجات معنوی هم حتماً سطح بالاتری داشته باشند. نه؛ گاهی کسانی که سطح استدلالی پایین‌تری دارند، اما جوشش عواطف‌شان بالاست، ارتباط و علقه‌شان با مبدأ غیبی بیشتر و محبّت‌شان نسبت به پیغمبر ﷺ جوشان‌تر است و به درجات عالی‌تری میرسند. قضیّه این گونه است. در حرکتهای معنوی، عاطفه سهم و جای خود را دارد. نه عاطفه جای استدلال را میگیرد و نه استدلال میتواند به جای عواطف بنشیند.

◆ **برخی از صاحبان عواطف، در درجات معنوی از افراد استدلالی و منطقی برترند**

قابلیّتهای حادثه‌ی شگرف عاشورا

حادثه‌ی عاشورا، در ذات و طبیعت خود، یک دریای خروشان عواطف صادق است. یک انسان والا، پاک، منوّر و بدون ذرّه‌ای شائبه‌ی تردید در شخصیّت ملکوتیِ والای او، برای هدفی که همه‌ی منصفین عالم در صحّت آن، که مبتنی بر نجات جامعه از چنگ ظلم و جور و عدوان است، متّفق‌اند، حرکت شگرفش را آغاز میکند و میگوید بحث سرِ این است:

◆ **عاشورا، حرکت انسانی پاک و منوّر، با هدف مقبول نجات جامعه از ظلم است**

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ‌الله قَال: مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاكِثاً

لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِاللهِ يَعْمَلُ فِى عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلِيه بِفِعْلٍ وَ لاقَوْلٍ كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه».[۱]

بحث سر این است که امام حسین علیه‌السلام فلسفه‌ی حرکت خود را مقابله با جور قرار میدهد:

«يَعْمَلُ فِى عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ».

بحث بر سرِ مقدّس‌ترین هدفهاست که همه‌ی منصفین عالم آن را قبول دارند. چنان انسانی، در راه چنین هدفی، دشوارترین مبارزه را تحمّل میکند.

◆ دشوارترین مبارزه، مبارزه‌ی غریبانه‌ای است که مردم نسبت به مبارز یا منکرند یا غافل، یا کناره میجویند و یا در مقابل می‌ایستند

دشوارترین مبارزه، مبارزه‌ی غریبانه است. کشته شدن در میان هیاهو و هلهله‌ی دوستان و تحسین عامّه‌ی مردم، چندان دشوار نیست؛ چنان‌که در یکی از جنگهای صدر اسلام، وقتی که دو لشکرِ حق و باطل در مقابل هم صف کشیدند و کسانی چون پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما‌السلام در رأس جبهه‌ی حق قرار داشتند، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از سپاهیان خود پرسید: چه کسی حاضر است به میدان برود و فلان جنگجوی معروفِ سپاه دشمن را از پای درآورد؟ جوانی از سپاهیان اسلام، داوطلب شد. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستی بر سر او کشید و او را بدرقه کرد. مسلمانان هم برایش دعا کردند و او به میدان نبرد رفت، جهاد کرد و کشته شد. این، یک نوع کشته شدن و جهاد کردن است.

نوع دیگر جهاد کردن، جهادی است که وقتی انسان به سمت میدان نبرد میرود، آحاد جامعه نسبت به او یا منکرند، یا غافل‌اند، یا کناره میجویند و یا در مقابلش می‌ایستند. کسانی هم که قلباً وی را تحسین میکنند و تعدادشان کم است، جرأت ندارند زبانی به تحسینش بپردازند.

---

۱. «ای مردم! پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمیکند)، و با سنّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص۳۰۴.

◆ **در حادثه‌ی عاشورا، برخی از بزرگان حجاز، حتی جرأت فریاد نداشتند**

در حادثه‌ی عاشورای امام حسین علیه‌السلام حتی کسانی مانند عبدالله‌بن‌عباس و عبدالله‌بن‌جعفر که خودشان جزو خاندان بنی‌هاشم[1] و از همین شجره‌ی طیّبه‌اند، جرأت نمی‌کنند در مکه یا مدینه بایستند، فریاد بزنند و به نام امام حسین علیه‌السلام شعار بدهند. چنین مبارزه‌ای، غریبانه است و مبارزه‌ی غریبانه، سخت‌ترینِ مبارزه‌هاست؛ همه با انسان، دشمن؛ همه از انسان، روی‌گردان. در مبارزه‌ی امام حسین علیه‌السلام حتی برخی از دوستان هم معترّضند؛ چنان‌که به یکی از آنها فرمود: «بیا به من کمک کن» و او به جای کمک، اسبش را برای حضرت فرستاد و گفت: «از اسب من استفاده کن»![2]

◆ **قربانی شدن عزیزان امام علیه‌السلام در برابر دیدگان حضرت، بر سختی واقعه‌ی عاشورا می‌افزاید**

غربت از این بالاتر و مبارزه از این غریبانه‌تر؟! آن وقت در این مبارزه‌ی غریبانه، عزیزترین عزیزانش در مقابل چشمش قربانی شوند. پسرانش، برادرزاده‌هایش، برادرانش و پسرعموهایش؛ این گلهای بنی‌هاشم پرپر شوند و در مقابلش روی زمین بریزند[3] و حتی کودک شش‌ماهه‌اش هم کشته شود![4]

◆ **امام حسین علیه‌السلام از اسارت اهل‌بیت خود آگاه بود**

علاوه بر همه‌ی این مصیبتها، میداند به مجرّد اینکه جان از جسم مطهّرش خارج شود، عیالات بی‌پناه و بی‌دفاعش، مورد تهاجم قرار خواهند گرفت؛[5] میداند که گرگهای گرسنه، به دختران خردسال و جوانش حمله‌ور میشوند، دلهای آنها را میترسانند، اموال آنها را غارت میکنند، آنها را به اسارت میگیرند و مورد اهانت قرار میدهند؛ میداند که به دختر والای امیرالمؤمنین علیه‌السلام زینب کبری علیهاالسلام که جزو شخصیّت‌های بارز دنیای اسلام است، جسارت میکنند. اینها را هم میداند.

---

۱. الثقات، ج ۳، ص ۲۰۷؛ الإستیعاب، ج ۳، صص ۸۸۰ و ۹۳۳.
۲. الفتوح، ج۵، صص۷۳-۷۴؛ الإرشاد، ج۲، صص ۸۱-۸۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۱۵.
۳. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۸؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۶۲-۶۳.
۴. الفتوح، ج۵، ص۱۱۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۴۹.
۵. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

◆ تشنگی، بر دشواریهای واقعه‌ی عاشورا می‌افزود

بر همه‌ی اینها، تشنگی خود و اهل و عیالش[1] را اضافه کنید؛ کودکان خردسال تشنه؛ دختر بچه‌ها تشنه؛ پیرها تشنه؛ حتی کودک شیرخواره تشنه. میتوانید تصوّر کنید که این مبارزه چقدر سخت است؟

◆ شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در شرایط دشوار و غریبانه، عواطف و احساسات هر انسانی را بر می‌انگیزاند

انسانی چنان والا، پاک، مطهّر و منوّر که ملائکه‌ی آسمان برای تماشای جلوه‌ی او بر یکدیگر سبقت میگیرند و آرزومند تماشای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام هستند تا به او متبرّک شوند؛[2] انسانی که انبیا و اولیا آرزوی مقام او را میکنند؛ در چنان مبارزه‌ای و با چنان شدّت و محنتی به شهادت میرسد. شهادتِ چنین شخصیّتی، حادثه‌ای شگرف است. کدام انسانی است که عاطفه‌اش از این حادثه جریحه‌دار نشود؟! کدام انسانی است که این حادثه را بشناسد و بفهمد و نسبت به آن دل‌بسته نشود؟

روضه‌ی حضرت زینب کبری علیهاالسلام در ظهر عاشورا

◆ روضه‌خوانی زینب کبری علیهاالسلام آغاز چشمه‌ی جوشان عاشورا بود

این همان چشمه‌ی جوشانی است که از ظهرِ روزِ عاشورا شروع شد؛ از همان وقتی که زینب‌کبری علیهاالسلام – طبق نقلی که شده است – بالای «تلّ زینبیّه» رفت و خطاب به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد:

«وا مُحَمَّداه صَلَّى عَلَيکَ مَلِيک السَّمَاءَ هَذَا حُسيْنٌ مُرَمِلٌ بِالدِّمَاءِ... مُقَطَّعُ الأَعضَاء... مَسْلُوبُ الْعَمَّامَةِ وَ الرِّدَاء».[3]

◆ دشمن میخواست حادثه‌ی عاشورا مکتوم بماند

او خواندنِ روضه‌ی امام حسین علیه‌السلام را شروع کرد و ماجرا را با صدای بلند گفت؛ ماجرایی که میخواستند مکتوم بماند. خواهر بزرگوار امام، چه در کربلا،[4] چه در کوفه[5] و چه در شام[6] و مدینه،[7] با صدای بلند

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۹۶؛ مطالب السؤول، صص ۴۰۰–۴۰۱.
۲. کامل الزیارات، صص ۲۲۳–۲۲۶.
۳. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۶۰.
۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ مثیر الأحزان، ص ۵۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص۵۸–۵۹؛ مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۲۲.
۵. البلدان، ص ۲۲۴؛ الأمالی، مفید، صص ۳۲۱–۳۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص۱۶۲–۱۶۴.
۶. بلاغات النساء، صص ۲۰–۲۳؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۴–۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۳–۱۳۵.
۷. أخبارالزینبات، صص ۱۱۵–۱۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۹۸.

به بیان حادثه‌ی عاشورا پرداخت. این چشمه از همان روز شروع به جوشیدن کرد و تا امروز، همچنان جوشان است. این حادثه‌ی عاشوراست.

نعمت یاد و خاطره‌ی عاشورا

یک وقت است که کسی از داشتن نعمتی بی‌بهره است و در مقابل نعمتِ نداشته، از او سؤالی هم نمیشود؛ اما یک وقت کسی از نعمتی بهره‌مند است و از آن نعمتی که دارد، از وی سؤال میشود. یکی از بزرگترین نعمتها، نعمت خاطره و یاد حسین‌بن‌علی علیهما السلام یعنی نعمت مجالس عزا، نعمت محرّم و نعمت عاشورا برای جامعه‌ی شیعی ماست.

◆ بهره‌مند نبودن دیگر مسلمانان از نعمت عاشورا، تأسّف‌برانگیز است

متأسّفانه برادران غیر شیعی ما از مسلمین، خود را از این نعمت برخوردار نکردند، اما میتوانند از این نعمت بهره‌مند شوند و امکانش هم وجود دارد. البته بعضی از مسلمینِ غیر شیعه در گوشه و کنار، ذکر محرّم و عاشورا را دارند، ولی آن‌گونه که باید و شاید، بین‌شان رایج نیست؛ در حالی که بین ما رایج است.

◆ شکر نعمت ذکر و یاد خاطره‌ی عاشورا به چیست؟

اکنون که ذکر محرّم و عاشورا و یاد و خاطره‌ی امام حسین علیه السلام در بینِ ما رایج است، از این ذکر و خاطره و جلسات بزرگداشت، چه استفاده‌ای باید کرد و شکر این نعمت چیست؟ این همان مطلبی است که میخواهم به عنوان سؤال مطرح کنم و شما جواب بدهید.

واهمه‌ی ستمگران از عاشورا

◆ ذکر و یاد عاشورا، دلها را به منبعِ جوشش ایمان اسلامی متّصل میکند

این نعمت عظیم، دلها را به منبعِ جوشش ایمان اسلامی متّصل میکند. کاری میکند که در طول تاریخ کرد و ستمگران حاکم، از عاشورا ترسیدند و از وجود قبر نورانی امام حسین علیه السلام واهمه داشتند. ترس از حادثه‌ی عاشورا و شهدای آن، از زمان خلفای بنی‌امیّه شروع شده و تا زمان ما ادامه یافته است و شما یک نمونه‌اش را در دوران انقلاب

◆ ستمگران از زمان خلفای بنی‌امیّه تا به امروز، همواره از حادثه‌ی عاشـــورا واهمه داشتند

خودمان دیدید. وقتی که محرّم از راه میرسید، نظام مرتجعِ کافرِ فاسقِ فاسدِ پهلوی، میدید دیگر دستش بسته است و نمیتواند علیه مردم مبارز عاشورایی کاری انجام دهد. در واقع، مسئولین آن نظام، ناتوانی خود را ناشی از فرا رسیدن محرّم میدانستند.

در گزارشهای برجا مانده از آن رژیم منحوس، اشارتها، بلکه صراحتهایی وجود دارد که نشان میدهد آنها با فرا رسیدن محرّم، دست و پایشان را حسابی گم میکردند.

◆ امام خمینی قدّس‌سرّه از حادثه‌ی عاشورا برای پیشبرد نهضت انقلاب اسلامی استفاده نمود

امام بزرگوار مارضوان‌الله‌علیه، آن مرد حکیمِ تیزبینِ دین‌شناسِ دنیاشناسِ انسان‌شناس، خوب فهمید که از این حادثه برای پیشبرد هدف امام حسین علیه‌السلام چگونه باید استفاده کند و کرد. امام بزرگوار ما، محرّم را به عنوان ماهی که در آن، خون بر شمشیر پیروز میشود، مطرح نمود[۱] و به برکت محرّم، با همین تحلیل و منطق، خون را بر شمشیر پیروز کرد.

این یک نمونه از جلوه‌های نعمت ماه محرّم و مجالس ذکر و یاد امام حسین علیه‌السلام است که شما دیدید.

اهتمام مردم به اقامه‌ی عزای حسینی و ذکر اهل‌بیت علیهم‌السلام

◆ وظیفه‌ی مـــردم، حضور آگاهانه در مجالس عزاداری است

لذا هم مردم و هم روحانیّون، باید از این نعمت استفاده کنند. استفاده‌ی مردم این است که به مجالس عزاداری سیّدالشّهدا علیه‌السلام دل ببندند و این مجالس را در سطوح مختلف، هرچه میتوانند بیشتر اقامه کنند. مردم باید مخلصانه و برای استفاده، در مجالس عزاداری حسینی شرکت کنند؛ نه برای وقت گذراندن، یا به صورت عامیانه‌ای، فقط به عنوان ثواب اخروی که نمیدانند هم این ثواب اخروی از کجا می‌آید؟

مسلّماً شرکت در مجالس مذکور، ثواب اخروی دارد؛ اما ثواب اخروی مجالس عزا، از چه ناحیه و به چه جهت است؟ مسلّماً مربوط به جهتی است که اگر آن جهت نباشد، ثواب هم نیست. بعضی از مردم

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۷۵.

متوجّه این نکته نیستند. همه باید در این مجالس شرکت کنند، قدر مجالس عزاداری را بدانند، از این مجالس استفاده کنند و روحاً و قلباً این مجالس را وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و اتّصالِ هرچه محکم‌تر میان خودشان و حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام، خاندان پیغمبر و روح اسلام و قرآن قرار دهند. این از وظایفی که در این خصوص مربوط به مردم است.

◆ فلسفه‌ی حضور در مجالس عزاداری، تحکیم ارتباط با امام حسین و اهل‌بیت علیهم‌السلام است

و اما در ارتباط با وظایف روحانیّون، مسئله دشوارتر است. چون قوامِ مجالس عزا به این است که عدّه‌ای دور هم جمع شوند و یک فردِ روحانی، با حضور یافتن در میان آنها، اقامه‌ی عزا کند تا دیگران از اقامه‌ی عزای او مستفید شوند. یک روحانی چگونه اقامه‌ی عزا خواهد کرد؟ این سؤال من از همه‌ی کسانی است که نسبت به چنین قضیّه‌ای احساس مسئولیّت میکنند.

◆ وظیفه‌ی روحانیّت، اقامه‌ی صحیح عزاست

ویژگیهای لازم مجالس عزاداری

به اعتقاد بنده، مجالس عزاداری حسینی باید از سه ویژگی برخوردار باشد:

اوّلین ویژگی باید این باشد که چنین مجالسی، محبّت به اهل‌بیت علیهم‌السلام را زیاد کنند. چون رابطه‌ی عاطفی، یک رابطه‌ی بسیار ذی‌قیمت است. شما روحانیّون باید کاری کنید که محبّت شرکت‌کنندگان در مجالس مذکور، روزبه‌روز نسبت به حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام، خاندان پیغمبر و مناشی معرفت الهی، بیشتر شود. اگر شما خدای ناکرده، در مجالس مذکور وضعی را به‌وجود آوردید که مستمع یا فرد بیرون از آن فضا، از لحاظ عاطفی به اهل‌بیت علیهم‌السلام نزدیک نشد، بلکه احساس دوری و بیزاری کرد، نه فقط چنین مجالسی فاقد یکی از بزرگترین فواید خود شده، بلکه به یک معنا، مضرّ هم بوده است. حال شما که مؤسّس یا گوینده‌ی چنین مجالسی هستید، ببینید چه کاری میتوانید بکنید که عواطف مردم، بر اثر حضور در این مجالس، نسبت به حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام و اهل‌بیت

◆ مجلس عزاداری باید محبّت به اهل‌بیت علیهم‌السلام را افزایش دهد

پیغمبر ﷺ روزبه‌روز بیشتر شود.

◆ مجالس عزاداری حسینی باید شناخت مردم نسبت به حادثه‌ی عاشورا را ارتقا دهند

دومین ویژگی‌یی که باید در این مجالس به‌وجود آید، این است که مردم نسبت به اصل حادثه‌ی عاشورا، معرفت روشن‌تر و واضح‌تری پیدا کنند. این‌طور نباشد که ما در مجلس حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به منبر برویم یا سخنرانی کنیم، اما موضوع سخنرانی، حضّار آن مجلس، اعم از جوان و غیر جوان و زن و مردِ اهل فکر و تأمّل را – که امروز در جامعه‌ی ما بسیارند و این از برکات انقلاب است – به این فکر فرو ببرد که: «ما به این مجلس آمدیم و گریه‌ای هم کردیم؛ اما برای چه؟ قضیّه چه بود؟ چرا باید برای امام حسین علیه‌السلام گریه کرد؟ اصلاً چرا امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد و عاشورا را به‌وجود آورد؟»

بنابراین، به عنوان منبری یا سخنران، باید به موضوعاتی بپردازید که جوابگوی چنین سؤالاتی باشد. باید نسبت به اصلِ حادثه‌ی عاشورا معرفتی در افراد به وجود آید. اگر در روضه‌خوانی و سخنرانی یا سایر مطالب بیان شده از طرف شما، نکته‌ای روشنگر یا حداقل اشاره‌ای به این معنا نباشد، یک رکن از آن سه رکنی که عرض شد، کم و ناقص خواهد بود؛ یعنی ممکن است مجلس مذکور، فایده‌ی لازم را ندهد و ممکن هم هست خدای ناکرده در بعضی از فروض، ضرر هم بکنیم.

◆ مجالس حسینی باید ایمان و معرفت دینی مردم را افزایش دهند

سومین ویژگی لازم در این مجالس، افزایش ایمان و معرفت دینی در مردم است. در چنین مجالسی باید از دین، نکاتی عنوان شود که موجب ایمان و معرفتِ بیشتر در مستمع و مخاطب گردد؛ یعنی سخنرانان و منبریها، یک موعظه‌ی درست، یک حدیث صحیح، بخشی از تاریخ آموزنده‌ی درست، تفسیرِ آیه‌ای از قرآن یا مطلبی از یک عالم و دانشمندِ بزرگ اسلامی را در بیانات خود بگنجانند و به سمع شرکت‌کنندگان در این مجالس برسانند. این‌طور نباشد که وقتی بالای منبر میرویم، یک مقدار لفّاظی کنیم و حرف بزنیم و اگر احیاناً

مطلبی هم ذکر میکنیم، مطلب سستی باشد که نه فقط ایمانها را زیاد نمیکند، بلکه به تضعیف ایمانِ مستمعین میپردازد. اگر این‌طور شد، ما از جلسات مذکور به فواید و مقاصد مورد نظر نرسیده‌ایم.

◆ در مجالس حسینی باید از بیان مطالب سست و شبهه‌افکن پرهیز شود

متأسّفانه باید عرض کنم که گاهی چنین مواردی دیده میشود؛ یعنی بعضاً گوینده‌ای در یک مجلس به نقل مطلبی میپردازد که هم از لحاظ استدلال و پایه‌ی مدرک عقلی یا نقلی سست است و هم از لحاظ تأثیر در ذهن یک مستمع مستبصر و اهل منطق و استدلال، ویرانگر است. مثلاً در یک کتاب، بعضی مطالب نوشته شده است که دلیلی بر کذب و دروغ بودن آنها نداریم؛ ممکن است راست باشد، ممکن است دروغ باشد. اگر شما آن مطالب را بیان کنید- ولو مسلّم نیست خلاف واقع باشد- و با شنیدن آنها برای مستمع‌تان، که جوانِ دانشجو یا محصّل یا رزمنده و یا انقلابی است -و بحمدالله، انقلاب ذهنها را باز و منفتح کرده است - نسبت به دین، سؤال و مسئله ایجاد میشود و اشکال و عقده به وجود می‌آید، نباید آن مطالب را بگویید؛ حتی اگر سند درست هم داشت. چون موجب گمراهی و انحراف است، نباید نقل کنید؛ چه رسد به اینکه اغلب این مطالب مندرج در بعضی کتابها، سند درستی هم ندارد.

یک نفر از زبان دیگری، مطلبی را مبنی بر این می‌شنود که من در فلان سفر، فلان جا بودم، که فلان اتّفاق افتاد. گوینده از روی مدرک یا بدون مدرک، چنان مطلبی را میگوید. شنونده هم آن را باور میکند و در کتابی مینویسد و این کتاب به دست من و شما میرسد. من و شما چرا باید آن مطلب را که نمیتواند در یک مجمع بزرگ، برای ذهنهای مستبصر و هوشیار و آگاه توجیه شود، بازگو کنیم؟! مگر هر مطلبی را هر جا نوشتند، انسان باید بخواند و بازگو کند؟! یک بخشِ مهم از حادثه‌ی فرهنگی در جامعه‌ی امروز ما این است که اینها در معرض

شبهات قرار میگیرند. یعنی دشمنان شبهه القا میکنند. دشمنان هم نه؛ منکرینِ فکرِ من و شما به القای شبهه میپردازند. مگر میشود گفت هرکس فکر ما را قبول ندارد، لال شود، حرف نزند، و هیچ شبههای القا نکند؟ مگر میشود این‌طور گفت؟ به هر حال حرف میزنند، مطلب میپراکنند، به ایجاد تردید میپردازند و شبهات درست میکنند. مهم این است که مطلبی که شما میگویید، برطرف کنندهی شبهه باشد و آن را زیاد نکند.

◆ شبههافکنی در جایگاه منبر، امری جبران‌ناپذیر است

بعضی از افراد، بدون توجّه به این مسئولیّت مهم، به بالای منبر میروند و حرفی میزنند که نه فقط گرهی از ذهن مستمع باز نمیکند، که گرههایی هم به ذهن او می‌افزاید. اگر چنین اتّفاقی افتاد و ما در بالای منبر حرفی زدیم که ده نفر جوان، پنج نفر جوان، یا حتی یک نفر جوان، در امر دین دچار تردید شد و بعد از پای سخنرانی ما برخاست و رفت و ما هم او را نشناختیم، بعداً چگونه میشود جبران کرد؟ آیا اصلاً قابل جبران است؟ آیا خدا از ما خواهد گذشت؟ قضیّه مشکل است.

◆ ویژگیهای بایستهی مجالس محرّم عبارتند از:
۱. استحکّام پیوند عاطفی با اهل‌بیت علیهم‌السلام؛
۲. ارائهی دید روشن از حادثهی عاشورا؛
۳. ایجاد معرفت و ایمان

در مجالس عزاداری ماه محرّم، این سه ویژگی باید وجود داشته باشد: ۱. عاطفه را نسبت به حسین‌بن‌علی و خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر کند (عُلقه و رابطه و پیوند عاطفی را باید مستحکم‌تر سازد)؛ ۲. نسبت به حادثهی عاشورا، باید دیدِ روشن و واضحی به مستمع بدهد؛ ۳. نسبت به معارف دین، هم ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان - ولو به نحو کمی - کند.

نمیگوییم همهی منبرها باید برخوردار از همهی این خصوصیّات باشند و به همهی موضوعات بپردازند؛ نه. شما اگر یک حدیثِ صحیح از کتابی معتبر را نقل و همان را معنا کنید، کفایت میکند. برخی منبریها، بعضی اوقات یک حدیث را آنقدر شاخ و برگ میدهند که معنای اصلی‌اش از بین میرود. اگر شما یک حدیثِ صحیح را برای مستمع خود درست

معنا کنید، ممکن است بخشِ مهمّی از آنچه را که ما میخواهیم، داشته باشد. وقتی شما از روی یک تفسیر معتبر، راجع به یک آیه‌ی قرآن، فکر و مطالعه کنید، به تنقیح آن بپردازید و برای مستمع بیان نمایید، مقصود حاصل است.

◆ خواندن متن مقاتل باید جایگزین مجلس‌آرایی غلط شود

◆ مجالس حسینی باید در جهت فلسفه‌ی واقعی خود حرکت کنند

اگر برای ذکر مصیبت، کتاب «نَفَس المهموم» مرحوم «محدّث قمی»[1] را باز کنید و از رو بخوانید، برای مستمع گریه‌آور است و همان عواطف جوشان را به‌وجود می‌آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس‌آرایی، کاری کنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه‌ی واقعی‌اش دور بماند.

ضرورت مراقبت از مجالس عزاداری

◆ دوران کنونی، دوران تجلّی فکر اهل‌بیت علیهم‌السلام است

من واقعاً میترسم از اینکه خدای ناکرده، در این دوران که دوران ظهور اسلام، بروز اسلام، تجلّی اسلام و تجلّی فکر اهل‌بیت علیهم‌السلام است، نتوانیم وظیفه‌مان را انجام دهیم. برخی کارهاست که پرداختن به آنها، مردم را به خدا و دین نزدیک میکند.

◆ عزاداری سنتی و برانگیختن عواطف عمومی نسبت به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امری پسندیده است

یکی از آن کارها، همین عزاداریهای سنّتی است که باعث تقرّب بیشتر مردم به دین میشود. اینکه امام فرمودند عزاداری سنّتی بکنید،[2] به خاطر همین تقریب است. در مجالس عزاداری نشستن، روضه‌خواندن، گریه کردن، به سر و سینه زدن و مواکب عزا و دسته‌های عزاداری به راه انداختن، از اموری است که عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر، پرجوش میکند و بسیار خوب است. در مقابل، برخی کارها هم هست که پرداختن به آنها، کسانی را از دین برمیگرداند.

◆ رواج کارهای غلط در عزاداریها تأسّف‌برانگیز است

بنده خیلی متأسّفم که بگویم در این سه چهار سال اخیر، برخی کارها در ارتباط با مراسم عزاداری ماه محرّم دیده شده است که دستهایی به غلط، آن را در جامعه‌ی ما ترویج کرده‌اند. کارهایی را باب میکنند و

۱. الذریعة، ج ۲۴، ص ۲۶۵.
۲. صحیفه‌ی امام، ج ۱۵، صص ۳۳۰-۳۳۱.

رواج میدهند که هر کس ناظرِ آن باشد، برایش سؤال به‌وجود می‌آید. به عنوان مثال، در قدیم‌الایّام بین طبقه‌ی عوام‌النّاس معمول بود که در روزهای عزاداری، به بدن خودشان قفل میزدند! البته پس از مدّتی بزرگان و علما آن را منع کردند و این رسمِ غلط برافتاد؛ اما باز مجدّداً شروع به ترویج این رسم کرده‌اند و شنیدم که بعضی افراد در گوشه و کنار این کشور، به بدن خودشان قفل میزنند! این چه کارِ غلطی است که بعضی افراد انجام میدهند!؟

◆ علمای سَـــلَف از رواج کارهای غلـــط در عزاداریها جلوگیری‌میکردند

قمه‌زدن نیز همین‌طور است. قمه‌زدن هم از کارهای خلاف است. میدانم عدّه‌ای خواهند گفت: «حق این بود که فلانی اسم قمه را نمی‌آورد»؛ خواهند گفت: «شما به قمه‌زدن چه‌کار داشتید؟ عدّه‌ای میزنند؛ بگذارید بزنند»! نه؛ نمیشود در مقابل این کارِ غلط سکوت کرد. اگر به گونه‌ای که طی چهار پنج سال اخیرِ بعد از جنگ، قمه‌زدن را ترویج کردند و هنوز هم میکنند، در زمان حیات مبارک امام رضوان‌الله‌علیه ترویج میکردند، قطعاً ایشان در مقابل این قضیّه می‌ایستادند. کار غلطی است که عدّه‌ای قمه به دست بگیرند و به سر خودشان بزنند و خون بریزند. این کار را میکنند که چه بشود؟! کجای این حرکت، عزاداری است؟! البته دست بر سر زدن به نوعی نشانه‌ی عزاداری است. شما بارها دیده‌اید، کسانی که مصیبتی برایشان پیش می‌آید، بر سر و سینه‌ی خود میکوبند. این نشانه‌ی عزاداریِ معمولی است. اما شما تا به حال کجا دیده‌اید که فردی به خاطر رویکرد مصیبتِ عزیزترین عزیزانش، با شمشیر بر مغز خود بکوبد و از سرِ خود خون جاری کند؟! کجای این کار، عزاداری است؟! قمه‌زدن، سنّتی جعلی است؛ از اموری است که مربوط به دین نیست و بلاشک، خدا هم از انجام آن راضی نیست.

◆ ترویج قمه‌زنی کار غلطی است که نمیشود در مقابل آن سکوت کرد

علمای سَلَف دستشان بسته بود و نمیتوانستند بگویند «این کار، غلط و خلاف است».

◆ دست علمای گذشته برای مخالفت با قمه‌زنی، بسته بود

امروز روز حاکمیّت اسلام و روز جلوه‌ی اسلام است؛ نباید کاری کنیم که آحاد جامعه‌ی اسلامیِ برتر، یعنی جامعه‌ی مُحبِّ اهل‌بیت علیهم‌السلام که به نام مقدّس ولیّ عصر ارواحنافداه به نام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و به نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام مفتخرند، در نظر مسلمانان و غیرمسلمانان عالم، به عنوان یک گروه آدمهای خرافیِ بی‌منطق معرفی شوند. من حقیقتاً هرچه فکر کردم، دیدم نمیتوانم این مطلب – قمه‌زدن – را که قطعاً یک خلاف و یک بدعت است، به اطّلاع مردم عزیزمان نرسانم. این کار را نکنند. بنده راضی نیستم. اگر کسی تظاهر به این معنا کند که بخواهد قمه بزند، من قلباً از او ناراضی‌ام. این را من جدّاً عرض میکنم.

◆ بایـــد از کارهایـــی که جامعه‌ی محبّ اهل‌بیت علیهم‌السلام را خرافی و بی‌منطق معرفی میکند، پرهیز کنیم

یک وقت بود در گوشه و کنار، چند نفر دورِ هم جمع میشدند و دور از انظار عمومی مبادرت به قمه‌زنی میکردند و کارشان، تظاهر – به این معنا که امروز هست – نبود. کسی هم به خوب و بدِ عملشان کار نداشت؛ چرا که در دایره‌ی محدودی انجام میشد. اما یک وقت بناست که چند هزار نفر ناگهان در خیابانی از خیابانهای تهران یا قم یا شهرهای آذربایجان و یا شهرهای خراسان ظاهر شوند و با قمه و شمشیر بر سر خودشان ضربه وارد کنند. این کار قطعاً خلاف است. امام حسین علیه‌السلام به این معنا راضی نیست. من نمیدانم کدام سلیقه‌هایی و از کجا این بدعتهای عجیب و خلاف را وارد جوامع اسلامی و جامعه‌ی انقلابی ما میکنند؟!

◆ قمه‌زنـــی فراگیـــر در خیابانها، امری خلاف و موجب نارضایتی امام حســـین علیه‌السلام است

اخیراً یک بدعت عجیب و غریب و نامانوس دیگر هم در باب زیارت درست کرده‌اند! بدین ترتیب که وقتی میخواهند قبور مطهّر ائمّه علیهم‌السلام را زیارت کنند، از درِ صحن که وارد میشوند، روی زمین میخوابند و سینه‌خیز خود را به حرم میرسانند!

◆ سینه‌خیز رفتن به سمت حرم ائمّه علیهم‌السلام، بدعتی عجیب است و در سیره‌ی ائمّه علیهم‌السلام و علما در زیارت دیده نشـــده است

شما میدانید که قبر مطهّر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و قبور مطهّر امام حسین علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام، موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام، امام رضا علیه‌السلام و بقیّه‌ی ائمّه علیهم‌السلام را همه‌ی

مردم، ایضاً علما و فقهای بزرگ، در مدینه و عراق و ایران، زیارت میکردند. آیا هرگز شنیده‌اید که یک نفر از ائمّه‌ﷺ و یا علما، وقتی میخواستند زیارت کنند، خود را از درِ صحن، به طور سینه‌خیز به حرم برسانند؟! اگر این کار، مستحسن و مستحب بود و مقبول و خوب مینمود، بزرگان ما به انجامش مبادرت میکردند، اما نکردند.

◆ آیت‌اللّه‌العظمی بروجردی برای جلوگیری از سوء استفاده‌ی دشمن، عتبه‌بوسی را منع کرد

حتی نقل شد که مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، آن عالم بزرگ و مجتهد قوی و عمیق و روشن‌فکر، عتبه‌بوسی را با اینکه شاید مستحب باشد، منع میکرد، تا مبادا دشمنان خیال کنند سجده میکنیم و علیه شیعه تشنیعی درست نکنند. اما امروز، وقتی عدّه‌ای وارد صحن مطهّر علی‌بن‌موسی‌الرّضاﷺ میشوند، خود را به زمین می‌اندازند و دویست متر راه را به طور سینه‌خیز میپیمایند تا خود را به حرم برسانند! آیا این کار درستی است؟ نه؛ این‌کار غلط است. اصلاً اهانت به دین و زیارت است.

◆ احتمال ترویج افعال غلط زیارت، از سوی دشمن وجود دارد

چه کسی چنین بدعتهایی را بین مردم رواج میدهد؟ نکند این هم کار دشمن باشد؟! اینها را به مردم بگویید و ذهنها را روشن کنید.

◆ اسلام، دینی منطقی و تشیّع منطقی‌ترین تفسیر آن است

دین، منطقی است. اسلام، منطقی است و منطقی‌ترین بخش اسلام، تفسیری است که شیعه از اسلام دارد؛ تفسیری قوی.

◆ درخشش متکلّمان شیعی، نشان از خردگرایی شیعه دارد

متکلّمین شیعه، هر یک در زمان خود، مثل خورشید تابناکی میدرخشیدند و کسی نمیتوانست به آنها بگوید «شما منطق‌تان ضعیف است». این متکلّمین، چه از زمان ائمّه‌ﷺ مثل «مؤمن طاق»[۱] و «هشام‌بن‌حکم»[۲]؛ چه بعد از ائمّه‌ﷺ مثل «بنی‌نوبخت»[۳] و «شیخ مفید»؛[٤] و چه در زمانهای بعد، مثل مرحوم «علّامه‌ی حلّی»،[٥] فراوان

۱. الفهرست، ص ۲۰۷؛ أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۴.
۲. الفهرست، صص ۲۵۸-۲۵۹؛ أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۴۲.
۳. أعیان الشیعة، ج ۱، صص ۱۳۴-۱۳۵.
۴. الفهرست، صص ۲۳۸-۲۳۹؛ أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۶.
۵. أعیان الشیعة، ج ۵، صص ۳۹۶-۳۹۷.

بوده‌اند. ما اهل منطق و استدلالیم. شما ببینید درباره‌ی مباحث مربوط به شیعه، چه کتب استدلالیِ قوی‌یی نوشته شده است! کتابهای مرحوم «شرف‌الدّین»[1] و نیز «الغدیر» مرحوم «علّامه‌ی امینی»[2] در زمان ما، سرتاپا استدلال، بتون‌آرمه و مستحکم است. تشیّع این است، یا مطالب و موضوعاتی که نه فقط استدلال ندارد، بلکه «أشبه‌شیء‌بالخرافة» است؟! چرا اینها را وارد میکنند؟ این خطر بزرگی است که در عالم دین و معارف دینی، مرزداران عقیده باید متوجّهش باشند.

◆ **اگر بدعتهای رواج یافته‌ی امروز در عزاداری، در زمان امام خمینی رواج داشت، امام با آن مقابله میکردند**

عرض کردم: عدّه‌ای وقتی این حرف را بشنوند، مطمئناً از روی دلسوزی خواهند گفت: «خوب بود فلانی این حرف را امروز نمیزد»! نه؛ من بایستی این حرف را میزدم. من باید این حرف را بزنم. بنده مسئولیّتم بیشتر از دیگران است. البته آقایان هم باید این حرف را بزنند. شما آقایان هم باید بگویید. امام بزرگوار، خط‌شکنی بود که هرجا انحرافی در نکته‌ای مشاهده میکرد، با کمال قدرت و بدون هیچ ملاحظه‌ای، بیان میفرمود. اگر این بدعتها و خلافها در زمان آن بزرگوار میبود یا به این رواج میرسید، بلاشک میگفت. البته عدّه‌ای هم که به این مسائل دل بسته‌اند، متاذّی خواهند شد که چرا فلانی به موضوع مورد علاقه‌ی ما این‌طور بی‌محبّتی کرد و با این لحن از آن یاد نمود. آنها هم البته، اغلب، مردمان مؤمن و صادق و بی‌غرضی هستند، اما اشتباه میکنند. وظیفه‌ی بزرگی که آقایان روحانیّون و علما، در هر بخش و هرجا که هستید، باید برعهده داشته باشید، همانهاست که عرض شد. مجلس عزای حسین علیه‌السلام مجلسی است که باید منشأ معرفت باشد؛ محل جوشش آن سه ویژگی که عرض کردیم، باشد.

امیدواریم که خداوند متعال، شما را موفّق بدارد آنچه را که موجب رضای پروردگار است، با قدرت، با شجاعت، با تلاش و با جدّ و جهد،

۱. أعیان الشیعة، ج ۷، ص ۴۵۷.
۲. الذریعة، ج ۱۶، ص ۲۶.

پی‌گیری و بیان کنید و إن‌شاءالله وظیفه‌ی خودتان را به انجام برسانید.

۱۳۷۳/۳/۲۷

قمه‌زنی؛ چهره‌ی ناشایست شیعه در انظار عمومی

• **اعمال جاهلانه باعث میشود که دشمن، درک روشن و محبّت شیعه به اهل‌بیت علیهم‌السلام را سیاه‌نمایی کند**

عرایض اینجانب به مردم متدیّن و عاشق خاندان نبوّت و ولایت علیهم‌السلام از روی دلسوزی است. اینجانب می‌بینم که چگونه اخلاص و محبّت مردم به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام مورد جفا در قضاوتهای جهانی واقع میشود؛ چگونه درک روشن‌بینانه‌ی آنان در اعتقاد به مقام والای اهل‌بیت علیهم‌السلام به خاطر بعضی اعمال جاهلانه، حمل بر اموری میشود که از ساحت شیعه و ائمّه‌ی بزرگوارشان بسی دور است؛ می‌بینم که چگونه عزاداری بر جگرگوشگان زهرای اطهر علیهاالسلام مورد تبلیغ سوء دشمنان متعصّب و تبلیغاتچی‌های شیطان استعمار قرار میگیرد؛ می‌بینم که بعض اعمالی که هیچ ریشه‌ی دینی هم ندارد، بهانه به دست دشمن مغرض میدهد که بدان وسیله هم اسلام و تشیّع را العیاذبالله به عنوان آیین خرافه معرفی کنند و هم بغض و عداوت خود را نسبت به نظام مقدّس جمهوری اسلامی در تبلیغات خود آشکار سازند.

• **دوستداران اهل‌بیت علیهم‌السلام نباید بهانه به دست دشمن بدهند**

شیعه‌ی محب و مخلصی که در روز عاشورا با قمه سر و روی خود و حتی کودکان خردسال خود را خونین میکند، آیا راضی است که با این عمل خود در روزگاری که هزاران چشم عیب‌جو و هزاران زبان بدگو، در پی بد معرفی کردن اسلام و تشیّع است، عمل او را مستمسک دشمنی خود قرار بدهد؟ آیا راضی است که با تظاهر به این عمل، خون ده‌ها هزار جوان بسیجی صفت عاشق را که برای آبرو دادن به اسلام و تشیّع و نظام جمهوری اسلامی بر زمین ریخته شده است، ضایع سازد؟

• **سبک کردن شیعه در افکار جهانیان، ضرر آشکار و مُعتَنی‌بِه قمه زنی است**

آنچه از قول مراجع سَلَف رحمةالله‌علیهم نقل شده است، بیش از این نیست که اگر این کار ضرر مُعتَنی‌بِه ندارد، جایز است. آیا سبک کردن شیعه

در افکار جهانیان ضرر مُعتـَنی‌بِه نیست؟ آیا مخدوش کردن محبّت و عشق شیعیان به خاندان مظلوم پیامبرﷺ و بخصوص شیفتگی بی‌حد و حصر آنان به سالار شهیدان‌علیه‌السلام را بد جلوه دادن، ضرر نیست؟ کدام ضرر از این بالاتر است؟

اگر قمه زدن به صورت عملی انفرادی در خانه‌های دربسته انجام میگرفت، ضرری که ملاک حرمت است، فقط ضرر جسمی بود، ولی وقتی این کار علی رؤوس‌الاشهاد و در مقابل دوربینها و چشمهای دشمنان و بیگانگان، بلکه در مقابل چشم جوانان خودمان انجام میگیرد، آن وقت دیگر ضرری که باید معیار حرمت باشد، فقط ضرر جسمی و فردی نیست، بلکه مضرّات بزرگ تبلیغی که با آبروی اسلام و شیعه سروکار دارد نیز باید مورد توجّه باشد. امروز این ضرر بسیار بزرگ و شکننده است و لذا قمه‌زدن علنی و همراه با تظاهر، حرام و ممنوع است؛ البته کسانی که در سالهای گذشته از روی عشق و اخلاص قمه زده‌اند، مأجورند و به‌خاطر نیّتشان مستوجب ثواب الهی‌اند إن‌شاءالله.

◆ قمه‌زدن علنی و همراه با تظاهر، حرام و ممنوع است

◆ عشق و اخلاص گذشتگان در عزاداری مأجور است

ولی اکنون باید به نحو متعارف که در طول قرون و اعصار عزاداری میکرده‌اند و متدیّنین و علما هم خود در آن شرکت میجسته‌اند، عزاداری کنند؛ یعنی تشکیل مجالس روضه‌خوانی و راه‌اندازی دسته‌جات و مواکب عزاداری که دارای حال و حزن و شور محبّت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام است. سعی کنند که نوحه‌ها و شعرها و روضه‌خوانی‌ها پرمغز و دارای مضامین صحیح و متّکی به آثار وارده‌ی معتبره از ائمّه‌علیهم‌السلام یا علمای بزرگ باشد.

◆ مناسب است عزاداری به شکل سنـّتی آن انجام شود

◆ نوحه‌ها و روضه‌ها باید از مضامینی صحیح برخوردار باشند

۱۳۷۳/۳/۲۹

اهمّیّت عزاداری و موکب عزاداری

من از آقایان محترم که یک حرکت عزاداری بسیار باشکوه و پرمعنا و

منطبق با آنچه که نیاز این روزهاست، انجام دادند، خیلی تشکّر میکنم. خداوند این حرکت را از شما آقایان محترم قبول فرماید.

◆ موکب عزاداری و حرکت در خیابانها و هیئت عزا به خود گرفتن، کار مهم و پسندیده‌ای است

موکب عزاداری و حرکت در خیابانها و شوارع شهر و هیئت عزا به خود گرفتن، کار بسیار مهمّی است. اصلِ عزاداری نیز همین است. البته هیئات مختلف، سینه‌زنی میکنند، یا به انواع مختلفی به عزاداری میپردازند که همه‌اش خوب و پسندیده است. این هم بسیار روش متین و مناسبی برای آقایان است.

به خاطر این حرکتی که انجام دادید، خیلی متشکّریم. ابتکار بسیار خوبی بود. خداوند متعال شما را مأجور دارد و این حرکت را برای کسانی که میخواهند عزاداری حضرت ابی‌عبدالله علیه‌الصّلاةوالسلام به شکل سالم و صحیحی انجام شود، سرمشق قرار دهد.

۱۳۷۳/۵/۳

تبیین پیروزی ائمّه علیهم‌السلام

◆ پذیرش شکست ائمّه علیهم‌السلام، تکذیب وعده‌های الهی است

ائمّه‌ی ما که زندگی را این همه با ناکامی و زجر و شکنجه گذراندند، مگر مغلوب شدند؟ مگر شکست خوردند؟! اگر شکست خورده بودند که وعده‌های خدا دروغ بود. اینکه خدا میگوید:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِین»؛[1]

این همه تأکید میکند و با تأکید میگوید: «همانا خدا با متّقین است»، مگر العیاذ بالله خلاف گفته است؛ آن هم با این همه قسم و آیه؟! اگر خدای ناکرده مطلب سستی بود، «وَ اعْلَمُوا» نمیخواست! العیاذ بالله، صیغه‌ی تأکید «أَنَّ اللهَ» نمیخواست! وقتی خدا میگوید: «أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِین»، مگر میشود که امام حسین و امام صادق و موسی‌بن‌جعفر

◆ پیروزی ائمّه علیهم‌السلام در شهادت و رسیدن به اهداف بود

و علی‌بن‌موسی‌الرضا علیهم‌السلام شکست بخورند؟! اگر شکست بخورند که خدا مع‌المتّقین نیست! آنها شکست نخوردند. شکست نخوردن آنها

۱. بقره، ۱۹۴.

به این است که کشته شدند؛ چون زندگی دنیا برایشان ارزشی نداشت. اگر زندگی دنیا را دوست میداشتند، خدا به آنها عمر هزار ساله میداد. خودشان نمیخواستند. آنها میخواستند حرف و هدفشان زنده شود، که زنده شد و پیروز هم شدند.

◆ زندگی دنیا برای ائمّه علیهم‌السلام ارزشی نداشت

۱۳۷۳/۵/۱۲

هیئتهای مذهبی؛ بارقه‌های درخشان حسینی

موضوع هیئتهای مذهبی برای مردم ما مطلبی عادّی و روزمرّه است و چشمها و دلهای مردم به آنها اُنس گرفته است. با این‌همه، اگر کسی با نگاهی دقیق و حقیقت‌بین، این موضوع را بررسی کند، متوجّه میشود تداوم برگزاری این مجالس، یکی از بارقه‌های درخشان حسینی در فضای جامعه‌ی مسلمان ما و از برکات و حسنات جاریه‌ی آن نهضت عظیم الهی است.

◆ عزاداری شیعیان، پیشینه‌ی تاریخی درازمدّتی دارد

◆ شکست دشمنان در مقابله با مجالس حسینی، نشان از عمق ایمان و تأثیر جریان عزاداری دارد

اگر سوابق عزاداری مردم ایران و شیعیان جهان را برای ماجرای حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام بررسی کنید، می‌بینید که این سنّت عزاداری به شکل کنونی، در تمام حالات و آنات و در همه‌ی شرایط گوناگون اجتماعی وجود داشته است. دشمنان نتوانسته‌اند این عادت دینی و الهی را از شیعیان سلب کنند و این نشان‌دهنده‌ی عمق ایمان و تأثیر این جریان عزاداری – چه به صورت مجالس عزاداری و چه به صورت هیئتهای متحرّک مذهبی – در دلهای مردم و در ایمان و عقیده‌ی مسلمانان است.

اهتمام و توجّه به ظرفیّت فراوان هیئتهای مذهبی

◆ اختناق رضاخانی در مقابله با برگزاری مراسم روضه‌خوانی شکست خورد

ظرفیّت این هیئتها بسیار زیاد است. در دوران اختناق رضاخانی، ایادی استبدادِ پهلوی اوّل که ضد اسلام و مراسم تشیّع بودند، همه‌ی حرکتهای مردم، ولو کوچک‌ترین آن را دنبال میکردند و مردم را

تحت سختی و فشار و شکنجه قرار میدادند. آنها حتی مراقب مراسم روضه‌خوانی در داخل خانه‌ها و پیش از اذان صبح نیز بودند و اگر روضه‌خوانی را می‌دیدند که قبل از اذان صبح از جایی به جایی حرکت میکند، میدانستند که این روضه‌خوان به خلوت و پستوی خانه‌ی یک مسلمان عاشقِ امام حسین علیه‌السلام میرود که مرثیه بخواند. لذا او را تعقیب میکردند و احیاناً به زندان میبردند.

• در زمان پهلوی اوّل، هیئتهای مذهبی به صورت مخفیانه برگزار میشدند

• شکست رضاخان در توقّف مجالس حسینی، نشان از عمق محبّت و اعتقاد مردم به اهل‌بیت علیهم‌السلام دارد

با این همه، حتی در این شرایط هم رونـدِ کار هیئتهای مذهبی متوقّف نماند. کسانی که در آن زمانها زندگی میکردند، برای ما گفته‌اند که در روزهای تاسوعا و عاشورا و ایّام حواشی این دو روز، مردم از شهرها بیرون میرفتند و در بیابانها، دور از جادّه‌ها، گاهی در ویرانه‌ها و در روستاهای دور از دسترسِ پلیس رضاخانی، دسته‌های سینه‌زنی راه می‌انداختند و عزاداری میکردند. این چه ایمانی است!؟ چه عُلقه‌ی محبّت و اعتقاد عظیم و ناگسستنی‌یی است که به وسیله‌ی آن، هیئتهای مذهبی هدایت میشوند!؟

نقش مهم و بارز هیئتهای مذهبی در انقلاب اسلامی

• سال ۴۲، سال شکل‌گیری اعتراض مردمی علیه رژیم در قالب هیئتهای مذهبی بود

از سوی دیگر، وقتی مردم تهران و بعضی از شهرستانهای دیگر برای دفاع از مقام روحانیّت و رهبری نهضت، در دوازدهم محرّم - پانزده خرداد سال ٤٢ - اعتراض کردند، باز هم این اعتراض در قالب هیئتهای سینه‌زنی و عزاداری شکل گرفت. بدین صورت که مردم به خیابانهای تهران آمدند و سینه و زنجیر زدند و عزاداری کردند؛ اما نوحه‌ی آنها عبارت بود از اعتراض بر حکومت مستبد و دیکتاتور و فاسد پهلوی که رهبر و امام بزرگوارشان را در پانزده خرداد سال ٤٢ دستگیر و بازداشت کرده بود.

• هیئتهای مذهبی با ریشه‌ی عاشورایی، ماهیتی انقلابی پیدا میکنند

در مقاطعی چنین، هیئتهای مذهبی ماهیّت انقلابی پیدا میکنند و این موضوع هم تعجّب ندارد؛ اصل ماجرای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام ماجرایی

انقلابی است و باید آنچه از آثار آن نهضت بجاست، در همین جهت و با همان هدف حرکت کند.

◆ هیئتهای مذهبی، به وسیله‌ای برای اظهار اعتراض گسترده به رژیم طاغوت تبدیل شدند

بی‌شک در سال آخر نهضت هم، پیروزی انقلاب به میزان زیادی مرهون همین هیئتهای مذهبی بوده است؛ زیرا مردم در عاشورای سال ۵۷ و دهه‌ی محرّم آن سال، در سراسر کشور، هیئتهای مذهبی را به وسیله‌ای برای اظهار اعتراض گسترده‌ی خود به آن رژیم فاسد و حمایت از امام تبدیل کردند و خواستار نظام اسلامی شدند. پس روشن شد که ظرفیّت هیئتهای مذهبی تا به این حد است. در دوران اختناق، جمعیّتهای کوچک در بیغوله‌ها و بیابانها و دور از چشم پلیس رضاخانی کار خود را ادامه دادند و بعد این روند در معرض دید همه‌ی مردم دنیا و زیر نگاه دوربین تلویزیونهای جهانی در سال ۵۷ و سالهای بعد از آن ادامه پیدا کرد و این موضوع، نشان‌دهنده‌ی میل و خواست ملّت ایران شد.

عظمت و اهمّیّت هیئتهای مذهبی

◆ روح هیئتهای مذهبی، عشق به اهل‌بیت علیهم‌السلام و دلسوختگی از حادثه‌ی عاشوراست

چقدر عظیم‌اند این هیئتها! عشق و محبّت به خاندان پیغمبر، عشق به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، عشق و دلبستگی به یاران امام حسین علیه‌السلام و دلسوختگی شدید نسبت به حادثه‌ی عاشورا، روح این هیئتهای مذهبی است و اینها مسائل کوچکی نیست. مبادا کسی خیال کند که وجود هیئتهای مذهبی، چیزی است که اگر بود، بود و اگر نبود، نبود. این‌طور نیست.

◆ حفظ ایمان، یادآوری خاطره‌ی حسینی، انتقال تجربه‌ی عاشورا و خنثی شدن تلاش دشمن، از آثار مهمّ مجالس حسینی‌اند

در حقیقت، هیئتهای مذهبی ارکان حفظ ایمان و شوق ملّت بزرگ ما به خاندان پیغمبرند. از جمله پیوندهای مستحکم میان امروز و روز عاشورای حسینی‌اند و آن روحیّه را به امروز منتقل میکنند و خاطره‌ی امام حسین علیه‌السلام را تجدید مینمایند. در طول سال، دشمنان اسلام و قرآن و دشمنان خاندان پیغمبر، تلاش بسیاری میکنند تا فضای جامعه را

◆ دشـــمنان همواره برای بی‌دین کردن جامعه تلاش میکنند

به فضایی غیردینی تبدیل کنند؛ اما وقتی دهه‌ی محرّم و ایّام عاشورا میشود، راه افتادن موکب‌های حسینی در خیابانها و کوچه‌ها و محیط زندگی مردم، مثل بارانی است که پلیدیها و کثافتها را میشوید، فضا را پاک میکند، محیط جامعه را شستشو میدهد و همه‌ی آن تلقینات فاسد را که در محیط و فضا به دست دشمن به وجود آمده است، از بین میبرد.

قدرشناسی از هیئتهای مذهبی

شما که مسئول این هیئتها هستید، باید بسیار قدر این هیئتها را بدانید. باید پرداختن به امور هیئتها را کاری مهم و اساسی به حساب آورید و آن را وظیفه‌ای ناشی از عقیده و محبّت و یک وظیفه‌ی بزرگ اعتقادی و عاطفی بدانید و با جدّیت مسئله‌ی هیئتهای مذهبی را دنبال کنید. در واقع هر کاری که میتوان برای بهتر شدن این هیئتها انجام داد، انجام دهید. مردم هم باید قدر این هیئتها را بدانند. مردم به طور طبیعی اعضای هیئتهای مذهبی‌اند. می‌بینید که هر کسی با یک نوع ارتباط، همراه این موکبهای عزاداری راه می‌افتد، در هیئتها شرکت میکند، با آنها به عزاداری میپردازد، عزاداری آنها را تماشا میکند، اشک میریزد و حال مصیبت و عزا می‌یابد. این حادثه، بسیار عظیم است. در هیچ جای دنیا وسیله‌ای چنین، که تمام شمشیرهای دشمنان در مقابل آن کُند و همه‌ی تبلیغاتشان در برابر آن نارساست، ندارند.

◆ شمشیر دشمن در مقابل ســـلاح محرّم کُند میشود و تنها شـــیعه از این ابزار، بهره‌منداست

تلاش ناکام دشمنان در نابودی هیئتهای مذهبی

◆ رضاخان در امـــر نابود کردن هیئتهـــای مذهبی، شکست خورد

دشمن تلاش بسیاری کرد تا آن را از بین ببرد، اما نتوانست. این موضوع مربوط به زمان رضاخان است.

◆ پهلـــوی دوم در منحرف کردن هیئتهـــای مذهبی شکست خورد

بعد از آن تلاش بسیاری کردند تا این جریان را منحرف کنند. بنده دیده بودم که در دوران سلطنت طاغوتِ دوم پهلوی، در گوشه و کنار کشور، هیئتهای مذهبی را به دست افراد فاسد می‌سپردند تا شاید

این جریان را از چشم مردم بیندازند؛ اما نتوانستند. هیئتهای مذهبی، هیئتهای مذهبی ماندند. هیئتهای عزاداری، هیئتهای عزاداری ماندند. اگر افراد نابابی هم چند صباحی در هیئتی بودند، بعد از مدّتی میدان را خالی کردند. آنها نابود شدند، اما هیئتها، چنان‌که لازمه‌ی کلمه‌ی حق است، ماندند. تلاش بسیاری کردند بلکه بتوانند این هیئتها را از حال و هوای حسینی خارج کنند، اما نتوانستند.

منزلت پرچمداری اباعبدالله علیه‌السلام

عرض بنده به شما برادران عزیز این است که خود را علمداران حسینی بدانید. عَلَم عزای حسینی در دست شماست. این مرتبه‌ای بسیار بزرگ و مقامی مقدّس است. اگر نهضت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا تمام شده بود، آن حضرت دیگر علمدار نمیخواست. اما فرض این است که نهضت حسینی تا قیام فرزند معصومش حضرت بقیّةالله‌الأعظم - ارواحنافداه و عجّل الله تعالی فرجه و آلاف التحیّة والسّلام‌والاکرام‌علیه- برقرار است. نهضت که تمام‌شدنی نیست. هرچه زمان گذشته است، نهضت حسینی، گسترده‌تر و اعماق آن آشکارتر شده است. هر بخشی از این نهضت، علمداری دارد. دنیای فقاهت، بخشی از نهضت حسینی است و علمدارانش مراجع بزرگند. دنیای معنویّت و معرفت، بخشی دیگر از نهضت حسینی است و علمدارانش سالکان بزرگ و اهل معرفتند. صحنه‌ی عظیم زندگی مردم، که به سمت اسلام حرکت میکند و نهضت و انقلاب و حکومت اسلامی، بخشی از نهضت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است که علمداران و پرچمداران مخصوص به خود را دارد. بقای فرهنگ این نهضت در بین مردم هم بخشی از آن نهضت است و پرچمدارانش کسانی هستند که اقامه‌ی عزای حسینی میکنند. این پرچمداران همانا شما هستید. شما علمدار حسین علیه‌السلام هستید. بایستی این عَلَم را قدر بدانید و این کار را آن‌چنان که

◆ نهضت عاشورا تا قیام حضرت بقیّةالله عجل‌الله‌فرجه تداوم خواهد داشت

◆ نهضت حسینی در عرصه‌های گوناگون فقاهت، معنویّت، معرفت، حکومت اسلامی و فرهنگ عمومی، نیازمند علمدار است

◆ پرچمداران نهضت عاشورا، کسانی هستند که اقامه‌ی عزای حسینی میکنند

شایسته‌ی اوست، انجام دهید.

دیدید که در سال ۵۷ همین هیئتهای مذهبیِ شما چه نقش بزرگی را در روشن کردن حقایق برای مردم ایفا کردند!؟ مردم در خیابانها راه میرفتند و نغمه‌ی هیئتهای عزاداری، برای آنها بهترین تحلیل کننده‌ی سیاسی و انقلابیِ آن روز بود که حقایق را بیان میکرد. سال ٤۲ نیز همین‌طور بود. در دوران جنگ هم، چنین بود و امروز هم چنین است.

تبلیغ مسائل روز اسلام در هیئتهای مذهبی

◆ امروزه دنیای اســـلام با دشـــمنانی پلید و جهانی روبه‌روست

◆ امـــروزه عواطف ملّتهای مسلمان نســـبت به احکام و معارف اســـلام و حکومت اسلامی برانگیخته شده است

می‌بینید که امروز دنیای اسلام با چه دشمنانی روبروست. امروز شاهد هستید که صهیونیست‌های خبیث و پلید در دنیا چه اعمالی مرتکب میشوند. می‌بینید که امروز امریکا به عنوان قلدر و دیکتاتور جهانی، چگونه با اسلام و نهضت اسلامی روبه‌رو و طرف است. می‌بینید که امروز طاغوتهای جهانی، به این دلیل که از اسلام و قرآن سیلی خورده‌اند، چقدر از اسلام کینه دارند. از طرفی می‌بینید که چطور عواطف ملّتهای مسلمان در همه جای عالم نسبت به احکام اسلام و معارف اسلام و حکومت اسلامی برانگیخته شده است.

در گذشته، بعضی از ملّتهای مسلمان بودند که حرکت و اقدامی نمیکردند و برای اسلام دل نمیسوزاندند، اما امروز آن‌طور نیست. امروز ملّتهای مسلمان در هر جای دنیا که هستند – چه شیعه و چه غیر شیعه؛ مخصوص شیعیان هم نیست – نسبت به پرچم برافراشته‌ی اسلام در این قبّةالاسلام – یعنی ایران اسلامی – احساس دلبستگی و علاقه‌مندی میکنند و شما شاهد پیشرفتها و نفوذ روزافزون کلمه‌ی اسلام در دنیا، علی‌رغم میل دشمنان هستید. بحمدالله در دنیا، ایران اسلامی و ملّت مسلمان، روزبه‌روز عزیزتر شده و عزیزتر از این هم میشود. این مسائل و موضوعات را هیئتهای مذهبیِ شما میتوانند با صدای بلند تبلیغ کنند.

حفاظت هیئتهای مذهبی از آلودگی با خرافات

سینه‌زنیِ عزاداران حسینی، وسیله‌ای است که میتواند محبّت و ولایت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام را از نسلی به نسل دیگر منتقل کند. دشمنان نباید این مراسم مذهبی را از دست شما بگیرند. یکی از راههای آنها برای تحقّق این هدف شوم، آلوده کردن این مراسم با خرافات است. بخش مهمّی از این هدف که بهانه‌ای در دست دشمن بود، امسال با هوشیاری شما مردم و با ایمان عمیق جوانان مؤمن و عشّاق حسینی ما بکلّی از بین رفت و آن مسئله‌ی قمه‌زنی بود. موکبهای عزاداری هیئتهای حسینی؛ یعنی همین موکبهای عزاداریهای معمولی، قرنهاست که به عنوان اعلام مصیبت در خیابانها راه می‌افتند، عزاداری میکنند و به سر و سینه میزنند. این همان بلندگوی عظیمی است که نهضت حسینی را در همه جای کشور ما و در هر جایی که موالیان اهل‌بیت‌علیهم‌السلام، بخصوص شیعیان و محبّین اهل‌بیت هستند، رونق می‌بخشد و باید روزبه‌روز به رونق آن اضافه شود. مردم باید قدر هیئتها را بدانند. خودِ هیئتهای مذهبی هم قدر این سرمایه‌ی عظیم را بدانند. حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام و خاندان و اصحاب آن بزرگوار و شهدای عالی مقامِ عاشورا، با روح بلند خود، إن‌شاءالله پشتیبان این حرکت ایمانی و اسلامی و عاطفی شما هستند.

- **عزاداری، ابزار انتقال محبّت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام به نسلهای آینده است**
- **آلودگی هیئتها با خرافات، نقشه‌ی دشمن است**
- **موکبهای عزاداری، بلندگوهای نهضت حسینی هستند**

۱۳۷۳/۶/۸

گرفتار نشدن اباعبدالله‌علیه‌السلام در بن‌بست

در قرآن و روایات، بیش از همه چیز – حتی بیش از اصل اسلام – به تقوا تکیه و توجّه شده است. از آغاز شکل‌گیری تدیّن جامعه و انسانهای آن، امری که انسان را به سمت پذیرش سخن الهی و سخن حق و دین حق رهنمون میشود، تقوا است. بنابراین، خداوند در مورد قرآن میفرماید:

- **در قرآن و روایات، بیش از همه چیز به تقوا تکیه و توجّه شده است**

«هُدیً لِلْمُتَّقِین».[۱]

◆ تقوا عبارت است از رعایت دقیق موازین الهی

اگر تقوا داشته باشیم، قرآن برای ما هدایت است. تقوا برای انسان متدیّن، عبارت است از رعایت دقیق موازین الهی...

در سلوک این راه، سختیهایی وجود دارد، لذا برای آسان شدن این سختیها، خدای متعال در قرآن برخی از آثار تقوا را به ما معرّفی کرده است، تا بدانیم تحمّل این سختیها در پایان کار، ثمره‌ی شیرینی دارد...

◆ گشایش و عدم گرفتاری در بن‌بست، یکی از آثار تقواست

میفرماید: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ»،[۲] هر کس تقوای الهی را پیشه کند، خاصیّتش این است که «یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»،[۳] خداوند برای او گشایشی ایجاد میکند؛ یعنی گرفتار بن‌بست نمیشود.

این امر، استثنا ندارد؛ البته بدیهی است که آن گشایش و خروج از بن‌بست، متناسب با هدفی است که انسان دارد...

◆ اگر تقوا موجب گشایش است، چرا از بن‌بست کربلا راهی برای امام حسین علیه‌السلام باز نشد؟

در این زمینه ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا امام حسین علیه‌السلام -آن متّقی‌ترین انسانها- باید شهید شود؟ چرا از بن‌بست کربلا راهی برای آن حضرت باز نشد؟

◆ امام حسین علیه‌السلام در دست‌یابی به هدف خود (انجام تکلیف و ارائه‌ی الگویی برای همیشه‌ی تاریخ) دچار بن‌بست نشد

پاسخ این است که امام حسین علیه‌السلام تقوا پیشه کرد و به تناسب هدفش، در بن‌بست گرفتار نشد. هدف امام حسین علیه‌السلام این نبود که به کربلا برود، حکومت را به دست گیرد و رسالتش تمام شود؛ هدف آن حضرت این بود که به همه‌ی تاریخ و بویژه تاریخ اسلام درس بدهد که در یک موقعیّت حسّاس چه‌کار باید کرد؛ جایی که دین در خطر است، با شرایط موجود چه باید کرد. هدف امام حسین علیه‌السلام این بود، که موفّق شد. شهید نشدن، هدف آن حضرت نبود. شهادت برای امثال امام حسین علیه‌السلام فوز بزرگی بوده و هست.

◆ هدف امام حسین علیه‌السلام فرار از شهادت نبود، تا به لوازم تقوایی آن عمل کند و گشایش حاصل شود

اگر هدف سیّدالشّهدا علیه‌السلام فرار از شهادت بود، این امر هم لوازمی

---

۱. بقره، ۲.
۲. طلاق، ۲.
۳. همان.

داشت که اگر به آن لوازم – که تقوای آن کار بود – عمل میکرد، بی‌شک گشایش برایش فراهم میشد. گشایشی از طریق شرعی و طریق صحیحی که تقوای الهی در آن صدق کند، ممکن است. در هر راهی که باشید، اگر شرایط و اوامری را که خدای متعال برای راه و هدف شما معیّن کرده، رعایت کنید، در بن‌بست گرفتار نمیشوید.

۱۳۷۳/۱۰/۱۵

تبیین عبرتهای عاشورا

◆ حادثه‌ی عاشورا، علاوه بر درس، متضمّن عبرت نیز هست

ماجرای امام حسین علیه‌السلام جدای از یک درس، یک عبرت است. درس آن است که به ما میگوید: این بزرگوار، آن‌طور عمل کرد، ما هم باید آن‌گونه عمل کنیم. امام حسین علیه‌السلام درس بزرگی به همه‌ی بشریّت داده که خیلی با عظمت و در جای خود محفوظ است. اما غیر از درس، چیز دیگری وجود دارد و آن عبرت است.

◆ برخی از عبرتهای عاشورا عبارتند از اینکه:
۱. چرا امام حسین علیه‌السلام پس از نیم قرن با وضع فجیع به شهادت رسید؟
۲. چه شد دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را اسیر کردند و در شهرها گرداندند؟

عبرت، آن است که انسان نگاه کند و ببیند چطور شد حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، همان کودکی که جلوِ چشم مردم، آن همه مورد تجلیل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و پیغمبر درباره‌ی او فرموده بود: «سَیِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّة»؛[۱] سرور جوانان بهشت، بعد از گذشت نیم قرن از زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله[۲] با آن وضعِ فجیع کشته شد؟! چطور شد که این امّت، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را جلوِ چشم کسانی از همان نسلی که دیده بودند که او بر دوش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سوار میشد[۳] و این حرفها را از زبان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره‌ی او شنیده بودند، با آن وضع فجیع کشتند؟!

این، عبرت است. مگر شوخی بود که دختران پیغمبر را مثل دخترانِ

۱. الکامل، عبدالله‌بن‌عدی، ج ۲، ص۱۱۹؛ الأمالی، صدوق، ص۱۷۷؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۲۹۸.
۲. الأخبار الطوال، ص ۲۵۹.
۳. شرح الأخبار، ج ۲، ص ۳۷۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، صص۲۲۸-۲۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۳۷، صص۶۰-۶۱.

سرزمینهای فتح شده‌ی غیر اسلامی، بیاورند جلوِ چشم مردم کوچه و بازار بگردانند[1] و به کسی مثل زینب(س) اهانت کنند؟! چطور شد که کار به اینجا رسید؟ این همان عبرت است و از درس بالاتر است. این نگاه به اعماق و ریزه‌کاری‌های تاریخ و حوادث است.

◆ عبرت، نگاه به اعماق و ریزه‌کاری‌های تاریخ و حوادث است

◆ حضرت زینب(س) در کوفه به رجعت و ارتداد در امّت پیامبر(ص) اشاره نمود

حال به مناسبت بحث «ارتجاع» یا «ارتداد» یا «رجعت»، میخواهم عرض کنم که در همین جریان، زینب‌کبری(س) اسم قضیّه‌ی «ارتجاع» را آورد؛ یعنی به همین بیماری اشاره کرد و در کوفه فرمود:

«إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً»؛[2]

شما مثل کسانی هستید که پشمی یا پنبه‌ای را با زحمت به نخ تبدیل میکنند و بعد می‌نشینند با زحمت زیاد، این نخها را باز میکنند و باز به پنبه یا پشم تبدیل میکنند!

◆ یکی از عبرتهای مهمّ عاشورا، توجّه به بروز بیماری ارتجاع یا ارتداد در جامعه است

این یعنی ارتجاع و برگشت و زینب‌کبری(س) به این معنا اشاره کرد. یعنی در امّت پیغمبر خاتم(ص)، همان اندازه این خطر وجود دارد که در امّت موسی. بعد از گذشت زمان پیغمبر(ص) – با آن نَفَس گرم پیغمبر – این حوادث شوخی نیست! در زمان پیغمبر(ص) – این انسانی که به وحی الهی متّصل بود – درباره‌ی تمام حوادثِ ریز و درشتی که اتّفاق می‌افتاد، آیه‌ی قرآن نازل میشد و وحی الهی، صریح و روشن و بی‌ابهام، نازل میگردید؛ حالا بعد از آن سازندگی که پیغمبر(ص) داشت، آن‌چنان رجعتِ فجیع، دردآور و فراموش نشدنی در تاریخ اتّفاق می‌افتد! پس این میکروب، میکروب «رجعت» یا «ارتجاع» یا «ارتداد» است.

◆ پرداختن به دنیا و شهوات، پرداختن به خود بیش از پرداختن به جمع، هدف، خدا و دین خدا، همان ارتجاع است

پرداختن به دنیا و شهوات؛ پرداختن به مال و مال اندوزی؛ پرداختن به خود بیش از پرداختن و اندیشیدن به جمع و هدف و خدا و دین خدا؛ دچار شدن به فساد اخلاقی – اعمّ از فسادهای مالی، جنسی، اداری و اختلافات داخلی که این هم یک نوع فساد بسیار خطرناک است –

---

۱. الفتوح، ج۵، صص ۱۲۰و۱۲۷؛ اللهوف، صص۸۴–۸۵؛ بحارالأنوار ج۴۵، صص۱۰۷–۱۰۸.
۲. الفتوح، ج۵، ص۱۲۱؛ الإحتجاج، ج۲، صص۲۹–۳۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۰۹.

و جاه‌طلبی‌های غلط و نامشروع، آن‌چنان که در دنیای غرب مطرح است؛ عواملی هستند که کاخ آرمانی انقلاب و اسلام و هر حقیقتی را ویران میکنند و این یعنی همان رجعت و برگشت، که دشمن منتظر آن است.

دشمن و نهادهای دشمن، بر اثر تجربه فهمیده‌اند که انسان، آسیب‌پذیر است. میگویند: «هر انسانی، قابل فاسد شدن است. هر کس باشد، میتوان فاسدش کرد.» البته راست میگویند؛ با یک استثنا: «**إِلاَّ الْمُتَّقِين**».[1] متّقین را نمیتوان فاسد کرد. آنها این را؛ یعنی معنای تقوا را دیگر نمی‌فهمند. بله؛ انسانها را میتوان فاسد کرد و میتوان زیباییهای دنیا را از طرق نامشروع در جلوِ چشم آنها به رژه در آورد و دلهایشان را بُرد؛ طوری که همه‌ی ارزشها را دور بریزند و در مقابل جلوه‌های مادّی قربانی کنند. اما اگر تقوا نباشد: «**إِلاَّ الْمُتَّقِين**». تقوا در قیامت هم اثر میکند، در دنیا هم اثر میکند، در سیاست هم اثر میکند، در حفظ نظام هم اثر میکند، در جنگ هم اثر میکند.

◆ تقوا، سپر دفاع از دین در برابر فساد، ارتجاع و ارتداد است

۱۳۷۳/۱۰/۱۹

عاشورا؛ پیوند تقدیر الهی با ایثار و عزم حسینی

روزها پی‌درپی میگذرند. همه‌ی روزها هم از لحاظ وضع طبیعی در این گیتی یکسانند، ولی بعضی از روزها به خاطر تقدیرات الهی که بسیاری از آن تقدیرات هم با اراده‌ی انسان رقم زده میشود، وضع خاصی پیدا میکنند. یک روز میشود روز عاشورا که همه‌ی تاریخ و همه‌ی بشریّت، از فیض فداکاریهای آن روز بهره و سهم میبرند.

◆ برخی ایّام، به دلیل تقدیرات الهی و اراده‌ی انسان، ویژگی خاصّی می‌یابند

روزی به نام عاشورا که هیچ ستمگری از آن سود ندیده است، خیلی باارزش است. در واقع، همیشه ستم‌کشیدگان و طبقات مظلوم، از

◆ عاشورا، همیشه به زیان ستمگران و به سود مظلومان بوده است

۱. زخرف،۶۷.

خاطره‌ی عاشورا سود و بهره گرفته‌اند. اما چرا چنین شد؟ چون آن حادثه‌ی عظیم و آن فداکاری بزرگ، از اراده‌ی شخص مطهّر و مقدّس معصوم و همراهان و یاران او تراوش کرد. عاشورا را آنها عاشورا کردند و به آن عظمت بخشیدند.

◆ عاشـــورا، تراوش اراده‌ی اباعبدالله علیه‌السلام و یاران اوست

۱۳۷۴/۲/۲۸

جامعه‌ی ولایی؛ جامعه‌ای مترقّی

غدیر یک مفهوم مترقّی و نجات‌بخش است. ولایت در اسلام یک مفهوم عالی است.

◆ ولایت در اســـلام یک مفهوم مترقّی و نجات‌بخش است

■

در جامعه‌ی ما هم، بحمدالله، ولایت، از گذشته تا امروز، تأثیرات خود را در همه‌ی ابعاد نشان داده است. از اوّل حرکتِ انقلابی، همین گونه بود. امام بزرگوار رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، با استمداد از شاخه‌های ولایت، این انقلاب را به پیروزی رساندند. موضوع عاشورا و کربلا، محبّت به اهل‌بیت علیهم‌السلام و کوشش برای شبیه شدن به آنها، روحیّه‌ی جهاد مظلومانه و صبر بر این جهاد، جزو خصوصیّات و معارف مربوط به ولایت است. امام به این وسیله توانستند این انقلاب را به پیروزی برسانند و این نظام را تشکیل دهند. البته نظامی نظام اسلامی است که از ولایت هم سیراب میشود و برخوردار می‌گردد. دشمنها تبلیغ نکنند که «این، یک انقلاب شیعی و مخصوص شیعه است و شامل غیر شیعه نمیشود.» از خصوصیّات محیط ولایت، این است که چشم را به مفاهیم اسلامی باز می‌کند. ما به برکت درسی که اهل‌بیت علیهم‌السلام دادند، از مفاهیم اسلامی و قرآنی، حدّاکثر استفاده را کردیم. شیعیان، پیروان اهل‌بیتند. امروز هم بحمدالله، همین‌طور است. این حالتِ عاطفه و محبّت شدیدی که در میان مردم ما نسبت به دوستان، نسبت به مظلومین و محرومین، مردم فلسطین، ستمدیدگان اروپا و مظلومین بخشهای دیگر دنیا هست، اساساً روحیّه‌ی شیعی و ولایتی است.

◆ ولایت در جامعه‌ی اسلامی ایران از گذشته تا امروز، تأثیرات خود را در همه‌ی ابعاد نشان داده است برخـــی از خصوصیّات و معارف مربـــوط به ولایت عبارتند از:

۱. موضوع عاشورا و کربلا؛

۲. محبّت بـــه اهل‌بیت علیهم‌السلام و تشبّه به آنها؛

۳. روحیّه‌ی صبر و جهاد؛

۴. شرط اسلامیت نظام؛

۵. بهره‌منـــدی حدّاکثری از مفاهیم اسلامی؛

۶. محبّت بـــه مظلومین و محرومین؛

این اشکها، دور هم نشستن‌ها، ذکر مصیبت کردن‌ها، این محرّم و عاشورا، در روحیّه و فضای زندگی مردم ما تأثیر میگذارد. آن خشکی و بی‌روحیِ بعضی از جوامع ضدّ شیعی - متأسّفانه بعضی حکومتها، مردمشان را نه غیر شیعی، بلکه ضدّ شیعی بار می‌آورند - بحمدالله، در جامعه‌ی ما نیست. جامعه‌ی ما، جامعه‌ای منعطف، با حال، با روحیّه، اهل عاطفه و تعطّف است.

◆ محرّم و عاشورا، در روحیّه و فضای زندگی مردم تأثیر میگذارد

۷ . پرورش روحیّه‌ی عاطفه و تعطّف در جامعه؛

۸. ایستادگی در مقابل دشمن

◆ از درسهای مؤثّر ائمّه علیهم‌السلام، ایســـتادگی بـــرای خدا در سخت‌ترین شرایط است

ایستادگی در مقابل دشمن هم، از خصوصیّات ولایت است. چون ائمّه‌ی ما، الگوی این ایستادگی‌اند؛ از نمونه‌ی کربلا بگیرید تا امامزاده‌هایی که در سخت‌ترین شرایط مقاومت کردند و به شهادت رسیدند، تا علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه آلاف التحیة والثناء، که با یک سیاست الهی به جنگ دشمن رفت، تا موسی‌بن‌جعفر علیه الصّلاة والسّلام که سالهای زندان را تحمّل کرد،[1] تا ائمّه‌ی ابناءالرّضا علیهم‌السلام که سالیان دراز رنج تبعید را تحمّل کردند.[2] انواع و اقسام تحمّل رنج برای خدا، در میان ائمّه علیهم‌السلام، از اوّل تا آخر و در طول این دویست‌وپنجاه سال، وجود دارد. خُب؛ مردم ما اینها را یاد گرفتند. اینها درس است. لذا، می‌بینید که مردم می‌ایستند و همین ایستادگی هم آنها را پیروز میکند.

۱۳۷۴/۳/۱

تبیین عاشورا با شیوه‌های متنوّع و برتر

شما و ما، امام را لمس کرده‌ایم؛ اما بچّه‌های ما چطور؟ نوزادان ما چطور؟ آنها که از امام، جز گفته‌های ما چیز دیگری نمیدانند، [آیا] آن کتاب مثلاً هزار صفحه‌ای را بخواند؟ بگوییم به گزارشهای رادیو گوش کن، ببین امام کی بوده است؟ یا نه؛ باید امام را به او برسانیم و

۱. عیون أخبارالرضا، ج ۲، ص ۹۶؛ المنتظم، ج ۹، ص ۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۸، ص ۲۲۸.
۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ تاریخ بغداد، ج ۳، صص ۲۶۵-۲۶۶ و ج ۱۲، ص ۵۶؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۴۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۵۰، صص ۲ و ۱۹۷.

او را به امام وصل کنیم؟ باید یک متن کوتاه، ده صفحه، پنج صفحه، شامل اهمّ مطالب راجع به امام را بدون حاشیه ارائه دهید. همین‌طور، چنین جزوه‌ای راجع به عاشورا تهیه شود. ما سالهای متمادی است، همین‌طور چقدر حرفهای خوب، قوی و پُرمغز راجع به عاشورا میزنیم. اما مگر حالا همه باید منتظر بمانند تا روزی فلان گوینده‌ی متفکّرِ آگاه، یک سخنرانی داشته باشد؛ بگوییم آقایان! حالا بروید بفهمید عاشورا چیست. این‌طوری که نمیشود!

◆ برای معرّفی عاشـــورا، میــتـوان از متـــنهای کوتاه بدون حاشیه استفاده نمود

با صدهزار جلوه، باید عاشورا را نشان داد. با صدهزار بیان، باید عاشورا را تعریف کرد. با وجود صدهزار لغت، باید عاشورا را در یک کلمه گنجاند و به درون محفظ اذهان انسانها انداخت تا بدانند که عاشورا چیست.

◆ عاشورا را باید با هزاران جلوه و بیان، تعریف و تبیین کرد

عاشورا، یک «معرفت» و «احساس» است. ملّت ما، «احساس عاشورا» را دارد. می‌بینید در جلسات سینه‌زنی، وقتی بزرگها سینه میزنند، بچّه‌ی هفت، هشت ساله هم بلند میشود، پیراهنش را مثلاً به کمرش میبندد، سینه میزند. این احساس عاشورا چیز خیلی خوبی است و هیچ فلسفه و فلسفه‌بافی‌یی هم جایش را نمیگیرد.

◆ عاشورا، متضمّن دو عنصر معرفت و احساس است

◆ عناصر احساس و معرفت موجود در واقعه‌ی عاشورا، جای یکدیگر را نمیگیرند

اما یک «معرفت عاشورایی» هم داریم که اگر آن نباشد، احساس عاشورا در خدمت مجلس عزاداری محمدرضا - فرض بفرمایید در فلان مرکز وابسته به خودش - قرار میگیرد! روضه‌خوانِ محمدرضا میرفت روضه‌ی امام حسین علیه‌السلام میخواند و مستمعش هم در مجلس او، برای امام حسین علیه‌السلام گریه میکرد! این کارها، یک ذرّه هم آنها را به امام حسین علیه‌السلام نزدیک نمیکرد. وقتی معرفت نباشد، این گونه است.

◆ احســـــاس عاشـــورایی بدون برخورداری از معرفت عاشـــورایی، در مسیر غلط قرار میگیرد

همه‌ی کار بزرگان و مصلحین این بوده است که با استفاده از زمینه‌های ذهنی، عاطفی و فکری مردم، آنها را به یک معرفت صحیح متّصل کنند. کار بزرگ روشنفکرِ انقلابی و مذهبی در آن دوره‌ای که کار

◆ بزرگان و مصلحان همواره بـــا اســـتفاده از زمینه‌های عاطفی و فکری، برای ایجاد معرفتِ صحیح تلاش کرده‌اند

میکرده، همین بوده است که «معرفت» را با «عاطفه» جفت کند؛ که بعد نتیجه‌اش این حرکتِ عظیم میشود.

عاشورا را با استفاده از بهترین زبانها، شیرین‌ترین بیانها، تواناترین نویسندگان و خوش‌فکرترین عاشورا شناس‌ها، معرّفی کنید. به جای یک کتاب پانصد صفحه‌ای، یک کتاب پنج صفحه‌ای بنویسید که بشود آن را فهمید. این یک هنر بزرگ است.

۱۳۷۴/۳/۳

برکات بی‌شمار عاشورا

اگرچه در باب محرّم و عاشورا و آثار این پدیده‌ی عظیم، صحبتها و افادات ارزشمندی شده است و همه شنیده‌ایم و استفاده کرده‌ایم؛ لکن هرچه زمان میگذرد، احساس میشود که چهره‌ی بی‌زوال این خورشید منوّر - که میشود آن را به «خورشید شهادت»، «خورشید جهاد مظلومانه و غریبانه» تعبیر کرد که به وسیله‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و یارانش برافروخته شد - بیشتر آشکار میگردد و برکات عاشورا بیشتر معلوم میشود.

◆ با گذر زمان، برکات عاشورا بیشتر نمایان میگردد

از همان روز اوّلی که این حادثه اتّفاق افتاد، تأثیرات بنیانی آن بتدریج معلوم شد. از همان روزها، عدّه‌ای احساس کردند که وظایفی دارند. ماجرای «توّابین» پیش‌آمد.[1] قضایای مبارزات طولانی بنی‌هاشم و بنی‌الحسن علیهم‌الصّلاة‌والسّلام پیش‌آمد.[2] بعد، نهضت بنی‌عبّاس علیه بنی‌امیّه به‌پا خاست. در اواسط قرن دوم هجری، در همه‌ی اطراف عالم اسلام

◆ واقعه‌ی توّابین، مبارزات طولانی بنی‌هاشم و بنی‌الحسن و نهضت بنی‌عبّاس علیه بنی‌امیّه، گوشه‌هایی از تأثیر بنیادین عاشورا در تاریخ هستند

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۶، صص ۳۶۳-۳۷۴؛ الکامل، ج ۴، صص ۱۵۸-۱۸۵.

۲. تاریخ خلیفة، ص ۳۱۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۴۷۱-۴۷۲؛ الإمامة و السیاسة، ج ۲، صص ۱۸۶-۱۸۷؛ أنساب الأشراف، ج ۳، صص۱۳۶-۱۳۷؛ تاریخ الطبری، ج۷، ص۱۲۳؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص۳۱۹؛ مروج الذهب، ج۳، صص۲۹۴-۲۹۶ و ج۴، صص ۶۸-۶۹؛ مقاتل الطالبیین، صص ۱۲۹-۱۳۸و ۴۸۰-۴۸۱؛ تجارب الأمم، ج ۴، صص ۱۱۸-۱۱۹؛ البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۱۰؛ المنتظم، ج ۷، ص ۲۱۳ و ج ۱۲، ص ۵۰؛ الکامل، ج ۶، صص ۳۰۲-۳۰۷ و ج ۷، صص ۱۶۳و ۲۳۸-۲۴۰؛ الفخری، صص۲۳۷-۲۳۹.

آن روز، بخصوص در ایران و شرق ایران - خراسان - و غیره، با فرستادن دُعاتی، زمینه را برای ازاله‌ی حکومت ظالم، مستکبر و نژادپرست اموی فراهم کردند؛ حتی نهضت عبّاسیان هم که بالاخره به پیروزی رسید، با نام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام شروع شد.[1]

◆ مردم ادّعای عبّاسیان در مورد خونخواهی اباعبدالله علیه‌السلام را پذیرفته و با آنها همراه شدند

اگر تاریخ را نگاه کنید، مشاهده خواهید کرد که دُعات بنی‌عبّاس، وقتی به اطراف عالم اسلام میرفتند، از خون حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و شهادت آن بزرگوار و انتقام خون فرزند پیغمبر و جگرگوشه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام مایه میگرفتند، تا بتوانند تبلیغات خودشان را به راه بیندازند. مردم هم قبول میکردند. حتی لباس سیاهی که شعار بنی‌عبّاس بود، به عنوان لباس عزای امام حسین علیه‌السلام انتخاب شد و بعدها هم در زمان حکومت پانصدساله‌ی بنی‌عبّاس،[2] همواره لباس رسمی آنها، لباس سیاه بود.

◆ بنی‌عبّاس نیز دچار انحراف شدند و دنباله‌ی کار بنی‌امیّه را پیش بردند

لباس سیاه، برای اوّلین بار به مناسبت عزاداری امام حسین علیه‌السلام استفاده شد. آنها میگفتند: «**هذا السّواد حداد آل محمد**»؛[3] یعنی این لباس عزای ذریّه‌ی پیغمبر است. این‌گونه شروع کردند و آن تحوّل را به راه انداختند. البته منحرف شدند و خود آنها هم دنباله‌ی کار بنی‌امیّه را پیش بردند.

تأثیر عاشورا در عصر حاضر

◆ به حکومت رسیدن حق در عصر سلطه‌ی جهانی کفر، از تأثیرات عاشوراست

اینها تأثیرات عاشورایی است. در طول زمان نیز همین‌طور بوده است. آنچه در زمان ما اتّفاق افتاد، از همه‌ی اینها بالاتر بود؛ یعنی در عصر تسلّط ظلم، کفر و الحاد بر سرتاسر عالم؛ در عصری که عدالت، خلاف قانون و ظلم، قانون و مقرّراتِ بین‌المللی شده است، حق به حکومت رسید. اینکه شما می‌بینید ابرقدرتها زورگویی میکنند و میخواهند نظام جدیدی را بر دنیا حاکم کنند - که البته همان نظام

۱. البدء و التاریخ، ج ۶، صص ۵۹-۷۳؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۸۶.
۲. تاریخ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۶۶۳.
۳. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۶۱.

قبلی هم نظام حاکمیّت ابرقدرتها بود – این، همان سلطه‌ی ظلم است. برای هر آنچه در دنیا ظلم، حق‌کشی و تبعیض میشود، اسمهای قانونی مثل «حقوق بشر»، «دفاع از ارزشهای انسانی» و از این قبیل میگذارند. بدترین نوع سیطره‌ی ظلم، این است که ظلم به اسم عدل، و ناحق به اسم حق، بر دنیا مسلّط شود. در چنین زمانی، ناگهان به برکت عاشورا، حجاب ظلمت شکافته و خورشید حقیقت آشکار شد. حق، به قدرت و حکومت رسید. اسلام که همه‌ی دستها سعی میکردند آن را منزوی کنند، در وسط عرصه، خودش را مطرح کرد و دنیا مجبور شد که حضور اسلام راستین و ناب را در شکل حکومت جمهوری اسلامی بپذیرد. شروعِ نهضت پانزده خرداد هم به برکت عاشورا بود. امسال بعد از گذشت سی و دو، سه سال از حادثه‌ی پانزده خرداد، مثل آن سال اوّل، دوباره خرداد با محرّم همزمان و مقارن شده است.

◆ آغاز نهضت پانزده خرداد، به برکت عاشورا بود

در پانزده خرداد که در سال چهل‌ودو شمسی – هشتادوسه قمری – با دوازدهم محرّم مصادف بود، امام بزرگوار مارضوان‌الله‌تعالی‌علیه در عرصه‌ی عاشورایی و با بهره‌برداری به بهترین شکل ممکن از ماجرای عاشورا و محرّم، توانستند پیام حق و دادِ برآمده از دلِ خود را به‌گوش مردم برسانند و مردم را متحوّل کنند. اوّلین شهدای ما هم در ماجرای پانزده خرداد، در تهران، ورامین و بعضی جاهای دیگر، همین سینه‌زن‌های حسینی بودند که آمدند و در معرض تهاجم دشمنِ عاشورا قرار گرفتند. در سال پنجاه‌وهفت هم مشاهده کردید ماجرای آن روز و ماهی را که در آن، خون بر شمشیر پیروز میشود. این نام را امام بزرگوار از همه‌ی قضایای محرّم، خلاصه‌گیری، استحصال و مطرح کردند. همین‌طور هم شد؛ یعنی مردم ایران به پیروی از حسین‌بن‌علی علیه‌السلام درس عاشورا را گرفتند و در نتیجه خون بر شمشیر پیروز شد. این موضوع در ماجرای امام حسین علیه‌السلام چیز عجیبی است.

◆ امام خمینی رحمه‌الله در پانزده خرداد چهل و دو، با بهره‌گیری از عاشورا پیام حق خود را به گوش مردم رساند

◆ امام خمینی رحمه‌الله سیاست پیروزی خون بر شمشیر را از قضایای محرّم، استحصال و مطرح کرد

◆ پیروزی انقلاب اسلامی نیز مانند عاشورا، مصداق پیروزی خون بر شمشیر است

لزوم بهره‌گیری از عاشورا

خُب؛ حالا ما و شما، امانتدار و وارثِ این حقیقت تاریخی هستیم. امروز کسانی هستند که میخواهند ماجرای عاشورا را به عنوان یک درس، خاطره و یک شرح واقعه؛ از زبان علما، روحانیّون، مبلّغین، مبلّغات و امثال اینها بشنوند. ما در این زمینه چه خواهیم کرد؟ در اینجا به قضیّه‌ی خیلی مهمّ تبلیغ میرسیم.

◆ **سلاح محرّم در برابر دشمنان، پیروز است**

اگر روزی این طلاب جوان، فضلای حوزه‌های علمیّه، مبلّغین، وعّاظ، مدّاحان و روضه‌خوانان، توانسته‌اند ماجرای عاشورا را مثل حربه‌ای علیه ظلمات متراکم حاکم بر فضای زندگی همه‌ی بشر به‌کار گیرند و با این تیغ بُرنده‌ی الهی، پرده‌ی ظلمات را بشکافند و خورشید حقیقت را به شکل حاکمیّت اسلام، واضح و آشکار کنند - این حقیقت در زمان ما اتّفاق افتاده است - چرا نباید متوقّع بود که در هر عصر و زمانی - هرچه هم که تبلیغات دشمن در آن دوره‌ی سخت، همه‌گیر و ظلمات «**اشدّ تراکماً**» باشد - مبلّغین، گویندگان و علمای دین، بتوانند علیه هر باطلی، شمشیر حق و ذوالفقار علوی و ولوی را در دست گیرند و از آن استفاده کنند؟!

◆ **در فضای ضدّیت همه جانبه‌ی دنیای کفر با اسلام ناب، معجزه‌ی قیام عاشورا تکرار شدنی است**

چرا ما چنین چیزی را مستبعد بدانیم؟! درست است که امروز تبلیغات دشمن، همه‌ی فضای ذهن بشریّت را فرا گرفته است. در این، شکّی نیست. درست است که اموال کلانی برای تشویش چهره‌ی اسلام، بخصوص تشیّع، خرج میشود. درست است که هر کس که منافع نامشروعی در زندگی ملّتها و کشورها دارد، خود را موظّف به فعّالیّت علیه اسلام و حکومت اسلامی می‌بیند. درست است که کفر، با همه‌ی تفرّق و تشتّتش، با استفاده از همه‌ی امکانات، در یک امر اتّفاق کرده و آن ضدّیت با اسلام ناب است و حتی اسلام محرَّف را هم به جنگ اسلام ناب آورده و به میدان کشانیده است. اینها همه درست، اما آیا

جناح حق و جبهه‌ی اسلام ناب نمیتواند در مقابل این تبلیغات خصمانه و خباثت‌آلود، به برکت روح، پیام و حقیقت عاشورا و پیام محرّم، همان معجزه را یک‌بار دیگر تکرار کند؟! چرا نتواند؟! سختی دارد، اما ممکن است. همّت و فداکاری لازم دارد. راه باز است؛ بن‌بست نیست. مسئولیّت ما و شما این است.

دنیا؛ تشنه‌ی فرهنگ عاشورا

◆ **دانشمندان غرب، تشنه‌ی اسلامند**

امروز دنیا تشنه‌ی حقیقت است. این حرف یک روحانی یا یک شخص متعصّب اسلامی نیست؛ بلکه حرف کسانی است که سالها با فرهنگ غربی ارتباط، رفت و آمد، مبادله و حتی نسبت به آن، حسن نظر داشته‌اند. آنها میگویند که امروز دنیای غرب در سطوح حسّاسش، تشنه‌ی اسلام است. «سطوح حسّاس» یعنی چه؟ فلان جماعت عامی و غافل، یا فرض بفرمایید جماعتهایی که منافعشان بشدّت مطرح است – مثل حکّام، دولتمردان، سرمایه‌داران، زراندوزان و زورگویان – بخشهای کرخت و دیر احساس پیکره‌ی فرهنگ غرب و جوامع غربی‌اند. دانشمندان، متفکّرین، انسانهای با وجدان، روشنفکران و جوانان، بخشهای حسّاس پیکره‌ی جوامع غربی هستند.

◆ **آرامش روحی بشر غربی فقط در سایه‌ی اسلام فراهم میشود**

این بخشهای حسّاس، امروز تشنه‌ی مکتب و درسی از زندگی هستند که آنها را از هزاران دشواری واقعی زندگی نجات دهد. خیلی از این مشکلات زندگی، مشکلات واقعی نیست. مشکل واقعی؛ احساس ناامنی روحی، تنهایی، افسردگی، تزلزل و عدم اطمینان و سکینه‌ی روحی است. اینها مشکلات واقعی بشر است که در اوج ثروت و شهرت، یک نفر را به خودکشی وادار میکند. جوان، پولدار و دارای امکانات تنّعم و بهره‌برداری از زندگی است، اما خودکشی میکند؛ خُب چرا؟! دردش چیست؟ کدام درد است که از بی‌پولی و نداشتن امکاناتِ تمتّع جسمانی و لذایذ جنسی هم سخت‌تر است؟ دردی که

امروز گریبان جوامع مادّی دنیا و تمدّن غربی را گرفته است؛ عدم اطمینان، عدم آرامش، عدم نقطه‌ی اتّکای روحی، عدم اُنس و تواصل بین انسانها، احساس غربت و انکسار است.
بخشهای حسّاس جوامعی که این دردها را بیشتر احساس میکنند، چشم انتظارند که دست نجاتی بیاید و آنها را از این حالت نجات دهد. در آنجاهایی که آگاهی هست، چشمها به اسلام دوخته شده است. البته عدّه‌ای از آنها آگاهی ندارند و اسلام را نمی‌شناسند، اما زمینه‌ی گرایش به اسلام را دارند. کسانی که اسلام را می‌شناسند، مشخّصاً روی اسلام تکیه میکنند. یکی از اندیشمندان ایرانی خودِ ما گفته بود - بنده شنیدم آن شخص به رحمت خدا رفته است - که «امروز غرب در جستجوی چهره‌هایی مثل شیخ انصاری و ملّاصدراست».

◆ **غرب در جستجوی چهره‌هایی چون شیخ انصاری و ملّاصدرا است**

زندگی، معنوّیات و ارزشهای آنها، امروز چهره‌های غربی و متفکّرین غربی را جذب میکند. منبع زخّار این حقایق و ارزشها، معارف اسلامی و در قلّه و اوج این معارف، معرفت عاشورایی است. قدر اینها را باید دانست. ما حالا میخواهیم این معارف را در مقابل چشم مردم دنیا قرار دهیم.

◆ **معرفت عاشورایی، منبع حقایق و ارزشهای اسلامی است**

مقابله با تحریف

با تشکر از همه‌ی افراد و آحادی که در سال گذشته درخواست ما را اجابت کردند و یک حرکت تحریف‌آمیز را از صفحه‌ی عزاداری عاشورا حذف نمودند، باز میخواهم بر روی همین قضیّه تکیه کنم. عزیزان من؛ مؤمنین به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام! امروز حسین‌بن‌علی میتواند دنیا را نجات دهد؛ به شرط آنکه با تحریف، چهره‌ی او را مغشوش نکنند. نگذارید مفاهیم و کارهای تحریف‌آمیز و غلط، چشمها و دلها را از چهره‌ی مبارک و منوّر سیّدالشّهدا علیه‌السلام منحرف کند؛ با تحریف مقابله کنید.

◆ **حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، منجی بشریت است**

◆ **کارهای نادرست، دلها را از چهره‌ی مبارک سیّدالشّهدا علیه‌السلام منحرف میکند**

توصیه به واقعه‌خوانی و روضه‌خوانی سنّتی

بنده میخواهم به طور خلاصه، دو مطلب را عرض کنم: یکی اینکه، عاشورا و ماجرای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام باید در منبر، به شکل سنّتی روضه‌خوانی شود؛ اما نه برای سنّت‌گرایی، بلکه از طریق واقعه‌خوانی. یعنی اینکه، شب عاشورا این‌طور شد، روز عاشورا این‌طور شد، صبح عاشورا این‌طور شد. شما ببینید یک حادثه‌ی بزرگ، به مرور از بین میرود؛ اما حادثه‌ی عاشورا، به برکت همین خواندنها، با جزئیّاتش باقی مانده است. فلان کس این‌طوری آمد با امام حسین علیه‌السلام وداع کرد، این‌طوری رفت به میدان، این‌طوری جنگید، این‌طوری شهید شد و این کلمات را بر زبان جاری کرد.

◆ راهکار مقابله با تحریف عاشورا، روضه‌خوانی سنّتی از طریق واقعه‌خوانی است

◆ ثبت و بقای حادثه‌ی کربلا، از ثمرات سنّت واقعه‌خوانی است

واقعه‌خوانی، تا حدّ ممکن باید متقن باشد؛ مثلاً در حدود «لهوفِ» ابن‌طاووس[1] و «ارشادِ» مفید[2] و امثال اینها– نه چیزهای من‌درآوردی – واقعه‌خوانی و روضه‌خوانی شود.

◆ واقعه‌خوانی باید مُتقن باشد

تبیین اهداف قیام اباعبدالله علیه‌السلام در مجالس حسینی

در خلال روضه‌خوانی، سخنرانی، مدّاحی، شعرهای مصیبت، خواندن نوحه، سینه‌زنی و در خلال سخنرانی‌های آموزنده، ماجرا و هدف امام حسین علیه‌السلام یعنی همان هدفی که در کلمات خود آن بزرگوار هست که:

◆ هدف قیام امام حسین علیه‌السلام، اصلاح امّت و تغیّر علیه سلطان جائر بود

«وَ أَنِّی لَمْ‌أَخْرُجْ أَشِراً وَ لابَطِراً وَ لامُفْسِداً وَ لاظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی»[3]

بیان شود. این یک سرفصل است. عباراتی از قبیل:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاكِثاً

---

۱. الذریعة، ج ۱۸، ص ۳۸۹.

۲. الذریعة، ج ۱، صص ۵۰۹–۵۱۰.

۳. «و من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

لِعَهْدِاللهِ...فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلیه بِفِعْلٍ وَ لاقَوْلٍ کَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»[۱]
و «مَنْ کَانَ بَاذِلاً فِینَا مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِاللهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا»،[۲]

◆ توطین نفس بر لقاءالله و پرهیز از چسبیدن به تمتّعات دنیا، درس عاشورا و شرط عاشورایی شدن است

◆ حرکت در راه امام حسین؈ از درون افراد با تهذیب نفس آغاز و در سطح جامعه متجلّی میشود

هرکدام یک درس و سرفصل‌اند. بحث لقاءالله و ملاقات با خداست. هدف آفرینش بشر و هدف «**إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً**»[۳]– همه‌ی این تلاشها و زحمتها – همین است که «**فَمُلاقِیه**»[۴] ملاقات کند. اگر کسی موطّن در لقاءالله است و بر لقاءالله توطین نفس کرده است، «**فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا**»، باید با حسین؈ راه بیفتد. نمیشود توی خانه نشست؛ نمیشود به دنیا و تمتّعات دنیا چسبید و از راه حسین؈ غافل شد. باید راه بیفتیم. این راه افتادن، از درون و از نفس ما، با تهذیب نفس شروع میشود و به سطح جامعه و جهان میکشد.

◆ نهضت عاشورا تحت عنوان «قیام غریبانه علیه ظلم در شرایطی که هیچ‌کس جرأت اعتراض نداشت»، قابل جمع‌بندی است

اینها باید بیان شود. اینها هدفهای امام حسین؈ است. اینها خلاصه‌گیری‌ها و جمع‌بندی‌های نهضت حسینی است.

جمع‌بندی نهضت حسینی این است که یک روز امام حسین؈ در حالی که همه‌ی دنیا در زیر سیطره‌ی ظلمات ظلم و جور پوشیده و محکوم بود و هیچ‌کس جرأت نداشت حقیقت را بیان کند – فضا، زمین و زمان سیاه و ظلمانی بود – قیام کرد.

◆ همراه نشدن امثال ابن‌عبّاس با امام حسین؈، نشانگر سیطره‌ی کامل ظلم بر جامعه بود

شما نگاه کنید، ببینید؛ ابن‌عبّاس با امام حسین؈ نیامد؛ عبدالله‌بن‌جعفر با امام حسین؈ نیامد. عزیزان من! معنای این، چیست؟ این نشان نمیدهد که دنیا در چه وضعی بود؟ در چنین وضعیّتی، امام حسین؈

---

۱. «ای مردم! پیامبر خداﷺ فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمیکند)، ... آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲. «هر کس حاضر است در راه این قیام، خون خویش را نثار کند و آماده‌ی ملاقات با خدا است، با ما حرکت کند.» اللهوف، ص ۳۸؛ نیز ر.ک: نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص ۸۶؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۳۶۷.

۳. «ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت میروی.» انشقاق،۶.

۴. «و او را ملاقات خواهی کرد.» همان.

تک و تنها بود.

البته چند ده نفری دور و بر آن حضرت ماندند؛ اما اگر نمیماندند هم آن حضرت می‌ایستاد. مگر غیر از این است؟! فرض کنیم شب عاشورا، وقتی حضرت فرمود که «من بیعتم را برداشتم؛ بروید»،[۱] همه میرفتند. ابوالفضل علیه‌السلام و علی‌اکبر علیه‌السلام هم میرفتند و حضرت تنها میماند. روز عاشورا چه میشد؟ حضرت برمیگشت، یا می‌ایستاد و می‌جنگید؟ در زمان ما، یک نفر پیدا شد که گفت: «اگر من تنها بمانم و همه‌ی دنیا در مقابل من باشند، از راهم برنمیگردم.» آن شخص، امام ما بود که عمل کرد و راست گفت. «**صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ**»[۲] لقلقه‌ی زبان را که خُب همه داریم. دیدید، یک انسان حسینی و عاشورایی چه کرد؟ خُب؛ اگر همه‌ی ما عاشورایی باشیم، حرکت دنیا به سمت صلاح، سریع و زمینه‌ی ظهور ولیّ مطلقِ حق، فراهم خواهد شد. باید این مفاد برای مردم بیان شود. فراموش نکنید که هدف امام حسین علیه‌السلام بیان شود. حالا ممکن است انسان یک حدیث اخلاقی‌یی هم به فرض بخواند، یا سیاست کشور یا دنیا را تشریح کند. اینها لازم است، اما در خلال سخن، حتماً طوری صحبت شود که تصریحاً، تلویحاً، مستقلاً و ضمناً ماجرای عاشورا تبیین شود و مکتوم و مخفی نماند. این مطلب اوّل بود.

◆ اگر امام حسین علیه‌السلام تک و تنها هم میماند، از راه خود برنمیگشت

◆ عاشورایی شدن، حرکت دنیا به سوی صلاح و فراهم شدن زمینه‌ی ظهور را در پی دارد

محرّم؛ فرصتی برای بیان حقایق و معارف

مطلب دوم اینکه از این فرصت استفاده شود و همان‌طور که خود حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به برکت جهادش، اسلام را زنده کرد - اسلام، در حقیقت زنده شده و آزاد شده‌ی خون و قیام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است - امروز هم شما به انگیزه‌ی یاد، نام و منبر آن بزرگوار، حقایق اسلامی را بیان کنید؛ قرآن و حدیث را معرّفی کنید؛ نهج‌البلاغه را برای مردم بخوانید؛ حقایق اسلامی، از جمله همین حقیقت مبارکی را که امروز

◆ باید از فرصت محرّم برای بیان معارف و حقایق اسلامی بهره برد

◆ تبیین حقیقتِ نظام علویِ جمهوری اسلامی از بالاترین معارف اسلامی است

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۱۷-۳۱۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۱۶.
۲. «بر سر عهدی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده‌اند.» أحزاب،۲۳.

در حکومت حق، یعنی نظام علوی، ولوی و نبوی جمهوری اسلامی تجسّد پیدا کرده است، برای مردم بیان کنید. این جزو بالاترین معارف اسلامی است. خیال نکنند که میشود اسلام را تبیین کرد و از حاکمیّت اسلام که امروز در این مرز و بوم متجسّد شده است، غافل ماند و آن را مغفولٌ‌عنه گذاشت. این توصیه‌ی ما به شما عزیزان است.

۱۳۷۴/۳/۱۹

هدف اباعبدالله علیه‌السلام از قیام عاشورا

امروز به مناسبت روز عاشورا نیّت کردم که درباره‌ی نهضت حسینی سخن بگویم. چیز عجیبی است که همه‌ی زندگی ما از یاد حسین علیه‌السلام لبریز است؛ خدا را شکر. درباره‌ی نهضت این بزرگوار هم زیاد حرف زده شده است، اما در عین حال انسان هرچه در این‌باره می‌اندیشد، میدان فکر و بحث و تحقیق و مطالعه گسترده است. هنوز خیلی حرفها درباره‌ی این حادثه‌ی عظیم و عجیب و بی‌نظیر وجود دارد که ما باید درباره‌ی آن فکر کنیم و برای هم بگوییم.

• میدان فکر و تحقیق درباره‌ی نهضت عاشورا گسترده است

اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان میتواند در حرکت چند ماهه‌ی حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید، بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستم بگویم هزارها درس؛ میشود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره‌ی آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما اینکه میگویم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مداقّه قرار دهیم، از آن میشود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک امّت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره‌ی جامعه و قرب به خدا، درس است.

• حرکت اباعبدالله علیه‌السلام متضمّن صدها درس مهم برای تاریخ است

به خاطر این است که حسین‌بن‌علی(علیه‌السلام) در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدّسین عالم، این‌گونه میدرخشد. انبیا و اولیا و ائمّه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید! اگرآنها مثل ماه و ستارگان باشند، این بزرگوار مثل خورشید میدرخشد.

◆ امام حسین(علیه‌السلام) در میان مقدّسین عالم مانند خورشیدی‌میدرخشد

و اما آن صد درسِ مورد اشاره به کنار؛ یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین(علیه‌السلام) وجود دارد که من امروز سعی خواهم کرد آن را به شما عرض کنم. همه‌ی آنها حاشیه است و این متن است. چرا قیام کرد؟ این درس است.

به امام حسین(علیه‌السلام) میگفتند: شما در مدینه و مکه محترمید و در یمن، آن همه شیعه هست؛ به گوشه‌ای بروید که با یزید کاری نداشته باشید،[1] یزید هم با شما کاری نداشته باشد! این همه مرید، این همه شیعیان؛ زندگی کنید، عبادت و تبلیغ کنید! چرا قیام کردید؟ قضیّه چیست؟

◆ درس اصلی عاشورا؛ انگیزه، هدف و چرایی قیام است

این آن سؤال اصلی است. این آن درس اصلی است. نمیگوییم کسی این مطلب را نگفته است؛ چرا، انصافاً در این زمینه، خیلی هم کار و تلاش کردند، حرف هم زیاد زدند. حال این مطلبی را هم که ما امروز عرض میکنیم، به نظر خودمان یک برداشت و دید تازه‌ای در این قضیّه است.

◆ طرح حکومت و شهادت به عنوان نتایج قیام امام حسین(علیه‌السلام) و نه هدف آن، برداشت تازه‌ای از نهضت عاشوراست

نقد دو نظریّه درباره‌ی هدف قیام

دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود، یک حکومت تشکیل دهد. این هدفِ قیام ابی‌عبدالله(علیه‌السلام) بود. این حرف، نیمه‌درست است؛ نمیگویم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد؛ به این نحو که اگر ببیند نمیشود انسان به نتیجه برسد، بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است.

◆ طبق نظریّه‌ی تشکیل حکومت، تمام هدف قیام، سرنگونی یزید و تشکیل حکومت اسلامی بود و اگر حاصل نمیشد، امام(علیه‌السلام) از قیام دست‌میکشید

---

۱. أنساب الأشراف، ج۳، ص۱۶۱ – ۱۶۲؛ اللهوف، صص۳۹-۴۰؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۲۹.

بله؛ کسی که به قصد حکومت حرکت میکند، تا آنجا پیش میرود که ببیند این کار، شدنی است؛ تا دید احتمال شدنِ این کار، یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه‌اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آنجا جایز است انسان برود که بشود رفت؛ آنجا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که میگوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حَقّه‌ی علوی است، مرادش این است، این درست نیست؛ برای اینکه مجموع حرکت امام، این را نشان نمیدهد.

◆ **طبق نظریّه‌ی شهادت، هدف قیام امام(علیه‌السلام) شهادت بود؛ چون با ماندن نمیشد کاری کرد**

در نقطه‌ی مقابل گفته میشود: نه آقا، حکومت چیست؛ حضرت میدانست که نمیتواند حکومت تشکیل دهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود! این حرف هم مدّتی بر سرِ زبانها خیلی شایع بود! بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه‌ای هم این را بیان میکردند؛ حتی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده‌اند. این حرف که اصلاً حضرت قیام کرد برای اینکه شهید شود، حرف جدیدی نبوده است. گفت: چون با ماندن نمیشود کاری کرد، پس برویم با شهید شدن، کاری بکنیم!

این حرف را هم ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن بینداز. ما چنین چیزی نداریم.

◆ **دیدگاه صحیح درباره‌ی شهادت، انجام تکلیف مقدّسِ واجب یا راجح و تن دادن به کشته شدن در راه آن است**

شهادتی را که ما در شرع مقدّس می‌شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می‌بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدّسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این، آن شهادتِ صحیح اسلامی است. اما اینکه آدم، اصلاً راه بیفتد برای اینکه «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه‌ی چنینی که «خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزند»، اینها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه‌ی به آن عظمت است. در این هم بخشی از حقیقت

هست؛ اما هدف حضرت این نیست.

پس به طور خلاصه، نه میتوانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود، و نه میتوانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. چیز دیگری است که من سعی میکنم در خطبه‌ی اوّل – که عمده‌ی صحبت من هم امروز، در خطبه‌ی اوّل، همین قضیّه است – إن‌شاءالله این را بیان کنم.

خلط میان هدف و نتیجه در نظریّه‌های هدف قیام عاشورا

◆ حکومت یا شهادت، هدف نبودنـــد؛ بلکه نتایج حرکت امام ؈ بودند

بنده به نظرم این‌طور میرسد: کسانی که گفته‌اند «هدف، حکومت بود» یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خَلط کرده‌اند. نخیر؛ هدف، اینها نبود. امام حسین ؈ هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت» یا «شهادت».

◆ امام حســـین ؈ برای هر دو نتیجـــه‌ی حکومت یا شهادت آماده بود

البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت؛ هم مقدّمات حکومت را آماده کرد و میکرد، هم مقدّمات شهادت را آماده کرد و میکرد؛ هم برای این توطین نفس میکرد، هم برای آن؛ هرکدام هم میشد، درست بود و ایرادی نداشت، اما هیچ‌کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است.

نظریّه‌ی صحیح درباره‌ی هدف قیام

◆ هدف قیـــام، انجام دادن یک واجب عظیم بود که پیش از آن عمل نشده بود

◆ تکلیف واجبی که تا زمان امام حسین ؈ عمل نشده بود، جایـــگاه مهمّی در بنای کلّی نظام فکـــری و عملی اسلام دارد

هدف چیست؟ اوّل آن هدف را به طور خلاصه در یک جمله عرض میکنم، بعد مقداری توضیح میدهم. اگر بخواهیم هدف امام حسین ؈ را بیان کنیم، باید این‌طور بگوییم که هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ‌کس قبل از امام حسین ؈ حتی خود پیغمبر ﷺ انجام نداده بود. نه پیغمبر ﷺ این واجب را انجام داده بود، نه امیرالمؤمنین ؈ نه امام حسن‌مجتبی ؈.

واجبی بود که در بنای کلّی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمّی دارد. با وجود اینکه این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین علیه‌السلام به این واجب عمل نشده بود. عرض میکنم که چرا عمل نشده بود. امام حسین علیه‌السلام باید این واجب را عمل میکرد، تا درسی برای همه‌ی تاریخ باشد. مثل اینکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه‌ی تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، جهاد فی‌سبیل‌الله کرد و این درسی برای همه‌ی تاریخ مسلمین و تاریخ بشر تا ابد شد. این واجب هم باید به وسیله‌ی امام حسین علیه‌السلام انجام میگرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

◆ امام حسین علیه‌السلام باید در شرایط انحراف نظام اسلامی، به واجبی عظیم عمل میکرد، تا درسی برای تاریخ باشد

حالا چرا امام حسین علیه‌السلام این کار را بکند؟ چون زمینه‌ی انجام این واجب، در زمان امام حسین علیه‌السلام پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین علیه‌السلام پیش نمی‌آمد؛ مثلاً در زمان امام علی‌النّقی علیه‌السلام پیش می‌آمد، همین کار را امام علی‌النّقی علیه‌السلام میکرد و حادثه‌ی عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی‌النّقی علیه‌السلام میشد. اگر در زمان امام حسن مجتبی علیه‌السلام یا در زمان امام صادق علیه‌السلام هم پیش می‌آمد، آن بزرگواران عمل میکردند. در زمان قبل از امام حسین علیه‌السلام پیش نیامد؛ بعد از امام حسین علیه‌السلام هم در تمام طول حضور ائمّه علیهم‌السلام تا دوران غیبت، پیش نیامد!

◆ زمینه‌ی انجام دادن این واجبِ خاص، تنها زمان امام حسین علیه‌السلام پیش آمد

پس هدف، عبارت شد از انجام این واجب، که حالا شرح میدهم این واجب چیست. آن وقت به طور طبیعی انجام این واجب، به یکی از دو نتیجه میرسد:

◆ نتیجه‌ی طبیعی عمل به واجب خاص، حکومت یا شهادت بود

یا نتیجه‌اش این است که به قدرت و حکومت میرسد؛ اهلاً و سهلاً، امام حسین علیه‌السلام حاضر بود. اگر حضرت به قدرت هم میرسید، قدرت را محکم میگرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام اداره میکرد.

یک وقت هم انجام این واجب، به حکومت نمیرسد، به شهادت میرسد؛ برای آن هم امام حسین(علیه‌السلام) حاضر بود.

◆ امام حسین و ائمّه(علیهم‌السلام)، توانایی تحمّل بار سنگین ذبحِ عظیمِ تاریخ اسلام را داشتند

خداوند، امام حسین(علیه‌السلام) و دیگر ائمّه‌ی بزرگوار را طوری آفریده بود که بتوانند بار سنگینِ آن‌چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می‌آمد، تحمّل کنند و تحمّل هم کردند. البته داستان مصائب کربلا، داستان عظیم دیگری است. حال اندکی قضیّه را توضیح دهم.

احکام اسلامی، فردی و اجتماعی

◆ نظام اسلامی، مجموعه‌ی احکام فردی و اجتماعی است

پیغمبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و هر پیغمبری وقتی که می‌آید، یک مجموعه احکام می‌آورد. این احکامی را که پیغمبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند؛ بعضی اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را به پا بدارد. مجموعه‌ی احکامی است که به آن نظام اسلامی میگویند.

◆ پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله)، همه‌ی احکامی را که برای نیل به سعادت لازم است، بیان و به آنها عمل کرد

خُب؛ اسلام بر قلب مقدّسِ پیغمبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی‌سبیل‌الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه‌ی این مجموعه را بر بشریّت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) بیان فرمود.

«مَا مِنْ شَیْءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ یُبَاعِدُکُمْ مِنَ النَّارِ إِلاَّ وَ قَدْ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ وَ أَمَرْتُکُمْ بِهِ»؛[1]

◆ نظام اسلامی به دست پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) تشکیل گردید

پیغمبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله)، همه‌ی آن چیزهایی را که میتواند انسان و یک جامعه‌ی انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود؛ نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خُب؛ در زمان پیغمبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله)، حکومت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و

۱. «نیست چیزی که شما را به بهشت نزدیک کند و از جهنم دور گرداند؛ مگر اینکه از آن نهی‌تان و بدان امرتان کردم.» المحاسن، ج۱، ص۲۷۸. با کمی اختلاف: بحارالأنوار، ج۶۷، ص ۹۶؛ المصنف، ابن أبی‌شیبة الکوفی، ج ۸، ص ۱۲۹.

◆ **پیامبرﷺ و جانشین او، مهندس و راهبر نظام اسلامی هستند**

زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبیّ‌اکرمﷺ و آن کسی است که به جای او می‌نشیند.

◆ **فرد و جامعه‌ی اسلامی باید در مسیر کمال حرکت کنند**

خط هم روشن و مشخّص است. باید جامعه‌ی اسلامی و فرد اسلامی از این خط، بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند، که اگر چنین حرکتی هم انجام گیرد، آن وقت انسانها به کمال میرسند، انسانها صالح و فرشته‌گون میشوند، ظلم در میان مردم از بین میرود؛ بدی، فساد، اختلاف، فقر و جهل از بین میرود؛ بشر به خوشبختی کامل میرسد و بنده‌ی کامل خدا میشود.

اسلام این نظام را به وسیله‌ی نبیّ‌اکرمﷺ آورد و در جامعه‌ی آن روز بشر پیاده کرد. در کجا؟ در گوشه‌ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به مکه و چند شهر دیگر توسعه داد.

ضرورت تبیین تکلیف؛ هنگام انحراف کلّی جامعه‌ی اسلامی

سؤالی در اینجا باقی میماند و آن اینکه: اگر این قطاری را که پیغمبر اکرمﷺ بر روی این خط به راه انداخته است، دستی یا حادثه‌ای آمد و آن را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه‌ی اسلامی منحرف شد؛ اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کلّ اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟

◆ **در جامعه‌ی اسلامی دو نوع انحراف امکان دارد:**
۱. با وجود انحراف، احکام اسلام همچنان باقی بماند؛
۲. جامعه‌ی اسلامی بکلّی دگرگون شده و از مسیر اصلی منحرف شود

دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد میشوند - خیلی وقتها چنین چیزی پیش می‌آید - اما احکام اسلامی از بین نمیرود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد میشوند، حکومتها هم فاسد میشوند، علما و گویندگان دین هم فاسد میشوند! از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمیشود. قرآن و حقایق را تحریف میکنند؛ خوبها را بد، بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر میکنند! خطّی را که اسلام - مثلاً - به این سمت کشیده است، صدوهشتاد درجه به سمت دیگر

عوض میکنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟

◆ پیامبر ﷺ، تکلیف را در زمان ارتداد کلّی جامعه از اسلام بیان نمود، ولی زمینه‌ی عمل به آن در دوره‌ی امامت امام حسین علیه‌السلام فراهم شد

البته پیغمبر ﷺ فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است:

«**مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَه**»[1] تا آخر؛ و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین علیه‌السلام برایتان نقل میکنم. امام حسین علیه‌السلام این روایت پیغمبر ﷺ را برای مردم خواند. پیغمبر ﷺ فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر ﷺ میتوانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه؛ چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد. اگر جامعه منحرف شد، باید کاری کرد. خدا حکمی در اینجا دارد. در جوامعی که انحراف به حدّی پیش می‌آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد. خدا انسان را در هیچ قضیه‌ای بی‌تکلیف نمیگذارد.

پیغمبر ﷺ این تکلیف را فرموده است - قرآن و حدیث گفته‌اند - اما پیغمبر ﷺ که نمیتواند به این تکلیف عمل کند. چرا نمیتواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی میشود عمل کرد که جامعه منحرف شده باشد.

◆ انحراف ارتدادی جامعه از اسلام، در زمان پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین و امام حسن علیهماالسلام پیش نیامد

جامعه در زمان پیغمبر ﷺ و زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به آن شکل منحرف نشده است. در زمان امام حسن علیه‌السلام که معاویه در رأس حکومت است،[2] اگرچه خیلی از نشانه‌های آن انحراف پدید آمده است، اما هنوز به آن حدّی نرسیده است که خوف تبدیل کلّی اسلام وجود داشته باشد.

شاید بشود گفت در برهه‌ای از زمان، چنین وضعیّتی هم پیش آمد؛ اما در آن وقت، فرصتی نبود که این کار انجام گیرد - موقعیّت مناسبی نبود - این حکمی که جزو مجموعه‌ی احکام اسلامی است، اهمّیّتش

---

۱. «هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمیرساند) خداوند جمعیّتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند.» مائده، ۵۴.

۲. الأخبار الطوال، ص۲۱۸؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، صص۱۹۱-۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۵۷.

از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره‌ی جامعه. اگر جامعه بتدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد؛ اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات - یا به تعبیر امروز، انقلاب، اگر آن حکم انقلاب - را نداشته باشیم، این حکومت به چه دردی میخورد؟

◆ اهمّیّت حکم برگرداندن جامعه‌ی منحرف به خطّ اصلی، از اهمّیّت خود حکمِ حکومت کمتر نیست

پس اهمّیّت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه‌ی منحرف به خطّ اصلی است، از اهمّیّت خود حکمِ حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمّیّتش از جهاد با کفّار بیشتر است؛ شاید بشود گفت اهمّیّتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه‌ی اسلامی بیشتر است؛ حتی شاید بشود گفت اهمّیّت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج بیشتر است. چرا؟ به خاطر اینکه در حقیقت این حکم، تضمین کننده‌ی زنده شدن اسلام است؛ بعد از آنکه مُشرف به مردن است، یا مرده و از بین رفته است.

◆ حکم برگرداندن جامعه‌ی منحرف به خطّ اصلی، باید به شرط مناسب بودن موقعیّت، به اجرا درآید

خُب؛ چه کسی باید این حکم را انجام دهد؟ چه کسی باید این تکلیف را به‌جا بیاورد؟ یکی از جانشینان پیغمبر ﷺ وقتی در زمانی واقع شود که آن انحراف، به‌وجود آمده است. البته به شرط اینکه موقعیّت مناسب باشد؛ چون خدای متعال، به چیزی که فایده ندارد، تکلیف نکرده است. اگر موقعیّت مناسب نباشد، هر کاری بکنند، فایده‌ای ندارد و اثر نمی‌بخشد. باید موقعیّت مناسب باشد.

◆ مناسب بودن موقعیّت اجرای حکم، به معنی نبود خطر نیست، بلکه به معنی ترتّب نتیجه بر اجرای آن است

البته موقعیّت مناسب بودن هم معنای دیگری دارد؛ نه اینکه بگوییم چون خطر دارد، پس موقعیّت مناسب نیست؛ مراد این نیست. باید موقعیّت مناسب باشد؛ یعنی انسان بداند این کار را که کرد، نتیجه‌ای بر آن مترتّب میشود؛ یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد، مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این، آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام میداد.

انحراف ارتدادی و فرصت قیام در رژیم یزید

در زمان امام حسین علیه‌السلام هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین علیه‌السلام باید قیام کند، زیرا انحراف پیدا شده است؛ برای اینکه بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمیکند! شُرب خَمر و کارهای خلاف میکند؛ تعرّضات و فسادهای جنسی را واضح انجام میدهد؛[1] علیه قرآن حرف میزند؛ علناً شعر برخلاف قرآن و بر ردّ دین میگوید[2] و علناً مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رئیس مسلمانهاست، نمیخواهد اسم اسلام را براندازد.

◆ یزید در جایگاه خلیفه‌ی مسلمین، ظواهرِ اسلام را رعایت‌نمیکرد

او عامل به اسلام، علاقه‌مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود، مثل چشمه‌ای که از آن مرتّب آب گندیده تراوش میکند و بیرون میریزد و همه‌ی دامنه را پر میکند، از وجود او آب گندیده میریزد و همه‌ی جامعه‌ی اسلامی را پر خواهد کرد! حاکم فاسد، این‌گونه است دیگر، چون حاکم در رأس قلّه است و آنچه از او تراوش کند، در همان‌جا نمیماند - برخلاف مردم عادی - بلکه میریزد و همه‌ی قلّه را فرامیگیرد!

◆ حاکمیّت مثل یزید، فراگیر شدن فساد در جامعه‌ی اسلامی را به دنبال خواهد داشت

◆ دامنه‌ی تأثیر فساد حکّام بسیار وسیع‌تر از فساد مردم عادی است

مردم عادی، هرکدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است، هر کس که موقعیّت بالاتری در جامعه دارد، فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدمهای عادی، ممکن است برای خودشان یا برای عدّه‌ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او میریزد و همه‌ی فضا را پر میکند؛ همچنان که اگر صالح شد، صلاح او میریزد و همه‌ی دامنه را فرا میگیرد. چنین کسی با آن فساد، بعد از معاویه، خلیفه‌ی مسلمین شده است! خلیفه‌ی پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟!

◆ خلافت مثل یزید، بالاترین انحراف ممکن در نظام اسلامی است

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۲۸۶-۲۸۸؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۷-۶۸.

۲. روضة الواعظین، ص ۱۹۱؛ تذکرة الخواص، صص ۲۶۰-۲۶۱.

◆ وقتی اســـلام در خطر است، هیچ خطری مانع قیام نیست

زمینه هم آماده است. زمینه آماده است یعنی چه؟ یعنی خطر نیست؟ چرا؛ خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است، در مقابل انسانهای معارض، برای آنها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما میخواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند! بدیهی است که او هم به شما ضربه میزند. پس خطر هست.

◆ رفتـــار ضدّ اســـلامی و آشـــکار یزید، باعث میشد پیام امـــامعليه‌السلام به گوش همه برسد و این زمینه‌ی مناسبی برای قیام بود

اینکه میگوییم موقعیّت مناسب است؛ یعنی فضای جامعه‌ی اسلامی طوری است که ممکن است پیام امام حسینعليه‌السلام به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه، امام حسینعليه‌السلام میخواست قیام کند، پیام او دفن میشد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاستها به گونه‌ای بود که مردم نمیتوانستند حقّانیّت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود،[1] ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیّت آنجا مناسب نبود. قبلش هم امام حسنعليه‌السلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیّت مناسب نبود؛ نه اینکه امام حسینعليه‌السلام و امام حسنعليه‌السلام اهل این کار نبودند.

◆ ائمّـــهعليهم‌السلام در مقام امامت مســـاوی‌اند؛ ولی برخی به دلیل شـــرایط و زمینه‌ها، توفیـــق مجاهـــدت یافته، فضیلت پیدامیکنند

امام حسن و امام حسینعليهما‌السلام فرقی ندارند. امام حسین و امام سجادعليهما‌السلام فرقی ندارند. امام حسین و امام علی‌النّقی و امام حسن عسکریعليهم‌السلام فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هر یک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد، همین کار را میکردند و به همین مقام میرسیدند.

◆ خطر، مانع اجرای تکلیف قیام نیست، بلکه اجرای این تکلیف همیشه با خطر همراه است

خُب؛ امام حسینعليه‌السلام هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است. پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیّت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد.

---

۱. دلائل الإمامة، ص ۱۷۷.

◆ بی‌بصیرتی چهره‌های نامدار اسلامی، موجب گردید که به مجرّد احساس خطر، امامؑ را از قیام برحذر دارند

لذا عبدالله‌بن جعفر و محمدبن حنفیّه و عبدالله‌بن عبّاس –اینها که عامی نبودند، همه دین‌شناس، آدمهای عارف، عالم و چیزفهم بودند– وقتی به حضرت میگفتند که «آقا! خطر دارد، نروید»[1] میخواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف، برداشته است. آنها نمی‌فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود.

این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرتی آن‌چنان مقتدر –به حسب ظاهر– قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین چیزی میشود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم میگفتند: «آقا! شما که با شاه درافتاده‌اید، خطر دارد.» امام نمیدانست خطر دارد؟! امام نمیدانست که دستگاه امنیّتی رژیم پهلوی، انسان را میگیرد، میکشد، شکنجه میکند، دوستان انسان را میکشد و تبعید میکند؟! امام اینها را نمیدانست؟!

◆ قیام امام خمینی نسخه‌ی کوچکتر قیام امام حسینؑ بود

کاری که در زمان امام حسینؑ انجام گرفت، نسخه‌ی کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آنجا به نتیجه‌ی شهادت رسید، اینجا به نتیجه‌ی حکومت. این همان است؛ فرقی نمیکند. هدف امام حسینؑ با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این مطلب اساس معارف حسینؑ است. معارف حسینی، بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایه‌ی مهمّی است و خود یکی از پایه‌های اسلام است. پس هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه‌ی اسلامی به خطّ صحیح.

◆ اساس معارف امام حسینؑ و هدف قیام حضرت، بازگرداندن جامعه‌ی اسلامی به خطّ صحیح بود

چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانتِ کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است. البته دوران تاریخ، اوقات مختلفی است. گاهی شرایط

◆ زمان اجرای تکلیف قیام اصلاحی وقتی فرا میرسد که:
۱. انحراف کلّی در جامعه‌ی اسلامی رخ دهد؛
۲. زمینه‌ی مناسب برای قیام فراهم شود

---

۱. نامه‌ی عبدالله‌بن‌جعفر به اباعبداللهؑ: الفتوح، ج ۵، ص ۶۷؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۶۸-۶۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. گفتگوی محمدبن‌حنفیّه با اباعبداللهؑ: الکامل، ج ۴، صص ۱۶-۱۷؛ اللهوف، صص ۳۹-۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۲۶-۳۲۷. گفتگوی عبدالله‌بن‌عباس با اباعبداللهؑ: الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۵۰؛ دلائل الإمامة، صص ۱۸۱-۱۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۶۴-۳۶۵.

آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین ؑ آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می‌افتد و میخواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای اینکه اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که وقتی قیام کرد، به حکومت میرسد؛ این یک شکل آن است – در زمان ما بحمدالله این‌طور شد – یک وقت است که این قیام، به حکومت نمیرسد؛ به شهادت میرسد. آیا در این صورت، واجب نیست؟ چرا؛ به شهادت هم برسد، واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده‌ای ندارد؟ چرا؛ هیچ فرقی نمیکند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت فایده دارد – چه به شهادت برسد، چه به حکومت – منتها هرکدام، یک نوع فایده دارد.

◆ نتیجه‌ی قیام علیه طاغوت، حکومت یا شهادت است

◆ اگر تکلیف قیام، به شهادت نیز منجر شود، واجب و سودمند است

باید انجام داد؛ باید حرکت کرد. این، آن کاری بود که امام حسین ؑ انجام داد. منتها امام حسین ؑ آن کسی بود که برای اوّلین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او – در زمان پیغمبر ؐ و امیرالمؤمنین ؑ – چنین زمینه و انحرافی به‌وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه‌ی مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین ؑ، هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین ؑ، این اصلِ قضیّه است.

◆ امام حسین ؑ، اوّلین قیام‌کننده برای اصلاح جامعه‌ی اسلامی بود

پس میتوانیم این‌طور جمع‌بندی کنیم، بگوییم: امام حسین ؑ قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه‌ی اسلامی است، انجام دهد.

◆ تجدید بنای نظام اسلامی از طریق امر به معروف و نهی از منکر میسّر است، بلکه قیام، یکی از مصادیق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است

این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگِ امر به معروف و نهی از منکر است. البته

این کار، گاهی به نتیجه‌ی حکومت میرسد؛ امام حسین علیه‌السلام برای این آماده بود؛ گاهی هم به نتیجه‌ی شهادت میرسد؛ برای این هم آماده بود.
ما به چه دلیل این مطلب را عرض میکنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین علیه‌السلام به دست می‌آوریم. من در میان کلمات حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام چند عبارت را انتخاب کرده‌ام – البته بیش از اینهاست – که همه، همین معنا را بیان میکند.

◆ هدف قیام امام حسین علیه‌السلام را میتوان از کلمات خود حضرت به دست آورد

کلام امام علیه‌السلام درباره‌ی حاکمیّت امثال یزید ملعون

اوّل در مدینه، آن شبی که ولید حاکم مدینه، حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته است و شما باید با یزید بیعت کنید! حضرت به او فرمود: باشد تا صبح، «**نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلافَة وَالْبَيْعَةِ**»؛[1] برویم فکر کنیم ببینیم ما باید خلیفه شویم، یا یزید باید خلیفه شود!
مروان فردای آن روز، حضرت را در کوچه‌های مدینه دید گفت: یااباعبدالله علیه‌السلام! تو خودت را به کشتن میدهی! چرا با خلیفه بیعت نمیکنی؟ بیا بیعت کن؛ خودت را به کشتن نده؛ خودت را به زحمت نینداز!
حضرت در جواب او، این جمله را فرمود:
«**إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلامِ السَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيد**»؛[2]

◆ حاکمیّت مثل یزید، نابودی دین و نظام اسلامی را به دنبال داشت

دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد!
قضیّه‌ی شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت میخواهد بفرماید که تا به حال هرچه بود، قابل تحمّل بود؛ اما الان

۱. مثیر الأحزان، صص ۱۳-۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵. با کمی اختلاف: الفتوح، ج ۵، صص ۱۳-۱۴.
۲. الفتوح، ج۵، صص۱۶-۱۷؛ اللهوف، ص ۱۸؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۲۶.

پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به اینکه خطر انحراف، خطر جدّی است، اشاره میکند. مسئله، عبارت از خطر برای اصلِ اسلام است.

بیان تکلیف در وصیّت امام حسین(ع) به محمدبن‌حنفیّه

حضرت ابی‌عبدالله(ع) هم هنگام خروج از مدینه،[1] هم هنگام خروج از مکه،[2] صحبتهایی با محمدبن‌حنفیّه داشت. به نظر من میرسد که این وصیّت، مربوط است به هنگامی که میخواست از مکه خارج شود. در ماه ذیحجّه هم که محمدبن‌حنفیّه به مکه آمده بود، صحبتهایی با حضرت داشت.[3] حضرت به برادرش محمدبن‌حنفیّه، چیزی را به عنوان وصیّت نوشت و داد.

◆ امام حسین(ع) از اینکه دشمن با تبلیغات منفی، انگیزه‌ی قیام را قدرت‌طلبی معرفی کند، پیشگیری نمود

آنجا بعد از شهادت به وحدانیّت خدا و چه و چه، به اینجا میرسد: «وَ أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظَالِما»؛[4]

یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغاتچی‌ها تبلیغ کنند که امام حسین(ع) هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه خروج میکنند برای اینکه قدرت را به چنگ بگیرند - برای خودنمایی، برای عیش و ظلم و فساد - وارد میدان مبارزه و جنگ میشود! کار ما از این قبیل نیست؛

◆ قیام برای اصلاح، واجب بزرگی بود که امام حسین(ع) به آن عمل کرد

«وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی»[5] عنوان این کار، همین اصلاح است؛ میخواهم اصلاح کنم. این همان واجبی است که قبل از امام حسین(ع) انجام نگرفته بود.

◆ هدف امام حسین(ع) اصلاح؛ روش حضرت، خروج و قیام؛ و نتیجه‌ی آن، حکومت اسلامی یا شهادت بود

این اصلاح، از طریق خروج است؛ خروج، یعنی قیام. حضرت در این وصیّت‌نامه، این را ذکر کرد؛ تقریباً تصریح به این معناست؛ یعنی

---

۱. تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۵۳؛ الإرشاد، ج۲، صص۳۴-۳۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۲۹-۳۳۰.
۲. اللهوف، صص ۳۹-۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.
۳. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۵۱.
۴. «و من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۵. «و جز این نیست که من به منظور ایجاد اصلاح در میان امت جدم خارج شدم.» همان.

اوّلاً، میخواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است، نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم، نه برای این است که حتماً باید برویم شهید شویم؛ نه، میخواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح، کار کوچکی نیست. یک وقت شرایط طوری است که انسان به حکومت میرسد و خودش زمام قدرت را به دست میگیرد؛ یک وقت نمیتواند این کار را بکند - نمیشود - شهید میشود. در عین حال، هر دو قیامِ برای اصلاح است.

بعدمیفرماید:

«أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي».[۱]

این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است. این هم یک بیان دیگر.

◆ **قیام اصلاحی سیّدالشّهدا، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است**

نامه‌ی امام علیه‌السلام به رؤسای بصره و کوفه و اشاره به تکلیفی بزرگ

حضرت در مکه، دو نامه نوشته است که یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه‌ی حضرت به رؤسای بصره، این‌طور آمده است:

◆ **امام حسین علیه‌السلام در نامه‌ی خود به رؤسای بصره و کوفه، هدف و تکلیف را احیایِ اسلام و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بازسازی نظام اسلامی معرّفی میکند**

«وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُم بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُم إِلَى كِتَابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ البِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَولِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَاد»؛[۲]

من میخواهم بدعت را از بین ببرم و سنّت را احیا کنم، زیرا سنّت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی میخواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای

---

۱. «در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره‌ی جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتار نمایم.» همان.

۲. «اینک فرستاده‌ی خویش را با این نامه به سوی شما روانه کردم و شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او دعوت میکنم، که سنّت را میرانده و بدعت را احیا کرده‌اند. اگر گفتار مرا بشنوید و دستور مرا اطاعت کنید، شما را به راه رشاد هدایت میکنم.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۶.

اسلام و احیای سنّت پیغمبر و نظام اسلامی است.

بعد در نامه به اهل کوفه فرمود:

«فَلَعَمْرِی مَا الْإِمَامُ إِلاَّ الْحَاکِمُ بِالْکِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِینِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللهِ وَ السَّلَامُ».[1]

امام و پیشوا و رئیس جامعه‌ی اسلامی نمی‌تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و اینهاست؛ باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند؛ یعنی در جامعه عمل کند، نه اینکه خودش در اتاق خلوت فقط نماز بخواند، بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد.**«الدَّائِنُ بِدِینِ الْحَقِّ»**؛ یعنی آیین و قانون و مقرّرات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد. **«الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللهِ»**؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خطّ مستقیم الهی به هر کیفیّتی حفظ کند و اسیر جاذبه‌های شیطانی و مادّی نشود؛ والسّلام.

◆ برخی از ویژگیهای حاکم اسلامی عبارتند از:
۱. دوری از فسق و فجور؛
۲. عمل به کتاب خدا؛
۳. اخذ به قسط و عدل؛
۴. حق محوری در مقرّرات جامعه؛
۵. قرار گرفتن در خطّ مستقیم الهی

بنابراین، هدف را مشخّص می‌کند. امام حسین(علیه‌السلام) از مکه خارج شد. آن حضرت در بین راه در هر کدام از منازل، صحبتی با لحنهای مختلف دارد.

◆ امام(علیه‌السلام) در نامه‌ی خویش به اهل کوفه، با بیان ویژگیهای حاکم اسلامی، هدف قیام را مشخّص می‌کند

بیان انگیزه‌ی قیام در خطبه‌ی امام(علیه‌السلام) برابر لشکر حرّ

در منزلی به نام «بیضه»، در حالی که حرّبن‌یزید هم در کنار حضرت است - حضرت می‌رود، او هم در کنار حضرت می‌رود - به این منزل رسیدند و فرود آمدند. شاید قبل از اینکه استراحت کنند، یا بعد از اندکی استراحت، حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن، این‌گونه فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرَمِ‌اللهِ نَاکِثاً

◆ امام حسین(علیه‌السلام) انگیزه‌ی قیام خود را وجوب تغیّر در برابر حاکمی که حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کند، معرفی می‌نماید

---

۱. «و سوگند به جان خودم که امام فقط کسی است که به قرآن حکم کند و دادگر و متدین به آیین خدا باشد و نفس خود را در پیشگاه خداوند حساب کند (یا هوای نفس خود را برای رضای خدا باز دارد) والسلام.» روضة الواعظین، ص ۱۷۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۴-۳۳۵. با کمی اختلاف: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۲.

لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ يَعْمَلُ فِی عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيه بِفِعْلٍ وَ لاقَوْلٍ كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»؛[1]

یعنی اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه بر سرِ کار است که ظلم میکند، حرام خدا را حلال میشمارد، حلال خدا را حرام میشمارد، حکم الهی را کنار میزند، عمل نمیکند و دیگران را به عمل وادار نمیکند؛ یعنی در میان مردم، با گناه، با دشمنی و با ظلم عمل میکند - حاکمِ فاسد ظالم جائر، که مصداق کاملش یزید بود - «**فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيه بِفِعْلٍ وَ لاقَوْلٍ**» و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «**كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه**»، خدای متعال در قیامت، این ساکت بی‌تفاوتِ بی‌عمل را هم به همان سرنوشتی دچار میکند که آن ظالم را دچار کرده است؛ یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار میگیرد.

◆ یزید، مصداق کامل حاکم فاسد و ستمگر بود

این را پیغمبر ﷺ فرموده است. اینکه عرض کردیم پیغمبر ﷺ حکم این مطلب را فرموده است، این یکی از نمونه‌های آن است. پس پیغمبر ﷺ مشخّص کرده بود که اگر نظام اسلامی منحرف شد، باید چه‌کار کرد. امام حسین ﷺ هم به همین فرمایش پیغمبر ﷺ استناد میکند.

◆ روایت رسول‌الله ﷺ، نمونه‌ی تبیین تکلیف هنگام انحراف نظام اسلامی است

پس تکلیف چه شد؟ تکلیف، «**يُغَيِّرْ عَلَيه بِفِعْلٍ وَ لاقَوْلٍ**» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیّت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند. به هر کجا میخواهد برسد؛ کشته شود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود، یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیّت باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی است که پیغمبر ﷺ فرموده است.

◆ در برابر حاکم جور، تکلیف، تغیّر در گفتار و رفتار است؛ خواه نتیجه پیروزی ظاهری باشد، خواه نباشد

بعد امام حسین ﷺ فرمود:

«**وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْر**»؛[2]

من از همه‌ی مسلمانان شایسته‌ترم به اینکه این قیام و این اقدام را بکنم؛

◆ اباعبدالله ﷺ به عنوان وارث علم و حکمت پیامبر ﷺ شایسته‌ترین فرد برای ادای واجب بزرگ قیام است

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲. همان.

چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر، این تغییر، یعنی همین اقدام را بر تک‌تک مسلمانان واجب کرده است، بدیهی است حسین‌بن‌علی علیهما السلام پسر پیغمبر، وارث علم و حکمت پیغمبر، از دیگران واجب‌تر و مناسب‌تر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم. پس امام، علّت قیام خود را بیان میکند.

کلام امام علیه السلام در منزل عذیب

در منزل «عذیب» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند،[1] بیان دیگری از امام حسین علیه السلام هست. حضرت فرمود:

◆ حاصل قیام، خواه شهادت و خواه پیروزی باشد، باید به تکلیف عمل نمود

«أَمَا وَاللهِ إِنِّی لَأَرْجُو أَنْ یَکُونَ خَیْراً مَا أَرَادَ اللهُ بِنَا قَتَلْنَا أَمْ ظَفَرْنَا».[2]

این هم نشانه‌ی اینکه گفتیم فرقی نمیکند؛ چه به پیروزی برسند، چه کشته بشوند، تفاوتی نمیکند. تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال، آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است، خیر ماست؛ چه کشته بشویم، چه به پیروزی برسیم، فرقی نمیکند؛ ما داریم تکلیف‌مان را انجام میدهیم.

تبیینِ وضعیّت اجتماعی و سیاسی و بیان تکلیف

◆ در صورت بروز فساد بنیادین در جامعه‌ی اسلامی، بر هر مسلمانی قیام واجب است

در خطبه‌ی اوّل بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود:

«قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ...»، بعد فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَی الْحَقِّ لا یُعْمَلُ بِه وَ إِلَی الْبَاطِلَ لا یُتَنَاهَی عَنْه لِیَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقَاءِ رَبِّه مُحِقّاً»[3] تا آخر این خطبه.

خلاصه، جمع‌بندی کنم. پس امام حسین علیه السلام برای انجام یک واجب قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجّه به یکایک مسلمانان است.

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۰۵-۳۰۶.

۲. «به خدا من امیدوارم که آنچه خدا برای ما خواسته، کشته شویم یا ظفر یابیم، نیک باشد.» همان.

۳. «حوادث و رخدادهایی بر ما فرود آمده است که مینگرید... آیا نمینگرید که به حق عمل نمیشود و از باطل جلوگیری نمیگردد؟ با این وضع، مؤمن باید به لقای خدایش (شهادت) اشتیاق یابد.» اللهوف، ص ۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۱۹۲. با کمی اختلاف: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۵.

این واجب، عبارت است از اینکه هر وقت دیدند که نظام جامعه‌ی اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که بکلّی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند.

البته در شرایط مناسب؛ آن وقتی که بداند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزو شرایط؛ زنده ماندن، کشته نشدن، یا اذیّت و آزار ندیدن نیست. اینها جزو شرایط نیست؛ لذا امام حسین علیه‌السلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد.

◆ شرط قیام، اثر بخشی است و شهادت و سختیها مانع قیام نیست

◆ شرایط قیام اصلاحی برای سایر ائمّه علیهم‌السلام تکرار نشد

خُب؛ ممکن است هرکسی در طول تاریخ و در شرایط مناسب، این کار را بکند؛ البته بعد از زمان امام حسین علیه‌السلام در زمان هیچ یک از ائمّه‌ی دیگر چنین شرایطی پیش نیامد. خود این تحلیل دارد که چطور پیش نیامد؛ چون کارهای مهمّ دیگری بود که باید انجام میگرفت و چنین شرایطی در جامعه‌ی اسلامی، تا آخر دوران حضور و اوّل زمان غیبت، اصلاً محقّق نشد. البته در طول تاریخ، از این گونه شرایط در کشورهای اسلامی، زیاد پیش می‌آید.

◆ باسرمشق‌گیری‌مسلمانان از قیام عاشورا، فساد و انحراف ریشه‌کن خواهد شد

امروز هم شاید در دنیای اسلام جاهایی است که زمینه هست و مسلمانان باید انجام دهند. اگر انجام دهند، تکلیف‌شان را انجام داده‌اند و اسلام را تعمیم و تضمین کرده‌اند. بالاخره یکی، دو نفر شکست میخورند. وقتی این تغییر و قیام و حرکت اصلاحی تکرار شود، مطمئناً فساد و انحراف، ریشه‌کن شده و از بین خواهد رفت. هیچ‌کس این راه و این کار را بلد نبود؛ چون زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که نشده بود، زمان خلفای اوّل هم که انجام نگرفته بود؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم که معصوم بود، آن را انجام نداده بود.

◆ درس‌عاشورایی‌اباعبدالله علیه‌السلام اسلام‌رابرای‌همیشه‌بیمه‌کرد

لذا امام حسین علیه‌السلام از لحاظ عملی، درس بزرگی به همه‌ی تاریخ اسلام داد و در حقیقت، اسلام را هم در زمان خودش و هم در هر زمان دیگری بیمه کرد.

◆ **زنده ماندن یاد عاشـــورا برای در اختیار داشتن الگوی عملی قیـــام، امری ضروری است**

◆ **درس عاشـــورا در دیگر کشورهای اسلامی، برخلاف ایـــران، آن‌چنان کـــه باید شناخته شده نیست**

هرجا فسادی از آن قبیل باشد، امام حسین علیه السلام در آنجا زنده است و با شیوه و عمل خود میگوید که شما باید چه‌کار کنید. تکلیف این است؛ لذا باید یاد امام حسین علیه السلام و یاد کربلا زنده باشد؛ چون یاد کربلا این درس عملی را جلوی چشم میگذارد.

متأسّفانه در کشورهای اسلامی دیگر، درس عاشورا، آن‌چنان که باید شناخته شده باشد، شناخته شده نیست؛ باید بشود. در کشور ما شناخته شده بود. مردم در کشور ما امام حسین علیه السلام را می‌شناختند و قیام امام حسین علیه السلام را میدانستند. روح حسینی بود؛ لذا وقتی امام فرمود که محرّم، ماهی است که خون بر شمشیر پیروز میشود،[1] مردم تعجّب نکردند. حقیقت هم همین شد؛ خون بر شمشیر پیروز گردید.

بنده یک وقت در سالهای پیش، همین مطلب را در جلسه‌ای از جلسات برای جمعیّتی عرض کردم – البته قبل از انقلاب – مثالی به ذهنم آمد، آن را در آن جلسه گفتم؛ آن مثال عبارت است از داستان همان طوطی که مولوی در مثنوی ذکر میکند.[2]

یک نفر یک طوطی در خانه داشت؛ البته مَثَل است و این مَثَلها برای بیان حقایق است. زمانی میخواست به سفر هند برود؛ با اهل و عیال خود که خداحافظی کرد، با آن طوطی هم وداع نمود. گفت: من به هند میروم و هند سرزمین توست. طوطی گفت: به فلان نقطه برو، قوم و خویش‌ها و دوستان من در آنجایند. آنجا بگو یکی از شما در منزل ماست. حالِ مرا برای آنها بیان کن و بگو که در قفس و در خانه‌ی ماست. چیز دیگری از تو نمیخواهم.

او رفت، سفرش را طی کرد و به آن نقطه رسید. دید بله، طوطیهای زیادی روی درختان نشسته‌اند. آنها را صدا کرد، گفت: ای طوطیهای عزیز و سخنگو و خوب! من پیغامی برای شما دارم؛ یک نفر از شما در

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۷۵.
۲. مثنوی معنوی، دفتر اوّل، صص ۷۶-۹۱، بیت ۱۵۴۷- ۱۸۴۸.

خانه‌ی ماست، وضعش هم خیلی خوب است. در قفس به‌سر میبرد، اما زندگی خیلی خوب و غذای مناسب دارد. او به شما سلام رسانده است.

تا آن تاجر این حرف را زد، یک وقت دید آن طوطیها که روی شاخه‌های درختان نشسته بودند، همه بال بال زدند و روی زمین افتادند. جلو رفت؛ دید مرده‌اند! خیلی متأسّف شد و گفت چرا من حرفی زدم که این همه حیوان - مثلاً پنج تا، ده تا طوطی - با شنیدن این حرف، جانشان را از دست دادند! اما گذشته بود و کاری نمیتوانستبکند.

تاجر برگشت. وقتی به خانه‌ی خودش رسید، سراغ قفس طوطی رفت. گفت: پیغام تو را رساندم. گفت: چه جوابی دادند؟ گفت: تا پیغام تو را از من شنیدند، همه از بالای درختان پرپر زدند، روی زمین افتادند و مردند!

تا این حرف از زبان تاجر بیرون آمد، یک وقت دید طوطی هم در قفس پرپر زد و کف قفس افتاد و مُرد! خیلی متأسّف و ناراحت شد. در قفس را باز کرد. طوطی مرده بود دیگر؛ نمیشد نگهش دارد. پایش را گرفت و آن را روی پشت بام پرتاب کرد. تا پرتاب کرد، طوطی از وسط هوا بنای بال زدن گذاشت و بالای دیوار نشست! گفت: از تو تاجر و دوست عزیز، خیلی ممنونم؛ تو خودت وسیله‌ی آزادی مرا فراهم کردی. من نمُرده بودم؛ خودم را به مُردن زدم و این درسی بود که آن طوطیها به من یاد دادند! آنها فهمیدند که من اینجا در قفس، اسیر و زندانی‌ام. با چه زبانی به من بگویند که چه‌کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ عملاً به من نشان دادند که باید این کار را بکنم، تا نجات یابم! - بمیر تا زنده شوی!- من پیغام آنها را از تو گرفتم و این درسی عملی بود که با فاصله‌ی مکانی، از آن منطقه به من رسید. من از آن

درس استفاده کردم.

◆ **درس عملی عاشـــورا، تکلیف همه‌ی نســـلها را در شرایط مشـــابه زمان امام حسین ﷺ مشخّص میکند**

بنده آن روز – بیست‌وچند سال پیش – به برادران و خواهرانی که این حرف را می‌شنیدند، گفتم: عزیزان من! امام حسین ﷺ به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟ شرایط، همان شرایط است؛ زندگی، همان نوع زندگی است؛ اسلام هم همان اسلام است. خُب؛ امام حسین ﷺ به همه‌ی نسلها عملاً نشان داد. اگر یک کلمه حرف هم از امام حسین ﷺ نقل نمیشد، ما باید می‌فهمیدیم که تکلیف‌مان چیست. ملّتی که اسیر است، ملّتی که در بند است، ملّتی که دچار فساد سران است، ملّتی که دشمنان دین بر او حکومت میکنند و زندگی و سرنوشت او را در دست گرفته‌اند، باید از طول زمان بفهمد که تکلیفش چیست؛ چون پسر پیغمبر – امام معصوم – نشان داد که در چنین شرایطی باید چه‌کار کرد.

با زبان نمیشد. اگر این مطلب را با صد زبان میگفت و خودش نمیرفت، ممکن نبود این پیغام از تاریخ عبور کند و برسد؛ امکان نداشت. فقط نصیحت کردن و به زبان گفتن، از تاریخ عبور نمیکند؛ هزارگونه توجیه و تأویل میکنند. باید عمل باشد؛ آن هم عملی چنین بزرگ، عملی چنین سخت، فداکاری‌یی با چنین عظمت و جانسوز که امام حسین ﷺ انجام داد!

◆ **حادثه‌ی عاشورا، حادثه‌ای بی‌نظیر و بی‌همتاست**

حقیقتاً آنچه که از صحنه‌ی روز عاشورا در مقابل چشم ماست، جا دارد که بگوییم در تمام حوادثی که از فجایع بشری سراغ داریم، هنوز تک و بی‌همتاست و نظیری ندارد؛ همان‌طور که امام حسن ﷺ فرمود:

«لایَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا أَبَاعَبْدِالله»؛[1]

هیچ روزی مثل روز تو، مثل روز عاشورای تو، مثل کربلا و مثل حادثه‌ی تو نیست.

۱. الأمالی، صدوق، ص ۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

ذکر مصیبت علی‌اکبر ﷺ

امروز هم روز عاشوراست و بنده مایلم که چند کلمه ذکر مصیبت کنم. همه جای کربلا ذکر مصیبت است. همه‌ی حوادث عاشورا گریه‌آور و دردناک است. هر بخشی را که شما بگیرید؛ از ساعتی که وارد کربلا شد، صحبت امام حسین ﷺ حرف او، خطبه‌ی او، شعر خواندن او، خبر مرگ دادن او، صحبت کردن با خواهر، با برادران، با عزیزان،[1] همه‌ی اینها مصیبت است؛ تا به شب و روز عاشورا و ظهر و عصر عاشورا برسد! من گوشه‌ای از آنها را حالا عرض میکنم.

• همه‌ی حوادث عاشورا گریه‌آور و دردناک است

ما به همه میگوییم که از روی متن، روضه بخوانید؛ حالا بنده میخواهم متن کتاب «لهوفِ» ابن‌طاووس را برایتان بخوانم، تا ببینیم روضه‌ی متنی چگونه است. بعضی میگویند آدم نمیشود همان را که در کتاب نوشته است، بخواند؛ باید بپرورانیم - بسازیم - خُب؛ گاهی آن هم اشکالی ندارد؛ اما ما حالا از روی کتاب، چند کلمه‌ای میخوانیم.

علی‌بن‌طاووس، از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است؛[2] خانواده‌ی او همه اهل علم و دینند.[3] همه‌ی آنها یا خیلی از آنها خوبند؛ بخصوص این دو برادر - علی‌بن‌موسی‌بن جعفربن‌طاووس[4] و احمدبن‌موسی‌بن جعفربن‌طاووس[5] - این دو برادر از علمای بزرگ، مؤلّفین بزرگ و ثُقات بزرگند. کتاب معروف «لهوف» از سیّد علی‌بن‌موسی‌بن جعفربن‌طاووس است.[6] در تعبیرات منبریهای ما عین عبارات این کتاب - مثل روایت - خوانده میشود؛ از بس مُتقن و مهم است. من از روی این میخوانم.

• کتاب لهوف سیّدبن طاووس از مقاتل بسیار مُتقن و مهم است

۱. رک: اللهوف، صص ۴۹-۵۷.
۲. الذریعة، ج ۱، ص ۵۸.
۳. أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۲۶۷.
۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، صص ۲۰۶ - ۲۰۸.
۵. معجم رجال الحدیث، ج ۲، صص ۳۵۵ - ۳۵۶.
۶. الذریعة، ج ۱۸، ص ۳۸۹.

میگوید: «**فلمّا لم یبق معه سوی أَهل بیته**»؛ یعنی وقتی که همه‌ی اصحاب امام حسین﷣ به شهادت رسیدند و کسی غیر از خانواده‌ی او باقی نماند، «**خرج علی‌بن‌الحسین**»؛ علی‌اکبر از خیمه‌گاه خارج شد. «**و کان من أصبح النّاس وجهاً**»؛ علی‌اکبر یکی از زیباترین جوانان بود. «**فاستأذن أباه فی القتال**»؛ پیش پدر آمد و گفت: پدر! اکنون اجازه بده تا من بروم بجنگم و جانم را قربانت کنم. «**فأذن له**»؛ هیچ مقاومتی نکرد و به او اجازه داد!

این دیگر اصحاب و برادرزاده و خواهرزاده نیست که امام به او بگوید نرو، بایست؛ این پاره‌ی تن و پاره‌ی جگر خود اوست! حال که میخواهد برود، باید امام حسین﷣ اجازه دهد. این انفاق امام حسین﷣ است؛ این اسماعیل حسین﷣ است که به میدان میرود. «**فأذن له**»؛ اجازه داد که برود. اما همین که علی‌اکبر به طرف میدان راه افتاد، «**ثمّ نظر إلیه نظرة آیس منه**»؛ امام حسین﷣ نگاهی از روی نومیدی به قدّ و قامت علی‌اکبر انداخت. «**و أرخی عینه و بکی، ثمّ قال: اللَّهُمَّ اشْهَدْ**»؛ گفت: خدایا! خودت شاهد باش. «**فَقَدْ بَرَزَ إِلَیْهِم غُلامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلْقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ**»؛ جوانی را به جنگ و به کام مرگ فرستادم که از همه‌ی مردم، شبیه‌تر به پیغمبرﷺ بود؛ هم در چهره، هم در حرف زدن، هم در اخلاق؛ از همه جهت!

به به، چه جوانی! اخلاقش هم به پیغمبرﷺ از همه شبیه‌تر است؛ قیافه و حرف زدنش هم به پیغمبرﷺ و به حرف زدن پیغمبرﷺ از همه شبیه‌تر است. شما ببینید امام حسین﷣ به چنین جوانی چقدر علاقه‌مند است! به این جوان، عشق می‌ورزد؛ نه فقط به خاطر اینکه پسر اوست؛ به خاطر شباهت، آن هم چنان شباهتی به پیغمبرﷺ! آن هم حسینی که در بغل پیغمبرﷺ بزرگ شده است. به این پسر، خیلی علاقه دارد و رفتن این پسر به میدان جنگ، خیلی برایش سخت است. بالاخره رفت.

◆ **مصیبت شهادت علی‌اکبر﷣ برای امام حسین﷣ بسیار سخت بود**

مرحوم ابن‌طاووس نقل میکند که این جوان به میدان جنگ رفت و شجاعانه جنگید. بعد نزد پدرش برگشت و گفت: پدرجان! تشنگی دارد مرا میکشد؛ اگر آبی داری، به من بده. حضرت هم آن جواب را به او داد. برگشت و به طرف میدان رفت. حضرت در جواب به او فرمود: برو بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که به دست جدّت سیراب خواهی شد. «**فرجع إلی موقف النّزّال**»؛ علی‌اکبر به طرف میدان جنگ برگشت.

مؤلّف این کتاب، ابن‌طاووس است. آدم ثقه‌ای است؛ این‌طور نیست که برای گریه‌گرفتن و مثلاً گرم کردن مجلس بخواهد حرفی بزند؛ نه، عباراتش، عبارات مُتقنی است. میگوید: «**و قاتل أعظم القتال**»؛ علی‌اکبر، بزرگترین جنگ را کرد؛ در نهایت شجاعت و شهامت جنگید. بعد از آنکه مقداری جنگید، «**فرماه منقذبن‌مرّة العبدی لعنة الله**»؛ یکی از افراد دشمن، آن حضرت را با تیری هدف گرفت. «**فصرعه**»؛ پس او را از روی اسب به زمین انداخت.

«**فنادی: یَا أَبَتَاهْ عَلَیْکَ مِنِّی السَّلامُ**»؛ صدای جوان بلند شد: پدر، خداحافظ! «**هَذَا جَدِّی یُقْرِئُکَ السَّلامَ**»؛ این جدّم پیغمبر است که به تو سلام میرساند. «**وَ یَقُولُ لَکَ عَجِّلِ الْقَدُومَ عَلَیْنَا**»؛ میگوید: فرزندم حسین ﷺ! زود بیا، بر ما وارد شو.

علی‌اکبر، همین یک کلمه را بر زبان جاری کرد. «**ثمّ شهق شهقةً فمات**»؛ بعد آهی یا فریادی کشید و جان از بدنش بیرون رفت.

«**فجاء الحسین**»؛ امام حسین ﷺ تا صدای فرزند را شنید، به طرف میدان جنگ آمد؛ آنجایی که جوانش روی زمین افتاده است. «**حتّی وقف علیه**»؛ بالای سر جوان خود رسید. «**و وضع خدّه علی خدّه**»؛ صورتش را روی صورت علی‌اکبر گذاشت. «**و قال: قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوکَ مَا أَجْرَأَهُمْ عَلَی اللهِ**»؛ حضرت، صورتش را روی صورت علی‌اکبر گذاشت و این کلمات را گفت: خداوند بکشد قومی را که تو را کشت ...

«**قال الرّاوی: و خرجت زینب بنت علی**»؛ راوی میگوید: یک وقت دیدیم که زینب از خیمه‌ها خارج شد. «**تنادی: یَا حَبِیبَاهْ یَابْنَ أَخَاهْ**»؛ صدایش بلند شد: «ای عزیز من؛ ای برادرزاده‌ی من!». «**و جائت فأکبّت علیه**»؛ آمد و خودش را روی پیکر بی‌جان علی‌اکبر انداخت. «**فجاء الحسین فأخذها و ردّها إلی النساء**»؛ امام حسین آمد، بازوی خواهرش را گرفت، او را از روی جسد علی‌اکبر بلند کرد و پیش زنها فرستاد.

«**ثمّ جعل أهل بیته یخرج الرّجل منهم بعد الرّجل**».[1] دنباله‌ی این قضیّه را نقل میکند که اگر بخواهیم این عبارات را بخوانیم، واقعاً دل انسان از شنیدن این کلمات، آب میشود!

◆ لهوف ابن‌طاووس گردآوری شده از روایات و اخبار صحیح است

من از این عبارت ابن‌طاووس، مطلبی به ذهنم رسید. اینکه میگوید: «**فأکبّت علیه**»، آنچه در این جمله‌ی ابن‌طاووس است - که حتماً از روایات و اخبار صحیحی نقل کرده - نمیگوید که امام حسین خودش را روی بدن علی‌اکبر انداخت؛ امام حسین فقط صورتش را روی صورت جوانش گذاشت. اما آنکه خودش را از روی بی‌تابی روی بدن علی‌اکبر انداخت، حضرت زینب کبری است.

من در هیچ کتاب و هیچ مقتلی ندیدم که این زینب بزرگوار، این عمّه‌ی سادات، این عقیله‌ی بنی‌هاشم[2]، وقتی که دو پسر خودش، دو علی‌اکبر خودش هم در کربلا شهید شدند،[3] یکی «عون» و یکی «محمد»،[4] عکس‌العملی نشان داده باشد؛ مثلاً فریادی کشیده باشد، گریه‌ی بلندی کرده باشد، یا خودش را روی بدن آنها انداخته باشد! به نظرم رسید این مادران شهدای زمان ما، حقیقتاً نسخه‌ی زینب را عمل و پیاده میکنند! بنده ندیدم، یا کمتر مادری را دیدم - مادر یک شهید، مادر دو شهید، مادر

۱. اللهوف، صص ۶۷-۶۸.
۲. مقاتل الطالبیین، ص ۹۵؛ زینب‌الکبری، النقدی، ص ۱۶.
۳. الفتوح، ج ۵، صص ۱۱۱-۱۱۲؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۳۰-۳۱؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۳۴.
۴. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۴۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۹، ص ۱۷۶.

سه شهید – که وقتی انسان او را می‌بیند، در او ضعف و عجز احساس کند! مادران واقعاً شیر زنانی هستند که انسان می‌بیند زینب کبری علیها السلام نسخه‌ی اصلی رفتار مادران شهدای ماست. دو پسر جوانش – عون و محمد – شهید شدند، حضرت زینب علیها السلام عکس‌العملی نشان نداد؛ اما دو جای دیگر – غیر از مورد پسران خودش – دارد که خودش را روی جسد شهید انداخت؛ یکی همین‌جاست که بالای سر علی‌اکبر آمد و بی‌اختیار خودش را روی بدن علی‌اکبر انداخت، یکی هم عصر عاشوراست؛ آن وقتی که خودش را روی بدن برادرش حسین علیه السلام انداخت و صدایش بلند شد:

• زینب‌کبری علیها السلام نسخه‌ی اصلی رفتار مادران شهدای ماست

«**یَا مُحَمَّدَاهْ...! هَذَا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِدِّمَاءِ**»؛[1]

ای پیغمبر خدا! این حسین توست، این عزیز توست، این پاره‌ی تن توست! چه مصیبتهایی را تحمّل کردند! لاحول و لاقوة إلاّ بالله العلیّ العظیم.

۱۳۷۴/۷/۲۵

اهداف نظام اسلامی؛ اهدافی حسینی

مطلب اصلی ما در کار اداره‌ی کشور عبارت است از خدمت به مردم. «**أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِی سُلْطَانٍ**».[2]

ما وقتی وارد این میدان شدیم، به دنبال قدرت و پول و فخرفروشی نیامدیم. دردی ما را به این میدان کشاند و آن درد عبارت بود از مظلومیّت حق که یکی از مصادیقش مظلومیّت این مردم بود.

۱۳۷۴/۱۰/۵

شگفتی در نام و شخصیّت امام حسین علیه السلام

عزیزان من! نام حسین‌بن‌علی علیهما السلام نام عجیبی است. وقتی از لحاظ

۱. اللهوف، ص ۷۸.
۲. تحف العقول، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۷، ص ۸۰.

◆ از نظر عاطفی، نام امام حسین علیه‌السلام کهربای دل مسلمانان و یاد او موجب حاکمیّت معنویّت بر جان ملّتهاست

عاطفی نگاه میکنید، می‌بینید خصوصیّت اسم آن امام در بین مسلمینِ با معرفت، این است که دلها را مثل مغناطیس و کهربا به خود جذب میکند. البته در بین مسلمین کسانی هستند که این حالت را ندارند و در حقیقت، از معرفت به امام حسین علیه‌السلام بی‌بهره‌اند. از طرفی کسانی هم هستند که جزو شیعیانِ این خانواده محسوب نمیشوند؛ اما در میان آنها بسیاری هستند که اسم حسین علیه‌السلام اشک‌شان را جاری میسازد و دلشان را منقلب میکند. خدای متعال، در نام امام حسین علیه‌السلام اثری قرار داده است که وقتی اسم او آورده شود، بر دل و جان ما ملّت ایران و دیگر ملّتهای شیعه، یک حالت معنوی حاکم میشود. این آن معنای عاطفی آن ذات و وجود مقدّس است.[1]

◆ امام حسین علیه‌السلام، کانون عشق اهل‌بیت علیهم‌السلام است

از اوّل هم در بین اصحاب بصیرت، همین‌طور بوده است. در خانه‌ی نبیّ اکرم علیه‌وعلی‌آله‌آلاف‌الصّلاةوالسّلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و در محیط زندگی این بزرگواران هم – آن‌طوری که انسان از روایات و تاریخ و اخبار و آثار می‌فهمد – این وجود عزیز، خصوصیّتی داشته و مورد محبّت و عشق ورزیدن بوده است. امروز هم همین‌گونه است.

◆ از جنبه‌ی معارف، عزیزترین معارف و راقی‌ترین مطالب معرفتی، در کلمات بی‌نظیر امام حسین علیه‌السلام نهفته است

از جنبه‌ی معارف نیز، آن بزرگوار و این اسم شریف که اشاره به آن مسمّای عظیم‌القدر است، همین‌گونه است. عزیزترین معارف و راقی‌ترین مطالب معرفتی، در کلمات این بزرگوار است. همین دعای امام حسین علیه‌السلام در روز عرفه[2] را که شما نگاه کنید، خواهید دید حقیقتاً مثل زبور اهل‌بیت،[3] پر از نغمه‌های شیوا و عشق و شور معرفتی است. حتی بعضی از دعاهای امام سجاد علیه‌السلام را که انسان می‌بیند و مقایسه میکند، گویا که دعای این پسر،[4] شرح و توضیح و بیانِ متن دعای پدر است؛ یعنی آن اصل است و این فرع. دعای عجیب و شریف عرفه و

۱. کامل الزیارات، صص ۲۱۵-۲۱۶.
۲. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴-۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، صص ۲۱۶-۲۲۷.
۳. الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۸.
۴. الصحیفة السجّادیّة الکامله، دعای ۴۷.

کلمات این بزرگوار در حول و حوش عاشورا و خطبه‌هایش در غیر عاشورا، معنا و روح عجیبی دارد و بحر زخّاری از معارف عالی و رقیق و حقایق ملکوتی است که در آثار اهل‌بیت علیهم‌السلام کم‌نظیر است.

از جنبه‌ی تاریخی هم، این نام و خصوصیّت و شخصیّت، یک مقطع تاریخی و یک کتاب تاریخ است. البته به معنای تاریخ ساده و گزاره‌ی ماوقع نیست، بلکه به معنای تفسیر و تبیین تاریخ و درس حقایق تاریخی است.

◆ از جنبه‌ی تاریخی، نام و شخصیّت اباعبدالله علیه‌السلام خود یک کتاب تفسیر تاریخ و درس حقایق تاریخی است

عبرتهای عاشورا

من یک وقت درباره‌ی عبرتهای ماجرای امام حسین علیه‌السلام صحبتهایی کردم و گفتم که ما از این حادثه، غیر از درسهایی که می‌آموزیم، عبرتهایی نیز میگیریم. «درسها» به ما میگویند که چه باید بکنیم؛ ولی «عبرتها» به ما میگویند که چه حادثه‌ای اتّفاق افتاده و چه واقعه‌ای ممکن است اتّفاق بیفتد.

◆ درسهای عاشورا از بایسته‌ها پرده برمیدارند؛ ولی عبرتها بیانگر ماوقع و آن وقایعی‌اند که ممکن است اتّفاق بیفتند

عبرت ماجرای امام حسین علیه‌السلام این است که انسان فکر کند در تاریخ و جامعه‌ی اسلامی؛ آن هم جامعه‌ای که در رأس آن، شخصی مثل پیامبر خدا – نه یک بشر معمولی – قرار دارد و این پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ده سال[1] با آن قدرت فوق تصوّر بشری و با اتّصال به اقیانوس لایزال وحی الهی و با حکمت بی‌انتها و بی‌مثالی که از آن برخوردار بود، در جامعه حکومت کرده است و بعد باز در فاصله‌ای، حکومت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام بر همین جامعه جریان داشته است و مدینه[2] و کوفه،[3] به نوبت پایگاه این حکومت عظیم قرار گرفته‌اند؛ چه حادثه‌ای اتّفاق افتاده و چه میکروبی وارد کالبد این جامعه شده است که بعد از گذشت نیم قرن از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بیست سال از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همین جامعه و

◆ عبرت عاشورا این است که چگونه در جامعه‌ای با سابقه‌ی حاکمیّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، تنها پس از ۵۰ سال، حادثه‌ی خونین عاشورا رخ داد؟

۱. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۶۹.
۲. همان.
۳. وقعة صفین، صص ۳-۴ و ۱۰-۱۲.

بین همین مردم، کسی مثل حسین‌بن‌علی‌ؑ را با آن وضع به شهادت میرسانند؟!

◆ امام حسین‌ؑ چهره‌ای نامدار، مورد محبّت پیامبرﷺ، یکی از ارکان حکومت امیرالمؤمنین‌ؑ باتقواترین مردم و مورد علاقه‌ی همه‌ی شیعیان بود

چه اتّفاقی افتاد و چطور چنین واقعه‌ای ممکن است رخ دهد؟ آن هم نه یک پسر بی‌نام و نشان؛ کودکی که پیامبر اکرمﷺ او را در آغوش خود میگرفت، با او روی منبر میرفت و برای مردم صحبت میکرد.[1] او پسری بود که پیامبرﷺ درباره‌اش فرمود:

«**حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ**».[2]

رابطه‌ی بین این پدر و پسر، این‌گونه مستحکم بوده است. آن پسری که در زمان حکومت امیرالمؤمنین‌ؑ یکی از ارکان حکومت در جنگ و صلح بود[3] و در سیاست مثل خورشیدی میدرخشید. آن وقت، کار آن جامعه به جایی برسد که همین انسان بارز و فرزند پیامبر، با آن عمل و تقوا و شخصیّت فاخر و عزّت و با آن حلقه‌ی درس در مدینه[4] و آن همه اصحاب و یاران علاقه‌مند و ارادتمند و آن همه شیعیان در نقاط مختلف دنیای اسلام را با آن وضعیّت فجیع محاصره کنند و تشنه نگه دارند[5] و بکشند و نه فقط خودش، بلکه همه‌ی مردانش و حتی کودک شش‌ماهه[6] را میکشند و بعد هم زن و بچّه‌ی اینها را مثل اسرای جنگی اسیر کنند و شهر به شهر بگردانند.[7] قضیّه چیست و چه اتّفاقی افتاده بود؟ این آن

---

۱. سنن ابن‌ماجة، ج۲، ص۱۱۹۰؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص۱۵۶؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۳۰۰.
۲. «حسین از من است و من از حسینم.» المصنف، ابن أبی‌شیبة الکوفی، ج ۷، ص ۵۱۵؛ إعلام الوری، ج ۱، ص۴۲۵؛ بحارالأنوار، ج۴۳؛ صص ۲۷۰-۲۷۱.
۳. (برخی از شواهد مذکور در منابع تاریخی) وقعة صفین، صص ۱۱۴-۱۱۵ و ۲۴۹؛ الفتوح، ج۳، صص۳۹-۴۰؛ الأمالی، صدوق، ص۴۲۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج۱۴، ص۱۸۷؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۲، ص۳۷۴؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۲۶۶.
۴. الطبقات الکبری، خامسة۱، ص ۴۱۲.
۵. الأخبار الطوال، صص ۲۵۱-۲۵۲ و ۲۵۵؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، صص ۲۴۶-۲۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۱۵ و ۳۸۰.
۶. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۷.
۷. الفتوح، ج۵، صص۱۲۰و۱۲۷؛ اللهوف، صص۸۴ و ۹۹-۱۰۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۱۰۷ و ۱۲۴.

عبرت است.

◆ **تفاوتهای جامعه‌ی کنونیِ ما و جامعه‌ی صدر اسلام، اهمّیّت عبرت‌گیری از عاشورا را دوچندان میکند**

شما جامعه‌ی ما را با آن جامعه مقایسه کنید، تا تفاوت آن دو را دریابید. ما در اینجا و در رأس جامعه، امام عظیم‌القدر را داشتیم که بلاشک از انسانهای زمان ما بزرگتر و برجسته‌تر بود؛ اما امام ما کجا، پیامبر کجا؟ یک چنین نیروی عظیمی به وسیله‌ی پیامبر ﷺ در آن جامعه پراکنده شد که بعد از وفات آن بزرگوار، تا ده‌ها سال ضربِ دست پیامبر ﷺ جامعه را پیش میبرد. شما خیال نکنید این فتوحاتی که انجام گرفت، از نفس رسول‌الله ﷺ منقطع بود؛ این ضرب دست آن بزرگوار بود که جامعه‌ی اسلامی را پیش میبُرد و پیش بُرد. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ در فتوحات آن جامعه و جامعه‌ی ما حضور داشت و دارد، تا وضع به اینجا رسید.

من همیشه به جوانان و محصّلین و طلاب و دیگران میگویم که تاریخ را جدّی بگیرید و با دقت نگاه کنید، ببینید چه اتّفاقی افتاده است: «تِلْکَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ».[۱]

عبرت از گذشتگان، درس و آموزش قرآن است. اساس قضیّه در چند نکته است که حالا من نمیخواهم آنها را در اینجا تحلیل و بیان کنم. مقداری را گفتم و مقداری هم باب محافل بحث و تدقیق است که افراد اهل تحقیق بنشینند و روی کلمه کلمه‌ی این حرفها، دقّت کنند.

◆ **رواج دنیاطلبی، فساد و فحشا، از عوامل پدیدآورنده‌ی حادثه‌ی عاشورا بود**

◆ **فساد، فحشا و دنیاطلبی، غیرت دینی را از بین میبرند**

یکی از مسائلی که عامل اصلی چنین قضیّه‌ای شد، این بود که رواج دنیاطلبی و فساد و فحشا، غیرت دینی و حسّاسیّتِ مسئولیّت ایمانی را گرفت. اینکه ما روی مسئله‌ی فساد و فحشا و مبارزه و نهی از منکر و این چیزها تکیه میکنیم، یک علّت عمده‌اش این است که جامعه را تخدیر میکند.

◆ **نیم قرن پس از پیامبر ﷺ، چهره‌ی جامعه‌ی اسلامی به این شکل در می‌آید:**

همان مدینه‌ای که اوّلین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی بود، بعد از اندک مدّتی به مرکز بهترین موسیقی‌دانان و آوازخوانان و معروف‌ترین

۱. «آنها امّتی بودند که درگذشتند.» بقره، ۱۳۴ و ۱۴۱.

رقاصّان تبدیل شد؛[۱] تا جایی که وقتی در دربار شام میخواستند بهترین مغنّیان را خبر کنند، از مدینه آوازه‌خوان و نوازنده می‌آوردند![۲]

این جسارت، پس از صد یا دویست سال بعد انجام نگرفت؛ بلکه در همان حول و حوشِ شهادت جگرگوشه‌ی فاطمه‌ی‌زهراؑ و نور چشم پیامبرﷺ و حتی قبل از آن، در زمان معاویه اتّفاق افتاد! بنابراین، مدینه مرکز فساد و فحشا شد و آقازاده‌ها و بزرگ‌زاده‌ها[۳] و حتی بعضی از جوانان وابسته به بیت بنی‌هاشم نیز دچار فساد و فحشا شدند!

بزرگان حکومت فاسد هم میدانستند چه‌کار بکنند و انگشت روی چه چیزی بگذارند و چه چیزی را ترویج کنند. این بلیّه، مخصوص مدینه هم نبود؛ جاهای دیگر هم به این گونه فسادها مبتلا شدند. تمسّک به دین و تقوا و معنویّت و اهمّیّت پرهیزکاری و پاکدامنی، اینجا معلوم میشود. این همه سفارش و تأکید میکنیم که مواظب سیل گنداب فساد باشید، به همین خاطر است. باید مواظب موج فساد بود. امروز، بحمدالله خدای متعال، قداست و معنویّت این انقلاب را حفظ کرده است. جوانان، پاک و طاهرند؛ اما بدانید زیور و عیش و شیرینی دنیا، چیز خطرناکی است و دلهای سخت و انسانهای قوی را میلرزاند. باید در مقابل این وسوسه‌ها، ایستادگی کرد. جهاد اکبری که فرمودند، همین است.[۴]

خسته نشدن؛ اصل مهمّی که به آن عمل نشد

عامل دیگری که وضع را به آنجا رسانید و انسان در زندگی ائمّهؑ این معنا را مشاهده میکند، این بود که پیروان حق که ستونهای آن اساس واقعیِ بنای ولایت و تشیّع محسوب میشدند، از سرنوشت دنیای

۱. مدینةالنّبی، مرکز موسیقی‌دانان و آوازه‌خوانان میشود؛
۲. بهترین مغنّیان از مدینه به دربار شام اعزام میگردند؛
۳. فساد در جامعه‌ی اسلامی فراگیر میشود؛
۴. آقازاده‌ها و بزرگ‌زاده‌ها دچار فساد میگردند

◆ حاکمان فاسد، آگاهانه فساد را در جامعه‌ی اسلامی ترویج میکردند

◆ جهاد اکبر، ایستادگی در مقابل سیل گنداب فساد، با تمسّک به دین، تقوا و معنویّت است

◆ بی‌توجّهی پیروان حق به سرنوشت دنیای اسلام، یکی از عوامل پدید آمدن حادثه‌ی عاشورا بود

---

۱. العقد الفرید، ج ۷، ص ۲۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.
۲. العقد الفرید، ج۵، صص ۲۰۰-۲۰۱؛ الأغانی، ج۳، ص۲۱۵ و ج۴، صص۴۷۳-۴۷۴، ص ۵۳۱ و ج ۷، صص ۳۵-۳۶ و ج ۹، صص ۹۲-۹۴ و ج ۲۱، صص ۷۴-۷۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۶، صص ۴۵۷-۴۵۸ و ج ۶۹، ص ۲۶۶؛ نهایة الأرب، ج ۴، ص۲۹۹.
۳. المنمّق، صص ۳۹۷-۳۹۹.
۴. الأمالی، صدوق، ص ۵۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۱۸۲.

اسلام اعراض کردند و نسبت به آن بی‌توجّه شدند و به سرنوشت دنیای اسلام اهمّیّت نمیدادند. بعضی افراد یک مدّت مقداری تحمّس و شور نشان دادند که حکّام سختگیری کردند؛ مثل قضیّه‌ی هجوم به مدینه در زمان یزید که اینها علیه یزید سر و صدایی به راه انداختند، او هم آدم ظالمی را فرستاد و قتل‌عام‌شان کرد.[1]

این گروه هم همه چیز را بکلّی بوسیدند و کنار گذاشتند و مسائل را فراموش کردند. البته، همه‌ی اهل مدینه هم نبودند؛ بلکه عدّه‌ای بودند که در بین خودشان اختلاف داشتند. درست عکس تعالیم اسلامی عمل شد؛ یعنی نه وحدت و نه سازماندهی درست بود و نه نیروها با یکدیگر اتّصال و ارتباط کاملی داشتند. بنابراین، نتیجه آن شد که دشمن، بی‌رحمانه تاخت و اینها هم در قدم اوّل، عقب نشستند. این نکته، نکته‌ی مهمّی است.

◆ شرط پیروزی حق، خسته نشدن از مبارزه است

کار دو جناح حق و باطل که با هم مبارزه میکنند و به یکدیگر ضربه می‌زنند، بدیهی است. همچنان که جناح حق به باطل ضربه میزند، باطل هم به حق ضربه میزند. این ضربه‌ها تبادل پیدا میکند و وقتی سرنوشت معلوم میشود که یکی از این دو جناح خسته شود و هر که زودتر خسته شد، او شکست را قبول کرده است.

◆ راز ماندگاری و فراگیری معارف انبیا، خسته نشدن و در میدان ماندن آنهاست

همه‌ی راز تداوم معارف انبیا از اوّل تا آخر، کلمه‌ی توحید و فضایل و ارزشهای دینی بود که به وسیله‌ی اینها تکرار شد و امروز همین معارف، دنیا را گرفته است و به هر جای آن که نگاه کنید، معارف انبیا را می‌بینید؛ در حالی که تقریباً همه‌ی انبیا را – به جز تعداد معدودی – قلع و قمع کردند. موسی را آن همه زجر کردند[2] و عیسی‌بن‌مریم[3]

۱. تجارب الأمم، ج ۲، صص ۸۵–۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۳۸، صص ۱۹۲–۱۹۳.

۲. بقره، ۵۵ و ۶۱ و ۶۷–۷۱ و ۱۰۸؛ مائده، ۲۲–۲۴؛ أعراف، ۱۲۹ و ۱۳۴–۱۳۵ و ۱۳۸و ۱۴۸–۱۵۰؛ هود، ۱۱۰؛ أحزاب، ۶۹؛ صف، ۵.

۳. الأخبار الطوال، ص ۴۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، صص ۳۳۶–۳۳۸.

را آن‌طور مورد تعقیب و فشار قرار دادند؛ اما معارفشان تا امروز باقی است.

راز اصلی این است که انبیا از میدان در نرفتند و شکست یکی از آنها، باعث نشد که دیگری به مصاف باطل نرود. همه‌ی انبیا - مگر تعداد کمی - در زمان حیات خود، از طرف دشمنانشان ضربه خوردند. در عین حال، نتیجه‌ی کار این مجموعه‌ای که یا کشته[۱] یا سوزانده[۲] شدند و یا زندان[۳] رفتند و یا زنده زنده ارّه[۴] شدند و آن همه از قدرتمندان شکنجه کشیدند، این است که امروز دنیا زیر پرچم معارف انبیا علیهم‌السلام است و هر جای دنیا که شما بروید، می‌بینید که معارف انبیا علیهم‌السلام مطرح است و همه‌ی اخلاقیّات خوب و این همه نامهای زیبا علیهم‌السلام، مثل عدالت و صلح و ... به خاطر تعلیمات انبیاست. راز همه‌ی اینها، خسته نشدن و از میدان در نرفتن است.

◆ مسلمانان در دوران امام حسین علیه‌السلام به اصل ثابت‌قدمی در میدان، عمل نکردند

در دوران امام حسین علیه‌السلام و آن بخش از تاریخ اسلام که اینقدر فاجعه‌آفرینی شده است، این اصل وجود نداشت؛ به خاطر اینکه آنها با هم پیوند و ارتباط نداشتند و زود احساس شکست میکردند و زود خسته میشدند و میدان را خالی میکردند؛ در نتیجه دشمن هم جلو می‌آمد.

۱۳۷۵/۲/۲۶

فرهنگ شهادت‌طلبی

◆ فرهنگ شهادت‌طلبی، سعادت مادّی و معنوی ملّتها را در پی دارد

ارتباط با امام حسین علیه‌الصّلاةوالسّلام و فهم معنا و مفهوم شهادت، هم به

۱. آل‌عمران، ۱۱۲ و ۱۸۱ و ۱۸۳؛ نساء، ۱۵۵.
۲. أنبیاء، ۶۸-۶۹.
۳. قصص الأنبیاء، راوندی، صص ۲۲۴-۲۲۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۸، ص ۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، صص ۳۶۴-۳۶۵.
۴. تاریخ الطبری، ج ۱، صص ۴۳۰-۴۳۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۱۷۹.

زندگی مادّی و هم به زندگی معنوی انسان کمک میکند. یک ملّت، اگر معنای شهادت را فهمید و دانست که برای آرمانها چگونه میشود رفت و جان فدا کرد، آن وقت میتواند بی‌دغدغه و با استقلال زندگی کند؛ زیرا مرگ دیگر مانعی برایش نیست. اگر جز این باشد، دشمن او را از مرگ خواهد ترساند و مثل بعضی از کشورها، بعضی از دولتها و بعضی از ملّتهایی خواهد شد که در مقابل دشمنان، ضعف نفس نشان میدهند.

◆ فرهنگ شهادت‌طلبی، با حذف مانع مرگ، زمینه‌ی استقلال و شکست‌ناپذیری ملّتها را فراهم میکند

۱۳۷۵/۳/۲

نهضت امام خمینی؛ تدوام نهضت عاشورا

موضوع خیلی مهمّی است که ما امام را در پرتو عاشورا مشاهده کنیم و نهضت او را در تداوم نهضت عاشورا ببینیم. روی این، واقعاً باید تکیه شود.

◆ باید امام خمینی و نهضت او را در پرتو عاشورا مشاهده نمود

جنبه‌های گوناگون در حادثه‌ی عاشورا

وقتی انسان به ماجرای عاشورا نگاه میکند، متوجّه میشود چند جانبِ غالباً نامتلائم با یکدیگر در آن مجتمع شده است، که یکی از آنها مسئله‌ی سیاسی است. واقعاً در حرکت عاشورا، یک عنصرِ سیاسیِ روشن دیده میشود؛ یعنی اگر کسی اصلاً اهل دین و اهل اسلام نباشد و فقط به تاریخ بپردازد و از دریچه‌ی تاریخ به حادثه‌ی عاشورا نگاه کند، آن را از درخشان‌ترین حوادث تاریخ در زمینه‌ی مسائل سیاسی خواهد یافت. توجّه کنید! یک حکومت فاسد، یا به تعبیر بهتر، یک نظام فاسد است که به وسیله‌ی یک عنصر نیرومند به مبارزه فراخوانده میشود و این عنصر نیرومند، خیلی راحت جان خود را در این راه میدهد و در عین حال، آن نظام را به کل متلاشی میکند. این، از جهت سیاسی، موضوع خیلی مهم و حادثه‌ی عظیمی است. در عالم سیاست هم بدیهی است که سیاستمدارانی با شجاعت و قدرت تمام، به میدان

◆ جوانب ناهمگون بسیاری چون سیاست، اخلاص، عواطف و... در حادثه‌ی عاشورا گرد آمده‌اند

◆ عنصر سیاسی در حرکت عاشورا به‌روشنی دیده میشود

◆ چهره‌ی سیاسی واقعه‌ی عاشورا عبارت است از:
۱. وجود یک نظام فاسد؛
۲. به مبارزه طلبیدن نظام توسط عنصری نیرومند؛

۳.ایثارجان‌توسط‌عنصرنیرومند؛
۴.نابودی نظام حاکم

◆ درک اهمّیّت قیام اباعبدالله در گرو درک سیاسی و فهم نظام آن روز است

◆ شواهد شدّت عمل حکومت یزید عبارتند از:
۱. سکوت عناصر ناآرام زمان امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان یزید؛
۲. سکوت مبارزان سیاسی زمان معاویه در زمان یزید؛
۳. سرکوب شدید قیامهای پس از عاشورا

هماوردی نظامهای جبّار و فاسد بروند.

نظامِ آن روز – به نظر من اگر این نکته فهمیده نشود، اهمّیّت کار امام حسین علیه السلام از ابعاد مختلف فهمیده نمیشود – از لحاظ استقرار و خاطر جمعی نسبت به آنچه که در درون خودش بود، هیچ کم نداشته و در سختگیری و شدّت عمل هم بی‌نظیر بوده است. به همین دلیل، شما می‌بینید کسانی که در زمان معاویه سربلند میکردند و علیه او فریاد میکشیدند، در سه سال حکومت[۱] فرزندش یزید، سر در لاک خود فرو برده بودند و بخصوص، سال اوّلی که امام حسین علیه السلام حرکت عظیم خود را شروع کرد، نَفَس از آنها در نمی‌آمد! چرا با آن قدرت سیاسیِ عظیمی که معاویه داشت، خودش سیاستمداری بسیار قوی بود و دامنه‌ی وسیع قلمروَش تقریباً از اروپا تا اقصای آسیای میانه – یعنی تا انتهای خراسان – ادامه داشت،[۲] کسانی به خود جرأت میدادند که با وی به مبارزه برخیزند و علیه او اقدام کنند؟! چرا کسانی که در ادوار گذشته – زمان خلفای راشدین و بویژه زمان امیرالمؤمنین علیه السلام – به عنوان عناصر ناآرام سیاسی معرّفی میشدند و نیز کسانی که به خاطر شرایط خانوادگی – در عهدی به جز عهد امیرالمؤمنین علیه السلام – از امتیازات فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند، در عهد یزید سکوت کردند؟! این پدیده‌ی بسیار قابل تأمّل و توجّهی است. اگرچه بعد از قضیّه‌ی امام حسین علیه السلام، کسی مثل عبدالله‌بن‌زبیر هم از گوشه‌ای سر بلند کرد،[۳] یا گروه مدنی‌هایی که به دیدار یزید رفتند، قصد نابودی او را داشتند؛[۴] اما این همه پس از نهضت حسینی که بنیان حکومت یزید را به لرزه درآورد، بود. آنها اگرچه تکانی به خود دادند، اما نهایتاً سرکوب شدند

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۸۳-۳۸۴.
۲. اطلس تاریخ اسلام، ص ۱۷۶.
۳. الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۰؛ ذوب النضار، ص ۱۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۵۶.
۴. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۳۱۹-۳۲۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

و از بین رفتند! سال دوم[1] و سوم[2] پس از حادثه‌ی کربلا میدانید که قضیّه‌ی «حَرّه» پیش آمد. در قضیّه‌ی حَرّه، چنان حمله‌ای به مدینه - مرکز اسلام - خانه‌ی پیامبرﷺ و خانه‌های خلفای راشدین کردند، که گویی بلخ و بخارا را تجدیدِ فتح میکنند! این‌گونه به مدینه حمله کردند![3] خفقان، اختناق و قساوت دوران یزید - بخصوص در شروع کار او - غیر قابل توصیف است. لذا می‌بینید عبدالله‌بن‌عبّاس، عبدالله‌بن‌جعفر، خودِ همین عبدالله‌بن‌زبیر و دیگران و دیگران، اصلاً حاضر نیستند تکان بخورند. در چنین شرایطی - که این شرایط باید فهمیده شود - نظامی با آن استقرار، با آن اقتدار و با آن گستردگی که در اقصا نقاطش هم هیچ‌کس سر بلند نکرده است، ناگهان چشم باز میکند و فقط یک نفر را در مقابل خود می‌بیند که با شجاعت، همه‌ی نظام را به مبارزه می‌طلبد. این، همان ماجرای سیاسی در قضیّه‌ی نهضت امام حسینؑ است.

◆ عبدالله‌بن‌عبّاس، عبدالله‌بن جعفر و عبدالله‌بن‌زبیر از شدّت اختناق دوران یزید، سکوت کردند

◆ یک نفر شجاعانه همه‌ی حکومت یزید را به مبارزه می‌طلبد

خُب؛ حال شما این ماجرا را با صد ماجرای دیگر به همین اهمّیّت توأم کنید. واقعاً هم باید این‌طور باشد؛ با صد ماجرای دیگر! یعنی اخلاص را اینجا بسنجید - در وادی اخلاص، محو فرمان خدا بودن؛ که هیچ عامل دیگری دخالت نمیکند - قدرت توصیف و تشریح واقعیّات را در زمینه‌ی مسائل اسلامی و نه فقط در زمینه‌ی مسائل جاری، دنبال کنید و ببینید اصلاً در کدام عهد از عهود، این همه مطالبِ بنیانی راجع به اسلام، در برهه‌ای به این کوتاهی گفته شده است؟! این، خود مسئله‌ی جداگانه‌ای است.

◆ باید اخلاص امامؑ را در ماجرای عاشورا سنجید

◆ کسب قدرت تحلیل واقعیّات در زمینه‌ی مسائل اسلامی برای سنجش عاشورا ضروری است

◆ عاشورا متضمّن بنیانی‌ترین مطالب در معارف اسلامی است

عواطف پاک انسانی را در صحنه‌ی عاشورا ملاحظه کنید که درخور پیگیری است. حاکمیّت عواطف، در مسئله‌ای با آن جدّیّت! خُب؛ در

◆ حاکمیّت عواطف در صحنه‌ی جدّی و پرخطر عاشورا، از شگفتیهای این نهضت است

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۵۰-۲۵۱.
۲. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۳۳۲؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۸، ص۱۲۶.
۳. الفتوح، ج ۵، صص ۱۵۶-۱۶۰؛ تذکرة الخواص، صص ۲۵۹-۲۶۰.

قضایایی چنین، هر انسانی سعی میکند ولو یک سرباز به سپاه خود بیفزاید، اما امام حسین‌ﷺ همه‌ی سربازانش را مرخص میکند که بروند.[۱] از اوّل هم اصلاً لشکر جمع‌آوری نمیکند:

«**وَ مَنْ کانَ فِینَا بَاذِلاً مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلی لِقاءِاللهِ نَفْسَهُ**»؛

هر کس میخواهد کشته شود، هر کس غیر از کشته شدن چیز دیگری در نظر ندارد، «**فَلْیَرْحَلْ مَعَنا**»؛[۲] بار سفر ببندد و با ما بیاید.

ببینید! این خود، عنصر جدید و تازه‌ای است. البته نکته‌ها و عناصر عجیب بسیاری در ماجرای امام حسین‌ﷺ وجود دارد که نهایت آن، ماجرای خانواده‌ی آن بزرگوار– اعمّ از خواهر و فرزند – است؛ با شگفتیهایی که آفریدند و اتّفاقات عجیبی که افتاد. قضیّه، قضیّه‌ای فوق‌العاده است.

◆ عاشورا، نهضتی فراقرنی و فراملیّتی است

خُب؛ از این قضیه هرچه هم میگذرد، در تاریخ کهنه نمیشود. این نکته‌ای است که ما به آن عادت کرده‌ایم؛ والاّ خیلی اهمّیّت دارد. در طول زمان، این قضیّه روزبه‌روز گسترش بیشتری پیدا کرده است. شما در همین زمانهای خودمان هم که نگاه کنید، گسترش قضیّه را بوضوح مشاهده میکنید. هر سال ابعاد این قضیّه گفته میشود. هر سال مردمی که صد بار شنیده‌اند، مجدّداً می‌شنوند. هر سال باز دلها منقلب میشود. هر سال جاذبه‌ها بیشتر میشود.

ویژگی قضیّه در این است که ملّیّت نمی‌شناسد. شما نگاه کنید: در ایران، ایرانیها امام حسین‌ﷺ را از خودشان میدانند. در کشورهای عربی، عربها امام حسین‌ﷺ را از خودشان میدانند. در کشورهای پاکستان و هندوستان، هندیها و پاکستانیها، امام حسین‌ﷺ را از خودشان میدانند.

---

۱. الأمالی، صدوق، ص۲۲۰؛ الکامل، ج۴، صص۵۷–۵۸؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۹۲–۳۹۳.

۲. «هر کس حاضر است در راه این قیام خون خویش نثار کند، و آماده‌ی ملاقات با خدا است، با ما حرکت کند.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۳۶۷؛ نیز ر.ک: نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص ۸۶؛ اللهوف، ص ۳۸.

در اندونزی و مالزی و در هر جایی که این فکر وجود دارد – آنجایی که این فکر نیست، بحث دیگری است – این معرفت وجود دارد. همه امام حسین علیه‌السلام را از خودشان میدانند. ماجرای عاشورا، ماجرای فراملیّتی و فراقرنیِ عظیمی است.

◆ امام خمینی رحمه‌الله با دید حسینی خود، آماده بود تا به تنهایی بار نهضت را بر دوش بکشد

امام رضوان‌الله‌علیه، از اوّل، ماجرای خود را به این ماجرا وصل کردند و با دیدی حسینی به قضیّه‌ی ایران نگریستند. ایشان فرض را بر این گذاشتند که اگر قیام کنند و به حرکت درآیند، اما احدی جواب ندهد، چه خواهد شد؟ البته ایشان معتقد بودند مردم جواب خواهند داد. این هم یکی از خصوصیّات امام است که حقیقتی را کشف کردند که تا آن روز، هیچ کس برای کشف آن اقدام نکرده بود. با این همه، اگر هیچ کس هم همراه امام نمیشد، به تنهایی راه را میپیمودند. خودشان هم بارها به این نکته اشاره کردند. هر کس طبیعت امام را می‌شناسد، میداند که ایشان آماده بودند تا به تنهایی، بار نهضت را بر دوش بکشند.

◆ امام خمینی رحمه‌الله از مراسم عزاداری ماه محـرّم، برای پیشبرد اهداف انقلاب، بیشترین استفاده را کرد

امام رضوان‌الله‌علیه، در قضیّه‌ی عاشورا، مهمترین پیام خود را دادند و از مراسم عزاداری ماه محرّم، بیشترین استفاده را کردند. در ماجرای سال ٤٢، بنده از جمله کسانی بودم که پیغام ایشان را برای جماعتی از علمای مشهد –در واقع برای مردم مشهد– به آن شهر بردم. ایشان سه پیام داده بودند تا به علمای مشهد داده شود. دو پیام مربوط به همه‌ی علما بود و یک پیام، ویژه‌ی دو تن از روحانیّون برجسته‌ی آن روز مشهد بود که فقط بایستی به خودشان تحویل میشد. من به دیدن آن دو روحانی رفتم و پس از صحبتهای خصوصی، پیام را تحویلشان دادم. آن پیام، راجع به حرکت در دهه‌ی محرّم و ربط دادن نهضت به محرّم و عاشورا بود. می‌فهمیدم که آن آقایان، روشن‌بینی و درک والایی از قضیّه ندارند. این، واضح بود. با اینکه در مبارزه هم آن دو نفر شریک و سهیم بودند؛ یعنی در مبارزه، کوتاهی نبود، اما در این درک دقیق و ظریف، که از

روز هفتم محرّم، منبریها بر منبر، ماجرای مدرسه‌ی فیضیّه را بگویند، و از روز نهم محرّم، سینه‌زن‌ها نوحه‌ی مدرسه‌ی فیضیّه را بخوانند، سهمی نداشتند. پیام امام به آن دو، حول مِحور هفتم و نهم محرّم بود. این پیام، و پاسخی که یکی از آن آقایان داد، ماجراهایی دارد و تفصیلی. اوج آن سال هم، ماجرای محرّم و پیش آمدن حوادث محرّم و آن پیام عجیب و واقعاً حسینی بود.

◆ عناصر موجود در شخصیّت امام خمینی قدس‌سره، همان عناصر گرته‌برداری شده از عناصر حسینی بود

عناصر موجود در شخصیّت امام، همان عناصر گرته‌برداری شده از عناصر حسینی بود. ما نمی‌خواهیم بگوییم که امام ما مثل امام حسین علیه‌السلام بودند. امام ما، شیعه و پیرو امام حسین علیه‌السلام بودند؛ اما گرته‌برداری شده‌ی همان عناصر، در این بزرگوار هم وجود داشت. عنصر تبیین، عنصر اخلاص، عنصر عاطفه و محبّت، عنصر استقامت و تخطّی نکردن از راه، و عنصر شجاعت و مبارزه علیه یک دستگاه عظیم، عناصری است که در نهضت عاشورا وجود دارد و همه در وجود امام بود. ما در این شعاع، باید ماجرای نهضت را مشاهده کنیم. اگر چنین شد، آن وقت نتیجه‌ای که در درجه‌ی اوّل برایمان خواهد داشت، این است که راهمان را در این نهضت، گم نخواهیم کرد. مهم این است!

آن عاملِ روشنگری که باید راه را به ما نشان دهد، طبیعتِ این حرکت است. طَبیعتِ حرکت، چگونه طبیعتی است؟ آیا طبیعتِ حسینی است؟ خُب؛ خودِ این معنایی دارد. اگر ما از بیانات امام، از حوادث نهضت، از متون نهضت، از بیّنات نهضت و انقلاب، از محکمات آیات انقلاب –نه از متشابهات آن– دریافتیم و فهمیدیم که این حرکت، یک حرکت حسینی است و حرکتی مبنی بر این است که انسان هدفی را لحاظ کند، باید این هدف را با همه‌ی وجود، با همه‌ی اخلاص و با همه‌ی تلاشِ ممکن، رهگیری کنیم و به سمت آن راه بیفتیم.

◆ از محکمات آیات انقلاب می‌توان دریافت که این حرکت، یک حرکت حسینی است

البته به سمت یک هدف حرکت کردن، به معنای اشتباه کردن نیست؛ به

◆ حرکت به سمت هدف؛ به معنی، اشتباه کردن، غیرحکیمانه عمل کردن و تندروی کردن نیست

◆ راه و هدف نباید گم شوند و ارزشها نباید تغییر کنند

◆ نتیجه‌ی حاکمیّتِ مثلِ یزید، وداع با اسلام است

معنای غیرحکیمانه عمل کردن نیست؛ به معنای فریب خوردنِ سیاسی و تندروی کردن نیست. اینها معلوم است و به جای خود محفوظ! اما آن هدف نباید یک لحظه فراموش شود.

نباید راه را گم کنیم؛ هدف نباید عوض شود؛ ارزشها نباید تغییر پیدا کند. فرض بفرمایید که امام حسین(ع) با یزید مقابله میکرد و میفرمود: این «یزید» نمیتواند در رأس حکومت باشد. وقتی کسی «مثل یزید» در رأس حکومت باشد - با شخص یزید هم کاری نداریم - «**عَلَی الْإِسْلامِ السَّلامُ**»؛[1] یعنی با اسلام، خداحافظی! «**وَ عَلَی الْإِسْلامِ السَّلامُ**» معنایش این است؛ یعنی «خداحافظ اسلام!» خُب؛ پیداست که امام حسین(ع) «خداحافظ اسلام» نمیخواهد بگوید، میخواهد اسلام را حفظ کند، پس باید با یزید به مقابله برخیزد.

◆ برتری دادن واجبات دیگر بر مبارزه‌ی با یزید، دوری از هدف است

خُب؛ حال اگر مقابله با یزید را هدف درجه دو و نزدیک بدانیم؛ چون خیلی سختگیری کرد، بگوییم: «میخواستیم مقابله کنیم، ولی چون سختگیری کرد، با یزید مقابله نمیکنیم و در عوض میرویم با امپراتور روم مقابله میکنیم»! آیا این درست است؟! این حفظ راه است؟! حفظ هدف است؟! امام حسین(ع) چنین کاری نمیکند.

◆ تغییر مسیر از کوفه به کربلا پس از بستن راه، تغییر هدف نیست؛ حرکت به سمت قضای الهی یا برای تجدید قواست

ممکن است چنانچه راه را به طرف کوفه ببندند، به طرف کربلا برود. حرفی نیست. میشود به طرف کربلا هم، یا برای شهادت برود - همچنان که قضای الهی نوشته و دست تقدیر رقم زده است - یا فرض کنیم با دیدِ تحلیلیِ تاریخیِ غیر متوجّه به معانی و مضامین حرکت کند. بگوییم: «میرود طرف کربلا که تجدید قوایی کند و باز از پشت به کوفه حمله‌ور شود»؛ این باید باشد دیگر! باید برود کوفه. یا باید برود شام، یا باید برود کوفه؛ یکی از این دو راه است. هدف این است و نمیتواند غیر از این باشد.

---

۱. الفتوح، ج ۵، صص ۱۶-۱۷؛ اللهوف، ص ۱۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

◆ **سلوک حسینی در زندگی دیگر ائمّه علیهم‌السلام نیز متجلّی است**

به زندگی‌نامه‌ی ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام و ماجراهای حیات‌شان که نگاه میکنیم، همه را در این طرز سلوک حسینی می‌بینیم. کسی که در تاریخِ زندگی آنان سِیر کرده باشد، به این معنا میرسد.

من این توفیق را داشتم که سالهایی متمادی، در زندگی آن بزرگواران سیر دقیقِ با حوصله‌یِ وجب به وجبی کنم. به سرتاسر زندگی ائمّه علیهم‌السلام که نگاه کنید، یک جا، یک امام را نمی‌بینید که از خطّ حسینی عدول کرده باشد. همه در همان خط حرکت میکنند؛ منتها شیوه‌های حرکت –به قول معروف: تاکتیکها –با هم تفاوت دارد؛ اما حرکت، جهتگیری و طرح کلّی، اندکی تغییر پیدا نمیکند.

انقلاب اسلامی؛ نهضتی حسینی

◆ **حرکت بر ممشای حسینی، لحظات حیرت انقلاب را برطرف میکند**

اگر قبول کردیم که کار امام، کار حسینی است، معنایش این است که آن کار شگرف، پرتوی به وضع کنونی و وضع همیشه‌ی ما می‌اندازد. لحظات حیرت ما را میپوشاند و اصلاً حیرتها را برطرف میکند. آن‌گاه رهرو می‌فهمد که راه چیست و چه کار باید کرد. یعنی حکومتی اسلامی، به معنای درست کلمه حاکم میشود.

◆ **صبغه‌ی حسینی انقلاب، مانع از مذاکره با دشمنانی است که علّت دشمنی‌شان با ما، اسلامی بودن ماست**

اگر حرکت، حرکتِ حسینی است، نمیشود جایی بیاییم با دشمنی که اساساً علّت دشمنی‌اش با ما، اسلامی بودن ماست، به مذاکره بنشینیم! مگر میشود؟

مذاکره، خیلی کار خوبی است. حوار، مذاکره، دیالوگ – تعبیرات مختلفی که امروز در دنیا وجود دارد – جزو کارهای خوب است. اصلاً اسلام اهل این کارهاست. اساساً مسئله‌ی محاوره و رو در رو سخن گفتن با خصم، جزو اموری است که در اسلام وجود دارد:

«قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ»[1]

در خصوص محاوره با نصارا و اهل کتاب، در چند جای قرآن آیاتی آمده است. از جمله:

---

۱. «بگویید: ما به خدا ایمان آوردیم.» بقره، ۱۳۶.

«**تَعالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَواءٌ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ**»[۱]
چند جا در قرآن، آیاتی داریم که راجع به محاوره است.[۲] اسلام اهل محاوره و مذاکره است. به جز قرآن، آثار اسلامی ما نیز مملو از چنین نکات و مضامینی است. اما مذاکره و محاوره بر سر چه چیز؟! یک وقت است که میخواهیم خطّ آهن مشترکی بکشیم یا کار بازرگانی مشترکی با کشوری شروع کنیم. او میگوید شما فلفل بفرست، زردچوبه ببر! ما میگوییم: فلفلش این قیمت، زردچوبه‌اش آن قیمت. اشکالی هم ندارد. اما یک وقت است که میخواهیم با یک نفر، با یک جریان، با یک قطب، با یک طرف مقابل یا با یک خصم، بحث سیاسی کنیم. بحث سیاسی، یعنی بحث کلانِ حکومت. میخواهیم راجع به اصل موجودیّت خودمان با هم بحث کنیم. خُب؛ او چرا از موجودیّت ما رنج میبرد؟ به قول قرآن:
«**وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.**»[۳]
او چرا از ما نقمت میکند و میخواهد انتقام بگیرد؟ همین، اصل اسلام است. همین، تفکّر اسلامی است؛ تفکّر اسلامی، با شکل صحیح.

◆ **امریکا و استکبار، با ما بر سر خطوط اصلی حیات جامعه‌ی اسلامی دعوا دارند**

امریکا و استکبار، با ما بر سر خطوط اصلی حیات جامعه‌ی اسلامی دعوا دارند، نه بر سر چیزهای دیگر. ادّعای حقوق انسان و نمیدانم فلان، از طرف اینها، حرف مفت است. خودشان هم میدانند. بحثِ این حرفها نیست! بحثِ اسرائیل است؛ بحثِ خاورمیانه است؛ بحثِ اسلام است؛ بحثِ وجود و حضور روحانیّت است. بحثِ اینهاست.
دشمنی، با حکومت اسلامی واقعی است. دشمنی با حضور احکام‌الله است. دشمنی با حضور فقه اسلامی است. دشمنی با عمل شدن به قرآن در سطح جامعه است. اساس، این است. مسئله، این است. مگر

۱. «بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است.» آل عمران،۶۴.
۲. آل عمران،۶۴-۶۵ و ۷۰-۷۱ و ۹۸-۹۹؛ نساء،۱۷۱؛ مائده، ۱۵و۱۹ و۵۹ و۶۸ و۷۷.
۳. «آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند؛ جز اینکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.» بروج، ۸.

سرِ قضیّه‌ی دعوا با این و آن، سرمان کلاه میرود که نفهمیم چرا با ما دعوا میکنند؟! خُب؛ در زمینه و شرایطی چنین، به قول بعضی، برویم دیالوگ کنیم؟! با چه کسی و بر سر چه چیزی دیالوگ کنیم؟! چه بگوییم و چه بشنویم؟! مباحثه، به قصد رسیدن به کجا باشد؟! آخر دو نفر که از دو خطّ متقابل حرکت میکنند، برای این است که به یک نقطه‌ی مشترک برسند. نقطه‌ی مشترک ما در این قضیّه چیست؟ نقطه‌ی تفاهم ما چیست؟ قضیّه این است که آنها نمیخواهند حکومت اسلامیِ ایران باشد. ادّعای آنها این است که نباشد. ما هم میگوییم: «شما غلط میکنید که میگویید نباشد!» خُب؛ این قابل تفاهم است؟!

◆ هرگونه حرکتی در مسیر سازش با دشمنان موجودیت اسلام، بر خلاف ممشای نهضت حسینی امام خمینی قدّس‌سرّه است

هر حرکتی در داخل، که اندکی این فکر را سست کند – هر مَنِشی، هر روشی و هر نرمشی – به خلاف ممشای نهضت است؛ به خلاف طبیعت انقلاب ماست؛ به خلاف راه است. چرا؟ چون راه، راه حسینی و عاشورایی است. راهی است که قواعد آن، این‌طور بیان شده، پیاده شده و گذاشته شده است. امام رضوان‌الله‌علیه، در همه‌ی جوانب فکر کردند.

این، پیوند امام و عاشوراست. پیوند ماجرای ما و ماجرای امام حسین علیه‌الصّلاة‌والسّلام است.

۱۳۷۵/۳/۱۴

نهضت عاشورا؛ الگوی قیام امام خمینی قدّس‌سرّه

◆ نهضت امام خمینی قدّس‌سرّه حامل درسهایی است که نیاز به تأمّل و بررسی دارد

◆ شهادت در عاشورا و حکومت در انقلاب اسلامی ایران، تفاوتی بین دو قیام ایجادنمیکند

درباره‌ی نهضت امام بزرگوارمان، مطلبی را میخواهم عرض کنم که برای ما حامل درس است. خواهش میکنم افرادی که صاحبِ فکر و دارای اندیشه و خرد سیاسی و تأمّل در مسائل بزرگند، روی این مسئله تأمّل کنند و آن را بیشتر بشکافند.

میدانید که حرکت امام، مشابهت‌های زیادی با نهضت حسینی دارد و تقریباً، الگوبرداری شده از حرکت حسینی است. گرچه آن حرکت –

یعنی حرکت امام حسین علیه‌السلام – منتهی به شهادت آن حضرت و یارانش شد و این حرکت به پیروزی امام منتهی گردید، ولی این فارقی ایجاد نمیکند. زیرا یک نوع فکر، یک مضمون و یک طرح کلّی بر هر دو حرکت حاکم بود. اقتضائات متفاوت بود؛ لذا سرنوشت آن حرکت، شهادت امام حسین علیه‌السلام و سرنوشت این حرکت، حکومت امام بزرگوار ما شد. این به طور کلّی، امر روشن و واضحی است.

◆ یک طرح کلّی بر هر دو قیام (عاشورا و انقلاب اسلامی) حاکم است و پیروزی یا شهادت، نتیجه‌ی شرایط است

استقامت؛ ویژگی هر دو قیام

از جمله ویژگیهایی که در هر دو حرکت به طور بارزی وجود دارد، موضوع «استقامت» است. با کلمه‌ی استقامت و معنای آن، نباید عبوری و گذرا برخورد شود؛ چون خیلی مهم است.

در مورد امام حسین علیه‌السلام استقامت به این صورت است که آن حکومت ایستاد. هنوز مشکلات، خود را بروز نداده بود. پس از مدّتی آن حضرت تصمیم گرفت تسلیم یزید و حکومت جائرانه‌ی او نشود. مبارزه از اینجا شروع شد؛ تسلیم نشدن در مقابل حاکمیّت فاسدی که راه دین را بکلّی منحرف میکرد. امام از مدینه که حرکت فرمود، با این نیّت بود.

◆ نقطه‌ی آغاز مبارزه، تسلیم نشدن در برابر حاکمیّت فاسد و منحرف کننده‌ی دین است

بعد که در مکه احساس کرد یاور دارد،[1] نیّت خود را با قیام همراه کرد؛ والاّ جوهر اصلی، اعتراض و حرکت در مقابل حکومتی بود که طبق موازین حسینی، قابل تحمّل و قبول نبود.

◆ امام علیه‌السلام در مکه نیّت خود را با قیام همراه کرد، اما جوهر اصلی قیام، اعتراض به حکومتِ فاسد یزیدی بود

امام حسین علیه‌السلام ابتدا در مقابل آن حرکت، مواجه با مشکلاتی شد که یکی پس از دیگری رخ نمود. ناگزیری خروج از مکه،[2] بعد درگیری در کربلا و فشاری که در حادثه‌ی کربلا بر شخص امام حسین علیه‌السلام وارد

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۹-۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۴-۳۳۶.

۲. أنساب الأشراف، ج۳، صص۱۶۳-۱۶۴؛ شرح الأخبار، ج۳، صص۱۴۳-۱۴۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۳.

می‌آمد، از جمله‌ی این مشکلات بود.

◆ عذرتراشی شرعی، یکی از موانع انجام کارهای بزرگ است

◆ عذرتراشی شرعی به این معناست که هرگاه انجام تکلیف، مشکل بزرگی در پی داشت، احساس بی‌تکلیفی شود

یکی از عواملی که در کارهای بزرگ، جلوِ انسان را سد میکند، عذرهای شرعی است. انسان، کار واجب و تکلیفی را باید انجام دهد، ولی وقتی انجام این کار مستلزم اشکال بزرگی است -فرض بفرمایید عدّه‌ی زیادی کشته خواهند شد - احساس میکند که دیگر تکلیف ندارد. شما ببینید در مقابل امام حسین علیه السلام از این‌گونه عذرهای شرعی که میتوانست هر انسان ظاهربینی را از ادامه‌ی راه منصرف کند، چقدر بود! یکی پس از دیگری، رخ مینمود.

◆ موارد ذیل میتوانستند بهانه‌های عذرتراشی در ماجرای عاشورا باشند:

۱. حضرت مسلم به شهادت رسید و کوفه سقوط کرد؛

۲. تحمّل مصائب برای زنان و کودکان بسیار دشوار بود؛

۳. پس از شهادت اصحاب، مشکلات بیشتر خود را نشان دادند و امیدی برای پیروزی ظاهری باقی نماند؛

۴. اسارت آل‌الله به دست نامحرمان قطعی بود

اوّل اعراض مردم کوفه و کشته شدن مسلم پیش آمد.[۱] فرضاً اینجا بایستی امام حسین علیه السلام میفرمود: «دیگر عذر شرعی است و تکلیف ساقط شد. میخواستیم با یزید بیعت نکنیم، ولی ظاهراً در این اوضاع و احوال امکان‌پذیر نیست؛ مردم هم تحمّل نمیکنند؛ پس تکلیف ساقط است! لذا از روی اجبار و ناچاری بیعت میکنیم».

مرحله‌ی دوم، حادثه‌ی کربلا و وقوع عاشوراست. اینجا امام حسین علیه السلام میتوانست در مواجهه با یک مسئله، به مثابه‌ی انسانی که حوادث بزرگ را با این منطقها میخواهد حل کند، بگوید: «زن و بچّه در این صحرای سوزان، طاقت ندارند. پس، تکلیف برداشته شد.» یعنی تسلیم شود و چیزی را که تا آن وقت قبول نکرده بود، بپذیرد. یا بعد از آنکه در روز عاشورا حمله‌ی دشمن آغاز گردید و عدّه‌ی زیادی از اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند[۲] - یعنی مشکلات، بیشتر خود را نشان داد - آن بزرگوار میتوانست بگوید: «اکنون دیگر معلوم شد که نمیشود مبارزه کرد و نمیتوان پیش برد.» آن‌گاه خود را عقب بکشد. یا آن هنگام که معلوم شد امام حسین علیه السلام شهید خواهد شد و بعد از

---

۱. الإرشاد، ج ۲، صص۵۲-۶۳؛ الکامل، ج ۴، صص۳۱-۳۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۴۹-۳۵۷.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص ۲۶۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۱۲.

شهادت او، آل‌الله – حرم امیرالمؤمنین و حرم پیغمبر ﷺ – در بیابان و در دست مردان نامحرم، تنها خواهند ماند[1] – اینجا دیگر مسئله‌ی ناموس پیش می‌آید – به عنوان یک انسان غیرتمند، میتوانست بفرماید: «دیگر تکلیف برداشته شده است. تکلیف زنان چه میشود؟ اگر این راه را ادامه دهیم و کشته شویم، زنان خاندان پیغمبر و دختران امیرالمؤمنین ﷺ و پاکیزه‌ترین و طیّب و طاهرترین زنان عالم اسلام، به دست دشمنان – مردان بی‌سروپایی که هیچ چیز از شرف و ناموس نمی‌فهمند – خواهند افتاد. پس، تکلیف برداشته شد».

◆ ایستادگی اباعبدالله ﷺ مانع از عذرتراشی‌های شرعی شد

توجّه کنید برادران و خواهران! مطلب مهمی است که در واقعه‌ی کربلا از این دیدگاه دقّت شود که اگر امام حسین ﷺ میخواست در مقابل حوادثِ بسیار تلخ و دشواری مثل شهادت علی‌اصغر ﷺ اسارت زنان، تشنگی کودکان، کشته شدن همه‌ی جوانان و حوادث فراوان دیگری که در کربلا قابل احصاست، با دیدِ یک متشرّع معمولی نگاه کند و عظمت رسالت خود را به فراموشی بسپارد، قدم به قدم میتوانست عقب نشینی کند و بگوید: «دیگر تکلیف نداریم. حال با یزید بیعت میکنیم. چاره چیست!؟ «**الضرورات تُبیح المحذورات**». اما امام حسین ﷺ چنین نکرد. این نشانگر استقامت آن حضرت است.

◆ استقامت در مسائلی که ممکن است خلاف مصلحت شرعی یا عرفی به نظر رسد، سخت‌تر از استقامت در مشکلات است

استقامت یعنی این! استقامت، همه جا به معنای تحمّل مشکلات نیست. تحمّل مشکلات برای انسان بزرگ، آسان‌تر است تا تحمّل مسائلی که بر حسب موازین – موازین شرعی، موازین عرفی، موازین عقلی ساده – ممکن است خلاف مصلحت به نظر آید. تحمّل اینها، مشکل‌تر از سایر مشکلات است.

یک وقت به کسی میگویند: «این راه را نرو؛ ممکن است شکنجه شوی.» خُب؛ انسان قوی میگوید: «شکنجه شوم! چه مانعی دارد؟ راه

۱. جلاء العیون، ص ۲۰۱.

را میروم.» یا میگویند: «نرو! ممکن است کشته شوی.» انسان بزرگ میگوید: «خُب؛ کشته شوم! چه اهمّیّت دارد؟» اما یک وقت صحبت کشته شدن و شکنجه شدن و محرومیّت کشیدن نیست. میگویند: «نرو؛ ممکن است که گروهی از مردم، به خاطر این حرکت تو کشته شوند». اینجا دیگر پای جان دیگران در بین است. «نرو؛ ممکن است بسیاری از زنان و مردان و کودکان، به خاطر پیش رفتن تو، سختی بکشند.» اینجا دیگر کسانی که کشته شدن برایشان مهم نیست، پایشان میلرزد.

◆ استقامت عاشورایی نیازمند دو عنصر بصیرت اعلا و قدرتِ نفس است

آن کسی پایش نمیلرزد که اوّلاً، در حدّ اعلا بصیرت داشته باشد و بفهمد چه کار بزرگی انجام میدهد؛ ثانیاً، قدرت نفس داشته باشد و ضعفِ نفس نگیرد. این دو خصوصیّت را امام حسین علیه‌السلام در کربلا نشان داد. لذا حادثه‌ی کربلا مثل خورشیدی بر تارک تاریخ درخشید؛ هنوز هم میدرخشد و تا ابدالدّهر هم خواهد درخشید.

◆ امام خمینی رحمه‌الله با استقامت عاشورایی خود، انقلاب را به پیروزی رساند و تداوم راه و فکر خود را نیز تضمین کرد

امام بزرگوار ما در این خصوصیّت[1] به طور کامل دنباله‌رو امام حسین علیه‌السلام شد. لذا، این خصوصیّت امام، انقلاب را به پیروزی رساند. ثانیاً، پیروزیِ بعد از رفتن خودش را هم تضمین کرد؛ هم پیروزی فکرش و هم پیروزی راهش را که مظهر آن، همین اجتماع عظیم شما مردم و مظهر وسیع‌ترش در سطح عالم، گرایش ملّتها به اسلام و به راه امام است. کسب این پیروزیها، به خاطر استقامت او بود.

روزی به امام گفتند: «اگر شما این نهضت را ادامه دهید، حوزه‌ی علمیّه‌ی قم را تعطیل خواهند کرد.» اینجا صحبت جان نبود که امام بگوید: «جان مرا بگیرند، اهمّیّت ندارد.» خیلی کسان حاضرند از جانشان بگذرند؛ اما وقتی بگویند «با این اقدام شما ممکن است حوزه‌ی علمیّه‌ی قم تعطیل شود» پای همه میلرزد. اما امام نلرزید؛ راه را عوض نکرد و پیش رفت.

---

۱. خصوصیّت استقامت عاشورایی.

روزی به امام گفتند: «اگر این راه را ادامه دهید، ممکن است همه‌ی علمای بزرگ و مَراجع را علیه شما بشورانند و تحریک کنند»؛ یعنی اختلاف در عالم اسلام پیش آید. پای خیلی کسان، اینجا میلرزد؛ اما پای امام نلرزید و راه را ادامه داد تا به نقطه‌ی پیروزی انقلاب رسید. بارها به امام گفته شد: «شما ملّت ایران را به ایستادگی در مقابل رژیم پهلوی تشویق میکنید. جواب خونهایی را که بر زمین میریزد، چه کسی میدهد؟» یعنی در مقابل امامرضوان‌الله‌علیه، خونها را، خونهای جوانان را قرار دادند. یکی از علمای بزرگ، در سال ٤٢ یا ٤٣، به خود بنده این مطلب را گفت. گفت: «در پانزده خرداد که ایشان – یعنی امام – این حرکت را کردند، خیلی کسان کشته شدند که بهترین جوانان ما بودند. جواب اینها را چه کسی خواهد داد؟» این طرز فکرها بود. این طرز فکرها فشار می‌آورد و ممکن بود هر کسی را از ادامه‌ی حرکت منصرف کند. اما امام، استقامت ورزید. عظمت روح او و عظمت بصیرتی که بر او حاکم بود، در اینجاها دیده میشد.

◆ عظمت روح و بصیرت امام خمینیؒ موجب استقامت او در برابر فشار طرز فکرهای غلط در مسیر انقلاب میشد

امام استقامت ورزید؛ عقب‌نشینی نکرد و از حرف و شعار و راهش برنگشت. یک کلمه از آن حرفهایی که دشمنان میخواستند بر زبان امام جاری شود، بر زبان او جاری نشد. این، استقامتِ حسینی است. شبیه ایستادگی‌های امام حسینؑ در مقیاس و در قالبهای امروز است.

در تمام عمر ده ساله‌ی حیات مبارک امامرضوان‌الله‌تعالی‌علیه، پس از پیروزی انقلاب یک لحظه اتفاق نیفتاد که او به خاطر سنگینی بار تهدید دشمن، در هر بُعدی از ابعاد، دچار تردید شود. این، یعنی همان برخورداری از روحیّه‌ی حسینی.

◆ دشمن با مشاهده‌ی اینکه امام خمینیؒ با ترس و تهدید از میدان خارج نمیشود، مجبور به تطبیق خود با انقلاب اسلامی شد

همه‌ی دشمنان انقلاب در طول این ده سال، فهمیدند و تجربه کردند که امام را نمیشود ترساند. این، نعمت بسیار بزرگی است که دشمن احساس کند عنصری چون امام، با ترس و تهدید از میدان خارج

نمیشود. امام، با منش و شخصیّت درخشان خود، کاری کرد که همه در دنیا، این نکته را فهمیدند. فهمیدند که این مرد را از میدان نمیشود خارج کرد؛ تهدید نمیشود کرد؛ با فشار و با تهدیدهای عملی هم نمیشود او را از راه خود منصرف کرد. لذا مجبور شدند خودشان را با انقلاب تطبیق دهند.

◆ استقامت امام حسین علیه‌السلام خطّ نشان نهضت عاشوراست

◆ امام خمینی قدس‌سره با استقامت حسینی خود، جمهوری اسلامی را بیمه کرد

آنچه که حاصل جمع‌بندی بحث ماست، دو حرف است – البته این جمع‌بندی، قابل گسترش و فکر کردن است – اوّل اینکه: یکی از خطوط روشن نهضت عاشورا و بلکه خطّ نشان نهضت عاشورا، عبارت است از استقامت امام حسین علیه‌السلام. حرف دوم اینکه: امام بزرگوار ما رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، همین خطّ نشان حسینی را در نهضت، در مَنِش و در زندگی خود انتخاب کرد و لذا توانست جمهوری اسلامی را بیمه کند؛ توانست دشمن را از تهدید و از فشار منصرف کند. چون به دشمن تفهیم کرد که فشار، اثری ندارد؛ تهدید، اثری ندارد؛ حمله، اثری ندارد و این حرکت و این رهبر، جریان و کسی نیست که با این حرفها، از راهی که میرود برگردد. این دو حرف، جمع‌بندی مطالبی است که عرض کردم.

۱۳۷۵/۳/۲۰

بازخوانی عبرتهای عاشورا

◆ قرآن ما را به عبرت‌گیری از تاریخ دعوت میکند

نکته‌ای بلیغ در قرآن است که ما را به فکر می‌اندازد. قرآن به ما میگوید: نگاه کنید و از گذشته‌ی تاریخ درس بگیرید.[1] حال ممکن است بعضی بنشینند و فلسفه‌بافی کنند که «گذشته، برای امروز نمیتواند سرمشق باشد.» شنیده‌ام که از این حرفها میزنند و البته برف انبار میکنند! به خیال خودشان، میخواهند با شیوه‌های فلسفی، مسائلی را مطرح کنند. کاری

۱. آل عمران، ۱۳و۱۳۷؛ أنعام،۱۱؛ یوسف، ۱۰۹و۱۱۱؛ نمل، ۶۹؛ غافر، ۲۱.

به کار آنها نداریم. قرآن که صادق مصدِّق است،[۱] ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت میکند.

◆ اگر بخواهیم از تاریخ عبرت بگیریم، باید دغدغه‌ی آینده داشته باشیم

عبرت گرفتن از تاریخ، یعنی همین نگرانی‌یی که الان عرض کردم؛ چون در تاریخ چیزی هست که اگر بخواهیم از آن عبرت بگیریم، باید دغدغه داشته باشیم. این دغدغه، مربوط به آینده است. چرا و برای چه، دغدغه؟ مگر چه اتّفاقی افتاده است؟

◆ عبرت حادثه‌ی عاشورا در این است که چرا پنجاه سال پس از پیامبر ﷺ مردم مسلمان امام حسین علیه‌السلام را به وضعی فجیع به شهادت رساندند؟

اتّفاقی که افتاده است، در صدر اسلام است. من یک وقت عرض کردم: جا دارد ملّت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر ﷺ،[۲] کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان - از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالم‌شان، قاضی‌شان، قاری‌شان و اجامر و اوباش‌شان - در کوفه و کربلا جمع شدند و جگرگوشه‌ی پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیدند؟! خُب؛ انسان باید به فکر فرو رود که چرا چنین شد؟ این قضیّه را بنده دو سه سال پیش، در یکی دو سخنرانی، با عنوان «عبرتهای عاشورا» مطرح کردم. البته «درسهای عاشورا» - مثل درس شجاعت و غیره - جداست. از درسهای عاشورا مهمتر، عبرتهای عاشوراست. این را من قبلاً گفته‌ام. کار به جایی برسد که جلو چشم مردم، حرم پیغمبر را به کوچه و بازار بیاورند و به آنها تهمت «خارجی» بزنند![۳]

◆ خارجی به معنی خروج کننده بر امام عادل است و دشمنان به حرم پیامبر ﷺ تهمت خارجی بودن زدند

«خارجی» معنایش این نیست که اینها از کشورِ خارج آمده‌اند. آن زمان، اصطلاح خارجی به معنای امروز به کار نمیرفت. خارجی یعنی جزو خوارج؛ یعنی خروج کننده. در اسلام، فرهنگی است معتنی به اینکه اگر کسی علیه امام عادل خروج و قیام کند، مورد لعن خدا و رسول و مؤمنین و نیروهای مؤمنین قرار میگیرد. پس خارجی یعنی

۱. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۱۷۷.
۲. الأخبار الطوال، ص ۲۵۹.
۳. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

کسی که علیه امام عادل خروج میکند؛ لذا همه‌ی مردم مسلمان آن روز از خارجیها، یعنی خروج کننده‌ها، بدشان می‌آمد.

در اسلام کسی که علیه امام عادل، خروج و قیام کند، خونش هدر است.[1] اسلامی که اینقدر به خونِ مردم اهمّیّت میدهد، در اینجا، چنین برخوردی دارد. به هنگام قیام امام حسین علیه‌السلام کسانی بودند که پسر پیغمبر، پسر فاطمه‌ی زهرا و پسر امیرالمؤمنین را به عنوان خروج کننده بر امام عادل معرّفی کردند![2] امام عادل کیست؟ یزیدبن‌معاویه!؟

آن عدّه در معرّفی امام حسین علیه‌السلام به عنوان خروج کننده، موفّق شدند. خُب؛ دستگاه حکومت ظالم، هرچه دلش میخواهد میگوید؛ مردم چرا باید باور کنند؟! مردم چرا ساکت بمانند؟! آنچه بنده را دچار دغدغه میکند، همین جایِ قضیّه است؛ میگویم چه شد که کار به اینجا رسید؟! چه شد که امّت اسلامی که آنقدر نسبت به جزئیّات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقّت داشت، در چنین قضیّه‌ی واضحی، به این صورت دچار غفلت و سهل‌انگاری شد که ناگهان فاجعه‌ای به آن عظمت رخ داد؟! رخدادهایی چنین، انسان را نگران میکند. مگر ما از جامعه‌ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهماالسلام قرص‌تر و محکم‌تریم؟! چه کنیم که آن‌گونه نشود؟

◆ در جامعه‌ی اسلامی امروز نیز امکان وقـــوع حادثه‌ی تلخی چون عاشـــورا وجود دارد؛ باید برای پیش‌گیری از آن چاره‌ای اندیشید

خُب؛ به سؤالی که گفتیم «چه شد که چنین شد؟» کسی جواب جامعی نداده است. مسائلی عنوان شده است که البته کافی و وافی نیست. به همین دلیل، قصد دارم امروز کوتاه و مختصر، درباره‌ی اصل قضیّه صحبت کنم. آنگاه سررشته‌ی مطلب را به دستِ ذهن شما می‌سپارم تا خودتان درباره‌ی آن فکر کنید. کسانی که اهل مطالعه و اندیشه‌اند،

◆ اندیشـــه و تحقیـــق در راســـتای عبرت‌گیـــری از عاشـــورا و تلاش و کار برای جلوگیـــری از تکـــرار آن، ضروری است

---

۱. المصنف، ابن أبی‌شیبة الکوفی، ج ۸، صص۷۳۷-۷۳۸؛ النهایة، صص۲۹۶-۲۹۷؛ بحارالأنوار، ج۹۷، ص۲۲.

۲. الطبقات الکبری، خامسة۱، صص ۴۴۴-۴۴۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص۱۹.

دنبال این قضیّه تحقیق و مطالعه کنند و کسانی که اهل کار و عمل‌اند، دنبال این باشند که با چه تمهیداتی میتوان جلوی تکرار چنین قضایایی را گرفت؟

اگر امروز من و شما جلوی قضیّه را نگیریم، ممکن است پنجاه سال دیگر، ده سال دیگر یا پنج سال دیگر، جامعه‌ی اسلامی ما کارش به جایی برسد که در زمان امام حسین‌علیه‌السلام رسیده بود. مگر اینکه چشمان تیزی تا اعماق را ببیند؛ نگهبان امینی راه را نشان دهد؛ مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده‌های محکمی پشتوانه‌ی این حرکت باشند. آن وقت، البته خاکریزِ محکم و دژِ مستحکمی خواهد بود که کسی نخواهد توانست در آن نفوذ کند؛ والاّ اگر رها کردیم، باز همان وضعیّت پیش می‌آید؛ آن وقت، این خونها همه هدر خواهد رفت.

◆ تیزبینی، نگهبانی توأم با امانت و فکر و اراده‌ی محکم، دژی مستحکم در برابر انحراف جامعه میسازند

در آن عهد، کار به جایی رسید که نواده‌ی مقتولینِ جنگ بدر که به‌دست امیرالمؤمنین و حمزه و بقیّه‌ی سرداران اسلام، به درک رفته بودند،[1] تکیه بر جای پیغمبر زد، سرِ جگرگوشه‌ی همان پیغمبر را در مقابل خود نهاد و با چوبِ خیزران به لب و دندانش زد و گفت:

◆ از وقایع عبرت‌انگیز عاشورا این است که نواده‌ی کشتگان بدر در جایگاه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در برابر سر فرزند رسول خدا خطاب به پدران خود گفت: برخیزید و ببینید با قاتلانتان چه کردیم!

«**لیت أشیاخی ببدرٍ شهدوا*جزع الخزرج من وقع الأسل**»؛[2]

یعنی کشته‌های ما در جنگ بدر برخیزند و ببینند که با کشنده‌هایشان چه‌کار کردیم! قضیّه، این است. اینجاست که قرآن میگوید: «عبرت بگیرید»![3] اینجاست که میگوید:

«**قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ...**»؛[4]

۱. از جمله‌ی افرادی که از خاندان یزید در جنگ بدر به دست امیرالمؤمنین و حمزه و بقیه‌ی سرداران اسلام، به درک رفته بودند، عبارتند از: عتبةبن‌ربیعة (پدربزرگ معاویه)، ولیدبن‌عتبة (دایی معاویه)، حنظلةبن‌ابوسفیان (برادر معاویه) و شیبةبن‌ربیعة (عموی مادر معاویه): المغازی، ج ۱، صص ۱۴۷-۱۴۸؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۵۲؛ شرح الأخبار، ج ۱، صص ۲۶۳-۲۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۹۱.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۹؛ اللهوف، ص ۱۰۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.

۳. حشر، ۲.

۴. أنعام، ۱۱؛ نمل، ۶۹؛ روم،۴۲.

در سرزمین تاریخ سیر کنید و ببینید چه اتّفاقی افتاده است؛ آن‌گاه خودتان را برحذر دارید.

بنده، برای اینکه این معنا در فرهنگ کنونی کشور، إن‌شاءالله به وسیله‌ی افراد صاحب رأی و نظر و فکر تبیین شود و دنبال گردد، نکاتی را به اختصار بیان میکنم.

عوام و خواصّ جامعه

◆ خواص، کسانی هستند که با آگاهی، تصمیم میگیرند

ببینید عزیزان من! به جماعت بشری که نگاه کنید، در هر جامعه و شهر و کشوری، از یک دیدگاه، مردم به دو قسم تقسیم میشوند:

یک قِسم، کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم‌گیری کار میکنند؛ راهی را می‌شناسند و در آن راه – که به خوب و بدش کار نداریم – گام برمیدارند. یک قِسم اینهایند که اسم‌شان را «خواص» میگذاریم.

◆ عوام، کسانی هستند که نمیخواهند بدانند و بفهمند، و به دنبال جوّ حرکت میکنند

قِسم دیگر، کسانی هستند که نمیخواهند بدانند چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. در واقع نمیخواهند بفهمند، بسنجند، به تحلیل بپردازند و درک کنند. به تعبیری دیگر، تابع جَوّاند. به چگونگی جوّ نگاه میکنند و دنبال آن جوّ به حرکت در می‌آیند. اسم این قسم از مردم را «عوام» میگذاریم.

پس جامعه را میشود به خواص و عوام تقسیم کرد. اکنون دقّت کنید تا نکته‌ای در باب خواص و عوام بگوییم، تا این دو با هم اشتباه نشوند.

◆ خواص و عوام در همه‌ی اقشارِ جامعه یافت میشوند

«خواص» چه کسانی هستند؟ آیا قشر خاصّی هستند؟ جواب، منفی است، زیرا در بین خواص، کنار افراد باسواد، آدمهای بی‌سواد هم هستند. گاهی کسی بی‌سواد است، اما جزو خواص است؛ یعنی می‌فهمد چه‌کار میکند، از روی تصمیم‌گیری و تشخیص عمل میکند؛ ولو درس نخوانده، مدرسه نرفته، مدرک ندارد و لباس روحانی نپوشیده است. به هر حال، نسبت به قضایا از فهم برخوردار است.

◆ گاه شخصی در یک شغل عادی جزو خواص است و شخصی دیگر در جایگاه اجتماعی بالا جزو عوام

در دوران پیش از پیروزی انقلاب، بنده در ایرانشهر تبعید بودم. در یکی از شهرهای هم‌جوار، چند نفر آشنا داشتیم که یکی از آنها راننده بود، یکی شغل آزاد داشت و بالاخره، اهل فرهنگ و معرفت، به معنای خاص کلمه نبودند. به حسب ظاهر، به آنها «عامی» اطلاق میشد؛ با این حال جزو «خواص» بودند. آنها مرتّب برای دیدن ما به ایرانشهر می‌آمدند و از قضایای مذاکرات خود با روحانی شهرشان میگفتند. روحانی شهرشان هم آدم خوبی بود؛ منتها جزو «عوام» بود. ملاحظه میکنید! راننده‌ی کمپرسی جزو «خواص»، ولی روحانی و پیش‌نماز محترم جزو «عوام»! مثلاً آن روحانی میگفت: «چرا وقتی اسم پیغمبر می‌آید، یک صلوات میفرستید، ولی اسم «آقا» که می‌آید، سه صلوات میفرستید؟!» نمی‌فهمید. راننده به او جواب میداد: «روزی که دیگر مبارزه‌ای نداشته باشیم؛ اسلام بر همه جا فائق شود؛ انقلاب پیروز شود؛ ما نه تنها سه صلوات، که یک صلوات هم نمیفرستیم! امروز این سه صلوات، مبارزه است!» راننده می‌فهمید، روحانی نمی‌فهمید!

این را مثال زدم تا بدانید خواص که میگوییم، معنایش صاحب لباسِ خاصی نیست. ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد؛ ممکن است تحصیل‌کرده باشد، ممکن است تحصیل‌نکرده باشد؛ ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد؛ ممکن است انسانی باشد که در دستگاه‌های دولتی خدمت میکند، ممکن است جزو مخالفین دستگاه‌های دولتیِ طاغوت باشد. خواص که میگوییم – از خوب و بدش – (خواص را هم باز تقسیم خواهیم کرد) یعنی کسانی که وقتی عملی انجام میدهند، موضع‌گیری‌یی میکنند و راهی انتخاب میکنند، از روی فکر و تحلیل است. می‌فهمند و تصمیم میگیرند و عمل میکنند. اینها خواصّند.

نقطه‌ی مقابلش هم عوام است. عوام یعنی کسانی که وقتی جوّ به

سمتی میرود، آنها هم دنبالش میروند و تحلیلی ندارند. یک وقت مردم میگویند «زنده باد»! این هم نگاه میکند، میگوید «زنده باد»! یک وقت مردم میگویند «مرده باد»! نگاه میکند، میگوید «مرده باد»! یک وقت جوّ این‌طور است، اینجا می‌آید؛ یک وقت جو آن‌طور است، آنجا میرود! یک وقت - فرض بفرمایید - حضرت «مسلم» وارد کوفه میشود؛ میگویند: «پسرعموی امام حسین علیه‌السلام آمد، خاندان بنی‌هاشم آمدند. برویم. اینها میخواهند قیام کنند، میخواهند خروج کنند و چه و چه»، تحریک میشود، میرود دور و بر حضرت مسلم؛ میشوند هجده هزار بیعت‌کننده با مسلم![1] پنج، شش ساعت بعد، رؤسای قبایل به مردم میگویند: «چه‌کار میکنید؟! با چه کسی می‌جنگید؟! از چه کسی دفاع میکنید؟! پدرتان را در می‌آورند!» اینها دور و بر مسلم را خالی میکنند و به خانه‌هایشان بر میگردند.[2] بعد که سربازان ابن‌زیاد دور خانه‌ی «طوعه» را میگیرند تا مسلم را دستگیر کنند، همینها از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند و علیه مسلم می‌جنگند![3] هرچه میکنند، از روی فکر و تشخیص و تحلیل درست نیست. هرطور که جوّ ایجاب کرد، حرکت میکنند. اینها عوامند. بنابراین، در هر جامعه، خواصّی داریم و عوامی. فعلاً «عوام» را بگذاریم کنار و سراغ «خواص» برویم.

◆ از نمونه‌های تاریخی عوامی‌گری، برخورد دوگانه‌ی مردم کوفه با مسلم‌بن‌عقیل علیه‌السلام است

خواص در دو جبهه‌ی حق و باطل

«خواص» طبعاً دو جبهه‌اند: خواصِّ جبهه‌ی حق و خواصِّ جبهه‌ی باطل.

◆ خواصّ جبهه‌ی حق، حق را می‌شناسند و برای آن تلاش میکنند و خواصّ جبهه‌ی باطل، در نقطه‌ی مقابل حق قرار دارند

عدّه‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند و برای جبهه‌ی حق کار میکنند. فهمیده‌اند حق با کدام جبهه است. حق را شناخته‌اند و براساس

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص۴۵۸-۴۵۹؛ روضة الواعظین، ص۱۷۳؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۳۵-۳۳۶.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۵-۲۷۷؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۵۲-۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۸-۳۵۰.

۳. تاریخ الطبری، ج۴، صص۲۷۹-۲۸۰؛ الإرشاد، ج۲، صص۵۷-۵۹؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۵۲.

تشخیص خود، برای آن، کار و حرکت میکنند. اینها یک دسته‌اند.

یک دسته هم نقطه‌ی مقابل حق و ضدّ حقّ‌اند. اگر باز به صدر اسلام برگردیم، باید این‌طور بگوییم که «عدّه‌ای اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام هستند و طرفدار بنی‌هاشم‌اند؛ عدّه‌ای دیگر هم اصحاب معاویه و طرفدار بنی‌امیّه‌اند.» بین طرفداران بنی‌امیّه هم، افراد بافکر، عاقل و زرنگ بودند. آنها هم جزو خواصّند. پس خواصِّ یک جامعه، به دو گروهِ «خواصِّ طرفدار حق» و «خواصِّ طرفدار باطل» تقسیم میشوند. شما از خواصّ طرفدار باطل چه توقّع دارید؟ بدیهی است توقّع این است که بنشینند علیه حق و علیه شما برنامه‌ریزی کنند؛ لذا باید با آنها بجنگید. با خواصّ طرفدار باطل باید جنگید. اینکه تردید ندارد.

◆ انتظار طبیعی از خواص باطل، برنامه‌ریزی و مقابله با حق است و وظیفه‌ی خواصّ حق، جنگ با خواصّ باطل

همین‌طور که برای شما صحبت میکنم، پیش خودتان حساب کنید و ببینید کجایید؟ اینکه میگوییم سررشته‌ی مطلب، سپرده به دست ذهن؛ یعنی تاریخ را با قصّه اشتباه نکنیم. تاریخ یعنی شرح حال ما، در صحنه‌ای دیگر:

◆ تاریخ یعنی شرح حال ما در صحنه‌ای دیگر، که باید از آن درس و عبرت آموخت

خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران

گفته آید در حدیث دیگران[1]

تاریخ یعنی من و شما؛ یعنی همینهایی که امروز اینجا هستیم. پس اگر ما شرح تاریخ را میگوییم، هرکداممان باید نگاه کنیم و ببینیم در کدام قسمتِ داستان قرار گرفته‌ایم. بعد ببینیم کسی که مثل ما در این قسمت قرار گرفته بود، آن روز چگونه عمل کرد که ضربه خورد؟ مواظب باشیم آن‌طور عمل نکنیم.

فرض کنید شما در کلاس آموزش تاکتیک شرکت کرده‌اید. در آنجا مثلاً جبهه‌ی دشمن فرضی را مشخّص میکنید، جبهه‌ی خودیِ

---

۱. مثنوی معنوی، دفتر اوّل، ص ۷، بیت ۱۳۶.

فرضی را هم مشخّص میکنید. بعد متوجّه تاکتیک غلط جبهه‌ی خودی میشوید و می‌بینید که طرّاح نقشه‌ی خودی، فلان اشتباه را کرده است. شما دیگر در وقتی که میخواهید تاکتیک طرّاحی کنید، نباید مرتکب آن اشتباه شوید. یا مثلاً تاکتیک درست بوده، اما فرمانده یا بیسیم‌چی یا توپچی یا قاصد و یا سرباز ساده، در جبهه‌ی خودی، فلان اشتباه را کرده‌اند. می‌فهمید که شما نباید آن اشتباه را تکرار کنید. تاریخ، این‌گونه است.

◆ عوام اگر با پیشوایان حق معاصر شدند، راهی بهشت میشوند و اگر مبتلا به پیشوایان باطل شدند، راه جهنّم را در پیش میگیرند

شما خودتان را در صحنه‌ای که از صدر اسلام تبیین میکنم، پیدا کنید. یک عدّه جزو عوامند و قدرت تصمیم‌گیری ندارند. عوام، بسته به خوش‌طالعی خود، اگر تصادفاً در مقطعی از زمان قرار گرفتند که پیشوایانی مثل امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام راحل مارضوان‌الله‌تعالی‌علیه، بر سر کار بودند و جامعه را به سمت بهشت میبردند، به ضربِ دست خوبان، به سمت بهشت رانده خواهند شد. اما اگر بخت با آنها یار نبود و در مقطعی قرار گرفتند که:

«وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ»[1]

و یا «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوارِ * جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ»[2]

به سمت دوزخ خواهند رفت.

پرهیز از قرار گرفتن در گروه عوام

پس باید مواظب باشید جزو «عوام» قرار نگیرید. جزو «عوام» قرار نگرفتن، بدین معنا نیست که حتماً در پی کسب تحصیلات عالیه باشید؛ نه! گفتم که معنای «عوام» این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالیه هم کرده‌اند، اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که تحصیلات دینی

---

۱. «و آنان [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت میکنند.» قصص، ۴۱.
۲. «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی کشاندند*(سرای نیستی، همان) جهنّم است که آنها در آتش آن وارد میشوند و بد قرارگاهی است.» إبراهیم، ۲۸ – ۲۹.

هم کرده‌اند، اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که فقیر یا غنی‌اند، اما جزو عوامند. عوام بودن، دست خود من و شماست. باید مواظب باشیم که به این جَرگه نپیوندیم؛ یعنی هر کاری میکنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت کار نمیکند، عوام است. لذا می‌بینید قرآن درباره‌ی پیغمبر ﷺ میفرماید:

«أَدْعُوا إِلَی اللهِ عَلی بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی»؛[1]

یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل میکنیم، به دعوت میپردازیم و پیش میرویم.

◆ **راه خروج از گروه عوام، داشتن قدرت تحلیل و تلاش و حرکت از روی بصیرت است**

پس اوّل ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، بسرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکوشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید.

وظیفه‌ی مهمّ خواصّ طرفدار حق

و اما گروه خواص. در گروه خواص، باید ببینیم جزو خواصّ طرفدار حقّیم، یا از جمله‌ی خواصّ طرفدار باطل محسوب میشویم. اینجا قضیّه برای ما روشن است. خواصّ جامعه‌ی ما، جزو خواصّ طرفدار حقّ‌اند و در این تردیدی نیست؛ زیرا به قرآن، به سنّت، به عترت، به راه خدا و به ارزشهای اسلامی دعوت میکنند. امروز جمهوری اسلامی برخوردار از خواصّ طرفدار حق است. پس خواصّ طرفدار باطل، حسابشان جداست و فعلاً به آنها کاری نداریم. به سراغ خواصّ طرفدار حق میرویم.

◆ **خـــواصّ اهل حـــق دو دسته‌اند:**
۱. برخی هنگام امتحان دنیا را بر دین ترجیح میدهند؛
۲. برخـــی از بهره‌های حلال دنیا اســـتفاده میکنند، اما هنگام تکلیف، دنیا را فدای دین میکنند

همه‌ی دشواری قضیّه، از اینجا به بعد است. عزیزان من! خواصّ طرفدار حق، دو نوع‌اند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذّت، راحت، نام و همه‌ی متاعهای خوب قرار دارند. اینهایی که ذکر کردیم، همه از متاعهای خوب است. همه‌اش جزو زیباییهای زندگی است؛

---

۱. «من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه‌ی مردم را به سوی خدا دعوت میکنیم.» یوسف،۱۰۸.

«مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا».[۱]

«متاع»، یعنی «بهره». اینها بهره‌های زندگی دنیوی است. در قرآن که میفرماید:

«مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا»،

معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه. متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاعها و بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آنقدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، واویلاست! اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آنجا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، میتوانید از آن متاعها براحتی دست بردارید، آن وقت حساب است.

◆ انقلاب، بر حسب اتفاق، بیمه نمیشود؛ مطالعه، دقت و فکر لازم است

می‌بینید که حتی خواصّ طرفدار حق هم به دو قسم تقسیم میشوند. این مسائل، دقّت و مطالعه لازم دارد. بر حسب اتّفاق نمیشود جامعه، نظام و انقلاب را بیمه کرد؛ باید به مطالعه و دقّت و فکر پرداخت.

تأثیر سرنوشت‌ساز خواصّ طرفدار حق

◆ اگر اکثریّت خواصّ حق، اهل دنیا نباشـــند، جامعه‌ی اسلامی بیمه میشود، وگرنه حسین‌بن‌علی‌ها به مسلخ خواهندرفت

اگر در جامعه‌ای، آن نوع خوب خواصّ طرفدار حق؛ یعنی کسانی که میتوانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند، در اکثریّت باشند، هیچ وقت جامعه‌ی اسلامی به سرنوشت جامعه‌ی دوران امام حسین علیه‌السلام مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر قضیّه به‌عکس شد و نوع دیگر خواصّ طرفدار حق – دل سپردگان به متاع دنیا؛ آنان که حق‌شناس‌اند، ولی در عین حال مقابل متاع دنیا پایشان میلرزد – در اکثریّت بودند، وامصیبتا است!

اصلاً «دنیا» یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی خانه، یعنی شهوت، یعنی مقام، یعنی اسم و شهرت، یعنی پست و مسئولیّت و یعنی جان. اگر کسانی برای حفظ جانشان، راه خدا را ترک کنند و آنجا که باید حق بگویند، نگویند، چون جانشان به خطر می‌افتد، یا برای مقامشان یا برای شغلشان

---

۱. آل عمران، ۱۴.

یا برای پولشان یا محبّت به اولاد، خانواده و نزدیکان و دوستانشان، راه خدا را رها کنند، آن وقت حسین‌بن‌علی‌ها به مسلخ کربلا خواهند رفت و به قتلگاه کشیده خواهند شد. آن وقت، یزیدها بر سر کار می‌آیند و بنی‌امیّه، هزار ماه[۱] بر کشوری که پیغمبر به‌وجود آورده بود، حکومت خواهند کرد و «امامت» به «سلطنت» تبدیل خواهد شد!

◆ جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی امامت است، نه سلطنت

جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی امامت است؛ یعنی در رأس جامعه، امام است؛ انسانی که قدرت دارد، اما مردم از روی ایمان و دل، از او تبعیّت میکنند و پیشوای آنان است. اما سلطان و پادشاه کسی است که با قهر و غلبه‌ی بر مردم حکم میراند؛ مردم دوستش ندارند؛ مردم قبولش ندارند؛ مردم به او اعتقاد ندارند - البته مردمی که سرشان به تنشان بیَرزد - در عین حال، با قهر و غلبه، بر مردم حکومت میکند.

◆ بنی‌امیّه هزار ماه بر مسلمین حکومت کردند

◆ سلطنت بنی‌عبّاس تداوم سلطنت بنی‌امیّه بود

بنی‌امیّه، امامت را در اسلام به سلطنت و پادشاهی تبدیل کردند و هزار ماه - یعنی نود سال! - در دولت بزرگ اسلامی، حاکمیّت داشتند. بنای کجی که بنی‌امیّه پایه‌گذاری کردند، چنان بود که بعد از انقلاب علیه آنان و سقوط‌شان،[۲] با همان ساختار غلط در اختیار بنی‌عبّاس قرار گرفت.

◆ بنی‌عبّاس شش قرن با عنوان جانشینی پیامبرﷺ به فسق و فجور پرداختند

بنی‌عبّاس که آمدند، به مدت شش قرن،[۳] به عنوان خلفا و جانشینان پیغمبرﷺ، بر دنیای اسلام حکومت کردند. «خلفا» یا به تعبیر بهتر «پادشاهانِ» این خاندان، اهل شُرب خمر[۴] و فساد و فحشا و خباثت[۵] و

---

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲. البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۳۵۴.

۳. الفخری، صص ۳۲۱-۳۲۲.

۴. (برخی از شواهد تاریخی) الأغانی، ج ۱۰، صص ۳۹۱-۳۹۲ و ۴۰۰؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص۳۸۶ و ج ۸، ص ۱۶۴؛ صلة تاریخ الطبری، ص ۱۲۹؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۶۷؛ تجارب الأمم، ج ۴، ص ۲۷۸؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۰، صص ۴۷۹-۴۸۰ و ج ۳۶، ص۳۰۲؛ تاریخ الخلفاء، للسیوطی، صص ۲۹۹ و ۳۲۴-۳۲۵.

۵. (برخی از شواهد تاریخی) الأغانی، ج ۱۰، صص ۳۲۷-۳۳۰ و ج ۱۶، صص ۲۷۳ و ۲۷۸ - ۲۷۹ ؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۰، ص ۴۸۰؛ تاریخ الخلفاء، للسیوطی، صص ۲۹۱-۲۹۲ و ۲۹۵.

ثروت‌اندوزی و اشرافیگری[1] و هزار فسق و فجور دیگر- مثل بقیّه‌ی سلاطینِ عالم -بودند.

• مقبولیّت سلاطین فاسد، نشـان از تغییـر فرهنگ اسلامی دارد

آنها به مسجد میرفتند، برای مردم نماز میخواندند و مردم نیز به امامتشان اقتدا میکردند[2] و آن اقتدا، کمتر از روی ناچاری و بیشتر به خاطر اعتقادات اشتباه و غلط بود؛ زیرا اعتقادِ مردم را خراب کرده بودند.

• دنیاطلبـی خـواص؛ زمینه‌سـاز فاجعه‌ی کربلا، پادشاهی بنی‌امیّه، بنی‌عبّاس و دیگران تا به امروز شد

آری! وقتی خواصِّ طرفدارِ حق، یا اکثریّت قاطع‌شان، در یک جامعه چنان تغییر ماهیّت میدهند که فقط دنیای خودشان برایشان اهمّیّت پیدا میکند؛ وقتی از ترس جان، از ترس تحلیل و تقلیل مال، از ترس حذف مقام و پست، از ترس منفور شدن و از ترس تنها ماندن، حاضر میشوند حاکمیّت باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی‌ایستند و از حق طرفداری نمیکنند و جانشان را به خطر نمی‌اندازند؛ آن‌گاه در جهان اسلام فاجعه با شهادت حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام با آن وضع آغاز میشود. حکومت به بنی‌امیّه و شاخه‌ی «مروانی» و بعد به بنی‌عبّاس و آخرش هم به سلسله‌ی سلاطین در دنیای اسلام تا امروز میرسد!

امروز به دنیای اسلام و به کشورهای مختلف اسلامی و سرزمینی که خانه‌ی خدا و مدینةالنّبی در آن قرار دارد، نگاه کنید و ببینید چه فُسّاق و فُجّاری در رأس قدرت و حکومتند! بقیّه‌ی سرزمینها را نیز با آن سرزمین قیاس کنید.

• در زیـارت عاشـورا، پایه‌گذاران انحـراف لعن میشوند

لذا شما در زیارت عاشورا میگویید:

«اَللّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».[3]

---

۱. (برخی از شواهد تاریخی) تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۴۴۰؛ البلدان، ص ۳۶۷-۳۷۴؛ تجارب الأمم، ج ۴، ص ۳۲۳ و ج ۵، صص ۳۲۳-۳۲۶؛ المنتظم، ج ۹، ص ۲۲۴و ج۱۲، ص ۷ و ج ۱۳، ص ۳۰۹؛ الإنباء، صص ۱۱۷-۱۱۸ و ۱۲۴؛ تاریخ الإسلام، ج ۲۰، ص ۳۲۱ و ج ۲۲، ص ۲۱؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص۲۲۲ و ج ۱۱، ص ۶۸.

۲. (برخی از شواهد تاریخی) أنساب الأشراف، ج ۴، ص ۲۶۴؛ تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۲۳۲ و ۳۹۰ و ۴۸۹؛ المنتظم، ج ۱۱، صص ۳۵۵-۳۵۶ و ج ۱۶، ص ۱۶۵؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۳، ص ۱۶ و ج ۲۱، ص ۴۱؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۴۰ و ج ۱۳، ص ۲۳۲.

۳. کامل الزیارات، ص ۳۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۳.

در درجه‌ی اوّل، گذارندگان خشت اوّل را لعنت میکنیم که حق هم همین است.

خواص و حادثه‌ی عبرت‌انگیز عاشورا

اکنون که اندکی به تحلیل حادثه‌ی عبرت‌انگیز عاشورا نزدیک شدیم، به سراغ تاریخ میرویم.

دوران لغزش خواصّ طرفدار حق، حدوداً هفت، هشت سال پس از رحلت پیغمبرﷺ شروع شد. به مسئله‌ی خلافت اصلاً کار ندارم. مسئله‌ی خلافت، جدا از جریان بسیار خطرناکی است که میخواهم به آن بپردازم. قضایا، کمتر از یک دهه پس از رحلت پیغمبرﷺ شروع شد. ابتدا سابقه‌داران اسلام، اعم از صحابه و یاران و کسانی که در جنگهای زمان پیغمبرﷺ شرکت کرده بودند، از امتیازات برخوردار شدند. بهره‌مندی مالی بیشتر از بیت‌المال، یکی از آن امتیازات بود.[۱] چنین عنوان شده بود که تساوی آنها با سایرین درست نیست و نمیتوان آنها را با دیگران یکسان دانست![۲] این، خشتِ اوّل بود.

- **کمتر از یک دهه پس از پیامبرﷺ، دوران لغزش خواص آغاز شد**
- **خشت اوّل انحراف خواص بعد از پیامبرﷺ، امتیازدهی به باسابقه‌ها بود**
- **بهره‌مندی مالی بیشتر، از امتیازات صحابه بود**

حرکتهای منجر به انحراف، این‌گونه از نقطه‌ی کمی آغاز میشود و سپس هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می‌بخشد. انحرافات از همین نقطه شروع شد، تا به اواسط دوران عثمان رسید. در دوران خلیفه‌ی سوم، وضعیّت به گونه‌ای شد که برجستگان صحابه‌ی پیغمبرﷺ، جزو بزرگترین سرمایه‌داران زمان خود محسوب میشدند! توجّه میکنید! یعنی همین صحابه‌ی عالی‌مقام که اسمهایشان معروف است - «طلحه»،[۳] «زبیر»،[۴] «سعدبن‌ابی‌وقّاص»[۵] و غیره[۶] - این بزرگان

- **انحراف، بتدریج رخ میدهد**
- **برجستگان صحابه‌ی پیامبرﷺ، سرمایه‌داران بزرگ دوران عثمان بودند**

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۰۸-۱۱۰؛ المنتظم، ج ۴، صص ۱۹۴-۱۹۵.
۲. همان.
۳. الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۱۶۵-۱۶۷؛ الإستیعاب، ج ۲، ص ۷۷۰.
۴. مروج الذهب، ج ۲، صص ۳۳۲-۳۳۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۸، صص۴۲۸-۴۲۹.
۵. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۱۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳.
۶. العلل، ج ۲، ص ۵؛ أنساب الأشراف، ج ۱۲، ص ۳۲۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۸۶؛ المنتظم، ج ۵، ص ۷۴.

که هر کدام یک کتاب قطور سابقه‌ی افتخارات در «بدر» و «حُنین» و «اُحد» داشتند،[1] در ردیف اوّل سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند. یکی از آنها وقتی مُرد و طلاهای مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند، ابتدا به صورت شمش درآوردند و سپس با تبر، بنای شکست و خرد کردن آنها را گذاشتند؛[2] مثل هیزم، که با تبر به قطعات کوچک تقسیم کنند! طلا را قاعدتاً با سنگِ مثقال میکشند. ببیند چقدر طلا بوده، که آن را با تبر می‌شکستند! اینها در تاریخ ضبط شده است و مسائلی نیست که بگوییم شیعه در کتابهای خود نوشته‌اند؛ حقایقی است که همه در ثبت و ضبط آن کوشیده‌اند. مقدار درهم و دیناری که از اینها بجا می‌ماند، افسانه‌وار بود.

◆ سرمایه‌داری صحابه درکتابهای تاریخ سنّی و شیعی منعکس شده است

همین وضعیّت، مسائل دوران امیرالمؤمنین ؑ را به‌وجود آورد؛ یعنی در دوران آن حضرت، چون عدّه‌ای مقام برایشان اهمّیّت پیدا کرد، با علی ؑ در افتادند.[3] بیست‌وپنج سال از رحلت پیغمبر ﷺ میگذشت و خیلی از خطاها و اشتباهات شروع شده بود. نَفَس امیرالمؤمنین ؑ نَفَس پیغمبر ﷺ بود. اگر بیست‌وپنج سال فاصله نیفتاده بود، امیرالمؤمنین ؑ برای ساختن آن جامعه مشکلی نداشت. اما با جامعه‌ای مواجه شد که:

◆ دنیاطلبی خواص، معضلات دوران حکومت امیرالمؤمنین ؑ را رقم زد

◆ معضلات دوران حکومت امیرالمؤمنین ؑ عبارت بودند از:

۱. درگیری برای کسب قدرت؛

۲. کوتاهی مردم هنگام فراخوانی برای جهاد؛

۳. تحمیل سه جنگ به حضرت؛

۴. شهادت امام ؑ

«جَعَلُوا مَالَ‌اللهِ دُوَلاً وَ عِبَادَاللهِ خَوَلاً وَ دِینَ‌اللهِ دَخَلاً»[4]

جامعه‌ای است که در آن ارزشها تحت‌الشّعاع دنیاداری قرار گرفته بود. جامعه‌ای است که امیرالمؤمنین ؑ وقتی میخواهد مردم را به جهاد

۱. (حضور طلحه در جنگ اُحد و حنین) أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۱۲۰؛ المستدرک، ج۳، ص ۳۶۹. (حضور زبیر در جنگ بدر، اُحد و حنین) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۷؛ أنساب الأشراف ، ج ۱، ص ۳۶۵؛ الإستیعاب، ج ۲، ص ۵۱۳. (حضور ابی‌وقاص در جنگ بدر، اُحد و حنین) الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۱۰۴-۱۰۵؛ المنتظم، ج ۳، ص ۳۳۳.
۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۰۱؛ أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۳۸.
۳. أنساب الأشراف،ج ۲، صص ۲۱۸و۲۲۱؛ الجمل، صص ۱۱۹-۱۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۶.
۴. «مال خداوند را چرخه‌ی خود و بندگان خدا را بنده‌ی خود و دین او را درآمد خویش قرار میدهند.» تقریب المعارف، ص ۲۷۰؛ شرح نهج‌البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۳، ص۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۳۱، ص ۱۷۷.

ببرد، آن همه مشکلات و دردسر برایش دارد![1] خواصّ دوران او – خواصّ طرفدار حق، یعنی کسانی که حق را می‌شناختند – اکثرشان کسانی بودند که دنیا را بر آخرت ترجیح میدادند! نتیجه این شد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بالإجبار سه جنگ به راه انداخت؛[2] عمر چهار سال و نه ماه[3] حکومت خود را دائماً در این جنگها گذراند و عاقبت هم به دست یکی از آن آدمهای خبیث به شهادت رسید.[4]

◆ تعبیر ثارالله ویژه‌ی امیرالمؤمنین و امام حسین علیهماالسلام است

خون امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قدر خون امام حسین علیه‌السلام با ارزش است. شما در زیارت وارث میخوانید:

«**السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ثَارَاللهِ وَ ابْنَ ثَارِه**»؛[5]

یعنی خدای متعال، صاحب خونِ امام حسین علیه‌السلام و صاحب خون پدر او امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. این تعبیر، برای هیچ‌کس دیگر نیامده است. هر خونی که بر زمین ریخته میشود، صاحبی دارد.[6] کسی که کشته میشود، پدرش صاحب خون است؛ فرزندش صاحب خون است؛ برادرش صاحب خون است. خونخواهی و مالکیّت حقّ دم را عرب «ثار» میگوید.[7] «ثارِ» امام حسین علیه‌السلام از آنِ خداست؛ یعنی حقّ خون امام حسین علیه‌السلام و پدر بزرگوارش، متعلّق به خود خداست. صاحب خون این دو نفر، خود ذات مقدّس پروردگار است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خاطر وضعیّت آن روز جامعه‌ی اسلامی به شهادت رسید.

◆ تداوم انحراف و دنیاطلبی خواص، موجب معضلات دوران امام حسن علیه‌السلام شد و حکومت ایشان بیش از شش ماه دوام نیافت

بعد نوبت امامت به امام حسن علیه‌السلام رسید و در همان وضعیّت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد؛[8] تنهایِ تنهایش

۱. وقعة صفین، صص۹۴-۱۰۲؛ الأخبار الطوال، صص ۱۶۴-۱۶۵.
۲. مناقب الإمام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۵۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۶۹.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۱۷؛ المناقب، ص ۳۹۶؛ بحارالأنوار، ج۴۲، ص ۲۰۰.
۴. المحبر، ص ۱۷؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۹؛ بحارالأنوار، ج۴۲، ص ۱۹۹.
۵. «سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون خدا.» مصباح المتهجد، ص ۷۲۰؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص ۱۹۹.
۶. نهج‌البلاغة، خطبه‌ی ۱۰۵؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۳۴، ص ۱۵۳.
۷. الصحاح، ج ۲، ص ۶۰۳؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۹۷.
۸. التنبیه و الإشراف، ص ۲۶۰؛ المناقب، ص ۳۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص۶۰-۶۱.

◆ اگر امام حسن(ع) قیام میکرد و به شهادت میرسید، با انحطاط اخلاقی موجود بین خواص، خون حضرت بی‌ثمر میشد

گذاشتند. امام حسن مجتبی(ع) میدانست که اگر با همان عدّه‌ی معدود اصحاب و یارانِ خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقیِ زیادی که بر خواصّ جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگیهای معاویه، همه را تصرّف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی‌دو سال، مردم خواهند گفت: «امام حسن(ع) بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد». لذا با همه‌ی سختیها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت، زیرا میدانست خونش هدر خواهد شد.

◆ در روزگار امام حسن(ع) مجتبی، زنده ماندن، سخت‌تر از شهادت بود

گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حقّاً که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دقّت، خوب درک میکنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکل‌تر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن(ع) این مشکل را انتخاب کرد. وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر نمیشدند حرکتی کنند.

◆ در زمان امام حسین(ع) بر خلاف زمان امام حسن(ع) به دلیل فساد آشکار یزید، خون امام پایمال نمیشد

یزید که بر سرِ کار آمد، جنگیدن با او امکان‌پذیر شد. به تعبیری دیگر، کسی که در جنگ با یزید کشته میشد، خونش به دلیل وضعیّت خرابی که یزید داشت، پامال نمیشد. امام حسین(ع) به همین دلیل قیام کرد. وضع دوران یزید به گونه‌ای بود که قیام، تنها انتخابِ ممکن به نظر میرسید. این، به خلاف دوران امام حسن(ع) بود که دو انتخابِ «شهید شدن» و «زنده ماندن» وجود داشت و زنده ماندن، ثواب و اثر و زحمتش بیش از کشته شدن بود. لذا انتخاب سخت‌تر را امام حسن(ع) کرد. اما در زمان امام حسین(ع)، وضع بدان‌گونه نبود. یک انتخاب بیشتر وجود نداشت. زنده ماندن معنی نداشت؛ قیام نکردن معنی نداشت و لذا بایستی قیام میکرد. حال اگر در اثر آن قیام به حکومت میرسید، رسیده بود؛ کشته هم میشد، شده بود. بایستی راه

را نشان میداد و پرچم را بر سرِ راه میکوبید تا معلوم باشد وقتی که وضعیّت چنان است، حرکت باید چنین باشد. وقتی امام حسین؈ قیام کرد، با آن عظمتی که در جامعه‌ی اسلامی داشت، بسیاری از خواص به نزدش نیامدند و به او کمک نکردند. ببینید وضعیّت در یک جامعه، تا چه اندازه به وسیله‌ی خواصّی که حاضرند دنیای خودشان را به راحتی بر سرنوشت دنیای اسلام در قرنهای آینده ترجیح دهند، خراب میشود!

◆ انحراف خواص در دوران امام حسین؈ نیز تداوم یافت

◆ در زمان امام حسین؈، خواصّ جامعه، دنیای خود را بر سرنوشت دنیای اسلام ترجیح دادند

به قضایای قیام امام حسین؈ و حرکت وی از مدینه نگاه میکردم؛ به این نکته برخوردم که یک شب قبل از آن شبی که آن حضرت از مدینه خارج شود، عبدالله‌بن‌زبیر بیرون آمده بود.[1] هر دو در واقع، یک وضعیّت داشتند، اما امام حسین؈ کجا، عبدالله‌بن‌زبیر کجا!

◆ از نشانه‌های جایگاه برجسته‌ی امام حسین؈ نزد خواص و عوام، امور ذیل‌اند:

۱. نحوه‌ی خروج امام؈ از مدینه، نشان از موضع اقتدار حضرت دارد؛ برخلاف عبدالله‌بن‌زبیر؛

سخن گفتن امام حسین؈ و مقابله و مخاطبه‌اش از چنان صلابتی برخوردار بود که «ولید» حاکم وقت مدینه، جرأت نمیکرد با وی به‌درشتی حرف بزند! «مروان» یک کلمه در انتقاد از آن حضرت بر زبان آورد، چون انتقادش نابجا بود، حضرت چنان تشری به او زد که مجبور شد سر جایش بنشیند.[2] آن وقت امثال همین مروان، خانه‌ی عبدالله‌بن‌زبیر را به محاصره درآوردند. عبدالله، برادرش را با این پیام نزد آنها فرستاد که «اگر اجازه بدهید، فعلاً به دارالخلافه نیایم.» به او اهانت کردند و گفتند: پدرت را در می‌آوریم! اگر از خانه‌ات بیرون نیایی، به قتلت میرسانیم و چه‌ها میکنیم! چنان تهدیدی کردند که عبدالله‌بن‌زبیر به التماس افتاد و گفت: «پس اجازه بدهید فعلاً برادرم را بفرستم؛ خودم فردا به دارالخلافه می‌آیم.» آنقدر اصرار و التماس کرد که یکی واسطه شد و گفت: «امشب را به او مهلت بدهید.»[3]

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ الإرشاد، ج۲، ص۳۴؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۲۶.
۲. تاریخ الطبری، ج۴، صص۲۵۱-۲۵۲؛ روضة الواعظین، صص ۱۷۱-۱۷۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۲۴-۳۲۵.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۲.

۲. در راه مکه و در مکه، عموم مردم احتـــرام ویژه‌ای برای حضرت قایل بودند؛

عبدالله‌بن‌زبیر، با اینکه شخصیّتی سرشناس و با نفوذ بود، اینقدر وضعیّتش با امام حسین علیه السلام فرق داشت. کسی جرأت نمیکرد با آن حضرت به‌درشتی صحبت کند. از مدینه هم که بیرون آمد، چه در بین راه و چه در مکه، هر کس به او رسید و هم‌صحبت شد، خطابش به آن حضرت «جعلت فداک» (قربانت گردم) و «پدر و مادرم قربانت گردند» و «عمی و خالی فداک» (عمو و دایی‌ام قربانت گردند) بود. برخورد عمومی با امام حسین علیه السلام این‌گونه بود.[1] شخصیّت او در جامعه‌ی اسلامی، چنین ممتاز و برجسته بود.

۳. ســـخن عبدالله‌بن‌مطیع، نشـــان از هیبت و عظمت امام علیه السلام در جامعه‌ی آن روز داشت؛

«عبدالله‌بن‌مطیع» در مکه نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: «**یابن رسول‌الله! لئن هلکت لنسترقنّ بعدک**»؛[2] اگر تو قیام کنی و کشته شوی، بعد از تو کسانی که دارای حکومتند، ما را به بردگی خواهند برد. امروز به احترام تو، از ترس تو و از هیبت توست که راهِ عادی خودشان را میروند.

۴. خـــواص در برابر عظمت امام علیه السلام خضوع میکردند؛

عظمت مقام امام حسین علیه السلام در بین خواص چنین است که حتی ابن‌عبّاس در مقابلش خضوع میکند؛ عبدالله‌بن‌جعفر خضوع میکند؛ عبدالله‌بن‌زبیر، با آنکه از حضرت خوشش نمی‌آید،[3] خضوع میکند. بزرگان و همه‌ی خواصّ اهل حق، در برابر عظمت مقام او خاضع‌اند.

۵. شـــیعیان و طرفـــداران امام علیه السلام در جامعه بســـیار بودند؛

خاضعان به او، خواصّ جبهه‌ی حقّ‌اند؛ که طرف حکومت نیستند، طرف بنی‌امیّه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آنها حتی شیعیان زیادی هستند که امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول دارند و او را خلیفه‌ی اوّل میدانند.

- **با شـــدّت عمل دستگاه حاکم، علی‌رغم برخورداری امام علیه السلام از جایگاه والا، خواصّ شیعه پس‌زدند**

اما همه‌ی اینها وقتی که با شدّت عملِ دستگاه حاکم مواجه میشوند و می‌بینند بناست جانشان، سلامتی‌شان، راحتی‌شان، مقامشان و پولشان به خطر بیفتد، پس میزنند!

- **عوام، دنبالـــه‌رو خواص بودند و امام علیه السلام تنها ماند!**

اینها که پس زدند، عوامّ مردم هم به آن طرف رو میکنند.

۱. تاریخ خلیفة، ص ۱۴۳؛ الأخبار الطوال، ص ۲۴۸؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۴-۲۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۷؛ الکامل، ج ۴، صص ۱۹-۲۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۸.
۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۶۰-۲۶۱.
۳. تجارب الأمم، ج ۲، ص ۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲.

نگاهی به رفتار خواصّ کوفه

وقتی به اسامی کسانی که از کوفه برای امام حسین﷣ نامه نوشتند و او را دعوت کردند، نگاه میکنید، می‌بینید همه جزو طبقه‌ی خواص و از زبدگان و برجستگان جامعه‌اند. تعداد نامه‌ها زیاد است. صدها صفحه نامه و شاید چندین خورجین یا بسته‌ی بزرگ نامه، از کوفه برای امام حسین﷣ فرستاده شد.[۱] همه‌ی نامه‌ها را بزرگان و اعیان و شخصیّت‌های برجسته و نام و نشان‌دار و همان خواص نوشتند. منتها مضمون و لحن نامه‌ها را که نگاه کنید، معلوم میشود از این خواصّ طرفدار حق، کدامها جزو دسته‌ای هستند که حاضرند دینشان را قربانی دنیایشان کنند و کدامها کسانی هستند که حاضرند دنیایشان را قربانی دینشان کنند. از تفکیکِ نامه‌ها هم میشود فهمید که عدّه‌ی کسانی که حاضرند دینشان را قربانی دنیا کنند، بیشتر است.

◆ دعوت‌نامه‌ها از سوی طبقه‌ی خواص کوفه بود

◆ از لحن نامه‌ها پیدا بود که خواصّی که دین را فدای دنیا میکنند، بیشتر هستند

نتیجه در کوفه آن میشود که مسلم‌بن‌عقیل به شهادت میرسد[۲] و از همان کوفه‌ای که هجده‌هزار[۳] شهروندش با مسلم بیعت کردند، بیست،[۴] سی‌هزار نفر[۵] یا بیشتر،[۶] برای جنگ با امام حسین﷣ به کربلا میروند! یعنی حرکت خواص به دنبال خود، حرکت عوام را می‌آورد. نمیدانم عظمت این حقیقت که برای همیشه گریبان انسانهای هوشمند را میگیرد، درست برای ما روشن میشود یا نه؟

◆ نتیجه‌ی انحراف خواصّ کوفه، شهادت حضرت مسلم و خروج سپاه کوفه برای جنگ با اباعبدالله﷣ بود

ماجرای کوفه را لابد شنیده‌اید. به امام حسین﷣ نامه نوشتند و آن

◆ مأموریّت مسلم‌بن عقیل، بررسی وضعیّت کوفه بود

۱. الأخبار الطوال، صص ۲۳۰؛ اللهوف، صص ۲۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۳-۳۳۴.
۲. الفتوح، ج ۵، صص ۵۵-۵۸؛ إعلام الوری، ج ۱، صص ۴۴۴-۴۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۵۴-۳۵۷.
۳. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص ۴۵۸-۴۵۹؛ مثیر الأحزان، ص ۲۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۵-۳۳۶.
۴. الفصول المهمة فی معرفة الأئمّة، ج ۲، ص ۸۱۹.
۵. عمدة الطالب، ص ۱۹۲.
۶. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۸.

حضرت در نخستین گام، مسلم‌بن‌عقیل را به کوفه اعزام کرد.[۱] با خود اندیشید: مسلم را به آنجا میفرستم. اگر خبر داد که اوضاع مساعد است، خود نیز راهی کوفه میشوم. مسلم‌بن‌عقیل به محض ورود به کوفه، به منزل بزرگان شیعه وارد شد و نامه‌ی حضرت را خواند. گروه گروه مردم آمدند و همه اظهار ارادت کردند.[۲]

◆ مسلم‌بن‌عقیل علیه‌السلام به منزل بزرگان کوفه وارد شد و مردم کوفه با او بیعت کردند

فرماندار کوفه «نُعمان‌بن‌بشیر» نام داشت که فردی ضعیف و ملایم بود. گفت: «تا کسی با من سرِ جنگ نداشته باشد، جنگ نمیکنم.»[۳] لذا با مسلم مقابله نکرد. مردم که جوّ را آرام و میدان را باز می‌دیدند، بیش از پیش با حضرت بیعت کردند.

◆ ضعف نُعمان‌بن‌بشیر - فرماندار کوفه - موجب افزایش گرایش مردمی به مسلم‌بن‌عقیل علیه‌السلام گردید

دو، سه تن از خواصّ جبهه‌ی باطل - طرفداران بنی‌امیّه - به یزید نامه نوشتند که «اگر میخواهی کوفه را داشته باشی، فرد شایسته‌ای را برای حکومت بفرست؛ چون نعمان‌بن‌بشیر نمیتواند در مقابل مسلم‌بن‌عقیل مقاومت کند.»

◆ چند تن از خواصّ طرفدار بنی‌امیّه به یزید نامه نوشتند و پیشنهاد تغییر فرماندار کوفه را دادند

یزید هم عبیدالله‌بن‌زیاد، فرماندار بصره، را حکم داد که علاوه بر بصره - به قول امروز، «با حفظ سمت» - کوفه را نیز تحت حکومت خود درآورد. عبیدالله‌بن‌زیاد از بصره تا کوفه یکسره تاخت.[۴] (در قضیّه‌ی آمدن او به کوفه هم نقش خواص معلوم میشود، که اگر دیدم مجالی هست، بخشی از آن را برایتان نقل خواهم کرد.)

◆ عبیدالله‌بن‌زیاد، فرماندار جدید کوفه شد

او هنگامی به دروازه‌ی کوفه رسید که شب بود.[۵] مردم معمولی کوفه - از همان عوامی که قادر به تحلیل نبودند - تا دیدند فردی با اسب و تجهیزات و نقاب بر چهره وارد شهر شد، تصوّر کردند امام حسین علیه‌السلام

◆ استقبال اشتباهی مردم کوفه از عبیدالله به جای امام حسین علیه‌السلام حرکتی عوامانه بود

۱. الأخبار الطوال، صص ۲۲۹-۲۳۱؛ الإرشاد، ج۲، صص۳۹-۴۱؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۳۴-۳۳۵.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص۳۳۵-۳۳۶.
۳. تاریخ الطبری، ج۴، صص۲۶۴-۲۶۵؛ الإرشاد، ج۲، صص۴۱-۴۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۳۶.
۴. تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۶۵؛ الإرشاد، ج۲، صص۴۲-۴۳؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۳۶-۳۳۷.
۵. الفتوح، ج ۵، ص ۳۸؛ اللهوف، ص ۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰.

است؛ جلو دویدند و فریاد «مرحبا بابن رسول‌الله»[1] در فضا طنین افکند! ویژگی فرد عامی، چنین است. آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمی‌شود. دیدند فردی با اسب و تجهیزات وارد شد؛ بی آنکه یک کلمه حرف با او زده باشند، تصوّر غلط کردند. تا یکی گفت: «او امام حسین علیه‌السلام است»، همه فریاد «امام حسین، امام حسین» برآوردند! به او سلام کردند و مقدمش را گرامی داشتند؛ بی آنکه صبر کنند تا حقیقت آشکار شود. عبیدالله هم اعتنایی به آنها نکرد و خود را به دارالاماره رساند و از همان‌جا طرح مبارزه با مسلم‌بن‌عقیل را به اجرا گذاشت.

◆ طرح مبـــارزه‌ی عبیدالله؛ با تهدید، شـــکنجه و ارعاب طرفداران مسلم‌بن‌عقیل علیه‌السلام آغاز شد

اساس کار او عبارت از این بود که طرفداران مسلم‌بن‌عقیل را با اشدّ فشار مورد تهدید و شکنجه قرار دهد.[2] بدین جهت، «هانی‌بن‌عروه» را با غدر و حیله به دارالاماره کشاند و به ضرب و شتم او پرداخت.[3] وقتی گروهی از مردم در اعتراض به رفتار او دارالاماره را محاصره کردند، با توسّل به دروغ و نیرنگ، آنها را متفرّق کرد.[4] در این مقطع هم، نقش خواصّ به اصطلاح طرفدار حق که حق را شناختند و تشخیص دادند، اما دنیایشان را بر آن مرجّح دانستند، آشکار می‌شود.

◆ با دستگیری هانی‌بن‌عروه، مردم به نشـــانه‌ی اعتراض، دارالاماره را محاصره کردند

◆ ابن‌زیاد با نیرنگ، مردم را متفرّق کرد و خواص، دنیای خود را بر حق ترجیح دادند

◆ مسلم علیه‌السلام در روز هشتم ذی‌الحجّة با جمعیّت فراوان به سوی دارالاماره حرکت نمود

از طرف دیگر، حضرت مسلم سلام‌الله‌علیه با جمعیّت زیادی به حرکت درآمد. در تاریخ «ابن‌أثیر» آمده است که گویی هجده هزار نفر اطراف مسلم گرد آمده بودند. از این عدّه فقط چهار هزار نفر دورادور محل اقامت او ایستاده بودند و شمشیر به دست، به نفع مسلم بن عقیل شعار می‌دادند.[5] این وقایع، مربوط به روز هشتم ذی‌الحجّه است.[6]

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۷۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص۴۳؛ و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۴۰.
۲. تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۶۷؛ الإرشاد، ج۲، صص۴۴–۴۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۴۱.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۲–۲۷۴؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۴۶–۵۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۴–۳۴۷.
۴. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۴–۲۷۵؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۵۰–۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۷–۳۴۸.
۵. الإرشاد، ج ۲، ص ۵۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴۸.
۶. الإرشاد، ج ۲، ص ۶۶؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۳.

◆ عبیدالله‌بن‌زیاد از خواصِّ اهل باطل برای ترساندن مردم استفاده کرد

کاری که ابن‌زیاد کرد، این بود که عدّه‌ای از خواص را وارد دسته‌های مردم کرد تا آنها را بترسانند. خواص هم در بین مردم میگشتند و میگفتند: «با چه کسی سر جنگ دارید؟! چرا می جنگید؟! اگر میخواهید در امان باشید، به خانه‌هایتان برگردید. اینها بنی‌امیّه‌اند؛ پول و شمشیر و تازیانه دارند.» چنان مردم را ترساندند و از گرد مسلم پراکندند که آن حضرت به وقت نماز عشا هیچ‌کس را همراه نداشت؛ هیچ‌کس![1]

◆ با ارعاب مردم توسط خواصّ اهل باطل، مسلم علیه‌السلام تنها شد

◆ با فراخوانی ابن‌زیاد، نماز عشا به امامت او و با ازدحام جمعیّت در مسجد کوفه برگزار شد

آن‌گاه ابن‌زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که «همه باید به مسجد بیایند و نماز عشایشان را به امامت من بخوانند!» تاریخ مینویسد: مسجد کوفه مملو از جمعیّتی شد که پشت سر ابن‌زیاد به نماز عشا ایستاده بودند.[2]

◆ بد عمل کردن خواص، علّت سقوط کوفه و حاکم شدن عبیدالله‌بن‌زیاد بود

چرا چنین شد؟ بنده که نگاه میکنم، می‌بینم خواصِّ طرفدار حق مقصّرند و بعضی‌شان در نهایتِ بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل «شریح قاضی». شریح قاضی که جزو بنی‌امیّه نبود! کسی بود که می‌فهمید حق با کیست؛ می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است.

وقتی «هانی‌بن‌عروه» را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد قبیله‌ی او اطراف قصر عبیدالله‌بن‌زیاد را به کنترل خود درآوردند. ابن‌زیاد ترسید. آنها میگفتند: «شما هانی را کشته‌اید».

◆ شریح قاضی، از خواصِّ اهل حق (جزو بنی‌امیّه نبود) برای حفظ جان خود، خبر جراحت هانی‌بن‌عروه را به مردم نرساند

ابن‌زیاد به شریح قاضی گفت: «برو ببین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده.» شریح دید هانی‌بن‌عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: «ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی‌آیند مرا از اینجا نجات دهند؟! مگر مرده‌اند؟!» شریح قاضی گفت: «میخواستم حرفهای هانی را به کسانی که دورِ دارالاماره را گرفته

۱. الإرشاد، ج ۲، صص ۵۲-۵۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۸-۳۵۰.
۲. الإرشاد، ج۲، صص ۵۵-۵۶؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۵۱.

بودند، منعکس کنم، اما افسوس که جاسوس عبیدالله آنجا حضور داشت و جرأت نکردم!»[1] «جرأت نکردم» یعنی چه؟ یعنی همین که ما میگوییم ترجیح دنیا بر دین!

◆ اگر شریح قاضی درست عمل میکرد، مردم میشوریدند و کوفه به جبههی حق بازمیگشت

شاید اگر شریح همین یک کار را انجام میداد، تاریخ عوض میشد. اگر شریح به مردم میگفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عبیدالله قصد دارد او را بکشد، با توجّه به اینکه عبیدالله هنوز قدرت نگرفته بود، آنها میریختند و هانی را نجات میدادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا میکردند، روحیّه مییافتند، دارالاماره را محاصره میکردند، عبیدالله را میگرفتند؛ یا میکشتند و یا میفرستادند میرفت. آنگاه کوفه از آنِ امام حسین علیه‌السلام میشد و دیگر واقعهی کربلا اتّفاق نمیافتاد! اگر واقعهی کربلا اتّفاق نمیافتاد؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام به حکومت میرسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول میکشید، برای تاریخ، برکات زیادی داشت؛ گرچه بیشتر هم ممکن بود طول بکشد.

◆ حرکت بجا و نابجای خواص، هر کدام به نوعی سرنوشت تاریخ را دگرگون میکنند

یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات میدهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطهی گمراهی میغلتاند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیّت است، شهادتِ حق ندادی؟! عیب و نقص خواصّ ترجیحدهندهی دنیا بر دین، همین است.

◆ نهراسیدن خواصّ طرفدار حق، و رؤسای قبایلی که اموی نبودند، میتوانست سرنوشت تاریخ را تغییر دهد

به داخل شهر کوفه برگردیم؛ وقتی که عبیداللهبنزیاد به رؤسای قبایل کوفه گفت بروید و مردم را از دور مسلم پراکنده کنید، وگرنه پدرتان را در میآورم،[2] چرا امر او را اطاعت کردند؟! رؤسای قبایل که همهشان اموی نبودند و از شام نیامده بودند! بعضی از آنها جزو نویسندگان نامه به امام حسین علیه‌السلام بودند. «شَبَثْبنربْعی» یکی از آنها بود که به

---

۱. الکامل، ج ۴، ص ۳۰.

۲. تجارب الأمم، ج۲، صص ۴۸-۴۹؛ إعلام الوری، ج ۱، صص ۴۴۱-۴۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۸-۳۵۰.

امام حسین علیه‌السلام نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد.[۱] همو، جزو کسانی است که وقتی عبیدالله گفت بروید مردم را از دور مسلم متفرّق کنید، قدم پیش گذاشت و به تهدید و تطمیع و ترساندن اهالی کوفه پرداخت![۲]

◆ اگر خواصّی که بعداً در کربلا حضور یافتند یا در قیام توّابین شهید شدند، به مسلم علیه‌السلام وفادار میماندند، وی به شهادت نمیرسید و سرنوشت تاریخ تغییر میکرد

چرا چنین کاری کردند؟! اگر امثال شبث‌بن‌ربعی در یک لحظه‌ی حسّاس، به جای اینکه از ابن‌زیاد بترسند، از خدا میترسیدند، تاریخ عوض میشد. گیرم که عوام متفرّق شدند؛ چرا خواصّ مؤمنی که دور مسلم بودند، از او دست کشیدند؟ بین اینها افرادی خوب و حسابی بودند که بعضی‌شان بعداً در کربلا شهید شدند، امّا اینجا اشتباه کردند. البته آنهایی که در کربلا شهید شدند، کفّاره‌ی اشتباهشان داده شد. درباره‌ی آنها بحثی نیست و اسم‌شان را هم نمی‌آوریم. اما کسانی از خواص، به کربلا هم نرفتند. نتوانستند بروند؛ توفیق پیدا نکردند و البته، بعد مجبور شدند جزو توّابین شوند.[۳] چه فایده! وقتی امام حسین علیه‌السلام کشته شد، وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت، وقتی فاجعه اتّفاق افتاد، وقتی حرکت تاریخ به سمت سراشیب آغاز شد، دیگر چه فایده! لذاست که در تاریخ، عدّه‌ی توّابین، چند برابر عدّه‌ی شهدای کربلاست.[۴] شهدای کربلا کشته شدند، توّابین نیز کشته شدند؛ اما اثری که توّابین در تاریخ گذاشتند، یک هزارم اثری که شهدای کربلا گذاشتند نیست! به خاطر اینکه در وقت خود نیامدند؛ کار را در لحظه‌ی خود انجام ندادند؛ دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند.

◆ حرکت توّابین، حرکتی دیر هنگام و فاقد فایده‌ی لازم بود

چرا مسلم‌بن‌عقیل را با اینکه میدانستید نماینده‌ی امام است، تنها

۱. أنساب الأشراف، ج۳، صص۱۵۸-۱۵۹؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص۲۴۱؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۳۳۴.
۲. الأخبار الطوال، ص ۲۳۹؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۹-۳۵۰.
۳. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۶۴-۳۶۶؛ الغارات، ج ۲، صص ۷۷۴-۷۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۳۵۴-۳۵۶.
۴. المنتخب من ذیل المذیل، ص ۲۶؛ الإستیعاب، ج ۲، ص ۶۵۰.

گذاشتید؟ آمده بود و با او بیعت هم کرده بودید؛ قبولش هم داشتید. (به عوام کاری ندارم؛ خواص را میگویم.) چرا هنگام عصر و سرِ شب که شد، مسلم را تنها گذاشتید تا به خانه‌ی «طوعه» پناه ببرد؟![1] اگر خواص، مسلم را تنها نمیگذاشتند و مثلاً، عدّه به صد نفر میرسید، آن صد نفر دُور مسلم را میگرفتند. خانه‌ی یکی‌شان را مقرّ فرماندهی میکردند، می‌ایستادند و دفاع میکردند. مسلم تنها هم که بود، وقتی خواستند دستگیرش کنند، ساعتها طول کشید. سربازان ابن‌زیاد، چندین بار حمله کردند؛ مسلم به تنهایی همه را پس زد.[2] اگر صد نفر مردم با او بودند، مگر میتوانستند دستگیرش کنند؟! باز مردم دورشان جمع میشدند. پس خواص در این مرحله کوتاهی کردند که دور مسلم را نگرفتند.

نقش خواص در نجات تاریخ

◆ تشخیص، تصمیم، اقدام بموقع و گذشت از دنیا، از وظایف خواص است

ببینید! از هر طرف حرکت میکنیم، به خواص میرسیم؛ تصمیم‌گیری خواص در وقت لازم، تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظه‌ی لازم، اقدام خواص برای خدا در لحظه‌ی لازم. اینهاست که تاریخ و ارزشها را نجات میدهد و حفظ میکند! در لحظه‌ی لازم، باید حرکت لازم را انجام داد. اگر تأمّل کردید و وقت گذشت، دیگر فایده ندارد.

◆ نمونه‌ی معاصر کوتاهی خواص،کوتاهی خواصّ الجزایر در انتخابات است که جبهه‌ی اسلامی پیروز را به شکست کشاند

در الجزایر، جبهه‌ی اسلامی آن کشور برنده‌ی انتخابات شده بود؛ ولی با تحریک امریکا و دیگران، حکومت نظامی بر سرِ کار آمد. روز اوّلی که حکومت نظامی در آنجا شکل گرفت، از قدرتی برخوردار نبود. اگر آن روز – بنده، پیغام هم برایشان فرستاده بودم – و در آن ساعات اوّلیّه‌ی حکومت نظامی، مسئولین جبهه‌ی اسلامی، مردم را به

۱. الإرشاد، ج ۲، صص۵۴-۵۵؛ الکامل، ج۴، صص۳۱-۳۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۵۰-۳۵۱.

۲. الإرشاد، ج ۲، صص۵۷-۵۹؛ الکامل، ج۴، صص۳۲-۳۳؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۵۲-۳۵۳.

خیابانها کشانده بودند، قدرت نظامی کاری نمیتوانست بکند و از بین میرفت. نتیجه اینکه امروز در الجزایر حکومت اسلامی بر سر کار بود. اما اقدامی نکردند. در وقت خودش بایستی تصمیم میگرفتند؛ نگرفتند. عدّه‌ای ترسیدند؛ عدّه‌ای ضعف پیدا کردند؛ عدّه‌ای اختلال کردند و عدّه‌ای بر سر کسب ریاست، با هم نزاع کردند.

◆ تشخیص، اقدام بموقع و نهراسیدن امام ﷺ در سال ۵۷ انقلاب اسلامی را به پیروزی رساند

در عصر روز بیست و یکم بهمن ماه سال ۵۷، در تهران حکومت نظامی اعلام شد. امام به مردم فرمود: «به خیابانها بریزید.»[۱] اگر امام در آن لحظه چنین تصمیمی نمیگرفت، امروز محمدرضا در این مملکت بر سر کار بود. یعنی اگر با حکومت نظامی ظاهر میشدند و مردم در خانه‌هایشان میماندند، اوّل امام و ساکنان مدرسه‌ی «رفاه» و بعد اهالی بقیّه‌ی مناطق را قتل‌عام و نابود میکردند. پانصدهزار نفر را در تهران میکشتند و قضیّه تمام میشد؛ چنان‌که در اندونزی یک میلیون نفر را کشتند و تمام شد. امروز هم آن آقا بر سر کار است و شخصیّت خیلی هم آبرومند و محترمی است! آب هم از آب تکان نخورد! اما امام، در لحظه‌ی لازم تصمیمِ لازم را گرفت.

◆ بد فهمیدن، دیر فهمیدن و اختلاف خواص، کربلا را در تاریخ تکرار خواهد کرد

اگر خواص امری را که تشخیص دادند، بموقع و بدون فوتِ وقت عمل کنند، تاریخ نجات پیدا میکند و دیگر حسین‌بن‌علی‌ها به کربلاها کشانده نمیشوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، فهمیدند اما با هم اختلاف کردند؛ کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد.

به افغانها نگاه کنید! در رأس کار، آدمهای حسابی بودند؛ اما طبقه‌ی خواصِّ منتشر در جامعه، جواب ندادند. یکی گفت: «ما امروز دیگر کار داریم.» یکی گفت: «دیگر جنگ تمام شد، رهایمان کنید. بگذارید سراغِ کارمان برویم؛ برویم کاسبی کنیم؛ چند سال، همه آلاف و اُلوف جمع کردند، ولی ما در جبهه‌ها گشتیم و از این جبهه به آن جبهه رفتیم؛

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۶، ص ۱۲۲.

گاهی غرب، گاهی جنوب، گاهی شمال. بس است دیگر!» خُب؛ اگر این‌گونه عمل کردند، همان کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد!

سنّت و وعده‌ی الهی؛ نصرت یاران خدا

◆ در صورت عمل به تکلیف، با وجود سختیها، شهادتها و رنجها، پیروزی قطعی است

خدای متعال وعده داده است که اگر کسی او را نصرت کند، او هم نصرتش خواهد کرد. برو، برگرد ندارد! اگر کسی برای خدا تلاش و حرکت کند، پیروزی نصیبش خواهد شد. نه اینکه به هر یک نفر پیروزی میدهند! وقتی مجموعه‌ای حرکت میکند؛ البته، شهادتها هست، سختیها هست، رنجها هست؛ اما پیروزی هم هست.

«وَلَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»[1]

نمیفرماید که نصرت میدهیم، خون هم از دماغ کسی نمی‌آید؛ نه! **«فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ»**؛[2] میکشند و کشته میشوند، اما پیروزی به دست می‌آورند. این سنّت الهی است. وقتی که از ریخته‌شدن خونمان ترسیدیم، از هدر شدن پول و آبرو ترسیدیم، به خاطر خانواده ترسیدیم، به‌خاطر دوستان ترسیدیم، به خاطر منقّص شدن راحتی و عیش خودمان ترسیدیم، به خاطر حفظ کسب و کار و موقعیّت حرکت نکردیم، به خاطر گسترش ضیاع و عقار حرکت نکردیم؛ معلوم است دیگر! ده تن امام حسین علیه‌السلام هم سرِ راه قرار بگیرند، همه شهید خواهند شد و از بین خواهند رفت! کما اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهید شد؛ کما اینکه امام حسین علیه‌السلام شهید شد.

خواص! خواص! طبقه‌ی خواص! عزیزان من! ببینید شما جزو کدام دسته‌اید؟ اگر جزو خواصّید– که البته هستید – پس حواستان جمع باشد. عرض ما فقط این است.

◆ پژوهش در موضوع خواص و عوام در دو بخش لازم است:

البته مطلبی که درباره‌ی آن صحبت کردیم، خلاصه‌ای از کل بود. در

---

۱. «و خداوند کسانی که او را یاری کنند (و از آیینش دفاع نمایند)، یاری میکند.» حج،۴۰.

۲. توبه، ۱۱۱.

۱. پژوهش در تاریخ خواص و رفتار آنها؛

دو بخش باید روی این مطلب کار شود:

یکی بخش تاریخی قضیّه است، که اگر وقت داشتم، خودم میکردم. متأسّفانه برای پرداختن به این مقولات، وقتی برایم نمیماند. به هر صورت، علاقه‌مندانِ کاردان باید بگردند و نمونه‌هایی را که در تاریخ فراوان است، بیابند و ذکر کنند که کجاها خواص بایستی عمل میکردند و نکردند؟ اسم این خواص چیست؟ چه کسانی هستند؟ البته اگر مجال بود و خودم و شما خسته نمیشدید، ممکن بود ساعتی در زمینه‌ی همین موضوعات و اشخاصش برایتان صحبت کنم، چون در ذهنم هست.

۲. تبیین وظیفه‌ی خواص در هر زمان با توجه به عبرتهای تاریخی و معارف اسلامی

بخش دیگری که باید روی آن کار شود، تطبیق با وضع هر زمان است. نه فقط زمان ما، بلکه هر زمان. باید معلوم شود که در هر زمان، طبقه‌ی خواص، چگونه باید عمل کنند تا به وظیفه‌شان عمل کرده باشند. اینکه گفتیم «اسیر دنیا نشوند»، یک کلمه است. چگونه اسیر دنیا نشوند؟ مثالها و مصداقهایش چیست؟

ایستادگی؛ تکلیفی بزرگ

عزیزان من! حرکت در راه خدا، همیشه مخالفینی دارد. از همین خواصّی که گفتیم، اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خودِ خواص پیدا شوند و بگویند: «آقا! مگر تو بیکاری، مگر دیوانه‌ای، مگر زن و بچّه نداری، چرا دنبال چنین کارهایی میروی؟!» کما اینکه در دوره‌ی مبارزه هم میگفتند.

◆ یکی از لوازم مجاهدت خواص، ایستادگی در برابر ملامت‌خودیهاست

اما آن یک نفر باید بایستد. یکی از لوازم مجاهدتِ خواص، این است که باید در مقابل حرفها و ملامتها ایستاد. تخطئه میکنند، بد میگویند، تهمت میزنند؛ مسئله‌ای نیست... تا بخواهید اقدامی کنید، حرکتی کنید، دشمن هست. دشمنهای جوراجور هستند. بعضی دوستند، دشمن

هم نیستند، از جبهه‌ی خودی هستند؛ منتها نمی‌فهمند و تشخیص نمیدهند. لذا مورد سؤال قرار میدهند.

۱۳۷۵/۹/۲۴

ضرورت الگو قرار دادن اولیای خدا علیهم‌السلام

◆ اولیای خدا علیهم‌السلام، شاخصهای راه هدایت الهی برای بشرند

زیرک‌ترین انسانها کسانی هستند که اولیاءالله را الگو قرار میدهند؛ چون بزرگترین خصوصیّت اولیاءالله این است که تا آن حد شجاع و قوی و مقتدرند که میتوانند امیر نفس خود باشند و ذلیل نفس خود نشوند. زیرک‌ترین انسانها کسانی هستند که این بزرگان، این انسانهای شجاع و مقتدر را الگو قرار میدهند و از این طریق برای خودشان، در باطن و معنا کسب اقتدار و عظمت میکنند. باز در میان این بزرگان هم شاخصهایی است که بلاشک حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام یکی از بزرگترین این شاخصهاست. حقّاً باید گفت که نه فقط ما انسانهای خاکی حقیر و ناقابل، بلکه همه‌ی عوالم وجود، ارواح اولیا و بزرگان و فرشتگان مقرّب، محتاج پرتوی از انوار اویند و در تمام عوالم تو در توی وجود، که برای ما روشن و آشنا هم نیست، نور مبارک حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مثل خورشید میدرخشد. اگر انسان خود را در پرتو این خورشید قرار دهد، این کار بسیار برجسته‌ای است.

◆ همه‌ی عوالم وجود، ارواح اولیا و بزرگان و فرشتگان مقرّب، محتاج پرتوی از انوار سیّدالشّهدا علیه‌السلام هستند

تلاش امام علیه‌السلام در تهذیب و سیاست

یک وقت کسی نعمتی را ندارد، به او میگوییم برو و به دست بیاور؛ ولی یک وقت کسی نعمتی را دارد، به او میگوییم آن را حفظ کن و افزایش بده. این چیزها خودبه‌خود نمیماند؛ باید نگهداری شود و نگهداری شدن آن هم شرایطی لازم دارد.

◆ امام حسین علیه‌السلام به ارزشها و تعالی خانوادگی خویش قناعت نکرد

ملاحظه کنید؛ امام حسین علیه‌السلام فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که بود، فرزند علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام و فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام که بود - همه‌ی اینها ارزشهایی

است که یک انسان را خیلی تعالی می‌بخشد - پرورش‌یافته‌ی آن خانه و آن دامن و آن تربیت و فضای معنوی و بهشت روحانی هم که بود؛ اما به اینها قانع نشد. وقتی نبیّ‌اکرم ﷺ از دنیا رفت، ایشان یک نوجوان شش، هفت ساله بود. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسید، ایشان یک جوان سی‌وشش، هفت ساله بود.[1] در دوران امیرالمؤمنین هم که دوران آزمایش و تلاش و کار بود، این مایه‌ی مستعد، زیر دست آن پدر، مرتّب ورز خورده بود و قوی، درخشان و تابناک شده بود.

◆ امام حسین علیه‌السلام در دوران امیرالمؤمنین علیه‌السلام زیر دست پدر بزرگوارش ورزیده، قوی و تابناک شده بود

اگر همّت یک انسان مثل همّت ما باشد، خواهد گفت که همین مقدار بس است؛ همین خوب است و با همین خدا را ملاقات کنیم. همّت حسینی این نیست.

◆ امام حسین علیه‌السلام در دوران امام حسن علیه‌السلام عمل به وظایف و اطاعت مطلق از امام زمان خویش را واجب میدانست

در دوران حیات مبارک برادرش، که ایشان مأموم آن بزرگوار و امام حسن علیه‌السلام امام بود، ایشان همان حرکت عظیم را ادامه داد. باز همین‌طور پیشرفت و انجام وظایف در کنار برادر و اطاعت مطلق از امام زمان است. همه‌ی اینها درجه و تعالی است. لحظه‌لحظه‌هایش را حساب کنید. بعد در مقابل شهادت برادر قرار گرفت.

◆ دوران ده ساله‌ی امامت امام علیه‌السلام پیش از حادثه‌ی عاشورا به این امور سپری میشد:

بعد از آن هم زندگی مبارک این بزرگوار، ده سال ادامه پیدا کرده است. از وقت شهادت امام حسن علیه‌السلام تا هنگام شهادت امام حسین علیه‌السلام، حدود ده سال و اندکی است.[2] شما ببینید امام حسین علیه‌السلام در این ده سال قبل از عاشورا چه میکرد.

۱. عبادت و ریاضت معنوی؛

آن عبادت و تضرّع، آن توسّل و اعتکاف در حرم پیغمبر ﷺ و آن ریاضت معنوی و روحانی، یک طرف قضیّه است. از طرف دیگر،

۲. نشر علم، تربیت انسانهای بزرگ و مبارزه با تحریف؛

تلاش آن بزرگوار در نشر علم و معارف و مبارزه با تحریف است. تحریف در آن روز، بزرگترین بلای معنوی برای اسلام بود، که مثل سیلابی از فساد و گنداب، به سمت اذهان جامعه‌ی اسلامی سرازیر

---

۱. تاریخ‌الأئمة، صص۷-۸؛ کشف‌الغمة، ج ۲، ص۲۵۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص۲۰۰-۲۰۱.
۲. الهدایة الکبری، ص ۲۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

شده بود. دورانی بود که به شهرهای اسلامی و کشورها و ملّتهای مسلمان آن روز سفارش میشد بزرگترین شخصیّت اسلام را لعن کنند![1] اگر کسی متّهم میشد به اینکه طرفدار جریان امامت و ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) است، تحت تعقیب قرار میگرفت.

«القتل بالظّنة و الأخذ بالتهمة».[2]

۳. امر به معروف و نهی از منکر و مجاهدت در عرصه‌ی سیاست

در چنین دورانی، این بزرگوار مثل کوه ایستاد و مثل فولاد پرده‌های تحریف را برید. کلمات و فرمایشات و خطاب آن بزرگوار به علما، چیزهایی است که بعضی از آنها که در تاریخ مانده است، نشان میدهد ایشان چه حرکت عظیمی را در این زمینه داشته است.

رشته‌ی بعدی هم رشته‌ی نهی از منکر و امر به معروف در بالاترین شکل آن است که در نامه‌ی به معاویه در کتابهای تاریخ نقل شده است؛[3] نقل شیعه هم نیست، اتّفاقاً این نامه را تا آنجا که در ذهنم هست؛ مورّخین سنّی نقل کرده‌اند؛ به گمانم شیعه نقل نکرده است؛ یعنی من برخورد نکرده‌ام؛ یا اگر هم نقل کرده‌اند، از آنها نقل کرده‌اند. آن نامه‌ی کذایی و نهی از منکر و امر به معروف، تا هنگام حرکت از مدینه است که بعد از به سلطنت رسیدن یزید است، که این هم امر به معروف و نهی از منکر است.

«أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».[4]

◆ امام حسین(علیه السلام) پیش از عاشورا در سه عرصه‌ی شخصی، فرهنگی و سیاسی مشغول خودسازی و پیشرفت است

ببینید؛ یک انسان، هم در تلاش نفسانی و شخصی - تهذیب نفس - آن حرکت عظیم را میکند؛ هم در صحنه و عرصه‌ی فرهنگی، که

---

۱. الإیضاح، صص ۵۲-۵۳؛ شرح نهج‌البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج۴، صص ۵۶-۵۷؛ بحارالأنوار، ج۳۳، صص ۲۱۴-۲۱۵.

۲. الإمامة و السیاسة، ج ۱، صص۲۰۲-۲۰۴؛ الإحتجاج، ج۲، صص۱۷-۱۸؛ بحارالأنوار ج۴۴، صص۶۸-۶۹.

۳. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۱۲۰-۱۲۲؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۲۰-۲۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۲۱۲-۲۱۴.

۴. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

مبارزه با تحریف، اشاعه‌ی احکام الهی و تربیت شاگرد و انسانهای بزرگ است؛ و هم در عرصه‌ی سیاسی که امر به معروف و نهی از منکر است. بعد هم مجاهدت عظیم ایشان، که مربوط به عرصه‌ی سیاسی است. این انسان، در سه عرصه مشغول خودسازی و پیشرفت است.

◆ حرکت و پیشرفت دائمی، سرمشق امام حسین علیه‌السلام برای ماست

◆ بهترین راه برای متوقف کردن دشمن، حمله و بر هم زدن آرایش اوست

عزیزان من! این انسان الگوست - اینها مربوط به قبل از کربلاست - لحظه‌ای نباید متوقّف شد. باید دائم در حال پیشرفت بود؛ چون دشمن، منتظرِ خاکریز نرم است که نفوذ کند؛ دشمن منتظر توقّف است تا حمله کند. بهترین راه برای متوقّف کردن حمله‌ی دشمن و بر هم زدن آرایش او، حمله‌ی شماست. پیشرفت شما حمله به دشمن است.

◆ سـدّ واقعی و مانع اصلی در برابر دشمن، اسلام واقعی است، نه اسلام ادّعایی

دشمن با عظمت ظاهری و پوشالی خود، همه‌ی استکبار غربی و فرهنگ منحطّ جاهلی و طاغوتی است. این دشمن در طول قرنها به‌وجود آمده است؛ بر همه‌ی منافذ عالم - منابع اقتصادی، فرهنگی، انسانی و سیاسی - دست و چنگ انداخته است. حالا با یک مانع مهمّی که اسلام واقعی است - نه اسلام ادّعایی - روبه‌رو شده است. البته اسلام ادّعایی [هم] هست [ولی] سدّ واقعی، اسلام واقعی و اسلام قرآن است. اسلام «**لَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبيلاً**»[1] و «**إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ**»[2] است. مانع اصلی این است.

◆ تلاش در جبهه‌ی سیاسی مشتمل است بر: امـــر به معـــروف، حرکت و حضور سیاسی و بیان بموقع مواضع

دشمن از این مانع، غافل نیست. دائم بر این پنجه می‌اندازد. باید با پنجه‌افکنی و ناخن‌کشی و حیله‌گری دشمن مقابله کنیم. حرکت و تلاش لازم است؛ هم در جبهه‌ی خودسازی، این مقدّم بر همه است، مثل امام حسین علیه‌السلام که آقا و مولای شماست؛ هم در جبهه‌ی سیاسی، که آن امر به معروف و حرکت و حضور سیاسی است و در جایی که لازم است، بیان مواضع و تبیین سیاسی در مقابل دنیای استکبار؛ هم

۱. «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.» نساء،۱۴۱.
۲. «حکم و فرمان، تنها از آنِ خداست!» أنعام،۵۷؛ یوسف،۴۰ و ۶۷.

در جبهه‌ی فرهنگی؛ یعنی آدم‌سازی، خودسازی، خودسازی فکری و اشاعه‌ی فکر و فرهنگ. اینها وظیفه‌ی همه‌ی کسانی است که امام حسین علیه‌السلام را الگو میدانند. خوشبختانه ملّت ما همه نسبت به مسلمانها اینگونه‌اند.

◆ تلاش در جبهه‌ی فرهنگی مشتمل است بر: خودسازی، و اشاعه‌ی فکر و فرهنگ

روح و معنای حادثه‌ی عاشورا

حال به مسئله‌ی کربلا میرسیم که از جهت دیگری مسئله‌ی کربلا مهم است. باز این هم برای کسانی که میخواهند امام حسین علیه‌السلام را الگو قرار دهند، درس است. عزیزان من! ببینید! ماجرای کربلا تقریباً بیشتر از یک نصف روز یا اندکی بیشتر طول نکشیده است؛ تعدادی هم شهید شده‌اند؛ حالا هفتادودو نفر[1] یا چند نفر کمتر[2] و بیشتر.[3] این همه شهید در دنیا هست. مسئله‌ی کربلا که شما می‌بینید این همه عظمت پیدا کرده است – حق هم همین است و هنوز از اینها عظیم‌تر است – این‌گونه در اعماق وجود بشر تأثیر گذاشته و نفوذ کرده است، به خاطر روح این قضیّه است. جسم قضیّه چندان حجمی ندارد. بالاخره بچّه‌های کوچک در همه جا کشته شده‌اند؛ در حالی که آنجا یک بچّه‌ی شش‌ماهه کشته شد[4]، دشمنان در بعضی جاها قتل‌عام کرده‌اند و صدها بچّه را کشته‌اند. قضیّه در اینجا از لحاظ جسمانی مطرح نیست؛ از لحاظ معنا و روح خیلی مهم است.

◆ ماجرای کربلا از نظر جسمانی مطرح نیست؛ عظمت آن به لحاظ روح و معناست

روح قضیّه این است که امام حسین علیه‌السلام در این ماجرا، با یک لشکر روبه‌رو نبود؛ با جماعتی از انسانها، هر چند صد برابر خودش، طرف نبود؛ امام حسین علیه‌السلام با جهانی انحراف و ظلمات روبه‌رو بود. این مهم

◆ عظمت حادثه‌ی کربلا در این است که امام علیه‌السلام در مواجهه با جهان قدرتمند انحراف و ظلم، احساس ضعف و تردید نکرد و یک‌تنه به میدان آمد

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۴.
۲. شرح الأخبار، ج ۳، صص ۱۵۴-۱۵۵.
۳. (۱۴۵ نفر) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۲؛ (۸۷ نفر) مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱؛ (۱۱۴ نفر) مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۶؛ (۷۸ نفر) اللهوف، ص ۸۵؛ (۸۲ نفر) بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴.
۴. معالی‌السبطین، ج ۱، ص ۴۱۹.

است. با یک جهان کجروی و ظلمت و ظلم مواجه بود، که آن جهان هم همه چیز داشت؛ پول، زر و زور، شعر، کتاب و محدّث و آخوند داشت. وحشت‌انگیز بود. تن آدم معمولی، حتی آدم فوق معمولی، در مقابل عظمت پوشالی آن دنیای ظلمت میلرزید. قدم و دل امام حسین علیه‌السلام در مقابل این دنیا نلرزید، احساس ضعف و تردید نکرد و یک‌تنه وسط میدان آمد. عظمت قضیّه این است که قیام‌لله است.

◆ مجاهده‌ی یک‌تنه‌ی امام حسین علیه‌السلام در کربلا همانند مجاهدت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بعثت است

کار امام حسین علیه‌السلام در کربلا، با کار جدّ مطهرش حضرت محمدبن‌عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است. قضیّه این است. همان‌طور که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آنجا، یک‌تنه با یک دنیا مواجه شد، امام حسین علیه‌السلام هم در ماجرای کربلا، یک‌تنه با یک دنیا مواجه بود. آن بزرگوار هم نترسید، ایستاد و جلو آمد؛ امام حسین علیه‌السلام هم نترسید، ایستاد و جلو آمد.

◆ «*حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْنٍ*» بدین معناست که حرکت نبوی و حرکت حسینی در یک جهت بودند

حرکت نبوی و حرکت حسینی، مثل دایره‌ی متّحدالمرکز هستند؛ به یک جهت متوجّه‌اند. لذا اینجا «*حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْنٍ*»[1] معنا پیدا میکند. این عظمت کار امام حسین علیه‌السلام است.

امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا که فرمود: «بروید و اینجا نمانید؛ دست بچّه‌های مرا هم بگیرید و ببرید؛ اینها مرا میخواهند»،[2] شوخی که نکرد. فرض کنید آنها قبول میکردند و میرفتند و امام حسین علیه‌السلام، تک و تنها و یا با ده نفر میماند؛ آیا خیال میکنید عظمت کار امام حسین علیه‌السلام کم میشد؟ نه؛ عیناً باز همین عظمت را داشت. اگر به جای این هفتادودو نفر، هفتادو دوهزار نفر اطراف امام حسین علیه‌السلام را میگرفتند، آیا باز عظمت کار کم میشد؟ نه، عظمت کار اینجا بود که امام حسین علیه‌السلام در مقابل فشار و سنگینی یک دنیای متعرّض و مدّعی، احساس تردید نکرد؛ در حالی که آدمهای معمولی احساس تردید میکنند. آدمهای فوق معمولی

◆ امام حسین علیه‌السلام در برابر فشار و سنگینی یک دنیای متعرّض و مدّعی احساس تردید نکرد

۱. المعجم الکبیر، ج۳، ص۳۳؛ شرح الأخبار، ج۳، ص۸۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۳۱۴.
۲. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۸؛ الکامل، ج ۴، صص ۵۷-۵۸.

هم احساس تردید میکنند. کما اینکه بارها گفته‌ام عبدالله‌بن‌عبّاس – که یک شخصیّت بزرگی است – و همه‌ی آقازاده‌های قریش، از آن وضع ناراحت بودند. عبدالله‌بن‌زبیر، عبدالله‌بن‌عمر، عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر و فرزندان بزرگان صحابه و بعضی صحابه از این قبیل‌اند.

در مدینه، عدّه‌ی زیادی صحابه بودند؛ آدمهای باغیرتی هم بودند – نه اینکه خیال کنید باغیرت نبودند – همان کسانی بودند که در مقابل تهاجم مسلم‌بن‌عُقبه، در قضیّه‌ی «حَرّه‌ی» مدینه که سال بعد[۱] به مدینه حمله بردند و همه را قتل‌عام کردند، ایستادند؛ جنگیدند و مبارزه کردند.[۲] خیال نکنید ترسو بودند؛ نه، شمشیرزن و شجاع بودند، اما شجاعت ورود در میدان جنگ، یک مسئله است و شجاعت مواجه شدن با یک دنیا، یک مسئله‌ی دیگر است. امام حسین ﷺ این دومی را داشت؛ برای این دومی حرکت کرد.

• شجاعت ورود در میدان جنگ، با شجاعت مواجه شدن با یک دنیا، متفاوت است

برای همین است که من بارها تأکید کرده‌ام که حرکت امام بزرگوار ما، یک حرکت حسینی بود. امام بزرگوار در زمان ما، رشحه‌ای از حرکت حسینی را در کار خود داشت. حالا بعضی بگویند که امام حسین ﷺ در صحرای کربلا تشنه شهید شد، ولی امام بزرگوار با این عزّت، حکومت و زندگی کردند، از دنیا رفتند و تشییع شدند. شاخص قضیّه اینها نیست؛ شاخص قضیّه مواجه شدن با یک عظمت پوشالی است که همه‌ی چیزها را هم با خود دارد.

• نهضت امام خمینی ﷺ، حرکتی حسینی بود

قبلاً گفتم که دشمن امام حسین ﷺ پول و زور و شمشیرزن و مروّج و مبلّغ و سینه‌چاک داشت. عزیزان من! الآن وضع شما این است. کربلا تا آخر دنیا گسترده است. کربلا که به مرزهای آن میدان چند صد متری محدود نمیشد. الآن همان روز است. همه‌ی دنیای استکبار و ظلم امروز، با جمهوری اسلامی مواجه است.

• میدان کربلا تا آخر دنیا گسترده است

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۵۰–۲۵۱.
۲. تاریخ خلیفة، صص ۱۴۷–۱۵۵.

البتّه امروز حقّاً و انصافاً بهتر از زمان امام حسین علیه‌السلام است؛ باید این را قبول کرد. اما وضع دشمن اسلام و جمهوری اسلامی و دشمن این حق و این گوهر گرانمایه‌ای که در اختیار و در مشت شماست، در همه جا گسترده است. ناگهان با یک نشست و برخاست، جمهوری اسلامی را به چیزی متّهم میکنند که اگر برای مردم دنیا تشریح شود، مردم دنیا تعجّب خواهند کرد! همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به نماز نخواندن متّهم میکردند![1]

البته معارضه‌ی سیاسی و فرهنگی دولتها، بخش کوچک معارضه با جمهوری اسلامی است. بخش مهمتر، معارضه‌ی فرهنگی غرب با نظام جمهوری اسلامی است، که یک معارضه‌ی عمیق و بلندمدّت است.

◆ ایستادگی در برابر استکبار، روح حسینی میخواهد

ایستادگی در مقابل اینها، روح حسینی میخواهد. آن کسانی که امروز در مقابل تهاجم و توطئه‌آفرینی‌های دشمنان ما در جبهه‌ی استکبار، در کار جهادی و سیاسی ایستادگی میکنند، کار حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را میکنند. پس عظمت حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام اینجاست.

۱۳۷۶/۲/۱۳

لزوم همفکری برای تبلیغ بهتر در ماه محرّم

اهمّیّت ماه محرّم و آنچه در این ماه انجام میگیرد، آنقدر هست که به خاطر آن، اجتماعاتی تشکیل شود و درباره‌ی مسائل مربوط به آن، گفتگو صورت گیرد. إن‌شاءالله در آینده، خیلی بجا و خوب است که قبل از ایّام تبلیغ ماه محرّم، هماهنگی‌ها و هم‌فکری‌های فراوانی در جهات مختلف، برای انتخاب موضوعات و کیفیّت تبلیغ و وظایف مهمّی که در ماه محرّم هست، انجام شود.

◆ قبل از ماه محرّم باید هم‌فکری‌های لازم در زمینه‌ی کیفیّت تبلیغ و وظایف مبلّغین صورت گیرد

◆ یکی از جهات بارز واقعه‌ی عاشورا، مسئله‌ی تبلیغ است

در قضیّه‌ی محرّم - که در تاریخ اسلام، از همه جهت قضیّه‌ی نمونه و بی‌نظیری است - یک جهت بارز، همین قضیّه‌ی تبلیغ است.

۱. وقعة صفین، ص ۳۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۳۶.

فرصتی است برای اینکه به برکت خون مطهّر و نابحق ریخته‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و اصحاب و خانواده‌ی آن بزرگوار و واقعه‌ی مظلومانه‌ی آنها، مردم نسبت به حقایق آن دینی که این دماء مطهّره به پاس آن ریخته شد، آشنا و آگاه شوند. این هم یکی از برکات ماندگار حادثه‌ی کربلاست و باید آن را قدر دانست.

۱۳۷۶/۲/۱۷

بهره‌مندی بشریّت از خون اباعبدالله علیه‌السلام

تاریخ بشریّت، هنوز از خون بناحق ریخته‌ی سرور شهیدان تاریخ، حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام بهره می‌برد؛ چون کسانی که وارث آن خون بودند، مدبّرانه‌ترین و شیواترین روشها را برای زنده نگه‌داشتن این خون به‌کار بردند.

◆ وارثان خون حسین‌بن علی علیه‌السلام شیواترین روشها را برای زنده نگه‌داشتن این خون به کار بردند

گاهی رنج و زحمتِ زنده نگه‌داشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست. رنج سی، چهل ساله‌ی امام سجّاد علیه‌السلام و رنج چندین ساله‌ی زینب‌کبری علیهاالسلام از این قبیل است. رنج بردند تا توانستند این خون را نگه بدارند. بعد از آن هم همه‌ی ائمّه علیهم‌السلام تا دوران غیبت، این رنج را متحمّل شدند...

فداکاری در راه اهداف الهی؛ پیام شهید

پیام [شهید] این است: اگر میخواهید خدا را از خودتان راضی کنید و وجودتان در راه خدا مفید واقع شود و مقاصد و اهداف عالی ربوبی و الهی درباره‌ی عالم آفرینش تحقّق پیدا کند، باید خودتان را در مقابل اهداف الهی ندیده بگیرید؛ تکلیف مالایُطاق هم نیست، تا آنجایی که میشود. هر جایی که گروهی از انسانهای مؤمن این کار را کردند، کلمه‌ی خدا پیروز شد. هر جایی هم که بندگان مؤمن خدا پایشان لرزید، بدون برو برگرد، کلمه‌ی باطل پیروز شد.

◆ هرجا که پای بندگان مؤمن خدا لرزید، کلمه‌ی باطل پیروز شد

شانه خالی کردن خواص و نتایج آن

◆ ترس و شانه خالی کردن خواص، موجب تداوم حکومت بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس گردید

هرجایی که این گذشت نبود، مثل دوران امام حسین(ع) که اکثریّت قاطع زبدگان و خواص و مؤمنان شانه خالی کردند و ترسیدند و عقب رفتند، کلمه‌ی باطل پیروز شد، حکومت یزید سر کار آمد، حکومت بنی‌امیّه نود سال سر کار آمد،[۱] حکومت بنی‌عبّاس پنج، شش قرن سر کار آمد و ماند.[۲] به خاطر آنکه این گذشت انجام نشد، مردم چه کشیدند! جوامع اسلامی چه کشیدند! مؤمنین چه کشیدند!

۱۳۷۶/۲/۳۱

صبر و شکر امام(ع) و خاندان ایشان

◆ عاشورا، صحنه‌ی مصائب بی‌نظیر و صبر بی‌مانند امام حسین(ع) است

در جریان یک زندگی شرافتمندانه، البته مصائب زیاد است. خودِ صحنه‌ی عاشورای حسینی، صحنه‌ی انواع مصائب است. واقعاً عجیب است که خدای متعال، این عرصه‌ی عاشورای حسینی را چطور مجموعه‌ای از مصیبتهای بزرگ قرار داد، که انسانهای بزرگی و در رأس آنها حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین(ع)، با کرامت و بزرگواری و صبر و شکر، توانستند این مصائب بزرگ را تحمّل کنند. هر دو طرف قضیّه، در عرصه‌ی تاریخ بشر بی‌نظیر است. هم آن‌طور مصیبتها با آن شدّت و با آن تنوّع که همه با هم در یک صبح تا عصر اتّفاق افتاد، در دنیا نظیر ندارد؛ هم صبری که در مقابل این مصیبتها شد، در تاریخ نظیر ندارد.

◆ صبر امام(ع) بر مظلومیّتها، غربت، شهادت یاران، تشنگی، نگرانی از آینده و اسارت، نشان از عظمت او دارد

آن شهادتها، آن مظلومیّتها، آن احساس غربت، آن تشنگی، آن فشار تألّماتی که بر یک نفر به خاطر خانواده‌اش وارد میشود، آن نگرانی از آینده، بعد هم فقدان عزیزترینِ عزیزان عالم وجود، یعنی حسین‌بن‌علی(ع) و خانواده و فرزندان و اصحابش و بعد هم اسارت؛

۱. مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۳۴-۲۳۵.
۲. البدایة و النهایة، ج ۱۳، ص ۲۰۵.

آن هم نه اسارت در دست یک عدّه مردم باشرف؛ چون اسارت در دست انسانی که باشرف باشد، قابل تحمّل است؛ اما آن انسانها، انسانهای باشرفی نبودند، انسان نبودند، ددمنش بودند. خاندان امام حسین علیه‌السلام چنین اسارتی را بعد از آن همه مصیبت از صبح تا عصر عاشورا تحمّل کردند. تحمّل‌کننده کیست؟ امام سجّاد علیه‌السلام - مقام امامت - است، زینب علیهاالسلام - تالی تلوِ مقام امامت - است، بعد زنان و کودکانی‌اند که به حسب ظاهر، مقامات عالی معنوی مثل ولایت و امامت هم ندارند؛ اما تحمّل کردند. این است آن راز بزرگی که حادثه‌ی عاشورا را ماندگار کرد.

◆ **صبر و تحمل بی‌نظیر، راز ماندگاری حادثه‌ی عاشوراست**

۱۳۷۶/۶/۲۵

تقسیم جامعه به خواص و عوام

اگر ما جامعه را به خواص و عوام تقسیم کنیم، عوام به معنای بی‌سواد و نادان نیست؛ بلکه عوام یعنی کسانی که نسبت به این مقوله‌ی خاص، حسّاسیّت ویژه‌ای ندارند، احساس مسئولیّت نمیکنند و فاقد آگاهی لازم‌اند. این، معنای عوام است. ممکن است در جای خود در مقوله‌ی دیگری، مردمان عالم و آگاه و باانگیزه هم باشند، اما وقتی در این مقوله‌ی مورد بحث ما، آگاهی، انگیزه و تلاش لازم را نداشته باشند، اینها عوام هستند!

◆ **عوام کسانی‌اند که فاقد آگاهی لازم‌اند و احساس مسئولیّت نمیکنند و خواص نقطه‌ی مقابل عوام‌اند**

خواص، نقطه‌ی مقابل است. این خواص، بعضی طرفدار حق و بعضی طرفدار باطل‌اند؛ یعنی در زمینه‌ی باطل هم کسانی هستند که جزو خواصّند، ولی ما آنها را وارد بحث نمیکنیم؛ آنها در بحث ما داخل نیستند. بحث در مورد یک عدّه از خواص است که طرفدار حقّ‌اند.

نقش کوتاهی خواصّ حق در خلق عاشورا

آن وقت اگر شما دیدید خواصّ طرفدار حق، در یک دوره آن‌چنان

که دین و ایمان آنها و همان معرفت و شناخت آنها حکم میکند، به وظایف‌شان عمل کردند و تلاش لازم را به خرج دادند، آن فاجعه مطلقاً رخ نخواهد داد.

◆ کوتاهی شریح قاضی و بد عمل کردن خواص در سقیفه، از نمونه‌های تاریخی کوتاهی خواص است

یک نفر انسانِ جزو مجموعه‌ی خواص، اگر به وظیفه‌ی خودش عمل کند، میتواند هزاران انسانِ جزو مجموعه‌ی عوام را به یک طرف هدایت نماید. فرض بفرمایید اگر «شریح قاضی» در آن وقتی که دید «هانی‌بن‌عروه» در زندان عبیدالله‌بن‌زیاد، کتک خورده و مجروح شده و تهدید به مرگ شده، از عبیدالله نمیترسید[1] – چون عبیدالله تهدیدش کرد – و بعد که او را جلوی مردم آوردند، به مردم میگفت اینکه به شما میگوید هانی‌بن‌عروه در امان است و پیش من است و محترم است، دروغ میگوید، بناست او را بکشند؛ قطعاً حادثه‌ی کربلا اتّفاق نمی‌افتاد!

◆ یک تصمیمِ بجای یک انسان خاص، میتواند مسیر تاریخ را عوض کند

این را میخواهم بگویم که یک تصمیمِ بجای یک انسان خاص، میتواند مسیر تاریخ را عوض کند؛ یعنی آنجا آن جمعیّت با گفته‌ی او قیام میکردند؛ طبق قواعد و آنچه که انسان از تاریخ می‌فهمد. البته ممکن است یک وقت استثناهایی هم رخ بدهد؛ من بدون محاسبه‌ی آن استثناها میگویم. چون عبیدالله در ابتدای کار، هنوز قدرت نگرفته بود؛ میتوانستند راحت از آنجا بیرونش کنند. اگر بیرونش میکردند، «مسلم‌بن‌عقیل» کشته نمیشد، حکومت کوفه و عراق، دست اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌افتاد و حادثه‌ی کربلا در این مقطع روی نمیداد. البته امام حسین علیه‌السلام طبق تقدیر و قضای الهی، زمانی شهید میشد؛ اما آن زمان در این ماجرا نبود و حادثه‌ای که در کربلا اتّفاق افتاد، اتّفاق نمی‌افتاد. یعنی گاهی یک تصمیم‌گیری، این‌گونه است.

از این قبیل، فراوان در صدر اسلام وجود دارد. قضیّه‌ی سقیفه،[2] از

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۴-۲۷۵.

۲. الإمامة و السیاسة، ج ۲، صص ۲۱-۳۰؛ الإحتجاج، ج ۱، صص ۹۱-۹۷؛ بحارالأنوار، ج۲۸، باب ۴.

این تصمیم‌گیری‌های بجا و بـموقعی است که میـتوانست مسیر را عوض کند. نمونه‌های روشنی در قضیّه‌ی امام حسن‌مجتبی‌ؑ[۱] هست که همین‌طور است. در قضیّه‌ی امیرالمؤمنین‌ؑ همین‌طور، در صفّین همین‌طور،[۲] در جاهای دیگر، تا به کربلا و تاریخ صدر اسلام میرسد. الان هم همان قضیّه است.

۱۳۷۶/۶/۲۶

فراوانی عبرتها و درسهای صدر اسلام

تاریخ ما به برکت حوادث دویست‌وپنجاه ساله‌ی اوّل اسلام، پر از درس و عبرت است. اگر به چشم عبرت‌بین و درس‌گیر و درس‌آموز نگاه شود، برای انسانی که میخواهد در راه خدا – همان راهی که آن بزرگواران پیمودند – حرکت کند، یک خزانه‌ی تمام‌نشدنی از معارف و روحیّه و درس است.

◆ وقایع صدر اسـلام برای رهروان راه حق، یک خزانه‌ی تمام‌نشدنی از معارف، درسها وعبرتـهاست

قدرتـهای مادّی، مغلوب قدرتـهای معنوی

ببینید زینب‌کبری‌ؑ دختر همین فاطمه‌ی زهرا‌ؑ[۳] به مقتدرترین سلاطین زمان خودش، در وقتی که اسیر در دست آن سلطان ظالم و سفّاک است، میگوید: «هر کاری میـتوانی بکنی، بکن؛ اما نخواهی توانست ما را از صحنه‌ی تاریخ بیرون ببری و راهـمان را محو و پاک کنی، تا بشریّت نتواند این راه را برود.»[۴] اگر اقتدار مادّی میـتوانست، این کار را میکرد.

◆ اگـر قدرتهـای مادّی میتوانسـتند، یـاد و راه شخصیّتـهای معنوی را محو و نابود میـکردند

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، صص ۱۹۳-۱۹۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۴۵-۴۹.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۴-۳۹؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۲، صص ۳۶۳-۳۶۷؛ بحارالأنوار، ج ۳۲، صص ۵۳۱-۵۵۴.
۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۴؛ تاج المواليد، ص ۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۷۴.
۴. بلاغات النساء، صص ۲۱-۲۳؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۴-۳۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۱۳۳-۱۳۵.

۱۳۷۶/۹/۱۳

اباعبدالله﷣؛ مظهر معنویّت و عرفان

◆ دو بُعد شخصیّتی امام حسین﷣ عبارتند از:
۱. جهاد و شهادت؛
۲. معنویّت و عرفان

شخصیّت درخشان و بزرگوار امام حسین﷣ دو وجهه دارد: یک وجهه، همان وجهه‌ی جهاد و شهادت و طوفانی است که در تاریخ به راه انداخته و همچنان هم این طوفان با همه‌ی برکاتی که دارد، برپا خواهد بود؛ که شما با آن آشنا هستید. یک بعد دیگر، بعد معنوی و عرفانی است که بخصوص در دعای عرفه[1] به شکل عجیبی نمایان است. ما مثل دعای عرفه کمتر دعایی را داریم که سوز و گداز و نظم عجیب و توسّل به ذیل عنایت حضرت حقّ متعال، بر فانی دیدن خود در مقابل ذات مقدّس ربوبی در آن باشد؛ دعای خیلی عجیبی است.

◆ بُعد معنوی و عرفانی امام حسین﷣ در دعای عرفه نمایان است

◆ دعای عرفه‌ی امام سجّاد﷣ به مثابه‌ی شرح دعای عرفه‌ی امام حسین﷣ است

دعای دیگری مربوط به روز عرفه در صحیفه‌ی سجّادیّه هست،[2] که از فرزند این بزرگوار است. من یک وقت این دو دعا را با هم مقایسه میکردم؛ اوّل دعای امام حسین﷣ را میخواندم، بعد دعای صحیفه‌ی سجّادیّه را. مکرّر به نظر من این‌طور رسیده است که دعای حضرت سجّاد﷣ مثل شرح دعای عرفه است. آن متن است؛ این شرح است. آن اصل است؛ این فرع است.

◆ معنویّت و عرفان دعای عرفه‌ی امام حسین﷣ در خطاب سیاسی ایشان در منی نیز مشاهده میشود

دعای عرفه، دعای عجیبی است. شما عین همین روحیّه را در خطابی که حضرت در مجمع بزرگان زمان خود – بزرگان اسلام و بازماندگان تابعین و امثال اینها – در منی ایراد کردند،[3] مشاهده میکنید؛ که آن هم در تاریخ و در کتب حدیث ثبت است.

◆ عرفان و معنویّت، روی دیگر ماجرای حماسی و جهادی عاشوراست

به قضیّه‌ی عاشورا و کربلا برمیگردیم. می‌بینیم اینجا هم با اینکه میدان حماسه و جنگ است، اما از لحظه‌ی اوّل تا لحظه‌ی آخری که نقل

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴-۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، صص ۲۱۶-۲۲۷.
۲. الصحيفة السجّاديّة الكاملة، دعای ۴۷.
۳. کتاب سلیم‌بن‌قیس، صص ۳۲۰-۳۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، صص ۱۸۱-۱۸۵.

شده است که حضرت صورت مبارکش را روی خاک‌های گرم کربلا گذاشت و عرض کرد:

«**صَبْراً عَلَی قَضَائِکَ یَا رَبِّ لا إِلَهَ سِوَاک**»،[1]

با ذکر و تضرّع و یاد و توسّل همراه است. از وقت خروج از مکه که فرمود:

«**مَنْ کَانَ بَاذِلاً فِینَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَی لِقَاءِاللهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا**»،[2]

با دعا و توسّل و وعده‌ی لقای الهی و همان روحیّه‌ی دعای عرفه شروع میشود، تا گودال قتلگاه و «**صَبْراً عَلَی قَضَائِکَ**» لحظه‌ی آخر. یعنی خود ماجرای عاشورا هم یک ماجرای عرفانی است؛ جنگ است؛ کشتن و کشته شدن است؛ حماسه است و حماسه‌های عاشورا، فصل فوق‌العاده درخشانی است. اما وقتی شما به بافت اصلی این حادثه‌ی حماسی نگاه میکنید، می‌بینید که عرفان هست، معنویّت هست، تضرّع و روح دعای عرفه هست. پس، آن وجه دیگر شخصیّت امام حسین علیه‌السلام هم باید به عظمت این وجه جهاد و شهادت و با همان اوج و عروج، مورد توجّه قرار گیرد.

جهاد و شهادت عاشورا؛ آفریده‌ی عرفان و معنویّت امام حسین علیه‌السلام

◆ معنویّت و عرفان امام علیه‌السلام، راز ماندگاری عاشوراست

حال نکته‌ای که میخواهم عرض کنم، اینجاست. شاید بشود قاطعاً گفت که همین معنویّت و عرفان و توسّل و فناءفی‌الله و محو در معشوق و ندیدن خود در مقابل اراده‌ی ذات مقدّس ربوبی است که ماجرای عاشورا را هم این‌طور باعظمت و پُرشکوه و ماندگار کرده است. به عبارت دیگر، این جانبِ اوّل – یعنی جانب جهاد و شهادت

---

۱. «شکیبایی میکنم بر قضای تو، ای پروردگار من! غیر از تو خدایی نیست.» مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۹۷.

۲. «هر کس حاضر است در راه این قیام، خون خویش را نثار کند، و آماده‌ی ملاقات با خدا است، با ما حرکت کند.» اللهوف، ص ۳۸؛ نیز ر.ک: نزهةالناظر و تنبیه‌الخاطر، ص ۸۶؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۷.

– آفریده و مخلوق آن جانبِ دوم است؛ یعنی همان روح عرفانی و معنوی.

◆ تأثیر شهادت، بسته به درجات شهدا متفاوت است

خیلی‌ها مؤمن‌اند و میروند مجاهدت میکنند، به شهادت هم میرسند – شهادت است؛ هیچ چیزی کم ندارد – اما یک شهادت هم هست که بیش از روح ایمان، از یک دلِ سوزان، از یک روح مشتعل و بی‌تاب در راه خدا و در محبّت پروردگار و غرقه در ذات و صفات الهی، سرچشمه میگیرد. این‌گونه مجاهدتی، طعم دیگری پیدا میکند. این، حال دیگری می‌بخشد. این، اثر دیگری در تکوین میگذارد.

دوران دفاع مقدّس؛ تجلّیگاه معنویّت عاشورایی

◆ امام خمینی‌ﷺ خواندن وصیّت‌نامه‌ی شهدا را توصیه میکردند

رشحاتی از این را ما در جنگ مشاهده کردیم. اینکه شما دیدید امام فرمودند: «وصیّت‌نامه‌ی این جوانان را بخوانید»،[1] من حدسم این است – البته در این مورد چیزی از امام نشنیدم – که این یک توصیه‌ی خشک و خالی نبود. خود امام، آن وصیّت‌نامه‌ها را خوانده بودند و آن گلوله‌ی آتشین در قلب مبارک‌شان اثر گذاشته بود و میخواستند که دیگران هم از آن بی‌بهره نمانند؛ کما اینکه خود من هم در طول سالهای جنگ و بعد از آن تا امروز، بحمدالله با این وصیّت‌نامه‌ها تا حدودی اُنس داشتم و دارم و دیده‌ام که بعضی از این وصیّت‌نامه‌ها، چطور حاکی از همان روح عرفان است.

◆ طی ره صد ساله در مدّتی کوتاه، ارمغان دفاع مقدّس بود

◆ وصیّت‌نامه‌های شهدا، نامه‌هایی عرفانی و گلوله‌هایی آتشین بر قلب انسان‌اند

راهی را که یک عارف و یک سالک در طول سی سال، چهل سال طی میکند – ریاضت میکشد، عبادت میکند، حضور پیدا میکند، از اساتید فرا میگیرد، چقدر گریه‌ها، چقدر تضرّعها، چقدر کارهای بزرگ – این راه طولانی را یک جوان در ظرف ده روز، پانزده روز، بیست روز در جبهه پیدا کرده و طی کرده است؛ یعنی از آن لحظه‌ای که این

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱۴، ص ۴۹۱.

جوان با هر انگیزه‌ای – طبعاً با انگیزه‌ی دینی، همراه با آن حماسه‌های جوانی – به جبهه رفته و این حالت بتدریج در جبهه به یک حالت عزم بر فداکاری و گذشت مطلق از همه‌ی هستی خود تبدیل شده و او خاطرات و یا وصیّت‌نامه‌ی خود را نوشته است، تا لحظه‌ی شهادت، این حالت همین‌طور لحظه‌به‌لحظه پُرشورتر و این قرب نزدیکتر و این سیر سریع‌تر شده است؛ تا آن روزهای آخر و لحظه‌های آخر و ساعات آخر، اگر چیزی از او مانده است، مثل یک گلوله‌ی آتشین در دل انسان اثر میگذارد.

◆ **پشتوانه‌ی حادثه‌ی عاشورا، معنویّت است**

این جوانانی که خاطرات نوشتند و شهید شدند، انسان در نوشته‌هایشان، چنین خصوصیّتی را خیلی بوضوح مشاهده میکند. این رشحه‌ای از همان روح حسینی است. پس پشتوانه‌ی حادثه‌ی عاشورا، معنویّت است.

کربلا؛ طوفان ماندگار در تاریخ

◆ **طوفان کربلا، قوّت قلب مستضعفان و ویرانگر سلسله‌های ظلم در تاریخ است**

این طوفان ماندگار در تاریخ که همیشه کاخهای ظلم از آن ترسیده‌اند و مغلوب آن شده‌اند، همیشه در مقاطع گوناگون تاریخی، هر جا درست سر بلند کرده، کاری کرده است شبیه کاری که در آن روز انجام داد؛ مثل انقلاب ما. این حادثه‌ی بزرگ، که اثرش لحظه‌به‌لحظه در مقاطع مختلف زمانی در تاریخ دیده شده است، چقدر سلسله‌های ظالم را از بین برده است؛ چقدر انسانهای ضعیف را قوّت بخشیده است؛ چقدر به ملّتهای مستضعف روحیّه داده است؛ و چقدر انسانهایی را برای مقاومت در راه خدا مجهّز کرده است! در زمان ما هم با درایت امام بزرگوار، این حادثه توانست پیش از پیروزی انقلاب، ناگهان مثل همان طوفانِ اوّل بار در جامعه ظهور کند.

معروف‌ترین دعاها از سه امامعليهم‌السلام

عجیب این است که اگرچه از همه‌ی ائمّه‌عليهم‌السلام – تا آنجایی که در ذهنم

هست – تقریباً دعاهایی مأثور است و ادعیه‌ای به ما رسیده است، اما بیشترین و معروف‌ترین دعاها از سه امام است، که هر سه درگیر مبارزات بزرگِ مدّتِ عمر خودشان بودند: یکی امیرالمؤمنین ﷺ است که دعاهایی مثل دعای کمیل[1] و دعاهای دیگر از آن بزرگوار رسیده است، که یک عالَم و غوغایی است. بعد ادعیه‌ی مربوط به امام حسین ﷺ است، که همین دعای عرفه مظهر آنهاست.[2] این دعا، واقعاً دعای عجیبی است. بعد هم امام سجّاد ﷺ است که فرزند و پیام‌آور عاشورا و مبارز در مقابل کاخ ستم یزید است. این سه امامی که حضورشان در صحنه‌های مبارزات از همه بارزتر است، دعایشان هم از همه بیشتر است؛ درس‌شان در خلال دعا هم از همه بیشتر است. آن وقت شما همین خصوصیّات اخلاقی را در صحیفه‌ی سجّادیّه نگاه کنید.

◆ معروف‌ترین دعاها از ائمّه‌ای است که بیشترین حضور را در صحنه‌های مبارزه داشته‌اند؛ یعنی امیرالمؤمنین ﷺ، امام حسین ﷺ و امام سجّاد ﷺ

من به یکایک شما عزیزان توصیه میکنم تا آنجا که میتوانید، با صحیفه‌ی سجّادیّه مأنوس شوید؛ کتاب بسیار عظیمی است. اینکه گفته‌اند زبور آل محمد،[3] واقعاً همین‌طور است؛ پُر از نغمه‌های معنوی است. با صحیفه‌ی سجّادیّه مأنوس باشید؛ دعا و درس است؛ هم درس اخلاق است، هم درس علم‌النّفس است، هم درس امور اجتماعی است. آنجا ملاحظه کنید:

◆ با صحیفه‌ی سجّادیّه مأنوس باشید

◆ صحیفه‌ی سجّادیّه سرشار از نغمه‌های معنوی، دعا، اخلاق، علم‌النفس و درس امور اجتماعی است

«**أَللَّهُمَّ إِنیِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَیَجَانِ الْحِرْصِ وَ سَوْرَةِ الْغَضَبِ... وَ إِلْحَاحِ الشَّهْوَةِ**»؛[4] یعنی یکی‌یکی این خصوصیّات معنوی و اخلاقی و این ریشه‌های فاسدی را که در نفس ما هست، در زبان دعا به ما معرفی میکند.

---

۱. مصباح المتهجد، صص ۸۴۴-۸۵۰.
۲. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴-۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، صص ۲۱۶-۲۲۷.
۳. بحارالأنوار، ج ۱۰۷، ص ۴۵.
۴. «بار خدایا! به تو پناه میبرم از حرص و آز و تندی غضب و خشم... و افراط خواهش نفس.» الصحیفة السجّادیّة الکاملة، ص۵۷.

۱۳۷۶/۱۰/۸

ایستادگی حسینی

استقامت، مفهومی خیلی پیش پا افتاده و رایج و غیرمهم تلقّی میشود؛ ولی این‌طور نیست. استقامت، یک مفهوم بسیار مهم و حسّاسی دارد که اهمّیّت آن در عمل، به مراتب بیش از آن چیزی است که انسان در ذهن خود تصوّر میکند.

◆ استقامت، یک مفهوم پیش پا افتاده، و غیر مهم نیست

استقامت، یعنی پافشردن بر طریق مستقیم:

◆ استقامت؛ یعنی پافشردن بر طریق مستقیم

«**وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقا**»؛[1]

اگر به همان صراط مستقیم پافشاری کنند؛ یعنی در همین جهتگیری باشند و راه خودشان را عوض نکنند و تحت تأثیر شرایط قرار نگیرند، آن وقت آن نتایج دنیوی و ثواب اخروی، مترتّب خواهد شد.

اینکه قرآن میفرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ** –نزول ملائکه، شرف مواجه شدن و مخاطب شدن به خطاب ملائکه و فرشتگان الهی –**أَلاَّ تَخافُوا وَ لاتَحْزَنُوا**»[2] ملائکه بیایند و به شما بگویند: نترسید، محزون نباشید. چه وقت این شرف دست میدهد؟ در صورت استقامت.

بنده در یک سخنرانی در یکی از سالگردهای امام(رحمة‌الله‌علیه)، راجع به همین قضیّه‌ی بخصوص صحبت کردم و بین استقامت امام و استقامت امام حسین(علیه‌السلام) مقایسه‌ای نمودم. آدم یک کلمه میگوید «استقامت کنید»، «ایستادگی کنید»، همه هم به خودشان نگاه میکنند و میگویند: بله؛ ایستادگی میکنیم. لیکن ایستادگی در مقام عمل، مسئله‌ی خیلی مهمّی است.

◆ ایستادگی در عمل مهم است

---

۱. «و اینکه اگر آنها [جنّ و انس] در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان میکنیم!» جن،۱۶.

۲. «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل میشوند که: نترسید و غمگین نباشید.» فصلت،۳۰.

◆ اســـتقامت در جنگ، به تنهایی استقامت حسین‌ساز نیست، باید استقامتـــــهای ویژه‌ی امام(ع) را دید

ایستادگی امام حسین(ع) به چه چیز بود؟ آیا این بود که در جنگ ایستادگی کرد؟ خُب؛ همه در جنگ ایستادگی میکنند. کسانی که به جنگ میروند -حتی آدمهای باطل- ایستادگی میکنند. این همه جنگ در دنیا هست؛ این همه افراد میروند و کشته میشوند و از سنگرهای خودشان یک قدم عقب نمی‌نشینند؛ این هم که استقامت است! این مقدار استقامت که امام حسین(ع) و سیّدالشّهدا(ع) درست نمیکند! باید سراغِ استقامتـهای ویژه‌ی حسینی برویم.

◆ اســـتقامت ویژه‌ی امام حسین(ع) ایســـتادگی در راه هدفی اســـت که مورد خدشه‌ی مستمرّ چهره‌های نامدار اسلامی قرار میگرفت

از نظَر امام حسین(ع) هدفی روشن وجود داشت؛ اما دیگران در این هدف، مرتّب خدشه میکردند. آنها آدمـهای کوچکی نبودند؛ آقازاده‌های درجه‌ی یک دنیای اسلام - مثل عبدالله‌بن‌زبیر، عبدالله‌بن‌جعفر و عبدالله‌بن‌عبّاس - بودند! کسانی که شما امروز هر کدامشان را نگاه کنید، می‌بینید که در دنیای اسلام چـقدر ارزش دارند. آنها یکی‌یکی با امام حسین(ع) می‌نشستند و بر سر این هدف مناقشه و خدشه وارد کردند![1] گفتند: آقا! به چه دلیل امروز، همان روزی است که شما باید بروید و در مقابل یزید بایستید؟ آنقدر هم برای اثبات نظریّه‌ی خودشان شواهد داشتند که هر کسی را تکان میداد!

◆ خدشــــه‌های بزرگان در مورد حرکت امام(ع) عبارت بودند از اینکه:

۱. به جای کشـــته شدن به نشر معارف اسلامی و احکام بپردازید؛

۲. از کشته شدن بی‌حاصل پرهیز کنید؛

۳. چرا زن و بچّه را همراه خود میـــبرید؟

میگفتند: شما فرزند پیغمبر باشید و احکام الهی را بگویید. آیا این بهتر است، یا اینکه کشته شوید؟ آیا اینکه آن مرد ظالم بیاید و بنا کند بر روی قبر شما به رجزخوانی و عوض کردن حرفـهای شما بهتر است، یا اینکه زنده باشید، حرف بزنید و تبیین کنید؟ اگر بیست سال دیگر از خدا عمر بگیرید، شما در این بیست سال چقدر معارف خواهید گفت. اینکه بهتر از آن است!

۱. مناقشه‌ی عبدالله‌بن‌زبیر با اباعبدالله(ع) شرح الأخبار، ج۳، ص۱۴۳؛ الکامل، ج۴، ص۳۸؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۴. مناقشه‌ی عبدالله‌بن‌جعفر با اباعبدالله(ع) الفتوح، ج۵، ص۶۷؛ الإرشاد، ج۲، صص۶۸-۶۹؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۶. مناقشه‌ی عبدالله‌بن‌عبّاس با اباعبدالله(ع) الأخبارالطوال، صص۲۴۳-۲۴۴؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، صص۲۴۰و۲۴۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۶۴-۳۶۵.

ببینید؛ خیلی آسان نیست که آدم، خودش را از گیر چنین اِشکالی و از قلّاب چنین خدشه‌ای خلاص کند!

۴. چرا مردم را به کشتن میدهید؟

۵. چرا به کوفه میروید؟

۶. از امام حسن علیه‌السلام تبعیّت کنید و صلح کنید

میگفتند: حالا میخواهید بروید، بروید؛ بالاخره در میدانی مبارزطلبی کنید؛ ولی این زن و بچّه را کجا میبرید؟ این وضع چیست؟ چرا میروید و مردم را به کشتن میدهید؟ چرا به کوفه میروید؟

خُب؛ همه‌ی اینها پای انسان را میلرزاند. امام حسین علیه‌السلام به آنجایی رسید که فهمید قضایا دشوار است. گفتند: خُب؛ آقا برگردید، بروید با یزید بیعت کنید. حالا بالاخره بیعتی بکنید؛ شما که بالاتر از امام حسن علیه‌السلام نیستید! چه موجبی دارد که شما بروید و خودتان را در این معرکه‌ی عظیم بیندازید؟!

◆ امام حسین علیه‌السلام در برابر شبهه‌های مصلحت‌اندیشان، ایستادگی و بر خط مستقیم پافشاری نمود

از لحظه‌ی خروج از مدینه تا آمدن به مکه، از خروج از مکه تا رسیدن به کربلا – که ماجراهایی در این خلال هست – و از لحظه‌ی ورود به کربلا تا روز عاشورا، همین‌طور مرتّب با این خدشه‌ها و شبهه‌ها – آن هم از سوی آدمهای حسابی، از سوی عقل مصلحت‌اندیشی که از وسایل ارزشی هم خیلی بیگانه نیست – مواجه است![۱] آن وقت امام حسین علیه‌السلام آن کسی است، آن تجسّمی از ارزشهاست که در مقابل اینها استقامت می‌ورزد؛ یعنی هدف را فراموش نمیکند و خطّ مستقیمی را که خودش می‌شناسد و اینها نمی‌شناسند، با این حرفها رها نمیسازد.

◆ امام راحل نیز مانند امام حسین علیه‌السلام در معرض خدشه‌های مصلحت‌اندیشان و اشکال تراشان قرار داشت

من بین این حرکت و حرکت امام رضوان‌الله‌علیه، مقایسه کردم. از روز – فرض کنید که – دوم فروردین سال ۱۳٤۲ که آنجا روی سخت

۱. الطبقات الکبری، خامسة۱، صص ۴۴۴–۴۴۷؛ أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۳و ۱۶۵–۱۶۶؛ الأخبار الطوال، صص ۲۲۸–۲۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۵۳ و ۲۸۶–۲۸۷؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۶–۱۷ و ۷۰ و ۹۹؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۶ و ۶۰؛ دلائل الإمامة، ص ۱۸۲؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۷۱–۷۲ و ۷۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۹؛ الثاقب، صص ۳۳۰–۳۳۱؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، صص ۲۷۱–۲۷۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۰۱–۲۰۲ و ۲۱۶ و ج ۶۵، ص ۱۲۷؛ الخرائج، ج ۱، صص ۲۵۳–۲۵۴؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۰؛ مثیر الأحزان، ص ۱۷؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۷؛ اللهوف، صص ۱۹–۲۰ و ۲۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۲۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۳۶۴.

دستگاه دیده شد – قضیّه‌ی مدرسه‌ی فیضیّه – تا پانزده سال بعد و در رأس یک حکومت و یک ملّت قرار گرفتن، که دیگر مسئله‌ی مبارزه و معارضه و سنگ انداختنِ به شیشه‌ی طرف نیست.

آن زمان، امام در این موضع قرار گرفته بود: آن قضیّه‌ی امریکا، آن قضیّه‌ی لانه‌ی جاسوسی، آن قضیّه‌ی جنگ، آن قضیّه‌ی هر روز جنگ، آن قضایای گوناگون با کشورهای مختلف و آن قضیّه‌ی شوروی! ما این همه با امریکا معارضه داشتیم – و داریم – شوروی هم بیخ گوش ما بوده، عراق هم خودش در مشت شوروی! این «لاشرقیّه و لاغربیّه؛ نه شرقی و نه غربی» را محکم نگه‌داشتن، بسیار مهم بود.

میگفتند: آقا! برای چند صباحی شما «نه شرقی» را به زبان نیاورید! حالا در دلتان هم باشد؛ ولی نگویید! بگذارید حالا ما یک خرده مصلحتی را ملاحظه کنیم! بالاخره یک کشور است، اداره دارد، همه‌ی مردم – کوچک و بزرگ – در یک سطح نیستند، همه یک‌طور معرفت ندارند؛ یک چیزی را مراعات کنید!

◆ **امام خمینی ﷺ با ایستادگی در برابر خدشه‌های اشکال‌تراشان، مُبدَّل به یک ارزش مجسّم شد**

همه‌ی اینها در معرض ذهن امام بود. نه اینکه خیال کنید اینها به امام گفته نمیشد؛ نخیر، واقعاً هم گفته میشد.

امام به خاطر اینکه ایستادند، امروز یک ارزش مجسّم‌اند. ملّت ایران هم در آن دوره‌ی ده‌ساله، پشت سر امام ایستاد؛ لذا ملّت ایران هم امروز یک ارزش است. ما حالا هر کاری بکنیم؛ خدای نخواسته به هر جهنّمی خودمان را سرازیر کنیم، آن ده سال به صورت یک نوار روشن باقی است و نمیتوانند خرابش کنند.

◆ **ملّت ایران با ایستادگی پشت سر امام خمینی ﷺ به یک ارزش مجسّم تبدیل شد**

۱۳۷۶/۱۱/۱

طلب عافیت و راضی بودن به قضای الهی در دعای عرفه

دعا برای عافیت، مهم است. در روایات دارد که از معصوم – شاید

◆ **عافیت در ادعیه در مقابل ابتلا و بلاست، نه به معنی روی‌گردانی از کارهای سخت**

از نبی‌اکرمﷺ - سؤال کردند: ما برای چه دعا کنیم؟ فرمودند: برای عافیت.[1] بعضیها عافیت را بد می‌فهمند؛ خیال میکنند همان «عافیت‌طلبی» است؛ که معروف است فلان کس «آدم عافیت‌طلب» است! عافیت‌طلبی، یعنی انسان از کارهای سخت، روی‌گردان شود و کُنجی را بگیرد و آنجا زندگی کند. نه، معنای «عافیت» در دعا این نیست. «عافیت» در مقابل «ابتلا» و در مقابل «بلا»ست. عافیت از اخلاق بد، عافیت از آن چیزی که در عرف، به آن «عافیت‌طلبی» میگویند؛ یعنی وارد میدانها نشدن. این خودش یک بلا و یک بدبختی است. عافیت از آن، عافیت از گناه، عافیت از تسلّط دشمن، عافیت از نفوذ دشمن و عافیت از شهوات نفسانی! همه‌ی اینها «عافیت» است.

لذا در دعاهای سجده‌ی آخر میگوییم:

«یا ولیّ العافیة، أسئلک العافیة، عافیة الدّنیا و الاخرة».

دعایی هم امام سجّادؑ در همین صحیفه‌ی سجّادیّه دارد:

«دعائه فی طلب العافیة».[2]

اصلاً عافیت از خدا میخواهد. عافیت، خیلی خوب است.

◆ **امام حسینؑ در دعای عرفه، برخورداری از رضایت الهی را امری مهم و موجب آسان شدن مشکلات زندگی معرفی میکند**

امام حسینؑ، به آن عظمت، مظهر آزادگی و شجاعت و از خودگذشتگی، در دعای عرفه میفرماید: پروردگارا! اگر تو از من راضی باشی، من به هیچ چیز دیگر اهمّیّت نمیدهم، به هیچ مشکلی از مشکلات زندگی اهمّیّت نمیدهم.

«فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلا أُبَالِي سِوَاكَ»

بعد میفرماید:

◆ **امام حسینؑ در دعای عرفه از خداوند عافیت به معنی عدم ابتلا را طلب میکند**

«غَيْرَ أَنَّ عَافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي»[3]

اما اگر عافیتت را نصیب من کنی و سختیها و بلاها و دشواریها را

---

۱. المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۶۶.

۲. الصحیفة السجّادیّة الکاملة، دعای ۲۳.

۳. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۹.

برای من پیش نیاوری، برای من بهتر است! یعنی امام حسین علیه‌السلام هم «عافیت» به این معنا را میخواهد.

خواستن عافیت، چیز خوبی است. عافیت را از خدای متعال بخواهید؛ برای خودتان، برای ملّت‌تان، برای خانواده‌تان، برای پدر و مادرتان، تا إن‌شاءالله خدای متعال به شما کمک کند. هدایت را هم إن‌شاءالله بخواهید.

۱۳۷۶/۱۲/۱۴

تبیین استقامت اباعبدالله علیه‌السلام

بنده در یکی از سالگردهای وفات امام رضوان‌الله‌علیه، درباره‌ی استقامت امام بحث کردم.



◆ امام خمینی قدس‌سره شخصیّتی استثنایی بود

امام بزرگوار در زمان ما یک انسان انصافاً استثنایی بود؛ یعنی ما مثل آن بزرگوار، واقعاً دیگر کسی را ندیدیم. البته ما بزرگان زیادی را دیدیم، اما مثل ایشان با آن خصوصیّات، دیگر کسی را ندیدیم و نشنیدیم. بنده که نشنیده‌ام؛ شاید دیگران شنیده باشند. این آدم، خصوصیّاتی داشت که یکی از آنها همین استقامت در راه بود.

◆ استقامت در راه حق از ویژگیهای امام خمینی قدس‌سره بود

«وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً».[1]

◆ استقامت، معنایی سهل و ممتنع است؛ به نظر آسان میرسد، اما تشخیص و رعایت آن مشکل است

استقامت! استقامت هم معنایی است که سهل و ممتنع است. به نظر آسان و قابل فهم می‌آید؛ ولی دقّت که بکنیم، می‌بینیم معنای خیلی دشواری است؛ هم تشخیصش قدری مشکل است، هم رعایتش در عمل، خیلی مهم است. من استقامت امام را مثال زدم؛ ممکن است بعضی خیال کنند که استقامت کسی مثل امام، یعنی چه؟ فرض کنید که بگویند: از راه مستقیم برگردید. امام استقامت میکند که نخیر؛ من از راه مستقیم برنمیگردم! مسئله‌ی استقامت امام که به این آسانی و به این روشنی نیست. معلوم است که به هر کسی بگویند از راه

---

۱. «و اینکه اگر آنها [جنّ و إنس] در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان میکنیم.» جن،۱۶.

◆ استقامت امام خمینی مانند استقامت امام حسین علیه‌السلام است

◆ استقامت اباعبدالله علیه‌السلام، استقامت در شرایط پیچیده، حسّاس و تردیدآفرین بود

حق برگرد، خواهد گفت بر نمیگردم. من استقامت مهمّ امام را در آن سخنرانی، به استقامت امام حسین علیه‌السلام تشبیه کردم؛ استقامت سرِ بزنگاه‌ها و سرِ چیزهای حسّاس بود. فرض بفرمایید به امام حسین علیه‌السلام عرض کنند، یا این‌طور برای ایشان مطرح شود که: شما میخواهید در راه خدا مجاهدت کنید، البته خیلی هم خوب است؛ میخواهید با یزید بجنگید، البته خیلی خوب است؛ میخواهید جانتان هم فدا شود، حاضرید، آمادگی دارید، بسیار خوب؛ اما بالاخره علی‌اصغر، یک طفل شش‌ماهه، این‌گونه از تشنگی به خودش بپیچد، با چه معیاری جور در می‌آید؟! یک کلمه بگو و این بچّه را راحت کن!

ببینید؛ مسئله‌ی استقامت، این‌طور پیش می‌آید. یعنی ناگهان نکته‌ای سرِ راه مطرح میشود که ممکن است یک انسان هوشمند، یک انسان بزرگ، دچار تردید شود.

◆ امام خمینی رحمه‌الله در برابر شبهاتی که در مسیر انقلاب وجود داشت، استقامت ورزید

من در سال چهل‌ودو، از زندان آزاد شده بودم - شاید از پانزده خرداد سال چهل‌ودو، شش، هفت ماهی گذشته بود - خدمت یکی از بزرگان مراجع - از مراجع خوب - رفتم. ایشان خیلی محبّت و ملاطفت کرد و بعد بنا کرد به نارضایی از حادثه! از جمله حرفهای ایشان این بود که «بهترین جوانان ما در پانزده خرداد، از بین رفتند!» استدلال ایشان هم این بود که میگفت: «یک عدّه مردم جوانند، یک عدّه هم غیر جوان؛ جوانان بهترند، چون اهل کارند. در بین جوانان عدّه‌ای بی‌دین و عدّه‌ای بادین‌اند؛ بادین‌ها بهترند. در بین بادین‌ها عدّه‌ای اهل اقدام‌اند، عدّه‌ای اهل اقدام نیستند؛ آنهایی که در پانزده خرداد کشته شدند، کدامها بودند؟ جوانِ بادینِ اهل اقدام! در مملکت، چند نفر از اینها داریم؟ همه‌ی آنها کشته شدند!» ببینید؛ آن آقا یکی دو سال بعد از آن حادثه، کِشان کِشان مقداری بار مبارزه یا همراهی با مبارزه را تحمّل کرد، بعد هم بوسید و تا آخر عمرش

کنار گذاشت!

تردیدها برای بزرگان، از این قبیل است. مثلاً به امام بزرگوار گفته شود که آقاجان! شما اهل جنگید، اهل ایستادگی هستید، صدّام هم آدم بسیار بدی است؛ اما بالاخره شهر تهران - قبّةالاسلام - در معرض بمباران دائمی دشمن است؛ چقدر بچّه از بین میروند! چقدر زن حامله میلرزند! چقدر انسان، خانه‌هایشان از بین میرود! بس کن؛ یک کلمه بگو خیلی خوب، قطعنامه را قبول کردیم! این نوع گفته‌ها مربوط به سال شصت‌وپنج و شصت‌وشش است. اینها تردیدهایی است که استقامت بزرگان در آنجا معلوم میشود و اینجاست که یک انسان میتواند مورد ستایش قرار گیرد که استقامت کرد یا نکرد؛ راه مستقیم را حفظ کرد یا نکرد.

۱۳۷۷/۱/۳۰

دعای عرفه و نعمت‌های الهی

◆ **نعمت‌های الهی، قابل شمارش و شکرگزاری نیستند**

خیلی شاکر نِعَم الهی باشید و به چشم جِد نعمتهای الهی را احصاء، و از خدای متعال سپاسگزاری کنید.

■

البته احصای نعمت‌های الهی برای هیچ‌کس ممکن نیست؛ حتی اگر در دعای عرفه ملاحظه کنید - که امیدوارم توفیق پیدا کرده باشید و این دعا را خوانده باشید و هر سال در روزهای مبارک عرفه، توفیق پیدا کنید این دعا را بخوانید و در مضامین آن تدبّر نمایید - می‌بینید در اوایل آن دعا حسین‌بن‌علی علیه‌السلام میفرماید: «من اگر بخواهم با همه‌ی وجودم شکرگزار یکی از نعمت‌های تو باشم - با پوستم، با گوشتم، با استخوانم، با چشمم، دستم، پایم، با تمام اعضا و جوارحم - قادر نیستم!»

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام آن سرباز فداکارِ بی‌نظیر اسلام و معنویّت در تاریخ، جزئیّاتی را - تقریباً به قدر یک صفحه - میشمارد، برای اینکه بگوید

اگر با همه‌ی وجودم بخواهم شکر یکی از نعمتـهای تو را بجا آورم، قادر نیستم؛ و اگر توفیق پیدا کنم که شکر نعمت را بجا آورم، خود این توفیقِ بر شکر، یک نعمت از سوی توست![1]

۱۳۷۷/۲/۱۸

عبرتـهای عاشورا

امروز در خطبه‌ی اوّل، بحثی درباره‌ی ماجرای عاشورا عرض میکنم. اگرچه در این زمینه، بسیار سخن گفته شده است و ما هم عرایضی کرده‌ایم، اما هرچه اطراف و جوانب این حادثه‌ی عظیم و مؤثّر و جاودانه بررسی میشود، ابعاد تازه‌تر و روشنگریـهای بیشـتری از آن حادثه آشکار میشود و نوری بر زندگی ما میـتاباند.

◆ هرچه جوانب حادثه‌ی عاشورا بررسی شود، ابعاد تازه‌تر و روشنگریهای بیشتری از آن آشکار میشود

در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحثِ عمده وجود دارد:

◆ در عاشورا پژوهی، سه بحث عمده وجود دارد:
۱.انگیزه‌های قیام امام حسین؛
۲. درسهای عاشورا؛
۳. عبرتـهای عاشورا

یکی بحث علل و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه‌السلام است، که چرا امام حسین علیه‌السلام قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده‌ایم؛ فضلا و بزرگان هم بحثـهای خوبی کرده‌اند. امروز وارد آن بحث نمیشویم.

بحث دوم، بحث درسهای عاشوراست که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معیّنی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دین‌داری و شجاعت و مواسات و درس قیام‌لله و درس محبّت و عشق است. یکی از درسهای عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملّت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام انجام دادید. خود این، یکی از درسهای عاشورا بود. در این زمینه هم من امروز هیچ بحثی نمیکنم.

◆ بحث درسهای عاشورا یک بحث زنده و جاودانه است

بحث سوم، درباره‌ی عبرتـهای عاشوراست، که چند سال قبل از این،

---

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۸.

ما این مسئله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درسها، عبرتهایی هم دارد. بحث عبرتهای عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیّت داشته باشد؛ حدّاقل این است که بگوییم عمده‌ی این بحث، مخصوص به این زمان است؛ یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم.

◆ عبرتهای عاشورا در روزهای حاکمیّت اسلام کاربرد دارد

چرایی بازگشت به جاهلیّت در جامعه‌ی صدر اسلام

ما قضیّه را این‌گونه طرح کردیم که چطور شد جامعه‌ی اسلامی به محوریّت پیامبر عظیم‌الشّان، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه‌ی سرتاپا حماسه و شور دینی و آن احکامی که بعداً مقداری درباره‌ی آن عرض خواهم کرد؛ همین جامعه‌ی ساخته و پرداخته، همان مردم، حتی بعضی از همان کسانی که دوره‌های نزدیک به پیامبر ﷺ را دیده بودند، بعد از پنجاه سال کارشان به آنجا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر ﷺ را با فجیع‌ترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقب‌گرد، برگشتن به پشت سر؛ از این بیشتر چه می‌شود؟!

◆ از عبرتهای عاشورا این است که چرا جامعه‌ی نبوی پس از پنجاه سال، فرزند پیامبر ﷺ را با فجیع‌ترین وضع به شهادت رساند؟

زینب کبری علیها السلام در بازار کوفه، آن خطبه‌ی عظیم را اساساً بر همین محور ایراد کرد:

◆ حضرت زینب علیها السلام محور خطبه‌ی خود در بازار کوفه را ارتجاع جامعه‌ی اسلامی قرار داد

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَ الْغَدْرِ أَتَبْكُون»؛

مردم کوفه وقتی که سرِ مبارک امام حسین علیه السلام را بر روی نیزه مشاهده کردند و دخترِ علی علیه السلام را اسیر دیدند و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا به ضجّه و گریه کردند. فرمود: «أَتَبْكُون»؛ گریه میکنید؟!

«فَلارَقَأَتِ الدَّمْعَةُ وَ لاهَدَأَتِ الرَّنَّة»؛

گریه‌تان تمامی نداشته باشد.

بعد فرمود:

«إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاًتَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلاً

بَیْنَکُم»[1]

این همان برگشت است؛ برگشت به قهقرا و عقب‌گرد. شما مثل زنی هستید که پشمها یا پنبه‌ها را با مغزل نخ میکند؛ بعد از آنکه این نخها آماده شد، دوباره شروع میکند نخها را از نو باز کردن و پنبه نمودن! شما در حقیقت نخهای رشته‌ی خود را پنبه کردید. این همان برگشت است. این عبرت است. هر جامعه‌ی اسلامی در معرض همین خطر هست.

امام خمینی عزیز بزرگ ما، افتخار بزرگش این بود که یک امّت بتواند عامل به سخن آن پیامبر ﷺ باشد. شخصیّت انسانهای غیر پیامبر و غیر معصوم، مگر با آن شخصیّت عظیم قابل مقایسه است؟ او، آن جامعه را به‌وجود آورد و آن سرانجام، دنبالش آمد. آیا هر جامعه‌ی اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند، نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله. عبرتهای عاشورا اینجاست.

◆ اگر جامعه‌ی اسلامی از عاشورا عبرت نگیرد، به عاقبت جامعه‌ی اسلامی در زمان امام حسین علیه‌السلام مبتلا خواهد شد

حال من میخواهم مقداری درباره‌ی موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم. با توسّع صحبت کنم. البته بحث کامل در این مورد، بحث نماز جمعه نیست؛ چون طولانی است و ان‌شاءالله اگر عمری داشته باشم و توفیقی پیدا کنم، در جلسه‌ای غیر نماز جمعه، این موضوع را مفصّل با خصوصیّاتش بحث خواهم کرد. امروز میخواهم یک گذر اجمالی به این مسئله بکنم و اگر خدا توفیق دهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرض کنم.

اوّلاً، حادثه را باید فهمید که چـقدر بزرگ است، تا دنبال عللش بگردیم. کسی نگوید که حادثه‌ی عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند

◆ برای عبرت‌گیری از عاشورا، باید عظمت این مصیبت را درک کرد

---

۱. «ای اهل کوفه، ای اهل خدعه و بی‌وفایی! آیا گریه میکنید!؟... جز این نیست که شما نظیر آن زنی هستید که رشته‌ی خود را پس از اینکه آن را میتابد و محکم مینماید، پاره پاره میکند و باز مینماید. سوگندهای شما در میان شما مکر و فریب است.» اللهوف، صص۸۶-۸۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۰۹. با کمی اختلاف: الفتوح، ج۵، ص۱۲۱.

نفر را کشتند. همان‌طور که همه‌ی ما در زیارت عاشورا میخوانیم:
«لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّةُ وَ جَلَّتِ وَ عَظُمَتِ الْمُصِیبَةُ»،[1]
مصیبت خیلی بزرگ است. رزیّه یعنی حادثه‌ی بسیار بزرگ.[2] این حادثه خیلی عظیم است؛ فاجعه خیلی تکان‌دهنده و بی‌نظیر است.

تبیین عظمت مصیبت عاشورا

◆ **توجّه به سابقه‌ی درخشان اباعبدالله علیه‌السلام، حادثه‌ی عاشورا را باورنشدنی مینماید**

برای اینکه قدری معلوم شود که این حادثه چقدر عظیم است، من سه دوره‌ی کوتاه را از دوره‌های زندگی حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام اجمالاً مطرح میکنم. شما ببینید این شخصیّتی که انسان در این سه دوره می‌شناسد، آیا میتوان حدس زد که کارش به آنجا برسد که در روز عاشورا یک عدّه از امّت جدّش او را محاصره کنند و با این وضعیّت فجیع، او و همه‌ی یاران و اصحاب و اهل‌بیتش علیهم‌السلام را قتل‌عام کنند و زنانشان را اسیر بگیرند؟

◆ **زندگی اباعبدالله متشکّل از سه دوره‌ی زمانی است:**
۱. دوره‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله؛
۲. بیست‌وپنج سال تا پایان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛
۳. بیست سال پس از شهادت امیرالمؤمنین تا حادثه‌ی کربلا

این سه دوره، یکی دوران حیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. دوم، دوران جوانی آن حضرت؛ یعنی دوران بیست‌وپنج ساله تا حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. سوم، دوران فترت بیست ساله بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا حادثه‌ی کربلاست.[3]

اباعبدالله علیه‌السلام در دوران حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

◆ **جایگاه امام حسین علیه‌السلام در دوران حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدین شرح است:**
۱. حسین علیه‌السلام، نور دیده‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛

در دوران حیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امام حسین علیه‌السلام عبارت است از کودک نور دیده‌ی سوگلی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دختری به نام فاطمه علیهاالسلام دارد که همه‌ی مردم مسلمان در آن روز میدانند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:
«إِنَّ اللهَ لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ»؛
اگر کسی فاطمه علیهاالسلام را خشمگین کند، خدا را خشمگین کرده است.

---

۱. «محقّقاً عزای شما بزرگ بوده و مصیبت وارده بر شما گران میباشد.» مصباح المتهجد، ص ۷۷۴.
۲. کتاب العین، ج ۷، صص ۳۸۲-۳۸۳.
۳. تاریخ الأئمّة، ص ۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

«وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»؛[1]
اگر کسی او را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است.
ببینید، این دختر چـقدر عظیم‌المنزله است که پیامبر اکرمﷺ در مقابل مردم و در ملأ عام، راجع به او این‌گونه حرف میزند. این مسئله‌ای عادی نیست.

۲. حسین‌ؑ، فرزند عزیز فاطمه و علیؑ شخصیّت‌های محبوب پیامبرﷺ است

پیامبر اکرمﷺ این دختر را در جامعه‌ی اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه‌ی اعلاست؛ یعنی علی‌بن‌ابی‌طالبؑ. او جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمن‌تر، از همه باسابقه‌تر،[2] از همه شجاع‌تر و در همه‌ی میدانها حاضر است؛ کسی است که اسلام به شمشیر او میگردد؛ هر جایی که همه در میمانند، این جوان جلو می‌آید، گره‌ها را باز میکند و بن‌بستها را میشکند.[3] این دامادِ محبوب عزیزی که محبوبیّت او نه به خاطر خویشاوندی، بلکه به خاطر عظمت شخصیّت اوست، همسر نور دیده‌ی پیامبرﷺ است. کودکی از اینها متولّد شده است و او حسین‌بن‌علیؑ است.

۳. حسینؑ در برابر چشم همگان از محبّت پیامبرﷺ بهره‌منداست

البته همه‌ی این حرفـها درباره‌ی امام حسنؑ هم هست، اما من حالا بحثم راجع به امام حسینؑ است؛ عزیزترین عزیزان پیامبرﷺ؛ کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه‌ی اسلامی و محبوب دل همه‌ی مردم، او را در آغوش میگیرد و به مسجد میبرد.[4] همه میدانند که این کودک، محبوب دلِ این محبوبِ همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است که این کودک، پایش به مانعی میگیرد و به زمین می‌افتد. پیامبرﷺ از منبر پایین می‌آید، او را در بغل میگیرد و آرامش میکند.[5]

۱. معانی‌الأخبار، ص۳۰۳؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۱۹. باکمی اختلاف: المعجم الکبیر، ج۲۲، ص۴۰۱.
۲. روضة الواعظین، صص ۱۲۲-۱۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۳۷، صص ۹۱-۹۲.
۳. المغازی، ج ۲، صص ۴۷۰-۴۷۱؛ الإرشاد، ج ۱، صص ۱۲۴-۱۲۸؛ دلائل النبوة، ج ۴، صص ۲۰۵-۲۱۲؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۲، صص ۳۲۴-۳۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۲۱، صص ۸۰-۸۲.
۴. مسند أحمد، ج ۶، ص ۴۶۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۱۶۰-۱۶۱.
۵. مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص۲۲۶؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۲۸؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۲۹۵.

ببینید؛ مسئله این است.

پیامبرﷺ درباره‌ی امام حسن و امام حسینِ شش، هفت ساله فرمود:

«سَیِّدَی شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّة»؛[1]

اینها سرور جوانان بهشتند. اینها که هنوز کودک‌اند، جوان نیستند؛ اما پیامبرﷺ می‌فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حدّ یک جوان است؛ می‌فهمد، درک میکند، عمل میکند، اقدام میکند، ادب می‌ورزد و شرافت در همه‌ی وجودش موج میزند.

◆ تصوّر حادثـــه‌ی فجیع عاشــــورا در زمان پیامبرﷺ غیر قابل باور بود

اگر آن روز کسی میگفت که این کودک به دست امّت همین پیامبر، بدون هیچ‌گونه جرم و تخلّفی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیرقابل باور بود؛ همچنان که پیامبرﷺ فرمود و گریه کرد[2] و همه تعجّب کردند که یعنی چه؛ مگر میشود؟!

اباعبـــــدالله علیه‌السلام بعد از وفـــــات پیامبرﷺ تـــا پایان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

◆ امام حسین علیه‌السلام در دوره‌ی دوم حیـــات خویش؛ جوانی بالنده، عالم، شجاع، جهادگر، بخشنده، مورد تعظیم مردم و مورد احترام خلفایِ زمان بود

دوره‌ی دوم، دوره‌ی بیست‌وپنج ساله‌ی بعد از وفات پیامبرﷺ تا حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. حسین علیه‌السلام جوان؛ بالنده، عالم و شجاع است. در جنگ‌ها شرکت میجوید،[3] در کارهای بزرگ دخالت میکند، همه او را به عظمت می‌شناسند؛ نام بخشندگان که می‌آید، همه‌ی چشمـها به سوی او برمیگردد.[4] در هر فضیلتی، در میان مسلمانان مدینه و مکه، هرجایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشیدی میدرخشد. همه برای او احترام قائل‌اند. خلفای زمان، برای او و برادرش احترام قائل‌اند و در مقابل او، تعظیم و تجلیل و تبجیل میکنند و نامش را به

۱. سنن الترمذی، ج۵، ص۳۲۱؛ الأمالی، طوسی، ص۳۱۲؛ بحارالأنوار، ج۳۷، ص۴۸.
۲. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص۴۲۳-۴۲۹؛ الإرشاد، ج۲، صص۱۲۹-۱۳۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۲۵۰-۲۵۱.
۳. دعائم الإسلام، ج۱، ص۳۹۳؛ الإصابة، ج۲، ص ۶۹؛ بحارالأنوار، ج۳۳، ص۳۹۴.
۴. الإرشاد، ج ۲، ص ۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۱۲۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص۲۶۳.

عظمت می‌آورند.[۱] جوان نمونه‌ی دوران و محترم پیش همه. اگر آن روز کسی میگفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ‌کس باور نمیکرد.

◆ موضوع شهادت امام حسین علیه‌السلام در دوره‌ی دوم حیات حضرت نیز باورنکردنی بود

اباعبدالله علیه‌السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام (دوره‌ی غربت اهل‌بیت علیهم‌السلام)

◆ امام حسین علیه‌السلام در دوره‌ی سوم زندگی، همراه با امام حسن علیه‌السلام بیست سال امام معنوی و مفتی بزرگ جهان اسلام و مرجع علمی مسلمانان بود

دوره‌ی سوم، دوره‌ی بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ یعنی دوره‌ی غربت اهل‌بیت علیهم‌السلام. امام حسن و امام حسین علیهماالسلام باز در مدینه‌اند.[۲] امام حسین علیه‌السلام، بیست سال[۳] بعد از این مدّت، به صورت امام معنوی همه‌ی مسلمانان، مفتی بزرگ همه‌ی مسلمانان، مورد احترام همه‌ی مسلمانان، محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسّک و توسّل همه‌ی کسانی که میخواهند به اهل‌بیت علیهم‌السلام اظهار ارادتی بکنند، در مدینه زندگی کرده است. شخصیّت محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می‌نویسد؛ نامه‌ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه باعظمتِ تمام این نامه را میگیرد، میخواند، تحمّل میکند و چیزی نمیگوید.[۴]

◆ هیبت امام حسین علیه‌السلام در نامه‌ی حضرت به معاویه متجلّی است

◆ حادثه‌ی عاشورا در دوره‌ی سوم نیز باورنکردنی است

اگر در همان اوقات هم کسی میگفت که در آینده‌ی نزدیکی، این مردِ محترمِ شریفِ عزیزِ نجیب، که مجسّم‌کننده‌ی اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است، ممکن است به دست همین امّت قرآن و اسلام کشته شود، آن هم با آن وضع، هیچ‌کس تصوّر هم نمیکرد.

وقوع حادثه‌ی عاشورا در ناباوری

◆ حادثه‌ی باورنکردنی اتّفاق افتاد

اما همین حادثه‌ی باورنکردنی، همین حادثه‌ی عجیب و حیرت‌انگیز،

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص ۳۹۳-۳۹۵؛ شرح الأخبار، ج ۳، صص ۷۹-۸۰؛ الأمالی، طوسی، ص ۷۰۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۰، ص ۳۰۷؛ تذکرة الخواص، صص ۲۱۱-۲۱۲؛ شرح نهج‌البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۲، صص ۶۵-۶۶؛ بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۵۱.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۲۶؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۹.
۳. دلائل الإمامة، ص۱۷۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۰۱.
۴. أنساب الأشراف، ج۳، صص۱۵۳-۱۵۵؛ الإحتجاج، ج۲، صص۲۰-۲۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۲۱۲-۲۱۴.

اتّفاق افتاد. چه کسانی کردند؟ همانهایی که به خدمتش می‌آمدند و سلام و عرض اخلاص هم میکردند. این یعنی چه؟

◆ معنای شـــهادت امام علیه‌السلام این بود که جامعه‌ی اسلامی در طـــول پنجاه ســـال از معنویّت و حقیقت تهی شده است

معنایش این است که جامعه‌ی اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویّت و حقیقت اسلام تهی شده است. ظاهرش اسلامی است، اما باطنش پوک شده است. خطر اینجاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسم‌شان مسلمان است و عدّه‌ای هم طرفدار اهل‌بیت‌اند! البته من به شما بگویم که در همه‌ی عالم اسلام، اهل‌بیت علیهم‌السلام را قبول داشتند؛ امروز هم قبول دارند و هیچ کس در آن تردید ندارد. حبّ اهل‌بیت علیهم‌السلام در همه‌ی عالم اسلام، عمومی است؛ الان هم همین‌طور است. الان هم هر جای دنیای اسلام بروید، اهل‌بیت علیهم‌السلام را دوست میدارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین علیه‌السلام است و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب علیهاالسلام است، ولوله‌ی زوّار و جمعیّت است. مردم میروند قبر را زیارت میکنند، میبوسند و توسّل میجویند.

◆ اهل‌بیت علیهم‌السلام نـــزد تمام مسلمانان محترمند، با این وجود با تهی شـــدن جامعه از معنویّت، عاشـــورا اتّفاق می‌افتد

همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید - نه قدیمی؛ چون در کتابهای قدیمی خیلی هست - برای من آوردند، که این کتاب درباره‌ی معنای اهل‌بیت علیهم‌السلام نوشته شده است. یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده و در این کتاب اثبات میکند که اهل‌بیت علیهم‌السلام، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام. حالا ما شیعیان که این حرفها جزو جانمان است؛ اما آن برادر مسلمان غیرشیعه این را نوشته و نشر کرده است. این کتاب هم هست، من هم آن را دارم و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است.

بنابراین، اهل‌بیت علیهم‌السلام محترمند؛ آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتّفاق می‌افتد.

مقصود از عبرت عاشورا

حالا عبرت کجاست؟ عبرت اینجاست که چه‌کار کنیم جامعه آن‌گونه

نشود. ما باید بفهمیم که آنجا چه شد که جامعه به اینجا رسید. این، آن بحث مشروح و مفصّلی است که من مختصرش را میخواهم عرض کنم.

خطوط اصلی و عمده در نظام نبوی

اوّل به عنوان مقدّمه عرض کنم: پیامبر اکرمﷺ نظامی را به‌وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتم:

• باید علّت ارتجاع جامعه پس از پنجاه سال از صدر اسلام را شناخت و از تکرار آن پیش‌گیری کرد

• پایه‌های اصلی نظام نبوی عبارت بودند از:

۱. معرفت شفاف و بی‌ابهام نسبت به دین، احکام، جامعه و طبیعت؛

اوّل، معرفت شفّاف و بی‌ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبرﷺ، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم اندوزی منتهی شد و جامعه‌ی اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدّن علمی رساند. پیامبرﷺ نمیگذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست الان عرض کنم. در هرجایی که ابهامی به‌وجود می‌آمد، یک آیه نازل میشد تا ابهام را برطرف کند.

۲. عدالتِ مطلق، در برخورداریهای عمومی، مناصب و قضاوت؛

خطّ اصلی دوم، عدالت مطلق و بی‌اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداریهای عمومی و نه خصوصی (امکاناتی که متعلّق به همه‌ی مردم است و باید بین آنها باعدالت تقسیم شود)، عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیّت‌دهی و مسئولیّت‌پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات ظلم است. عدالت یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حقّ او را دادن. آن عدل مطلق و بی‌اغماض بود. در زمان پیامبرﷺ هیچ‌کس در جامعه‌ی اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.

۳. عبودیّت کامل و بی‌شریک پروردگار در کار فردی و اجتماعی؛

سوم، عبودیّت کامل و بی‌شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیّت خدا در کار و عمل فردی، عبودیّت در نماز که باید قصد قربت داشته

باشد، تا عبودیّت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیّت خدا، که این هم تفصیل و شرح فراوانی دارد.

۴. عشق به خدا، پیامبر و اهل‌بیت(ع) و عشق به مردم، خانواده و مسلمانان

چهارم، عشق و عاطفه‌ی جوشان. این هم از خصوصیّات اصلی جامعه‌ی اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛

«**یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَه**»[1]

«**إِنَّ اللهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِین**»[2]

«**قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ الله**».[3]

محبّت، عشق، محبّت به همسر، محبّت به فرزند، که مستحب است فرزند را ببوسی؛[4] مستحب است که به فرزند محبّت کنی؛[5] مستحب است که به همسرت عشق بورزی و محبّت کنی؛[6] مستحب است که به برادران مسلمان محبّت کنی و محبّت داشته باشی؛[7] محبّت به پیامبر(ص)، محبّت به اهل‌بیت(ع):

«**إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی**».[8]

تلاش ده ساله‌ی پیامبر(ص) برای تشکیل جامعه‌ی اسلامی

پیامبر(ص) این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود. پیامبر(ص) حکومت را ده سال همین‌طور کشاند.

◆ تربیتِ انسانها یک امر تدریجی است

البته پیداست که تربیت انسانها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر(ص) در تمام این ده سال تلاش میکرد که این پایه‌ها استوار و

---

۱. «آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند.» مائده،۵۴.
۲. «خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد.» بقره،۲۲۲.
۳. «بگو اگر خدا را دوست میدارید، از من پیروی کنید، تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد.» آل‌عمران،۳۱.
۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، صص ۴۸۴-۴۸۵.
۵. الکافی، ج ۶، صص ۴۹-۵۰.
۶. وسائل الشیعة، ج ۲۰، صص ۲۱-۲۴.
۷. همان، ج ۱۶، صص ۳۷۴ - ۳۷۸.
۸. شوری، ۲۳.

محکم شود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال، برای اینکه بتواند مردمی را که درست بر ضدّ این خصوصیّات بار آمدند، متحوّل کند، زمان خیلی کمی است.

• ده سال، برای تربیت جامعه‌ای که سابقه‌ی جاهلیّت دارد، فرصت کوتاهی است

جامعه‌ی جاهلی، در همه چیزش عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی میکردند، عبودیّت هم نداشتند؛ طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت؛ همه‌اش ظلم بود، همه‌اش تبعیض بود، که امیرالمؤمنین ﷺ در نهج‌البلاغه در تصویر ظلم و تبعیض دوران جاهلیّت، بیانات عجیب و شیوایی دارد، که واقعاً یک تابلو هنری است:

• ویژگی‌های جامعه‌ی جاهلی عبارتند از:
۱. حیرت و جهالت؛
۲. حاکمیّت طاغوت و طغیان؛
۳. فراگیری ظلم و تبعیض؛
۴. خشونت و نبود رحم و عاطفه

«فِی فِتَنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَ وَطِئَتْهُمْ بِأَظْلَافِهَا».[1]

محبّت هم نبود، دختران خود را زیر خاک میکردند،[2] کسی را از فلان قبیله بدون جرم میکشتند – تو از قبیله‌ی ما یکی را کشتی، ما هم باید از قبیله‌ی شما یکی را بکشیم! – حالا قاتل باشد یا نباشد؛ بی‌گناه باشد یا بی‌خبر باشد؛ جفای مطلق، بی‌رحمی مطلق، بی‌محبّتی و بی‌عاطفگی مطلق.[3]

• با تلاش ده ساله‌ی پیامبر اکرم ﷺ جامعه مسلمان شد، اما تربیت اسلامی در اعماق جان آنها نفوذ نکرد

مردمی را که در آن جوّ بار آمدند، میشود در طول ده سال تربیت کرد، آنها را انسان کرد، آنها را مسلمان کرد؛ اما نمیشود این را در اعماق جان آنها نفوذ داد؛ بخصوص آن‌چنان نفوذ داد که بتوانند به نوبه‌ی خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند.

مردم پی‌درپی مسلمان میشدند. مردمی بودند که پیامبر ﷺ را ندیده بودند؛ مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند.

• فلسفه‌ی وصایت، تداوم تربیت جامعه‌ی اسلامی پس از پیامبر ﷺ بود

این مسئله‌ی «وصایت» که شیعه به آن معتقد است، در اینجا شکل میگیرد.

---

۱. «فتنه‌ها، مردم را لگدمال کرده و با سُمهای محکم خویش نابودشان کرده است.» نهج‌البلاغة، خطبه‌ی دوم.
۲. نحل، ۵۸- ۵۹.
۳. السیرة النبویّة، ابن هشام، ج ۱، صص ۲۲۳-۲۲۴؛ ذخائر العقبی، صص ۲۰۹-۲۱۰.

وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشأش اینجاست؛ برای تداوم آن تربیت است، وإلاّ معلوم است که این وصایت، از قبیل وصایتهایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی میمیرد، برای پسر خودش وصیّت میکند. قضیّه این است که بعد از پیامبرﷺ برنامه‌های او باید ادامه پیدا کند. حالا نمیخواهیم وارد بحثهای کلامی شویم.

◆ بحث عبرتهای عاشورا، بحثی تاریخی و سودمند برای همه‌ی فرقه‌های اسلامی است

من میخواهم تاریخ را بگویم و کمی تاریخ را تحلیل کنم و بیشترش را شما تحلیل کنید. این بحث هم متعلّق به همه است؛ صرفاً مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلّق به شیعه و سنّی و همه‌ی فِرَق اسلامی است. همه باید به این بحث توجّه کنند، چون این بحث برای همه مهم است.

پرسش اصلی

◆ پرسش اصلی این است که چگونه جامعه‌ی اسلامی در پنجاه سال به قهقرا رفت؟

و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبرﷺ چه شد که در این پنجاه سال، جامعه‌ی اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیّه است، که متن تاریخ را هم بایستی در اینجا نگاه کرد.

◆ با گذشت زمان، جامعه‌ی اسلامیِ فاقد معنویت به‌سوی ضعف و تهی‌شدن پیش میرود

البته بنایی که پیامبرﷺ گذاشته بود، بنایی نبود که بزودی خراب شود؛ لذا در اوایلِ بعد از رحلت پیامبرﷺ که شما نگاه میکنید، همه چیز، غیر از همانِ مسئله‌ی وصایت، سرجای خودش است؛ عدالتِ خوبی هست، ذکرِ خوبی هست، عبودیّت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلّی جامعه‌ی اسلامی در آن سالهای اوّل نگاه کند، می‌بیند که علی‌الظّاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می‌آمد، اما ظواهر، همان پایه‌گذاری و شالوده‌ریزی پیامبرﷺ را نشان میدهد. ولی این وضع باقی نمیماند. هرچه بگذرد، جامعه‌ی اسلامی بتدریج به طرف ضعف و تهی‌شدن پیش میرود.

سوره‌ی حمد و نگهداری نعمت الهی

ببینید، نکته‌ای در سوره‌ی مبارکه‌ی حمد هست که من مکرّر در

جلسات مختلف آن را عرض کرده‌ام. وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض می‌کند:

«إِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيم»؛

ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کن، بعد این صراط مستقیم را معنا می‌کند:

«صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِم»؛

راه کسانی که به آنها نعمت دادی. خدا به خیلی‌ها نعمت داده است؛ به بنی‌اسرائیل هم نعمت داده است:

«يَا بَنِى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُم».[1]

نعمت الهی که مخصوص انبیا و صلحا و شهدا نیست:

«فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِين».[2]

◆ **نعمت داده شدگان بر دو دسته هستند:**

۱.کسانی که پس از دریافت نعمت، کاری نمی‌کنند که خدا بر آنها غضب کند یا گمراه شوند؛

آنها هم نعمت داده شده‌اند، اما بنی‌اسرائیل هم نعمت داده شده‌اند. کسانی که نعمت داده شده‌اند، دوگونه‌اند: یک عدّه کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی‌گذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند و نمی‌گذارند گمراه شوند. اینها همانهایی هستند که شما می‌گویید: خدایا! راه اینها را به ما هدایت کن. «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِم»، با تعبیر علمی و ادبی‌اش، برای «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِم» صفت است؛ که صفت «الَّذِينَ»، این است که «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِم وَ لاالضَّالِّين»؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «وَ لاالضَّالِّين»، گمراه هم نشدند.

۲.کسانی که نعمت خدا را تبدیل می‌کنند و مورد غضب الهی قرار می‌گیرند

یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند. لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال

---

۱. «ای فرزندان اسرائیل! نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتیم، به یاد آورید.» بقره، ۴۰.

۲. «همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحین.» نساء، ۶۹.

◆ **در روایات، یهود، غضب‌شدگان و نصارا، گمراهانند؛ البته مقصود روایات، بیان مصداق است**

آنها راه افتادند، گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «**الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِم**»، مراد یهودند،[1] که این، بیان مصداق است، چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالماً و عامداً مبارزه کردند. «ضالِّین»، نصارا هستند؛[2] چون نصارا گمراه شدند. وضع مسیحیّت این‌گونه بود که از اوّل گمراه شدند، یا لااقل اکثریّت‌شان این‌طور بودند.

جامعه‌ی اسلامی به سوی غضب الهی و گمراهی

اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «**الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِم**» و «**الضَّالِّین**» می‌رفت؛ لذا وقتی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:

◆ **وقتی که امام حسین علیه‌السلام کشته شد، غضب خدا درباره‌ی مردم شدید شد**

«**فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ تَعَالَی عَلَی أَهْلِ الْأَرْضِ**»؛[3]

وقتی که حسین علیه‌السلام کشته شد، غضب خدا درباره‌ی مردم شدید شد. معصوم است دیگر. بنابراین، جامعه‌ی مورد نعمت الهی به سمت غضب سیر می‌کند. این سیر را باید دید؛ خیلی مهم است، خیلی سخت است، خیلی دقّت‌نظر لازم دارد.

شواهد تاریخیِ ارتجاع جامعه‌ی پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

من حالا فقط چند مثال بیاورم. خواص و عوام، هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «**مَغْضُوبِ عَلَیْهِم**» باشند؛ عوام شاید «**ضَالِّین**» باشند. البته در کتابهای تاریخ، پُر از مثال است. من از اینجا به بعد، از تاریخ «ابن‌اثیر» نقل می‌کنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمی‌کنم؛ حتی از مدارک مورّخان اهل سنّتی که روایت‌شان در نظر خود اهل سنّت، مورد تردید است – مثل ابن‌قتیبه – هم نقل نمی‌کنم.

◆ **شواهد تاریخیِ ارتجاعِ پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در کتاب ابن‌اثیر که مورد قبول اهل سنّت و دارای عصبیت اموی و عثمانی است، نقل شده است**

---

۱. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۲۲؛ صحیح ابن حبان، ج۱۴، صص۱۳۹-۱۴۰؛ بحارالأنوار، ج۱۰، ص۶۱.

۲. همان.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۱۴.

«ابن‌قتیبه‌ی دینوری» در کتاب «الإمامة والسّیاسة»،[۱] چیزهای عجیبی نقل میکند که من همه‌ی آنها را کنار میگذارم.

وقتی آدم به کتاب «الکامل فی التاریخ» ابن‌اثیر[۲] مینگرد، حس میکند که کتاب او دارای عصبیّت اموی و عثمانی است. البته احتمال میدهم که به جهتی ملاحظه میکرده است. در قضایای «یوم الدّار» که جناب «عثمان» را مردم مصر و کوفه و بصره و مدینه و غیره کشتند، بعد از نقل روایات مختلف، میگوید: علّت این حادثه چیزهایی بود که من آنها را ذکر نمیکنم: «لعلل».[۳] علّتهایی دارد که نمیخواهم بگویم. وقتی قضیّه‌ی جناب «ابی‌ذر» را نقل میکند و میگوید: معاویه جناب ابی‌ذر را سوار آن شتر بدون جهاز کرد و آن‌طور او را تا مدینه فرستاد و بعد هم به «ربذه» تبعید شد، مینویسد چیزهایی اتّفاق افتاده است که من نمیتوانم بنویسم.[۴] حالا یا این است که او واقعاً – به قول امروز ما – خودسانسوری داشته و یا اینکه تعصّب داشته است. بالاخره او نه شیعه است و نه هوای تشیّع دارد؛ فردی است که احتمالاً هوای اموی و عثمانی هم دارد. همه‌ی آنچه که من از حالا به بعد نقل میکنم، از ابن‌اثیر است.

◆ دگرگونی خطوط اصلی جامعه‌ی اســـلامی، زمینه‌ی تغییر خواص را فراهم آورد

چند مثال از خواص. خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به اینجا رسید؟ من دقّت که میکنم، می‌بینم همه‌ی آن چهار چیز تکان خورد: هم عبودیّت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبّت. این چند مثال را عرض میکنم که عین تاریخ است.

طلحه؛ نماد سرمایه‌داری در صدر اسلام

«سعیدبن‌عاص» یکی از بنی‌امیّه[۵] و قوم و خویش عثمان بود.[۶] بعد از

۱. الأعلام، ج ۴، ص۱۳۷.
۲. معجم المطبوعات، ج ۱، ص ۳۴.
۳. الکامل، ج ۳، ص ۱۶۷.
۴. همان، صص ۱۱۳-۱۱۶.
۵. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۴۳۳؛ الإستیعاب، ج ۲، صص ۶۲۱-۶۲۲.
۶. (سعیدبن‌عاص و عثمان عموزاده بودند) ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹ و ج ۵، صص ۲۱-۲۲.

«ولیدبن‌عقبة بن‌ابی‌معیط» - همان کسی که شما فیلمش را در سریال امام علی ﷺ دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او[1] - «سعیدبن‌عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ما أجود طلحة؟»؛ «طلحة‌بن‌عبدالله»، چقدر جواد و بخشنده است؟ لابد پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبّتی کرده بود که او دانسته بود. **«فقال سعید: إن من له مثل النشاستج لحقیق أن یکون جواداً»**. یک مزرعه‌ی خیلی بزرگ به نام «نشاستج» در نزدیکی کوفه بوده است - شاید همین نشاسته‌ی خودمان هم از همین کلمه باشد - در نزدیکی کوفه، سرزمینهای آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه‌ی بزرگ کوفه، ملک طلحه، صحابی پیامبر ﷺ در مدینه بوده است. سعیدبن‌عاص گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید هم بخشنده باشد! **«والله لو أن لی مثله»** - اگر من مثل نشاستج را داشتم - **«لأعاشکم الله به عیشا رغیداً»**،[2] گشایش مهمی در زندگی شما پدید می‌آوردم؛ چیزی نیست که میگویید او جواد است!

◆ طلحه، پس از پیامبر ﷺ صاحب مزرعه‌ای بزرگ، در نزدیکی کوفه بود

حال شما این را با زهد زمان پیامبر ﷺ و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر ﷺ مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی‌یی داشتند و به دنیا با چه چشمی نگاه میکردند. حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به اینجا رسیده است.

◆ مقایسه‌ی وضعیّت مالی طلحه با زهـدِ زمان پیامبر اکرم ﷺ، نشان‌دهنده‌ی تغییر فرهنگ خواص است

وضعیّت عبرت‌انگیز ابوموسی اشعری، حاکم بصره

نمونه‌ی بعدی، جناب «ابوموسی اشعری» حاکم بصره بود؛ همین ابوموسای معروف حکمیّت.[3] مردم میخواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخنها گفت. خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار شوند

◆ ابوموسی اشعری، حاکم بصره بود و مردم را به جهاد تهییج میکرد

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۸؛ بحارالأنوار، ج ۳۱، ص ۱۶۰.
۲. الکامل، صص ۱۳۷-۱۳۸.
۳. وقعة صفین، صص۴۹۹-۵۰۱؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۲، صص ۳۶۴-۳۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، صص ۳۱۲-۳۱۴.

بروند؛ هر کسی باید سوار اسب خودش میشد و میرفت. برای اینکه پیاده‌ها هم بروند، مبالغی هم درباره‌ی فضیلت جهادِ پیاده گفت؛ که آقا جهادِ پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چنان است! آنقدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عدّه از آنهایی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده میرویم؛ اسب چیست! «**فحمل نفر علی دوابّهم**»؛ به اسبهایشان حمله کردند، آنها را راندند و گفتند بروید؛ شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم میکنید؛ ما میخواهیم پیاده برویم بجنگیم تا به این ثوابها برسیم! عدّه‌ای هم بودند که یک خرده اهل تأمّل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که این‌طور درباره‌ی جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می‌آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم میگیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت ابن‌اثیر است. او میگوید:

◆ ابوموسی اشعری با چهل استر، اشیای قیمتی خود را برمیگیرد و به جهاد میرود!

وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، «أخرج ثقله من قصره علی أربعین بغلاً»؛ اشیای قیمتی که با خود داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت!

◆ انگیزه‌ی ابوموسی از حمل اموال خود به میدان جنگ، محافظت از آنها بود

آن روز بانک نبود و حکومتها هم اعتباری نداشت. یک وقت دیدید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده‌اید. این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمیتواند بیاید و از داخل قصر بردارد؛ راهش نمیدهند. هر جا میرود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد! «**فتعلّقوا بعنانه**»؛ آنهایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند. «و **قالوا: احملنا علی بعض هذا الفضول**»؛ ما را هم سوار همین زیادیـها کن! اینها چیست که با خودت به میدان جنگ میبری؟ ما پیاده میرویم؛ ما را هم سوار کن. «و **ارغب فی المشی کما رغبتنا**»؛ همان‌گونه

◆ مردم عادی به ابوموسی اعتراض میکنند و او با تازیانه پاسخ میدهد

که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «**فضرب القوم بسوطه**»؛ تازیانه‌اش را کشید و به سر و صورت آنها زد و گفت بروید، بیخودی حرف میزنید! «**فترکوا دابّته فمضی**»؛ از اطرافش پراکنده و متفرّق شدند. اما البته تحمّل نکردند؛ به مدینه پیش جناب عثمان آمدند و شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را عزل کرد.[۱] اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبرﷺ و یکی از خواص و یکی از بزرگان است؛[۲] این وضع اوست!

◆ مردم به عثمان شکایت میکنند و او ابوموسی را عزل میکند

دنیاطلبی سعدبن‌ابی‌وقاص

◆ سعدبن‌ابی‌وقاص که از اصحاب شورا و حاکم کوفه بود، قرض خود را به بیت‌المال ادا نمیکرد

◆ عبدالله بن مسعود، مسئول بیت‌المال در کوفه، با سعدبن‌ابی‌وقاص و یارانش بر سر پس ندادن قرض درگیر میشود

مثال سوم: «سعدبن‌ابی‌وقّاص» حاکم کوفه شد. او از بیت‌المال قرض کرد. در آن وقت، بیت‌المال دست حاکم نبود. یک نفر را برای حکومت و اداره‌ی امور مردم میگذاشتند، یک نفر را هم رئیس دارایی میگذاشتند که او مستقیم به خودِ خلیفه جواب میداد. در کوفه، حاکم، «سعدبن‌ابی‌وقّاص» بود؛ رئیس بیت‌المال، «عبدالله‌بن‌مسعود»[۳] که از صحابه‌ی خیلی بزرگ و عالی‌مقام محسوب میشد.[۴] او از بیت‌المال مقداری قرض کرد - حالا چند هزار دینار، نمیدانم - بعد هم ادا نکرد و نداد. «عبدالله‌بن‌مسعود» آمد مطالبه کرد؛ گفت پول بیت‌المال را بده. «سعدبن‌ابی‌وقّاص» گفت: ندارم. بین‌شان حرف شد؛ بنا کردند با هم جار و جنجال کردن.

جناب «هاشم‌بن‌عتبة‌بن‌ابی‌وقّاص» - که از اصحاب امیرالمؤمنین‌ علیه‌السلام و مرد خیلی بزرگواری بود[۵] - جلو آمد و گفت: بد است، شما هر دو از اصحاب پیامبرید؛ مردم به شما نگاه میکنند؛ جنجال نکنید، بروید قضیّه را به گونه‌ای حل کنید.

۱. الکامل، صص ۹۹-۱۰۰.
۲. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۷۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۲، صص ۱۴-۱۵.
۳. أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۲۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴.
۴. الإستیعاب، ج ۳، صص ۹۸۷-۹۸۸؛ المنتظم، ج ۵، صص ۲۹-۳۰.
۵. معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۰۰.

«عبدالله‌بن‌مسعود» که دید نشد، بیرون آمد. او به هر حال مرد امینی است. رفت عدّه‌ای از مردم را دید و گفت: بروید این اموال را از داخل خانه‌اش بیرون بکشید – معلوم میشود که اموال بوده است – به «سعد» خبر دادند؛ او هم یک عدّه‌ی دیگر را فرستاد و گفت بروید و نگذارید. به خاطر اینکه «سعدبن‌ابی‌وقّاص» قرض خودش به بیت‌المال را نمیداد، جنجال بزرگی به‌وجود آمد. حالا «سعدبن‌ابی‌وقّاص» از اصحاب شوراست؛ در شورای شش نفره، یکی از آنهاست؛[۱] بعد از چند سال، کارش به اینجا رسید.

ابن‌اثیر میگوید: «**فکان ذلک أوّل ما نزع به بین أهل الکوفة**»؛[۲] این اوّل حادثه‌ای بود که در آن، بین مردم کوفه اختلاف شد؛ به خاطر اینکه یکی از خواص، در دنیاطلبی این‌طور پیش رفته است و از خود بی‌اختیاری نشان میدهد!

مروان‌بن‌حکم و خرید خمس غنایم تونس و مغرب

ماجرای دیگر: مسلمانان رفتند، افریقیه – یعنی همین منطقه‌ی تونس و مغرب – را فتح کردند و غنایم را بین مردم و نظامیان تقسیم نمودند. خمس غنایم را باید به مدینه بفرستند. در تاریخ ابن‌اثیر دارد که خمس زیادی بوده است. البته در اینجایی که این را نقل میکند، آن نیست؛ اما در جای دیگری که داستان همین فتح را میگوید، خمس مفصّلی بوده که به مدینه فرستاده‌اند.[۳] خمس که به مدینه رسید، «مروان بن‌حکم» آمد و گفت همه‌اش را به پانصدهزار درهم میخرم؛ به او فروختند![۴] پانصدهزار درهم، پول کمی نبود؛ ولی آن اموال، خیلی بیش از اینها ارزش داشت. یکی از مواردی که بعدها به خلیفه ایراد میگرفتند، همین حادثه بود. البته خلیفه عذر می‌آورد و میگفت: این رَحِم من است؛

◆ مروان‌بن‌حکم، خمس غنایم تونس و مغرب را به بهایی (پانصد هزار درهم) کمتر از ارزش واقعی آنها میخرد

۱. الإمامة و السیاسه، ج ۱، ص ۴۲؛ الأمالي، طوسی، ص ۵۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۳۱، ص ۳۳۱.
۲. الکامل، ص ۸۲.
۳. همان، صص ۹۰-۹۱.
۴. همان، ص ۹۱.

• **بعد از پیامبر ﷺ خواص در مادیّات غرق شدند**

من «صله‌ی رَحِم» میکنم و چون وضع زندگی‌اش هم خوب نیست، میخواهم به او کمک کنم![1] بنابراین، خواص در مادیّات غرق شدند.

نصب ولیدبن‌عقبه بر کوفه

ماجرای بعدی: «**إستعمل الولیدبن‌عقبة بن‌ابی‌معیط علی الکوفه**»؛[2]

• **همگان از نصب ولیدبن‌عقبه - که در فسق و حماقت شهره بود - بر امارت کوفه، شگفت‌زده شدند**

«ولیدبن‌عقبه» را - همان ولیدی که باز شما می‌شناسیدش که حاکم کوفه بود - بعد از «سعدبن‌ابی‌وقّاص» به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی‌امیّه و از خویشاوندان خلیفه بود.[3] وقتی که وارد شد، همه تعجّب کردند؛ یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود،[4] هم به فساد!

• **آیه‌ی «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا» در مورد ولیدبن‌عقبه نازل شده است**

این ولید، همان کسی است که آیه‌ی شریفه‌ی «**إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا**»[5] درباره‌ی اوست.[6] قرآن، اسم او را «فاسق» گذاشته است؛ چون خبری آورد و عدّه‌ای در خطر افتادند و بعد، آیه آمد که:

«**إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا**»؛

اگر فاسقی خبری آورد، بروید به تحقیق بپردازید؛ به حرفش گوش نکنید.

• **با نصب ولید فاسق بر امارت کوفه، تغییر ارزشها و معیارها، خود را نشان میدهد**

آن فاسق، همین «ولید» بود. این، متعلّق به زمان پیامبر ﷺ است. معیارها و ارزشها و جابه‌جایی آدمها را ببینید! این آدمی که در زمان پیامبر ﷺ در قرآن به نام «فاسق» آمده بود و همان قرآن را هم مردم هر روز میخواندند، در کوفه حاکم شده است!

هم «سعدبن‌ابی‌وقّاص» و هم «عبدالله‌بن‌مسعود»، هر دو تعجّب کردند!

---

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۷.
۲. الکامل، ج ۳، ص ۸۲.
۳. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۰۱.
۴. الغارات، ج ۲، ص ۶۰۱؛ شرح نهج‌البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۷؛ بحارالأنوار، ج۳۱، ص ۱۵۱.
۵. حجرات، ۶.
۶. تفسیر ابن‌کثیر، ج۴، صص۲۲۳-۲۲۴؛ التبیان، ج۹، ص۳۴۳؛ بحارالأنوار، ج۳۱، صص۱۵۳-۱۵۴.

«عبدالله‌بن‌مسعود» وقتی چشمش به او افتاد، گفت: من نمیدانم تو بعد از اینکه ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی یا نه! عبارتش این است: «**ما أدری أصلحت بعدنا أم فسد النّاس**»؛ تو صالح نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! «سعدبن‌ابی‌وقّاص» هم تعجّب کرد؛ منتها از بُعد دیگری. گفت: «**أ کست بعدنا أم حمقنا بعدک**»؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده‌ای، یا ما اینقدر احمق شده‌ایم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده‌ای؟!

◆ نصب ولیدبن‌عقبه از مظاهر تبدیل ولایت الهی به سلطنت‌بود

ولید در جوابش برگشت گفت: «**لاتجزعن یا أبا إسحاق**»؛ ناراحت نشو «سعدبن‌ابی‌وقّاص». «**کل ذلک لم یکن**»؛ نه ما زیرک شده‌ایم، نه تو احمق شده‌ای؛ «**و إنّما هو الملک**»؛ مسئله، مسئله‌ی پادشاهی است! – تبدیل حکومت الهی، خلافت و ولایت به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است – «**یتغدّاه قوم و یتعشاه آخرون**»؛ یکی امروز متعلّق به اوست، یکی فردا متعلّق به اوست؛ دست به دست میگردد. «سعدبن‌ابی‌وقّاص»، بالاخره صحابی پیامبرﷺ بود.[1] این حرف برای او خیلی گوش‌خراش بود که مسئله، پادشاهی است. «**فقال سعد: أراکم جعلتموها ملکاً**»؛[2] گفت: می‌بینیم که شما قضیّه‌ی خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده‌اید!

◆ مرز ولایت و سلطنت از نگاه سلمان، جابجایی ناحقّ یک درهم بود

یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «**أملک أنا أم خلیفة؟**»؛ به نظر تو، من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود؛ از صحابه‌ی عالی‌مقام بود؛[3] نظر و قضاوت او خیلی مهم بود. لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «**قال له سلمان**»؛ سلمان در جواب گفت: «**إن أنت جبیت من أرض المسلمین درهماً أو أقلّ أو أکثر**»؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری، «**و وضعته فی غیر حقّه**»؛ نه اینکه برای خودت برداری؛

۱. الإستیعاب، ج ۲، صص ۶۰۶-۶۰۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۰، ص ۲۸۰.
۲. الکامل، ج ۳، ص ۸۳.
۳. الطبقات الکبری، ج ۴، صص ۵۶-۷۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۸، صص ۱۸۷-۲۰۰.

در جایی که حقّ آن نیست، آن را بگذاری، «**فأنت ملک غیر خلیفة**»، در آن صورت تو پادشاه خواهی بود و دیگر خلیفه نیستی. او معیار را بیان کرد. در روایت «ابن‌اثیر» دارد که: «**فبکا عمر**»؛[1] عمر گریه کرد. موعظه‌ی عجیبی است. مسئله، مسئله‌ی خلافت است.

◆ ولایت، حکومتی همراه با محبّت و پیوستگی با مردم؛ و پادشاهی، فرمانروایی بر اساس خواسته‌های نفسانی است

ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبّت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخواهد، میکند.

◆ روند انحطاط و ارتجاع در دوران معاویه شدّت گرفت

اینها مال خواص بود. خواص در مدّت این چند سال، کارشان به اینجا رسید. البته این مربوط به زمان «خلفای راشدین» است که مواظب بودند، مقیّد بودند، اهمّیّت میدادند، پیامبر ﷺ را سالهای متمادی درک کرده بودند، فریاد پیامبر ﷺ هنوز در مدینه طنین‌انداز بود و کسی مثل علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیّه به شام منتقل شد، مسئله از این حرفها بسیار گذشت. این نمونه‌های کوچکی از خواص است.

◆ در کتابهای تاریخی، نمونه‌های فراوانی از دنیاطلبی خواص ثبت شده است

البته اگر کسی در همین تاریخ «ابن اثیر»، یا در بقیّه‌ی تواریخ معتبر در نزد همه‌ی برادران مسلمان ما جست‌وجو کند، نه صدها نمونه که هزاران نمونه از این قبیل هست.

کعب‌الأحبار؛ قطبِ علمای یهود

◆ در نبود عدالت و عبودیّت و با گسترش ثروت‌اندوزی، جامعه پوک و تهی میشود

◆ با تهی شدن جامعه از معنویّت، کسی چون کعب‌الأحبار بیان معارف اسلامی را بر عهده میگیرد

طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیّت خدا نباشد، جامعه پوک میشود؛ آن وقت ذهنها هم خراب میشود. یعنی در آن جامعه‌ای که مسئله‌ی ثروت‌اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حُطام دنیا به اینجاها میرسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف میگوید، «کعب‌الأحبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر ﷺ را هم

---

۱. الکامل، ج ۳، ص ۵۹.

ندیده است! او در زمان پیامبر ﷺ مسلمان نشده است، زمان ابی‌بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد و زمان عثمان هم از دنیا رفت![1]

بعضی «کعب‌الأخبار» تلفّظ میکنند که غلط است؛ «کعب‌الأحبار» درست است. احبار، جمع حبر است. حبر، یعنی عالمِ یهود.[2] این کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کَرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن! او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابی‌ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی‌ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن میگویی؟![3] ما این احکام را خودمان از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم.

◆ ابوذر به بیان احکام الهی توسط کعب‌الأحبار اعتراض نمود

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزشها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال‌دوستی بر انسانهایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سالـهایی را بی‌اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم، چنین کسی سررشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی میشود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، میگوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی میخواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدّم کنند!

◆ بزرگترین گناه خواصّ منحرف شده، این است که انحراف‌شان موجب انحراف بسیاری از مردم میشود

این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله‌رو خواصّند، وقتی خواص به سَمتی رفتند، دنبال آنها حرکت میکنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزند، این است که انحراف‌شان موجب انحراف بسیاری از مردم میشود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آنچه که زبانها میگویند،

---

۱. همان، ص ۱۵۳.
۲. الصحاح، ج ۲، ص ۶۲۰؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۱۵۷.
۳. الکامل، ج ۳، ص ۱۱۵.

جریان دارد و برخلاف آنچه که از پیامبرﷺ نقل میشود، رفتار میگردد، آنها هم آن طرف حرکت میکنند.

عزل عمّار به درخواست مردم دنیاطلب

◆ **عزل عمّار از امارت کوفه، نشـــان از تغییـــر فرهنگ عمومی و تهی شدن جامعه از ارزشها دارد**

و اما یک ماجرا هم از عامّه‌ی مردم: حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت: مالیاتی که از شهرهای مفتوح میگیریم، بین مردم خودمان تقسیم میکنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده‌اند؛ اجازه میدهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، سراغ حاکم‌شان آمدند. حاکم‌شان که بود؟ «عمّاربن‌یاسر»؛ مرد ارزشی، آنکه مثل کوه، استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند – کسانی که تکان نخورند – اما زیاد نبودند. پیش عمّار یاسر آمدند و گفتند: تو هم برای ما این‌طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمّار گفت: من این کار را نمیکنم. بنا کردند به عمّار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند؛ بالاخره خلیفه او راعزل کرد![1]

◆ **یکی از عبرتها این است که وقتی رعایت سررشته‌ها (معرفـــت، عدالت، عبودیّت و محبّت) نشـــود، جامعه از ارزشها تهی میشود**

شبیه این ماجرا برای ابی‌ذر[2] و دیگران هم اتّفاق افتاد. شاید خود «عبدالله‌بن‌مسعود» یکی از همین افراد بود.[3] وقتی که رعایت این سررشته‌ها نشود، جامعه از لحاظ ارزشها پوک میشود. عبرت اینجاست.

عزیزان من! انسان این تحوّلات اجتماعی را دیر می‌فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه‌ی حاکمیّت‌شان شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه‌ی حاکمیّت‌شان از شخص خودشان وسیع‌تر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که

---

۱. همان، صص ۳۰-۳۲.
۲. همان، صص ۱۱۳-۱۱۶.
۳. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۵۲۴-۵۲۵؛ تقریب المعارف، ص ۲۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۳۷۱.

هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کلّ جامعه باشند که به سمت دنیاطلبی، به سمت دل‌بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این، معنایش آباد نکردن جامعه نیست.

◆ پرهیز از دنیاطلبی به معنی آباد نکردن جامعه نیست

■

هر کس بتواند جامعه‌ی اسلامی را ثروتمند کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است.

■

دنیاطلبی، آن است که کسی برای خود بخواهد؛ برای خود حرکت کند؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است... همه باید مراقب باشند که این‌طور نشود.

مردودی جامعه در عاشورا؛ نتیجه‌ی تهی شدن از ارزشها

اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین‌طور بتدریج از ارزشها تهی‌دست میشود و به نقطه‌ای میرسد که فقط یک پوسته‌ی ظاهری باقی میماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می‌آید – امتحان قیام ابی‌عبدالله – آن وقت این جامعه در این امتحان مردود میشود!

◆ تهی شدن جامعه از ارزشها، زمینه‌ساز شکست در امتحانهای بزرگ است

تلاش عمربن‌سعد برای تصاحب حکومت ری

گفتند به تو حکومت ری را میخواهیم بدهیم. ری، آن وقت، یک شهر بسیار بزرگِ پُرفایده بود.[1] حاکمیّت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز استانداران ما یک مأمور اداری هستند؛ حقوقی میگیرند و همه‌اش زحمت میکشند. آن زمان این‌گونه نبود. کسی که می‌آمد حاکم شهری میشد؛ یعنی تمام منابع درآمد آن شهر در اختیارش بود؛ یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد، بقیّه‌اش هم در اختیار خودش بود؛ هر کار میخواست، میتوانست بکند، لذا خیلی برایشان اهمّیّت داشت. بعد گفتند: اگر به جنگ حسین‌بن‌علی علیهما السلام نروی، از حاکمیّت ری خبری نیست. اینجا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمیکند؛

◆ استانداری ری، سمتی پر درآمد و وسوسه‌انگیز بود

۱. أحسن التقاسیم، ص ۳۸۵؛ البلدان، ص ۵۴۱.

میگوید: مرده‌شوی ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه‌ی دنیا را هم به من بدهید، من به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام اخم هم نمیکنم؛ من به عزیز زهرا، چهره هم در هم نمیکشم؛ من بروم حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و فرزندانش را بکشم که میخواهید به من ری بدهید؟! آدمی که ارزشی باشد، این‌طور است؛ اما وقتی که درون‌تهی است، وقتی که جامعه، جامعه‌ی دور از ارزشهاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا میلغزد؛ حالا حدّاکثر یک شب هم فکر میکند؛ خیلی حِدّت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بالاخره گفت بله، من ملک ری را میخواهم![1] البته خدای متعال همان را هم به او نداد.[2] آن وقت عزیزان من! فاجعه‌ی کربلا پیش می‌آید.

◆ در جامعه‌ی درون تهی و دور از خطوط اصلی، لغزشها بیشتر است

قیام امام علیه‌السلام بر انحطاط ویرانگر جامعه‌ی اسلامی

◆ فلسفه‌ی قیام امام حسین علیه‌السلام مقابله با انحطاط ویرانگر جامعه‌ی اسلامی است

در اینجا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه‌ی عاشورا بگویم و فقط اشاره‌ای بکنم. کسی مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام که خودش تجسّم ارزشهاست، قیام میکند، برای اینکه جلوی این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط میرفت تا به آنجا برسد که هیچ چیز باقی نماند؛ که اگر یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی در دست‌شان نباشد. امام حسین علیه‌السلام می‌ایستد، قیام میکند، حرکت میکند و یک‌تنه در مقابل این سرعت سراشیب سقوط قرار میگیرد. البته در این زمینه، جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی‌اصغرش را، جان علی‌اکبرش را و جان عبّاسش را فدا میکند؛ اما نتیجه میگیرد.

◆ «حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْنٍ» به معنی حیات یافتن اسلام با فداکاری امام حسین علیه‌السلام است

«و أَنَا مِنْ حُسَیْن»[3] یعنی دین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده شده‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است. آن روی قضیّه، این بود؛ این روی سکه، حادثه‌ی عظیم و

۱. الکامل، ج ۴، صص ۵۲-۵۳.
۲. همان، صص ۹۳-۹۴.
۳. «... و من از حسینم» المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کامل الزیارات، ص ۱۱۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱.

حماسه‌ی پُرشور و ماجرای عاشقانه‌ی عاشوراست که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمی‌شود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد، تا فهمید حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در این تقریباً یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه‌روز – از عصر تاسوعا تا عصر عاشورا – چه کرده و چه عظمتی آفریده است! لذاست که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه‌ی عاشورا را به فراموشی بسپارند، اما نتوانستند.

◆ **راز ماندگاری عاشورا را با چشم عاشقانه باید دید**

ذکر مصیبت

من امروز می‌خواهم از روی مقتلِ «ابن‌طاووس» که کتاب «لهوف» است، یک چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه‌های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم. البته این مقتل، مقتل بسیار معتبری است. این سیّدبن‌طاووس – که علی‌بن‌طاووس باشد – فقیه است، عارف است، بزرگ است، صدوق است، موثّق است، مورد احترام همه است، استاد فقهای بسیار بزرگی است؛ خودش ادیب و شاعر و شخصیّت خیلی برجسته‌ای است.[1]

◆ **مقتل ابن‌طاووس، معتبر و نویسنده‌ی آن؛ فقیه، عارف و ادیب بوده است**

ایشان اوّلین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشت. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان «ابن‌نَما» مقتل دارد،[2] «شیخ طوسی» مقتل دارد،[3] دیگران هم دارند. مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته شد، اما وقتی لهوف آمد، تقریباً همه‌ی آن مقاتل تحت‌الشّعاع قرار گرفت. این مقتلِ بسیار خوبی است؛ چون عبارات، خیلی خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. من حالا چند جمله از اینها را می‌خوانم.

مبارزه و شهادت قاسم بن‌الحسن علیه‌السلام

یکی از این قضایا، قضیّه‌ی به میدان رفتن «قاسم‌بن‌الحسن» است

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، صص ۲۰۶–۲۰۸.
۲. قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۶۴۶.
۳. الفهرست، ص ۲۴۲.

که صحنه‌ی بسیار عجیبی است. قاسم‌بن‌الحسن علیهما السلام یکی از جوانان کم‌سالِ دستگاهِ امام حسین علیه السلام است. نوجوانی است که «**لم یبلغ الحلم**»؛[1] هنوز به حدّ بلوغ و تکلیف نرسیده بوده است. در شب عاشورا، وقتی که امام حسین علیه السلام فرمود که این حادثه اتّفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند؛ این نوجوان سیزده، چهارده‌ساله عرض کرد: عموجان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟

• **نوع نگرش قاسم‌بن الحسن به مرگ، نشانگر جهت‌گیری ارزشی در خاندان اهل‌بیت علیهم السلام است**

امام حسین علیه السلام خواست که این نوجوان را آزمایش کند – به تعبیر ما– فرمود: عزیزم! کشته شدن در ذائقه‌ی تو چگونه است؟ گفت: «**أَحْلَى مِنَ الْعَسَل**»؛[2] از عسل شیرین‌تر است. ببینید؛ این، آن جهت‌گیری ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت‌شده‌های اهل‌بیت علیهم السلام اینگونه‌اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین علیه السلام بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین علیه السلام تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربّی به تربیتِ امام حسین علیه السلام است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عمو آمد.

در این مقتل این‌گونه ذکر میکند: «**قال الرّاوی: و خرج غلام**». آنجا راویانی بودند که ماجراها را می‌نوشتند و ثبت میکردند. چند نفرند که قضایا از قول آنها نقل میشود. از قول یکی از آنها نقل میکند و میگوید: همین‌طور که نگاه میکردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌های ابی‌عبدالله علیه السلام، پسر نوجوانی بیرون آمد: «**کأن وجهه شقّة قمر**»؛ چهره‌اش مثل پاره‌ی ماه میدرخشید. «**فجعل یقاتل**»؛ آمد و مشغول جنگیدن شد.

• **جزئیّات حادثه‌ی کربلا در تاریخ ثبت شده است**

این را هم بدانید که جزئیّات حادثه‌ی کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اوّل زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه‌ی اینها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قطیفه‌ی حضرت

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.
۲. الهدایة الکبری، ص ۲۰۴.

◆ **خاندان پیامبر ﷺ و محبّان ایشـــان، همـــواره از تاریخ عاشورا صیانت کرده‌اند**

را دزدید و به غارت برد، بعداً به او می‌گفتند: «**سرق القطیفه**»![1] بنابراین، جزئیّات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانـشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود.

«**فضربه ابْن فضیل الأزدیّ علی رأسه ففلقه**»؛ ضربه، فرق این جوان را شکافت. «**فوقع الغلام لوجهه**»؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «**وصاح: یَا عَمَّاهْ**»؛ فریادش بلند شد که عموجان. «**فجلّی الحسین کما یجلّی الصّقر**». به این خصوصیّات و زیبایـی‌های تعبیر دقّت کنید! صقر، یعنی بازِ شکاری. می‌گوید حسین ؑ مثل بازِ شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «**ثمّ شدّ شدّة لیثأغضب**». شدّ، به معنای حمله کردن است. می‌گوید مثل شیر خشمگین حمله کرد. «**فضرب ابن فضیل بالسّیف**»؛ اوّل که آن قاتل را با یک شمشیر زد و به زمین انداخت. عدّه‌ای آمدند تا این قاتل را نجات دهند، اما حضرت به همه‌ی آنها حمله کرد. جنگ عظیمی در همان دور و برِ بدن «قاسم‌بن‌الحسن» به راه افتاد. آمدند، جنگیدند، اما حضرت آنها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی می‌گوید: «**و انجلت الغبرة**»؛ بعد از لحظاتی گرد و غبار فرو نشست. این منظره را که تصویر می‌کند، قلب انسان را خیلی می‌سوزاند: «**فرأیت الحسین**»؛ من نگاه کردم، حسین‌بن‌علی ؑ را در آنجا دیدم. «**قائماً علی رأس الغلام**»؛ امام حسین ؑ بالای سر این نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت به او نگاه می‌کند. «**و هو یفحص برجلیه**»؛ آن نوجوان هم با پاهایش زمین را می‌شکافد؛ یعنی در حال جان دادن است و پا را تکان می‌دهد. «**و الحسین یقول: بُعْداً لِقَوْمٍ قَتَلُوکَ**»؛[2] کسانی که تو را به قتل رساندند، از رحمت خدا دور باشند.

◆ **منظره‌ی شهادت قاسم‌بن‌الحسن، نشان‌دهنده‌ی عشق امام ؑ به این نوجوان، فداکاری و عظمت روحی او و جفای مردم در حقّ اوست**

این یک منظره، که منظره‌ی بسیار عجیبی است و نشان‌دهنده‌ی عاطفه و عشق امام حسین ؑ به این نوجوان است و در عین‌حال، فداکاری او

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۶؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۶۰.
۲. اللهوف، ص ۶۸.

و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفای آن مردمی که با این نوجوان هم این‌گونه رفتار کردند.

مبارزه و شهادت علی‌اکبر ﷺ

• **منظره‌ی میدان رفتن علی‌اکبر ﷺ از جهات مختلف عجیب و بسیار پُرماجراست**

یک منظره‌ی دیگر، منظره‌ی میدان رفتن علی‌اکبر ﷺ است که یکی از آن مناظر بسیار پُرماجرا و عجیب است. واقعاً عجیب است؛ از همه طرف عجیب است. از جهت خود امام حسین ﷺ عجیب است؛ از جهت این جوان – علی‌اکبر ﷺ– عجیب است؛ از جهت زنان و بـخصوص جناب زینب کبری ﷺ عجیب است.

راوی میگوید: این جوان پیش پدر آمد. اوّلاً، علی‌اکبر ﷺ را هجده ساله[1] تا بیست‌وپنج‌ساله نوشته‌اند؛[2] یعنی حداقل هجده سال و حداکثر بیست‌وپنج سال. میگوید: «**خرج علی‌بن‌الحسین**»؛ علی‌بن‌الحسین ﷺ برای جنگیدن از خیمه‌گاه امام حسین ﷺ خارج شد. باز در اینجا راوی میگوید: «**و کان من أصبح النّاس وجهاً**»؛ این جوان، جزو زیباترین جوانان عالم بود؛ زیبا، رشید، شجاع. «**فاستأذن أباه فی القتال**»؛ از پدر اجازه گرفت که برود بجنگد. «**فأذن له**»؛ حضرت بدون ملاحظه اذن داد. در مورد قاسم‌بن‌الحسن ﷺ، حضرت اوّل اذن نمیداد و بعد مقداری التماس کرد، تا حضرت اذن داد؛[3] اما علی‌بن‌الحسین ﷺ که آمد، چون فرزند خودش است، تا اذن خواست، حضرت فرمود که برو. «**ثمّ نظر إلیه نظرة آیس منه**»؛ نگاه نومیدانه‌ای به این جوان کرد که به میدان میرود و دیگر برنخواهد گشت. «**وأرخی عینه و بکی**»؛ چشمش را رها کرد و بنا کرد به اشک ریختن.

• **اشک، از ویژگی‌های عاطفی اسلام است**

یکی از خصوصیّات عاطفی دنیای اسلام همین است؛ اشک ریختن در حوادث و پدیده‌های عاطفی. شما در قضایا زیاد می‌بینید که حضرت

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۴؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۴۲.
۲. مقاتل الطالبـیـین، ص۸۷؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص۲۵۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۴۲.
۳. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

گریه کرد. این گریه، گریه‌ی جزع نیست؛ این همان شدّت عاطفه است؛ چون اسلام این عاطفه را در فرد رشد میدهد. حضرت بنا کرد به گریه‌کردن. بعد این جمله را فرمود که همه شنیده‌اید: «**أللّٰهُمَّ اشْهَدْ**»؛ خدایا! خودت گواه باش. «**فَقَدْ بَرَزَ إِلَیْهِم غُلامٌ**»؛ جوانی به سمت اینها برای جنگ رفته است که:

◆ اسلام، رشددهنده‌ی عاطفه‌ی درست است

«**أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلْقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ**».

یک نکته در اینجا هست که من به شما عرض کنم. ببینید؛ امام حسین﷣ در دوران کودکی، محبوب پیامبرﷺ بود؛ خود او هم پیامبرﷺ را بی‌نهایت دوست میداشت. حضرت شش، هفت ساله بود که پیامبرﷺ از دنیا رفت.[1] چهره‌ی پیامبر، به صورت خاطره‌ی بی‌زوالی در ذهن امام حسین﷣ مانده است و عشق به پیامبرﷺ در دل او هست. بعد خدای متعال، علی‌اکبر را به امام حسین﷣ میدهد. وقتی این جوان کمی بزرگ میشود، یا به حدّ بلوغ میرسد، حضرت می‌بینند که چهره، درست چهره‌ی پیامبرﷺ است؛ همان قیافه‌ای که اینقدر به او علاقه داشت و اینقدر عاشق او بود، حالا این به جدّ خودش شبیه شده است. حرف میزند، صدا شبیه صدای پیامبر است. حرف زدن، شبیه حرف زدن پیامبر است؛ اخلاق، شبیه اخلاق پیامبر است؛ همان بزرگواری، همان کرم و همان شرف.

بعد این گونه میفرماید:

«**وَ کُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَی نَبِیِّکَ نَظَرْنَا إِلَیْهِ**»؛

هر وقت که دلمان برای پیامبرﷺ تنگ میشد، به این جوان نگاه میکردیم. اما این جوان هم به میدان رفت. «**فصاح و قال: یَابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللهُ رَحِمَکَ کَمَا قَطَعْتَ رَحِمِی**». بعد نقل میکند که حضرت به میدان رفت و جنگ بسیار شجاعانه‌ای کرد و عدّه‌ی زیادی از افراد دشمن را تارومار

---

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۳؛ مطالب السؤول، ص ۳۹۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

نمود؛ بعد برگشت و گفت تشنه‌ام. دوباره به طرف میدان رفت. وقتی که اظهار عطش کرد، حضرت به او فرمودند: عزیزم! یک مقدار دیگر بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که از دست جدّت پیامبرﷺ سیراب خواهی شد. وقتی امام حسین علیه‌السلام این جمله را به علی‌اکبر فرمود، علی‌اکبر علیه‌السلام در آن لحظه‌ی آخر، صدایش بلند شد و عرض کرد: «**یَا أَبَتَا عَلَیْکَ مِنِّی السَّلَامُ**»؛ پدرم! خداحافظ. «**هَذَا جَدِّی یُقْرِئُکَ السَّلَامُ**»؛ این جدّم پیامبرﷺ است که به تو سلام میفرستد. «**وَ یَقُولُ لَکَ عَجِّلِ الْقَدُومَ عَلَیْنَا**»؛[1] میگوید بیا به سمت ما.

اینها منظره‌های عجیبِ این ماجرای عظیم است، و امروز هم که روز جناب زینب‌کبری علیهاالسلام است؛ آن بزرگوار هم ماجراهای عجیبی دارد. حضرت زینب علیهاالسلام آن کسی است که از لحظه‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام، این بار امانت را بر دوش گرفت و شجاعانه و با کمال اقتدار، آن‌چنان که شایسته‌ی دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، در این راه حرکت کرد. اینها توانستند اسلام را جاودانه کنند و دین مردم را حفظ نمایند. ماجرای امام حسین علیه‌السلام نجات‌بخشیِ یک ملّت نبود، نجات‌بخشیِ یک امّت نبود؛ نجات‌بخشیِ یک تاریخ بود. امام حسین علیه‌السلام، خواهرش زینب علیهاالسلام و اصحاب و دوستانش با این حرکت، تاریخ را نجات دادند.

◆ حرکت امام حسین علیه‌السلام نجات‌بخش تاریخ است

۱۳۷۷/۲/۲۸

روح استقامت حسینی در استقامت خمینی

من استقامت امام خمینی را به استقامت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا تشبیه کردم. منظور من، استقامت امام حسین علیه‌السلام در میدان جنگ، که شمشیر بزنند تا هفتاد و چند زخم به بدنش بنشیند،[2] نیست. این، استقامتی نیست که در امام حسین علیه‌السلام بزرگ بشماریم. خُب؛ هر سرباز

۱. اللهوف، ص ۶۷.
۲. تاریخ الطبری، ج۴، ص ۳۴۶؛ الأمالی، طوسی، صص۶۷۶-۶۷۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۵۷.

شجاعی هم همین‌طور عمل میکند.

◆ امام‌علیه‌السلام با علم به تشنگی علی‌اصغر و اسارت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام استقامت ورزید

استقامت امام حسین‌علیه‌السلام در آنجاست که می‌بینند با کار او، بناست گلوی طفلی مثل علی‌اصغر[1] هم از تشنگی دریده شود و خانم مجلّلی مثل زینب‌علیهاالسلام هم به دست الواط کوفه بیفتد، که بیایند به عنوان اسیر، چادرش را بکشند، روسری‌اش را بکشند و احیاناً گردنبند طلایش را بکشند! فکرش را بکنید؛ ببینید اگر شما در چنین موقعیّتی قرار بگیرید، بگویند: «خیلی خُب! شما شجاع هستید. میخواهید مبارزه بکنید، بکنید. اما ببینید به چه قیمتی تمام میشود!» چه مقدار استقامت از خود نشان میدهید؟

◆ استقامت حسینی این است که وقتی هدف را شناخت و آن را تقویم کرد و فهمید که چقدر عظمت دارد، برای آن ایستاد

در همین‌جا معنای استقامت حسینی معلوم میشود. استقامت حسینی این است که وقتی هدف را شناخت و آن را تقویم کرد و فهمید که چقدر عظمت دارد، برای آن ایستاد؛ در جایی که پای انسانهای معمولی، انسانهای کریم و شجاع و کرام ناس میلرزد. اگر کس دیگری غیر از امام حسین‌علیه‌السلام بود، میگفت: بالاَخره من که حاضر بودم جانم را بدهم، اما اینجا، در این بیابان و با این تشنگی، پای یک بچّه‌ی شیرخوار، پای بانویی مجلّل و... در میان است. چطور بایستم؟!

◆ امام خمینی‌قدس‌سره در حسّاس‌ترین لحظات در برابر ملامت اشکال‌تراشان استقامت‌ورزید

بعد از قضیّه‌ی پانزده خرداد، یکی از مراجع بزرگ و برجسته... به من گفت: «فلانی! آن خونهای پانزده خرداد به پای چه کسی است؟» استدلال ایشان این بود که در پانزده خرداد، آدمهای لاابالی‌که جلوِ تیر دشمن نیامدند! آدمهای ضعیف و بی‌ایمان که نیامدند! بهترین جوانان ما آمدند. خُب؛ بهترین جوانان این مملکت را به کشتن دادیم؛ آیا این مصلحت بود؟ این درست بود؟ این، همان‌جایی است که «چو گِل بسیار شد، پیلان بلغزند.»[2] می‌بینید! اینجاست که آدم می‌فهمد امام، چـقدر بزرگتر از همه است! بنده در دلم گفتم «بله؛ فرق بین امام ما

---

۱. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۵۷.
۲. گلستان، باب پنجم، حکایت ۱۷.

و شما همین است.» استقامت امام، یعنی این! یعنی در ظریف‌ترین لحظات، در حسّاس‌ترین لحظات، آنجا که دوستان، آدم را رها میکنند و آنجا که انسان احساس میکند تنهایِ تنهاست، استقامت کردن!

◆ ادامه‌ی راه انقلاب بدون استقامت، امکان‌پذیر نیست

امام گفتند: «اگر همه‌ی ملّت ایران نباشد و خمینی تنها باشد، خواهد ایستاد.»[1] این را امام صریحاً اعلان کردند. این، استقامتِ مردم را هم به دنبال می‌آورد؛ بی‌اعتناها را هم با اعتنا و کم ایمانها را هم مؤمن میکند. اگر ما بخواهیم این راه ادامه پیدا کند، بدون استقامت نمیشود.

۱۳۷۷/۹/۲

سه ویژگی برجسته‌ی اباعبدالله علیه‌السلام

◆ امّت اسلامی، الگوهای بزرگ و درخشان فراوانی در اختیار دارد

در خلال ده‌ها و صدها خصوصیّتی که امّت اسلام به برکت اسلام و قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام از آن برخوردار است، یکی هم این است که مردم ما الگوهای بزرگ و درخشانی در جلوی چشم خود دارند.

◆ معرّفی شخصیّت‌های افسانه‌ای بزرگ، نشانگر نیاز ملّتها به الگو است

برای ملّتها، الگو خیلی مهم است. شما ببینید؛ ملّتهای مختلف، اگر در شخصیّتی رشحه‌ای از عظمت وجود داشته است، او را مطلق میکنند، بزرگ میکنند، نام او را جاودانه میکنند؛ برای اینکه حرکت عمومی نسلهایشان را به آن سمتی که میخواهند، جهت بدهند. گاهی شخصیّت واقعی هم ندارند؛ اما در داستانها و شعرها و افسانه‌های گوناگون ملّی و اساطیر، آنها را مطرح میکنند. اینها همه از این سرچشمه گرفته است که ملّتها از میان خود، به دیدن نمونه‌های بزرگ احتیاج دارند. این در اسلام به صورت فراوان و بی‌نظیری هست، که از

◆ اباعبدالله علیه‌السلام از بزرگ‌ترین الگوها برای بشر است

جمله بزرگترین آنها، حضرت اباعبدالله علیه‌السلام پیشوای مسلمین و فرزند پیامبر و شهید بزرگِ تاریخ بشر است.

◆ اخلاص، اعتماد به خدا و زمان‌شناسی سه صفت برجسته‌ی امام حسین هستند

برجستگی وجود اباعبدالله علیه‌السلام دارای ابعادی است که هر کدام از این

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۲۰، ص ۳۱۸.

ابعاد هم بحث و توضیح و تبیین فراوانی به دنبال دارد؛ ولی اگر دو، سه صفت برجسته را در میان همه‌ی این برجستگی‌ها اسم بیاوریم، یکی از آنها «اخلاص» است؛ یعنی رعایت کردن وظیفه‌ی خدایی و دخالت ندادن منافع شخصی و گروهی و انگیزه‌های مادّی در کار.

◆ اخلاص؛ یعنی رعایت کردن وظیفه‌ی خدایی و دخالت ندادن منافع و انگیزه‌های مادّی در کار

صفت برجسته‌ی دیگر، «اعتماد به خداست». ظواهر حکم میکرد که این شعله در صحرای کربلا خاموش خواهد شد. چطور این را «فرزدق» شاعر میدید،[1] اما امام حسین علیه‌السلام نمیدید؟! نصیحت‌کنندگانی که از کوفه می‌آمدند میدیدند،[2] اما حسین‌بن‌علی علیه‌السلام که عین‌الله بود، نمیدید و نمی‌فهمید؟! ظواهر همین بود؛ ولی اعتماد به خدا حکم میکرد که علی‌رغم این ظواهر، یقین کند که حرف حق و سخن درست او غالب خواهد شد. اصل قضیّه هم این است که نیّت و هدف انسان تحقّق پیدا کند. اگر هدف تحقّق پیدا کرد، برای انسان بااخلاص، شخصِ خود او که مهم نیست...

◆ ظواهر، به خاموشی شعله در کربلا حکم میکرد، اما امام علیه‌السلام با اعتماد به خدا، یقین کرد هدف او غالب خواهد شد

◆ قیام عاشورا با تحقق اهداف قیام به پیروزی رسید

خصوصیّت سوم، شناختن «موقع» است. امام حسین علیه‌السلام در فهم «موقع» اشتباه نکرد. در قبل از حادثه‌ی کربلا، ده سال امامت و مسئولیّت با او بود.[3] آن حضرت در مدینه مشغول کارهای دیگری بود و کار کربلایی نمیکرد، اما به مجرّد اینکه فرصت به او اجازه داد که آن کار مهم را انجام دهد، فرصت را شناخت و آن را چسبید؛ موقع را شناخت و آن را از دست نداد.

◆ امام حسین علیه‌السلام در فهم «موقع قیام» اشتباه نکرد

این سه خصوصیّت، تعیین‌کننده است. در تمام ادوار نیز همین‌طور است؛ در انقلاب نیز همین‌گونه بود.

امام ما هم که می‌بینید اینقدر خدای متعال او را به مقام رفیع رساند – «وَ

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۷۱؛ إعلام الوری، ج ۱، صص ۴۴۵–۴۴۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.
۲. أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۰۴؛ الأخبارالطوال، صص ۲۴۶– ۲۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۰۶–۳۰۷؛ الفتوح، ج ۵، صص ۶۹–۷۰؛ مثیر الأحزان، ص ۳۰؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۱۴.
۳. الهدایة الکبری، ص ۲۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا»[1] - و علی‌رغم همه‌ی عوامل در سرتاسر دنیای مادّیّت و استکبار که میخواستند او را محو کنند، به فراموشی دهند و کوچک کنند، او را حفظ و بزرگ کرد و ماندگار و جاودان نمود، علّت همین بود که این سه خصوصیّت را داشت:

◆ امام خمینی مانند امام حسین علیه‌السلام سه صفت اخلاص، اعتماد به خدا و زمان‌شناسی را داشت

اوّلاً، با اخلاص بود و برای خود چیزی نمیخواست؛

ثانیاً، به خدای خود اعتماد داشت و میدانست که کار و هدف، تحقّق پیدا خواهد کرد، به بندگان خدا هم اعتماد داشت؛

ثالثاً، زمان و «موقع» را از دست نداد؛ در لحظه‌ی لازم، اقدام لازم، صحبت لازم، اشاره‌ی لازم و حرکت لازم را کرد.

۱۳۷۷/۱۰/۱۸

اختصاص تعبیر ثارالله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام

◆ ثار به معنای خونخواهی است و ثارالله کسی است که خدا خونخواه اوست

◆ در تاریخ اسلام، تنها از دو نفر نام برده شده است که حقّ خونخواهی آنها با خداست: امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما‌السلام

در همه‌ی آثار اسلامی، ما دو نفر را داریم که از آنها به «ثارالله» تعبیر شده است. در فارسی، ما یک معادل درست و کامل برای اصطلاح عربی «ثار» نداریم. وقتی کسی از خانواده‌ای از روی ظلم به قتل میرسد، خانواده‌ی مقتول صاحب این خون است. این را «ثار» میگویند و آن خانواده حق دارد خونخواهی کند. اینکه میگویند خون خدا، تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از «ثار» است و درست مراد را نمی‌فهماند. «ثار»، یعنی حق خونخواهی.[2] اگر کسی «ثار» یک خانواده است، یعنی این خانواده حق دارد درباره‌ی او خونخواهی کند. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حقّ خونخواهی اینها را دارد، خداست. این دو نفر یکی امام حسین علیه‌السلام است و یکی هم پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام «یاثارَاللهِ وَ ابْنَ ثارِه».[3] پدرش

---

۱. «و ما او را به مقام والایی رساندیم.» مریم،۵۷.

۲. لسان العرب، ج ۴، ص ۹۷.

۳. کامل الزیارات، ص ۴۰۶؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۶۰.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم حق خونخواهی‌اش متعلّق به خداست.

۱۳۷۸/۱/۲۳

تبلیغ محرّم؛ فرصتی ویژه

فرصت تبلیغ در ماه محرّم‌الحرام، یک فرصت بسیار بزرگ و استثنایی است و این به برکت خون سیّد شهیدان و سرور آزادگان عالَم، حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام و یاران پاک‌باخته‌ی آن بزرگوار است. اثر آن خون بناحق ریخته، یک اثر ماندگار در تاریخ است؛ چون شهید - کسی که جان خود را در طَبَق اخلاص می‌گذارد و تقدیم اهداف عالیه‌ی دین می‌کند - از صفا و صدق برخوردار است.

◆ اثر خون بناحق ریخته، در تاریخ ماندگار است

◆ ویژگی شهید، ایثار خالصانه‌ی جان در راه اهداف عالی است

انسانِ مزوّر و خدعه‌گر، هرچه هم که در زبان و بیان بتواند خود را طرفدار حق نشان دهد، وقتی پای منافع شخصی، بخصوص پای جان خود و عزیزانش به میان آمد، پا عقب میکشد و حاضر نیست آنها را فدا کند. آن کسی که قدم در میدان فداکاری میگذارد و خالصانه و مخلصانه هستی خود را در راه خدا میدهد: «**حقٌّ علی الله**»؛ خودِ خدای متعال بر عهده گرفته است که زنده‌اش نگه بدارد.

◆ خدای متعال، خود از خون شهید پاسداری کرده و آن را زنده نگه می‌دارد

«**وَ لاتَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْوَاتٌ**»؛[1]

«**وَ لاتَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْواتاً**»؛[2]

کشته‌شدگان راه خدا زنده میمانند. یک بُعد زنده ماندن آنها همین است که نشانه‌ی آنها، جای پای آنها و پرچم آنها هرگز نمیخوابد. ممکن است چند صباحی با زور و عنف و با دخالت قدرتهای زورگو، نشانه‌های آنها کم‌رنگ شود، اما خدای متعال طبیعت را این‌طور قرار داده است؛ سنّت الهی بر این است که راه پاکان و صالحان و مخلصان بماند. اخلاص، چیزِ عجیبی است؛ لذاست که به برکت

◆ سنّت الهی، حفظ راه پاکان و مخلصان است

۱. «و به آنها که در راه خدا کشته میشوند، مرده نگویید!» بقره،۱۵۴.

۲. «(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند!» آل‌عمران،۱۶۹.

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و خون بناحق ریخته‌ی آن بزرگوار و اصحابش، دین در عالم باقی ماند؛ بعد از آن هم این رشته ادامه پیدا کرد.

مبلّغان دینی - همین طلبه‌های بی‌نام و نشان و بی‌ادّعا و بی‌توقّع - رفتند اطراف عالم اسلام را، اطراف کشور را، روستاها را، شهرها را، مسجدها را، محلات را، داخل خانه‌ها را روشن کردند.[1] هرجا رفتند، چراغی از آن خورشید فروزانی که مرکز همه‌ی این شعاعها بود - یعنی امام بزرگوار ما؛ و او خود شعله‌ای از خورشید فروزان اباعبدالله الحسین علیه‌الصّلاةوالسّلام بود - روشن کردند و همه جا نورباران شد. دلها که روشن شد، جانها که آگاه شد، جسمها و زبانها به حرکت می‌افتد و اراده‌ها کار میکند. امروز هم همین‌طور است، فردا هم همین‌گونه است؛ منتها در هر زمانی، هنر مبلّغ دین این است که مخاطب را با آنچه که نیاز اوست، آشنا کند. بنابراین، نیاز زمانه را باید شناخت.

◆ **وقتی که دلها با نور معرفت روشن شدند، جسمها، زبانها و اراده‌ها به کار می‌افتند**

شرح کلمات اباعبدالله علیه‌السلام در اهداف قیام کربلا

من در بین فرمایشاتِ ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام که هر کدام نکته‌ای دارد و من به شما عزیزان عرض میکنم که به منظور بیان گفتارهای گویا و روشنگر برای مردم، از کلمات این بزرگوار باید حدّاکثر استفاده بشود، این جمله را مناسب مجلس خودمان می‌بینم که بنابرآنچه که از آن بزرگوار نقل کرده‌اند، آن حضرت فرمود:

◆ **باید از کلمات امام حسین علیه‌السلام حدّاکثر بهره را برد**

«أللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِی سُلْطَانٍ وَ لاالْتِمَاساً مِنْ فُضُولِ الْحُطَام»؛[2]

پروردگارا! این حرکتی که ما کردیم، این قیامی که ما کردیم، این تصمیمی که بر این اقدام گرفتیم، تو میدانی که برای قدرت‌طلبی نبود. قدرت‌طلبی برای یک انسان نمیتواند هدف واقع شود. نخواستیم

◆ **امام حسین علیه‌السلام، قدرت‌طلبی و دنیاخواهی از قیام خود را نفی میکند**

۱. اشاره به ایّام پیش از پیروزی انقلاب اسلامی.
۲. تحف العقول، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۷، صص ۸۰-۸۱.

زمام قدرت را در دست گیریم. برای منال دنیوی هم نبود که چرب و شیرین زندگی را به کام خودمان برسانیم و شکمی از عزا درآوریم؛ مال و ذخیره‌ای درست کنیم و ثروتی به هم بزنیم. برای اینها نبود. پس برای چه بود؟

ایشان چند جمله فرموده است که خط و جهت ما را ترسیم میکند. در همه‌ی ادوار تبلیغ اسلام، اینها جهت است.

هدف قیام؛ برافراشتن پرچمهای دین

«وَ لَکِنْ لِنُرِیَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ»؛[1]

پرچمهای دین را برای مردم برافراشته کنیم و شاخصها را به چشم آنها بیاوریم. شاخصها مهم است. همیشه شیطان در میان جماعات اهل دین، از تحریف استفاده میکند و راه را عوضی نشان میدهد. اگر بتواند بگوید «دین را کنار بگذار»، این کار را میکند، تا از طریق شهوات و تبلیغات مضر، ایمان دینی را از مردم بگیرد. اگر آن ممکن نشد، این کار را میکند که نشانه‌های دین را عوضی بگذارد؛ مثل اینکه شما در جادّه‌ای حرکت میکنید، ببینید آن سنگ نشان – آن نشانه‌ی راهنما – طرفی را نشان میدهد؛ در حالی که دست خائنی آمده آن را عوض کرده و مسیر را به آن طرف نشان داده است.

هدف قیام؛ اصلاح و ریشه‌کنی فساد

امام حسین علیه‌السلام هدفِ اوّل خود را این قرار میدهد:

«لِنُرِیَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِی بِلادِکَ»؛[2]

در میان کشور اسلامی، فساد را ریشه‌کن کنیم و اصلاح به‌وجود آوریم. اصلاح یعنی چه؟ یعنی نابود کردن فساد. فساد چیست؟ فساد انواع و اقسامی دارد: دزدی فساد است، خیانت فساد است، وابستگی فساد است، زورگویی فساد است، انحرافهای اخلاقی فساد

◆ **کلمات امام حسین علیه‌السلام خط و جهت همیشگی در تبلیغ اسلام را ترسیم نموده‌اند**

◆ **برافراشتن پرچمهای دین و نشان دادن شاخصها، از اهداف قیام امام حسین علیه‌السلام است**

◆ **نشانه‌ها و شاخصها مانع موفّقیّت شیطان در استفاده از روش تحریف میشود**

◆ **اصلاح به معنی ریشه‌کن کردن فساد است**

◆ **دزدی، خیانت، وابستگی، ظلم، انحرافهای اخلاقی و مالی، دشمنی خودیها، گرایش به دشمنان و علاقه نشان دادن به ضدّ دین، از مصادیق فساد به شمار می‌آیند**

۱. همان.
۲. همان.

است، انحرافـهای مالی فساد است، دشمنـیـهای بین خودیـها فساد است، گرایش به دشمنان دین فساد است، علاقه نشان دادن به چیزهای ضدّ دینی فساد است. همه چیز در سایه‌ی دین به‌وجود می‌آید.

هدف قیام؛ امنیّت یافتن ستم‌دیدگان

در جملات بعدی میفرماید:

«وَ یَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ»؛

بندگان مظلوم تو امنیّت پیدا کنند. منظور، مظلومان جامعه است، نه ستمگران، نه ستم‌پیشگان، نه مدّاحان ستم، نه عمله‌ی ستم! «مظلومون»، مردمانی هستند که دست و پایی ندارند؛ راه به جایی ندارند. هدف این است که مردمان مستضعف جامعه و انسانهای ضعیف - در هر سطحی و در هر جایی - امنیّت پیدا کنند: امنیّت حیثیّتی، امنیّت مالی، امنیّت قضایی؛ همینی که امروز در دنیا نیست. امام حسین علیه‌السلام درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی را میخواست که در زمان سلطه‌ی طواغیت در آن روز بود. امروز هم در سطح دنیا که نگاه میکنید، می‌بینید همین است؛ پرچمـهای دین را وارونه میکنند، بندگان مظلوم خدا را مظلوم‌تر میکنند و ستمگران، پنجه‌شان به خون مظلومان بیشتر فرو میرود...

هدف از هر قیامی، هدف از هر انقلابی، هدف از هر قدرت اسلامی‌یی و اصلاً هدف از حاکمیّت دین خدا، رسیدگی به وضع «مظلومون» و عمل به فرایض، احکام و سـنـن الهی است.

هدف قیام؛ عمل به احکام و سنن الهی

امام حسین علیه‌السلام در آخر میفرماید:

«وَ یُعْمَلَ بِفَرَائِضِکَ وَ سُنَّتِکَ وَ أَحْکَامِکَ».[1]

هدف آن بزرگوار اینهاست. حالا فلان آقا از گوشه‌ای درمی‌آید و بدون اندک آشنایی با معارف اسلامی و با کلمات امام حسین علیه‌السلام و حتی با یک لغت عربی، درباره‌ی اهداف قیام حسینی قلم‌فرسایی میکند، که

◆ از اهـــداف قیـــام امام حسین علیه‌السلام این بود که مردم مستضعف جامعه و انسانهای ضعیف در هر سطحی و در هر جایی، امنیّت پیدا کنند

◆ خواســتِ اباعبدالله علیه‌السلام نقطه‌ی مقابل خواســـت طواغیت است

◆ رســـیدگی به وضـع مظلومان و مستضعفان، هدف حاکمیّت دین خداست

◆ عمل به احکام و ســـنن الهـــی از اهداف قیـــام امام حسین علیه‌السلام است

◆ برخی بدون اندک آشنایی با معارف اســـلامی و کلمات امام حسین علیه‌السلام درباره‌ی قیام حضرت قلم‌فرسایی میکنند

---

۱. همان.

امام حسین علیه السلام برای فلان هدف قیام کرده است! از کجا میگویی؟!
این کلام امام حسین علیه السلام است:
«وَ یُعْمَلَ بِفَرَائِضِکَ وَ سُنَّتِکَ وَ أَحْکَامِکَ»؛
یعنی امام حسین علیه السلام جان خودش و جان پاکیزه‌ترین انسانهای زمان خودش را فدا میکند، برای اینکه مردم به احکام دین عمل کنند. چرا؟ چون سعادت، در عمل به احکام دین است؛ چون عدالت، در عمل به احکام دین است؛ چون آزادی و آزادگی انسان، در عمل به احکام دین است. از کجا میخواهند آزادی را پیدا کنند؟! زیر چتر احکام دین است که همه‌ی خواسته‌های انسانها برآورده میشود.

◆ سعادت، عدالت، آزادی و آزادگی، تنها در سایه‌ی عمل به احکام دین حاصل میشوند

انسانِ امروز، با انسانِ هزار سال قبل، با انسانِ ده‌هزارسال قبل، از لحاظ نیازهای اصلی هیچ تفاوتی نکرده است. نیازهای اصلی انسان این است که: امنیّت میخواهد، آزادی میخواهد، معرفت میخواهد، زندگی راحت میخواهد، از تبعیض گریزان است، از ظلم گریزان است. نیازهای متبادر زمانی، چیزهایی است که در چارچوب اینها و زیر سایه‌ی اینها ممکن است تأمین شود. این نیازهای اصلی، فقط به برکت دین خداست که تأمین میشود ولاغیر.

◆ نیازهای اصلی انسان مانند عدالت و امنیّت، همیشگی‌اند

تبلیغ محبّت‌آمیز

در خصوص امر به معروف و نهی از منکر حدیثی دیدم، که از جمله چیزهایی که برای آمر به معروف و ناهی از منکر ذکر میکند، «رَفِیقٌ فِیمَا یَأْمُرُ رَفِیقٌ فِیمَا یَنْهَی»[1] بود. آنجایی که جای رفق است – که غالب جاها هم از این قبیل است – انسان باید با «رفق» عمل کند؛ برای اینکه بتواند با محبّت آن حقایق را در دلها و در ذهنها جا بدهد و جایگزین کند. تبلیغ برای این است؛ برای زنده کردن احکام الهی و اسلامی است.

◆ در تبلیغ باید با رفق عمل شود، تا حقایق در دلها جای بگیرد

۱. «باید در امر و نهی جانب عدالت را مراعات کند و با نرمی و ملاطفت مردم را امر و نهی نماید.» الخصال، ص ۱۰۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۷، ص ۹۱.

قدردانی از فرصت تبلیغ و خیمه‌ی امام حسین (ع)

◆ **تبلیغ، فرصتی برای هدایت، موعظه، انذار، تبشیر و آشنایی مردم با مسائل اساسی جهان اسلام است**

شما این منبر تبلیغ و این پایگاه عظیم تبلیغ مسجد و حسینیه و زیر خیمه‌ی امام‌حسین (ع) را قدر بدانید. این چیزِ بسیار نافذ و مؤثّر و مبارکی است. مردم را هدایت کنید؛ ذهن مردم را روشن کنید؛ مردم را به فراگرفتن دین تشویق کنید؛ دین صحیح و پیراسته را به آنها تعلیم دهید؛ آنها را به فضیلت و اخلاق اسلامی آشنا کنید؛ با عمل و زبان، فضیلت اخلاقی را در آنها به‌وجود آورید؛ مردم را موعظه کنید؛ از عذاب خدا، از قهر خدا، از دوزخ الهی بترسانید؛ انذار کنید – انذار سهم مهمّی دارد؛ فراموش نشود – آنها را به رحمت الهی مژده دهید؛ مؤمنین و صالحین و مخلصین و عاملین را بشارت دهید؛ آنها را با مسائل اساسی جهان اسلام و با مسائل اساسی کشور آشنا کنید.

این میشود آن مشعل فروزانی که هر یک از شما عزیزان، این مشعل را در هر جا روشن کنید، دلها روشن خواهد شد؛ آگاهی به‌وجود خواهد آمد؛ حرکت به‌وجود خواهد آمد؛ ایمان، عمیق خواهد شد.

۱۳۷۸/۳/۱۴

ذکر مصیبت در اربعین سیّدالشّهدا (ع)

مایلم یک جمله هم ذکر مصیبت کنم. فردا اربعین سیّدالشّهداست. به مناسبت سالگرد امام، ما از جاهای مختلف برسر مزار او گرد آمده‌ایم.

◆ **در روز اربعین، اولین زائران اباعبدالله‌الحسین (ع) بر سر قبر امامِ معصومِ شهید جمع شدند**

تناسب این جمع آمدن و گرد آمدن ما بر سر قبر امام، با اربعین تناسب عجیبی است. در روز اربعین هم، بعد از آن روزهای تلخ و آن شهادت عجیب، اوّلین زائران اباعبدالله‌الحسین (ع) بر سر قبر امامِ معصومِ شهید جمع شدند.

از جمله کسانی که آن روز آمدند، یکی «جابربن‌عبدالله انصاری» است و یکی «عطیّةبن‌سعد عوفی» که او هم از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) است. جابربن‌عبدالله از صحابه‌ی پیامبر (ص) و از اصحاب جنگ بدر

است؛[1] آن روز هم علی‌الظّاهر مرد مسنّی بوده است؛ شاید حدّاقل شصت، هفتاد سال از سنین او - بلکه بیشتر - میگذشته است. اگر در جنگ بدر بوده، پس لابد قاعدتاً در آن وقت باید بیش از هفتاد سال سن داشته باشد؛ لیکن «عطیّه» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. او آن وقت جوان‌تر بوده؛ چون تا زمان امام باقر علیه‌السلام هم «عطیّةبن‌سعد عوفی» علی‌الظّاهر زندگی کرده است.[2]

«عطیّه» میگوید: وقتی به آنجا رسیدیم، خواستیم به طرف قبر برویم، اما این پیرمرد گفت: اوّل دم شطّ فرات برویم و غسل کنیم. در شطّ فرات غسل کرد، سپس قطیفه‌ای به کمر پیچید و قطیفه‌ای هم بر دوش انداخت؛ مثل کسی که میخواهد خانه‌ی خدا را طواف و زیارت کند، به طرف قبر امام حسین علیه‌السلام رفت. ظاهراً او نابینا هم بوده است. میگوید با هم رفتیم، تا نزدیک قبر امام حسین علیه‌السلام رسیدیم. وقتی که قبر را لمس کرد و شناخت، احساساتش به جوش آمد. این پیرمرد که لابد حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را بارها در آغوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده بود، با صدای بلند سه مرتبه صدا زد: یا حسین، یا حسین، یا حسین![3]

۱۳۷۸/۶/۸

پرهیز از تأخیر تکلیف

◆ اقدام شـــهیدان کربلا، بموقع و اقدام توّابین با تأخیر و بدون تأثیرِ لازم بود

بعضیها کاری را که باید انجام دهند، به وقت انجام نمیدهند؛ هر وقت دیگر که انجام دهند، آن نتیجه را نخواهد داد. فرق بین شهدای کربلا و توّابین همین است. شهدای کربلا هم شهید شدند، توّابین هم شهید شدند؛ فاصله‌ی زمانی بین آنها هم خیلی زیاد نبود،[4] اما شهدای کربلا در عرش انسانیّت قرار دارند، شهدای توّابین نه؛ مقام‌شان با آنها خیلی

۱. التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۲۰۷؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، شرح صص۲۰۵-۲۰۸.
۲. قاموس الرجال، ج ۷، صص ۲۰۹-۲۱۱.
۳. تنبیه الغافلین، ص ۹۰؛ بشارة المصطفی، ص ۱۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۱۳۰.
۴. المنتظم، ج ۶، صص ۳۵-۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۳۵۸-۳۶۲.

فرق دارد. چرا؟ چون شهدای کربلا به ندای حسین‌بن‌علی‌ؑ در وقتِ خود پاسخ دادند؛ ولی توّابین به ندای آن حضرت، بعد از گذشتن وقت پاسخ دادند. فرقش این است.

۱۳۷۸/۷/۹

حسین‌بن‌علی‌ؑ؛ خورشیدی از کوثر فاطمی

امروز، روز بزرگی است؛ روز ولادت سیده‌ی زنان عالم، دختر باشخصیّت عظیم‌الشأن پیامبر مکرّم‌ﷺ و اسوه‌ی زنان و مردان در طول تاریخ اسلام است.

◆ **نزول سوره‌ی کوثر؛ پاسخی قاطع به شماتت دشمنان پیامبرﷺ بود**

وقتی که پسران نبیّ‌اکرم در مکه یکی پس از دیگری از دنیا رفتند، دشمنان شماتتگر اسلام و پیامبرﷺ - که ارزشهایشان منحصر در مال و ثروت و فرزند و جاه و جلال دنیایی بود - پیامبرﷺ را شماتت کردند و گفتند: تو ابتر هستی[1] - یعنی بی‌دنباله - و با مرگ تو، همه چیز از آثار و نشانه‌های وجود تو تمام خواهد شد! خدای متعال این سوره را بر پیامبرﷺ نازل کرد، تا هم قلب پیامبرﷺ را تسلّی دهد، هم حقیقتی را برای آن بزرگوار و برای مسلمانان روشن کند؛ لذا فرمود:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»؛[2]

ما به تو کوثر بخشیدیم؛ آن حقیقت عظیم و کثیر و فزاینده.

◆ **وجود مقدّس حضرت زهراؑ از مصادیق برجسته‌ی کوثر است**

مصداق کوثر برای نبیّ‌اکرمﷺ، چیزهای گوناگون است. یکی از برجسته‌ترین مصادیق کوثر، وجود مقدّس فاطمه‌ی زهراست[3] که خدای متعال در این وجود مبارک، دنباله‌ی معنوی و مادّی پیامبرﷺ را قرار داد. برخلاف تصوّر دشمنان ملامتگر، این دختر بابرکت و این وجود ذی‌جود، آن‌چنان مایه‌ی بقای نام و یاد و مکتب و معارف

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۶؛ التبیان، ج ۱۰، ص ۴۱۸؛ بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۱۶۶.
۲. کوثر، ۱.
۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۶۰؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۷.

پیامبرﷺ شد که از هیچ فرزند برجسته و باعظمتی، چنین چیزی مشاهده نشده است. اوّلاً، از نسل او یازده امام و یازده خورشید فروزان، معارف اسلامی را بر دلهای آحاد بشر تابانیدند؛ اسلام را زنده کردند، قرآن را تبیین کردند، معارف را گسترانیدند، تحریفـها را از دامن اسلام زدودند و راه سوء استفاده‌ها را بستند.

◆ یازده خورشید درخشان از نسل صدیقه‌ی طاهره علیها السلام هستند

یکی از این یازده امام، حسین‌بن‌علی علیهما السلام است،[۱] که پیامبر طبق روایت فرمود:

«**أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ**»[۲]

و «**إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الهُدی وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ**».[۳]

با آن همه آثار و برکاتی که در آن شخصیّت، در آن شهادت و بر آن قیام در تاریخ اسلام مترتّب شده است، او یکی از ذراره‌های فاطمه‌ی زهراست. یکی از این خورشیدهای فروزان، امام باقر و یکی دیگر امام صادق علیهما السلام است که معارف اسلامی، مرهون زحمات آنهاست. نه فقط معارف شیعی که ائمّه‌ی معروفِ اهل سنّت، یا بی‌واسطه، یا باواسطه، بهره‌مندان از فیض دانش آنها هستند.[۴]

◆ معارف اسلامی شیعی و سنّـی در گرو زحمات امام باقر و امام صادق علیهما السلام هستـند

این کوثر فزاینده روزبه‌روز درخشنده‌تر، نسل عظیم پیامبر را در تمام اقطار اسلامی پراکند و امروز هزاران، بلکه هزاران هزار خاندان مشخّصِ شناخته شده در همه‌ی دنیای اسلام، نمودار بقای نسل جسمانی آن بزرگوارند؛ همـچنان که هزاران مشعل هدایت در دنیا نمودار بقای معنوی آن مکتب و آن وجود مقدّس‌اند. این کوثر،

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۸؛ بحارالأنوار، ج ۳۶، صص ۲۸۸-۲۸۹.

۲. المعرفة و التاریخ، ج۱، ص۳۰۹؛ الأمالی، سید مرتضی، ج۱، ص۱۵۷؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۲۹۶.

۳. المنتخب، للطریحی، ج۱، ص۱۹۸. این روایت در کتب روایی متقدم این‌گونه آمده است: «...إِنَّ الْحُسَيْنَ‌بْنَ‌عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللهِ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ»؛ مقام حسین‌بن‌علی علیهما السلام در آسمان بالاتر از مقام او در زمین است و در طرف راست عرش الهی چنین نوشته شده است: چراغ هدایت و کشتی نجات. عیون أخبارالرضا، ج۲، ص۶۲؛ بحارالأنوار، ج۳۶، ص۲۰۵.

۴. شرح نهج‌البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱، صص ۱۷-۲۰.

فاطمه‌ی زهراست. سلام خدا بر او، درود همه‌ی انبیا و اولیا و فرشتگان و آفریدگان پروردگار بر او تا روز قیامت.

۱۳۷۸/۸/۲۲

عوامل معنوی؛ راز ماندگاری اباعبدالله علیه‌السلام

در ابتدا روز سوم شعبان را که بـحق «روز پاسدار» نام گرفته است، به شما عزیزانی که در این مجلس تشریف دارید و به همه‌ی پاسداران در سرتاسر میهن بزرگ اسلامی تبریک عرض میکنم. همـچنین روز ولادت اباالفضل‌العبّاس و حضرت زین‌العابدین علیهماالصلاةوالسلام را به همه‌ی شما و همه‌ی آحاد ملّت تبریک میگویم.

◆ **امام حسین و امام سجّاد و حضرت ابوالفضل علیهم‌السلام به گمان جبهه‌ی باطـــل، بکلّی نابود شدند**

◆ **جبهه‌ی باطل گمان میکرد با شـــهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش، کار جبهه‌ی حق تمام است**

قاعدتاً نکته‌ای توجّه را جلب میکند و آن این است که این شخصیّت‌های عظیمی که هر کدام به نحوی امروز سرتاسر تاریخ بشر را روشن کرده‌اند - حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، امام سجّاد علیه‌السلام، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام- کسانی هستند که در دوران خودشان، به گمان باطل مادّی، بکلّی نابود و هضم شدند. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با همه‌ی جوانان و شخصیّت‌های برجسته‌ی خانواده‌اش - برادران، فرزندان، نزدیکان، جوانان و اصحاب غیور- در غربت کامل به شهادت رسیدند؛ در غربت کامل هم دفن شدند.[۱] نه کسی آنها را تشیـیع کرد و نه کسی برای آنها اقامه‌ی عزا نمود. کسانی به گمان باطل، فکر میکردند اگر اینها بمانند، ممکن است بساطِ انتقام‌گیری راه بیندازند. خیال میکردند که با شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و همراهانش، کار تمام شد. امام سجّاد علیه‌السلام سی‌وچهار سال[۲] بعد از آن روز، در مدینه ظاهراً در حال انزوا زندگی کرد. نه لشکری، نه مجموعه‌ای و نه هیاهویی به ظاهر وجود نداشت. ابوالفضل‌العبّاس علیه‌السلام هم یکی از شهدای روز عاشوراست.[۳]

◆ **امام ســجّاد علیه‌السلام پس از عاشورا ظاهراً در انزوا زندگی کرد؛ در حالی که نهضت کربلا را زنده نگه داشت**

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ الإرشاد، ج۲، ص۱۱۴؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۶۲.
۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۲.
۳. ر.ک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۲؛ اللهوف، ص ۶۹-۷۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص ۴۱-۴۲.

تصوّر باطل قدرتهای مادّی که با منطق مادّی حکومت میکنند، معمولاً این است که اینها تمام شدند و از بین رفتند، ولی می‌بینید که واقعیّتِ قضیّه این‌طور نیست. اینها تمام نشدند؛ اینها ماندند و روزبه‌روز بر عظمت و جلالت و جذّابیّت و تأثیرگذاریشان افزوده شد؛ دلها را قبضه و تصرّف کردند و دایره‌ی وجود خودشان را گسترش دادند. امروز صدها میلیون مسلمان، اعم از شیعه و غیر شیعه، به نام اینها تبرّک میجویند؛ از سخن اینها استفاده میکنند؛ یاد آنها را گرامی میدارند. اینها پیروزی در تاریخ است؛ پیروزی حقیقی و ماندگار.

◆ تصوّر باطل قدرتهای مادّی، اتمام کار اولیای خدا با شهادت است، ولی روزبه روز بر عظمت ایشان افزوده میشود

◆ پیروزی حقیقی و ماندگار، پیروزی در تاریخ است

سؤالی که در ذهن انسان پیش می‌آید، این است که قضیّه چیست؟ عامل این بقا چیست؟

به نظر من، این یکی از اساسی‌ترین و در عین حال واضح‌ترین و رایج‌ترین حقایقِ زندگی بشر است؛ منتها مانند همه‌ی حقایقِ واضح، توجّه انسانهای غافل را بر نمی‌انگیزد. همه‌ی حقایقِ عالم، پدیده‌های مهمّی هستند. این خورشید، این ماه، این آمدن شب و روز، این آمدن فصول گوناگون، این دنیا آمدن، رفتن، مردن، زندگی کردن؛ هر کدام از این حوادث، برای یک انسان در خور تدبّر و درس است، لیکن افراد غافل به اینها توجّه نمیکنند. این افراد متدبرند که به آنها اعتنا میکنند، از آنها استفاده می‌نمایند و بهره‌اش را هم میبرند.

◆ عاملی که موجب ماندگاری اولیای خدا میشود، یکی از حقایق واضح زندگانی بشر است

آن حقیقتی هم که گفتیم، از همین حقایق واضحی است که در طول تاریخ بوده است و آن این است که ما دوگونه عوامل قدرت داریم: عوامل مادّی قدرت، عوامل معنوی قدرت.

◆ عوامل قدرت دو گونه‌اند که عبارتند از: عوامل مادّی و عوامل معنوی

عوامل مادّی قدرت، یعنی همین پول و زور و رو و کارهایی که قدرتمندان در طول تاریخ کردند. اگر هم نتیجه‌ای به بار آمده است، نتیجه‌ی چند صباحی از زندگی است. شما ببینید این قدرتمندان عالم چقدر عمر کردند؛ چقدر بعد از آن جنگها و بعد از آن سیاسی کاری‌ها و بعد از آن همه تلاش، توانستند ثمره‌ی آن را ببرند! خیلی کوتاه و

◆ نتیجه‌ی تکیه‌ی باطل بر عوامل مادّی قدرت، بهره‌ی بسیار ناچیز از دنیا است

چند سالی، که در واقع هیچ چیزی نیست.

◆ ایمان، پارسایی، راستی، ارزشهای دینی و الهی همراه با مجاهدت، عوامل معنوی قدرت‌هستـــنـــد

اما یک دسته هم عوامل معنوی قدرتند؛ یعنی ایمان، پاکی و پارسایی، راستی و حقّانیّت، ارزشهای دینی و الهی همراه با مجاهدت.

◆ قدرت معنوی، در تاریخ ماندگار و سرنوشت‌ساز است

این قدرت، قدرت ماندگار است. قدرتی که از این راه حاصل میشود، به معنای بگیر و ببند و بهره ببر و تمتّع‌کن نیست؛ قدرت ماندگار تاریخی است؛ قدرت سرنوشت‌ساز بشر است و میـماند؛ کما اینکه انبیا تا امروز زنده‌اند؛ بزرگان مشعل‌دار عدل و داد در تاریخ بشر هنوز زنده‌اند.

◆ ماندگاری انبیا و اولیاعلیهم‌السلام، مانـــدگاری درس آنهـــا در زندگی بشر است

یعنی چه زنده‌اند؟ یعنی آن خطّی که آنها برای اثبات و جا انداختن آن، تلاش و مجاهدت میکردند، در زندگی بشر ماند و به صورت یک مفهوم ماندگار و یک درس برای بشر درآمد. امروز همه‌ی خیرات و زیباییـها و نیکویـهایی که برای بشر وجود دارد، ناشی از همان درسها و دنباله‌ی همان تعالیم انبیا و دنباله‌ی همان تلاش مصلحان و خیرخواهان است. اینها میماند.

◆ مجاهـــدت اباعبدالله‌علیه‌السلام برای حاکمیّـــت الله و خطّ توحیـــد، و نجـــات و صلاح انســـان بود و این مجاهدت تحقّق یافت

امام حسین‌علیه‌السلام عامل معنوی قدرت را داشت. اگرچه خود او به شهادت رسید، اما مجاهدتش برای این نبود که چند صباحی در زندگی خوش بگذراند، تا ما بگوییم حالا که به شهادت رسید، پس شکست خورد. مجاهدت او برای این بود که خط توحید را، خطّ حاکمیّت الله را، خطّ دین و خطّ نجات و صلاح انسان را در میان بشر ماندگار و تثبیت کند؛ زیرا عواملی سعی میکردند که این خط را بکلّی پاک کنند. شما امروز هم نمونه‌ی آن را می‌بینید. یک موقع بود که وقتی ما این حقایق را میگفتیم، ذهنیّات به حساب می‌آمد؛ اما امروز همه‌ی آن حقایقِ ذهنی تحقّق پیدا کرده است.

می‌بینید که امروز قدرتهای دنیا اصرار دارند و پولـها خرج میکنند برای اینـکه بتوانند خطّ حاکمیّت دین را از دنیا پاک کنند. در بخشی از عالم

اتّفاقی افتاده است؛ ملّتی قیام کرده و حاکمیّت دینی و ارزشهای دینی را علی‌رغم میل قدرتمندان به‌وجود آورده است. این، درسی در عالم برای ملّتهای دیگر شد.

◆ عدّه‌ای در زمان غربت یا قدرت معنویّت، از درک هدف مجاهد تنها ناتوان هستند

امروز ایمان در دل جوانان ما، در دل مردم و در سرتاسر کشور ما گسترده است. البته عدّه‌ای این را نمی‌فهمند. هم آن روزی که معنویّت در غربت بود – مثل دوران امام سجّاد علیه‌السلام – و هم آن روزی که معنویّت در قدرت بود – مثل زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله – در هر دو حال کسانی بودند که نمیتوانستند درک کنند که هدف از این تلاش، از این مجاهدت و از این حرکت معنوی چیست؛

«**کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ**».[1]

در یکی از آیات قرآن خطاب به بنی‌اسرائیل میفرماید:

«**فَما زِلْتُمْ فی شَکٍّ مِمّا جاءَکُمْ بِه**».[2]

حتی یوسف که در اوج قدرت بود و حقّ الهی در چهره و در نظام یوسفی مثل خورشید میدرخشید، یک عده از خود بنی‌اسرائیل نمیتوانستند آن را درک کنند. وقتی که حضرت یوسف از دنیا رفت، آنها گفتند که بعد از یوسف دیگر پیامبری نخواهد ماند![3] دلهایی هستند که این‌طورند. بعد میفرماید:

«**کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ**»؛

یا «**مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ**».[4]

◆ جهتگیری قدرت معنوی، صلاح و نجات انسان است

برای آن قدرتی که متّکی به عوامل معنوی قدرت است، مسئله‌ی اساسی، جهتگیری آن قدرت است. جهتگیری آن قدرت چیست؟ صلاح و فلاح انسان؛ نجات انسان از مصائب مادّی و معنوی؛ نجات

۱. «این‌گونه خداوند بر دل هر جبّار و متکبّری مُهر مینهد!» غافر، ۳۵.
۲. «ولی شما همچنان در آنچه او برای شما آورده بود، تردید داشتید.» غافر، ۳۴.
۳. همان.
۴. «از هر متکبّری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد.» غافر، ۲۷.

انسان از بی‌عدالتی؛ نجات انسان از دشمنیها و بغضای جاهلانه میان دلهای انسانها؛ نجات انسان از چنگال قدرتِ جمعی غافل و کور و مستی که جز منیّت چیز دیگری نمی‌فهمند. گرفتاری بزرگ بشر همیشه این بوده است. بشر در بیشتر دوران عمر خود، گرفتار قدرتهایی بوده است که مستِ منیّت و خودخواهی بوده‌اند و چیزی که برایشان اهمّیّت نداشته و ندارد، سرنوشت انسانهاست.

◆ بشر همواره گرفتار قدرتهای خودخواه است

شما می‌بینید در دنیا کسانی هستند که دم از این میزنند که ملّت ما - یعنی ملّت خودشان - باید تمام مسائل دنیا را در دست گیرد و اگر ملّتهای دیگر پایمال و نابود و بدبخت و فقیر شدند، بشوند! این حرفی است که در دوران استعمار، استعمارگران اروپایی میزدند؛ امروز هم استکبار و به طور واضح امریکا، بر زبان جاری میکند. منافع آن دولت، منافع آن کشور، منافع آن ملّت اصل است و آنجایی که آن منافع تهدید شود، باید هرکسی که در مقابل آن منافع ایستاده است، سرکوب گردد؛ ولو او هم منافعی دارد! بالاخره وقتی که شما در فلان نقطه‌ی دنیا حضور می‌یابید، فضای زندگی را بر دولتها و ملّتها و کشورها تنگ میکنید و منافع آنها را پایمال میسازید؛ آنها هم در مقابل منافع شما می‌ایستند. منافع شما بر منافع آن دولتها چه ترجیحی دارد؟! این منطق واضح را اصلاً نمی‌فهمند!

◆ استکبار، خواهان ریاست بر جهان ولو به قیمت پایمال شدن سایر ملّتهاست

این را بدانیم که خدای متعال قولِ کمک داده است. آن ملّت و مجموعه‌ای که در راه خدا تلاش میکند، محال است که خدای متعال حمایتش نکند. اگر در طول تاریخ، جاهایی «حق» دچار تجربه‌های خونین شده است، به خاطر این بوده که «اهل حق» تنها ماندند؛ مردم با آنها همراهی و همکاری نکردند؛ آن کسانی که توقّع کار از آنها میرفته است، صاحب دعوت را تنها گذاشتند؛ مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام که اگر خواصِّ آن روز، آن بزرگوار را تنها نمیگذاشتند، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام با

◆ وعده‌ی خداوند در مورد کمک به ملّتی که در راه خدا تلاش کند، وعده‌ای قطعی است

◆ علّت شکست ظاهری جبهه‌ی حق در برخی زمانها، کوتاهی مردم و خواص است

این تجربه‌ی خونین مواجه نمیشد و مطمئناً یزید شکست میخورد. همچنان که در زمان نبیّ‌اکرمﷺ، دلهای مؤمن، مردم و کسانی که از آنها انتظار کار میرفت، به پیامبرﷺ کمک کردند و آن علوّ و اعتلا و عظمت را آفریدند.

ما در پیروزی انقلاب خودمان، در دوران جنگ تحمیلی، در طول این بیست سال، همین تجربه‌ی موفق را دیدیم. مردم با مسئولان همکاری کردند؛ اهل حق تنها نماندند و دعوت حق بی‌یاور نماند. به فضل پروردگار، کمک الهی با چنین مردمی همراه است؛ در این مدّت هم همراه بوده است، در آینده هم همراه خواهد بود.

۱۳۷۸/۸/۲۳

اشتیاق روزافزون به زیارت کعبه‌ی دلها

آنجا [کربلای مُعلّی] کعبه‌ی دلهاست. همان نقطه‌ای که روزی تصوّر میشد همه چیز در آنجا دفن شد؛ اصالتـها، حقیقتـها، ارزشها، و همه‌ی جلوه‌های اسلامِ نابِ پیغمبرﷺ از میان رفت و تمام شد، امروز ببینید چطور دلهای مردمِ دنیا را به خودش جذب کرده است! این، نه به صورت ایمان و باور، بلکه به صورت عشق است. از ایران، عربستان، هندوستان و از اقطار عالم، انسانهایی بااشتیاق به آنجا میروند. پس معلوم میشود که دستـهای مادّی، هیچ وقت نمیتـوانند اصالتـها را دفن کنند. اگر مردمی، ضعیف و بی‌عرضه باشند و جلوی چشم آنها اخفا و کتمانی انجام گیرد، چوب بی‌حمیّتی و بی‌همّتی خودشان را خواهند خورد. لکن خدای متعال، انسانهایی را برمی‌انگیزد، که خواهند توانست از آن اصالتها استفاده کنند.

◆ دستـــهای مادّی هیچ وقت نمیتوانند اصالتـهای معنوی را دفن کنند

از وقتی که حادثه‌ی کربلا اتّفاق افتاد، تا آن زمانی که مردم، گروه گروه برای زیارت رفتند، این دایره همین‌طور وسیع شد؛ به خلاف وضع

طبیعی عالم، که شما وقتی سنگی را در آب می‌اندازید، امواجی ایجاد میکند - یک دایره در محیط خودش به‌وجود می‌آورد - اما هرچه میگذرد، این دایره همین‌طور کوچکتر میشود. در این حادثه، عکس این، اتّفاق افتاده است؛ یعنی هرچه این دایره وسیع‌تر شده، موجش بلندتر، نمایان‌تر، ماندگارتر، زاینده‌تر و جوشنده‌تر شده است.

◆ **موانع زیارت کربلا همواره وجود داشته‌اند، ولی زیارت امام حسین علیه‌السلام روزبه‌روز پرشورتر شده است**

امروز هم، مانع وجود دارد. حضراتی از بازماندگان جناب متوکّل که آنجا هستند، حاضر نیستند تحمّل کنند! در همین سالهای اخیر، تاکنون چند بار با جماعتهایی که در روز «اربعین» از بخشهای مختلف عراق به سمت کربلا میرفتند، مقابله کرده‌اند. عشایر غیور و مؤمن عراق، آزمایشهای خونینی داشته‌اند؛ نمیگذارند خبرش پخش شود.

◆ **محبّت معنوی، محبّتی عمیق و عشقی سوزان است**

همین سه، چهار سال قبل از این هم، یک نمونه‌اش را داشتیم. اگر راه باز بود، آن وقت بیشتر دیده میشد که این شوقها کجاست؛ این کانونهای عشق و شور و محبّت در دلها چقدر فراوان است، چقدر گسترده است، چقدر پرعمق است! آخر محبّت و عشق، یک

◆ **محبّتهای مادّی، سطحی و زودگذرند**

آتش سوزنده است. بیشتر محبّتها، مثل چوب خشکی که روی آتش میگذارید، شعله میکشد؛ اما ماندگار نیست، سطحی است. اما این محبّت، یک محبّت معنوی است و روزبه‌روز اشتعالش بیشتر میشود؛ اصلاً خاموشی ندارد؛ فرو نشستن ندارد. این همان عامل معنوی است. خوش به حال کسانی که جرقّه‌ای از این شعله را در دلهای خودشان دارند.

۱۳۷۹/۱/۳

◆ **فلسفه‌ی طرح عبرتهای عاشورا، آمادگی برای مقابله با طراحی همه‌جانبه‌ی دشمن است**

عبرتهای عاشورا برای مقابله با طرّاحی همه‌جانبه‌ی دشمن

من از همان زمانهایی که آن مسائل مربوط به عبرتهای عاشورا و مسائل سال‌های هفتادودو و هفتادوسه را مطرح کردم، نظرم به چنین چیزی

بود که طرّاحی همه‌جانبه‌ای برای مقابله با انقلاب، انجام میگیرد؛ منتـها این طرّاحی، به شکل کلان که ملاحظه شود، چند جزو پیدا میکند: یک جزو آن، کشاندن مردم به وادی مسائل بی‌بندوباری و بی‌مبالاتی در امور جنسی و امور زن و مرد است که مسئله‌ی مهمّی است. بخش مهمّ دیگر، ایجاد خدشه در ضروریّات سیاسی و انقلابی مردم است. جزو بعدی، ایجاد دسته‌های گوناگون با داعیه‌ها و شعارهای گوناگون است؛ یعنی میکوشند تا خیل عظیم مردم را از صحنه خارج کنند. وادی بعد، زیر سؤال بردن مجموعه‌هایی است که پای‌بندی آنها به مبانی انقلاب و نظام، واضح و روشن است.

◆ طرح همه جانبه‌ی دشمن برای مقابله با انقلاب عبارت است از:
۱. ایجاد بی‌بندوباری؛
۲. خدشه در ضروریات سیاسی وانقلابی‌مردم؛
۳. دسته‌بندی برای خروج خیل عظیم مردم از صحنه؛
۴. زیر سؤال بردن مجموعه‌های پای‌بند به مبانی انقلاب و نظام

۱۳۷۹/۱/۴

مجاهدت ائمّه﷩ در راه احیای کربلا

شما در تاریخ ببینید که در دورانی، دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیّه و بعد بنی‌عبّاس، تصمیم گرفتند ماجرای کربلا را که یکی از معارف زمانه بود، بکلّی اخفا کنند؛ اصلاً بگویند نبوده است. خیال نکنید که نمیشود؛ میشود! ما الان در زمان خودمان، چیزهایی را می‌بینیم که قبلاً وقتی که قضایای صدر اسلام را میخواندیم و مشابهش را میدیدیم، تعجّب میکردیم. حالا می‌بینیم نه؛ تعجّبی ندارد و کاملاً شدنی است. میشود با ماجرای کربلا با آن عظمتی که دارد، به عنوان قتل و جنایتی که در گوشه‌ای اتّفاق افتاده است، برخورد کرد؛ اما ائمّه﷩، چه خودشان و چه شُعرایشان، آن را زنده نگه داشتند.

◆ دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس، همواره برای پنهان کردن حادثه‌ی کربلا تلاش میکردند

میگویند کسی به خدمت امام صادق﷤ رسید. حضرت به او فرمودند: «روضه‌ی جدّم، امام حسین﷤ را بخوان».[1]

علّت این چیست؟ مگر روضه‌خوان نبود؟ حضرت میخواهند وقتی این شخص برگشت، همین قضیّه را نقل کند، تا همه بدانند؛ یعنی

◆ امام صادق﷤ با تأکید بر روضه‌خوانی، سعی در زنده نگه‌داشتن عاشورا داشت

۱. الأمالی، صدوق، ص ۲۰۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۲۸۲-۲۸۳.

چراغی که برای همیشه روشن شد. دقّت میکنید؟ این‌طور معارف را زنده نگه داشتند. لذا اگر الان همه‌ی مورّخین عالم هم دست به دست هم بدهند، صد سال هم کار کنند، نمیتوانند این معارف را از بین ببرند. چرا؟ چون در تاریخ تثبیت شده است. امروز هم باید تکلیفتان این باشد که معارفِ روزِ انقلاب را تثبیت کنید، تا دیگر قابل هزم نباشد.

• تثبیت معارف انقلاب در تاریخ همانند عاشورا، مانع هزم و نابودی آنها میشود

۱۳۷۹/۱/۱۶

اغتنام از فرصت محرّم

• محرّم از سه جهت حائز اهمّیّت است:
۱. حوادث محرّم؛
۲. تأثیر محرّم در تاریخ؛
۳. فرصت تبلیغی محرّم

شما برادران و خواهران، اهمّیّت محرّم را بخوبی میدانید؛ هم از جهت حوادث محرّم، هم ازجهت تأثیر محرّم در تاریخ - چه تاریخ گذشته، چه تاریخ انقلاب - هم از جهت فرصتی که همیشه محرّم در اختیار حاملان معرفت دینی قرار داده است، بر اینکه بتوانند مخاطبان خودشان را با بخشی از حقایق الهی و اسلامی و علوی و حسینی آشنا کنند. مهم این است که از این فرصت چگونه استفاده خواهد شد. بسیاری از فرصتها هست که از دست صاحب فرصت، مفت خارج میشود.

■

یکی از واجب‌ترین کارها برای جامعه‌ی روحانیّت و علمای دین در سرتاسر کشور، این است که به فکر باشند که از این فرصتها بهترین استفاده را بکنند.

• استفاده‌ی بهینه از فرصت تبلیغی محرّم، متوقف بر شناخت شرایط جامعه، نیازها و مخاطبین است

حال این بهترین استفاده چگونه است؟ این چیزی نیست که بشود در یک صحبتِ این‌طوری آن را تمام کرد. این محتاج آن است که صاحبان فکر بنشینند، فکر کنند و کسانی را بر این کار بگمارند؛ اطراف قضایا را، شرایط جامعه را، شرایط جهان را، نیازها را، مخاطبان را، آنچه را که میشود گفت، آنچه را که باید گفت، آنچه را که باید نگفت، اینها را محاسبه کنند.

محرّم، فرصت حرف زدن با مردم است. مهم افکار عمومی است؛

مهم افکار جوانان است؛ مهم اراده و خواست و باور این توده‌ی عظیم مردمی است که در این کشور همه‌ی کارها را آنها انجام میدهند. انتخابات را آنها انجام میدهند؛ جنگ را آنها میکنند؛ اقتصاد و فعّالیّت و سازندگی را آنها میکنند؛ دولتها را آنها پشتیبانی میکنند. افکار عمومی، تمایلات مردم، ایمان و قبول و باور این توده‌ی انبوه و عظیم، از همه چیز مهمتر است. تلاش تبلیغاتی دشمن این است که این را از انقلاب و اسلام و روحانیّت بگیرد. محرّم، فرصتی برای شماست که با بهترین زبان، با گزینش بهترین سخن، بهترین مطلب، بهترین شیوه؛ بخصوص با اخلاق خوب، با نشان دادن بی‌طمعی، بی‌غرضی، نچسبیدگی به زخارف دنیا، بی‌اعتنایی به تشریفات و جاه و مقام، بتوانید این افکار عمومی را، این تمایل عمومی را، این محبّت عمومی را، همچنان که متوجّه به دین و به روحانیّت و به نظام هست، حفظ و تقویت کنید.

◆ در فرصت تبلیغی محرّم، افکار عمومی و ایمان مردم از اهمّیّت بالایی برخوردار است

◆ دشمن همواره برای گرفتن ایمان اسلامی و انقلابی مردم تلاش میکند

◆ محرّم، فرصتی است برای حفظ و تقویت ایمان مردم به دین و روحانیّت

۱۳۷۹/۱/۲۶

شرح بخشی از زیارت اربعین

یک جمله در زیارت اربعینِ امام حسین‌علیه‌السلام ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارتها و دعاها، بسیار پُرمغز و در خور تأمّل و تدبّر است. امروز به مناسبت روز تاسوعا و روز عزا، در خطبه‌ی اوّل قدری پیرامون همین جمله، که ناظر به جهت قیام حسینی است، عرایضی عرض میکنیم. آن جمله این است:

«وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ».

این زیارت اربعین است؛ منتها فقره‌های اوّل آن، دعاست که گوینده‌ی این جملات خطاب به خداوند متعال عرض میکند: «وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ»؛ یعنی حسین‌بن‌علی‌علیهماالسلام جان و خون خود را در راه تو داد؛

◆ در رویارویی عاشورا دو جبهه معرّفی شدند: جبهه‌ی حق یعنی طرفِ قیام کننده که به دنبال نجات بندگان از جهل بود، و جبهه‌ی باطل که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول کرد و سعادت خویش را ارزان فروختند

«لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَة»؛ تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ **«وَ حَيْرَةِ الضَّلالة»**؛[1] و آنها را از سرگردانیِ ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند.

این یک طرف قضیّه؛ یعنی طرفِ قیام کننده، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است.

طرف دیگر قضیّه، در فقره‌ی بعدی معرّفی میشود:

«وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنَى»؛[2]

نقطه‌ی مقابل، کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول و دنیای مادّی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بی‌خودشان کرده بود؛ **«وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنَى»**؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است – این سهم عبارت است از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت – به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصه‌ی نهضت حسینی است.

• حرکت علیه حکومت یزید فاسد، ظاهر نهضت حسینی و باطن آن، مبارزه‌ی گسترده با جهل و زبونی و ذلّت انسان در طول تاریخ است

با مداقّه در این بیان، انسان احساس میکند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم درست است؛ اما مجموع دو نگاه، نشان‌دهنده‌ی ابعاد عظیم این نهضت است.

یک نگاه، حرکت ظاهری حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است، که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوبگر – یعنی حکومت یزید – است؛ اما باطن این قضیّه، حرکت بزرگتری است که نگاه دوم، انسان را به آن میرساند، و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است.

در حقیقت، امام حسین علیه‌السلام اگرچه با یزید مبارزه میکند، اما مبارزه‌ی گسترده‌ی تاریخی وی با یزیدِ کوته‌عمر[3] بی‌ارزش نیست؛ بلکه با جهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلّت انسان است. امام حسین علیه‌السلام با اینها مبارزه میکند...

---

۱. مصباح المتهجد، ص ۷۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

۲. همان.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۸۳-۳۸۴؛ ذوب النضار، ص ۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۵۶.

خلاصه‌ی نهضت حسینی

اگر بخواهیم ماجرای امام حسین‌ع را در سطوری خلاصه کنیم، این‌طور میشود: بشریّت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومتهای بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است – چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری روم آن روز – حکومت اشرافیگری و حکومت غیرمردمی و حکومت شمشیر بی‌منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومتهای کوچکتر هم مثل آنچه که در جزیرةالعرب بود، از آنها بدتر بودند و مجموعاً جاهلیّتی دنیا را فرا گرفته بود.

◆ **خلاصه‌ی نهضت حسینی عبارت است از اینکه:**
۱. قبل از بعثت پیامبر ص، بشریّت در ظلم و جهل و تبعیض قرار داشت؛

درخشش نور اسلام

در این میان، نور اسلام به وسیله‌ی پیامبر خدا ص و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توان‌فرسای مردمی، توانست اوّل یک منطقه از جزیرةالعرب را روشن کند و بعد بتدریج گسترش یابد و شعاع آن همه جا را فرا گیرد. وقتی پیامبر ص از دنیا میرفت، این حکومت، حکومت مستقرّی بود که میتوانست الگوی همه‌ی بشریّت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا میکرد، بدون تردید تاریخ عوض میشد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرنها بعد از آن – در زمان ظهور امام زمان‌ع در وضعیّت فعلی – پدید آید، در همان زمان پدیده آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبّت، دنیای دوران امام زمان‌ع است، که زندگی بشر هم از آنجا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان‌ع است که خدا میداند بشر در آنجا به چه عظمتهایی نایل خواهد شد.

۲. با بعثت پیامبر ص، نور اسلام ابتدا جزیرة العرب را روشن کرد و سپس بتدریج گسترش یافت؛
۳. هنگام رحلت پیامبر ص حکومت مستقرّی بر پایه‌ی توحید، عدل، علم و محبّت وجود داشت، که میتوانست الگوی همه‌ی بشریّت در تاریخ باشد؛

بنابراین، اگر ادامه‌ی حکومت پیامبر ص میسّر میشد و در همان دوره‌های اوّل پدید می‌آمد و تاریخ بشریّت عوض میشد، فرجام کار بشری مدّتها جلو می‌افتاد، اما این کار به دلایلی نشد.

ویژگی حکومت پیامبر ﷺ

خصوصیّت حکومت پیامبر ﷺ این بود که به جای ابتنای بر ظلم، ابتنای بر عدل داشت؛ به جای شرک و تفرقه‌ی فکری انسان، متّکی بر توحید و تمرکز بر عبودیّت ذات مقدّس پروردگار بود؛ به جای جهل، متّکی بر علم و معرفت بود؛ به جای کینه‌ورزی انسانها با هم، متّکی بر محبّت و ارتباط و اتّصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومتِ از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا میکند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعّال، پُرنشاط، متحرّک و رو به کمال است.

بروز ارتجاع در جامعه‌ی اسلامی

۴. با گذشت پنجاه سال ارتجاع حاصل شد. اسم اسلام ماند، اما در باطن بار دیگر جاهلیّت حاکم شد؛

با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن، دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد؛ به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به‌وجود آمد؛ به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره‌ی پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می‌آییم، اگر انسان بخواهد از این سرفصلها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید اینها را برای ذهنهای جوان و جوینده روشن کنند.

امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیّت امامت، با ماهیّت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضدّ هم‌اند. امامت، یعنی پیشواییِ روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم، اما سلطنت یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه‌ی معنوی و عاطفی و ایمانی.

این دو، درست نقطه‌ی مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امّت، برای امّت و در جهت خیر است. سلطنت یعنی یک سلطه‌ی مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای

شهوترانی گروه حاکم.

آنچه که ما در زمان قیام امام حسین(ع) می‌بینیم، دومی است، نه آن اوّلی؛ یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه‌ی جهاد در راه خدا داشت، نه ذرّه‌ای به معنویّات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود. هیچ چیزش به پیامبر(ص) شباهت نداشت.[1]

قیام اباعبدالله(ع)

۵. جانشین حقیقی پیامبر(ص) برای اصلاح جامعه‌ی اسلامی قیام کرد. این قیام در ظاهر علیه حکومت فاسد یزید و در باطن برای ارزشهای اسلامی و نجات مردم از فساد، جهل و زبونی در طول تاریخ صورت گرفت

در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین‌بن‌علی(ع) که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر(ص) قرار گیرد،[2] فرصتی پیش آمد و قیام کرد.

اگر به تحلیل ظاهری قضیّه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضدّ مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزّت است؛ برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند.

هدف قیام

لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمدبن‌حنفیّه – و در واقع در پیام به تاریخ – چنین گفت:

«أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لابَطِراً وَ لامُفْسِداً وَ لاظَالِماً»؛

من با تکبّر، با غرور، از روی فخرفروشی، از روی میل به قدرت و تشنه‌ی قدرت بودن قیام نکردم؛

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی»؛[3]

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۲۸۶–۲۸۸؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۷–۶۸؛ الأغانی، ج ۱۷، ص ۱۹۲.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۲۵۶–۲۸۵.

۳. «جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امّت جدّم خارج شدم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

◆ هدف قیام، مبارزه با ارتجاعی بود که در جامعه‌ی نبوی پیش آمده بود

من می‌بینم که اوضاع در میان امّت پیامبرﷺ دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است؛ حرکت، حرکت به سمت انحطاط است؛ در ضدّ جهتی است که اسلام میخواست و پیامبرﷺ آورده بود. قیام کردم برای اینکه با اینها مبارزه کنم.

نتیجه‌ی قیام؛ حکومت یا شهادت

مبارزه‌ی امام حسین‌علیه‌السلام دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است. یک نتیجه این بود که امام حسین‌علیه‌السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ کسانی که با زور بر سر مردم میکوبیدند و سرنوشت مردم را تباه میکردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت میگرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض میشد.

◆ مظلومیّت و شهادت، زبانی است که تاریخ آن را فراموش نخواهد کرد و سخن امام‌علیه‌السلام را مثل یک جریان مداوم در تاریخ به جریان خواهد انداخت

یک وجه دیگر، این بود که امام حسین‌علیه‌السلام نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین‌علیه‌السلام در اینجا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیّت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیرقابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد. و این کار را امام حسین‌علیه‌السلام کرد.

◆ کوتاهی خواص و به تبع آنها عوام، به شکست ظاهری امام‌علیه‌السلام منجر شد

◆ مقصود از بحث عوام و خواص در مباحث عاشورا، این است که چه کسانی ، چگونه و چرا کوتاهی کردند

البته کسانی که دم از ایمان میزدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین‌علیه‌السلام نشان دادند، شقّ اوّل پیش می‌آمد و امام حسین‌علیه‌السلام میتوانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند؛ اما کوتاهی کردند! البته بحث اینکه چرا و چطور کوتاهی کردند، از آن بحثهای بسیار طولانی و مرارتباری است که بنده در چند سال قبل از این تحت عنوان «خواص و عوام» آن را مقداری مطرح کردم - یعنی چه کسانی کوتاهی کردند، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود، چطور کوتاهی کردند، کجا کوتاهی کردند - که من نمیخواهم آن حرفها را مجدّداً

بگویم. بنابراین، کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اوّل حاصل نشد؛ اما مقصود دوم حاصل گردید. این دیگر چیزی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از امام حسین علیه‌السلام بگیرد؛ قدرت رفتن به میدان شهادت، دادن جان و دادن عزیزان، آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، هر عظمتی که دشمن داشته باشد، در مقابلش کوچک و محو میشود.

◆ عظمت شهادت، در هم کوبنده‌ی عظمت ظاهری دشمن است

درخشش روز افزون اباعبدالله علیه‌السلام

و این خورشید درخشان، روزبه‌روز در دنیای اسلام به نورافشانیِ بیشتری میپردازد و بشریّت را احاطه میکند.

امروز بیش از پنج قرن و ده قرن پیش، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه‌ای است که متفکّران و روشنفکران و آنهایی که بی‌غرض‌اند، وقتی به تاریخ اسلام برمیخورند و ماجرای امام حسین علیه‌السلام را می‌بینند، احساس خضوع میکنند. آنهایی که از اسلام سر در نمی‌آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزّت، اعتلا و ارزشهای والای انسانی را می‌فهمند، با این دید نگاه میکنند و امام حسین علیه‌السلام، امام آنها در آزادی‌خواهی، در عدالت‌طلبی، در مبارزه با بدیها و زشتیها و در مبارزه با جهل و زبونی انسان است.

◆ امام حسین علیه‌السلام، امام آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان مسلمان و غیر مسلمان است

جهل و زبونی؛ ریشه‌ی مشکلات امروز بشریّت

امروز هم هر جایی که بشر در دنیا ضربه خورده است – چه ضربه‌ی سیاسی، چه ضربه‌ی نظامی و چه ضربه‌ی اقتصادی – اگر ریشه‌اش را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی. یعنی یا نمیدانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا اینکه معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته‌اند؛ زبونی را خریده‌اند و حاضر به پستی و دنائت شده‌اند! امام سجّاد و امیرالمؤمنین علیهماالسلام – بنابر آنچه که از آنها نقل شده – فرموده‌اند:

«لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلاَّ الْجَنَّةُ فَلاتَبِيعُوهَا إِلاَّ بِهَا»؛[۱]

◆ امام حسین علیه‌السلام میخواست بشر را از انواع جهل و زبونی برهاند و به انسانها بفهماند که تنها بهشت، بهای آنها است

ای انسان! اگر بناست هستی و هویّت و موجودیّت تو فروخته شود، فقط یک بها دارد و بس و آن بهشتِ الهی است. به هرچه کمتر از بهشت بفروشی، سرت کلاه رفته است. اگر همه‌ی دنیا را هم به قیمتِ قبول پستی و ذلّت و زبونی روح به شما بدهند، جایز نیست.

همه‌ی کسانی که در اطراف دنیا، تسلیم زر و زور صاحبان زر و زور شده‌اند و این زبونی را قبول کرده‌اند- چه عالم، چه سیاستمدار، چه فعّال سیاسی و اجتماعی و چه روشنفکر- به خاطر این است که ارزش خود را نشناختند و خود را فروختند. بسیاری از سیاستمداران دنیا خودشان را فروخته‌اند. عزّت، فقط این نیست که انسان روی تخت سلطنت یا ریاست بنشیند؛ گاهی یک نفر بر تخت سلطنت نشسته است، به هزاران نفر هم با تکبّر فخرفروشی میکند و زور میگوید، اما در عین حال زبون و اسیر یک قدرت و یک مرکز دیگر است؛ اسیر تمایلات نفسانیِ خود است، که البته اسرای سیاسیِ امروز دنیا به این آخری نمیرسند، چون اسیر قدرتها و اسیر مراکزند!... امام حسین علیه‌السلام خواست این زبونی را از انسانها بگیرد.

تواضع و عزّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقابل مردم مثل بندگان غذا میخورد و مثل بندگان می‌نشست؛ نه مثل اشراف‌زاده‌ها:

«كَانَ رَسُولُ‌اللهِ يَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ وَ يَجْلِسَ جُلُوسَ الْعَبْد»؛[۲]

◆ رفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با مردم خویش، متواضعانه و با امپراتوران آن روز عزّتمندانه بود

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جزو فامیلهای اشراف‌زاده بود،[۳] اما رفتار او با مردم خود، رفتار متواضعانه‌ای بود؛ به آنها احترام میکرد؛ به آنها فخر و تعنّد نمیفروخت.

۱. نهج‌البلاغة، کلمات قصار، کلمه‌ی ۴۵۶؛ تحف العقول، ص۳۹۱؛ بحارالأنوار، ج۷۵، صص۱۳و۳۰۳.
۲. المحاسن، ج ۲، ص ۴۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۵.
۳. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۶۴؛ الهدایة الکبری، ص ۱۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۵، ص۳۴۴.

اما اشاره و نگاه مبارکش بر تن امپراتوران آن روز عالم - در سال‌های آخر عمرش - لرزه می‌انداخت. این عزّت است.

◆ سلطنت و حکومت جائرانه، نقطه‌ی مقابل امامت است

امامت یعنی دستگاهی که عزّت خدایی را برای مردم به‌وجود می‌آورد؛ علم و معرفت به مردم میدهد؛ رفق و مدارا را میان آنها ترویج میکند؛ ابهّت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ میکند. اما سلطنت و حکومتهای جائرانه، نقطه‌ی مقابل آن است.

◆ رفتار برخی حکومتها و سیاستمداران امروز، تکبّر در برابر مردم و ذلّت در برابر قدرتمندان است

امروز در بسیاری از کشورهای دنیا، اسم زمامداران پادشاه نیست، اما در واقع پادشاه‌اند. اسم‌شان سلطان نیست و ظواهر دموکراسی هم در آنجاها جاری است، اما در باطن، همان سلطنت است؛ یعنی رفتار تعنّدآمیز با مردم و رفتار ذلّت‌آمیز با هر قدرتی که بالاسر آنها باشد! حتی شما می‌بینید که در یک کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آنها باز به نوبه‌ی خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانیها، مراکز شبکه‌ای پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند. مجبورند طبق میل دل آنها حرف بزنند و موضع گیری کنند، برای اینکه آنها نرنجند. این سلطنت است. وقتی که در رأس، ذلّت و زبونی وجود داشت، در قاعده و بدنه هم ذلّت و زبونی وجود خواهد داشت. امام حسین علیه‌السلام علیه این قیام کرد.

قیام اباعبدالله علیه‌السلام؛ معنویّت، عزّت و عبودیّت مطلق

در رفتار امام حسین علیه‌السلام از اوّلی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویّت و عزّت و سرافرازی و درعین‌حال عبودیّت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است. در

◆ اباعبدالله علیه‌السلام از سیل نامه‌های کوفیان مغرور نشد

همه‌ی مراحل هم این‌طور است. آن روز که صدها نامه و شاید هزارها نامه با این مضمون برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان تواییم و در کوفه و در عراق منتظرت هستیم،[1] دچار غرور نشد. آنجا که سخنرانی

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۶۱-۲۶۲؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۷-۲۹؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۶-۳۸؛ تذکرة الخواص، ص ۲۱۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۳-۳۳۴.

کرد و فرمود:
«خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاة»،[۱]
صحبت از مرگ کرد. نگفت چنان و چنین میکنیم. دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع به تقسیم مناصب کوفه نکرد. حرکت مسلمانانه همراه با معرفت، همراه با عبودیّت و همراه با تواضع، آن وقتی است که همه‌ی دستها را به طرفش دراز کرده‌اند و نسبت به او اظهار ارادت میکنند.

◆ امام حسین علیه‌السلام در غربت بی‌نظیر کربلا، ذرّه‌ای اضطراب به خود راه نداد

آن روز هم که در کربلا همراه یک جمعِ کمتر از صد نفر،[۲] توسط سی‌هزار[۳] جمعیّت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زنها و حرمش را تهدید به اسارت کردند، ذرّه‌ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده‌ی خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.
آن راوی که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتابها دهن به دهن منتقل شده است، میگوید:
«فوالله ما رأيت مكثوراً».[۴]

◆ در کشاکش بلا و انبوه غمهای عاشورا، عزّت الهی در وجود امام علیه‌السلام موج میزد

مکثور، یعنی کسی که امواج غم و اندوه بر سرش بریزد؛ بچّه‌اش بمیرد، دوستانش نابود شوند، ثروتش از بین برود و همه‌ی امواج بلا به طرفش بیاید. راوی میگوید: من هیچ کس را در چهار موجه‌ی بلا مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام محکم‌دل‌تر و استوارتر ندیدم؛ «**أربط جأشاً**».[۵] در میدانهای گوناگون جنگها، در میدانهای اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدمهای گوناگونی برخورد میکند؛ کسانی که دچار غمهای

۱. «مرگ، قلاده‌ای است بر گردن جمیع فرزندان آدم، همان‌طور که بر گردن دختران است.» مثير الأحزان، ص۲۹؛ كشف الغمة، ج، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.
۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴.
۳. الأمالي، صدوق، ص ۵۴۷؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۲۹۸.
۴. تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۳۴۵؛ الإرشاد، ج۲، ص۱۱۱؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۵۰.
۵. همان.

گوناگونند. راوی میگوید: هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه‌ای با این همه مصیبت، مثل حسین‌بن‌علی(علیهما‌السلام) چهره‌ای شاد، مصمّم، حاکی از عزم و اراده و متوکّل به خدا داشته باشد. این همان عزّت الهی است.

◆ امام حسین(علیه‌السلام) سرمشق مبارزه‌های تاریخ است

این جریان را امام حسین(علیه‌السلام) در تاریخ گذاشت و بشر فهمید که باید برای چنان حکومت و جامعه‌ای مبارزه کند؛ جامعه‌ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد. همه باید برای چنان اجتماعی جهاد کنند که به‌وجود بیاید و می‌آید و ممکن است...

احیای ذکر و پیام عاشورا

◆ یادآوری عاشورا، هدایت جامعه را در پی خواهد داشت

اگر پیام امام حسین(علیه‌السلام) را زنده نگه میداریم، اگر نام امام حسین(علیه‌السلام) را بزرگ میشماریم، اگر این نهضت را حادثه‌ی عظیم انسانی در طول تاریخ میدانیم و بر آن ارج مینهیم، برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره‌ی امام حسین(علیه‌السلام) را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدفها برسیم و ملّت ایران إن‌شاءالله خواهد رسید. نام امام حسین(علیه‌السلام) را خدا بزرگ کرده است و حادثه‌ی کربلا را در تاریخ نگه داشته است. اینکه میگوییم ما بزرگ نگه داریم، معنایش این نیست که ما این کار را میکنیم؛ نه. این حادثه بسی عظیم‌تر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کم‌رنگ کند و از بین ببرد.

فلسفه‌ی به همراه بردن خاندان، توسط امام حسین(علیه‌السلام)

امروز روز تاسوعا و فردا روز عاشوراست. روز عاشورا، اوج همین حادثه‌ی عظیم و بزرگ است. حسین‌بن‌علی(علیهما‌السلام) با ساز و برگ جنگ به کربلا نیامده بود. کسی که میخواهد به میدان جنگ برود، سرباز لازم دارد، اما امام حسین‌بن‌علی(علیهما‌السلام) زنان و فرزندان خود را هم با خود آورده است.[1] این به معنای آن است که اینجا باید حادثه‌ای اتّفاق بیفتد که

◆ در کربلا باید حادثه‌ای اتّفاق بیفتد که عواطف انسانها را در طول تاریخ نشانه بگیرد

۱. الأخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ روضة الواعظین، ص ۱۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

عواطف انسانها را در طول تاریخ همواره به خود متوجّه کند، تا عظمت کار امام حسین ؈ معلوم شود. امام حسین ؈ میداند که دشمن پست و رذل است؛ می‌بیند کسانی که به جنگ او آمده‌اند، عدّه‌ای جزو اراذل و اوباش کوفه‌اند که در مقابل یک پاداش کوچک و حقیر، حاضر شده‌اند به چنین جنایت بزرگی دست بزنند؛[۱] میداند که بر سر زن و فرزند او چه خواهند آورد. امام حسین ؈ از اینها غافل نیست؛ اما در عین حال تسلیم نمیشود، از راه خود برنمیگردد، بر حرکت در این راه پافشاری میکند. پیداست که این راه چقدر مهم است؛ این کار چقدر بزرگ است.

ذکر مصیبت

من امروز چند جمله ذکر مصیبت کنم. البته شما از ساعتی پیش اینجا بوده‌اید؛ ذکر مصیبت کرده‌اند و شنیده‌اید. این روزها هم در همه‌ی مجالس و محافل، ذکر مصیبت است.

◆ حضرت ابوالفضل آخرین رزم‌آور اباعبدالله ؈ و شهادت او در راه یک عمل بزرگ است

امروز، روز تاسوعاست و رسم بر این است که در این روز، گوینده‌گان و نوحه‌سرایان، راجع به شهادت اباالفضل العبّاس روضه بخوانند. آن‌طور که از مجموع قرائن به دست می‌آید، از مردان رزم‌آور - غیر از کودک شش‌ماهه،[۲] یا بچّه‌ی یازده ساله[۳]- اباالفضل العبّاس ؈ آخرین کسی است که قبل از امام حسین ؈ به شهادت رسیده است[۴] و این شهادت هم باز در راه یک عمل بزرگ - یعنی آوردن آب برای لب‌تشنگان خیمه‌های اباعبدالله‌الحسین ؈- است.

◆ در کلمات ائمّه ؈ بر وفا و بصیرت حضرت ابوالفضل تأکید شده است

در زیارات[۵] و کلماتی[۶] که از ائمّه ؈ راجع به اباالفضل العبّاس ؈

---

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، صص ۳۴۳-۳۴۴؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۵۹-۶۰.
۲. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۷.
۳. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۹۴.
۴. الأخبار الطوال، صص۲۵۶-۲۵۸؛ الإرشاد، ج۲، صص ۱۰۹-۱۱۰.
۵. کامل الزیارات، صص ۴۴۰-۴۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۲۱۷-۲۱۹.
۶. سرالسلسلة العلویة، ص ۸۹؛ عمدة الطالب، ص ۳۵۶.

رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا. بصیرت اباالفضل العبّاس ﷺ کجاست؟ همه‌ی یاران حسینی، صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیشتر نشان داد.

◆ نپذیرفتن امان‌نامه و دیدن شهادت برادران، نشان از بصیرت حضرت عبّاس ﷺ دارد

در روز تاسوعا، مثل امروز عصری، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان‌نامه کردند و گفتند ما تو را امان میدهیم؛ چنان برخورد جوانمردانه‌ای کرد که دشمن را پشیمان نمود. گفت: من از حسین ﷺ جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامه‌ی شما![1]

نمونه‌ی دیگرِ بصیرت او این بود که به سه نفر از برادرانش هم که با او بودند، دستور داد که قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند؛ تا اینکه به شهادت رسیدند.[2] میدانید که آنها چهار برادر از یک مادر بودند: اباالفضل العبّاس (برادر بزرگتر) جعفر، عبدالله و عثمان.[3] انسان برادرانش را در مقابل چشم خود برای حسین‌بن‌علی ﷺ قربانی کند؛ به فکر مادر داغدارش هم نباشد که بگوید یکی از برادران برود، تا اینکه مادرم دل‌خوش باشد؛ به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نباشد که در مدینه هستند؛ این همان بصیرت است.

◆ وفاداری اباالفضل ﷺ بیشتر از هرجایی در ننوشیدن آب در شریعه متجلّی است

وفاداری حضرت اباالفضل العبّاس ﷺ هم از همه جا بیشتر در همین قضیّه‌ی وارد شدن در شریعه‌ی فرات و ننوشیدن آب است. البته نقل معروفی در همه‌ی دهانها است که امام حسین ﷺ، حضرت اباالفضل ﷺ را برای آوردن آب فرستاد.[4]

◆ طبق نقل معتبر لهوف و ارشاد، امام حسین ﷺ و اباالفضل ﷺ با هم به طلب آب رفتند

اما آنچه که من در نقلهای معتبر، مثل «ارشاد» مفید و «لهوف» ابن‌طاووس دیدم، اندکی با این نقل تفاوت دارد، که شاید اهمّیّت

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۵؛ الإرشاد، ج، ص ۸۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۳۹۱.
۲. الأخبار الطوال، ص ۲۵۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۸.
۳. الطبقات الکبری، ج۳، ص۱۳؛ الإرشاد، ج۲، ص۱۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۲؛ ص۷۴.
۴. المنتخب، للطریحی، ج ۲، صص ۳۰۵-۳۰۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

حادثه را هم بیشتر میکند. در این کتابهای معتبر این‌طور نقل شده است که در آن لحظات و ساعت آخر، آنقدر بر این بچّه‌ها و کودکان، بر این دختران صغیر و بر اهل حرم تشنگی فشار آورد که خود امام حسین علیه‌السلام و اباالفضل علیه‌السلام با هم به طلب آب رفتند.[۱] اباالفضل علیه‌السلام تنها نرفت؛ خود امام حسین علیه‌السلام هم با اباالفضل علیه‌السلام حرکت کرد و به طرف همان شریعه‌ی فرات – شعبه‌ای از نهر فرات که در منطقه بود – رفتند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. این دو برادر شجاع و قوی‌پنجه، پشت به پشت هم در میدان جنگ جنگیدند. یکی امام حسین علیه‌السلام در سن نزدیک به شصت سالگی[۲] است، اما از لحاظ قدرت و شجاعت جزو نام‌آوران بی‌نظیر است. دیگری هم برادر جوان سی‌وچند ساله‌اش[۳] اباالفضل العبّاس علیه‌السلام است؛ با آن خصوصیّاتی که همه او را شناخته‌اند. این دو برادر، دوش به دوش هم، گاهی پشت به پشت هم، در وسط دریای دشمن، صف لشکر را میشکافند؛ برای اینکه خودشان را به آب فرات برسانند، بلکه بتوانند آبی بیاورند.

در اثنای این جنگِ سخت است که ناگهان امام حسین علیه‌السلام احساس میکند دشمن بین او و برادرش عبّاس فاصله انداخته است. در همین حیص و بیص است که اباالفضل علیه‌السلام به آب نزدیکتر شده و خودش را به لب آب میرساند.

آن‌طور که نقل میکنند، او مشک آب را پر میکند که برای خیمه‌ها ببرد. در اینجا هر انسانی به خود حق میدهد که یک مشت آب هم به لبهای تشنه‌ی خودش برساند، اما او در اینجا وفاداری خویش را نشان داد. اباالفضل العبّاس علیه‌السلام وقتی که آب را برداشت، تا چشمش به آب افتاد، «**فذکر عطش الحسین**»؛ به یاد لبهای تشنه‌ی امام حسین علیه‌السلام

۱. اللهوف، صص ۶۹–۷۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۵۰.
۲. تاریخ الائمّة، ص ۸؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۹۰.
۳. إعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۵؛ سرالسلسلة العلویة، ص ۸۹.

شاید به یاد فریادهای العطش دختران و کودکان، شاید به یاد گریه‌ی عطشناک علی‌اصغر ﷺ افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد. در این بیرون آمدن است که آن حوادث رخ میدهد و امام حسین ﷺ ناگهان صدای برادر را می‌شنود که از وسط لشکر فریاد زد: «أَدْرِكْنِی».[1]

خطبه‌ی دوم

شعار اصلاح و معنای آن در کلام امام حسین ﷺ

در زمینه‌ی اصلاح، دو جمله از امام حسین ﷺ نقل شده است. امام حسین ﷺ میفرماید:

«**خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی اُمَّةِ جَدِّی**».[2]

او دنبال اصلاحات است و میخواهد اصلاح به‌وجود آورد. یک جای دیگر هم میفرماید:

«**لِنُرِیَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِی بِلادِکَ**»؛[3]

میخواهیم اصلاح در میان ملّت اسلام و کشور اسلامی به‌وجود بیاید. این شعارِ امام حسین ﷺ است.

◆ انقلاب اسلامی، یک اصلاح بزرگ است. اصلاح به معنی تبدیل نقطه‌های خرابی و فساد به نقاط صحیح است

اصلاح چیست؟ اصلاح این است که هر نقطه‌ی خرابی، هر نقطه‌ی نارسایی و هر نقطه‌ی فاسدی، به یک نقطه‌ی صحیح تبدیل شود. انقلاب، خودش یک اصلاح بزرگ است. اگرچه در اصطلاحات سیاسی دنیا، «انقلاب» را در مقابل «اصلاح» قرار میدهند، اما من با آن اصطلاح نمیخواهم حرف بزنم. من اصلاح با اصطلاح اسلامی را مطرح میکنم. خود انقلاب، بزرگترین اصلاح است.

---

۱. المنتخب، للطریحی، ج ۲، ص ۳۰۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۴۱-۴۲.

۲. «من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امّت جدّم خارج شدم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. تحف العقول، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۷؛ ص ۸۱.

۱۳۷۹/۲/۱

ثبات جبهه‌بندی‌های اصلی بشر در طول تاریخ

◆ **پایه‌های زندگی بشر و جبهه‌بندی‌های اصلی در تاریخ ثابت‌اند، بنابراین تاریخ برای امروز ما قابل استفاده است**

عدّه‌ای سعی میکنند حوادث روزگار ما را یک حوادث استثنایی – که به هیچ وجه از تاریخ قابل استفاده نیست – وانمود کنند. این غلط است. رنگهای زندگی عوض میشود، روشهای زندگی عوض میشود؛ اما پایه‌های اصلی زندگی بشر و جبهه‌بندی‌های اصلی بشر، تغییری پیدا نمیکند.

تبدیل امامت به سلطنت؛ بزرگترین ضربه به اسلام

◆ **تبدیل حکومت امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام به سلطنتِ شام، ضربه‌ای سنگین بر اسلام بود**

◆ **امام حسن علیه السلام برای حفظ اصل اسلام تن به صلح تحمیلی داد**

◆ **حادثه‌ی عاشورا نتیجه‌ی خروجِ حکومت از محور امامت است**

◆ **مقابله با امامت، اساس حمله و نقشه‌ی دشمن است**

در صدر اسلام، بزرگترین و مهمترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام حسن و حکومت علی‌بن‌ابی‌طالب علیهما السلام به سلطنت شام تبدیل شد![1] البته امام حسن مجتبی علیه آلاف التحیة والثناء آن روز به خاطر یک مصلحت بزرگتر، که حفظ اصل اسلام بود، مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد.[2] حکومت را از امام حسن علیه السلام گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینیِ خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه‌ی کربلا پیش می‌آید. آن وقت حادثه‌ی کربلا حادثه‌ای نیست که بشود جلویش را گرفت؛ اجتناب ناپذیر میشود. بیست سال بعد از آنکه حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن – که امامت است – گرفته شد،[3] امام حسینِ فرزند پیامبر در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه‌ی دشمن این است که حکومت را از محور اصلی – محور امامت، محور دین – خارج کند؛ بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد!

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۲۴ و ۴۷؛ السنن الكبرى، نسائی، ج ۶، ص ۴۵۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۳۱، صص ۵۴۱-۵۴۲.
۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۳؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۴۲۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۶۲.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۳۹-۲۴۰؛ الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۴۱۸.

۱۳۷۹/۲/۱۱

عملکرد امام سجاد(ع) پس از عاشــورا

کاری که امام کردند، در درجه‌ی اوّل، زنده نگه داشتنِ حادثه‌ی کربلا بود، که همه‌ی عوامل میخواست آن را از بین ببرد. اینکه امروز ما نام امام حسین و کربلا را می‌آوریم، به برکت امام سجّاد(ع) است. اگر ایشان همّت نمیکردند، امروز ماجرای امام حسین(ع) یک ماجرای کهنه‌ی تمام شده در تاریخ بود. آن بزرگوار، این حادثه را زنده نگه داشت.

در درجه‌ی دوم، چیدن یک پایه – یک قاعده – برای تشیّع بود؛ چون شیعه بعد از قضیّه‌ی کربلا، بکلّی از هم پاشیده بود. آدمهای میانه حال، ضعیف و ترسو، از خود، بی‌خود شده بودند. آنهایی هم که شیعه بودند، خیلی‌هایشان در دل، از تشیّع توبه کردند و یک عدّه معدود ماندند. امام سجّاد(ع) توانست یک قاعده‌ی مستحکم اعتقادی و فکری درست کند و این معارف را بــتدریج جمع کند.

◆ امام ســـجّاد(ع) پس از واقعه‌ی عاشورا دو کار مهم انجام داد:

۱. زنده نگه داشتن حادثه‌ی کربلا؛

۲. ایجاد یک پایه‌ی مستحکم فکری برای شیعه

ارتداد مردم پس از عاشورا

آن روایتی که بنده، مکرّر در جاهای مختلف خوانده‌ام که «**إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلاَّ ثَلاثَة**»[۱] یا «**أربعة**»،[۲] یا «**خمسة**»– پنج نفر را اسم می‌آورد[۳] – مال امام صادق(ع) است؛ که بعد از امام حسین(ع) و حادثه‌ی کربلا، مردم برگشتند؛ یعنی آنهایی که حتی درِ خانه‌ی اهل‌بیت(ع) هم بودند، بر اثر ترس برگشتند! یعنی وقتی یک حادثه‌ی اجتماعی یا سیاسی پیش می‌آید، آدمهای ضعیف و متوسّط، آدمهای مردّد و یا فرصت‌طلب، همه بــتدریج از آن مرکز جدا میشوند و یک عدّه‌ی خاص میمانند: «**قَلَّ الدَّيَّانُون**».[۴]

◆ روایت ارتداد مردم بعد از امام حسین(ع)، شامل برخی ارادتمندان اهل‌بیت(ع) نیز میــشود

◆ تــــرس و تردید، علتهای ارتداد هستند

◆ در حـــوادث سیاســـی و اجتماعی انســـانهای ضعیف، مـــردد و فرصت‌طلب از مرکز حق جدا میـــشوند

---

۱. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.
۲. إختيار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۲۲۰.
۳. كتاب الزهد، ص ۱۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۸۴.
۴. التحفة العسجدية، صص ۶-۷؛ نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴؛ ص۱۹۵.

◆ بعد از شهادت یاران امام علیه‌السلام و توّابین، افرادی انگشت‌شمار در خطّ امامت باقی ماندند

◆ ائمه علیهم‌السلام، معارف اسلامی را با عدّه‌ی کمی از یاران، گسترش دادند

این عدّه‌ی خاص، بهترینهاشان، ابتدا در کربلا و بعد در ماجرای «توّابین» شهید شدند؛ متوسطها ماندند. متوسطها هم برگشتند. فقط چندتایی ماندند که یکی از آنها، همین «أبوخالد الکابلی» است؛ یکی «یحیی‌بن‌أم‌طویل» است؛ همچنین «جبیربن‌مطعم». اینها چند نفر از کسانی هستند که قرص و محکم ماندند. آن وقت حضرت، این معارف را به وسیله‌ی همین عدّه‌ی اندک، آهسته آهسته توسعه دادند. بعد امام صادق علیه‌السلام میفرمایند:

«**ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا**».

◆ امام سجّاد علیه‌السلام یک بار دیگر پایه‌ی تشیع را محکم کرد و سایر ائمه علیهم‌السلام آن را توسعه دادند

بعد مردم ملحق گردیدند و هی زیاد شدند؛[1] دایره‌ی تشیّع، گسترش پیدا کرد. این، کارِ امام سجّاد علیه‌السلام است. یعنی اگر زحمات سی‌وچند ساله‌ی[2] حضرت نبود، ما دیگر امام صادق علیه‌السلام هم نداشتیم که حالا بخواهد بیاید، مثلاً معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام را بیان کند. آن بزرگوار، پایه را در واقع یک‌بار دیگر محکم کرد؛ دیگران آمدند و آن را تکثیرش کردند، بالا بردند، یا مثلاً توسعه دادند. این، کار امام سجّاد علیه‌السلام است.

۱۳۷۹/۳/۱۳

کوتاهی خواص در یاری ائمه علیهم‌السلام برای تشکیل حکومت اسلامی

◆ تقدیر الهی، تشکیل حکومت اسلامی، سی سال پس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ده سال بعد از امام حسین علیه‌السلام بود

روایتی از حضرت صادق علیه‌السلام است که میفرماید:

«**وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ**»؛[3]

در تقدیرات الهی این بوده که با فاصله‌ی سی‌سال از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ده سال بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام امر حکومت به دست اهل‌بیت علیهم‌السلام برگردد.

---

۱. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ روضة الواعظین، ص ۲۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۶؛ ص ۱۵۲.
۳. «همانا خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد وقت گذاشت، چون حسین صلوات‌الله‌علیه کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت، آن را تا صدوچهل به تأخیر انداخت.» الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴؛ ص ۱۱۴.

منتها، نتیجه به این بزرگی، کِی حاصل میشود؟ وقتی مردم، مقدّماتش را با اراده و با تصمیم خودشان فراهم کرده باشند. خدای متعال که با کسی قوم و خویشی ندارد! کاری که به عهده‌ی مردم بود، انجام نگرفت. کاری که به عهده‌ی امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام بود، آنها انجام دادند؛ اما کاری که به عهده‌ی خواص بود - از عبدالله‌بن‌جعفر و عبدالله‌بن‌عبّاس تا بقیّه - انجام نشد. حتی همانهایی که بعد به کربلا آمدند و همراه با امام حسین علیه‌السلام جنگیدند، در زمان جناب مسلم، کاری که باید میکردند، نکردند؛ کوتاهی کردند، والاّ مسلم آن‌طور نمیشد؛ باید قضیّه را تمام میکردند که نکردند. خُب؛ این نکردنها، موجب شد که حادثه‌ی کربلا پیش آید.

• کوتاهی خواص در یاری امام حسن و امام حسین علیهماالسلام مانع تحقّق تقدیر الهی شد

بعد حضرت میفرماید:

«فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ»؛[1]

• تقدیر الهی، تشکیل حکومت اسلامی در سال صدوچهل بود

یعنی عقب افتاد...یعنی هفتاد سال عقب افتاد. سالهایی است که بنی‌عبّاس بر سر قدرت بودند، امام سجّاد علیه‌السلام کار خودش را کرد، تلاش خودش را کرد، مردم را جمع کرد، شیعه را احیا کرد.

در روایت دیگری، حضرت صادق علیه‌السلام میفرماید:

«إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلاَّ ثَلاثَةٌ»[2] أو خمسة.[3]

• ارتداد به معنی بازگشت از راه اهل‌بیت علیهم‌السلام بر اثر ترس و تردید است

حضرت اسم می‌آورد که به جز فلان کس و فلان کس، بقیّه همه ارتداد پیدا کردند. ارتداد؛ نه اینکه کافر شدند. یعنی از این راه برگشتند؛ با ترس، رعب و تردید. و بعد، حضرت سجّاد علیه‌السلام تلاش کرد. امام صادق علیه‌السلام میفرماید:

• با تلاش امام سجّاد و امام باقر علیهماالسلام عدّه‌ی زیادی به راه حق ملحق شدند

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا»؛[4]

---

۱. همان.
۲. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.
۳. کتاب الزهد، ص ۱۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۸۴.
۴. همان.

مردم آمدند و کم کم زیاد شدند. آن وقت زمان امام باقر علیه‌السلام پایه‌های اعتقادی، محکم شد.

◆ خواص، در همه‌ی دوران‌ها کوتاهی کردند

ائمّه علیهم‌السلام کوتاهی نکردند؛ ولی کسانی‌که بایستی به میدان می‌آمدند، خواصّی که میبایست در هنگام لازم حرف بزنند، در هنگام لازم اقدام کنند، در هنگام لازم فکر کنند، در هنگام لازم تشکّل ایجاد کنند، نیامدند. لذا بنی‌عبّاس حکومت را به دست گرفتند. بعد میفرماید: «ما به خواصّمان گفتیم؛ آنها افشا کردند: «**فَأَذَعْتُم**»[1] آن وقت خدای متعال، عقب انداخت.

◆ با کوتاهی خواصّ زمان امام صادق علیه‌السلام اسرار افشا شد

۱۳۷۹/۷/۱۹

تأویل درست حدیث بازوبند حسنین علیهماالسلام

حدیثی را در «خصال صدوق» دیدم.



بیان والایی دارد. میگوید:

«**كَانَ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ تَعْوِيذَانِ حَشْوُهُمَا مِنْ زَغَبِ جَنَاحِ جَبْرَئِيل**»؛[2]

◆ نگاه عامیانه و غلط به حدیث بازوبند حسنین علیهماالسلام مستلزم دوری از معنای والای این حدیث است

حسن و حسین علیهماالسلام دو بازوبند داشتند که داخل آنها نرمه‌های پَرِ جبرئیل بود. یک وقت آدم این را با همین نگاه عامیانه می‌بیند؛ گویا این‌طور تصوّر میشود که جبرئیل - که به خانه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آمده و میرفته - مثل مرغهای هوا پر میزده و نرمه‌های پَرش میریخته است؛ حضرت هم برای اینکه مثلاً اینها اسراف نشود، پَرها را جمع میکردند و دو بازوبند برای امام حسن و امام حسین علیهماالسلام درست میکردند!

◆ معنای صحیح و والای حدیث بازوبند، این است که حسنین علیهماالسلام عوالم لایتناهی عالم غیب را مانند جبرائیل سیر میکنند

در حالی که اگر شما این سخن را در مقابل آدمی که اهل ذوق است، بگذارید، طور دیگری معنا میکند. شما خودتان مگر نمیگویید که انسان با دو بال پرواز میکند؛ آن دو بال کجاست؟ مگر نمیگویید که دست خدا در آستین اوست؛ پس دست خدا کجاست؟ مگر

۱. کتاب الغیبة، صص ۳۰۳-۳۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۵.
۲. الخصال، ص ۶۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۳.

نمیگویید: «یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ»[۱]– وقتی که تو بیعت میکنی و دست بیعت کنندگان روی دست تو قرار میگیرد، این دست خداست که روی دست توست – پس دست خدا کجاست؟ از این‌گونه حرفـها ما در زندگی خود زیاد میگوییـم. این هم همان زبان است. میـخواهد بگوید حسن وحسینﷺ بازوبندشان از نوع پَر جبرئیل است. اینها کسانی هستند که با پَر جبرئیل پرواز میکنند؛ عوالم لایتناهی عالم غیب را همان‌طور که جبرئیل سیر میکند، حسن و حسینﷺ هم سیر میکنند.

◆ وجود برداشتـهای غلط از احادیث، نشان‌دهنده‌ی کنار رفتن حدیث از مرتبه‌ی والای ذهنیّت انسانهای هوشمند است

معنای این سخن بسیار واضح است. چیزی نیست که انسان اگر بخواهد آن را درست بفهمد، چندان احتیاجی به مؤونه داشته باشد؛ همچنان که «یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ» را شما خوب می‌فهمید؛ همچنان که «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی»[۲] را شما خوب می‌فهمید. یک نفر دیگر در آن طرف دنیا پیدا میشود و میگوید: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی»؛ یعنی خدای متعال روی کرسی جلوس کرده و بعد اضافه هم میکند که مثلاً شبـهای جمعه یا شبـهای چهارشنبه هم از روی کرسی بلند میشود و به میان مردم می‌آید و سیری میکند تا از حال مردم مطّلع شود! چطور شما آن منطق و آن بیان را تخطئه میکنید؛ این بیان را هم همان‌طور باید تخطئه کرد. این یک دلیل است که حدیث از آن مرتبه‌ی والای ذهنیّت آدمهای هوشمند، بـتدریج لغزیده و کنار رفته است.

۱۳۷۹/۸/۹

تناسب روز ولادت امام حسینؑ با روز پاسدار

◆ شأن پاسدار، صرفِ همه‌ی وجود در راه حقیقت، عدالت، اقامه‌ی دین خدا و مبارزه با ظلم است

روز ولادت امام حسینؑ با هویّت پاسداری مناسبتی دارد و آن این

۱. «دست خدا بالای دست آنهاست.» فتح، ۱۰.
۲. طه، ۵.

است که پاسدار میگوید و میخواهد که تلاش خود، نیروی خود، همّت خود و خلاصه همه‌ی وجود خود را در راه حقیقت، در راه عدالت، در راه آزادگی، در راه اقامه‌ی دین خدا، در راه مبارزه با ظلم و ستم، در راه مقابله با زورگوها و زیاده‌طلب‌ها و متکبّران دنیا و خلاصه در راه حسین‌بن‌علی علیهما السلام مصرف کند. شأن پاسدار این است.

۱۳۷۹/۸/۲۴

ایثارگری؛ یک فرهنگ تاریخی

برای ملّت ما مسئله‌ی ایثارگری، یک فرهنگ تاریخی است. شاید بسیاری از ملّتهای عالم یادگارهای عزیزی را که ملّت ما در تاریخ خود از ایثار و فداکاری به یاد دارد، در تاریخ خودشان نداشته باشند. از روز اوّل، بهترینها، صادق‌ترین‌ها، شجاع‌ترین‌ها و برجسته‌ترین‌ها، در صفوف مقدّم ایثارگری قرار گرفتند. عزیزترین بندگان خدا همان چند نفری بودند که خدای متعال در قرآن از آنها به ایثار یاد میکند:[1]

«**وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَة**».[2]

زهرای عزیز و حسن و حسین علیهم السلام – نور چشمان پیغمبر[3] – در آن دوران و در همه‌ی دورانها، عزیزترین، شریف‌ترین و نورانی‌ترین انسانها بوده‌اند؛ اما همین عزیزان، همین کسانی که قوام هستی عالم به‌وجود آنهاست، روزی که نیاز به نان آنها بود، نان خود و مایه‌ی حیات خود را به دیگران دادند.[4] آن روز هم که نیاز به جان آنها بود تا اسلام بماند، جانـشان را بی‌دریغ تقدیم کردند. چه کسی، کدام دختر جوان، کدام زن بزرگ، از سیّده‌ی نساء عالمین، بالاتر؟ کدام جوان

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۳۳۱–۳۳۲؛ مجمع البیان، ج ۹، صص ۴۳۰–۴۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۵۹.

۲. «و آنها را بر خود مقدّم میدارند؛ هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند.» حشر،۹.

۳. الأمالی، صدوق، ص ۱۷۶؛ کامل الزیارات، ص ۱۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۶.

۴. شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۳۳۱–۳۳۲؛ الأمالی، طوسی، ص ۱۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۲۸.

از سرور جوانان بهشت، برتر؟ این بزرگی، این عزّت و این زیبایی چهره‌شان در طول تاریخ برای چیست؟ اگر این فداکاری‌ها نبود، اگر صف مقدّم انبیا و اولیا زودتر از همه‌ی انسانهای دیگر به میدان فداکاری نمی‌شتافتند، کدام فضیلت در دنیا زنده میماند؟

عزیزان من! امروز اگر در راقی‌ترین و عالی‌ترین سطوح معرفت بشری، ارزشهای انسانی زنده مانده است؛ امروز اگر در چشم همهی مردم دنیا، عدالت و استقامت زیباست و اگر صفات و خلقیّات عالی بشری در بالاترین نقطه‌ی فهرست زیبایی‌ها قرار دارد، این به خاطر همین حقیقت است که بهترینها و برترینها خودشان را در صفوف مقدّم مبارزه برای حق و حقیقت قرار دادند.

◆ **زیبایی امروزِ مفاهیمی چون عدالت و استقامت، مرهون فداکاری دیروز بهترین‌ها در راه این مفاهیم است**

بگذار چشمهایی که جز زیباییهای مادّی را نمی‌بینند، تعجّب کنند. بگذار کسانی که از این چند روز زندگی، جز کمی بیشتر خوردن و کمی خوش‌تر زندگی کردن هیچ نفهمیده‌اند، کسانی را که در راه جلوه حقّ و حقیقت حاضر به فداکاری شدند، سرزنش کنند که سرزنش هم میکنند.

فدا شدن اباعبدالله علیه‌السلام برای زنده ماندن حق

آن روز که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دست عزیزترین عزیزان خود را گرفت و به سوی میدان خطر به راه افتاد، بسیاری تعجّب کردند، بسیاری ملامت کردند، بسیاری او را منع کردند؛[1] اما آنها نمیدانستند که اگر امام حسین علیه‌السلام این کار بزرگ را نکند، حق در دنیا زنده نخواهد ماند. او فدا شد تا حق بماند.

◆ **ملامتگران امام حسین علیه‌السلام در مسیر قیام، حقیقت قیام را نمی‌فهمیدند**

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص ۴۴۴-۴۴۷؛ أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۶؛ الأخبار الطوال، صص ۲۲۸-۲۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۵۳ و ۲۸۶-۲۸۷؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۶-۱۷ و ۷۰ و ۹۹؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مروج الذهب، ج ۳، صص۵۵-۵۶ و ۶۰؛ دلائل الإمامة، ص ۱۸۲؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۶۸-۷۲ و ۷۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۹؛ الثاقب، صص ۳۳۰-۳۳۱؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۷۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۰۱-۲۰۲ و ۲۱۶ و ج ۶۵، ص ۱۲۷؛ الخرائج، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۵۴؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص۲۴۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۰؛ مثیر الأحزان، ص ۱۷؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۷؛ اللهوف، صص ۱۹-۲۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۲۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۱۳۷۹/۱۰/۲۷

دعاهای انسان‌ساز ائمّه (علیهم السلام)

◆ **دعای عرفه، سرشار از معارف الهی است**

◆ **هر کس دعای عرفه را با توجّه به معنایش بخواند، متحوّل میشود**

◆ **ادعیه، متضمّن درس زندگی و هویت‌بخش انسان در همه‌ی زمینه‌ها هستند**

دعای عرفه‌ی امام حسین (علیه السلام) پُر از معارف است. من به شما عزیزان واقعاً با قاطعیّت عرض میکنم: بپذیرید که هر کس دعای عرفه را با توجّه به معنایش بخواند، از وقتی که این دعا را شروع به خواندن میکند تا به آخرش برسد، با آن آدمی که قبل از خواندن دعا بود - ولو قبلاً ده بار این دعا را خوانده باشد - بکلّی تفاوت میکند.

دعاهای صحیفه‌ی سجّادیّه نیز همین‌طور است. این دعاها درس زندگی است. در همین دعاهایی که به حسب ظاهر، حضرت با گردن کج نشسته‌اند، گریه کرده‌اند و خوانده‌اند، منش سیاسی یک آدم سیاستمدار در دنیای امروز فهمیده میشود. این دعاها، همان هویّت لازم یک انسان والای با شخصیّت قویِّ فعّال پیشرو را - که چنین آدمی در همه‌ی زمینه‌ها میتواند پیش برود؛ در علم، در سیاست، در صنعت، در جنگ، در همه چیز - به انسان می‌بخشد.

۱۳۷۹/۱۲/۲۳

صبر و احتساب در مورد اباعبدالله (علیه السلام)

◆ **از صفات برجسته‌ی امام حسین (علیه السلام) صبر و احتساب است. احتساب یعنی به پای خدا گذاشتن و برای او انجام دادن**

راجع به امام حسین (علیه السلام) و یا دیگر ائمّه (علیهم السلام)، گاهی میخوانید که حضرت چه کردند:

«صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ».[۱]

یک‌جا میگویند: «صَبْراً وَ احْتِسَاباً».[۲]

احتساب یعنی همین. صبر کردید و احتساب کردید. «احتساب»، یعنی پای خدای گذاشتید؛ گفتید: «خدایا! من برای تو انجام می‌دهم.»

---

۱. مصباح المتهجد، ص ۷۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۷، ص ۲۶۵.
۲. الهدایة الکبری، ص ۲۰۴.

۱۳۸۰/۲/۱۹

بایستگی عرضه‌ی درس حسین‌بن‌علی علیه‌السلام

◆ **از بایسته‌های مجالس حسینی، درس‌آموزی از مکتب امام حسین علیه‌السلام است**

من اگر بخواهم درباره‌ی مجالس عزاداری در کلّ کشور قضاوت کاملی کنم، این قضاوت صددرصد مثبت نیست. اخلاص و ارادت و وفا و ایمان مردم جای حرف ندارد. بعضی از منبرها و سخنرانیها، جالب و بسیار ممتاز است؛ بعضی از عزاداریها خوب است؛ اما اینها همگانی نیست. ما باید همّت کنیم تا به برکت همین مجالس، درس حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را که بحمدالله امروز در فضای زندگی ما، امام حسین علیه‌السلام و زینب‌کبری علیهاالسلام و علی‌اکبر علیه‌السلام و اباالفضل علیه‌السلام و دیگران حضور دارند و این مدرسها زنده‌اند: «بَلْ أَحْیاءٌ»،[1] با همه‌ی قوّت و قدرت، بر افکار عمومی جامعه‌مان عرضه کنیم. این، آن کاری است که هم به عهده‌ی من است، هم به عهده‌ی شماست، هم به عهده‌ی نوحه‌خوان است، هم به عهده‌ی سخنران است و هم به عهده‌ی سینه‌زن است.

برخورداری تشیّع از هنری استثنایی

◆ **عزاداری، ترکیب ایمان و عاطفه و جریانی موّاج در تاریخ است**

ما یک هنر استثنایی داریم که هیچ‌جا آن را ندارند و هیچ مذهبی نتوانسته آن را اوّلاً، این‌طور تجسّم بخشد و ثانیاً، ماندگار کند که ایمان و عاطفه در هم بپیچند و این جریان موّاج را در تاریخ به‌وجود آورند و روزبه‌روز هم زنده‌تر شوند. عزاداریهای امروزِ شما از عزاداریهای دوران جوانی بنده بسیار بهتر و پُرشورتر است؛ این همان زنده شدن بیش از پیش است و همین‌طور فیضانش میرسد؛ ولی باید برکاتش هم سرریز شود.

بایستگی شناخت حرکت عاشورا

◆ **شناخت عاشورا منحصر به زمان وقوع آن نیست؛ معرفتی مربوط به همه‌ی زمانهاست**

باید ماجرای امام حسین علیه‌السلام شناخته شود. کجا شناخته میشود؟ در

۱. «بلکه آنان زنده‌اند.» بقره، ۱۵۴؛ آل‌عمران، ۱۶۹.

تاریخ؟ آری؛ این یک بخش از آن است؛ اما قضیّه‌ی امام حسین ﷺ فقط قضیّه‌ی آن قطعه از تاریخ نبود. اگر مربوط به همان قطعه از تاریخ بود، اینقدر ماجرا و سروصدا و تکرار نداشت. بنابراین، فقط مربوط به آن زمان نیست.

◆ حرکت امام حسین ﷺ حرکتی نمادین و قابل انطباق بر شرایط مشابه در تاریخ است

◆ ائمّه ﷺ همواره برای زنده نگه‌داشتن درس امام ﷺ تلاش کرده‌اند

◆ ستمگران تاریخ همواره آماج تیر عاشورا بوده‌اند

◆ عاشورا، جریانی سیّال، موّاج و تمام نشدنی است

امام حسین ﷺ هم خودش در کربلا و قبل از کربلا فرمود که عمل من نمادین است؛ یعنی هر جا چیزی از آنچه که امروز در رأس قدرت است، ولو نه همه‌اش، وجود داشته باشد، باید چیزی از این جنسی که من به بازار می‌آورم، عرضه شود؛ هم ائمّه‌ی بعد از او ماجرا را این‌گونه زنده کردند و بر آن تأکید ورزیدند؛ و هم آن کسانی که آماج مستقیم تیر خطاناشدنی امام حسین ﷺ بودند - یعنی حکومتهای ظالم و ستمگر - در مقابل حرکت امام حسین ﷺ عکس‌العمل نشان دادند؛ البته نه در ماجرای عاشورا، بلکه صد سال، صدوپنجاه سال، سیصد سال بعد از آن. این نشان‌دهنده‌ی آن است که این ماجرا، سیّال و موّاج و تمام‌نشدنی است.

◆ فهمیدن عاشورا به شناخت عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویّت یزیدی در هر زمان و برخورد حسینی با آن است

پس فهمیدن قضیّه‌ی عاشورا فقط در تاریخ نیست؛ در هر زمانی باید دید عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویّت یزیدی کجا پیدا میشود؛ آن‌گاه در مقابلش باید عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویّت حسینی را به میدان آورد. پس معرفت و شناخت میخواهد. از جمله‌ی مهمترین کارهای هیئتها و جلسه‌ها و عزاداریها، تبیین این مسئله است. البته وظایف مهم دیگرشان، تبیین قرآن و دین و همان معارفی است که امام حسین ﷺ فدای آن شد. امام حسین ﷺ - و همین‌طور سایر ائمّه ﷺ - خودشان را فدا کردند تا آن معارف زنده بماند. این مجالس بایستی این چیزها را نشان دهد.

◆ وظایف هیئتها و مجالس حسینی، تبیین درس قیام عاشورا و معارف قرآنی و اسلامی است

شما این قضیّه را مقایسه کنید با آن جلسه‌ای که مستمع دو ساعت از اوّل تا آخر جلسه می‌نشیند؛ اما هرچه گوش میکند، می‌بیند چیزی از

این‌جلسه گیرش نیامد. بعضی از مجالس این‌گونه است، بنابراین آب و رنگ جلسه کافی نیست؛ باید روح جلسه هم این معنا را داشته باشد. این چگونه حاصل میشود؟

منبر مجالس حسینی و بایسته‌های آن

اوّل اینکه منبرها و سخنرانیهای جلسات شما سازنده باشد؛ یعنی به گونه‌ای باشد که اگر کسی مثلاً سه سال در هیئت شما رفت‌وآمد میکند، بعد از این مدّت، عوام از این جلسه بیرون نرود؛ فهمیده و آگاه و با معلومات خارج شود. منبر باید آدم‌ساز و فکرساز باشد. البته من این نکته را باید به منبریها بگویم و میگویم؛ اما به شما هم باید بگویم، چون شما سخنران را انتخاب میکنید. من گاهی مجالس شما را دیده‌ام. الحمدلله سخنرانان خوبی دعوت میشوند که آدم واقعاً تحسین میکند؛ اما این کار باید همه‌گیر شود. سخنران باید از اوّل دهه تا آخر دهه و یا در جلسات متناوب هفتگی و غیره، مثل یک کلاس درس، خطّی را دنبال کند و نگوید نمی‌پسندند.

- **منبر باید آدم‌ساز و فکرساز باشد**
- **سخنران باید از اول تا آخر دهه و یا در جلسات پی‌درپی، یک خط و یک موضوع را دنبال کند**

روضه‌خوانی و نوحه‌سرایی و بایسته‌های آن

دوم اینکه روضه و نوحه و سینه‌زنی هم باید فضا را از مسائل زنده‌ی حسینی - معرفت و آگاهی - پُر کند. شاید بعضی از شما یادتان باشد و بعضی هم یادتان نباشد که محرّم آخر و ماقبل آخر دوران طاغوت که به پیروزی انقلاب متّصل شد، همین‌طور بود؛ یعنی نوحه‌هایی که میخواندند و گاهی نوار آن را به شهرهای مختلف میبردند، متوجّه نظام طاغوت بود. من آن زمان تبعید بودم که این نوارها را از شیراز و رفسنجان برایم آوردند. شما آن نوارها را گوش کنید. عزاداری باید آن‌گونه باشد. در آن روزها، آن مجالس به نظام طاغوتی که بر سرِ کار بود، متوجّه بود. امروز الحمدلله نظام طاغوت بر سرکار نیست، اما حرفهای دیگری برای گفتن و عَلَمهای دیگری برای بلند کردن

- **روضه بایستی فضا را از معرفت و آگاهی پر کند**

وجود دارد.

• مفاهیمی چون مبارزه با فساد، استکبار جهانی و شایسته‌سالاری باید در سینه‌زنی‌ها بیاید

همه‌ی مفاهیمی که امروز نظام اسلامی دنبال آنهاست - عدالت، مبارزه با فساد، مبارزه با استکبار جهانی، مبارزه با تبعیض، توجّه به شایسته‌سالاری و شایسته‌گزینی - مفاهیم اساسی دینی ماست و همه‌اش هم حسینی است. اینها باید در سینه‌زنی‌ها بیاید.

• باید از ترکیب عجیب و آلیاژ چندین عنصره‌ی عاشورا برای نیازهای هر زمان بهره‌برداری نمود

آیا اینها با نوحه و روضه و گریه و ناله میسازد؟ البته؛ چون همه‌ی این عناصر، در آن حادثه وجود دارد. آن حادثه، یک ترکیب عجیب و یک آلیاژ چندین عنصره است. ذهنهای فعّال عناصر را درست تجزیه کنند و آنها را در صفحه‌ی روز عاشورا و شب عاشورا و ایّام محرّم و در کلمات آن بزرگوار پیدا کنند و مطرح نمایند؛ آن‌گاه این میشود «هیئت رزمندگان اسلام». هیئت رزمندگان به این معنا، فقط هیئت رزمندگان دوران جنگ تحمیلی نیست؛ بلکه هیئت رزمندگانِ همین امروز در راه حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است.

۱۳۸۰/۵/۳

پاسداری زینب کبری علیهاالسلام از اسلام

• حضرت زینب علیهاالسلام با ایستادگی خود، از روح کلّی اسلام و جامعه‌ی اسلامی پرستاری و پاسداری نمود

تلاش حضرت زینب علیهاالسلام فقط این نیست که از امام بیماری در کربلا حراست[1] و پرستاری[2] کرده است. حضرت زینب علیهاالسلام از روح کلّی اسلام و جامعه‌ی آن روز مسلمین پرستاری کرد؛ پرستاری بزرگ او آن‌جاست. حضرت زینب در مقابل یک دنیا بدی، ظلم، بی‌انصافی، حیوان‌صفتی و قساوت، یک‌تنه ایستاد و با این ایستادگی، توانست از روح کلّی اسلام حراست و پرستاری کند. همچنان که میگوییم امام حسین علیه‌السلام اسلام را حفظ کرد، میتوانیم دقیقاً ادّعا کنیم که حضرت

۱. المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۱؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۳.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۸؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱.

زینب‌علیهاالسلام هم با ایستادگی خود، اسلام را حفظ کرد. این ایستادگی، یک رمز و راز و یک عامل اصلی است.

۱۳۸۰/۶/۳۰

مبارزه‌ی سیاسی و مستمرّ اهل‌بیت علیهم‌السلام

باید به این نکته در زندگی ائمّه علیهم‌السلام توجّه داشته باشید که این بزرگواران، دائم در حال مبارزه بودند؛ مبارزه‌ای که روحش سیاسی بود، زیرا کسی هم که در مسند حکومت نشسته بود، مدّعی دین بود؛ او هم ظواهر دین را ملاحظه میکرد. حتی، گاهی اوقات، نظرِ دینیِ امام را هم میپذیرفت؛ مثل قضایایی که در مورد «مأمون» شنیده‌اید که صریحاً نظر امام را قبول کرد.[1] یعنی اِبایی نداشتند که گاهی نظر فقهی را هم قبول کنند. چیزی که موجب میشد این مبارزه و معارضه با اهل‌بیت علیهم‌السلام وجود داشته باشد، این بود که اهل‌بیت علیهم‌السلام، خودشان را «امام» میدانستند. میگفتند: «ما امامیم». حضرت صادق علیه‌السلام در مِنی که رفته بود، فرمود: «**إِنَّ رَسُولَ اللهِ کانَ الْإمامُ**»[2] و همه را یک به یک برشمرد، تا به خودش رسید و فرمود: «من‌امامم». اصلاً بزرگترین مبارزه علیه حکّام، همین بود؛ چون کسی که حاکم شده بود و خود را امام و پیشوا میدانست، میدید شواهد و قرائنی که در امام لازم است، در حضرت هست و در او نیست و این موجود را برای حکومت، خطرناک میشمرد؛ چون مدّعی است. حکّام، با این روحِ مبارزه می‌جنگیدند و ائمّه علیهم‌السلام هم مثل کوه ایستاده بودند.

◆ ائمّه علیهم‌السلام دائم در حال مبارزه‌ی سیاسی بودند؛ زیرا کسی که در مسند حکومت نشسته بود، مدّعی دین بود و از سوی اهل‌بیت علیهم‌السلام خودشان را «امام» می‌دانستند

◆ اعتقاد به امامت و اظهار آن از سوی ائمّه علیهم‌السلام، بزرگترین مبارزه علیه حکّام بود

بدیهی است که در این مبارزه، معارف، احکام فقهی و خُلقیّات و اخلاقیّاتی که ائمّه علیهم‌السلام ترویج میکردند، جای خود را دارد. تربیت

◆ بقای شیعه نشان از مبارزه‌ی جدّی و دائمی اهل‌بیت علیهم‌السلام دارد

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۱، صص ۲۶۳-۲۶۴؛ التوحید، صدوق، صص ۳۲۰-۳۲۱و۳۴۱-۳۴۲و۳۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۳۵۱-۳۵۹.
۲. الکافی، ج ۴، ص ۴۶۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

شاگردِ بیشتر و ارتباطات شیعی، روزبه‌روز گسترده‌تر شد. شیعه را اینها نگه‌داشت. شما مرامی را در نظر بگیرید که دویست‌وپنجاه سال علیه آن حکومت شده است! اصلاً باید هیچ چیز آن نماند؛ باید بکلّی از بین برود؛ ولی شما ببینید الآن دنیا چه خبر است و شیعه به کجا رسیده است!

◆ موفّقیّت برخی از ائمّه علیهم‌السلام در گسترش شیعه در دوران خود، از امام حسین علیه‌السلام در دوران آن حضرت بیشتر بود

اینها مبارزه میکردند و برای همین مبارزه هم جانشان را از دست دادند. راهی است که رو به هدفی مشخّص ادامه دارد. گاهی یکی برمیگردد، یکی از این طرف میرود؛ اما هدف یکی است. این بزرگواران، از امام حسین علیه‌السلام که پایه را گذاشت، موفّق‌تر بودند؛ چون بعد از شهادت امام حسین:

«**اِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَیْنِ إِلاَّ ثَلاثَةٌ**»؛[1]

◆ در زمان امام هادی علیه‌السلام تمام دنیای اسلام زیر قبضه‌ی ائمّه علیهم‌السلام قرار گرفته بود

هیچ کس نماند. اما در زمان امام هادی علیه‌السلام شما نگاه کنید! تمام دنیای اسلام را ائمّه علیهم‌السلام زیر قبضه گرفته بودند؛ حتی «بنی‌عبّاس» هم درماندند، نمیدانستند چه کار کنند؛ رو به شیعه آوردند.

یکی از خلفای بنی‌عبّاس نامه‌ای نوشت و دستور داد که در خطبه‌ها نام اهل‌بیت علیهم‌السلام را بیاورند و بگویند که «حق با اهل‌بیت است». این نامه در تاریخ ثبت شده است. نوشته‌اند: وزیر دربار، خود را بسرعت به خلیفه رساند و گفت: «چه کار میکنی؟!» جرأت نکرد بگوید«حق با اهل‌بیت نیست!» گفت: «الآن در کوه‌های طبرستان و جاهای دیگر، عدّه‌ای با شعار اهل‌بیت قیام کرده‌اند. اگر این حرف تو همه‌جا پخش شود، آن وقت لشکری پیدا میکنند و به جانِ خودِ تو می‌افتند». خلیفه دید که راست میگوید، گفت: «بخشنامه را پخش نکنید».[2] یعنی اینها بر

۱. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.
۲. تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۱۸۲-۱۹۰؛ شرح نهج‌البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۵، صص ۱۷۱-۱۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، صص ۲۰۴-۲۱۳.

حکومتشان میترسیدند. عقیده هم اگر پیدا میکردند، حُبّ حکومت و دنیا و همین سلطنت، مانع اعتقاد قلبی‌شان میشد.

۱۳۸۰/۱۰/۲۲

معنای ارتداد و استقامت

◆ ارتداد به معنای بازگشت از یک راه و در نقطه‌ی مقابلِ استقامت است

«ارتداد»، یک معنای فقهی دارد که آن، مرحله‌ای از ارتداد است، والاّ «**إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلاَّ ثَلاثَةٌ**»[۱] یا «**إِلاَّ الْخَمْسَة**»[۲] بعد از امام حسین﷣ کسی مرتد نشد؛ یعنی برگشتند دیگر؛ بریدند. همین «بریدگی» که حالا میگویند، یک معنای «ارتداد» است. ارتداد به معنای اعم، شامل این هم میشود؛ یعنی برگشتن از یک راه است؛ یعنی نقطه‌ی مقابل استقامت:

«**فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ**».[۳]

حدس ملاکهای رفتار امام حسین﷣ در حادثه‌ی کربلا و اعتبار آن

◆ قضیّه‌ی امام حسین﷣ از احکام تعبّدیّه‌ی محض نیست که ملاکات آن قابل حدث و معتبر نباشد

قضیّه‌ی امام حسین﷣ (حالا به زبان طلبگی) جزو آن احکام تعبّدیّه‌ی محض نیست که آدم نتواند ملاکات را در آنها حدس هم بزند یا اگر هم حدس بزند، چرا معتبر نیست؟ مانند ابواب معاملات و این چیزهاست که ما ملاکات را خودمان راحت می‌فهمیم. آقایان در این ابوابِ مختلف معاملات، سیاسات و حکومات، چقدر «تنقیح مناط» انجام میدهند؟ کدام روایت وجود دارد؟ مناطی را می‌فهمند و قطعاً یقین هم پیدا میکنند و بعد هم بسیار تنقیح مناط میکنند.

---

۱. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶؛ ص ۱۴۴.
۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص۳۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۲۲۰
۳. «پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند(باید استقامت کنند!)» هود،۱۱۲.

۱۳۸۰/۱۰/۲۹

مفهوم روایت ارتداد

ارتداد یعنی برگشتن از یک راه. در مورد انبیای عظام گفته‌اند:

«**فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ**»؛[۱]

یعنی از این راه برنگرد. به قول مولوی:

◆ **ارتداد به معنای واپس زدن و برگشتن از یک راه است**

نوح نهصد سال دعوت می‌نمود
دم به دم انکار قومش می‌فزود
هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟
هیچ اندر غارِ خاموشی خزید؟[۲]

واپس زدن، همان ارتداد است. اینکه ما در روایات می‌خوانیم:

«**إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَیْنِ إِلاَّ ثَلاثَة**»؛[۳]

◆ **ارتداد پس از عاشورا، بازگشت شیعیان از راه مستقیم به دلیل خطرها و سختی‌های راه است**

مردم بعد از واقعه‌ی عاشورا، مرتد – به معنای بی‌دین – نشدند؛ یعنی شیعیان از راه امام حسین علیه‌السلام که گرم و بی‌خطر و بی‌ضرر و راه مستقیم بود و همه آزادانه می‌رفتند، برگشتند؛ چون خطر شد، سخت شد، شدّت شد و همه نتوانستند بمانند، مگر عدّه‌ی کمی؛ در بعضی روایات سه نفر،[۴] در بعضی روایات پنج نفر،[۵] در بعضی روایات هفت نفر.[۶]

«**ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ کَثُرُوا**»؛[۷]

بعداً بتدریج زیاد شدند.

---

۱. «پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن.» هود،۱۱۲.
۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۴۳، بیت ۱۰-۱۱.
۳. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.
۴. همان.
۵. کتاب الزهد، ۱۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۷؛ ص ۲۸۴.
۶. إختیار معرفة الرجال، ج ۱، صص ۳۳۸-۳۳۹.
۷. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶؛ ص ۱۴۴.

۱۳۸۰/۱۲/۲۱

قیام کربلا؛ بزرگترین حماسه‌ی تاریخ

◆ بی‌نظیر بودن قیام عاشورا در حماسه و بروز برجستگیهای انسان، بی‌مانند است

ماه محرّم را در پیش داریم. محرّم از دو جهت مورد اهتمام است: یکی از جهت بزرگداشت یک خاطره‌ی بی‌نظیر تاریخ. نه بی‌نظیر در مصیبت و غم و اندوه - که البته هست - بلکه بی‌نظیر در حماسه و بروز برجستگیهای انسان و اهل حق. اگر شما وضعیّت امام حسین علیه‌السلام را ملاحظه کنید، خواهید دید که آن حرکت و قیام، با این خصوصیّات، بی‌نظیر است. ما قیام خیلی داشته‌ایم، اما این قیام با این خصوصیّات، بی‌نظیر است.

◆ برخی شرایط جامعه در زمان قیام اباعبدالله علیه‌السلام عبارت بودند از:
۱. سلطه‌ی رو به افزایش باطل؛
۲. حاکمیّت رعب و وحشت؛
۳. فرار جسورترین‌ها از امر به معروف و نهی از منکر

سلطه‌ی باطل با قساوت و وقاحت تمام، روزبه‌روز رو به افزایش بود؛ هیچ امر به معروف و نهی از منکری هم ممکن نبود. به قدری فضای رعب زیاد بود که آمرین بالمعروف و ناهین عن‌المنکر سعی میکردند در معرض امر به معروف و نهی از منکر قرار نگیرند. حتی افراد بسیار جسور و گستاخ مانند «عبدالله‌بن‌زبیر»، سعی میکردند با دستگاه خلافت مواجهه پیدا نکنند. یعنی شرایط و وضعیّت، بسیار سخت بوده است.

◆ سکوت عبدالله‌بن‌زبیر، تلاش عبدالله‌بن‌جعفر برای نزدیک شدن به دستگاه خلافت، و انزوای عبدالله‌بن‌عباس، از نمونه‌های ترک فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در زمان قیام اباعبدالله علیه‌السلام هستند

حتی کسی مانند «عبدالله‌بن‌جعفر» که برادرزاده و داماد امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه و شوهر جناب زینب علیهاالسلام است،[1] سعی میکرد به دستگاه خلافت نزدیک شود؛ چون اصلاً غیر از این چیزی متصوّر نبود. همچنین، کسی مانند «عبدالله‌بن‌عباس» هم حالت انزوا به خود گرفته بود و از جامعه کناره‌گیری و گوشه‌نشینی اختیار کرد.

یعنی کسانی که زبانهای ناطق و گویا و شخصیّت‌های برجسته و آقازادگان بزرگ «بنی‌هاشم» و «قریش» و جوانان نامدار صدر اسلام بودند و هر کدام تاریخچه‌ای از افتخارات پشت سرشان بود، جرأت نمیکردند به وسط میدان بیایند؛ چه رسد به مردم عادّی. نه فقط در

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۲، صص ۵-۶؛ الغارات، ج ۲، ص ۶۹۴.

شام، حتی در مدینه هم این‌طور بود. آن وقت شما وضع مدینه با بقیّه‌ی جاهای دیگر، که آن مرکزیّت را هم نداشتند، مقایسه کنید. این شرایط، آن اختناقِ عجیب و غریب است.

◆ قیام امام حسین‌علیه‌السلام برای در هم شکستن سلطه‌ی باطل بود

حرکت و قیام امام حسین‌علیه‌السلام در آن زمان، برای در هم شکستن این سلطه بود، نه به قصد قدرت‌طلبی:

«أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظَالِماً».[1]

افرادی قیام و خروج میکنند، میزنند و میکشند تا اینکه قدرت را قبضه کنند، اما قیام امام حسین‌علیه‌السلام برای این نبوده است، بلکه برای امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

◆ بدون علم امامت نیز شهادت به وضع فجیع در قیام عاشورا قابل حدس و تصوّر بود

◆ اباعبدالله‌علیه‌السلام در قیام خود همانند رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در مباهله، همه‌ی موجودی خود را به میدان آورد

برای این کار، دو عاقبت میتوان پیش‌بینی کرد: یکی اینکه پیروز شود و دیگر اینکه با آن وضع فجیعی که برای آن حضرت قابل تصوّر بود - ولو بدون علم امامت - کشته شود. خُب؛ معلوم است که آنها هیچ ملاحظه‌ای نداشتند. در چنین شرایطی، امام حسین‌علیه‌السلام همان کاری را میکند که پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز «مباهله» با نصاری کرد (به نقل از قرآن): اولاد، نساء و انفسش را به میدان آورد.[2] امام حسین‌علیه‌السلام، عزیزترین سرمایه‌ها و همه‌ی موجودی خویش را برای دفاع از حقیقت و قیام‌لله به میدان آورد و بعد صبر کرد. این صبرِ امام حسین‌علیه‌السلام، بسیار مهم است.

---

۱. «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. «فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْکاذِبِینَ»؛ هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی با تو در آن به ستیز برخیزند، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن‌گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. آل عمران، ۶۱.

• صبر جمیل امام حسین(ع) در سه عرصه متجلّی است:

۱. شکیبایی در برابر ملامت دلسوزانه و فشارهای مصلحت‌طلبانه و استدلال‌هایی به ظاهر قوی؛

من یک‌بار در مورد صبرِ امام حسین(ع) صحبت مفصّلی کرده‌ام و اکنون مجال نیست. ما نمی‌فهمیم «صبر» یعنی چه. صبر را در جای صبر میتوان فهمید که چیست. از بزرگان، محدّثین، شخصیّت‌های برجسته، آدمهای موجّه، عقلا، دلسوزان و نیمه‌دلسوزان، مکرّر می‌آمدند و به امام حسین میگفتند: «آقا! شما با این کارِ خود، عملی را انجام میدهید که فایده ندارد. به خود و خاندان پیغمبر خسارت وارد میکنید. با این کار، اهل حق را ذلیل میکنید!» از این حرفها میزدند.[1] از همان ابتدا که امام حسین(ع) قصد داشت از مکه حرکت کند و بعضی فهمیدند، این موانعِ گوناگونِ اخلاقی در مقابل ایشان شروع شد، تا شب عاشورا. اما امام حسین(ع) در مقابل این حوادث صبر کرد؛ همان صبری که عرض کردم.

امام رضوان‌الله‌علیه هم همین‌طور صبر کرد. در دوره‌ی نهضت، آنقدر به امام گفتند: «آقا! این جوانها از بین میروند؛ این‌طور کشته میشوند؛ مملکت خراب میشود!» اما ایشان صبر کرد. صبر کردن در مقابل این خیرخواهی‌های ناشیانه، کار بسیار عظیمی است.

۲. صبر در برابر فشارهای جسمانی و مصائب آن؛

صبر کردن، خیلی قدرت میخواهد. همه‌ی صبر، در مقابل فشارها و مصائب جسمانی نیست. صبر کردن در مقابل فشارهای مصلحت‌طلبی و مصلحت‌جویی و رها نکردن راهِ بیّن و روشن و رشد، آن صبر عظیم و جمیلی است که امام حسین(ع) انجام داد.

۳. شکیبایی در برابر شهادت تدریجی یاران

بعد هم روز عاشورا، در مقابل آن وضع فجیع که بدن یکی‌یکی از دوستان و اهل‌بیتش را قطعه قطعه کردند، دوباره صبر کرد. این‌طور نبود که مثلاً یک بمب بیفتد و عدّه‌ای کشته شوند؛ نه. هر نفر از اصحاب و اهل‌بیت(ع) که میرفتند،

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الأخبار الطوال، صص ۲۲۸-۲۲۹؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۶؛ الأمالی، صدوق، صص ۲۱۸-۲۱۹؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۴-۳۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۰۸و۲۱۰-۲۱۱؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۵۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵.

مثل این بود که یک عضو یا قطعه‌ای از بدن مبارک آن حضرت را جدا کردند و ایشان برای تک‌تک آنها صبر کرد.

◆ نتیجه‌ی صبر اباعبدالله؛ ماندگاری ارزشـــها، قرآن، اســـلام، حدیث پیامبر ﷺ و مکتب تشیّع است

این جرعه‌های صبر را یکی‌یکی نوشید؛ نتیجه‌اش هم معلوم شد؛ یعنی آن ارزشهایی که امام حسین علیه‌السلام میخواست در دنیا بماند – قرآن، نام اسلام، ارزشهای اسلامی و حدیث پیغمبر ﷺ – ماند. در دایره‌ی محدودتر و مهمتر، تشیّع ماند که مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

◆ شهادت امام حسین علیه‌السلام و اسارت خاندان ایشان، نشان میدهد که اگر قیام عاشورا نبود، دشمنان اثری از اسلام باقی نمیگذاشتند

اگر امام حسین علیه‌السلام این کار را نمیکرد، همچنان که در طول آن پنجاه، شصت سال پس از رحلت پیغمبر ﷺ آن‌طور اسلام تغییر یافته بود و به آنجا رسیده بود که بتوانند جگرگوشه‌ی آن حضرت را بیابند و به قتل برسانند، اوضاع خیلی فرق میکرد. پس از پیامبر ﷺ کار به جایی رسید که در دنیای اسلام، مانند امام حسین علیه‌السلام، زینب‌کبری سلام‌الله‌علیها فرزندان و جگرگوشه‌های پیغمبر را علناً و صریحاً کشتند و اسیر کردند. اوضاع خیلی فرق کرده بود. حالا اگر امام حسین علیه‌السلام آن کار را نمیکرد، به فاصله‌ی اندکی اسلام از بین میرفت. امام حسین علیه‌السلام در واقع به مثابه‌ی آن میخ عظیمی شد که این خیمه‌ی طوفان‌زده را با خون خود نگه داشت. این، نه تنها بزرگترین حماسه‌ی تاریخ اسلام، بلکه بزرگترین حماسه‌ی تاریخ است. این را باید حفظ کرد و زنده نگه داشت و باید همیشه از آن به عنوان یک امر گره‌گشا در تاریخ مسلمین استفاده شود.

◆ زنده نگه‌داشـــتن یاد و خاطره‌ی کربلا، امری گره‌گشا در تاریخ مسلمین است

◆ مسئله‌ی فلسطین، تنها با درس عاشورا حل میشود؛ یعنی‌انتفاضه

امروز، مسئله‌ی فلسطین از همین قبیل است. امروز امر گره‌گشا در مسئله‌ی فلسطین، درس حسینی است. اکنون داخل سرزمینهای فلسطین، تنها چیزی که میتواند این مردم را نجات دهد، همین راهی است که در پیش گرفته‌اند؛ یعنی راه «انتفاضه». انتفاضه میتواند رژیم صهیونیستی را پا در گِل کند. همان‌طور که اکنون تا حدود زیادی این کار را کرده است و اگر ادامه یابد، این تنها راه است و هیچ راه دیگری وجود ندارد. در ایّام محرّم، نام، یاد و مجاهدات فلسطینی و جنایات

◆ ذکـــر مجاهـــدتـــهـــای فلســـطینیان و ســـخن از جنایت صهیونیستـــــها را نباید در مجالس حســـینی فراموش کرد

عجیب رژیم صهیونیستی در این روزهای اخیر را زنده کنید. این کار در جهت حرکت امام حسین(علیه‌السلام) است.
شما دوستان عزیز و همه‌ی کسانی که با محرّم سر و کار دارید و محرّم برایتان در حقیقت منبر آگاهی‌رسانی است، باآگاه کردن مردم، نگذارید که در این فرصت مهمّ زمانی، حقّ برادران فلسطینی‌تان ضایع شود. این جنایات را برای مردم بگویید.

۱۳۸۰/۱۲/۲۳

شکیبایی و ایستادگی اباعبدالله(علیه‌السلام)

◆ **شباهت صبر امام خمینی به صبر امام حسین(علیه‌السلام) در ایستادگی بر ادامه‌ی راه و عقب نزدن بود**

◆ **زنده و بیمه شدن اسلام تا به امروز، در سایه‌ی صبر و استقامت امام حسین(علیه‌السلام) است**

◆ **اباعبدالله(علیه‌السلام) در برابر وسوسه‌ها، ملامتها و اظهارات به ظاهر منطقی برای روی‌گردانی از قیام، استقامت نمود**

بنده یک وقت عرض کردم، صبر امام(رحمةالله‌علیه) شبیه صبر امام حسین(علیه‌السلام) است؛ استقامت و ایستادگی بر ادامه‌ی یک راه و کار خود را ادامه دادن و عقب نزدن.
صبر امام حسین(علیه‌السلام) اسلام را در طول تاریخ تا امروز بیمه کرده است. واقعاً اگر امام حسین(علیه‌السلام) آن صبر تاریخی را در کربلا و قُبیل کربلا و مقدّمات حادثه‌ی عاشورا نمیکردند، بلاشک با گذشت یک قرن، حتی از نام اسلام هم اثری نمیماند. اما امام حسین(علیه‌السلام) به برکت صبر، دین را زنده کردند؛ این صبرِ آسانی نبود. صبر، فقط این نیست که انسان را زیر شکنجه بیندازند یا فرزندان انسان را جلوی انسان شکنجه کنند یا بکُشند و انسان ایستادگی کند – البته این مرحله‌ی مهمّی از صبر است – اما از این مهمتر این است که انسان را با وسوسه‌ها و اظهاراتی که علی‌الظّاهر ممکن است در نظر بعضی منطقی بیاید، از ادامه‌ی این راه باز بدارند؛ همان کاری که با امام حسین(علیه‌السلام) میکردند: آقا! شما کجا میروید؟ خود را در معرض خطر قرار میدهید؛ خانواده‌ی خود را در معرض خطر قرار میدهید؛ دشمن را جری میکنید؛ دست آنها را به خون خود باز میکنید. هر کس رسید، خواست امام حسین(علیه‌السلام) را در مقابل این محذور اخلاقی

قرار دهد که شما با این اقدام خود، جان عدّه‌ای را به خطر می‌اندازید و دشمن را مسلّط‌تر میکنید و اینها را وادار میکنید تا به خون شما دست بیالایند.[۱]

◆ نبـــرد اباعبـدالله(علیه‌السلام)، نبرد روشـــنی نبود و امکان وسوســـه‌های فراوانی علیه قیام وجود داشت

این یک نقطه‌ی خیلی مهم و تردیدآور است. این یک جنگ روشن و واضح نیست که آدم بگوید من میروم تا کشته شوم؛ نه، این محاذیر دنبالش هست. ممکن بود برای امام حسین(علیه‌السلام) این معنا مطرح باشد یا مطرح کنند که آقا! شما اگر کشته شوید، شیعیانِ شما را در کوفه قتل‌عام میکنند و پدر همه را در می‌آورند؛ شما باید زنده بمانید و ملجأ باشید. شما پسر پیغمبرید؛ با حفظ حیات خود، جان عدّه‌ای را حفظ کنید.

در مورد امام(رضوان‌الله‌علیه) عیناً همین معنا تکرار شد. بنده فراموش نمیکنم، بعد از واقعه‌ی پانزده خرداد که امام را دستگیر کردند و آن حادثه‌ی عظیم و خونین اتّفاق افتاد، یکی از بزرگان معروف و از شخصیّت‌های برجسته به من گفت: آیا این کار درست است؟! در این مملکت، این همه جوان وجود دارد که غالباً فاسدند. در بین اینها، بهترین‌شان متدیّنین‌اند. در بین متدیّنین هم بهترین‌شان کسانی هستند که در این قضایا به خیابان می‌آیند. فلانی با این حرکت، بهترینـها را دم چَک دشمن داد و خونـشان بر زمین ریخته شد! این یک منطق است؛ کسی که بتواند بر این منطق فائق آید و در مقابل این منطقِ متزلزل کننده صبر کند، صبر عظیمی کرده است. این صبر امام حسینی است که امام آن را داشت.

◆ صبـــر در برابـــر منطق متزلزل کننده، از عظیم‌ترین صبرهاست

در قضیّه‌ی جنگ و در قضایای گوناگون کشور، این صبر تکرار شد و امام ایستاد. همین صبر بود که این عظمت را به‌وجود آورد و این خیمه را سر پا کرد.

---

۱. همان.

۱۳۸۰/۱۲/۲۷

عاشورا؛ تجلّیگاه اقامه‌ی عدل و سرکوب قدرتهای طاغوتی

◆ **حادثه‌ی محـــرّم با ذکر و یادآوری، تکراری نمیـــشود**

ایّام محرّم برای ما اهمّیّت تاریخی و معنوی و انسانی دارد؛ و حادثه‌ی محرّم، حادثه‌ای نیست که با گفتن و برگزار کردن، تکراری شود. ذکر و یادآوری است، همیشگی است و همیشه لازم است. بنده در آغاز عرایضم، پرداخت کوتاهی به مسئله‌ی قیام امام حسین علیه‌السلام میکنم.

◆ **بـیشـــترین خطـــا و بی‌تقوایی بشر در عرصه‌ی حکومتداری ظاهر میـــشود**

بشر در طول تاریخ، بیشترین خطا و گنهکاری و بی‌تقوایی خود را در عرصه‌ی حکومتداری نشان داده است. گناهانی که از سوی حاکمان و زمامداران و مسلّطانِ بر سرنوشت مردم سر زده است، با گناهان بسیار بزرگِ افراد معمولی و عادی قابل مقایسه نیست. در این عرصه، بشر کمتر از خرد و اخلاق و حکمت بهره برده است. در این عرصه، منطق خیلی کمتر از عرصه‌های دیگر زندگی بشری حاکم بوده است.

◆ **خسارت بی‌خردی و فساد حاکمان، متوجّه آحاد بشـــر است**

کسانی که خسارت این بی‌خردی و بی‌منطقی و فساد و گناه‌آلودگی را پرداخته‌اند، آحاد افراد بشر - گاهی مردم یک جامعه و گاهی مردم جوامع متعدّد - بودند. این حکومتها در آغاز به شکل استبداد فردی بودند، بعد با تحوّل جوامع بشری، به صورت استبداد جمعی و سازمان‌یافته درآمدند.

مقابله با طاغوت؛ مهمترین کار انبیا

لذا مهمترین کار انبیای عظام الهی، مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمتـهای خدا را ضایع کردند:

◆ **قرآن درباره‌ی حکومتهای فاسداز تعبیرات تکان‌دهنده‌ای چون تلاش برای جهانگیر کردن فساد و تبدیل نعمتـــهای الهی به کفران استفاده میـــنماید**

«**وَ إِذا تَوَلَّى سَعى فِى الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ**».[1]

آیه‌ی قرآن، از این حکومتـهای فاسد، با این تعبیرات تکان‌دهنده یاد میکند؛ سعی کردند تا فساد را جهان‌گیر کنند.

«**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها**

۱. «هنگامی که روی برمیگردانند (و از نزد تو خارج میشوند)، در راه فساد در زمین کوشش میکنند و زراعتـها و چهارپایان را نابود میـسازند.» بقره،۲۰۵.

«وَ بِئْسَ الْقَرار»؛[1]
نعمت‌های الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبدیل کردند و انسانها را که باید از این نِعَم برخوردار می‌شدند، در جهنّم سوزانی که از کفران خود به‌وجود آوردند، سوزاندند و کباب کردند.

◆ انبیا در برابر طاغوتها صف‌آرایی کردند

انبیا در مقابل اینها صف‌آرایی کردند. اگر انبیا با طواغیت عالم و طغیانگران تاریخ برخورد نداشتند، احتیاج به جنگ و جدل نبود. اینکه قرآن میگوید: «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ»؛[2]
چه بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتال و جنگ دست زدند، این جنگ با چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیا، همین حکومتهای فاسد، قدرتهای ویرانگر و طغیانگر تاریخ بودند که بشریّت را بدبخت و نابود کردند.

◆ از اهداف فرستادن پیامبران و انقلابهای آسمانی، برپایی عدالت و ریشه‌کنی نمادهای ستم است

انبیا، نجات‌دهندگان انسانند؛ لذا در قرآن، یک هدف بزرگ نبوّتها و رسالتها، اقامه‌ی عدل معرّفی شده است:
«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»[3]
اصلاً انزال کتابهای الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد.

فلسفه‌ی قیام اباعبدالله علیه‌السلام

حرکت امام حسین علیه‌السلام چنین حرکتی بود. فرمود:
«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی».[4]

---

۱. «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند*(سرای نیستی و نابودی، همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد میشوند و بد قرارگاهی است.» إبراهیم،۲۸-۲۹.
۲. آل عمران، ۱۴۶.
۳. «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند.» حدید،۲۵.
۴. «جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امّت جدّم خارج شدم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

همچنین فرمود:

«مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاکِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ یَعْمَلُ فِی عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلیهِ بِفِعْلٍ وَ لاقَوْلٍ کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»؛[۱]

◆ هدف امام حسین علیه‌السلام، سرکوب قدرتهای طاغوتی بود؛ چه با حکومت، چه با شهادت

یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی‌تفاوت بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم‌سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم. دعوت مردم عراق از امام حسین علیه‌السلام برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به همین دعوت پاسخ دادند. یعنی چنین نیست که امام حسین علیه‌السلام به فکر حکومت نبود؛ امام حسین علیه‌السلام به فکر سرکوب کردن قدرتهای طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون.

◆ امام علیه‌السلام از نتیجه‌ی سکوت در برابر یزیدیان آگاه بود

امام حسین علیه‌السلام میدانست که اگر این حرکت را نکند؛ این امضای او، این سکوت او، این سکون او، چه بر سر اسلام خواهد آورد.

◆ سکوت داعیه‌داران حق به معنای امضای ظلم است

وقتی قدرتی همه‌ی امکانات جوامع و یا یک جامعه را در اختیار دارد و راه طغیان پیش میگیرد و جلو میرود، اگر مردان و داعیه‌داران حق در مقابل او اظهار وجود نکنند و حرکت او را تخطئه نکنند، با این عمل، کار او را امضا کرده‌اند؛ یعنی ظلم به امضای اهل حق میرسد، بدون اینکه خودشان خواسته باشند.

◆ سکوت در برابر طاغوت، گناهی بود که سردمداران بزرگ صدر اسلام مرتکب شدند

این گناهی بود که آن روز بزرگان و آقازادگان بنی‌هاشم و فرزندان سردمداران بزرگ صدر اسلام مرتکب شدند. امام حسین علیه‌السلام این را برنمیتافت، لذا قیام کرد.

قیام امام حسین علیه‌السلام؛ زنده‌کننده‌ی اسلام و بیدارگر وجدانها

◆ امام سجّاد علیه‌السلام پس از حادثه‌ی عاشورا درباره‌ی نتیجه‌ی قیام اباعبدالله علیه‌السلام به روشنگری پرداخت

نقل شده است بعد از آنکه امام سجّاد علیه‌السلام پس از حادثه‌ی عاشورا به

۱. «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمیکند)، و با سنّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آن‌گاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

مدینه برگشت[1] – شاید از آن وقتی که این کاروان از مدینه بیرون رفت[2] و دوباره برگشت؛ هفت، هشت ماه فاصله شده بود – یک نفر خدمت ایشان آمد و عرض کرد: یابن‌رسول‌الله! دیدید رفتید، چه شد![3] راست هم میگفت؛ این کاروان در حالی رفته بود که حسین‌بن‌علی علیهما السلام خورشید درخشان اهل‌بیت، فرزند پیغمبر و عزیزِ دل رسول‌الله صلی الله علیه و آله، در رأس و میان آنها بود؛ دختر امیرالمؤمنین با عزّت و سرافرازی رفته بود؛ فرزندان امیرالمؤمنین – عبّاس و دیگران – فرزندان امام حسین، فرزندان امام حسن، جوانان برجسته و زبده و نامدار بنی‌هاشم، همه با این کاروان رفته بودند؛[4] حالا این کاروان برگشته و فقط یک مرد – امام سجّاد علیه السلام – در این کاروان هست؛ زنها اسارت کشیده، رنج و داغ دیده‌اند؛ امام حسین علیه السلام نبود، علی‌اکبر نبود، حتی کودک شیرخوار در میان این کاروان نبود.

امام سجّاد علیه السلام در جواب آن شخص فرمود: فکر کن اگر نمیرفتیم، چه میشد! بله، اگر نمیرفتند، جسمها زنده میماند، اما حقیقت نابود میشد؛ روح ذوب میشد؛ وجدانها پایمال میشد؛ خرد و منطق در طول تاریخ محکوم میشد و حتی نام اسلام هم نمیماند.

◆ اگر حسین‌بن‌علی علیهما السلام قیام نمیکرد، بدنها زنده میماند، اما حقیقت میمرد، و خرد و منطق در طول تاریخ محکوم‌میشد

ایمان به مبارزه؛ تنها شعله‌ی گرمابخش دلها

در دوران ما، حرکت انقلاب اسلامی و نظام اسلامی در این راه بود. کسانی که این حرکت را شروع کردند، ممکن بود در ذهن‌شان بگذرد که یک روزی بتوانند حکومت و نظامِ مورد نظر خود را تشکیل دهند؛ اما کاملاً در ذهن آنها این معنا هم وجود داشت که ممکن است در این راه شهید شوند یا تمام عمرشان را در مبارزه و سختی و ناکامی به سر

۱. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۰۰؛ العدد القویة، ص ۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۴-۳۳۵.
۲. الفتوح، ج ۵، صص ۲۱-۲۲؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.
۳. الأمالی، طوسی، ص ۶۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷.
۴. الأخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

ببرند. هر دو راه وجود داشت؛ درست مثل حرکت امام حسین‌ؑ. در سال ٤١ و٤٢ و بعد سالهای سخت و سیاه اختناق در این زندانها، تنها شعله‌ای که دلها را گرم نگه میداشت و آنها را به حرکت وادار میکرد، شعله‌ی ایمان به مبارزه بود؛ نه عشقِ رسیدن به حکومت. این راه، همان راه امام حسین‌ؑ بود؛ منتها دو طرف دارد؛ شرایط زمانی و مکانی متغیّر است. یک وقت امکانات به‌وجود می‌آید، حکومت اسلامی پرچمش برافراشته میشود؛ یک وقت هم راه بدون این امکانات است و با شهادت تمام میشود. از این قبیل در طول تاریخ زیاد داشته‌ایم.

◆ راه اباعبدالله‌ؑ ایمان به مبارزه بود، نه عشق رسیدن به حکومت

◆ نتیجه‌ی مبارزه، بسته به شرایط زمان و مکان متفاوت است

در آن دورانی که امام در این راه قدم گذاشت، زمانه و روابط انسانی، به مراتب از آن دورانی که امام حسین‌ؑ در این راه قدم گذاشت، پیچیده‌تر بود؛ و امروز هم روابط انسانها همچنان پیچیده‌تر میشود. راه‌ها نزدیک شده، ارتباطات آسان شده، اما رابطه‌ها دشوارتر و پیچیده‌تر شده است؛ عوامل گوناگون برای یک حادثه متراکم‌تر شده است. امروز کسانی که در جایگاه آن روز یزیدبن‌معاویه قرار دارند، میتوانند همّت خودشان را متوجّه به همه‌ی دنیا کنند؛ یعنی طغیان و فساد را به سمت همه‌ی بشریّت سوق دهند. این کاری است که امروز با ارتباطاتِ نزدیک، عملی است و متأسّفانه این طغیان در دنیا وجود دارد و رشد کرده است. فناوری پیشرفته و دانش پیچیده‌ی بشری، همان‌قدر که سهولت و سرعت را در اختیار مردم عادی گذاشته، به همان اندازه و بیشتر، امکانات و سهولت و سرعت را در اختیار انگیزه‌های ناپاک قرار داده است. امروز قدرتهای طاغوتی دنیا میتوانند هدف خودشان را سلطه بر جهان، همه‌ی بشریّت و بر همه‌ی ثروتهای بشری قرار دهند؛ میتوانند هدف خودشان را کوبیدن همه‌ی موانعی که آنها را از این راه باز میدارد، قرار دهند؛ و متأسّفانه در مواردی طغیانهای بزرگ که نشانگر یک چنین اهداف پلید و خبیثی است، در دنیا مشاهده میشود. امروز وظیفه خیلی سنگین است.

◆ امروز شرایط پیچیده‌تری در راه دستیابی به اهداف و ارزشها وجود دارد و وظیفه‌ی ما سنگین‌تر است

۱۳۸۱/۱/۱

امام حسین علیه‌السلام؛ مظهر عزّت و افتخار

امسال آغاز بهار و سال نو، با روزهای عاشورای حسینی و تجدید خاطره‌ی آن حماسه‌ی بزرگ تاریخی مقارن است. برای ملّت عزیز ما که ارادتمند و عاشق حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است، اگرچه عیدِ به معنای جشن و شادی کودکانه وجود ندارد، اما بهجت معنوی‌یی که ناشی از عزّت و افتخار است، وجود دارد؛ زیرا حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مظهر عزّت راستین و نمودار کامل افتخار حقیقی است؛ هم در چشم ما مردمِ اسیر در دستگاه مادّی عالم و هم برای رستگاران عالم ملکوت.

◆ **حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مظهر عزّت راستین و نمودار کامل افتخار حقیقی است**

■

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مظهر عزّت بود و او بود که فرمود:
«**هَیْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّة**».[1]

۱۳۸۱/۱/۹

عزّت و افتخار حسینی

هم زمان و هم مکان، بسیار حسّاس است. زمان، یادآور نهضت عظیم و فراموش‌نشدنی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است. امروز روز پنجم شهادت آن حضرت است؛ روزهای داغِ تازه‌ی خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

در مثل چنین روزهایی، تاریخِ صدر اسلام شاهد یکی از بزرگترین حوادثِ دورانِ تاریخ بشر بود. این روزها با آن روزهای حسّاس و تاریخ‌ساز مصادف است. مکان هم پادگان دوکوهه است که عاشوراییانِ زمان ما، جوانانِ از جان گذشته و دلاور ما، در طیّ سال‌های متمادی دفاع مقدّس، در همین‌جا اجتماع کردند و در همین حال و هوا، عزم و تصمیم مردانه و مؤمنانه‌ی خود را بر دفاع از این کشور به مرحله‌ی عمل درآوردند. این پادگان و سرزمین، شاهد فداکاریها،

◆ **حادثه‌ی عاشورا یکی از بزرگترین حوادث تاریخ بشر است**

---

۱. مثیر الأحزان، ص ۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۸۳. با کمی اختلاف: تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۹.

اخلاصها، ایمانها و روحیّه‌های مالامال از امواج صفا و طراوتی است که از جوانان مؤمن بسیجی و فداکار بروز کرده است.

امسال به عنوان سال «عزّت و افتخار حسینی» شناخته شد. این عنوان و نامی است که میتـواند به رفتار ما در طول سال جهت بدهد.

سه بُعد عزّت و افتخار حسینی

این سال، سال «عزّت و افتخار حسینی» است. این عزّت چگونه عزّتی است؟ این افتخار، افتخار به چیست؟ آن کسی که حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را بشناسد، میداند که این عزّت، چگونه عزّتی است. از سه بُعد و با سه دیدگاه، این نهضت عظیم حسینی را که در تاریخ این‌طور ماندگار شده است، میشود نگاه کرد. در هر سه بُعد، آنچه که بیش از همه چشم را خیره میکند، احساس عزّت و سربلندی و افتخار است.

◆ ســـه بُعد افتخار و عزّت حسینی عبارتند از:
۱. مبارزه با باطل مقتدر؛
۲. جنگ با هواهای نفسانی؛
۳. برخورد با فجایع و مصیبتها

یک بُعد، مبارزه‌ی حق در مقابل باطلِ مقتدر است که امام حسین علیه‌السلام و حرکت انقلابی و اصلاحی او چنین کرد. یک بُعد دیگر، تجسّم معنویّت و اخلاق در نهضت حسین‌بن‌علی علیهماالسلام است. در این نهضت، عرصه‌ی مبارزه‌ای وجود دارد که غیر از جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی و حرکت انقلابی و مبارزه‌ی علنی حق و باطل است و آن، نفس و باطن انسانهاست. آنجایی که ضعفـها، طمعـها، حقارتـها، شهوتـها و هواهای نفسانی در وجود انسان، او را از برداشتن گامـهای بلند باز میدارد، یک صحنه‌ی جنگ است؛ آن هم جنگی بسیار دشوارتر. آنجایی که مردان و زنان مؤمن و فداکار پشت سر حسین‌بن‌علی علیهماالسلام راه می‌افتند؛ دنیا و مافیـها، لذّتـها و زیباییهای دنیا، در مقابلِ احساس وظیفه از چشم آنها می‌افتد؛ انسانهایی که معنویّتِ مجسّم و متبلور در باطن‌شان، بر جنود شیطانی – همان جنود عقل و جنود جهلی که در روایات ما هست – غلبه پیدا کرد و به عنوان یک عدّه انسان نمونه، والا

و بزرگ، در تاریخ ماندگار شدند. بُعد سوم که بیشتر در بین مردم رایج است؛ فجایع، مصیبتها، غصّه‌ها، غمها و خونِ‌دلهای عاشوراست؛ لیکن در همین صحنه‌ی سوم، باز هم عزّت و افتخار هست. کسانی که اهل نظر و فکر و تأمّل‌اند، باید هر سه بُعد را دنبال کنند.

◆ **اهل نظر باید در هر سه بُعد افتخار و عزّت حسینی تأمّل کنند**

تبلور عزّت و افتخار حسینی در مبارزه با طاغوت

در آن بُعدِ اوّل که امام حسین علیه‌السلام یک حرکت انقلابی به راه انداخت، مظهر عزّت و افتخار بود. نقطه‌ی مقابلِ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام چه کسی بود؟ آن حکومت ظالم فاسد بدکاره‌ای بود که:

◆ **نقطه‌ی مقابل امام علیه‌السلام حکومت فاسدی بود که با انسانها به ستم و تکبّر برخورد میکرد و امامت را به سلطنت تبدیل کرده بود**

«**يَعْمَلُ فِي عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ**».[1]

نمودار اصلی این بود که در جامعه‌ای که زیر قدرت او بود، با بندگان خدا و انسانها با ستم، عدوان، غرور، تکبّر، خودخواهی و خودپرستی رفتار میکرد؛ این خصوصیّت عمده‌ی آن حکومت بود. چیزی که برایشان مطرح نبود، معنویّت و رعایت حقوق انسانها بود. حکومت اسلامی را به همان حکومت طاغوتی که قبل از اسلام و در دورانهای مختلف در دنیا وجود داشته است، تبدیل کرده بودند. در صورتی که بارزترین خصیصه‌ی نظام اسلامی، حکومت است؛ برجسته‌ترین بخشهای آن جامعه‌ی ایده‌آلی که اسلام میخواهد ترتیب دهد، شکل و نوع حکومت و رفتار حاکم است. به تعبیر بزرگان آن روز، امامت را به سلطنت تبدیل کرده بودند.

◆ **امامت، پیشوایی قافله‌ی دین و دنیا، و هدایت و کمک مادّی و معنوی به مردم است**

امامت یعنی پیشوایی قافله‌ی دین و دنیا. در قافله‌ای که همه به یک سمت و هدف والا در حرکتند، یک نفر بقیّه را راهنمایی میکند و اگر کسی گم شود، دست او را میگیرد و برمیگرداند؛ اگر کسی خسته شود، او را به ادامه‌ی راه تشویق میکند؛ اگر کسی پایش مجروح شود، پای او را میبندد و کمک معنوی و مادّی به همه میرساند. این در اصطلاح

۱. «در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

اسلامی اسمش امام – امام هدایت – است و سلطنت، نقطه‌ی مقابل این است. سلطنتِ به معنای پادشاهی موروثی، فقط یک نوعِ از سلطنت است. لذا بعضی سلاطین در دنیا هستند که اسم‌شان سلطان نیست، اما باطن‌شان تسلّط و زورگویی بر انسانهاست. هر کس و در هر دوره‌ای از تاریخ – اسم او هرچه میخواهد باشد – وقتی به ملّت خود یا به ملّتهای دیگر زور بگوید، این سلطنت است. اینکه رئیس جمهور یک دولتی – که در همه‌ی زمانها، دولتهای مستکبر بوده‌اند و امروز مظهر آن، امریکاست – به خود حق بدهد که بدون هیچ استحقاق اخلاقی، علمی و حقوقی، منافع خود و کمپانیهای پشتیبان خود را بر منافع میلیونها انسان ترجیح دهد و برای ملّتهای دنیا تکلیف معیّن کند، این سلطنت است؛ حالا اسمش سلطان باشد یا نباشد! در دوران امام حسین علیه‌السلام امامت اسلامی را به چنین چیزی تبدیل کرده بودند:

«یَعْمَلُ فِی عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ».

◆ زورگویی به ملّتها و ترجیح منافع خود بر منافع میلیونها انسان، سلطنت است

◆ امام حسین علیه‌السلام با حاکمیّت سلطنت مبارزه میکرد

امام حسین علیه‌السلام در مقابل چنین وضعیّتی مبارزه میکرد.

مبارزه‌ی او بیان کردن، روشنگری، هدایت و مشخّص کردن مرز بین حق و باطل – چه در زمان یزید و چه قبل از او – بود.

◆ روش مبارزه‌ی اباعبدالله، در طول دوران امامت، هدایت، روشنگری و مشخّص کردن مرز حق و باطل بود

منتها آنچه در زمان یزید پیش آمد و اضافه شد، این بود که آن پیشوای ظلم و گمراهی و ضلالت، توقّع داشت که این امام هدایت، پای حکومت او را امضا کند؛[1] «بیعت» یعنی این. میخواست امام حسین علیه‌السلام را مجبور کند به جای اینکه مردم را ارشاد و هدایت فرماید و گمراهی آن حکومت ظالم را برای آنان تشریح نماید، بیاید حکومت آن ظالم را امضا و تأیید هم بکند!

◆ یزید توقّع تبعیّت داشت و بیعت با او به معنی امضای حاکمیّت سلطنت از سوی امام هدایتگر بود

قیام امام حسین علیه‌السلام از اینجا شروع شد. اگر چنین توقّع بی‌جا و ابلهانه‌ای از سوی حکومت یزید نمیشد، ممکن بود امام حسین علیه‌السلام

◆ اگر درخواست ابلهانه‌ی بیعت نبود، شاید امام حسین نیز مانند دیگر ائمه علیهم‌السلام به هدایت مردم میپرداخت

۱. الکامل، ج ۴، ص ۱۴؛ اللهوف، ص ۱۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴.

همچون زمان معاویه و ائمه‌ی بزرگوارِ بعد از خود، پرچم هدایت را برمی‌افراشت؛ مردم را ارشاد و هدایت میکرد و حقایق را میگفت. منتها او بر اثر جهالت و تکبّر و دوری از همه‌ی فضایل و معنویّات انسانی، یک قدم بالاتر گذاشت و توقّع کرد که امام حسین علیه‌السلام پای این سیه‌نامه‌ی تبدیل امامت اسلامی به سلطنت طاغوتی را امضا کند؛ یعنی بیعت کند. امام حسین علیه‌السلام فرمود:

«مِثْلِی لا یُبَایِعُ مِثْلَهُ»؛[1]

◆ دلیل بیعت نکردن امام حسین علیه‌السلام این بود که او باید تا ابد به عنوان پرچم حق باقی میماند و پرچم حق نمیتواند در صف باطل قرار گیرد

حسین علیه‌السلام چنین امضایی نمیکند. امام حسین علیه‌السلام باید تا ابد به عنوان پرچم حق باقی بماند؛ پرچم حق نمیتواند در صف باطل قرار گیرد و رنگ باطل بپذیرد. این بود که امام حسین علیه‌السلام فرمود:

«هَیْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّة».[2]

حرکت امام حسین علیه‌السلام حرکت عزّت بود؛ یعنی عزّت حق، عزّت دین، عزّت امامت و عزّت آن راهی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ارائه کرده بود. امام حسین علیه‌السلام مظهر عزّت بود و چون ایستاد، پس مایه‌ی فخر و مباهات هم بود. این عزّت و افتخار حسینی است. یک وقت کسی حرفی را میزند، حرف را زده و مقصود را گفته است، اما پای آن حرف نمی‌ایستد و عقب‌نشینی میکند؛ این دیگر نمیتواند افتخار کند. افتخار متعلّق به آن انسان، ملّت و جماعتی است که پای حرفشان بایستند و نگذارند پرچمی را که آنها بلند کرده‌اند، طوفانها از بین ببرد و بخواباند. امام حسین علیه‌السلام این پرچم را محکم نگه داشت و تا پای شهادتِ عزیزان و اسارتِ حرم شریفش ایستاد. عزّت و افتخار در بُعد یک حرکت انقلابی این است.

تبلور عزّت و افتخار در پیروزی معنوی امام علیه‌السلام

◆ بزرگان ملامتگر، مغلوب ضعفهای بشری بودند، اما امام علیه‌السلام و یارانش در جدال جنود عقل و جهل، پیروز میدان شدند

در بُعد تبلور معنویّت هم همین‌طور است. بارها این را گفته‌ام که خیلی‌ها به امام حسین علیه‌السلام مراجعه و او را بر این ایستادگی ملامت

۱. اللهوف، ص ۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵. با کمی اختلاف: الفتوح، ج ۵، ص ۱۴.
۲. اللهوف، ص ۵۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۸۳. با کمی اختلاف: تاریخ مدینة دمشق، ج۱۴، ص ۲۱۹.

میکردند. آنها مردمان بد و یا کوچکی هم نبودند؛ بعضی جزو بزرگان اسلام بودند، اما بد می‌فهمیدند و ضعفهای بشری بر آنها غالب شده بود. لذا میخواستند حسین‌بن‌علی‌ؑ را هم مغلوب همان ضعفها کنند، اما امام حسین‌ؑ صبر کرد و مغلوب نشد و یکایک کسانی که با امام حسین‌ؑ بودند، در این مبارزه‌ی معنوی و درونی پیروز شدند. آن مادری که جوان خود را با افتخار و خشنودی به طرف این میدان فرستاد؛[1] آن جوانی که از لذّات ظاهری زندگی گذشت و خود را تسلیم میدان جهاد و مبارزه کرد؛ پیرمردانی مثل «حبیب‌بن‌مظاهر» و «مسلم‌بن‌عوسجه» که از راحتی دوران پیرمردی و بستر گرم و نرم خانه‌ی خودشان گذشتند و سختی را تحمّل کردند؛ آن سردار شجاعی که در میان دشمنان جایگاهی داشت - «حُرّبن‌یزید ریاحی» - و از آن جایگاه صرف‌نظر کرد و به حسین‌بن‌علی‌ؑ پیوست؛[2] همه در این مبارزه‌ی باطنی و معنوی پیروز شدند.

◆ **اگر پایداری عده‌ای اندک در حادثه‌ی کربلا نبود، درخت فضیلت در تاریخ خشک میشد**

آن روز کسانی که در مبارزه‌ی معنوی بین فضایل و رذایل اخلاقی پیروز شدند و در صف‌آرایی میان جنود عقل و جنود جهل، توانستند جنود عقل را بر جنود جهل غلبه دهند، عدّه‌ی اندکی بیش نبودند؛ اما پایداری و اصرار آنها بر استقامت در آن میدان شرف، موجب شد که در طول تاریخ، هزاران هزار انسان آن درس را فراگرفتند و همان راه را رفتند. اگر آنها در وجود خودشان فضیلت را بر رذیلت پیروز نمیکردند، درخت فضیلت در تاریخ خشک میشد؛ اما آن درخت را آبیاری کردند.

تبلور عزّت و افتخار در صحنه‌های مصیبت‌بار عاشورا

در آن صحنه‌ی سوم هم که صحنه‌ی فاجعه‌آفرینی‌های عاشوراست، آنجا هم باز نشانه‌های عزّت مشاهده میشود؛ آنجا هم سربلندی و

---

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۲. تاریخ الطبری، ج۴، صص۳۲۴-۳۲۵؛ الأمالی، صدوق، صص۲۲۳-۲۲۴؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص ۱۰-۱۱.

افتخار است. اگرچه مصیبت و شهادت است؛ اگرچه شهادت هر یک از جوانان بنی‌هاشم، کودکان، طفلان کوچک و اصحاب کهن‌سال در اطراف حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام یک مصیبت و داغ بزرگ است؛ اما هرکدام حامل یک جوهره‌ی عزّت و افتخار هم هست.

◆ ولایت‌مداری، شجاعت و فداکاری حضرت علی‌اکبر و گذشت امام حسین علیه‌السلام نمونه‌ای از عزّت معنوی عاشوراست

مظهر جوانِ فداکار در کربلا کیست؟ علی‌اکبر، فرزند امام حسین علیه‌السلام؛ جوانی که در بین جوانان بنی‌هاشم برجسته و نمونه بود؛ جوانی که زیبایی‌های ظاهری و باطنی را با هم داشت؛ جوانی که معرفتِ به حقّ امامت و ولایت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را با شجاعت و فداکاری و آمادگی برای مقابله با شقاوت دشمن همراه داشت و نیرو و نشاط و جوانی خود را برای هدف و آرمان والای خود صرف کرد. این خیلی ارزش دارد. این جوان فوق‌العاده و برجسته به میدانِ دشمن رفت و در مقابل چشم پدر و چشمان زنانی که نگران حال او بودند، جسد به خون آغشته‌اش به خیمه‌ها برگشت.[1] این چنین مصیبت و عزایی چیز کوچکی نیست، اما همین حرکت او به سمت میدان و آماده شدن برای مبارزه، برای یک مسلمان؛ تجسّم عزّت، بزرگواری، افتخار و مباهات است. این است که خداوند میفرماید:

«**وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِين**».[2]

◆ امام حسین علیه‌السلام پرچم سربلندی و حاکمیّت اسلام را به قیمت جان فرزندش نگه میدارد

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نیز به نوبه‌ی خود با فرستادن این جوان به میدان جنگ، عزّت معنوی را نشان داد؛ یعنی پرچم سربلندی و حاکمیّت اسلام را که روشن‌کننده‌ی مرز بین امامتِ اسلامی و سلطنتِ طاغوتی است، محکم نگه میدارد؛ ولو به قیمت جان جوان عزیزش باشد.

◆ معرفت علی‌اکبر علیه‌السلام و عظمت روحی امام حسین علیه‌السلام در اجازه‌ی بی‌درنگ ورود به میدان جنگ متجلّی است

شنیده‌اید - در این روزها، بارها هم تکرار شده است - که هر کدام از اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السلام برای رفتن به میدان جنگ و مبارزه

۱. مقاتل الطالبیین، ص۱۱۵؛ الإرشاد، ج۲، صص۱۰۶-۱۰۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۴۲-۴۴.

۲. «در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.» منافقون،۸.

کردن اجازه میخواستند،[1] امام بسرعت اجازه نمیداد. بعضیها را ممانعت میکرد؛[2] به بعضی میگفت که اصلاً از کربلا برگردید و بروید.[3] او با جوانان بنی‌هاشم و اصحاب خود، چنین رفتار میکرد. اما علی‌اکبر - جوان محبوب و فرزند عزیزش - که اجازه‌ی میدان خواست، امام یک لحظه هم درنگ نکرد و به او اجازه داد.[4] اینجا میشود معرفت پسر و عظمت مقام پدر را فهمید.

تا وقتی اصحاب بودند، میگفتند جانمان را قربان شما میکنیم و اجازه نمیدادند کسی از بنی‌هاشم - فرزندان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام - به میدان جنگ بروند. میگفتند اوّل ما میرویم و کشته میشویم؛ اگر بعد از کشته شدن ما خواستید، آن وقت به میدان بروید.[5]

◆ **حضرت علی‌اکبر، فرزند امام حسین علیه‌السلام، نخستین مبارز فداکار بنی‌هاشم بود**

وقتی که نوبت به جانبازی و شهادت بنی‌هاشم رسید، اوّل کسی که درخواست اجازه برای میدان میکند، همین جوان مسئولیّت‌شناس است؛ او علی‌اکبر، پسر آقا و پسر امام و از همه به امام نزدیکتر است، پس برای فداکاری از همه شایسته‌تر است.

این هم یک مظهر امامت اسلامی است؛ اینجا جایی نیست که دنیا، منافع مادّی، سود اقتصادی و شهوات نفسانی تقسیم کنند؛ اینجا مجاهدت و سختی است؛ اوّل کسی که داوطلب میشود، علی‌بن‌الحسین، علی‌اکبر است. این معرفتِ این جوان را می‌نمایاند و امام حسین علیه‌السلام هم عظمت روحی‌اش را در مقابل این کار نشان میدهد و به مجرّد اینکه او درخواست میکند، امام حسین علیه‌السلام هم اجازه میدهد که به میدان برود.[6] اینها برای ما درس است؛ همان درسهای

◆ **درسهای عاشورا در تاریخ ماندگارند**

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵.
۲. تاریخ الطبری، ج۴، ص۳۲۶؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۱؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۷.
۳. الطبقات الکبری، خامسة۱، ص۴۶۸؛ مثیر الأحزان، ص۴۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۲۲-۲۳.
۴. اللهوف، ص ۶۷.
۵. مقتل الحسین، مقرّم، صص ۲۲۶-۲۲۷ و ۲۵۷.
۶. اللهوف، ص ۶۷.

ماندگار تاریخ؛ همان چیزهایی که امروز و فردا، بشریّت به آنها نیازمند است.

◆ اگر خودخواهی بر انسان حاکم باشد، هرچه قدرت او بیشتر باشد، خطرناک‌تر است

تا وقتی که خودخواهی‌های انسان بر او حاکم است، هرچه قدرتِ اجرایی‌اش بالاتر باشد، خطرناک‌تر است؛ تا وقتی که هواهای نفسانی بر انسان غالب است و تا وقتی انسان همه چیز را برای خود میخواهد، هرچه قدرتش بیشتر است، خطرناک‌تر و سبع‌تر و درنده‌تر است. نمونه‌هایش را در دنیا می‌بینید.

◆ شرط اسلام برای به دست گرفتن قدرت، خارج شدن از هوا و هوس است

هنر اسلام همین است که به کسانی اجازه میدهد از نردبان قدرت بالا روند که توانسته باشند لااقل در بعضی از این مراحل امتحان داده و قبول شده باشند. شرطی که اسلام برای مسئولیّتها میگذارد، خارج شدن از بسیاری از این هواها و هوسهاست. ما مسئولان بایستی بیش از همه مراقب خود باشیم؛ بیش از همه دست، زبان، فکر، چشم و عمل خود را کنترل کنیم؛ بیش از همه تقوا در ما لازم است. وقتی بی‌تقوایی بر

◆ علّت دشمنی قدرتمندان با اسلام، این است که اسلام شرط به دست گرفتن قدرت را خارج شدن از هوا و هوس میداند

انسانی حاکم شد، هرچه قدرت او بیشتر باشد، خطرش برای بشریّت بیشتر است. وقتی اختیار فشردن تکمه‌ی بمب اتم در دست شخصی باشد که نه جان انسانها و نه حقوق ملّتها برایش مهم است و نه اجتناب از شهوات نفسانی برای او یک امتیاز و ارزش محسوب میشود، برای بشریّت خطرناک است. این کسانی که امروز در دنیا از نیروی اتم و سلاحهای مرگبار برخوردارند، باید بر نفس و احساسات خود غلبه داشته و مسلّط باشند، که متأسّفانه این‌طور نیست. اسلام این مسائل را تبلیغ میکند و علّت دشمنی قدرتمندان با اسلام هم همین است.

۱۳۸۱/۱/۱۶

تقارن محرّم و عید نوروز

لازم میدانم از مردم عزیزمان به خاطر احترامی که به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام

در عمل و زبان نشان دادند، صمیمانه تشکّر کنم. امسال که ایّام سال نو با ایّام عاشورا همزمان بود، از مدّتی پیش از ایّام فروردین، دستگاه‌های تبلیغیِ دشمن، در مراکزی که همه‌ی فکرشان این است که مردم ما را، ملّت شجاع و مؤمن ما را از مواضع حقیقی خود منصرف کنند، همه‌ی تلاش‌شان را به کار انداختند تا محرّم و عاشورا را در چشم مردم کمرنگ کنند. لکن مردم با حضور خود در مجالس و مراسم عزاداری و بزرگداشت عجیبی که امسال در مراسم عاشورا نشان دادند، یک بار دیگر به همه ثابت کردند که ملّت ایران از روی معرفت و آگاهی، راه خود را انتخاب کرده است.

امسال، آن‌طوری که از نقاط مختلف به بنده گزارش شد، مجالس و مراسم عزاداری، اگر از سال‌های دیگر پرشورتر و پرجمعیت‌تر نبود، خلوت‌تر هم نبود. این معنایش این نیست که مردم، آغاز بهار، فروردین و اوّل سال را مورد اعتنا قرار نمیدهند؛ خیر، امسال نوروز ما رخت عزا به تن داشت؛ امسال اوّل سال ما عاشورایی بود. خود عاشورا هم مراسمی است که در انسانها شور و تحرّک و رویش و تفکّر و اندیشه به‌وجود می‌آورد. عاشورا یک مراسم خشک و خالی نیست؛ مراسمی است که در آن فکر، برنامه، هدف، آگاهی‌بخشی و معرفت‌دهی هست. مردم از مراسم مربوط به سیّدالشّهدا علیه‌الصّلاة‌والسّلام قدردانی کردند...

◆ **عاشورا نیز مانند بهار در انسانها شور، تحرّک و رویش ایجادمیکند**

◆ **مراسم عاشورا، سرشار از فکر، هدف و آگاهی بخشی است**

اقامه‌ی نماز در ظهر عاشورا

این را هم اضافه کنم که اهمّیّت دادن به نماز در ظهر عاشورا و در میان مراسم سینه‌زنی و عزاداری، خود یک نقطه‌ی برجسته‌ی دیگر بود. ما همیشه از اینکه میدیدیم جوانان و مردم‌مان، سینه‌زنیِ روز عاشورا را میکنند و نمازشان به نزدیک غروب می‌افتد، رنج میبردیم. مردم، اهمّیّت نماز و ذکر خدا و یاد الهی را در لابه‌لای مراسم عاشورا نشان دادند، لذا جای سپاس گزاری و تشکّر دارد.

◆ **اهمّیّت دادن به نماز در ظهر عاشورا و در میان عزاداری، نقطه‌ی برجسته و مهمّی در مقوله‌ی عزاداری است**

۱۳۸۱/۷/۱۷

پیروزی و جوشش معنوی اباعبدالله ﷺ در تاریخ

«**لبسوا القلوب علی الدّروع**»؛[۱] دربارهی اصحاب کربلاست: دلـهایشان را روی زرههایشان پوشیدند! زرهها جسمـها را نگه میدارد، اما دلـها، جسمـها و زرهها را نگه میدارد.

روز پاسدار، روز ولادت حسین‌بن‌علی ﷺ است؛ یعنی مظهر مجاهدت خالص و پاک برای خدا. این مجاهدت اگر از سوی مردم جواب داده شد، مثل مجاهدت نبیّ‌اکرم ﷺ میشود که حکومت اسلامی را به‌وجود آورد و تاریخ را عوض کرد؛ اما اگر با کمک و همراهی دلهای مؤمن مواجه نشود، مانند واقعهی عاشورا میشود که امام حسین ﷺ به شهادت میرسد. جوشش معنویِ او، تاریخ را هدایت میکند. بالفعل نمیتـواند موفّقیّت ظاهری پیدا کند، اما در طول تاریخ، موفّقیّت حتمی متعلّق به اوست؛ همان‌طور که همهی نبوّتـها و همهی راهنمایان بشر و راهنمایان الهی در طول تاریخ، این را داشته‌اند.

لذا شما می‌بینید با گذشت سیزده، چهارده قرن، نام حسین‌بن‌علی ﷺ پرچم عدالت و فضیلتـهای معنوی است و همین نام توانسته است این انقلاب را به‌وجود آورد. این انقلاب – که از این حیث، شبیه نهضت نبیّ‌اکرم ﷺ است؛ یعنی به موفّقیّت رسید و دلها و جانها و نیروها و انسانها با آن همراهی کردند و امام را تنها نگذاشتند – توانست پرچم شوکت و عزّت را سرِ پا کند. این را از حسین‌بن‌علی ﷺ الهام گرفت و مظهر تجدید حیات اسلام شد.

- **امام حسین ﷺ، مظهر مجاهدت خالصانه است**
- **با یاری مردم، مجاهدت اولیا به حکومت اسلامی می‌انجامد و با کوتاهی مردم، مانند واقعه‌ی عاشورا پیش می‌آید**
- **پیروزی و جوشش معنوی مجاهدان در تاریخ حتمی است**
- **انقلاب اسلامی از حسین‌بن‌علی ﷺ الهام گرفت و با یاری مردم، حکومت اسلامی را همچون نهضت نبوی برپا کرد**

۱۳۸۱/۷/۱۸

حسین‌بن‌علی ﷺ در دامان فاطمه‌ی زهرا ﷺ

وقتی پیغمبر ﷺ از مکه به مدینه هجرت کرد، امیرالمؤمنین ﷺ حدود

۱. همان.

◆ **زندگی صدّیقه‌ی طاهره علیها السلام با توجّه به مسئولیّت سنگین امیرالمومنین علیه السلام در حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و هفتاد جنگ، بسیار سخت بود**

بیست و سه، چهار سال سن داشت.[1] از همان اوّل هم مبارزات و جنگ‌های گوناگون شروع شد. در همه‌ی این جنگ‌ها هم این جوان، یا پرچمدار بود[2] یا جلودار بود یا قهرمان اصلی بود؛[3] خلاصه بیشترین بارها را بر دوش داشت. جنگ که زمان نمی‌شناسد؛ هوا گرم است، سرد است، صبح است، بچّه مریض است. در مدّت ده سال حکومت پیغمبر صلی الله علیه و آله که تقریباً هفتاد جنگ بزرگ و کوچک اتّفاق افتاد[4] - از جنگی که مثلاً یک ماه طول کشیده یا بیشتر، تا جنگ‌های چند روزه - جز یک مورد، امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام آنها شرکت داشت.[5] علاوه بر این جنگ‌ها، به مأموریت هم فرستاده میشد؛ مثل مأموریت به یمن که پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را برای قضاوت، مدّتی به یمن فرستاد.[6] بنابراین، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام دائم مواجه بود با اینکه شوهرش یا در جنگ است، یا با بدن زخمی و خون‌آلود از جنگ برگشته، یا در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول کارهای مهمّ داخل مدینه است و یا در سفر مأموریّت است.

◆ **برترین انسانها از جمله حسین‌بن‌علی علیهما السلام در دامان حضرت زهرا علیها السلام تربیت یافتند**

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام با این اوضاع و شرایط دشوار و با این شوهر پُرکار و دائماً مشغول، با نهایت مهربانی و از خودگذشتگی رفتار کرد و چهار بچّه را در دامان تعلیم و تربیت آسمانی خود بزرگ کرد، که یکی

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۴۱؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۶؛ بحارالأنوار، ج ۳۵، صص ۷-۸.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۶؛ شرح الأخبار، ج ۱، صص ۳۲۱-۳۲۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۸.

۳. (برخی از شواهد تاریخی) السیرة النبویّة، ابن‌هشام، ج ۲، صص ۴۵۵-۴۵۶؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۵۶ و ۶۲؛ مناقب الإمام الأمیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۹۱؛ خصائص أمیرالمؤمنین، نسائی، صص ۵۳-۵۵؛ الکافی، ج ۸، صص ۳۱۸-۳۲۱؛ الإرشاد، ج۱، صص ۶۸-۷۲ و ۹۲-۹۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۷۷؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۱، صص ۳۵۹- ۳۶۱ و ج ۲، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۲۰، صص ۲۶۱-۲۶۲.

۴. السیرة النبویّة، ابن هشام، ج۴، صص۱۰۲۷-۱۰۲۸؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۱، ص۱۶۱؛ بحارالأنوار، ج۱۹، ص ۱۸۶.

۵. الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۷؛ العدد القویة، ص ۲۴۷.

۶. أنساب الأشراف، ج ۲، صص۱۰۱-۱۰۲؛ الأمالی، صدوق، صص۲۹۳-۲۹۴؛ بحارالأنوار، ج۴۰، صص۱۷۷-۱۷۸.

از آنها حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است، که امروز در همه‌ی تاریخ بشر، هیچ پرچم آزادگی و افتخاری را برجسته‌تر، بلندتر و نمودارتر از او مشاهده نمیکنید. پس معنای حُسنُ‌التبعُّل[1] این است. به همین جهت است که من اعتقاد دارم - و گمانم سال گذشته هم گفتم؛ حالا هم از روی تأکید، به شما مردها عرض میکنم - که مادران و بخصوص همسران شما در اجر و ثواب شما شریک‌اند. این دیگر بسته به نوع همکاری‌یی است که کرده‌اند؛ گاهی پنجاه درصد شریک‌اند، گاهی شصت درصد و گاهی هم هفتاد درصد شریک‌اند.

◆ مادران و زنان در ثواب مردان شریک‌اند

ضرورت الگو قراردادن اباعبدالله علیه‌السلام و تبیین آن

الگوی خود را امام حسین علیه‌السلام قرار دهید. ممکن است بعضی بگویند: یعنی الان همه برویم شهید شویم؟ مگر امام حسین علیه‌السلام مرتّب رفت شهید شد؟ امام حسین علیه‌السلام یک‌مرتبه در سن پنجاه‌وهفت سالگی[2] به شهادت رسید؛ اما قبل از شهادت، امام حسین علیه‌السلام در دوره‌های مختلف زندگی کرده؛ همه‌اش هم درس است. دوره‌ی نوجوانیِ امام حسین علیه‌السلام را برای نوجوانان، دوره‌ی جوانیِ آن حضرت را برای جوانان و دوره‌ی به کمال رسیدن ایشان را - که اتّفاقاً همان اوقاتی بود که پدر بزرگوارش به خلافت رسید و تحمّلِ دردسرهای خلافت پُرماجرای امیرالمؤمنین علیه‌السلام - برای کسانی که با دردسرهای فراوان یک حکومت اسلامی در سطوح بالا سر و کار دارند، الگو بدانیم. بنابراین، در همه جا امام حسین علیه‌السلام امام حسین است؛ در همه‌جا امام حسین علیه‌السلام همان امام حسین روز کربلاست؛ همان رشادت، همان عظمت، همان طهارت روح، همان نورانیّت سر تا پای وجود، همان همّت بلند و عزم راسخ؛ در عین حال همان دریای مالامال از عواطف، با او همراه است. نوجوانان و جوانان - هم دختران و هم پسران و

◆ نه‌تنها شهادت، که همه‌ی دوران زندگی امام حسین علیه‌السلام درس و الگو است

◆ دوره‌ی جوانی امام حسین علیه‌السلام به تحمّل دردسرهای فراوان حکومتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام گذشت

◆ امام حسین علیه‌السلام در تمام زندگانی خود، همان‌گونه است که در کربلا بود

۱. شوهرداری نیکو.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ الإستیعاب، ج۱، ص ۳۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص۲۰۱.

بقیّه‌ی اشخاص در دوره‌های مختلف - طهارت و صداقت و سلامت و نشاط حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را الگوی خود قرار دهند.

۱۳۸۲/۹/۲۶

نقش تقوا و عدالت در نظام اسلامی

در اسلام مردم یک رکن مشروعیّت‌اند، نه همه‌ی پایه‌ی مشروعیّت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه‌ی اساسیِ دیگری هم که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه‌ی مردم هم که بر او اتّفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است؛ اکثریّت که هیچ. وقتی امام حسین علیه‌السلام را در نامه‌ای که جزوِ سندهای ماندگار تاریخ اسلام است، به کوفه دعوت کردند، این‌طور می‌نویسند:

◆ **اگر حاکم اسلامی از تقوا و عدالت برخوردار نبود، حتی با اتّفاق همه‌ی مردم بر او، حکومتش نامشروع است**

«فَلَعَمْرِی مَا الْإِمَامُ إِلاَّ الْحَاکِمُ... بِالْقِسْطِ»؛[1]

حاکم در جامعه‌ی اسلامی و حکومت در جامعه‌ی اسلامی نیست، مگر آنکه عاملِ به قسط باشد؛ حکم به قسط و عدالت کند. اگر حکم به عدالت نکرد، هر کس که او را نصب کرده و هر کس که او را انتخاب کرده، نامشروع است. این موضوع در همه‌ی رده‌های حکومت صدق می‌کند و فقط مخصوص رهبری در نظام جمهوری اسلامی نیست. البته تکلیف رهبری سنگین‌تر است و عدالت و تقوایی که در رهبری لازم است [سنگین‌تر است.]

۱۳۸۳/۲/۲۷

وقایع تلخ در نجف و کربلا

امروز مسئله‌ای که لازم‌تر از مباحثه‌ی درسی است و من بایستی آن را

۱. مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، صص۲۴۱- ۲۴۲؛ الکامل، ج۴، صص۲۰-۲۱؛ بحارالأنوار، ج۴۴، صص۳۳۲-۳۳۵.

خدمت آقایان عرض کنم، قضایای اخیر نجف و کربلاست که بسیار مهم است و قضایایی نیست که یک مسلمان و شیعه در قبال آن بتواند آرام بگیرد. بنده خودم از دو روز قبل که این قضایا پیش آمد، تقریباً به طور دائم حالم منقلب است؛ یعنی واقعاً احساس میکنم که حادثه‌ای را که اینها، این امریکاییـهای بی‌خرد و قسیّ‌القلب پیش آورده‌اند، حادثه‌ی بسیار دشواری برای خودشان است؛ کار بزرگی را دارند انجام میدهند و نمی‌فهمند.

◆ **حکّام امریکا در تهاجم به نجف و کربلا، نهایت بی‌خردی را به خرج دادند**

چون امام حسین و امیرالمؤمنین علیهما السلام فقط متعلّق به شیعه نیست و همه‌ی مسلمانها برای این بزرگواران و برای این مراقد مطهّر احترام و ارزش قائل‌اند، برای مسلمانِ مؤمن قابل تحمّل و قابل قبول نیست که بیایند در خیمه‌گاه کربلا و تانک و توپ و نیروی مسلح بیاورند، یا به گنبد مطهّر امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کنند و آن را با گلوله بزنند. این قضایا، قضایای بسیار مهمّی است.

◆ **امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام در میان همه‌ی مسلمانان محبوب‌اند**

به نظر میرسد که امریکاییها کار را از حد گذرانده‌اند و در واقع حماقت را با وقاحت و گستاخی و بی‌پروایی توأم کرده‌اند. تعرّض به مقدّسات مردم و آنچه که مردم دلبسته‌ی به آنها هستند، موضوع کوچکی نیست؛ موضوع بسیار مهمّی است... من مطمئنّم که مردم مسلمان، بـخصوص مردم شیعه - چه در کشور خودمان، چه در شهرهای مختلف عراق، چه در بقیّه‌ی نقاط عالم - در مقابل این تعرّض و گستاخی امریکاییها ساکت نخواهند نشست.

◆ **مسلمانان و شیعیان نسبت به هتک حرمت نجف و کربلا، ساکت نمی‌نشینند**

ورود امریکاییها به عراق غلط بود، ماندنِشان غلط بود، رفتارشان با مردم غلط بود، حاکم امریکایی بر سر مردم گذاشتن غلط بود و آمدنِشان به سمت کربلا و نجف غلط بود. این کارهایی که اخیراً کردند، غلط اندر غلط است و بدانند که مطمئناً دنیای اسلام و بـخصوص دنیای شیعه در مقابل اینها ساکت نخواهد ماند. در دنیای

اسلام، چهره‌ی مطهّر امیرالمؤمنین، چهره‌ی مطهّر سیّدالشّهدا سلام‌الله‌علیهما چهره‌های نورانی‌یی است که در اعماق دلهای مردم جا دارد؛ آن وقت بیایند وارد شهر کربلا و نجف شوند و در کنار «وادی‌السلام» که محل دفن صلحا و بزرگان و اولیا و اوصیاست، حضور نظامی پیدا کنند و ده‌ها نفر از مردم بی‌گناه نجف و کربلا را به قتل برسانند.
جنایتی که اینها انجام میدهند، بزرگترین جنایتهاست و این جنایت از نظر دنیای اسلام، از نظر ملّت ایران و از نظر همه‌ی شیعیان جهان محکوم است و مسلّم است که امریکاییها نخواهند توانست این راه را ادامه دهند.

۱۳۸۳/۴/۱۶

ضرورت زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره‌ی اباعبدالله علیه‌السلام

مسئله‌ی شهید و ایثارگری، کهنه‌شدنی نیست؛ این، موتور حرکت جامعه است؛ بعضی‌ها از این نکته غفلت میکنند. اینکه می‌بینید بعضی با سخن، قلم و حرکات خود، نگاهی به ایثار و شهادت می‌اندازند که آن نگاه منفی و ناسپاسانه است، بر اثر غفلت آنهاست؛ نمی‌فهمند پاسداری از حرمت شهیدان و ایثارگران چقدر برای یک جامعه و ملّت و کشور دارای اهمّیّت است. شما ببینید خون مطهّر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در کربلا در غربت بر زمین ریخته شد؛ اما بزرگترین مسئـولیّتی که بر عهده‌ی امام سجّاد علیه‌السلام و زینب‌کبری علیهاالسلام قرار گرفت، از همان لحظه‌ی اوّل این بود که این پیام را روی دست بگیرند و به سرتاسر دنیای اسلام، آن را به شکلهای گوناگون، منتقل کنند. این حرکت برای احیای دین حقیقی و دین حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و آن هدفی که امام حسین علیه‌السلام برای آن شهید شد، یک امر ضروری و لازم بود. البته اجر الهی برای امام حسین علیه‌السلام محفوظ بود؛ میتـوانستند او را در

◆ مسئله‌ی شهید و ایثارگری، کهنه‌شدنی نیست؛ نیروی حرکت جامعه است

◆ پیام‌رسانی به سراسر دنیای اسلام، بزرگترین مسئولیّت امام سجّاد و زینب‌کبری علیهاالسلام پس از امام حسین علیه‌السلام بود

◆ هدف امام سجّاد(ع) از زنده نگه‌داشتن یاد حسین(ع) انتقام از بنی‌امیّه

سکوت بگذارند؛ اما چرا امام سجّاد(ع) تا آخر عمر – سی سال بعد از او، امام سجّاد(ع) زندگی کردند[1] – در هر مناسبتی نام حسین(ع)، خون حسین(ع) و شهادت اباعبدالله(ع) را مطرح کردند، آن را به یاد مردم آوردند؟[2] این تلاش برای چه بود؟ بعضی خیال میکنند این کار برای انتقام گرفتن از بنی‌امیّه بود؛ در حالی که بنی‌امیّه بعدها از بین رفتند. امام رضا(ع) که بعد از آمدن بنی‌عباس است،[3] چرا به ریّان‌بن‌شبیب دستور میدهد مصیبت‌نامه‌ی اباعبدالله(ع) را در میان خودتان بخوانید؟[4]

◆ راه و خون امام حسین(ع)؛ پرچم حرکت امّت اسلام به سوی هدف‌های اسلامی است، پس باید زنده نگه داشته شود

آن وقت که بنی‌امیّه نبودند؛ تارومار شده بودند. این کار برای این است که راه حسین‌بن‌علی(ع) و خون او عَلَم و پرچم حرکت عظیم امّت اسلام به سوی هدف‌های اسلامی است؛ این پرچم باید سر پا بماند؛ تا امروز هم بر سر پا مانده و تا امروز هم هدایت کرده است.

۱۳۸۳/۵/۱۷

توسّل و گوهر محبّت اهل‌بیت(ع)

◆ توسّل و محبّت اهل‌بیت(ع)، گوهر بسیار ارزشمندی است

توسّلها خیلی قیمت دارد. این گوهر محبّت اهل‌بیت(ع)، بخصوص فاطمه‌ی زهرا(س) که میان همه‌ی این خاندان با عظمت، عزیز است، خیلی ارزش دارد.

■

◆ دستگاه‌های تبلیغاتی دنیا با ارائه‌ی الگوهای ساختگی، سعی در گمراه کردن انسانها دارند

برادران عزیز! ما امروز به این الگو احتیاج داریم. امروز دستگاه‌های تبلیغاتی دنیا برای گمراه کردن انسانها دائم الگو جلوی چشم نسلهای

---

۱. (تاریخ شهادت امام سجّاد(ع) اختلافی است، از این‌رو دوره‌ی زندگی ایشان بعد از شهادت امام حسین(ع) در محرّم ۶۱ه.ق؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹ و ۴۰ سال ذکر شده است.) التاریخ الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۲؛ أنساب الأشراف، ج ۱۰، صص ۲۳۷-۲۳۸؛ الثقات، ج۵، ص۶۳؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۰۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۷؛ التمهید، ج ۹، ص ۱۵۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۴۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، صص ۱۵۱-۱۵۴.

۲. کامل الزیارات، صص ۲۱۳-۲۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، صص ۱۰۸-۱۱۰.

۳. عیون أخبارالرضا، ج ۲، صص ۲۸-۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۹، صص ۳-۴.

۴. عیون أخبارالرضا، ج ۲، صص ۲۶۸-۲۶۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۲۸۵-۲۸۶.

بشر در همه‌ی دنیا می‌آورند. البته الگوها کم‌جاذبه و ناموفّق است، اما دست‌بردار نیستند؛ هنرپیشه می‌آورند، نویسنده می‌آورند، آدمهای پرهیاهوی خوش‌ظاهرِ بدون باطن می‌آورند، هیکلـهای پوچ و بی‌معنا را می‌آورند و مرتّب نمایش میدهند، تا بتوانند به وسیله‌ی این الگوها، انسانها را به سمتی حرکت بدهند و به راهی بکشند. آنها برای این کار، پولـها خرج میکنند و فیلمـهای هالیوودی و چیزهایی از این دست که می‌بینید و می‌شنوید و میدانید، اغلبش جهت‌دار است. با اینکه میگویند هنر بایستی فارغ از سیاست و جهتگیری سیاسی باشد، رفتار خودشان به‌عکس است...

◆ هنر غربی، هنر جهت‌دار و منفی است

برای الگوسازی، ملّتـها هم دست‌شان خالی است و الگو و نمونه‌ای که بتوانند در مقابله‌ی با آنچه که آنها می‌آورند، از خودشان نشان بدهند، ندارند. ما دست‌مان پُر است. ما زنان بزرگی داریم؛ اگر حالا بخواهیم وارد وادی مسئله‌ی زن بشویم. زنان باعظمتی در تاریخ اسلام هستند که اوج و قلّه‌ی این عظمتـها، فاطمه‌ی زهرا، صدیقه‌ی کبری(س)است. حضرت زینب و حضرت سکینه(س) هم ماجراهایشان ماجراهای شگفت‌آور برای انسانهای متفکّر و باهوش و خردمند و اهل‌فکر است.

◆ ملّتهـا در برابر الگوهای ساختگی‌غربی‌الگویی‌ندارند

◆ شـیعه از نعمـت الگو برخوردار است

امام حسن و امام حسین(ع)را گفته‌اند:

«**سَيِّدَیْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّة**».[1]

◆ روایت «الحَسَنُ وَالْحُسَينُ سَيِّدَی شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّة» به این معناست که جوانی حسنین(ع) الگوی جوانان است

با اینکه اینها همیشه جوان نبودند و این دو بزرگوار به سنین پیری و کهولت هم رسیده‌اند، اما «سیّدی شباب» به آنها گفته‌اند؛ یعنی جوانی اینها باید به عنوان یک الگو همیشه در مقابل چشم جوانهای دنیا باشد. جوانی خود پیغمبر(ص)و جوانی امیرالمؤمنین(ع) هم همین‌جور است.

توصیه به مدّاحان اهل‌بیت(ع)

حرف من با شما برادران عزیز مدّاح و ذاکر این است که شماها در این زمینه خیلی وظیفه دارید. این‌جور نیست که ما برای عظمت

۱. «سرور جوانان اهل بهشت» مسند أحمد، ج ۳، ص ۸۲؛ قرب الإسناد، ص ۱۱۱؛ بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۳۹.

فاطمه‌ی زهراعليها‌السلام درمانده باشیم که چه‌جور این عظمت را بیان کنیم و متوسّل بشویم به شعر، نثر و یا کلامی؛ نه، بلکه ما به آن عظمت احتیاج داریم. این خورشید متلألإ و درخشان، به همه‌ی موجودات عالم سود می‌بخشد و حالا گوشه‌ی آفتابش هم داخل خانه‌ی ما افتاده است؛ ما باید ببینیم از این چه‌جوری میتوانیم استفاده کنیم. آن خورشید که خیلی بالاتر است؛ حالا ما ساعتهای متمادی بنشینیم و راجع به توصیف این خورشید - که درست هم نمیدانیم چه هست و ذهن ما به آن نمیرسد - حرف بزنیم، شعر بگوییم، بخوانیم؛ اما نرویم زیر این آفتاب بنشینیم، تا بدنمان را گرم کنیم، جسم‌مان را رشد بدهیم و حیات خودمان را تقویت و تأمین کنیم؛ اینکه عاقلانه نیست. شأن این بزرگوار و این بزرگوارها خیلی بالاست.

• هدف از بیان عظمت اهل‌بیتعليهم‌السلام، حرکت در راه آنان است

شما ببینید امروز نسل جوان شما - چه دخترهاتان، چه پسرهاتان - و جامعه‌ی شما از خلأ کدام معرفت رنج میبرند و آسیب می‌بینند؛ از کمبود کدام عنصر سازنده‌ی اخلاقی رنج میبرند؟ آن عنصر اخلاقی را در وجود فاطمه‌ی زهراعليها‌السلام و در فضایل آن بزرگوار و این وجودهای مقدّس پیدا کنید و به زبان شعر - که زبان هنر هست - آن را القا و بیان کنید. ببینید ما در زندگی سیاسی و اجتماعی‌مان به کدام درس اهل‌بیتعليهم‌السلام احتیاج داریم، آن را از زندگی این بزرگواران و این بزرگوار بخصوص استخراج کنید و با زبان شعر بیان کنید؛ اینها لازم و مهم است، والاّ صرف مدح گفتن - که الفاظ آن مدح هم گاه الفاظ مبهمی است که نه شنونده درست می‌فهمد که محصول این مدح چه شد و نه گاهی خود گوینده! - کافی نیست. ما باید اظهار ارادت بکنیم و این اظهار ارادت، کمال ماست. «مادح خورشید، مدّاح خود است»، اما به این نباید اکتفا کنیم. ما باید ببینیم امروز چه درسی از این بزرگوارها میشود بگیریم.

• وظیفه‌ی مدّاحان عبارت است از:
۱. شناختن خلأهای معرفتی، کمبودهای اخلاقی و آسیبهای سیاسی اجتماعی جامعه؛
۲. یافتن درسهای اهل‌بیتعليهم‌السلام در این زمینه‌ها؛
۳. بیان آنها به زبان هنری شعر

• در مدّاحی، نباید فقط به مدح بسنده کرد

مبلّغ هم وظیفه دارد، هنرمند هم وظیفه دارد، فیلم‌ساز هم وظیفه دارد، گردانندگان سینمای کشور هم وظیفه دارند، گردانندگان تلویزیون کشور هم وظیفه دارند، منبری‌ها هم وظیفه دارند، مدّاح جماعت هم وظیفه دارد؛ من میخواهم بگویم شما وظیفه‌ی خودتان را در کنار این وظایف سنگینی که بر دوش همه‌ی ماست، بازیابی کنید؛ این توصیه‌ی من به برادران عزیزم است که همیشه از آنها درخواست میکنم و با آنها در میان میگذارم.

◆ ملّت ایران به برکت روح حسینی قیام کرد و نظام طاغوت را به زانو درآورد

امروز ما کشوری هستیم که ملّت ما به برکت خون و قیام امام حسین و به برکت روح حسینی، توانست قیام کند و یک نظام استبدادی فاسدِ خبیثِ زشت‌کردارِ زشت‌خو را به زانو دربیاورد و یک حکومت مردمی با صِبغه و روحیّه و با عمل نسبتاً اسلامی - روحیّه‌ی ما اسلامی است؛ اما نمیتوانم بگویم که عمل‌مان کاملاً اسلامی است؛ نسبتاً اسلامی است که إن‌شاءالله روزبه‌روز باید بیشتر اسلامی شود - را سر کار بیاورد.

■

امروز همه وظیفه دارند این نظام را از نقصها و ضعفهای خودش خلاص کنند و عناصر قدرت و قوّت معنوی و مادّی را در آن تقویت کنند و در آن بیشتر به‌وجود بیاورند.

جبهه‌ی تبلیغ، جبهه‌ی وسیعی است که در آن هنر و آموزش و علم و دین و دانشگاه و حوزه و وزارت ارشاد و صدا و سیما هستند، که یک قسمت از این جبهه‌ی وسیع، به جماعت مدّاح - این برادرهایی که در دوره‌ی جنگ و دفاع مقدّس در جبهه بودند، خوب در ذهن‌شان حرف بنده را تصویر میکنند - سپرده شده است و آن مانند این است که این بخش عظیم را این لشکر یا این قرارگاه به عهده دارد و تکه‌ای از آن را به گردن ما سپرده‌اند؛ ما باید این را خوب از عهده بربیاییم، تا دیگران هم که در بخشهای خودشان از عهده برآمده‌اند، مجموعش بشود پیروزی. باید برادران مدّاح به این موضوع توجّه کنند، والاّ ما

در نوحه‌خوانی، مصیبت‌خوانی و مرثیه‌خوانی، اگر یک مقدار همّت و سلیقه به خرج بدهیم، میتوانیم همه‌ی این مفاهیم عالی را بگنجانیم و البته میشود همه‌ی اینها را پوچ و پوک و خالی کرد و فقط ظواهری باشد. این موضوع میتواند در روضه، در نوحه، در سینه‌زنی و در مدح و مصیبت باشد؛ طوری که فقط دلی بسوزد و قطره‌ی اشکی بریزد، بدون اینکه اندک بهره‌ای برده شود؛ در روز جشن هم به همین نحو. وظیفه و مسئولیّت بزرگ جامعه‌ی مدّاح این است که مطالبش پُرمغز و پُرمحتوا باشد و به شیوه‌ی درست این را اداره کند؛ هم در مصیبت و مدایح و هم در عزا و جشن. باید مطالب با شکلهای مختلف و در قالبهای مختلف بیاید.

۱۳۸۳/۵/۳۰

تهاجم به قبر امام حسین علیه‌السلام نشان درماندگی دشمن

◆ **دشمن از روی استیصال به قبور ائمه علیهم‌السلام حمله میکند**

متوکل، قبر امام حسین علیه‌السلام را از روی عصبانیّت خراب کرد.[۱] الان هم همین‌طور است. الان هم که شما می‌بینید به نجف حمله میکنند، از روی استیصال است. این امریکاییها در مسئله‌ی شیعه و مسئله‌ی عراق، درمانده‌اند. من آن روز گفتم، واقعاً تا زانو توی گِل ــ اسم خر نیاوردم، تا جسارت به خر نشود! ــ گیر کرده‌اند...

غلبه‌ی مظلوم

◆ **ائمه علیهم‌السلام همواره در طول حیات خویش مظلوم بوده‌اند**

◆ **مظلومیّت، موجب جلب عواطف است**

ائمه‌ی ما در طول این دویست‌وپنجاه سال امامت ــ از روز رحلت نبیّ‌مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله[۲] تا روز وفات حضرت عسکری علیه‌السلام[۳] دویست‌وپنجاه سال است ــ خیلی زجر کشیدند، کشته شدند، مظلوم

۱. الأمالي، طوسي، صص۳۲۸-۳۲۹؛ الكامل، ج۷، ص۵۵؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص۴۰۳-۴۰۴.
۲. تاريخ خليفة، ص۴۶؛ الإرشاد، ج۱، ص۱۸۹؛ بحارالأنوار، ج۲۲، صص۵۳۰-۵۳۱.
۳. تاريخ الأئمّة، ص ۱۴؛ الأنساب، ج ۹، ص ۳۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۵۰، ص ۲۳۶.

واقع شدند و جا هم دارد برایشان گریه کنیم؛ مظلومیّت‌شان دلها و عواطف را به خود متوجّه کرده است؛ اما این مظلومها غلبه کردند؛ هم مقطعی غلبه کردند، هم در مجموع و در طول زمان.

◆ امامان معصوم، هم به صورت مقطعی و هم در مجموع و در طول زمان بر دشمن غلبه کرده‌اند

۱۳۸۳/۶/۲۸

انتساب به اباعبدالله افتخاری بزرگ

ولادت حضرت سیّدالشّهدا و روز بسیار پُرمعنای پاسدار را به یکایک شما برادران عزیز و مسئولان سپاه تبریک عرض میکنم.

◆ انتساب پاسداران به امام حسین انتساب بر مبنای انتخاب است، که افتخار آن برای خود شخص است، نه فقط برای نسبت

نفس انتساب به امام حسین برای انسانی که در این انتساب اختیار دارد، افتخار بزرگی است. انتسابهای نسبتی و خارج از اختیار هم افتخار است، لیکن چون دارنده‌ی این نسبت هیچ انتخابی نکرده است، این افتخار به شخصیّت انسانی او برنمیگردد؛ اما وقتی کسی با انتخاب، خود را در جرگه و صفی قرار دهد، مزایای آن، به هویّت این شخص نسبت داده میشود و افتخاری اگر هست، برای خود اوست، نه فقط برای نسبت. مسئله‌ی پاسداری و انتساب به حسین‌بن‌علی در جمع پاسداران، از این قبیل است.

ضرورت نگه‌داشت عنصر افتخار حسینی

البته شما برادران عزیز و خواهران عزیزی که تشریف دارید، میدانید که این‌گونه افتخارها و انتسابها وابسته به استمرار آن مایه و عنصر افتخار است؛ یعنی اگر کسی در اردوگاهی حضور داشته باشد و به آن اردوگاه انتساب داشته باشد، خصوصیّات آن اردوگاه تا وقتی ملحق به این شخص است که این شخص به شرایط حضور در این اردوگاه پای‌بند و ملتزم باشد؛ لذا مجاهدتهای صدر اسلام و شمشیرزدن‌های افراد متعدّدی که در رکاب پیغمبر بودند و در مواقف سخت شمشیر زده بودند، وقتی از اردوگاه انتساب حقیقی به پیغمبر خارج شدند،

◆ برخی از مجاهدین صدر اسلام از اردوگاه انتساب به پیامبر خارج شده، افتخارات خویش را از دست دادند

به دردشان نخورد. در قضاوت و در ترازوی عادلانه‌ی نسبت، آن سابقه تا وقتی معتبر است که منقطع از ماقبل خود نشده باشد؛ این را ما باید همیشه در نظر داشته باشیم.

حضور در مجموعه‌ی پاسداران، انتساب به سیّدالشّهدا علیه‌السلام است و این یک انتخاب بزرگ است. ما باید آن خصوصیّاتی را که این افتخار، حقیقتاً وابسته‌ی به آن است و موجب میشود پاسدار، منتسب به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام باشد، برای خودمان نگه داریم. اگر نگه داشتیم، این افتخار برای ما میماند؛ اگر نگه نداشتیم، این افتخار نمیماند. ارزشهای معنوی و والا با نامها جابه‌جا نمیشوند؛ اسمها و نامها تعیین‌کننده‌ی آن ارزشها نیست؛ حقایق و هویّتهاست که آنها را تحقّق می‌بخشد؛ به این نکته بایستی دائماً توجّه داشت.

◆ اسامی و عناوین، تعیین کننده‌ی ارزشهای معنوی نیستند؛ حقایق و هویّتها به این ارزشها تحقق می‌بخشند

وابستگی به اباعبدالله علیه‌السلام در گرو حفظ قدرت معنوی

سپاه را باید با همان قدرت معنوی خودش نگه دارید و این قدرت معنوی حاصل نمیشود، مگر با حفظ آن روحیّاتی که سپاه بر اساس آنها به‌وجود آمد؛ آن وقت است که این وابستگی به اردوگاه حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، وابستگی واقعی خواهد بود و ارزش و انتساب شما به سیّدالشّهدا علیه‌السلام از انتساب فرزندان آن بزرگوار، حقیقی‌تر و افتخار انگیزتر خواهد بود؛ وإلاّ خیلی بودند که اولاد حقیقی آن بزرگوارها هم بودند، اما حقّ آنها را نشناختند و حتی گاهی بر روی آنها شمشیر هم کشیدند، یا در خلاف راه آنها حرکت کردند.[1]

◆ با حفظ روحیّاتی که سپاه بر اساس آنها به‌وجود آمد، انتساب به اباعبدالله علیه‌السلام انتساب حقیقی خواهد بود

◆ برخی از اولاد حقیقی ائمه علیهم‌السلام از انتساب حقیقی به ایشان محروم بودند و حقّ آنها را نشناختند

۱۳۸۳/۸/۲۰

حادثه‌ی عاشورا؛ نتیجه‌ی لغزشها و سستی ایمان

من چند جمله از جاهای مختلف نهج‌البلاغه در باب ایمان انتخاب

◆ در کلمات امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایمان راهی است که مسیر آن کاملاً روشن است

۱. (برخی از شواهد تاریخی) بصائر الدرجات، ص ۱۷۶؛ الکافی، ج ۷، ص ۵۵؛ شرح الأخبار، ج ۳، صص ۲۸۴-۲۸۷؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۸؛ کمال الدین و تمام النعمة، صص ۴۷۵-۴۷۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، صص ۶۰۰-۶۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۸، صص ۲۳۹-۲۴۰.

کرده‌ام که عرض میکنم.



حضرت میفرمایند:

«سَبِيلٌ أَبْلَجُ الْمِنْهَاجِ أَنْوَرُ السِّرَاجِ»؛[۱]

ایمان، راهی است که مسیر آن کاملاً روشن است. ایمان، فروزنده‌ترین چراغ است. مراد از ایمان در این عبارت امیرالمؤمنین ﷺ ایمان دینی است؛ یعنی ایمان به خدا و روز جزا و پیغمبر ﷺ و همین ایمانی که ادیان، مردم را به آن فرا میخوانند. البته اهمّیّت مطلق ایمان معلوم است؛ چون ایمان پایه‌ی عمل و حرکت انسان است. تا انسان به چیزی دل‌سپرده و گرویده نباشد، در راه آن حرکت نمیکند. ایمان با علم فرق دارد. انسان گاهی به حقیقتی عالم است، اما گرویده‌ی به آن نیست؛ یعنی در ایمان، فقط دانا بودن و عالم به صدق بودن کافی نیست؛ چیزی اضافه‌ی بر این علم لازم است. البته ایمان بدون علم هم ممکن نیست – ایمان با شک و تردید معنا ندارد – اما علم به تنهایی هم برای ایمان کافی نیست؛ کما اینکه می‌بینید قرآن درباره‌ی موسی و قضایای فرعون میفرماید:

◆ ایمان دینی یعنی ایمان به خدا، روز جزا و پیغمبر ﷺ، و اهمّیّت آن بدان جهت است که ایمان، پایه‌ی عمل و حرکت است

◆ ایمان، گرویدن و تسلیم در برابر چیزی است، ولی علم، دانایی نسبت به آن است؛ البته بدون علم، ایمان ممکن نیست

«وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً»؛[۲]

یعنی وقتی موسی دعوت خودش را مطرح کرد، ملأ فرعونی فهمیدند او راست میگوید و حقیقت است؛ اما بعد از آنکه موسی این معجزه‌ی عجیب را نشان داد و بعد از آنکه ساحران و جادوگران – که تصوّر میشد کار موسی هم از قبیل کار آنهاست – خودشان اعتراف کردند این از نوع کار آنها نیست و با وجود تهدید فرعون سجده کردند و به موسی ایمان آوردند و مرگ را پذیرا شدند،[۳] برای آنها روشن شد که موسی حقیقت میگوید؛ اما در عین حال این حقیقت را انکار کردند:

«وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ».

۱. نهج‌البلاغة، خطبه‌ی ۱۵۶.

۲. «و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند؛ در حالی که در دل به آن یقین داشتند!» نمل،۱۴.

۳. طه، ۶۵-۷۳.

یقین داشتند که موسی راست میگوید، اما در عین حال انکار کردند. چرا؟ زیرا «ظُلْماً وَ عُلُوّاً»؛ به خاطر اینکه استکبار و هواهای نفسانی‌شان و ظلمی که میخواستند بکنند، نمیگذاشت تسلیم شوند. ایمان و گرویدن، نوعی تسلیم است؛ تسلیم حقیقتی شدن. گاهی انسان حقیقت را می‌فهمد، اما دلِ خود را تسلیم این حقیقت نمیکند و در مقابل آن می‌ایستد. لذا می‌بینید در مقابل علم، جهل و شک است؛ اما در مقابل ایمان، جهل نمی‌آورند؛ در مقابل ایمان، کفر می‌آورند؛ یعنی پوشاندن. انسان گاهی حقیقتی را قبول دارد، اما آن را میپوشاند و پنهان میکند. نقطه‌ی مقابل پوشاندن، ایمان است؛ یعنی دل سپردن، گرویدن، سر سپردن، حقیقت را با همه‌ی وجود پذیرفتن و در مقابل آن تسلیم شدن. هر چیزی که شما آن را حقیقت میپندارید، اگر به آن ایمان آوردید، این میشود پایه‌ی عمل شما.

گفتیم در اینجا مراد امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایمان دینی است؛ ایمان به یک شیء باطل و ایمان به بت و بت‌مداری نیست؛ ایمان به خدای لاشریک‌له و ایمان به نبوّت‌ها و ایمان به حقایق و ایمان به قیامت است. میفرماید:

«سَبِيلٌ أَبْلَجُ الْمِنْهَاجِ»؛

◆ ایمان، مسیری روشن است و با عمل صالح، تأثیر و تأثّر متقابل دارد

یعنی مسیر این راه، بسیار روشن است. اگر کسی با عقل و فطرتِ خود وارد این میدان شود، راه را روشن و بی‌تردید و بی‌شبهه می‌بیند؛ «أَنْوَرُ السِّرَاجِ» است. بعد دنباله‌اش این است:

«فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ»؛

از راه ایمان، انسان به اعمال صالح میرسد. ایمان است که انسان را میکشاند و به عمل صالح دلالت میکند. بعد بلافاصله میفرماید:

«وَ بِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ»؛[1]

عمل صالح هم انسان را به ایمان دلالت میکند؛ یعنی یک تأثیر و تأثّر

۱. نهج‌البلاغة، خطبه‌ی ۱۵۶.

متقابل وجود دارد.

به نظر من این نکته‌ی خیلی مهمّی است. ما باید ایمان خود را با عمل صالح تقویت کنیم؛ کما اینکه عمل صالح را باید از راه ایمان بشناسیم.

◆ چرایی و چگونگی خطای مسلمین در جنگ اُحد و حادثه‌ی عاشورا عبارت است از:

۱. ارتکاب لغزشها؛

شما به اتفاقی که در جنگ احد افتاد، توجّه کنید. آن پنجاه نفری که دچار نفرین و شکوه‌ی همه‌ی مسلمانها در طول این چهارده قرن شدند، مسلمان بودند، اصحاب پیغمبر ﷺ بودند، خیلی از آنها در جنگ بدر شرکت کرده بودند، مردمان بدی نبودند، اما همینها دچار آن آفت شدند؛ یعنی به خاطر جمع‌آوری غنیمت، گردنه را رها کردند؛ میدان را به دشمن دادند و موجب شدند که مقدار زیادی از خونهای پاک بر زمین ریخته شود؛[1] خونی مثل خون حمزه سیّدالشّهدا بر زمین ریخته شد،[2] پیغمبر ﷺ زخم خورد[3] و حکومت اسلام و نظام نوپای اسلامی دچار تزلزل شد؛ به خاطر کوتاهی این پنجاه نفر. قرآن درباره‌ی این پنجاه نفر میفرماید:

«**إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا**»؛[4]

۲. سست شدن ایمان؛

۳. ارتکاب لغزشهای بزرگتر

یعنی کاری که اینها کردند، نتیجه‌ی اشتباهات و لغزشهایی بود که قبل از این کرده بودند. هر لغزشی به نوبه‌ی خود لغزشهای دیگری را بر انسان تحمیل میکند؛ یعنی پایه‌ی ایمان را سست میکند و سستی ایمان، تأثیر سوء خودش را در عمل بعدی ما میگذارد. وقتی ما لغزش پیدا میکنیم، این لغزش روی ایمان ما - ولو نامحسوس - تأثیر میگذارد. «**إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا**».

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، صص ۱۹۲-۱۹۳؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۱، ص ۱۶۶؛ بحارالأنوار، ج ۲۰، صص ۲۵-۲۶.

۲. المغازی، ج ۱، صص ۲۸۵-۲۸۶؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۸۳؛ بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۵۵.

۳. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۱۹؛ شرح الأخبار، ج ۱، صص ۲۷۷-۲۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۲۶.

۴. «کسانی که در روز روبه‌رو شدن دو جمعیّت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت.» آل‌عمران، ۱۵۵.

کار خطایی را قبلاً یک نفر انجام میدهد، بعد این خطا در ایمان او تأثیر منفی میگذارد، بدون اینکه خود انسان هم متوجّه شود؛ مثل خیلی از وقتها که انسان از حالی به حالی میرود، لیکن تغییر حال خود را متوجّه نمیشود.

• تحوّل ایمان، تحوّلی نامحسوس است، چون این تحوّل حتی آثار محسوس جسمانی هم ندارد

تحوّل ایمان این طور است؛ یعنی کم شدن ایمان را انسان حس نمیکند؛ چون حتی آثار محسوس جسمانی هم ندارد که انسان بفهمد و درک کند. پس آن لغزش و اشتباه، در ایمان اثر گذاشت.

• نتیجه‌ی تأثیر منفی عمل ناروا بر ایمان و ضعف ایمان بر عمل، عقب‌رفت‌های گوناگون و در نهایت فاجعه‌ی کربلا است

کم بودن ایمان، در عمل بعدی ما اثر میگذارد؛ مثلاً وقتی میدان جهاد و امتحانی پیش می‌آید، کمبود ایمانِ ما خودش را نشان میدهد. ما که با یک ایمان وافر در جایی توانسته‌ایم جَستی بزنیم، حرکتی بکنیم و کار بزرگی انجام دهیم، وقتی در مقابل همان کار قرار میگیریم، می‌بینیم دست و پامان میلرزد؛ درست مثل اینکه کسی در جوانی میتوانسته از جوی دو متری بپرد، اما الان وقتی به همان جوی میرسد، نمیتواند. اثر منفی عمل روی ایمان و ایمان روی عمل، نتیجه‌اش شکست جنگ اُحد میشود؛ نتیجه‌اش عقب‌رفت‌های گوناگون دیگر میشود؛ نتیجه‌اش

• از عبرتهای عاشورا این است که پنجاه سال بعد از رحلت پیامبرﷺ، امام حسینؑ با وضعی فجیع به شهادت میرسد

این میشود که شصت سال بعد از هجرت پیغمبرﷺ و پنجاه سال بعد از وفات آن حضرت، نوه‌ی او – که عزیزترین انسانِ پیغمبرﷺ است؛ یعنی امام حسینؑ – در مقابل حکومت جانشین پیغمبرﷺ قرار میگیرد و با آن وضع فجیع به شهادت میرسد. من یک وقت گفتم اینها عبرتهای تاریخ است؛ فراتر از درس است.

۱۳۸۳/۸/۲۴

ملّت شکست‌ناپذیر

• ملّتی که محرّم و عاشورا دارد، هرگز مغلوب نخواهد شد

ملّتی که محرّم را دارد، مجاهدت و شهادت را دارد و ملّتی که مجهّز به ابزار مجاهدت و متّکی به خداست، هرگز مغلوب نخواهد شد.

۱۳۸۳/۱۲/۲۷

بایسته‌های عزاداری

• **بایسته‌های عزاداری عبارتند از:**
۱. پرهیز از سخنان غلط و خرافی؛
۲. پرهیز از سخنان سست و بی‌مدرک؛
۳. بیان والاترین معارف و لازم‌ترین مطالب

مسئله‌ی عزاداری‌ها هم که اشاره کردند، مطلب بسیار مهمّی است و تا حدود زیادی متوجّه به خود ماست. شکّی نیست که در مواردی در عزاداری‌ها حرفهای غیر واقعی و غلط و خرافی گفته میشود؛ لیکن اگر فرض میکردیم هیچ حرف غلطی هم به آن معنا بیان نشود، اما وقتی حرف صحیح ولی سست و بدون استناد به یک مدرکِ درست گفته شود، یا حرفی که ایمان مردم را متزلزل کند و در باور مخاطبان نگنجد، گفته شود، این هم مضر است. امروز ما این همه در کشور مسئله داریم. یک منبر تبلیغاتیِ بسیار مهم عبارت است از همین جلسات حسینی و حسینیه‌ها و سینه‌زنی‌ها و دستجات مذهبی. از این منبر، والاترین معارف و فوری‌ترین و لازم‌ترین مطالب را میشود بیان کرد؛ اما اگر ما این را به چیزهای موهوم یا موهون مصروف کنیم، به هیچ وجه مصلحت نیست. حرف، حرف درستی است؛ حرف امروز هم نیست؛ حرف همیشگی ماست.

منتها یک نکته در اینجا وجود دارد که باید به آن توجّه شود. شنیده‌ایم و در مواردی دیده‌ایم که کسانی به این عیب، بلکه به این خطر توجّه کرده و آن را بیان کرده‌اند. طبعاً ذهنهای بعضی کشش ندارد این معنا را درک کند؛ در مقام عمل هم به این کار عادت کرده‌اند؛ این خیلی مهم نیست؛ این قابل اثرگذاری است؛ اما ناگهان از نقطه‌ای از دل روحانیّت و از مراکز معتبر روحانیّت ندای تأییدی از آن کارِ غلط بلند شده؛ این را علاج کنید؛ والاّ بیان کردن، توجیه کردن و تشر زدن دشوار نیست. این‌طور نباشد که وقتی مطلب حقّی در مرکزی گفته میشود و مسئول و روحانیِ روشنفکر و آگاهی آن را بیان میکند، ناگهان با این توهّم، یا با این وسوسه که اصل عزاداری امام حسین (علیه‌السلام) زیر

سؤال برده شد، جریانی درست شود؛ کما اینکه ما دیدیم در قضیّه‌ی قمه‌زنی همین‌طور شد. به نظر ما، قمه‌زنی یک خلاف شرع قطعی بود و هست؛ این را ما اعلام کردیم و بزرگانی هم حمایت کردند؛ اما بعد دیدیم از گوشه و کنار کسانی در جهت عکس این عمل میکنند! اگر قمه‌زنی اشکال هم نداشته باشد و حرام هم نباشد، واجب که نیست؛ چرا در جاهایی برای این چیزهای بعضاً خرافی انگیزه وجود دارد؟

◆ کارهای غلط در عرصه‌ی عزاداری نباید مورد تأیید و حمایت روحانیّت قرار گیرند

آنهایی هم که جنبه‌ی خرافیِ محض ندارد، لااقل این مقدار هست که در دنیای امروز، در ارتباطات امروز، در فرهنگ رایج جهانی امروز، در عقلانیاتی که امروز در داخل خانه‌های ما و بین جوانان و دختران و پسران ما رایج است، عکس‌العمل نامناسب ایجاد خواهد کرد. اینها از بیّنات شرع نیست که ما بگوییم چه دنیا بپسندد، چه نپسندد، ما باید اینها را بگوییم؛ حدّاقل اینها چیزهای مشکوکٌ‌فیه است.

۱۳۸۴/۳/۲۵

زینب کبری؛ الگوی همیشگی

این روزها به مناسبت سالروز ولادت حضرت زینب کبری متعلّق به شخصیّت این بانوی برجسته‌ی اسلام است، که الگوی همیشه زنده‌ای در مقابل زن مسلمان و مرد مسلمان قرار میدهد.

البته شخصیّت زینب کبری منحصر در بُعد غمگساری و پرستاریِ آن بزرگوار نیست. زینب کبری یک نمونه‌ی کامل از زن مسلمان است؛ یعنی الگویی که اسلام برای تربیت زنان، آن را در مقابل چشم مردم دنیا قرار داده است.

◆ برخی از صفات زینب کبری عبارتند از:
۱. دانا و خبیر، و دارای معرفتی والا؛

زینب کبری دارای شخصیّت چند بُعدی است؛ دانا و خبیر و دارای معرفت والا و یک انسان برجسته است که هر کس با آن بزرگوار مواجه میشود، در مقابل عظمتِ دانایی و روحی و معرفت او احساس خضوع

میکند. شاید مهمترین بُعدی که شخصیّت زن اسلامی میتواند آن را در مقابل چشم همه قرار دهد - تأثیری که از اسلام پذیرفته - این بُعد است. شخصیّت زن اسلامی به برکت ایمان و دل سپردن به رحمت و عظمت الهی، آنچنان سِعه و عظمتی پیدا میکند که حوادث بزرگ در مقابل او، حقیر و ناچیز میشود. در زندگی زینب‌کبری علیها السلام این بُعد از همه بارزتر و برجسته‌تر است. حادثه‌ای مثل روز عاشورا نمیتواند زینب‌کبری علیها السلام را خُرد کند. شکوه و حشمت ظاهری دستگاه ستمگر جبّاری مثل یزید و عبیدالله‌بن‌زیاد نمیتواند زینب‌کبری علیها السلام را تحقیر کند.

۲. استقامت در برابر حادثه‌ای بزرگ و دستگاه جبّار یزید؛

زینب‌کبری علیها السلام در مدینه - که محلّ استقرار شخصیّت با عظمت اوست - و در کربلا - که کانون محنتهای اوست - و در کاخ جبّارانی مثل یزید و عبیدالله‌بن‌زیاد، همان عظمت و شکوه معنوی را با خود حفظ میکند و شخصیّت‌های دیگر در مقابل او تحقیر میشوند. یزید و عبیدالله‌بن‌زیاد - این مغروران ستمگر زمان خود - در مقابل این زنِ اسیر و دست‌بسته، تحقیر میشوند.

۳. برخوردار از شور و عاطفه به همراه متانتی آگاهی‌بخش؛

زینب‌کبری علیها السلام شور عاطفه‌ی زنانه را همراه کرده است با عظمت و استقرار و متانت قلب یک انسان مؤمن، و زبان صریح و روشن یک مجاهد فی‌سبیل‌الله، و زلال معرفتی که از زبان و دل او بیرون میتراود و شنوندگان و حاضران را مبهوت میکند. عظمت زنانه‌اش، بزرگان دروغین ظاهری را در مقابل او حقیر و کوچک میکند. عظمت زنانه، یعنی این؛ یعنی مخلوطی از شور و عاطفه‌ی انسانی، که در هیچ مردی نمیتوان این عاطفه‌ی شورانگیز را سراغ داد؛ همراه با متانت شخصیّت و استواری روح که همه‌ی حوادث بزرگ و خطیر را در خود هضم میکند و روی آتشهای گداخته، شجاعانه قدم میگذارد و عبور میکند؛ در عین حال، درس میدهد و مردم را آگاهی می‌بخشد؛

۴. شجاع در ورود به عرصه‌های خطرناک؛

۵. تسلّی‌بخش دیگران در حادثه‌ی عاشورا

در عین حال، امام زمان خود - یعنی امام سجّاد علیه السلام - را مانند یک

مادر مهربان آرامش و تسلّی می‌بخشد؛[۱] در عین حال، با کودکان برادر و بچّه‌های پدر از دست داده‌ی آن حادثه‌ی عظیم، در میان آن طوفان شدید، مثل سدّ مستحکمی برای آنها امنیّت و آرامش و تسلّی ایجاد میکند. بنابراین، زینب‌کبری علیهاالسلام یک شخصیّت همه‌جانبه بود. اسلام، زن را به این طرف سوق میدهد.

۱۳۸۴/۵/۵

توصیه به مدّاحان اهل‌بیت علیهم‌السلام

◆ برخی از بایسته‌های مدّاحی عبارتند از:
۱. توجّه به شرافت رتبه‌ی مدّاحی؛

من و شما باید دنبال عبودیّت خدا باشیم. تمجید از فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام نتیجه‌اش باید این باشد. شما برادران عزیز مدّاح، کسانی هستید که از زبان و حنجره‌ی شما امواج نورانی و معطر مدیحه‌ی دختر پیغمبر و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام ساطع میشود و در دل مخاطبان‌تان می‌نشیند؛ این خیلی ارزش است.



۲. توجّه به اقبال جوانان و موقعیّت حسّاس مدّاحی؛

امروز هم بحمدالله اقبال مردم و جوانها به نوای مدّاحان، اقبال خوبی است. می‌بینید مردم استقبال میکنند، علاقه نشان میدهند، اجتماع میکنند، صحبت میکنند، پول میدهند؛ این یک موقعیّت است. موقعیّت وقتی حسّاس شد، وظیفه حسّاس و خطیر میشود.

اوّل جلسه، قاری عزیزمان آیاتی را تلاوت کردند که خیلی مهم است و من چند آیه قبل از آن را عرض میکنم.

«یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضَاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْن»؛

◆ عبادت یا معصیت همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جهت انتساب آنها به حضرت، مستلزم پاداش یا عقوبت مضاعف است

(خطاب به زنان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است) هر که از شما گناه کند، عذابش دو برابر است. چرا؟ زن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون زن پیغمبر است، اگر گناه کرد، عذابش دو برابر است.

---

۱. کامل الزیارات، صص ۴۴۴- ۴۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۲۸، صص ۵۵-۶۱.

«وَ کانَ ذٰلِکَ عَلَی اللهِ یَسیراً»؛[۱]
«وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ».[۲]
آن طرف قضیّه هم همین‌طور است؛ اگر عبادت کردید، اگر کار خوب کردید، اگر عمل صالح انجام دادید، دو برابر مردم دیگر به شما اجر میدهیم. یعنی نماز زن پیغمبر به طور معمولی دو برابر نماز دیگران اجر دارد؛ عبادتش دو برابر عبادت دیگران اجر دارد؛ اگر هم خدای نکرده غیبت کسی را بکند، غیبتش دو برابر غیبت دیگران گناه دارد. بعد، آیه‌ای که این قاری خواندند، از اینجا شروع میشود:
«یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ»؛
شما اگر تقوا پیشه کنید، مثل دیگر زنها نیستید؛ از بقیّه‌ی زنهای دیگر امتیاز دارید. آن وقت بعد دنباله‌اش میفرماید:
«فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً».[۳]
این خطاب به زنهای پیغمبر است. اما زنهای پیغمبر خصوصیّتی ندارند؛ خصوصیّت زنهای پیغمبر، انتساب به پیغمبر ﷺ است. من و شما هر کدام انتساب بیشتر و موقعیّت خطیر و ممتازی در جامعه داشته باشیم، همین خصوصیّت در ما هم هست. البته نمیگوییم دو برابر - این را ادّعا نمیکنم - اما با دیگر مردم فرق داریم و من از شما بیشتر. اگر ما خطایی انجام دهیم، خطای ما مثل خطای مردم عادّی نیست؛ سنگین‌تر و سخت‌تر است. اگر ما خدای نکرده کسی را به وادی ضلالت و گمراهی انداختیم، با عمل مشابهِ دیگری تفاوت

◆ خطای کسانی که دارای موقعیّت ممتاز و انتساب بیشتر به اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند (مانند اهل منبر و مدّاحان)، سنگین‌تر و سخت‌تر است

۱. «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود و این برای خدا آسان است.» احزاب، ۳۰.
۲. «و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم ساخت.» همان، ۳۱.
۳. «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از آنان معمولی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید!» همان، ۳۲.

دارد. مدّاحها بدانند چه میخوانند و چه میگویند. صدای خوش، آهنگ قشنگ، موقعیّت ممتاز، تریبون خوب، اقبال فراوان؛ امروز هم که جوانها بحمدالله جامعه و کشور ما را با صفای دلِ خودشان مصفّا کرده‌اند. این همه جوان در این کشور وجود دارد؛ همه متوجّه شماست. شما چه میخواهید به مردم بدهید؟ اینکه من همیشه روی آنچه میخوانید و آن‌چنان که میخوانید – در جلسه‌ی مدّاحها و با افراد گوناگون – تأکید میکنم، به خاطر این حسّاسیّت است.

۳. بهره‌مندی از محتوای غنی و پرهیز از تنزّل معارف شیعی و دینی؛

چیز دیگری که بنده در بعضی از خوانندگان جلسات مدّاحی اطلاع پیدا کردم، استفاده‌ی از مدحها و تمجیدهای بی‌معناست، که گاهی هم مضر است. فرض کنید راجع به حضرت اباالفضل علیه‌السلام صحبت میشود؛ بنا کنند از چشم و ابروی آن بزرگوار تعریف کردن؛ مثلاً قربون چشمت بشم! مگر چشم قشنگ در دنیا کم است؟ مگر ارزش اباالفضل علیه‌السلام به چشمـهای قشنگش بوده؟! اصلاً شما مگر اباالفضل علیه‌السلام را دیده‌اید و میدانید چشمش چگونه بوده؟!

اینها سطح معارف دینی ما را پایین می‌آورد. معارف شیعه در اوج اعتلاست. معارف شیعی ما معارفی است که یک فیلسوفِ در غرب پرورش یافته‌ی با مفاهیم غربی و بزرگ‌شده‌ی آشنای با معارف فلسفیِ غرب، مثل هانری‌کُربن را می‌آورد دو زانو جلوی علّامه‌ی طباطبایی می‌نشاند؛[1] او را خاضع میکند و میشود مروّج شیعه و معارف آن در اروپا. میشود معارف شیعه را در همه‌ی سطوح عرضه کرد؛ از سطوح ذهن متوسط و عامی بگیرید تا سطوح بالاترین فیلسوفـها. ما با این معارف نباید شوخی کنیم. ارزش اباالفضل‌العباس علیه‌السلام به جهاد و فداکاری و اخلاص و معرفت او به امام زمانش است؛ به صبر و استقامت اوست؛ به آب نخوردن اوست در عین تشنگی و بر لب آب،[2]

◆ ارزش حقیقی اباالفضل العباس علیه‌السلام به جهاد، فداکاری، اخلاص، معرفت به امام، صبر و نخوردن آب در عین تشنگی است؛ نه زیبایی ظاهری

۱. ر.ک: رسالت تشیّع در دنیای امروز (گفتگویی دیگر با هانری کربن).
۲. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

بدون اینکه شرعاً و عرفاً هیچ مانعی وجود داشته باشد.

◆ ارزش شـــهدای کربلا به این است که در سخت‌ترین شــرایط از حریم حق دفاع کردند

ارزش شهدای کربلا به این است که از حریم حق در سخت‌ترین شرایطی که ممکن است انسان تصوّرش را بکند، دفاع کردند. انسان حاضر است در یک جنگ بزرگ و مغلوبه برود و احیاناً در حرارت جنگ کُشته هم بشود -که البته مقام خیلی والایی است، همه هم حاضر نیستند، شهدا و مجاهدان فی‌سبیل‌الله معدودند؛ در زمان ما هم بحمدالله شهدای برجسته‌ای داشته‌ایم - اما شهید شدنِ این‌طوری در آن میدان جنگ، با شهید شدن در صحنه‌ی کربلا، با آن غربت، با آن فشار، با آن تشنگی، با آن تهدید به اذیّت و آزار کسان انسان، خیلی تفاوت دارد. انسان خیلی اوقات میگوید من حاضرم در این میدان جانم را بدهم، اما چه کار کنم، بچّه‌ام دارد از گرسنگی یا از بی‌دارویی میمیرد؛ این میشود یک بهانه برای انسان. انسان گاهی ملاحظه‌ی ناموس خودش را بیشتر از جانش میکند؛ ملاحظه‌ی بچّه‌ی شیرخوارش را بیشتر از جانش میکند. انسان در این میدان برود، بچّه‌ی شیرخوارش هم باشد، زنش هم باشد، مادرش هم باشد، ناموسش هم باشد، همه‌ی اینها هم در معرض خطر قرار بگیرند و پایش نلرزد؛ ارزش اباالفضل، ارزش حبیب‌بن‌مظاهر، ارزش جُون در اینهاست، نه در قد رشیدش یا بازوی پیچیده‌اش. قد رشید که خیلی در دنیا هست؛ ورزشکارهای زیبایی اندام که خیلی هستند؛ اینها که در معیار معنوی ارزش نیست.

گاهی روی این تعبیرها تکیه هم میشود! حالا یک وقت شاعری در یک قصیده‌ی سی، چهل بیتی اشاره‌ای هم به جمال حضرت اباالفضل میکند، آن یک حرفی است؛ ما نباید خیلی خشکی به خرج دهیم و سخت‌گیری کنیم؛ اما اینکه ما همه‌اش بیاییم روی ابروی کمانی و بینی قلمی و چشم خُمار این بزرگواران تکیه کنیم، اینکه مدح نشد؛ در مواردی ضرر هم دارد؛ در فضاهایی این کار خوب نیست.

۴. اختصاص فصلی از مدّاحی به نصیحت یا بیان معارف به زبان زیبای شعر؛

نباید بگذارید منبرِ ده دقیقه‌ای یا بیست دقیقه‌ای شما از معارف خالی بماند. امسال دیدم بعضی از برادران مدّاح در ماه محرّم و در دهه‌ی فاطمیّه، بحمدالله این نکته را رعایت کرده بودند. در منبر مدّاحی حتماً در اوّل، فصلی اختصاص بدهید به نصیحت یا بیان معارف به زبان زیبای شعر. اصلاً رسم مدّاحی از قدیم این‌طوری بوده است؛ الان یک مقدار آن رسمها کم شده. مدّاح در اوّل منبر یک قصیده، یک ده بیت شعر -کمتر، بیشتر- فقط در نصیحت و اخلاق، با الفاظ زیبا خطاب به مردم بیان میکرد؛ مردم هم می‌فهمیدند و اثر هم میگذارد. من یک وقت گفتم که گاهی شعر یک مدّاح از یک منبر یک ساعتیِ ما اثرش بیشتر است. البته همیشگی نیست؛ گاهی است. اگر خوب انتخاب و اجرا شود، این‌طوری خواهد بود.

◆ بیان موعظه و معارف در قالب هنر رسای شعر، بسیار اثرگذار است

◆ اشعار شعرای بزرگ با القای هنرمندانه‌ی مدّاحی، در دل مردم اثر میگذارد

یک وقت یکی از برادران مدّاح میگفت: ما اگر از شعرهای خوب و شعرای بزرگ شعری انتخاب کنیم، مردم نمی‌فهمند؛ بنابراین مجبوریم از این شعرها استفاده کنیم. این‌طوری نیست؛ من این را قبول ندارم. وقتی با زبان شعر با مردم حرف بزنید، هرچه شعر پیچیده هم باشد، وقتی مدّاح با هنر مدّاحی خود توانست این را کلمه کلمه به مردم القا و مخاطبه کند، در دل مردم اثر میگذارد. ما غزلیّات زیادی داریم. شما به دیوان صائب نگاه کنید. من یک وقت چند بیت از این اشعار را تصادفی انتخاب کردم و به بعضی از برادرهای مدّاح گفتم روی اینها کار کنید. دیوان صائب غزلهای بسیار خوب و مفیدی دارد که در دلها اثر میگذارد. دیگران هم از این‌گونه اشعار دارند. بعضی از شعرا -که امروز هم بحمدالله در شعرها آمده بود- درباره‌ی عبادت و خضوع و جهاد و تضرّع و انفاق و جهاد ائمه علیهم‌السلام بیانات خیلی خوب و زیبایی داشتند.

۵. توجّه به سطح هنری مطلوب و بالا در اشعار مدّاحی؛

شعر را از لحاظ هنری، سطح خوب انتخاب کنید، چون اثرگذار است. شعر خوب و شعر هنری، همان خاصیّت عمومی هنر را دارد. خاصیّت

عمومی هنر این است که بدون اینکه خود گوینده حتی در خیلی از موارد توجّه داشته باشد و غالباً بدون اینکه مستمع توجّه داشته باشد، اثر میگذارد. تأثیر شعر، نقاشی، بقیّه‌ی انواع هنر، صدای خوش و آهنگـهای خوب – که اینها همه هنر است – روی ذهن مخاطب، من حیث لایشعر به‌وجود می‌آید؛ یعنی بدون اینکه مخاطب متوجّه باشد، آن اثر را در او می‌بخشد؛ این بهترین نوع اثرگذاری است. شما ببینید خدای متعال برای بیان عالی‌ترین معارف، فصیح‌ترین بیان را انتخاب کرد؛ یعنی قرآن. میشد خدای متعال مثل حرفهای معمولی، قرآن و معارف اسلامی را با بیان معمولی بگوید؛ اما نه، خدا این را در قالب فصیح‌ترین و زیباترین بیان هنری ریخته، که خود قرآن هم میگوید نمیـتوانید مثل لفظ و ساخت هنریِ آن را بیاورید؛ معنایش که معلوم است.

◆ قرآن کریم و نهج‌البلاغه از فصیح‌ترین و هنرمندانه‌ترین بیان برخوردارند

به خطبه‌های نهج‌البلاغه نگاه کنید؛ آیت زیبایی است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام میشد معمولی حرف بزند؛ اما نه، از بیان هنری استفاده میکند.

◆ قرآن کریم و نهج‌البلاغه، الگوی ما در استفاده از بیان هنرمندانه‌اند

«وَ إِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلامِ».[1]

خود این بزرگوارها گفته‌اند که ما امیران سخنیم؛ واقعاً هم امیر سخن بوده‌اند. امیر سخن، یعنی بیان را به بهترین و شیواترین وجه انتخاب کنید؛ شعر خوب، شاعر خوب – که الحمدلله کم هم نداریم – مفاهیم خوب.

۶. پرهیـــز از آهنگهـای نامناسب در مدّاحی

نکته‌ی آخر هم آهنگ است. من شنیده‌ام در مواردی از آهنگـهای نامناسب استفاده میشود. مثلاً فلان خواننده‌ی طاغوتی یا غیرطاغوتی شعر عشقیِ چرندی را با آهنگی خوانده؛ حالا ما بیاییم در مجلس امام حسین علیه‌السلام و برای عشّاق امام حسین علیه‌السلام آیات والای معرفت را در این آهنگ بریزیم و بنا کنیم آن را خواندن؛ این خیلی بد است. خودتان

۱. نهج‌البلاغة، خطبه‌ی ۲۳۳.

آهنگ بسازید. این همه ذوق و این همه هنر وجود دارد. یقیناً در جمع علاقه‌مندان به این جریان، کسانی هستند که میتوانند آهنگهای خوبِ مخصوص مدّاحی بسازند؛ آهنگ عزا، آهنگ شادی...

به هر حال، میدان شما میدان وسیعی است؛ میدان کار و اثرگذاری است. امروز مدّاحان جوان بحمدالله خیلی هستند؛ اقبال جوانها هم خیلی زیاد است. این مزرع، بسیار مستعد و قابل بذرافشانی است. اگر خوب بذرافشانی شود، تأثیرات و محصولش فوق‌العاده باارزش خواهد بود. از این فرصت استفاده کنید، استفاده کنیم، نظام اسلامی استفاده کند. شعر خوب، آهنگ خوب، مضمون خوب، اجرای خوب، صدای خوب. این یک چیز استثنایی و فوق‌العاده خواهد بود.

۱۳۸۴/۶/۳

عنصر عاطفه و فکر در مجالس حسینی

◆ **هیئت و مجلس عزاداری باید بر دو پایه‌ی عواطف و ذکر استوار باشد**

هیئت، نماد تجمع عاطفی و فکری بر محور شخصیّت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است؛ مجلس عزاداری و دسته‌ی سینه‌زنی است؛ اسمش را هرچه میخواهند، بگذارند. مراد این است که گروهی دور هم جمع میشوند و پایه‌ی کارشان بر عواطف و فکر -هر دو- است؛ عواطف تنها نیست، اندیشه‌ی خشک بی‌عاطفه هم نیست. اگر عواطف تنها باشد، اثربخش نیست و در واقع زندگی اثر نمیگذارد. اگر اندیشه و فکر، خشک و بی‌عاطفه باشد، ماندگاری و نفوذ و گستردگی نخواهد داشت. شادابی فکر به آمیختگی آن با عواطف است. محور هم وجود مقدّس اباعبدالله علیه‌السلام است؛ یک سرچشمه‌ی خشک نشدنی؛ دریایی که انسان هرگز نمیتواند به عمق آن برسد؛ از عاطفه و فکر، هر دو.

الآن سالهاست که درباره‌ی نهضت امام حسین علیه‌السلام حرفهای روشنفکرانه

و فکرهای نو دارد مطرح میشود. قدیمـها خیلی روی این چیزها تکیه نمیشد، اما در دهها سال اخیر روشنفکران و متفکّران دینی و مذهبی راجع به مسئلهی عاشورا و نهضت حسینی حرفـهای خوب و تحلیلـهای خوب بیان کردند. چه کسی میتواند ادّعا کند که این حرفـها توانسته باشد آن صفحهی درخشان را به طور کامل جلوی چشم انسان بگیرد؟ هرچه نگاه میکنیم، میبینیم «تو بزرگی و در آیینهی کوچک ننمایی».[1] نمیشود با این چشمهای کوچک، آن عرصهی وسیع و آن پهنهی بیکران را دید. انسان یک گوشه را میبیند، بعد یک گوشهی دیگرش را میبیند. هرچه هم زمان میگذرد، ابعاد بـیشتری روشن میشود.

هدف قیام؛ حفظ اسلام در طول تاریخ

هدف این حادثه چه بود؟ هدفش «**حُسَيْنُ مِنِّي و أَنَا مِنْ حُسَيْن**»[2] بود. یعنی دین خدا و کوثر جاری الهی باید از این سرچشمه روان شود و در طول تاریخ بماند.

◆ هدف قیام عاشورا، حفظ دین خدا و کوثر جاری الهی در طول تاریخ بود

اگر نهضت حسینی نبود، اسلام نبود. این تکان و زلزلهی شدید توانست اثر خودش را بگذارد و مسیر تاریخ را تعیین کند. البته مثل همهی حوادث دیگر، این حادثه یک آثار کوتاهمدّت داشت؛ یک آثار بلندمدّت داشت. آثار کوتاهمدّتش:

◆ حادثهی کربـــلا دارای آثار کوتاهمدّت و بلندمدّت متفاوتیبود

«**إرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إلَّا ثَلاثَة**»؛[3]

شدّتــها و سختیها آنقدر زیاد بود که افرادی که در این راه حرکت میکردند، دلهایشان پر شد از رعب و تردید و تزلزل. بعضی از روایات دارد «**إلاّ ثَلاثَة**»، بعضی از روایات دارد «**إلاّ خَمْسَة**».[4]

◆ آثار کوتاهمدّت عاشورا، تردید، رعب و تزلزل مردم بود

۱. غزلیات سعدی، غزل ۵۰۹.
۲. کامل الزیارات، صص ۱۱۶-۱۱۷؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱.
۳. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.
۴. إختيار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۲۲۰.

«**خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّة**»؛[۱]

چشمها خیره مانده بود.[۲] لیکن آثار بلندمدّت این است که:

«**ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا**».[۳]

◆ آثار بلندمدّت عاشورا، زنده شدن دین خدا و گسترده شدن تمایل و گرایش به حرکت دینی بود

امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌سلام‌الله آمدند و بر این پایه، دین خدا را در این پهنه‌ی وسیع گستردند؛ مردم را سر سفره‌ی نعمت معنوی الهی آوردند و دین خدا را زنده کردند. حتی کسانی هم که امام حسین و امام صادق و امام سجّاد علیهم‌السلام را قبول نداشتند، به حرکت دینی تمایل و گرایش پیدا کردند؛ منتها با زاویه‌ای؛ اما گفتمان دین خدا و گفتمان قرآن را این حادثه در جامعه‌ی اسلامی زنده کرد و ائمه علیهم‌السلام بر آن اساس توانستند کار کنند...

لزوم جهت‌دار بودن عزاداری بر سیّدالشّهدا علیه‌السلام

◆ اشک ریختن و عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام باید جهت‌دار باشد تا در زندگی ما اثر بگذارد

من مکرّر این نکته را گفته‌ام و باز هم میگویم که بنده با شور حسینی – اشک ریختن و ناله کردن – موافقم؛ اصلا انسان نمیتواند وارد آن فضا بشود و این کار را نکند؛ اما باید جهت‌دار باشد. اگر جهت‌دار نبود، در زندگی من و شما اثر نمی‌بخشد. اینجا می‌نشینیم به یاد امام حسین علیه‌السلام از دلمان خون میگرییم؛ اما یک لحظه بعد درست خلاف جهتی که امام حسین علیه‌السلام برای آن، این همه سختیها را تحمّل کرد، حرکت میکنیم؛ حرفی میزنیم برخلاف رضای خدا، اقدامی میکنیم برخلاف سنّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، راهی میرویم برخلاف راه اسلام و در جهت ضدّ اسلام؛ به دشمن اسلام کمک میکنیم، به یزید زمان کمک میکنیم، به شمر زمان کمک میکنیم.

وقتی فکر پشت سر عواطف نبود، این از آب درمی‌آید. این را باید در هیئتها رعایت کنید.

---

۱. «این در حالی است که چشمهایشان (از شدّت شرمساری) به زیر افتاده، و ذلّت و خواری وجودشان را فراگرفته.» قلم، ۴۳؛ معارج، ۴۴.

۲. أنبیاء، ۹۷.

۳. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص۱۴۴.

۱۳۸۴/۶/۱۷

ضرورت اتقان در بیان معارف الهی

فرمودند[۱] که در باب روضه مطالب سست بیان میشود. من عرض میکنم فقط بحث روضه نیست؛ در بیان معارف الهی، معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام، حدیثی که نقل میکنیم، داستانی که نقل میکنیم، نسبتی که به امام میدهیم، معرفتی که میخواهیم پایبند آن باشیم؛ در همه‌ی اینها ما باید اتقان را رعایت کنیم. علمای ما، این همه در فقه سر یک مسئله‌ی جزئیِ کوچکِ کم اهمّیّت، به وثاقت فلان راوی تکیه میکنند، اهمّیّت میدهند، بحث میکنند، رد و قبول میکنند، این راوی مورد قبول است یا نیست؛ برای اینکه بالاخره سند روایت را تنقیح کنند و در بیاورند، بگویند این سند، سند درستی است؛ که اگر سند درستی بود، به این روایت بشود اعتماد کرد؛ تا اگر اعتماد کردیم، یک حکم فرعیِ درجه‌ی سه در باب طهارت یا در باب بقیّه‌ی احکام عبادی به دست بیاید.

آنجا ما این همه اهمّیّت میدهیم؛ چطور در باب معارف و در باب دلبستگیهای فکری و عاطفی؛ به هر حدیثی، به هر روایتی، به هر حرفی و به هر گفته‌ای اعتماد کنیم؟ این، قابل قبول نیست.

◆ اتقان در نقل، بیان و مستنداتِ فکری آنچه به عنوان خوراک فکری به مردم ارائه میشود، ضروری است

اتقان در نقل، اتقان در بیان و اتقان در مستنداتِ آنچه میخواهیم به عنوان خوراک فکری به مردم بدهیم، لازم است؛ این یک شرط اساسی است. برای این باید فکری کرد؛ کار آسانی هم نیست؛ عرض کردم این کار بسیار مشکل است؛ با یک نشست و برخاست و تذکر و تشکیل یک نهاد درست نمیشود؛ یک همّت و اراده‌ی جدّی از نخبگان روحانی و فضلای روحانی میخواهد که بر این موضوع اصرار بورزند، پایبند باشند و دنبال کنند و از آنچه در مقابل به انسان برمیگردد، باک نکنند.

ضرورت تعمیق معارف در کنار عاطفه

◆ قمه‌زنی؛ عملی شبهه‌ناک (به عنوان اوّلی) و حرامِ مُسلّم و بیّن (به عنوان ثانوی) است

ما چند سال پیش اینجا راجع به قمه‌زنی – امری که «بیّن الغیّ» است

۱. جناب آقای امینی از قول جناب آقای سیّد احمد خاتمی.

– مطالبی گفتیم؛ بزرگانی صحبت کردند، نجابت کردند، قبول کردند و مردم زیادی هم پذیرفتند؛ یک وقت دیدیم از گوشه‌هایی سر و صدا بلند شد که آقا شما با امام حسین علیه‌السلام مخالفید! معنای «**سَفِینَةُ النَّجَاةِ وَ مِصْبَاحُ الْهُدَى**» این است که ما عملی را که بلاشک شرعاً محل اشکال است و به عنوان ثانوی هم حرام مسلّم و بیّن است، انجام دهیم؟!

◆ ماندگاری گرایش عاطفی جوانان به اهل‌بیت علیهم‌السلام، در گرو استحکّام فکری آنها با شرح و تبیین معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام است

باید این روشنگریها را بکنیم تا نسل جوان ما به اسلام بیشتر علاقه‌مند شود. گرایش جوانها را به اسلام می‌بینید. این گرایش، گرایش عاطفی است. این گرایش، بسیار ارزشمند است؛ اما مثل موجی است که ممکن است بیاید و برگردد. ما اگر بخواهیم این موج همچنان استمرار داشته باشد، باید پایه‌های فکری جوانها را محکم کنیم. ما این همه منبع داریم. همین دعای ابوحمزه[1] و یا دعای امام حسین علیه‌السلام در روز عرفه،[2] اینها را جوانهای ما میخوانند؛ اما معنایش را نمی‌فهمند.

«**إِلَهِی هَبْ لِی قَلْباً یُدْنِیهِ مِنْکَ شَوْقُهُ**».[3]

چقدر از این گونه مناجاتها و از این گونه مبانی و از این حرفهای عمیق در دعاهایی مثل مناجات شعبانیّه و صحیفه‌ی سجّادیّه وجود دارد که احتیاج هست ما اینها را برای جوانها بیان و تبیین و روشن کنیم، تا بفهمند و با علاقه و عاطفه و شوقی که دارند، بخوانند.

۱۳۸۴/۶/۳۱

زینب کبری علیهاالسلام پس از عاشورا

◆ اگر اقدام حضرت زینب علیهاالسلام و امام سجّاد علیه‌السلام نبود، حادثه‌ی عاشورا در تاریخ ماندگار نمیشد

به نظر من بنیانگذار بنای حفظ حوادث با ادبیات و هنر، زینب کبری علیهاالسلام است. اگر حرکت و اقدام حضرت زینب علیهاالسلام نمیبود و بعد از آن بزرگوار هم بقیّه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام – حضرت سجّاد علیه‌السلام و دیگران – نمیبودند،

۱. مصباح المتهجد، صص ۵۸۲–۵۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۹۵؛ صص ۸۲–۹۳.
۲. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴–۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، صص ۲۱۶–۲۲۷.
۳. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۹۸.

حادثه‌ی عاشورا در تاریخ نمی‌ماند. بله، سنّت الهی این است که این‌گونه حوادث در تاریخ ماندگار شود؛ اما همه‌ی سنّتهای الهی عملکردش از طریقِ ساز و کارهای معیّنی است. ساز و کار بقای این حقایق در تاریخ، این است که اصحاب سِرّ، اصحاب درد، رازدانان و کسانی که از این دقایق مطّلع شدند، این را در اختیار دیگران بگذارند... بیان هنری هم شرط اصلی است؛ کما اینکه خطبه‌ی حضرت زینب علیها السلام در شهر کوفه[1] و شهر شام،[2] از لحاظ زیبایی و جذّابیّت بیان، آیت بیان هنری است؛ طوری است که اصلاً هیچ‌کس نمی‌تواند این را نادیده بگیرد. یک مخالف یا یک دشمن وقتی این بیان را می‌شنود، مثل تیر بُرنده و تیغ تیزی، خواهی‌نخواهی این بیان کار خودش را می‌کند. تأثیر هنر به خواست کسی که مخاطب هنر است، وابستگی ندارد. او بخواهد یا نخواهد، این اثر را خواهد گذاشت. حضرت زینب علیها السلام و امام سجّاد علیه السلام در خطبه‌ی شام و در بیان رسا و بلیغ و شگفت‌آور مسجد شام،[3] این کارها را کردند. شما هم دارید این کار را می‌کنید.

◆ خطبه‌های حضرت زینب علیها السلام در شهر کوفه و شام، از لحاظ زیبایی و جذّابیّت بیان، آیتهای بیان هنری‌اند

۱۳۸۴/۷/۲۹

صبر و احتساب امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام

وقتی ضربت شمشیر بر فرق مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمد، هیچ آه و ناله‌ای از آن حضرت سر نزد. «و **صبر و احتسب**»؛ حضرت صبر کردند. «**و وقع علی وجهه**»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام با صورت روی زمین افتادند. «**قائلا: بِسْمِ‌اللهِ و بِاللهِ و عَلی مِلَّةِ رَسُولِ الله**»؛[4] درست مثل حضرت اباعبدالله علیه السلام

◆ کلام اباعبدالله علیه السلام وقتی که در گودال قتلگاه روی زمین افتادند، نشان از صبر و احتساب بالای حضرت دارد

---

۱. الفتوح، ج۵، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۲۹-۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۶۴-۱۶۶.
۲. بلاغات النساء، صص ۲۰-۲۳؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۴-۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۳-۱۳۵.
۳. الفتوح، ج۵، صص ۱۳۲- ۱۳۳؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص۳۰۵؛ بحارالأنوار، ج۴۵، صص ۱۳۷-۱۳۹.
۴. بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۱.

که وقتی در گودال قتلگاه روی زمین افتادند، نقل شده است که عرض کردند: «بِسْمِ‌اللهِ و بِاللهِ و فِی سَبِیلِ اللهِ و عَلی مِلَّةِ رَسُولِ الله».[1]

۱۳۸۴/۹/۷

ایستادگی اهل‌بیت(علیهم‌السلام) در برابر انحراف

◆ **تبدیل حکومت دینی به سلطنت، یکی از مقاطع بسیار خطرناک تاریخ اسلام است**

وقتی شما به تاریخ اسلام نگاه میکنید، مقطعی را می‌بینید که در آن، خلافت - یعنی حکومت مبتنی بر پایه‌های دین - تبدیل شده است به سلطنت، که یکی از مقاطع بسیار خطرناک تاریخ اسلام است. البته بعضی از صحابه‌ی بزرگ پیغمبر در همان اوقات، جامعه‌ی اسلامی را از اینکه این حادثه پیش بیاید، برحذر میداشتند؛[2] اما پیش آمد. چرا پیش آمد و علل و عواملش چه بود و چه کسانی بودند؟ اینها فعلاً مورد بحث من نیست، ولی این حادثه اتّفاق افتاد.

◆ **نتیجه‌ی تبدیل حکومت دینی به سلطنت، تغییر فاحش مسیر جامعه‌ی دینی و نابود شدن ارزشهاست**

نتیجه‌ی این اتّفاق این بود که جامعه‌ای که بر اساس ارزشهای دینی و اسلامی و در جهت سعادت و صلاح انسان و انسانیّت پدید آمده بود، مسیر خودش را به صورت فاحشی تغییر داد. وقتی از منبع و مرکز حکومت یک جامعه، تقوا نتراود، صلاح و دین و معرفت و هدایت سرازیر نشود، بلکه به‌عکس، از رأس قلّه‌ی جامعه؛ دنیاطلبی، اشرافیگری، مادّه‌گرایی، شهوت‌پرستی صادر شود و بروز کند، معلوم است که در یک چنین جامعه‌ای، چه بر سر ارزشهای اصیل و والا خواهد آمد و این اتّفاق در یک برهه، سالها بعد از وفات نبیّ‌مکرّم اسلام(صلی‌الله‌علیه‌وآله) در تاریخ صدر اسلام پیش آمد. در چنین شرایطی، دلسوزان و مؤمنان صادق، چه وظیفه‌ای دارند؟

◆ **مقابله با انحراف، وظیفه‌ی مؤمنان صادق است**

---

۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۳۲؛ و با کمی اختلاف: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

۲. تاریخ خلیفة، ص ۱۳۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۱۶-۲۱۷؛ المستدرک، ج ۴، ص۴۸۱؛ بحارالأنوار، ج ۶۲، ص ۲۳۷.

در رأس همه، آن کسانی که بیش از همه وظیفه دارند، امامان معصوم(علیهم‌السلام) هستند؛ زیرا خدای متعال به آنها از علم خود، از روح خود، از هدایت خود، نصیب وافری داده است؛ آنها را عالم و معصوم و هدایت‌کننده و هدایت‌شونده قرار داده است. ائمّه‌ی ما در این دوران، وظیفه‌ی خودشان دانستند که در مقابل این انحراف عجیب بایستند. آنها مدّتی با ایستادگیِ رویاروی و واضح سیاسی - مثل دوران امام حسن و امام حسین(علیهما‌السلام) که اثر خود را گذاشت - کار خود را کردند. آن کار، شعله‌ی اعتراضِ عمیقی را به وضعیّت تازه پدیدآمده‌ی انحرافی در جامعه‌ی اسلامی برافروخت و بعد از آن، در دوران ائمّه‌ی بعدی، این کار با دشواری بسیار پیچیده و پُررنجی ادامه پیدا کرد. ائمّه‌ی اطهار(علیهم‌السلام) وظیفه‌ی خود میدانستند که هم پایه‌ی ارزشها و تفکّر اسلامی را در ذهنیّت جامعه، مستحکم و عمیق نمایند و هم سعی کنند که بنای آن سلطنت پدید آمده و بناحق بر جای نبوّت نشسته را منهدم و ویران کنند و یک بنای حقیقی و صحیحی به‌وجود بیاورند. ائمّه(علیهم‌السلام) این دو کار را میکردند. آنچه عرض میکنم، موضوع یک بحث بسیار طولانی و ریز است که کتابها خواهد شد؛ این، یک تصویر اجمالیِ از دور است.

◆ امامان معصوم(علیهم‌السلام) همواره در برابر انحراف ایستادگی کرده‌اند

◆ امامان معصوم(علیهم‌السلام) در جهت استحکام ارزشها در جامعه‌ی اسلامی و انهدام سلطنت، تلاش فراوانی کرده‌اند

۱۳۸۴/۱۱/۵

عاشورا؛ فرهنگ و جریان مستمر

در باب عاشورا، آنچه که عرض میکنم - البته یک سطر از یک کتاب قطور است - این است که عاشورا یک حادثه‌ی تاریخیِ صرف نبود؛ عاشورا یک فرهنگ، یک جریان مستمر و یک سرمشق دائمی برای امّت اسلام بود. حضرت ابی‌عبدالله(علیه‌السلام) با این حرکت، که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود، یک سرمشق را برای

◆ امام حسین(علیه‌السلام) با قیام خود، سرمشقی برای امّت اسلامی بر جای گذاشت

امّت اسلامی نوشت و گذاشت.

عاشورا؛ منظومه‌ی منطق و حماسه و عاطفه

◆ عاشورا؛ ترکیبی است از منطق، حماسه و عاطفه

این سرمشق، فقط شهید شدن هم نیست؛ یک چیزِ مرکّب و پیچیده و بسیار عمیق است. سه عنصر در حرکت حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام وجود دارد: عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزّت، و عنصر عاطفه.

عنصر منطق و عقل در قیام عاشورا

◆ عنصر منطق و عقل در بیانات امام حسین علیه‌السلام از مدینه تا کربلا متجلّی است

◆ وقتی اساس دین در خطر است و شرایط مناسب برای اقدام وجود دارد، وظیفه‌ی مسلمانان، اقدام است و خطر در عالی‌ترین مراحل آن، مانع اقدام [illegible]طلبی، عافیت‌محوری و محافظه‌کاری، نباید مانع قیام برای حفظ دین شوند

◆ اقدام نکردن مسلمان، به معنای برجا نبودن ارکان ایمان و اسلام اوست

عنصر منطق و عقل در این حرکت، در بیانات آن بزرگوار متجلّی است؛ قبل از شروع این حرکت، از هنگام حضور در مدینه تا روز شهادت. جمله، جمله‌ی این بیانات نورانی، بیان‌کننده‌ی یک منطق مستحکم است. خلاصه‌ی این منطق هم این است که وقتی شرایط وجود داشت و متناسب بود، وظیفه‌ی مسلمان، «اقدام» است؛ این اقدام خطر داشته باشد در عالی‌ترین مراحل، یا نداشته باشد. خطرِ بالاترین، آن است که انسان جان خود و عزیزان و نوامیس نزدیک خود - همسر، خواهر، فرزندان و دختران - را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد و در معرض اسارت قرار دهد. اینها چیزهایی است که از بس تکرار شده، برای ما عادّی شده؛ در حالی که هر یک از این کلمات، تکان‌دهنده است. بنابراین، حتی اگر خطر در این حد هم وجود داشته باشد، وقتی شرایط برای اقدام متناسبِ با این خطر وجود دارد، انسان باید اقدام کند و دنیا نباید جلوی انسان را بگیرد؛ ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری، نباید مانع انسان شود؛ لذّت و راحت و عافیت جسمانی، نباید مانع راه انسان شود؛ انسان باید حرکت کند.

اگر حرکت نکرد، ارکان ایمان و اسلام او بر جا نیست.

«أَنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاكِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيهِ بِفِعْلٍ وَ لَاقَوْلٍ

كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه».[۱]

منطق، این است. وقتی اساس دین در خطر است، اگر شما در مقابل این حادثه‌ی فزیع، با قول و فعل وارد نشوید، حقٌّ علی‌الله است که انسان بی‌مسئولیّت و بی‌تعهد را با همان وضعیّتی که آن طرف مقابل – آن مستکبر و آن ظالم – را با آن روبه‌رو میکند، مواجه کند. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در خلال بیانات گوناگون در مکه و مدینه و در بخشهای مختلف راه و در وصیّت به محمدبن‌حنفیّه،[۲] این وظیفه را تبیین کرده و آن را بیان فرموده است. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام عاقبتِ این کار را میدانست؛ نباید تصوّر کرد که حضرت برای رسیدن به قدرت – که البته هدف آن قدرت، مقدّس است – چشمش را بست و برای آن قدرت حرکت کرد؛ نه، هیچ لزومی ندارد که یک نگاه روشنفکرانه، ما را به اینجا بکشاند. نخیر، عاقبت این راه هم بر حسب محاسبات دقیق برای امام حسین علیه‌السلام با روشن‌بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ اما مسئله، آنقدر اهمّیّت دارد که وقتی شخصی با نفاستِ جان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در مقابل این مسئله قرار میگیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد؛ این برای مسلمانها تا روز قیامت درس است و این درس عمل هم شده است و فقط این‌طور نبوده که درسی برای سرمشق دادن روی تخته‌سیاه بنویسند، که بعد هم پاک بشود؛ نه، این با رنگ الهی در پیشانی تاریخ اسلام ثبت شد و ندا داد و پاسخ گرفت، تا امروز.

◆ امام حسین علیه‌السلام از عاقبت قیام آگاه بود و در راه هدف جان‌فشانی نمود

◆ اهمّیّت مسئله‌ی حفظ دین از نابودی، به اندازه‌ای است که باید جان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در راه آن فدا شود

◆ قیام عاشورا، الگوی امّت اسلامی تا روز قیامت است

در محرّم سال ۴۲، امامِ بزرگوار ما از این مَمشاء استفاده کرد و آن

---

۱. «ای مردم! پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمیکند)، و با سنّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آن‌گاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۲۹-۳۳۰.

حادثه‌ی عظیم پانزده خرداد به‌وجود آمد. در محرّم سال ۱۳۵۷ هم امام عزیز ما باز از همین حادثه الهام گرفت و گفت: «خون بر شمشیر پیروز است»[۱] و آن حادثه‌ی تاریخی بی‌نظیر – یعنی انقلاب اسلامی – پدید آمد. این، مالِ زمان خود ماست؛ جلوی چشم خود ماست؛ ولی در طول تاریخ هم این پرچم برای ملّتها پرچمِ فتح و ظفر بوده است و در آینده هم باید همین‌طور باشد و همین‌طَور خواهد بود. این بخش «منطق» که عقلانی است و استدلال در آن هست. بنابراین، صرفِ یک نگاه عاطفی، حرکت امام حسین علیه السلام را تفسیر نمیکند و بر تحلیل جوانب این مسئله قادر نیست.

• **امام خمینی رحمه الله در محرّم سال ۴۲ و محرّم سال ۵۷ از درس عاشورا الگو گرفت**

• **نگاه عاطفیِ صرف، قادر به تفسیر و تحلیل جوانب حادثه‌ی کربلا نیست**

عنصر حماسه و عزّت در قیام عاشورا

عنصر دوم، حماسه است؛ یعنی این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزّت اسلامی انجام بگیرد، چون:

«**وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ**».[۲]

مسلمان در راهِ همین حرکت و این مجاهدت هم بایستی از عزّت خود و اسلام حفاظت کند. در اوج مظلومیّت، چهره را که نگاه میکنی، یک چهره‌ی حماسی و عزّتمند است. اگر به مبارزات سیاسی، نظامیِ گوناگونِ تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آنهایی که تفنگ گرفته‌اند و به جنگ رویاروی جسمی اقدام کرده‌اند، می‌بینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند! اما در منطق عاشورا، این مسئله وجود ندارد؛ همان‌جایی هم که حسین‌بن‌علی علیه السلام یک شب را مهلت میگیرد،[۳] عزّتمندانه مهلت میگیرد؛ همان‌جایی هم که میگوید: «**هَلْ مِنْ نَاصِرٍ**»[۴] – استنصار میکند – از موضع عزّت و اقتدار است؛ آنجایی که در بین راه

• **عنصر حماسه و عزّت در عاشورا این‌گونه تبیین میشود:**

۱. مجاهدت بایستی با عزّت اسلامی انجام گیرد؛

۲. عاشورا در اوج مظلومیّت، از چهره‌ی حماسی و عزّتمند برخوردار است

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۷۵.

۲. «در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.» منافقون،۸.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۱۵-۳۱۷؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۹۰-۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۹۱-۳۹۲.

۴. المنتخب، للطریحی، ج ۲ ص ۳۷۹.

مدینه تا کوفه با آدمهای گوناگون برخورد میکند و با آنها حرف میزند و از بعضی از آنها یاری میگیرد،[1] از موضع ضعف و ناتوانی نیست؛ این هم یک عنصر برجستهی دیگر است. این عنصر در همهی مجاهداتی که رهروان عاشورایی در برنامهی خود می‌گنجانند، نباید دیده شود. همهی اقدامهای مجاهدت‌آمیز – چه سیاسی، چه تبلیغی، چه آنجایی که جای فداکاری جانی است – باید از موضع عزّت باشد...

عنصر عاطفه در قیام عاشورا

عنصر سوم، عاطفه است؛ یعنی هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه یک نقش تعیین‌کنندهای ایجاد کرده است، که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریانهای دیگر پیدا شود. حادثهی عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بلکه در آن عاطفه با عشق و محبّت و ترحّم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ لذا ما را امر میکنند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن.[2] زینب‌کبری علیها السلام در کوفه[3] و شام[4] منطقی حرف میزند، اما مرثیه میخواند؛ امام سجّاد علیه السلام بر روی منبر شام،[5] با آن عزّت و صلابت بر فرق حکومت اموی میکوبد، اما مرثیه میخواند. این مرثیه‌خوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد، تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبّت است که میتوان خیلی از حقایق را فهمید، که در خارج از این فضاها نمیتوان فهمید.

◆ **عنصر عاطفه در حادثهی عاشورا و استمرار آن، نقش تعیین‌کنندهای داشته و فارق جریان شیعی با دیگر جریانها بوده است**

◆ **در فضای عاطفی، حقایقی قابل درک هستند که خارج از این فضا نمیتوان آنها را درک کرد**

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۹۸-۲۹۹؛ ثواب الأعمال، صص ۲۵۹-۲۶۰؛ روضة الواعظین، ص۱۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۱۵ و ۳۷۱-۳۷۲.

۲. کامل الزیارات، صص ۲۰۱-۲۱۱.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۴۹-۳۵۰؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ الأمالی، مفید، صص ۳۲۱-۳۲۳؛ مثیر الأحزان، صص ۷۰-۷۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۰۸-۱۱۰ و ۱۱۵-۱۱۶.

۴. بلاغات النساء، صص ۲۱-۲۳؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۴-۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۲-۱۳۵.

۵. الفتوح، ج ۵، صص ۱۳۲-۱۳۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۷۶-۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۷-۱۳۹.

این سه عنصر، سه عنصر اصلیِ تشکیل‌دهنده‌ی حرکت عاشورایی حسین‌بن‌علی ارواحنافداه است که یک کتاب حرف است و گوشه‌ای از مسائل عاشورای حسینی است؛ اما همین یک گوشه برای ما درسهای فراوانی دارد.

ما مبلّغان، زیر نام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام تبلیغ میکنیم. این فرصت بزرگ را یادِ این بزرگوار به مبلّغان دین بخشیده است، که بتوانند تبلیغ دین را در سطوح مختلف انجام بدهند. هر یک از آن سه عنصر باید در تبلیغ ما نقش داشته باشد؛ هم صِرف پرداختن به عاطفه و فراموش کردن جنبه‌ی منطق و عقل که در ماجرای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نهفته است، کوچک کردن حادثه است؛ هم فراموش کردن جنبه‌ی حماسه و عزّت، ناقص کردن این حادثه‌ی عظیم و شکستن یک جواهر گرانبهاست؛ این مسئله را باید همه - روضه‌خوان، منبری و مدّاح - مراقب باشیم.

◆ هر سه عنصرِ منطق، حماسه و عزّت، و عاطفه باید در مسئله‌ی تبلیغ نقش داشته باشند

۱۳۸۴/۱۱/۱۸

عاشورا؛ درس اقدام و ورود شجاعانه به میدانهای بزرگ

ماجرای عاشورا هم درس است؛ درسِ اقدام و نهراسیدن از خطرات و وارد شدن در میدانهای بزرگ. آن تجربه با آن خصوصیّات و با آن دشواری، از عهده‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام برمی‌آمد؛ از عهده‌ی دیگری برنمی‌آمد و برنمی‌آید؛ لیکن در دامنه‌ی آن قلّه‌ی بلند و رفیع، کارهای زیاد و نقشهای گوناگونی هست که من و شما میتوانیم انجام بدهیم.

◆ از درسهای عاشورا اقدام، نهراسیدن از خطرات و وارد شدن در میدانهای بزرگ است

◆ تجربه‌ی عاشورا با خصوصیّات و دشواریهایش، تنها از عهده‌ی امام حسین علیه‌السلام برمی آمد

۱۳۸۴/۱۲/۵

رعب حاکم بر مردم؛ مانع بیان معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام

چیزی که در زندگی امام سجّاد علیه‌السلام مهم است - این نکته‌ای که شما

هم یک اشاره‌ای به آن کردید و گذشتید؛ یعنی کادرسازی –این است که ببینید، امام حسین و امام حسن ﷺ بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ در مدینه زندگی میکردند، محترم بودند، از اهل‌بیت ﷺ بودند، مشمول آیه‌ی تطهیر بودند[1] و همه این را میدانستند؛ یعنی اینکه مورد اختلاف نبود. فرزندان پیغمبر بودند و حدّاقل این است که جزو صحابی یا تابعین باشند؛ از اینکه کمتر نیست. مردم هم به اینها مسلّم مراجعه میکردند. ممکن نیست که کسی یا عالمی، آن هم فرزند پیغمبر در مدینه باشد و مردم برای معارف‌شان، احکام‌شان و دین‌شان به اینها مراجعه نکنند. کجاست این روایت؟! چرا در فقه ما، در بقیّه‌ی ابواب دیگر، روایات از امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ اینقدر کم است. این روایات چه شده است؟! نه میشود بگوییم سؤال نمیکردند؛ نه میشود بگوییم اینها جواب نمیدادند.

◆ با وجـــود جایگاه ویژه‌ی حسنین ﷺ بعد از پیامبر ﷺ که مقتضی وجـــود روایات بسیار از ایشان است، روایات نقل شـــده از حســـنین ﷺ اندک هستند

این یک مجموعه‌ی روایات، شامل فقه و معارف و اخلاق و نصیحت و سیاست و همه‌ی اینها که از این بزرگوارها صادر شده، در اختیار ما نیست و وجود ندارد. این علّتش این است که بعد از حادثه‌ی کربلا، هرچه خود یزید زنده بود و هرچه که بعدش مروان سر کار آمد،[2] تا زمان عبدالملک؛ آن‌چنان ارعابی بر مردم حاکم بود که اصلا اجازه نمیدادند که از اهل‌بیت ﷺ چیزی نقل کنند. امیرالمؤمنین ﷺ چون در کوفه بودند، خطب و اینها در کلمات اوّل مانده بود؛ اما از امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ کسی جرأت نمیکرده روایتی نقل بکند. لذا از امام صادق ﷺ روایت شده است که:

◆ علّت اندک بودن روایات حسنین ﷺ ارعاب حاکم بر مردم پس از حادثه‌ی عاشورا تا زمان عبدالملک است

«**إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلاَّ ثَلاثَة**»؛[3]

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲؛ تفسیر القمی، ج ۲، صص ۱۹۳–۱۹۴؛ الأمالی، صدوق، ص۵۵۹؛ تفسیر الثعلبی، ج ۸، صص ۳۶–۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۳۵، الباب الخامس، آیة التطهیر.
۲. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۲۷۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۷، صص ۲۵۹–۲۶۱.
۳. الإختصاص، ص ۶۴؛ إختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص۱۴۴.

آن ثلاثه هم عبارتند از: ابوخالد کابلی، جبیربن مطعم و یحیی بن امّ‌الطویل.
این روایت، خیلی جاها هست.

◆ **ارتداد مردم بعد از امام حسین علیه‌السلام به معنی بازگشت از راه اهل‌بیت علیهم‌السلام است**

این «ارتد» معنی‌اش این نیست که مرتد شدند یا از دین خارج شدند؛ یعنی از آن راهی که داشتند میرفتند، برگشتند؛ یعنی راه توجه به اهل‌بیت علیهم‌السلام، راه استفاضه به اهل‌بیت علیهم‌السلام و راه توجه به اسلام. مردم به‌کل از آن راه برگشته و رفته بودند در یک عالم دیگری.

امام سجّاد علیه‌السلام؛ برهم زننده‌ی فضای رعب و زمینه‌ساز نشر معارف دینی

◆ **امام سجّاد علیه‌السلام با گریه و تلاش خویش، سعی در شکستن فضای رعب حاکم بعد از عاشورا داشت**

امام سجّاد علیه‌السلام سعی میکرده در این مدّت، بتدریج این فضای رعب را بشکند. این گریه کردن‌ها،[1] همین نقلهایی که گفته شد و در کتابها هست که آقا هم یک مقداری‌اش را بیان کردند؛ اینها همه‌اش برای این است که عواطف و احساسات را به این طرف برگردانند و آن فضای رعب را بشکنند و بتدریج افراد را جمع کنند. لذا در همان روایت دارد که:
«**ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَ كَثُرُوا**»؛[2]
بعد بتدریج مردم همین‌طور ملحق شدند. سی، سی‌وچهار سال طول کشیده، تا سال نودوپنج، که تاریخ شهادت حضرت سجّاد علیه‌السلام است[3] – که این مطلب تا حدودی سر جایش بیاید – منتها اسم مبارک امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام در این روایات دیگر نیست یا بندرت و خیلی کم است. لذا گاهی می‌بینید که مثلا نقل میکنند حضرت باقر علیه‌السلام میگوید: او از پدرش و او از پدرش... میتوانستند مستقیم نقل کنند؛ منتها میخواستند این سلسله‌ی روایت را احیا کنند.

◆ **امام سجّاد علیه‌السلام زمینه‌ساز فضای علم و توجه به معارف و احکام اسلام در زمان امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام بود**

این در زندگی امام سجّاد علیه‌الصّلاةوالسّلام مهم است؛ یعنی اگر ما می‌بینیم

---

۱. الخصال، صص ۲۷۳ و ۵۱۸–۵۱۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۳۸۶؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۱۴۹.
۲. الإختصاص، ص ۶۴؛ إختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص۱۴۴.
۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۴۱۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص۱۲.

زمان امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام یک فضای علم و بحث و توجه به معارف اسلام و احکام اسلامی در مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام پیدا شده، این به زمان امام سجّاد علیه‌السلام تعلّق دارد؛ یعنی آن بزرگوار، زمینه و فضای درس و بحث امام باقر علیه‌السلام را فراهم کردند و بعد امام صادق علیه‌الصلاةوالسلام. بنابراین، این هنر دوران سی و چند ساله‌ی حیات مبارک امام سجّاد علیه‌السلام است. به نظر من، این نکته باید گفته شود تا مردم یک خرده‌ای بدانند و بفهمند که واقعا امام سجّاد علیه‌السلام چه کرده است! اسلام را با آن وضعی که وجود داشته، ایشان نگه داشته، احیا کرده و زنده کرده است.

۱۳۸۵/۱/۱

اربعین؛ اوّلین جوشش چشمه‌های محبّت حسینی

اوّلین شکوفه‌های عاشورایی در اربعین شکفته شد. اوّلین جوششهای چشمه‌ی جوشان محبّت حسینی، که شطّ همیشه جاری زیارت را در طول این قرنها به راه انداخته است، در اربعین پدید آمد. مغناطیس پُرجاذبه‌ی حسینی، اوّلین دلها را در اربعین به‌سوی خود جذب کرد. رفتن جابربن‌عبدالله و عطیّه به زیارت امام حسین علیه‌السلام[1] در روز اربعین،[2] سرآغاز حرکت پُربرکتی بود که در طول قرنها تا امروز، پیوسته و پی‌درپی این حرکت؛ پُرشکوه‌تر، پُرجاذبه‌تر و پُرشورتر شده است و نام و یاد عاشورا را روزبه‌روز در دنیا زنده‌تر کرده است.

◆ **رفتن جابربن‌عبدالله به زیارت امام حسین علیه‌السلام در روز اربعین، آغاز حرکتی بود که در طول قرنها پیوسته پُرشورتر شده است**

۱۳۸۵/۱/۱

اربعین؛ آغاز دل‌ربایی حسینی

امسال با تقارن عید نوروز با اربعین حسینی، عید و آغاز سال نوِ ما، رنگ حسینی گرفت و با نام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام سرور آزادگان جهان و سیّد

۱. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱؛ بحارالأنوار، ج۶۵، صص ۱۳۰-۱۳۱.
۲. مسار الشیعة، ص ۴۶؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۱۹۵.

شهیدان، رونق یافت. چه آمدن خاندان پیغمبر در روز اربعین به کربلا – که بعضی روایت کرده‌اند[۱] – درست باشد یا درست نباشد، ظاهراً در این تردیدی نیست که جابربن‌عبدالله‌انصاری به همراه یکی از بزرگان تابعین – که نام او را بعضی عطیّه[۲] گفته‌اند، بعضی عطا[۳] گفته‌اند؛ به هر حال یکی از بزرگان تابعین است که در کوفه ساکن بوده[۴] – این راه را طی کردند و در این روز[۵] بر سر مزار شهید کربلا حاضر شدند.

◆ جابربن‌عبدالله انصاری و عطیّه در روز اربعین بر مزار شهید کربلا حاضر شدند

شروع جاذبه‌ی مغناطیس حسینی، در روز اربعین است. جابربن‌عبدالله را از مدینه بلند میکند و به کربلا میکشد. این، همان مغناطیسی است که امروز هم با گذشت قرنهای متمادی، در دل من و شماست. کسانی که معرفت به اهل‌بیت علیهم‌السلام دارند، عشق و شور به کربلا همیشه در دلشان زنده است. این از آن روز شروع شده است. عشق به تربت حسینی و به مرقد سرور شهیدان؛ سیّدالشّهدا علیه‌السلام.

◆ اربعین؛ آغاز جاذبه‌ی زیارت حسینی بود که تا امروز تداوم یافته است

جابربن‌عبدالله جزو مجاهدین صدر اوّل است؛ از اصحاب بدر است؛[۶] یعنی قبل از ولادت امام حسین علیه‌السلام، جابربن‌عبدالله در خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و در کنار او جهاد کرده است. کودکی، ولادت و نشو و نمای حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را به چشم خود دیده است. جابربن‌عبدالله به طور حتم بارها دیده بود که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را در آغوش میگرفت، چشمهای او را میبوسید، صورت او را میبوسید، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دست خود در دهان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام غذا میگذاشت و به او آب میداد؛ اینها را به احتمال زیاد جابربن‌عبدالله به چشم خود دیده بود. جابربن‌عبدالله به طور حتم از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به گوش خودش شنیده باشد

◆ جابربن‌عبدالله انصاری نسبت به شخصیّت عظیم‌الشأن اباعبدالله علیه‌السلام معرفت داشت

۱. الآثار الباقیة عن القرون الخالیة، ص۴۲۲؛ بحارالأنوار، ج۹۸، صص۳۳۵-۳۳۶.
۲. بشارة المصطفی، صص ۱۲۴-۱۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۶۵، صص ۱۳۰-۱۳۱.
۳. بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۹.
۴. قاموس الرجال، ج ۷، صص ۲۰۹-۲۱۱؛ الأعلام، ج ۴، ص ۲۳۷.
۵. العدد القویة، ص ۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۴-۳۳۵.
۶. التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۲۰۷؛ إختیار معرفة الرجال، ج ۱، شرح صص ۲۰۵-۲۰۸.

که حسن ﷣ و حسین ﷣ سرور جوانان اهل بهشتند.[۱] بعدها هم بعد از پیغمبر ﷺ، موقعیّت امام حسین ﷣، شخصیّت امام حسین ﷣ - چه در زمان خلفا، چه در زمان امیرالمؤمنین ﷣، چه در مدینه و چه در کوفه - اینها همه جلوی چشم جابربن‌عبدالله‌انصاری است.

◆ خبر شهادت مظلومانه‌ی جگرگوشه‌ی پیامبر ﷺ، جابر را از مدینه به کربلا کشاند

حالا جابر شنیده است که حسین‌بن‌علی ﷣ را به شهادت رسانده‌اند. جگرگوشه‌ی پیغمبر ﷺ را با لب تشنه شهید کرده‌اند. از مدینه راه افتاده است؛ از کوفه، عطیّه با او همراه شده است. عطیّه روایت میکند که: جابربن‌عبدالله به کنار شط فرات آمد، آنجا غسل کرد، جامه‌ی سفید و تمیز پوشید و بعد با گامهای آهسته، با احترام به سمت قبر امام حسین ﷣ روانه شد.

◆ جابر بر مزار اباعبدالله ﷣ بشـــدّت متأثّر میگردد و از کثرت اندوه بیهوش میشود

آن روایتی که من دیدم این‌طور است؛ میگوید: وقتی به قبر رسید، سه مرتبه با صدای بلند گفت: «الله أکبر، الله أکبر، الله أکبر»؛ یعنی وقتی که می‌بیند که چطور آن جگرگوشه‌ی پیغمبر و زهرا را، دست غارتگر شهواتِ طغیانگران، این‌طور با مظلومیّت به شهادت رسانده، تکبیر میگوید. بعد میگوید: از کثرت اندوه، جابربن‌عبدالله روی قبر امام حسین ﷣ از حال رفت، غش کرد و افتاد. نمیدانیم چه گذشته است، اما در این روایت میگوید وقتی به هوش آمد، شروع کرد با امام حسین ﷣ صحبت کردن:

«السلام علیکم یا آل الله السلام علیکم یا صفوة الله»؛[۲]

ای حسین مظلوم! ای حسین شهید!

ما هم امروز در اوّل این سال نو، از اعماق وجودمان عرض میکنیم: **«السّلام علیک یا اباعبدالله، السّلام علی الحسین الشهید»**. شهادت تو، جهاد تو و ایستادگی تو، اسلام را رونق داد و دین پیامبر ﷺ را جان تازه بخشید. اگر آن شهادت نبود، از دین پیغمبر ﷺ چیزی باقی نمیماند.

◆ ایستادگی و شهادت امام حسین ﷣، جان تازه‌ی اسلام بود

---

۱. المعجم الکبیر، ج۳، ص۳۹؛ شرح الأخبار، ج۳، ص۷۶؛ بحارالأنوار، ج۲۷؛ ص۱۱۹.
۲. بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۹.

امروز دلهای ما هم مشتاق حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و آن ضریح شش‌گوشه و آن قبر مطهّر است. ما هم گرچه دوریم، ولی به یاد حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و به عشق او سخن میگوییم. ما با خودمان عهد کرده‌ایم و عهد میکنیم که یاد حسین علیه‌السلام، نام حسین علیه‌السلام و راه حسین علیه‌السلام را هرگز از زندگی خودمان جدا نکنیم. همه‌ی ملّت ما، همه‌ی کشور ما، همه‌ی شیعیان عالم و بلکه همه‌ی آزادگان در سرتاسر جهان، یک چنین احساسی نسبت به حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دارند.

◆ ما با خود عهد میکنیم که نام و یاد و راه امام حسین علیه‌السلام را هرگز فراموش نکنیم

۱۳۸۵/۱/۲۵

توصیه به ملّت فلسطین

◆ ایســـتادگی مظلومانه‌ی امام حسین علیه‌السلام در برابر ظلم، سرمشقی برای ملّت مظلوم فلسطین است

به وعده‌ی الهی اعتماد کنید؛ رنجها و دردهای جانکاه خود را که خونهای بناحق ریخته و سختیهای هر روزه بر شما وارد میسازد، به حساب خدا بنویسید و همچون سرور شهیدان عالم، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام در لحظه‌ای که کودک شیرخوارش را در آغوشش با تیر زهرآلود شهید کردند، بگویید:

«هَوَّنَ عَلَیَّ مَا نَزَلَ بِی أَنَّهُ بِعَیْنِ اللهِ».[1]

و بدانید که خداوند پیروزی نهایی مؤمنان و مجاهدان صابر را تضمین کرده است.

«وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیم».[2]

۱۳۸۵/۳/۱۴

هدف قیام اباعبدالله علیه‌السلام

◆ هدف قیام امام حسین علیه‌السلام برطرف کردن ابرهای جهل و غفلت از زندگی انسانها و هدایت آنان بود

در زیارت اربعین سیّدالشّهدا علیه‌السلام هم میخوانیم:

۱. «چون این مصیبت مرا خدا می‌بیند، برایم قابل تحمّل است.» اللهوف، ص ۶۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۶.
۲. «و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حدّ تمام رسید. هیچ کس نمیتواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده‌ی داناست.» أنعام، ۱۱۵.

«لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرَةِ الضَّلالَة»؛[1]
قیام حسینی برای این است که ابرهای جهل و غفلت را از افق زندگی انسانها برطرف کند و آنها را عالم کند؛ آنها را به هدایت حقیقی برساند. نصرت خدای متعال در واقع معنایش این است که در جهت احیای سنّتهای الهی قدم برداریم؛ در طبیعت و جامعه اثر بگذاریم؛ در بیدار کردن فطرتها اثر بگذاریم؛ برای نجات انسان از مجموعه‌ی عوامل بدبختی و تیره‌روزی تلاش کنیم. این، نصرت ماست برای دین خدا.

◆ نصرت خداوند بدین معناست که در جهت احیای سنّتهای الهی، بیدار کردن فطرتها ونجات انسانها گام برداریم

۱۳۸۵/۳/۲۹

درس عرفانی از دعای عرفه

امام حسین(ع) در دعای عرفه عرض میکند که من اگر هر کدام از نعمتهای تو را شکر کنم، خود آن شکر، یک نعمت است؛ پس من اگر تا آخر دهر زنده بمانم، با همه‌ی وجودم گواهی میدهم که شکر یک نعمت تو را نمیتوانم به‌جا بیاورم؛ چون همین که آن نعمت را شکر کنم، خود اینکه توفیق شکر پیدا کرده‌ام، یک نعمت دیگر است و باید آن را شکر کنم و همین‌طور تسلسل پیدا میکند تا ابد.[2]

◆ امام حسین(ع) در دعای عرفه به این نکته اشاره میکند که انسان از شکرگزاری حتی یک نعمت خداوند عاجز است

۱۳۸۶/۴/۱۴

نسل اعجاز آمیز حضرت فاطمه‌ی زهرا(س)

این، خود یک معجزه‌ی اسلام است؛ یعنی فاطمه‌ی زهرا(س) در عمر کوتاه خود به مقامی میرسد که سیده‌ی نساءعالمین است؛[3] یعنی از همه‌ی زنان بزرگ و قدّیس طول تاریخ برتر است. این چه عاملی است، این چه نیرویی است، این چه قدرت متحوّل‌کننده‌ی عمیق درونی است که

◆ برخی از جنبه‌های اعجازآمیز زندگی حضرت زهرا(س) عبارتند از:
۱. دست یافتن به مقام سیّده‌ی نساءعالمین در عمری کوتاه؛

۱. مصباح المتهجد، ص ۷۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.
۲. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۸.
۳. معانی الأخبار، ص ۱۰۷؛ المستدرک، ج ۳، ص۱۵۶؛ بحارالأنوار، ج۱۴، ص۲۰۶.

از یک انسان در این مدّت کوتاه، میتواند یک چنین اقیانوس معرفت و عبودیّت و قداست و عروج معنوی بسازد؟ خود این، معجزه‌ی اسلام است.

۲. نسل مبارک حضرت زهرا(س) که برکاتش عالم را پر کرده است

یک جنبه‌ی دیگر، نسل مبارک این بزرگوار است که تطبیق سوره‌ی کوثر با فاطمه‌ی زهرا(س)[1] اگر در آثار حدیثی ما هم نیامده باشد - یک تطبیق مصداقی درست است؛ این همه برکات بر خاندان پیغمبر، بر یکایک ائمّه‌ی هدی(ع). عالم پُر است از نغمه‌های دلنواز فردی و اجتماعی و دنیایی و اخروی که از این حنجره‌های پاک برخاسته؛ حسین‌بن‌علی، زینب‌کبری، امام حسن‌مجتبی، امام صادق، امام سجّاد؛ هر کدام از ائمّه(ع). ببینید چه غوغایی است در عالم معرفت، در عالم معنویّت، در بزرگراه هدایت؛ از کلمات این بزرگواران و درسهای آنها و معارف آنها! این نسل فاطمه‌ی زهرا(س) است.

۱۳۸۶/۱۰/۱۲

مصادیق اتمّ امر به معروف و نهی از منکر

◆ **از بزرگترین خدمات امام راحل، این بود که درِ مسائل جهانی را، به روی حوزه‌های علمیّه، باز کرد**

مسئله‌ی دیگر، وسیع‌نگری است. ببینید اگر همه‌ی خدمات امام بزرگوار را شعبه شعبه کنیم، این خدمات در جای خود، ارزشهای درجه‌ی یک دارد؛ اما به نظر من یکی از بزرگترین خدمات این مرد بزرگ، این بود که درِ مسائل جهانی را، به روی حوزه‌های علمیّه باز کرد. ما قم بودیم؛ طلبه‌ی جوانی هم بودیم؛ خیلی هم از آن طلبه‌های عقب‌مانده‌ی از لحاظ فکری نبودیم؛ اما قبل از اینکه نهضت امام بزرگوار شروع شود، مسائل کشور، مسائل عمومی جامعه اصلا برای ما مفهوم نداشت. یک روحانی علاقه‌مند شجاع توانای زبردست، وقتی نمیداند مسائل عمده‌ی کشور چیست، اگر بخواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، راجع به چی امر به معروف میکند؟ جز این است که

۱. جوامع الجامع، ج ۳، ص ۸۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۷.

مجبور است به حلقه‌ی طلای دست فلان مرد یا به ریش تراشیده‌ی فلان مرد دیگر، یا به گوشه‌ی موی زنی که از زیر چادر پیداست، امر به معروف و نهی از منکرش متوقف شود؟ در حالی که امر به معروف و نهی از منکر را پیشوایان دین ما این‌جور برای ما معنا نکرده‌اند.

◆ قیام امام حسین علیه‌السلام برای امر به معروف و نهی از منکر بود

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَر».[1]

خروج امام حسین علیه‌السلام برای امر به معروف و نهی از منکرست. ابعاد معروف و منکر اینهاست. امر به معروف، مصداق اتمّ و اکملش، امر به ایجاد یک جامعه‌ی اسلامی، یک حکومت اسلامی است. نهی از منکر، مصداق اتمّ و اکملش نهی از منکر وجود یک جامعه‌ی طاغوتی است. چطور یک ملّای متدیّن، متعهّد، این منکر را نهی نکند، برود سراغ آن منکرات جزئی که یک میلیونش مفسده‌ای به قدر مفسده‌ی یک روز حکومت طاغوتی ندارد؟ این جز به خاطر این است که درِ مسائل جهانی به روی انسان باز نباشد؟ امام این در را باز کرد.

◆ مصداق اتمّ امر به معروف، امر به ایجاد جامعه و حکومت اسلامی است

◆ مصداق اتمّ نهی از منکر، نهی از وجود یک جامعه‌ی طاغوتی است

۱۳۸۶/۱۰/۱۹

عاشورا و تحوّل تاریخ

◆ عاشورا یک نیم‌روز بیشتر نبود، ولی تاریخ را تکان داد و متحوّل کرد

این لحظه‌های حوادث بزرگ تاریخی، در واقع عوامل پیشرفت تاریخ ملّتها هستند. عاشورا یک نیمه‌روز بیشتر نبود؛ تاریخ را تکان داد و متحوّل کرد. یک حادثه، گاهی به قدری عمیق و حکیمانه و بجا در طول زندگی یک ملّت اتّفاق می‌افتد که تأثیرات آن برای سالهای متمادی، گاهی برای قرنهای متوالی باقی میماند...

فلسفه‌ی عزاداری

◆ عاشورا و عزاداری در طول تاریخ به همّت شیعه حفظ شده است

محرّم، یکی از همین مقاطع تاریخی است. عاشورا را شیعه با همه‌ی

[1] «جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امّت جدّم خارج شدم؛ من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

وجود نگه داشتند. شما ببینید در طول سالهای متمادی، قرنهای متمادی، یاد امام حسین(ع) نام امام حسین(ع) تربت امام حسین(ع) عزای امام حسین(ع) هرگز از بین مردم پیرو اهل‌بیت(ع) و مؤمنِ به اهل‌بیت(ع) خارج نشد؛ این را رها نکردند؛ هرچند خیلی تلاش شد. حالا شما قضیّه‌ی متوکّل و بستن راه را شنیده‌اید.[1] اینها آن کارهای چارواداری، مخالفتهای چارواداری بوده است.

◆ تلاش دشمنان برای از بین بردن یاد و خاطره‌ی عاشورا، همواره ناکام بوده است

مخالفتهای بسیار زیادی در طول زمان به شکلهای ظاهراً علمی، به شکل احساساتی، به شکل تجربه‌ای انجام دادند، ولی شیعه نگه داشته است و باید نگه دارد.

◆ فلسفه‌ی عزاداری، حفظ ارزشهای معنوی الهی است

میگویند: چرا ماتم و گریه و اشک را در بین مردم رواج میدهید؟ این ماتم و اشک برای ماتم و اشک نیست، برای ارزشهاست. آنچه پشت سر این عزاداریها، بر سر و سینه زدنها، اشک ریختنها وجود دارد، عزیزترین چیزهایی است که در گنجینه‌ی بشریّت ممکن است وجود داشته باشد؛ او همان ارزشهای معنویِ الهی است. اینها را میخواهند نگه دارند، که حسین‌بن‌علی(ع) مظهر این ارزشها بود. یادِ آنهاست؛ زنده نگه‌داشتن آنهاست.

◆ زنده نگه‌داشتن یاد امام حسین(ع) وسیله‌ی عبور مسلمانان از همه‌ی موانع و مشکلات است

و ملّت اسلام اگر نام حسین(ع) را و یاد حسین(ع) را زنده نگه بدارد و آن را الگو قرار بدهد برای خود، از همه‌ی موانع و مشکلات عبور خواهد کرد. لذاست که ما در انقلاب اسلامی، در نظام جمهوری اسلامی از صدر تا ذیل، همه - مردم، مسئولین، بزرگان، شخص امام بزرگوار ما - بر روی مسئله‌ی امام حسین(ع) و مسئله‌ی عاشورا و همین عزاداریهای مردمی، تکیه کردند و جا دارد. این عزاداریها جنبه‌ی نمادین دارد، جنبه‌ی حقیقی هم دارد؛ دلها را نزدیک میکند، معارف را روشن میکند.

---

۱. مناقب آل أبی‌طالب، ج۲، ص۵۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج۷۲، ص۱۶۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۳۹۷.

البته گویندگان، وعّاظ، مدّاحان، سرایندگان؛ همه باید توجه داشته باشند که این یک حقیقت عزیز است؛ با آن نبایست بازی کرد؛ حقایق ماجرای عاشورا را بازیچه نباید قرار داد. هر کسی یک چیزی به آن اضافه بکند، خرافه‌ای را به آن وصل بکند، کارهای غیر معقول را به نام عزاداری انجام بدهد، اینها نباید باشد؛ اینها طرفداری از امام حسین ﷺ نیست. یک وقتی ما راجع به مسئله‌ی تظاهرات قمه، مطلبی را گفتیم، یک عدّه‌ای گوشه و کنار صدایشان بلند شد که آقا! این عزاداری امام حسین ﷺ است؛ مخالفت نشود با عزاداری امام حسین ﷺ! این، مخالفت با عزاداری نیست؛ مخالفت با ضایع کردن عزاداری است. عزاداری امام حسین ﷺ را نباید ضایع کرد.

◆ گویندگان، وعّاظ و مدّاحان باید توجه کنند که حقایق ماجرای عاشورا را نباید بازیچه قرار داد

◆ مخالفت با اضافات غیر معقول مانند قمه‌زنی، مخالفت با عزاداری نیست؛ مخالفت با ضایع کردن عزاداری است

منبر حسینی، مجلس حسینی؛ محل بیان حقایق دینی، یعنی حقایق حسینی است؛ شعر در این جهت، حرکت در این جهت، نوحه و مدیحه در این جهت باید باشد. شما دیدید در آن محرّم سال ۵۷، دستجات سینه‌زنی ما در بعضی از شهرستانها مثل یزد و شیراز و جاهای دیگر شروع شد و بعد هم گسترش پیدا کرد به همه‌ی کشور؛ سینه میزدند و حقایق روز را در نوحه‌های خودشان بیان میکردند؛ با ارتباط دادن و اتصال دادن اینها به ماجرای عاشورا، که درست هم هست.

◆ منبر حسینی، محل بیان حقایق دینی و حسینی است

◆ مجالس حسینی در حوادث سال ۱۳۵۷ تأثیر بسزایی داشتند

مرحوم شهید مطهّری سالها قبل از انقلاب، در این حسینیه‌ی ارشاد فریاد میکشید که: والله ــ قریب به این مضمون ــ بدانید شمر، امروز ــ اسم نخست‌وزیرِ آن روز اسرائیل (صهیونیست) را می‌آورد ــ اوست.[۱] واقع قضیّه هم همین است. ما شمر را لعنت میکنیم، برای اینکه ریشه‌ی شمر شدن و شمری عمل کردن را در دنیا بکنیم؛ ما یزید و عبیدالله را لعنت میکنیم، برای اینکه با حاکمیّت طاغوت، حاکمیّت یزیدی،

◆ لعن یزید و شمر به معنای مخالفت با حاکمیّت مانند یزید است

۱. حماسه‌ی حسینی، ج ۱، ص ۲۷۳.

حاکمیّت عیش و نوش، حاکمیّت ظلم به مؤمنین در دنیا مقابله کنیم.

• هدف قیام امام حسین علیه‌السلام نابود کردن حاکمیّت‌های مخالف ارزشهای اسلامی بود

• مجالس حسینی؛ مجالس ضدّ ظلم، ضدّ سلطه و ضدّ شمرها، یزیدها و ابن‌زیادهای زمان‌اند

حسین‌بن‌علی علیه‌السلام قیامش برای این بود که بینی حاکمیّت‌های علیه ارزشهای اسلامی و انسانی و الهی را به خاک بمالد و نابود کند؛ و همین کار را هم امام حسین علیه‌السلام با قیام خود کرد. مجالس ما، مجالس حسینی؛ یعنی مجالس ضدّ ظلم، مجالس ضدّ سلطه، مجالس ضدّ شمرها و یزیدها و ابن‌زیادهای زمان موجود؛ زمان حاضر، معنایش این است. این استمرار ماجرای امام حسین علیه‌السلام است، و امروز دنیا پر از ظلم و جور است. شما ببینید چه میکنند؛ در فلسطین چه میکنند، در عراق چه میکنند، در کشورهای گوناگون چه میکنند، با ملّتهای دنیا چه میکنند، با فقرا چه میکنند، با ثروتهای ملّی کشورها چه میکنند. ابعاد عظیم حرکت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام شامل همه‌ی این میدان وسیع میشود.

• امام حسین علیه‌السلام برای همه‌ی مسلمانان و تمامی احرار درس دارد

امام حسین علیه‌السلام نه فقط برای شیعه، نه فقط برای مسلمانها، بلکه برای احرار عالم درس دارد. رهبر آزادی‌بخش نهضت هند در شصت سال، هفتاد سال قبل اسم حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را آورد؛ گفت من از او یاد گرفتم؛ در حالی که هندو بود؛ اصلاً مسلمان نبود. در بین مسلمین هم همین‌طور است. ماجرای امام حسین علیه‌السلام این است. شما گنجینه‌دارِ یک چنین جواهر ذی‌قیمتی هستید که همه‌ی بشریّت میتواند از او بهره برد و استفاده کند.

• جهتگیری صحیح در عزاداری امام حسین علیه‌السلام عبارت است از:

۱. تقویت ایمان و گسترش روح تدیّن؛

۲. گسترش روح شجاعت و غیرت دینی؛

۳. بصیرت و استقامت

جهتگیری در عزاداری امام حسین علیه‌السلام به این نحو باید باشد: گسترش تبیین، بیان، آگاه‌سازی، محکم کردن ایمان مردم، روح تدیّن را در مردم گسترش دادن، روح شجاعت و غیرت دینی را در مردم زیاد کردن، حالت بی‌تفاوتی و سکر و بی‌حالی را از مردم گرفتن؛ اینهاست معنای قیام حسینی و بزرگداشت عزاداری امام حسین علیه‌السلام در زمان ما. لذا زنده است، همیشه هم زنده خواهد بود.

جنبه‌ی عاطفی آن هم تأثیرگذار بر روی عواطف و احساسات همه‌ی

مردم است. جنبه‌ی عمقی و معنوی آن، صاحبان فکر و بصیرت را آگاه میکند؛ روشن میکند. بنده بارها در طول این سالها این جمله‌ی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام را عرض کرده‌ام که فرمود:

«وَ لا یَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إلاّ أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْر»؛[1]

این پرچم – پرچم انسانیّت، اسلام، توحید – را آن کسانی که دارای این دو خصوصیّت‌اند، میتوانند بر دست بگیرند و بلند نگه دارند؛ «البصر والصّبر»؛ بصیرت و استقامت. امام حسین علیه‌السلام مظهر بصیرت و استقامت است.

◆ پیروی از اباعبدالله علیه‌السلام انقلاب اسلامی را پدید آورد

پیروان امام حسین علیه‌السلام هم همین را نشان دادند و بعد از گذشت قرنها، آن روزی که رهبر شایسته‌ای در میان آنها پیدا شد، این حرکت عظیم را به‌وجود آوردند. انقلاب عظیم اسلامی یک ماجرای عظیمی است؛ داستان عظیمی است. ما در وسط قضیّه قرار گرفته‌ایم، ابعاد عظیم این حادثه برای ما خیلی روشن نیست؛ آیندگانِ تاریخ و کسانی که امروز بیرون از این مجموعه هستند، آنها بیشتر از ما ابعاد و عظمت این حرکت را می‌بینند. در دنیایی که همه‌ی پول و ثروت و قدرت و سیاست و همه چیز و همه چیز در جهت ضدّ ارزشهای انسانی و دینی است، ناگهان در یک نقطه‌ی حسّاس عالم – نقطه‌ی حسّاس جغرافیایی عالم – یک نظامی سر بلند کند، یک ملّتی قیام کند برای به دست گرفتن پرچم ارزشها و ارزشهای انسانی را سر دست بگیرد، ندای توحید بدهد؛ معجزه است؛ معجزه‌ی زمان ما این است. بعد از همه طرف به او حمله کنند؛ بزرگ و کوچک، طاغوتها و طاغوتچه‌ها با همه‌ی توانشان بریزند سر او، و در عین حال او نه فقط شکست نخورد، بلکه بسیاری از آنها را شکست بدهد؛ آنها را عقب براند، که امروز شما دارید می‌بینید نشانه‌های عقب‌رفتِ استکبار را. در این مبارزه، ملّت ایران پیروز شد.

---

۱. نهج‌البلاغة، خطبه‌ی ۱۷۳.

۱۳۸۶/۱۱/۲۸

حفظ حادثه‌ی عاشورا از سوی امام سجّاد و زینب کبری علیهما السلام

خاطره‌ی مجاهدت آزادمنشانه‌ی هوشیارانه‌ی مردم آذربایجان از حافظه‌ی ملّت ایران پاک نخواهد شد. بیست‌ونه بهمن سال ۱۳۵۶ یکی از این خاطره‌هاست.

اگر برای جوانهای عزیزی که آن روز را ندیدند، بخواهیم در دو جمله مسئله را تصویر کنیم، مسئله این است که حرکتی در مواجهه‌ی با رژیم غدّار، از یک نقطه، یعنی از حوزه‌ی علمیّه‌ی قم و مردم قم سر بلند کرد؛ رژیم بی‌باک و غدّار و متّکی به امریکا بشدّت آن را سرکوب کرد؛ نفسها در سینه‌ها حبس شد. همه خیال کردند قضیّه تمام شد. آن نقطه‌ای که نگذاشت این قضیّه به اینجا ختم شود و یک حادثه را تبدیل به یک جریان و یک فرایند کرد، عبارت بود از تبریز و آذربایجان؛ یعنی مردم غیور و شجاع و باهوش تبریز، یک حادثه را تبدیل کردند به یک جریان؛ نگذاشتند این حادثه در قم دفن شود. اگر بخواهیم تشبیه کنیم به حوادث صدر اسلام، مثل کار جناب زین‌العابدین علیه السلام و زینب کبری علیها السلام در حفظ حادثه‌ی عاشورا و نگذاشتن و مانع شدن از اینکه این حادثه در صحرای کربلا دفن شود و فراموش شود. شما این را یک پرچم کردید و با قدرت این را در دست نگه داشتید و این پرچم شد شاخص. این، اهمّیّت حادثه را نشان میدهد.

- **مردم غیور و شجاع تبریز با اقدام خود، حادثه‌ی قم را تبدیل به یک جریان کردند**
- **امام سجّاد و زینب کبری علیهما السلام با اقدام خود، مانع از دفن شدن قیام عاشورا در کربلا شدند**

۱۳۸۷/۲/۱۳

گسترش موج عاشورا در ناباوری دشمنان

گذر زمان، حوادث را لحظه به لحظه از انسان دورتر میکند. بعضی از حوادث فراموش میشوند، مثل موج ضعیفی که از انداختن یک سنگ در استخر آبی به‌وجود می‌آید - موجی هست، اما هر چه میگذرد،

لحظه به لحظه ضعیف‌تر میشود و دقیقه‌ای نمیگذرد که دیگر خبری از آن موج نیست - لکن بعضی از حوادث نقطه‌ی عکس‌اند و گذر زمان، آنها را ضعیف و کم‌رنگ نمیکند، بلکه برجسته‌تر میکند. یک نمونه‌ی آن، حادثه‌ی عاشوراست.

در روز عاشورا کسی نفهمید چه اتّفاق افتاد. عظمت آن حادثه، عظمت جهاد جگرگوشه‌ی پیغمبر و یاران و نزدیکانش و همچنین عظمت فاجعه‌ی کشته شدن فرزندان و نور دیدگان پیغمبر بر کسی روشن نبود. اکثر کسانی که آنجا بودند هم نفهمیدند. آنهایی که در جبهه‌ی دشمن بودند، آنقدر مست و آنقدر غافل و آنقدر از خود بیگانه بودند که نفهمیدند چه اتّفاقی افتاد. مستان عالَم، مستان غرور و شهوت و غضب و مستان حیوانیّت، نمی‌فهمند در عالم انسانیّت چه دارد اتّفاق می‌افتد.

بله؛ زینب علیها السلام خوب فهمید، سکینه علیها السلام خوب فهمید، آن زنها و دخترهای مظلوم خوب فهمیدند چه اتّفاقی افتاد؛ این مال روز عاشوراست. اما هر روزی که از روز عاشورا جلوتر رفتیم - روز دوازدهم در کوفه، چند هفته بعد در شام، چند هفته بعد در مدینه و اندکی بعد در همه‌ی دنیای اسلام - این حادثه به سرعت برق، عظمت و اهمّیّت خودش را نشان داد. هنوز دو سال از این حادثه نگذشته بود که آن طغیانگرِ فرعونی که عامل این حادثه بود، از روی زمین برافتاد و نابود شد[۱] و چند سالی بیش نگذشته بود که آن خانواده نابود شدند.[۲] خانواده‌ی دیگری از بنی‌امیّه سر کار آمدند؛[۳] چند ده سالی نگذشت که آن خانواده هم مضمحل و نابود شدند.[۴] دنیای اسلام روزبه‌روز به مکتب اهل‌بیت علیهم السلام نزدیک‌تر، دل‌بسته‌تر و مشتاق‌تر شد، و این حادثه توانست پایه‌های عقیده‌ی اسلامی و مکتب اسلام را در طول تاریخ استوار کند.

◆ عاشورا موجب سقوط دشمنان اسلام، استحکّام پایه‌های دین و توسعه‌ی مکتب اهل‌بیت علیهم السلام شد

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۳۲.
۲. الفخری، صص ۱۲۰-۱۲۱.
۳. تاریخ خلیفة، صص ۱۶۰-۱۶۲.
۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۵.

اگر حادثه‌ی کربلا نبود، ما امروز از مبانی و اصول اسلام هم چندان خبری نمی‌داشتیم و شاید فقط نامی از اسلام به گوش ما میخورد. این خون مقدّس و این حادثه‌ی بزرگ، نه فقط کوچک نشد، کم‌رنگ نشد، ضعیف نشد؛ بلکه روزبه‌روز قوی‌تر و برجسته‌تر و اثرگذارتر شد؛ این یک نمونه‌ی برجسته است.

۱۳۸۷/۱۰/۱۹

اباعبدالله علیه‌السلام؛ بزرگترین شهید تاریخ

اوّلاً، تسلیت شهادت بزرگترین شهید تاریخ بشریّت،[۱] حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام و پدیدآورنده‌ی حماسه‌ی فراموش نشدنی و بیدارکننده‌ی امّت اسلام در طول تاریخ؛ ثانیاً، خوش‌آمد به شما برادران و خواهران عزیز که به مناسبت سالگرد بیداری مردم بیدار و هوشیار قم، از آن شهر تشریف آوردید و این مجلس با صفا و پر از صمیمیّت را تشکیل دادید.

بیداری قم در نوزدهم دی

◆ **مردم قم حادثه را پیش از وقوع آن حس کردند و عکس‌العمل نشان دادند**

مسئله‌ی نوزدهم دی، صرفاً یک حادثه‌ی تاریخیِ گذرا نیست. اهمّیّت این حادثه از آنجاست که بخشی از ملّت ایران – که مردم عزیز قم بودند – حادثه‌ای را پیش از وقوع آن حس کردند. حسّ بیداری و هوشیاری این مردم به کمک آنها آمد، تا جریان عظیمی را در کشور شروع کنند. قضیّه‌ی اهانت به امام بزرگوار در یک روزنامه و به قلم یک مزدور دربار طاغوت،[۲] از نظر خیلی از مردم سطحی‌نگر و ظاهربینِ آن روز چندان اهمّیّتی نداشت؛ عمق این قضیّه و بخش پنهانی این توطئه را احساس نمیکردند؛ درک نمیکردند. وقتی توطئه‌ای را انسان احساس نکند، طبعاً عکس‌العملی هم در مقابل آن نشان نمیدهد.

۱. کامل الزیارات، ص ۱۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۸.
۲. روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۵۶/۱۰/۱۷، به قلم احمد رشیدی مطلق.

مردم قم، جوانان قم، احساس کردند؛ درک کردند؛ اهمّیّت حادثه را فهمیدند. این مهمترین بخش از این حادثه‌ای است که در تاریخ انقلاب ما اتّفاق افتاد. اگر شما قمی‌ها آن درکی را که آن روز پیدا کردید، پیدا نمیکردید، به خیابانها نمی‌آمدید، دفاع نمیکردید، شهید نمیدادید و آن رسوایی بی‌نظیر را برای دستگاه طاغوت به‌وجود نمی‌آوردید، معلوم نبود جریان مبارزات به این شکلی که اتّفاق افتاد، اتّفاق بیفتد و ادامه پیدا کند. نقطه‌ی شروع خیلی مهم است، و نقطه‌ی شروع یک چیز تصادفی نیست، ناشی از فهم‌کردن و درک‌کردن حادثه‌ای است که بسیاری از ابعاد آن پوشیده است؛ از چشمها پنهان است. این هنر را حادثه‌ی نوزده دی قم داشت و نشان داد که این درک صحیح را از قضیّه‌ای که پیش آمده بود، دارد؛ توطئه را می‌فهمد؛ میداند که پشت سر این مقاله‌ای که علیه امامرضوان‌الله‌تعالی‌علیه در روزنامه درج شده است[۱]، چه چیزهایی باید اتّفاق بیفتد و اتّفاق می‌افتد. چون توطئه را فهمید، وادار به عکس‌العمل شد. امروز هم درس همین است. شمّ انسانی و عمیق یک ملّت باید حوادث را قبل از وقوع آن احساس کند و بفهمد که چه اتّفاقی دارد می‌افتد، و عکس‌العمل نشان بدهد.

◆ در طول تاریخ اسلام، نداشتن درک و شمّ سیاسیِ درست، به کام دشمنان و به ضرر ملّتها بوده است

در طول تاریخ اسلام، وقتی نگاه میکنیم، نداشتن این درک و شمّ سیاسیِ درست، ملّتها را همیشه در خواب نگه داشته است و به دشمنانِ ملّتها امکان داده است که هر کاری که میخواهند، بر سر ملّتها بیاورند و از عکس‌العمل آنها در امان و مصون بمانند.

غفلت عجیب و فراگیر

با این نگاه، شما به حادثه‌ی کربلا نگاه کنید. بسیاری از مسلمانانِ دوران اواخر شصت ساله‌ی بعد از حادثه‌ی هجرت – یعنی پنجاه ساله‌ی

۱. اشاره به مقاله‌ی توهین‌آمیز نسبت به امام خمینی‌قدس‌سره که در سالروز کشف حجاب با امضای مستعار «احمد رشیدی‌مطلق» در هفده دی‌ماه ۵۶ منتشر گردید و موجب روشن شدن مشعل انقلاب و شتاب گرفتن مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی شد.

◆ ضعف قدرت تحلیل در میان مسلمانان صدر اسلام، آثار زیان‌باری به دنبال داشته است

◆ از آثار ضعف قدرت تحلیل مسلمانان صدر اسلام، تکیه‌ی یک فاسق بر مسند حکومت بود

◆ خواص و عوام از سر بی‌بصیرتی در برابر حاکم فاسقی چون یزید تن به سازش دادند

بعد از رحلت نبیّ مکرّم ﷺ – از حوادثی که میگذشت، تحلیل درستی نداشتند. چون تحلیل نداشتند، عکس‌العمل نداشتند. لذا میدان، باز بود جلوی کسانی که هر کاری میخواستند، هر انحرافی که در مسیر امّت اسلامی به‌وجود می‌آوردند، کسی جلودارشان نباشد؛ میکردند. کار به جایی رسید که یک فرد فاسقِ فاجرِ بدنامِ رسوا – جوانی که هیچ یک از شرایط حاکمیّت اسلامی و خلافت پیغمبر ﷺ در او وجود ندارد و نقطه‌ی عکس مسیر پیغمبر ﷺ در اعمال او ظاهر است – بشود رهبر امّت اسلامی و جانشین پیغمبر ﷺ! ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می‌آید؟ آن روز این حادثه به نظر مردمی که در آن دوران بودند، عجیب نیامد. خواص احساس خطر نکردند؛ بعضی هم که شاید احساس خطر میکردند، منافع شخصی‌شان، عافیت‌شان، راحتی‌شان، اجازه نداد که عکس‌العملی نشان بدهند.

پیغمبر ﷺ اسلام را آورد تا مردم را به توحید، به پاکیزگی، به عدالت، به سلامت اخلاق، به صلاح عمومی جامعه‌ی بشری سوق بدهد. امروز کسی به جای پیغمبر ﷺ می‌نشیند که سر تا پایش فساد است، سر تا پایش فسق است،[1] به اصل وجود خدا و وحدانیّت خدا اعتقادی ندارد.[2] با فاصله‌ی پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر ﷺ، یک چنین کسی می‌آید سر کار! این به نظر شما امروز خیلی عجیب می‌آید؛ آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامد. عجب! یزید خلیفه شد و مأمورین غلاظ و شداد را گذاشتند در اطراف دنیای اسلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسته‌دسته رفتند بیعت کردند؛ علما بیعت کردند، زهّاد بیعت کردند، نخبگان بیعت کردند، سیاستمداران بیعت کردند.[3]

◆ مردم و نخبگان با حاکمی بیعت کردند که در جهت مقابل پیامبر ﷺ حرکت میکرد

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۲۸۶-۲۸۸؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۷-۶۸.
۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۴؛ تذکرة الخواص، صص ۲۳۵ و ۲۶۰-۲۶۱.
۳. الإمامة و السیاسة، ج۱، ص۱۹۷؛ أنساب الأشراف، ج۳، ص۲۷۶و ج۵، ص۱۴۴؛ الأخبار الطوال، ص۲۲۷؛ تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۲۵؛ العقد الفرید، ج ۵، صص ۱۱۷-۱۱۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰؛ الکامل، ج ۴، ص۱۷.

هدف قیام

در یک چنین موقعیّتی که اینقدر غفلت بر دنیای اسلام حاکم است که خطر را درک و استشمام نمیکنند، چه‌کار باید کرد؟ کسی مثل حسین‌بن‌علی علیه‌السلام که مظهر اسلام است، نسخه‌ی بی‌تغییر پیغمبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است - «**حُسِینُ مِنّی وَ أَنَا مِنْ حُسِین**»[1] - در این شرایط چه کار باید بکند؟ او باید کاری کند که دنیای اسلام را - نه فقط آن روز، بلکه در طول قرنهای بعد از آن - بیدار کند؛ آگاه کند؛ تکان بدهد. این تکان با قیام امام حسین علیه‌السلام شروع شد. حالا اینکه امام حسین علیه‌السلام دعوت شد برای حکومت در کوفه و حرکت کرد به کوفه، اینها ظواهر کار و بهانه‌های کار بود. اگر امام حسین علیه‌السلام دعوت هم نمیشد، این قیام تحقّق پیدا میکرد. امام حسین علیه‌السلام باید این حرکت را انجام میداد، تا نشان بدهد که دستور کار در یک چنین شرایطی برای مسلمان چیست. نسخه را به همه‌ی مسلمانهای قرنهای بعدی نشان داد. یک نسخه‌ای نوشت؛ منتها نسخه‌ی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام نسخه‌ی لفاظی و حرافی و «دستور بده، خودت بنشین» نبود؛ نسخه‌ی عملی بود. او خودش حرکت کرد و نشان داد که راه این است.

◆ اباعبدالله علیه‌السلام برای مقابله با خطر و جلوگیری از تکرار آن در تاریخ، بموقع اقدام نمود

◆ اگر مردم کوفه امام حسین علیه‌السلام را دعوت هم نمیکردند، قیام تحقّق پیدا میکرد، تا به همه‌ی مسلمانهای قرنهای بعدی نشان دهد که در چنین شرایطی تکلیف چیست

ایشان از قول پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل میکند که آن وقتی که شما دیدید که اسلام کنار گذاشته شد، ظالمین بر مردم حکومت میکنند، دین خدا را تغییر میدهند، با فسق و فجور با مردم رفتار میکنند؛ آن کسی که در مقابل این وضع نایستد و قیام نکند:

«**کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه**»؛[2]

خدای متعال با این آدم ساکت و بی‌تفاوت هم مثل همان کسی که «مستحلّ حرمات الله» است، رفتار خواهد کرد. این، نسخه است. قیام

۱. المصنف، ابن أبی‌شیبة الکوفی، ج۷، ص۵۱۵؛ کامل الزیارات، صص۱۱۶-۱۱۷؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۲۶۱.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

امام حسین علیه‌السلام این است.

فداکاری برای قیام

◆ از نگاه اباعبدالله علیه‌السلام بذل جان و اسارت آل‌الله برای حفظ دین از نابودی، بهای سنگینی‌نیست

در راه این قیام، جان مطهّر و مبارک و گران‌بهای امام حسین علیه‌السلام که برترین جانهای عالم است، اگر قربانی شود، به نظر امام حسین، بهای زیادی نیست. جان بهترینِ مردمان که اصحاب امام حسین بودند، اگر قربان شود، برای امام حسین علیه‌السلام بهای گرانی محسوب نمیشود. اسارت آل‌الله، حرم پیغمبر، شخصیّتی مثل زینب علیهاالسلام که در دست بیگانگان اسیر بشود - حسین‌بن‌علی علیه‌السلام میدانست وقتی در این بیابان کشته شود، آنها این زن و بچّه را اسیر میکنند[1] - این اسارت و پرداختن این بهای سنگین به نظر امام حسین علیه‌السلام، برای این مقصود سنگین نبود. بهایی که ما میپردازیم، باید ملاحظه شود با آن چیزی که با این پرداخت؛ برای اسلام، برای مسلمین، برای امّت اسلامی و برای جامعه به دست می‌آید. گاهی صد تومان انسان خرج کند، اسراف کرده؛ گاهی صد میلیارد اگر خرج کند، اسراف نکرده. باید دید چه در مقابلش میگیریم.

◆ انقلاب اسلامی، عمل به نسخه‌ی عاشورا بود و امام بزرگوار ما به این نسخه عمل کرد

انقلاب اسلامی عمل به این نسخه بود. امام بزرگوار ما به این نسخه عمل کرد. یک عدّه‌ای آدمهای ظاهرنگر و سطحی‌بین - البته آدمهای خوب، مردمان بدی نبودند؛ ما اینها را می‌شناختیم - همان وقت میگفتند که ایشان این جوانها را توی میدان آوردند و بهترین جوانهای ما به کشتن داده میشوند؛ خونشان ریخته میشود. خیال میکردند که امام نمیداند که جان این جوانها در خطر قرار میگیرد. دلشان برای او میسوخت. این ناشی بود از اینکه محاسبه‌ی درست نمیشد. خُب بله، در جنگ تحمیلی، ما این همه شهید دادیم، این همه جانباز دادیم، این همه خانواده داغدار شدند. این بهای بزرگی است؛ اما در مقابل چه؟ در مقابل استقلال کشور. پرچم اسلام، هویّت ایران اسلامی را در مقابل آن

۱. اللهوف، ص ۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

طوفان عظیم حفظ کردیم. آن طوفانی که درست کرده بودند، طوفان صدّام نبود. صدّام، آن سرباز جلوِ جبهه‌ی دشمن بود. پشت سر صدّام، همه‌ی دستگاه و دنیای کفر و استکبار قرار گرفته بودند. اگر فرض کنیم از اوّل هم وارد این توطئه نبودند، در ادامه واضح و روشن بود؛ همه آمدند پشت سر صدّام. امریکا آمد، شورویِ آن روز آمد، ناتو آمد، کشورهای مرتجع و وابسته‌ی به استکبار آمدند؛ پول دادند، اطّلاعات دادند، نقشه دادند، تبلیغات کردند.

این جبهه‌ی عظیم آمده بود تا ایران بزرگ، ایران رشید و شجاع، ایران مؤمن را بکلّی در هم بپیچد؛ یک منطقه‌ی دست‌نشانده‌ی برای استکبار را در درجه‌ی اوّل، مغلوبِ عنصر پست و کوچکی مثل صدّام کند و در درجه‌ی بعد هم در مشت و چنگال امریکا نگه دارد. مصیبتی را که در طول دویست سال بر سر کشور ما آوردند و این همه مشکل برای این ملّت درست کردند، این مصیبت را صد سال دیگر، دویست سال دیگر ادامه بدهند. ملّت ما ایستاد، امام بزرگوار ایستاد. البته جانهای عزیزی را دادیم، شهیدان بزرگی را دادیم، جوانهای محبوبی را فدا کردیم؛ اما این بهای گزافی در مقابل آن دستاورد نبود.

۱۳۸۷/۱۱/۲۸

اربعین؛ آغاز و توسعه‌ی پیام کربلا

◆ انتشار پیام عاشورا با خطبه‌ها و افشاگریهای حضرت زینب علیها السلام و امام سجّاد علیه السلام صورت پذیرفت

امروز روز اربعین است و حادثه‌ی بیست‌ونه بهمن تبریز هم یک حادثه‌ی اربعینی است. اربعین در حادثه‌ی کربلا، یک شروع بود، یک آغاز بود. بعد از آنکه قضیّه‌ی کربلا انجام گرفت، آن فاجعه‌ی بزرگ اتّفاق افتاد، و فداکاری بی‌نظیر اباعبدالله علیه السلام و اصحاب و یاران و خانواده‌اش در آن محیط محدود واقع شد؛ حادثه‌ی اسارتها پیام را باید منتشر میکرد و خطبه‌ها و افشاگریها و حقیقت‌گویی‌های

حضرت زینب‌ علیهاالسلام و امام سجّاد علیه‌الصّلاةوالسلام مثل یک رسانه‌ی پر قدرت باید فکر و حادثه و هدف و جهتگیری را در محدوده‌ی وسیعی منتشر میکرد و کرد.

سکوت مرگبار؛ نتیجه‌ی اختناق یزیدی پس از عاشورا

◆ خاصیّت محیط اختناق، جلوگیری از فهم و حرکت مردمی است

خاصیّت محیط اختناق این است که مردم فرصت و جرأت این را پیدا نمیکنند که حقایقی را که فهمیده‌اند، در عملِ خودشان نشان بدهند؛ چون اوّلاً، دستگاه ظالم و مستبد نمیگذارد مردم بفهمند و اگر فهم مردم از دست او خارج شد و فهمیدند، نمیگذارد به آنچه فهمیده‌اند، عمل کنند. در کوفه، در شام، در بین راه، خیلی‌ها از زبان زینب‌کبری علیهاالسلام یا امام سجّاد علیه‌الصّلاةوالسلام یا از دیدن وضع اسرا، خیلی چیزها را فهمیدند، ولی کی جرأت میکرد، کی توانایی این را داشت که در مقابل آن دستگاه ظلم و استکبار و استبداد و اختناق، آنچه را که فهمیده است، بروز دهد؟ مثل یک عقده‌ای در گلوی مؤمنین باقی بود.

اربعین؛ شکست فضای اختناق و اوّلین جوشش کربلا

این عقده، روز اربعین اوّلین نِشتر را خورد؛ اوّلین جوشش در روز اربعین در کربلا اتّفاق افتاد.

مرحوم سیّدبن‌طاووس – و بزرگان – نوشته‌اند که وقتی کاروان اسرا، یعنی جناب زینب علیهاالسلام و بقیّه در اربعین وارد کربلا شدند، در آنجا فقط جابربن‌عبدالله‌انصاری و عطیّه‌ی عوفی نبودند، «جماعة من بنی‌هاشم» عدّه‌ای از بنی‌هاشم، عدّه‌ای از یاران بر گرد تربت سیّدالشّهدا علیه‌السلام جمع شده بودند و به استقبال زینب‌کبری علیهاالسلام آمدند.[1] شاید این سیاستِ ولایی هم که زینب‌کبری علیهاالسلام اصرار کرد که برویم به کربلا – در مراجعت از شام[2] – به خاطر همین بود که این اجتماع کوچک اما پرمعنا، در آنجا حاصل شود. حالا بعضی استبعاد کردند که چطور ممکن است

۱. اللهوف، ص ۱۱۴.
۲. همان.

تا اربعین به کربلا رسیده باشند.[1] مرحوم شهید آیت‌الله قاضی یک نوشته‌ی مفصّلی دارد،[2] اثبات میکنند که نه، ممکن است که این اتّفاق افتاده باشد.

◆ به احتمال قوی، اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین اول به کربلا رسیده‌اند

به هر حال آنچه در کلمات بزرگان و قدما هست، این است که وقتی زینب‌کبری علیهاالسلام و مجموعه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد کربلا شدند، عطیه‌ی عوفی و جناب جابربن‌عبدالله و رجالی از بنی‌هاشم در آنجا حضور داشتند. این نشانه و نمونه‌ای از تحقّق آن هدفی است که با شهادتها باید تحقّق پیدا میکرد؛ یعنی گسترش این فکر و جرأت دادن به مردم. از همین‌جا بود که ماجرای توّابین به‌وجود آمد؛ اگر چه ماجرای توّابین سرکوب شد،[3] اما بعد با فاصله‌ی کوتاهی ماجرای قیام مختار و بقیّه‌ی آن دلاوران کوفه اتّفاق افتاد[4] و نتیجه‌ی در هم پیچیده شدن دودمان بنی‌امیّه‌ی ظالم و خبیث بر اثر همین شد. البته بعد از او سلسله‌ی مروانی‌ها آمدند؛[5] اما مبارزه ادامه پیدا کرد؛ راه باز شد.

◆ اربعین، سرمنشأ گسترش فکر عاشورایی و جرأت دادن به مردم است

◆ قیام توّابین و مختار و در نتیجه سقوط بنی‌امیّه، از اربعین آغاز شد

این خصوصیّت اربعین است؛ یعنی در اربعین افشاگری هم هست، عمل هم هست، تحقّق هدفهای آن افشاگری هم در اربعین وجود دارد.

◆ در اربعین، افشاگری و تحقّق هدفهای افشاگری وجود دارد

عین همین قضیّه در اربعینِ تبریز اتّفاق افتاد. من در گذشته هم به مردم عزیز تبریز این را گفته‌ام؛ اگر حادثه‌ی بیست‌ونه بهمن در تبریز پیش نمی‌آمد، یعنی یاد شهدای قم به وسیله‌ی تبریزی‌ها آن‌طور با فداکاری زنده نگه داشته نمیشد، ممکن بود جریان مبارزه، مسیر دیگری را طی کند. بسیار احتمال داشت که این حادثه‌ی بزرگ با این شکلی که اتّفاق

۱. بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۴.
۲. تحقیق درباره‌ی اوّلین اربعین سیّدالشّهدا علیه‌السلام.
۳. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص ۵۰۹-۵۱۰.
۴. الأخبار الطوال، صص ۲۸۸-۳۰۸؛ الأمالی، طوسی، صص ۲۴۰-۲۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۳۳۲-۳۳۸.
۵. الأخبار الطوال، صص ۲۸۱-۲۸۵؛ الإختصاص، ص ۱۳۱.

افتاد، اتّفاق نیفتد؛ یعنی قضیّه‌ی تبریز و قیام مردم تبریز در بیست‌ونه بهمن، یک حادثه‌ی تعیین‌کننده بود. ماجرای خونهای ریخته‌شده در قم و اصل انگیزه‌ی حرکت قم را، ماجرای تبریز زنده و احیا کرد. طبعاً مردم در این راه هزینه کردند؛ جانهای خودشان، آسایش خودشان، امنیّت خودشان، همه را خرج کردند؛ لیکن نتیجه‌ای که گرفتند، بیداری کلّ کشور بود. لذا برای قم یک اربعین گرفته شد، برای اربعین شهدای تبریز در بیست‌ونه بهمن هم چندین اربعین گرفته شد. این گسترش حرکت را نشان میدهد. خاصیّت حرکت صحیح این است.

۱۳۸۸/۱/۲۶

کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا

◆ «کلّ یوم عاشـــورا و کلّ ارض کربلا»؛ یعنـــی اگر در هر دوره انســـانها نقش خود را بدرســـتی انجام دهند، انسانیّت گسترده خواهد شد

اینکه گفتند: «کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا» به معنای این است که زمان میگذرد، اما حوادث جاری در زندگی بشر، حقایق آفرینش دست نخورده است. در هر دوره‌ای انسانها نقشی دارند که اگر آن نقش را بدرستی، در لحظه‌ی مناسب، در زمان خود ایفا کنند، همه چیز به سامان خواهد رسید، ملّتها رشد خواهند کرد، انسانیّت گسترده خواهد شد.

۱۳۸۸/۲/۲۳

تعلّق اهل‌بیت علیهم‌السلام به همه‌ی مسلمانان

◆ در جنگ بیســـت و دو روزه‌ی غـــزّه، جمهـــوری اسلامی در همه‌ی سطوحش در خدمـــت مســـلمانان فلسطین قرار گرفت

در قضیّه‌ی غزّه – در این جنگ بیست و دو روزه‌ی چند ماه قبل – جمهوری اسلامی در همه‌ی سطوحش؛ از رهبری و ریاست جمهوری و مسئولین گوناگون و مردم و تظاهرات و پول و کمک و سپاه و غیره، همه در خدمت برادران فلسطینیِ مظلوم و مسلمان قرار گرفتند. در بحبوحه‌ی این حرفها، یک وقت دیدیم که ویروسی دارد تکثیر مثل میکند؛ دائم میروند پیش بعضی از بزرگان، بعضی از علما،

بعضی از محترمین، که آقا! شما دارید به کی کمک میکنید؛ اهل غزّه ناصبی‌اند! ناصبی یعنی دشمن اهل‌بیت. یک عدّه هم باور کردند! دیدیم پیغام و پسغام که آقا، میگویند اینها ناصبی‌اند. گفتیم پناه بر خدا، لعنت خدا بر شیطان رجیم خبیث. در غزّه مسجد «الامام امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب» هست، مسجد «الامام الحسین» هست، چطور اینها ناصبی‌اند؟! بله، سنّی‌اند؛ اما ناصبی؟! این‌جور حرف زدند، این‌جور اقدام کردند...

• اهل‌بیت پیغمبر اختصاص به شیعه ندارند، بلکه متعلّق به همه‌ی دنیای اسلامند

هیچ کس نباید خیال کند که اهل‌بیت پیغمبر مخصوص و متعلّق به شیعه‌اند؛ نه، مال همه‌ی دنیای اسلامند. چه کسی است که فاطمه‌ی زهرا را قبول نداشته باشد؟ چه کسی است که حسنین «**سَیِّدا شَبابِ أَهلِ الْجَنَّة**»[1] را قبول نداشته باشد؟ چه کسی است که ائمّه‌ی بزرگوار شیعه را قبول نداشته باشد؟ حالا یکی او را امام و واجب‌الاطاعه و مفروض‌الطّاعه میداند، یکی نمیداند؛ اما قبول‌شان دارند. اینها حقایقی است، باید اینها را فهمید، باید اینها را نهادینه کرد.

۱۳۸۸/۵/۲۱

ضرورت ایجاد بصیرت در جامعه

• خواص در ایجاد بصیرت نقش ممتازی دارند

• گاه نخبگان در اثر نبود بصیرت با کلام یا رفتار خود به نفع دشمن عمل میکنند

بصیرت مهم است. نقش نخبگان و خواص هم این است که این بصیرت را نه فقط در خودشان، در دیگران به‌وجود بیاورند. آدم گاهی می‌بیند که متاسّفانه بعضی از نخبگان خودشان هم دچار بی‌بصیرتی‌اند؛ نمی‌فهمند؛ اصلاً ملتفت نیستند. یک حرفی یکهو به نفع دشمن میپرانند؛ به نفع جبهه‌ای که همّتش نابودی بنای جمهوری اسلامی است به نحوی. نخبه هم هستند، خواص هم هستند، آدمهای بدی هم نیستند، نیّت بدی هم ندارند؛ اما این است دیگر. بی‌بصیرتی است دیگر. این بی‌بصیرتی را بخصوص شما جوانها با خواندن آثار خوب،

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۸۲؛ الأمالی، طوسی، ص۳۱۲؛ بحارالأنوار، ج۳۷، ص۷۳.

با تأمّل، با گفتگو با انسانهای مورد اعتماد و پخته، نه گفتگوی تقلیدی - که هرچه گفت، شما قبول کنید. نه، این را من نمیخواهم -از بین ببرید. کسانی هستند که میتوانند با استدلال، آدم را قانع کنند؛ ذهن انسان را قانع کنند؛ و حتی حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین‌ﷺ هم از این ابزار در شروع نهضت و در ادامه‌ی نهضت استفاده کرد. حالا چون ایّام مربوط به امام حسین‌ﷺ است، این جمله را عرض کرده باشیم:

◆ **اباعبدالله‌ﷺ در صحنه‌های گوناگون برای ایجاد بصیرت در جامعه تلاش نمود**

امام حسین‌ﷺ را فقط به جنگِ روز عاشورا نباید شناخت؛ آن یک بخش از جهاد امام حسین‌ﷺ است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائل گوناگون در همان منی و عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان - حضرت بیانات عجیبی دارد[1] که در کتابها ثبت و ضبط است - بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه‌ی کربلا و میدان کربلا، باید شناخت. در خودِ عرصه‌ی کربلا حضرت اهل تبیین بودند، میرفتند، صحبت میکردند.[2] حالا میدان جنگ است، منتظرند خونِ هم را بریزند، اما از هر فرصتی این بزرگوار استفاده میکردند که بروند با آنها صحبت بکنند، بلکه بتوانند آنها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند، بیدار شدند؛[3] بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند. آنهایی که خودشان را به خواب میزنند، بیدار کردن آنها مشکل است، گاهی اوقات غیر ممکن است.

۱۳۸۸/۹/۲۲

مباهله‌ی عملی امام حسین‌ﷺ در کربلا

روز مباهله، روزی است که پیامبر مکرّم اسلام‌ﷺ عزیزترین عناصر

۱. تحف العقول، صص ۲۳۷-۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۷، صص ۷۹-۸۱.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۲۲-۳۲۳؛ الأمالی، صدوق، صص ۲۲۲- ۲۲۳؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۹۷-۹۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۱۸-۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۸-۱۱و۸۳.
۳. الأمالی، صدوق، صص ۲۲۳-۲۲۴، المنتظم، ج ۵، ص ۳۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۰-۱۱.

انسانی خود را به صحنه می‌آورد. نکته‌ی مهم در باب مباهله این است: «وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَکُم» در آن هست؛ «وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُم»[1] در آن هست؛ عزیزترین انسانها را پیغمبر اکرم ﷺ انتخاب میکند و به صحنه می‌آورد برای محاجّه‌ای که در آن باید مایز بین حق و باطل و شاخص روشنگر در معرض دید همه قرار بگیرد. هیچ سابقه نداشته است که در راه تبلیغ دین و بیان حقیقت، پیغمبر ﷺ دست عزیزان خود، فرزندان خود و دختر خود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام[2] را -که برادر و جانشین[3] خود هست- بگیرد و بیاورد وسط میدان؛ استثنایی بودن روز مباهله به این شکل است. یعنی نشان‌دهنده‌ی این است که بیان حقیقت، ابلاغ حقیقت، چقدر مهم است؛ می‌آورد به میدان با این داعیه که میگوید بیاییم مباهله کنیم؛ هر کدام بر حق بودیم، بماند، هر کدام بر خلاف حق بودیم، ریشه‌کن بشود با عذاب الهی.

◆ امام حسین علیه‌السلام برای بیان حقیقت و روشنگری، همه‌ی موجودی خود را به میدان آورد

◆ تبلیغ و روشنگری، مسئله‌ی اصلی در عاشوراست

همین قضیّه در محرّم اتّفاق افتاده است به شکل عملی؛ یعنی امام حسین علیه‌الصّلاة‌والسّلام هم برای بیان حقیقت، روشنگری در طول تاریخ، عزیزترین عزیزان خود را برمیدارد می‌آورد وسط میدان. امام حسین علیه‌السلام که میدانست حادثه چه‌جور تمام خواهد شد؛ زینب علیهاالسلام را آورد، همسران خود را آورد، فرزندان خود را آورد، برادران عزیز خود را آورد.[4] اینجا هم مسئله، مسئله‌ی تبلیغ دین است؛ تبلیغ به معنای حقیقی کلمه؛ رساندن پیام، روشن کردن فضا؛ ابعاد مسئله‌ی تبلیغ را این‌جوری میشود فهمید که چقدر مهم است. در آن خطبه [فرمود:]

---

۱. «ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود.» آل عمران،۶۱.

۲. تفسیر فرات الکوفی، صص ۸۸-۸۹؛ الکامل، ج ۲، ص ۲۹۳؛ بحارالأنوار، ج ۲۱، صص۳۴۵-۳۴۶.

۳. الأمالی، صدوق، صص ۶۷۸-۶۷۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، صص ۴۲-۴۳؛ بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۰.

۴. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۵۱؛ الأخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ إعلام الوری، ج ۱، ص۴۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

«مَنْ رَأی سُلْطاناً جائراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌الله، ناکِثاً لِعَهْدِالله... فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفِعْلٍ وَ لاقَولٍ کانَ حَقاً عَلَی‌الله اَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»؛[۱]
یعنی وقتی او دارد فضا را به این شکل آلوده میکند، خراب میکند، باید یا با فعل یا با قول آمد روشنگری کرد. و امام حسین علیه‌السلام این کار را انجام میدهد، آن هم با این هزینه‌ی سنگین؛ عیالات خود، همسران خود، عزیزان خود، فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، زینب کبری علیهاالسلام اینها را برمیدارد می‌آید وسط میدان...

فرصت محرّم

◆ **محـــرّم، بهترین فرصت برای تبلیغ، بصیرت‌بخشی و شاخص‌سازی است**

یک نمونه، همین تبلیغات ماه محرّم است که به مناسبت عزاداری محرّم انجام میگیرد. این بهترین فرصت برای تبلیغ کردن است. از این فرصت باید استفاده کرد برای همان مطلبی که عرض شد؛ شاخص ایجاد بشود؛ مایز، شاخص‌سازی، معالم‌الطّریق. اگر چنانچه سر دوراهی تابلویی نباشد که نشان بدهد راهِ فلان جا از کجاست، طرف راست است یا طرف چپ است، این سیرکننده و رونده، به خطا خواهد افتاد. اگر چند راهی باشد، گمراه خواهد شد. شاخص باید معیّن کرد، انگشت اشاره را بایستی واضح مقابل چشم همه قرار داد تا بتوانند گمراه نشوند. در دنیایی که اساس کار دشمنان حقیقت بر فتنه‌سازی است، اساس کار طرفداران حقیقت بایست بر این باشد که بصیرت را، راهنمایی را، هرچه میتوانند، برجسته‌تر کنند و این شاخصها را، این مایزها را، این معالم‌الطّریق را بیشتر، واضح‌تر، روشن‌تر در مقابل چشم مردم قرار بدهند، که مردم بفهمند، تشخیص بدهند و گمراه نشوند...

روضه‌خوانی؛ سنّتی صحیح

این را هم من در مورد تبلیغ در دوران محرّم - که حالا در پیش هست - عرض بکنم که بعضی حالا ممکن است بگویند شما میخواهید

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

◆ **پیوند عاطفی با امام حسین عليه‌السلام در قالب عزاداری، پشتوانه‌ی ارزشمند پیوند فکری و عملی با ایشان است**

نهضت امام حسین عليه‌السلام را بیان بکنید، خیلی خب، بروید بیان کنید، دیگر روضه‌خوانی و گریه و زاری و اینها چیست؟ بروید بنشینید بیان کنید که حضرت این کار را کردند، این کار را کردند، هدفشان هم این بود. این خیلی فکر خطایی است، نگاه غلطی است. این عاطفه‌ی نسبت به اولیای خدا، اولیای دین، این پیوند عاطفی، پشتوانه‌ی بسیار ارزشمند پیوند فکری و پیوند عملی است. بدون این پشتوانه، خیلی سخت میشود در این راه حرکت کرد. این پیوند عاطفی، خیلی مهم است. اینی‌که امام راحل رضوان‌الله‌علیه فرمودند عزاداری به سبک سنّتی،[1] این یک حرف از روی عادت نبود؛ حرف بسیار عمیقی است؛ ژرف‌نگرانه است.

◆ **سه توصیه‌ی مهمّ قرآن کریم عبارتند از:**
۱. ولایت؛
۲. اطاعت؛
۳. مودّت

ببینید در قرآن نسبت به اولیای الهی سه تعبیر وجود دارد: یک تعبیر، تعبیر ولایت است:

«**إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون**»؛[2]

بحث ولایت؛ معلوم است که پیوند، ارتباط، معرفت، اینها داخل در زیرمجموعه‌ی ولایت است. یک بحث، بحث اطاعت است:

«**أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم**»؛[3]

اطاعت رسول و اطاعت اولی‌الامر. این در عمل است. در میدان عمل باید اطاعت کرد، پیروی کرد. اما یک بحث سومی وجود دارد و آن، بحث مودّت است:

«**قُلْ لاأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى**».[4]

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱۵، صص ۳۳۰-۳۳۱.
۲. «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز برپا میدارند و در حال رکوع، زکات میدهند.» مائده،۵۵.
۳. «...اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولواالامر [اوصیای پیامبر] را...» نساء،۵۹.
۴. «...بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمیکنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل‌بیتم]...» شوری،۲۳.

این مودّت چیست دیگر؟ ولایتِ اینها را داشته باشید، اطاعت هم از اینها بکنید؛ مودّت برای چیست؟ این مودّت، پشتوانه است. اگر این مودّت نباشد، همان بلایی بر سر امّت اسلامی خواهد آمد که در دورانهای اوّل بر سر یک عدّه‌ای آمد که همین مودّت را کنار گذاشتند، بتدریج اطاعت و ولایت هم کنار گذاشته شد. بحث مودّت خیلی مهم است. این مودّت، با این ارتباطات عاطفی حاصل میشود؛ ماجرای مصیبتهای اینها را گفتن، یک‌جور ایجاد ارتباط عاطفی است؛ ماجرای مناقب اینها و فضایل اینها را گفتن، یک‌جور دیگر پیوند عاطفی است.

◆ **عزاداری متعارف، موجب مودّت میشود**

بنابراین، این عزاداریهایی که انجام میگیرد، این گریه و زاری‌یی که میشود، این تشریح حوادث عاشورا که میشود، اینها چیزهای لازمی است. یک عدّه از موضع روشنفکری نیایند بگویند «آقا! اینها دیگر لازم نیست.» نه، اینها لازم است؛ اینها تا آخر لازم است؛ همین کارهایی که مردم میکنند. البته یک شکلهای بدی وجود دارد که گفته‌ایم؛ مثل قمه‌زدن که گفتیم این ممنوع است، نباید این کار انجام بگیرد؛ این، مایه‌ی دراز شدن زبان دشمنان علیه دوستان اهل‌بیت است. اما همین عزاداری متعارفی که مردم میکنند؛ دسته‌جات سینه‌زنی راه می‌اندازند، عَلَم بلند میکنند، اظهار محبّت میکنند، شعار مینویسند، میخوانند، گریه میکنند؛ اینها ارتباط عاطفی را روزبه‌روز بیشتر میکند؛ اینها خیلی چیزهای خوبی است. این، اهمّیّت تبلیغ.

◆ **انحرافات در عزاداری، مایه‌ی دراز شدن زبان دشمنان، علیه دوستان اهل‌بیت علیهم‌السلام است**

۱۳۸۸/۱۰/۲۹

عاشورا و شناخت نیاز زمان

مشکل برخی از افراد و مجموعه‌ها این است: بی‌ایمان نیستند، بی‌شوق و بی‌محبّت هم نیستند؛ اما لحظه‌شناس نیستند.

لحظه را باید شناخت؛ نیاز را باید دانست. فرض بفرمایید کسانی در

کوفه دلهاشان پر از ایمان به امام حسین(ع) بود، به اهل‌بیت(ع) محبّت هم داشتند، اما چند ماه دیرتر وارد میدان شدند؛[1] همه‌شان هم به شهادت رسیدند، پیش خدا هم مأجورند؛ اما کاری که باید بکنند، آن کاری نبود که آنها کردند؛ لحظه را نشناختند؛ عاشورا را نشناختند؛ در زمان، آن کار را انجام ندادند. اگر کاری که توّابین در مدّتی بعد از عاشورا انجام دادند، در هنگام ورود جناب مسلم به کوفه انجام میدادند، اوضاع عوض میشد؛ ممکن بود حوادث، جور دیگری حرکت بکند. شناسایی لحظه‌ها و انجام کار در لحظه‌ی نیاز، خیلی چیز مهمّی است.

◆ توّابین در شناخت زمان و نیاز لحظه، خطا کردند و از یاری حضرت مسلم و حضور در کربلا محروم ماندند

۱۳۸۸/۱۱/۱۹

دهه‌ی آخر صفر؛ دهه‌ی زینب‌کبری(س)

این روزها، روزهای دهه‌ی آخر صفر است؛ روزهای بعد از اربعین است. اگر نگاهی کنیم به تاریخ صدر اسلام، این روزها روزهای زینب‌کبری(س) است. آن کاری هم که زینب‌کبری(س) کرد، یک کارِ از همین جنس بود؛ یعنی کاری محضاً برای خدای متعال، در دلِ خطرها و محنت‌ها و زحمت‌ها؛ یک ابراز وجود معنوی و الهی دین در چهره‌ی مصمّم زینب‌کبری(س). خوب است بدانیم و بفهمیم حروف تاریخ گذشته‌ی بسیار ارجمندی را که تا امروز منشأ برکات فکری و معرفتی شده است، و إن‌شاءالله تا آخر دنیا هم خواهد بود. زینب(س) هم در حرکت به سمت کربلا، همراه امام حسین(ع) هم در حادثه‌ی روز عاشورا، آن سختی‌ها و آن محنت‌ها؛ هم در حادثه‌ی بعد از شهادت حسین‌بن‌علی(ع) بی‌سرپناهی این مجموعه‌ی به‌جا مانده‌ی کودک و زن، به عنوان یک ولیّ الهی آن‌چنان درخشید که نظیر او را نمیشود

◆ زینب‌کبری(س) به عنوان یک ولیّ الهی، همراه امام حسین(ع) و بعد از عاشورا درخشش بی‌نظیری از خود نشان داد

۱. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۶۶.

پیدا کرد؛ در طول تاریخ نمیشود نظیری برای این پیدا کرد. بعد هم در حوادث پی‌درپی، در دوران اسارت زینب؊ در کوفه، در شام، تا این روزها که روز پایان آن حوادث است و شروع یک سرآغاز دیگری است برای حرکت اسلامی و پیشرفت تفکّر اسلامی و پیش بردن جامعه‌ی اسلامی. برای خاطر همین مجاهدت بزرگ، زینب‌کبری؊ در نزد خداوند متعال یک مقامی یافته است که برای ما قابل توصیف نیست.

شما ملاحظه کنید در قرآن کریم، به عنوان یک نمونه‌ی کامل ایمان، خدای متعال دو زن را مثال میزند؛ به عنوان نمونه‌ی کفر هم دو زن را مثال میـزند:

«ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِناصالِحَیْن»؛[1]

◆ قرآن کریم نمونه‌های کاملی از کفر و ایمان زنان را بیان‌می‌نماید

که این دو مثال، مربوط است به زنانی که نمونه‌ی کفرند. یعنی به عنوان نمونه، از مردان مثال نمی‌آورد؛ از زنان مثال می‌آورد؛ هم در باب کفر، هم در باب ایمان.

«وَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْن»؛[2]

یکی زن فرعون را به عنوان نمونه‌ی کامل ایمان مثال می‌آورد، یکی هم حضرت مریم کبری؛

«وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ».[3]

◆ یک مقایسه‌ی کوتاه بین زینب‌کبری؊ و همسر فرعون، عظمت مقام زینب‌کبری را نشان میدهد

یک مقایسه‌ی کوتاه بین زینب‌کبری؊ و بین همسر فرعون، عظمت مقام زینب‌کبری؊ را نشان میدهد. در قرآن کریم، زن فرعون نمونه‌ی ایمان شناخته شده است؛ برای مرد و زن در طول زمان تا آخر دنیا.

۱. «خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند، به همسر نوح و لوط مثل زده‌است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند» تحریم،۱۰.

۲. «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است...» تحریم،۱۱.

۳. «و همچنین به مریم دختر عمران...» تحریم،۱۲.

آن وقت مقایسه کنید زن فرعون را که به موسی ایمان آورده بود و دلبسته‌ی آن هدایتی شده بود که موسی عرضه میکرد، وقتی در زیر فشار شکنجه‌ی فرعونی قرار گرفت، که با همان شکنجه هم – طبق نقل تواریخ و روایات – از دنیا رفت،[۱] شکنجه‌ی جسمانی او، او را به فغان آورد:

«إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِه»؛[۲]

از خدای متعال درخواست کرد که پروردگارا! برای من در بهشت خانه‌ای بنا کن. در واقع، طلب مرگ میکرد؛ میخواست که از دنیا برود.

«وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِه»؛

من را از دست فرعون و عمل گمراه‌کننده‌ی فرعون نجات بده. در حالی که جناب آسیه – همسر فرعون – مشکلش، شکنجه‌اش، درد و رنجش، درد و رنج جسمانی بود؛ مثل حضرت زینب علیها السلام چند برادر، دو فرزند، تعداد زیادی از نزدیکان و برادرزادگان را از دست نداده بود و در مقابل چشم خودش به قربانگاه نرفته بودند. این رنجهای روحی که برای زینب‌کبری پیش آمد، اینها برای جناب آسیه – همسر فرعون – پیش نیامده بود. در روز عاشورا زینب‌کبری علیها السلام این همه عزیزان را در مقابل چشم خود دید که به قربانگاه رفته‌اند و شهید شده‌اند؛ حسین‌بن‌علی علیهما السلام – سیّدالشّهدا[۳] – را دید، عبّاس را دید، علی‌اکبر را دید، قاسم را دید، فرزندان خودش را دید، دیگر برادران را دید. بعد از شهادت، آن همه محنتها را دید؛ تهاجم دشمن را، هتک احترام را، مسئولیّت حفظ کودکان را، زنان را. عظمت این مصیبتها را مگر میشود مقایسه کرد با مصائب جسمانی؟ اما در مقابل همه‌ی این

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴؛ الکامل، ج ۱، ص ۱۸۵.
۲. «... در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزدیک خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده...» تحریم،۱۱.
۳. کامل الزیارات، ص ۱۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۸.

مصائب، زینب‌ﷺ به پروردگار عالم عرض نکرد: «ربِّ نجّنی»؛ نگفت پروردگارا! من را نجات بده. در روز عاشورا عرض کرد: پروردگارا! از ما قبول کن. بدن پاره پاره‌ی برادرش در مقابل دست، در مقابل چشم؛ دل به سمت پروردگار عالم، عرض میکند: پروردگارا! این قربانی را از ما قبول کن.[1] وقتی از او سؤال میشود که چگونه دیدی؟ میفرماید: «**ما رَأَیتُ إلاّ جَمِیلا**».[2]

این همه مصیبت در چشم زینب‌کبری‌ﷺ زیباست؛ چون از سوی خداست، چون برای اوست، چون در راه اوست، در راه اعلای کلمه‌ی اوست.

ببینید این مقام، مقام چنین صبری، چنین دلدادگی نسبت به حق و حقیقت، چقدر متفاوت است با آن مقامی که قرآن کریم از جناب آسیه نقل میکند. این، عظمت مقام زینب‌ﷺ را نشان میدهد. کار برای خدا این‌جور است. لذا نام زینب‌ﷺ و کار زینب‌ﷺ امروز الگوست و در دنیا ماندگار است.

◆ **بقای دین، مدیون حرکت امام حسین‌ﷺ و صبر و ایستادگی زینب‌کبری‌ﷺ است**

بقای دین اسلام، بقای راه خدا، ادامه‌ی پیمودن این راه به وسیله‌ی بندگان خدا، متّکی شده است، مدد و نیرو گرفته است از کاری که حسین‌بن‌علی‌ﷺ کرد و کاری که زینب‌کبری‌ﷺ کرد. یعنی آن صبر عظیم، آن ایستادگی، آن تحمّل مصائب و مشکلات، موجب شد که امروز شما می‌بینید ارزشهای دینی در دنیا، ارزشهای رایج است. همه‌ی این ارزشهای انسانی که در مکاتب گوناگون، منطبق با وجدان بشری است، ارزشهایی است که از دین برخاسته است؛ اینها را دین تعلیم داده است. کار برای خدا خاصیّتش این است.

از جنس همین کار، کار انقلاب بود؛ لذا انقلاب ماندگار شد؛ ثبات و اقتدار معنوی و حقیقی پیدا کرد، دوام پیدا کرد.

---

۱. مقتل‌الحسین، مقرّم، ص ۳۲۲.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲؛ مثیر الأحزان، ص ۷۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۵-۱۱۶.

۱۳۸۸/۱۱/۲۸

شباهت انقلاب اسلامی با عاشورا

در بیست‌ودوم بهمن، جمعیّتی که در سی‌ویکمین سال ولادت انقلاب اسلامی در خیابانها حضور پیدا میکنند، از جمعیّت سالـهای قبل بـیشتـر است؛ نه فقط کم نشده است، کمرنگ نشده است، بلکه پُررنگ‌تر شده است، قوی‌تر شده است؛ برخلاف آن چیزی که در طبیعت عالم وجود دارد. شما یک سنگی را داخل آب بیندازید، یک موجی ایجاد میکند؛ اما هرچه میگذرد، لحظه لحظه این موج کوچکتر، کمتر و نامحسوس‌تر میشود، تا تمام میشود. گذشت زمان، امواج اجتماعی را خاموش میکند. این چه حقیقتی است که گذشت زمان آن را خاموش نمیکند، بلکه روزبه‌روز برجسته‌تر میکند؟ مثل حادثه‌ی کربلا. آن روز در آن بیابان خالی و بدون حضور دوستان و پُر از دشمنان، حسین‌بن‌علی‌ﷺ و یارانش به شهادت میرسند، خانواده‌اش اسیر میشوند و آنها را میـبرند و تمام. امروز بعد از گذشت قرنـها، همان حادثه‌ای که باید در ظرف ده روز، پانزده روز اثری از آن نمیـماند و یادی از آن نمیشد، ببینید چقدر برجسته است؛ نه فقط در بین میلیونـها شیعه در کشورهای مختلف، در بین مسلمانان، بلکه در بین غیر مسلمانان، نام حسین‌بن‌علی‌ﷺ مثل خورشیدی میـتابد؛ دلها را روشن میکند، راهنمایی میکند. انقلاب این‌جوری است. این انقلاب هرچه زمان گذشته است، حقایق بیشتری را روشن کرده است.

◆ **برجستگی روزافزون عاشورا شگفت‌انگیز است**

۱۳۸۹/۰۲/۰۱

زینبﷺ؛ عامل پیروزی خون بر شمشیر

در جمهوری اسلامی روز پرستار را با ولادت حضرت زینب‌کبریﷺ برابر قرار داده‌اند؛ این هم معنای بزرگی دارد. زینب‌کبریﷺ یک

نمونه‌ی برجسته‌ی تاریخ است که عظمت حضور یک زن را در یکی از مهمترین مسائل تاریخ نشان میدهد. اینکه گفته میشود در عاشورا، در حادثه‌ی کربلا، خون بر شمشیر پیروز شد - که واقعاً پیروز شد - عامل این پیروزی، حضرت زینب علیها السلام بود؛ والاّ خون در کربلا تمام شد. حادثه‌ی نظامی با شکست ظاهری نیروهای حق در عرصه‌ی عاشورا به پایان رسید؛ اما آن چیزی که موجب شد این شکست نظامیِ ظاهری، تبدیل به یک پیروزی قطعیِ دائمی شود، عبارت بود از منش زینب‌کبری علیها السلام؛ نقشی که حضرت زینب علیها السلام بر عهده گرفت؛ این خیلی چیز مهمّی است.

◆ **از آثار مجاهدت زینب کبری علیها السلام ذلّت دشمن در کاخ ریاستش است**

این حادثه نشان داد که زن در حاشیه‌ی تاریخ نیست؛ زن در متن حوادث مهمّ تاریخی قرار دارد. قرآن هم در موارد متعدّدی به این نکته ناطق است؛ لیکن این مربوط به تاریخ نزدیک است، مربوط به امم گذشته نیست؛ یک حادثه‌ی زنده و ملموس است که انسان زینب‌کبری علیها السلام را مشاهده میکند که با یک عظمت خیره‌کننده و درخشنده‌ای در عرصه ظاهر میشود؛ کاری میکند دشمنی که به حسب ظاهر در کارزار نظامی پیروز شده است و مخالفین خود را قلع و قمع کرده است و بر تخت پیروزی تکیه زده است، در مقرّ قدرت خود، در کاخ ریاست خود، تحقیر و ذلیل شود؛ داغ ننگ ابدی را به پیشانی او میزند و پیروزی او را تبدیل میکند به یک شکست؛ این کارِ زینب‌کبری علیها السلام است. زینب علیها السلام نشان داد که میتوان حجب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عزّت مجاهدانه، به یک جهاد بزرگ.

عظمت خطبه‌ی تاریخی حضرت زینب علیها السلام

◆ **خطبه‌ی تاریخی حضرت زینب علیها السلام، متضمّن تحلیل وضع جامعه‌ی اسلامی، با زیباترین کلمات و غنی‌ترین مفاهیم است**

آنچه که از بیانات زینب‌کبری علیها السلام باقی مانده است و امروز در دسترس ماست، عظمت حرکت زینب‌کبری را نشان میدهد. خطبه‌ی فراموش نشدنی زینب‌کبری علیها السلام در بازار کوفه یک حرف زدن معمولی نیست،

اظهار نظر معمولی یک شخصیّت بزرگ نیست؛ یک تحلیل عظیم از وضع جامعه‌ی اسلامی در آن دوره است که با زیباترین کلمات و با عمیق‌ترین و غنی‌ترین مفاهیم در آن شرایط بیان شده است. قوّت شخصیّت را ببینید؛ چقدر این شخصیّت قوی است. دو روز قبل در یک بیابان، برادر او را، امام او را، رهبر او را با این همه عزیزان و جوانان و فرزندان و اینها از بین برده‌اند، این جمع چند ده نفره‌ی زنان و کودکان را اسیر کرده‌اند، آورده‌اند در مقابل چشم مردم، روی شتر اسارت، مردم آمده‌اند دارند تماشا میکنند، بعضی هلهله میکنند، بعضی هم گریه میکنند؛ در یک چنین شرایط بحرانی، ناگهان این خورشید عظمت طلوع میکند؛ همان لحنی را به‌کار میبرد که پدرش امیرالمؤمنین ﷺ بر روی منبر خلافت در مقابل امّت خود به کار میبرد؛ همان‌جور حرف میزند؛ با همان‌جور کلمات، با همان فصاحت و بلاغت، با همان بلندی مضمون و معنا:

◆ **زینب کبری ﷺ در خطبه‌ی بی‌نظیر خود، آسیب‌شناسی عمیقی از جامعه‌ی عصر خویش ارائه میدهد**

«یَا أَهْلَ الْکُوفَةِ یَا أَهْلَ الْخَتْلِ»؛

ای خدعه‌گرها، ای کسانی که تظاهر کردید! شاید خودتان باور هم کردید که دنباله‌رو اسلام و اهل‌بیت ﷺ هستید؛ اما در امتحان این‌جور کم آوردید، در فتنه این‌جور کوری نشان دادید.

«هَلْ فِیکُمْ إِلاَّ الصَّلَفُ وَ الْعُجْبُ وَ الشَّنَفُ وَ الْکَذِبُ وَ مَلَقُ الْإِمَاءِ وَ غَمْزُ الْأَعْدَاءِ»؛

شما رفتارتان، زبانتان با دلتان یکسان نبود. به خودتان مغرور شدید، خیال کردید ایمان دارید، خیال کردید همچنان انقلابی هستید، خیال کردید همچنان پیرو امیرالمؤمنین ﷺ هستید؛ در حالی که واقع قضیّه این نبود. نتوانستید از عهده‌ی مقابله‌ی با فتنه بربیایید، نتوانستید خودتان را نجات دهید.

«مَثَلُکُمْ کَمَثَلِ الَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکَاثًا»؛[1]

---

۱. الإحتجاج، ج ۲، صص ۲۹-۳۰.

مثل آن کسی شُدید که پشم را میریسد، تبدیل به نخ میکند، بعد نخـها را دوباره باز میکند، تبدیل میکند به همان پشم یا پنبه‌ی نریسیده. با بی‌بصیرتی، با نشناختن فضا، با تشخیص ندادن حق و باطل، کرده‌های خودتان را، گذشته‌ی خودتان را باطل کردید. ظاهر، ظاهر ایمان، دهان پر از ادّعای انقلابیگری؛ اما باطن، باطن پوک، باطن بی‌مقاومت در مقابل بادهای مخالف. این، آسیب‌شناسی است.

با این بیان قوی، با این کلمات رسا، آن هم در آن شرایط دشوار، این‌گونه صحبت میکرد. این‌جور نبود که یک عدّه مستمع جلوی حضرت زینب علیها السلام نشسته باشند، گوش فرا داده باشند، او هم مثل یک خطیبی برای اینها خطبه بخواند؛ نه، یک عدّه دشمن، نیزه‌داران دشمن دور و برشان را گرفته‌اند؛ یک عدّه هم مردم مختلف‌الحال حضور داشتند؛ همانهایی که مسلم را به دست ابن‌زیاد دادند، همانهایی که به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و تخلّف کردند، همانهایی که آن روزی که باید با ابن‌زیاد در می‌افتادند، توی خانه‌هایشان مخفی شدند –اینها بودند توی بازار کوفه – یک عدّه هم کسانی بودند که ضعف نفس نشان دادند، حالا هم نگاه میکنند، دختر امیرالمؤمنین را می‌بینند، گریه میکنند. حضرت زینب‌کبری علیها السلام با این عدّه‌ی ناهمگون و غیر قابل اعتماد مواجه است، اما این‌جور محکم حرف میزند. او زن تاریخ است؛ این زن، دیگر ضعیفه نیست. نمیشود زن را ضعیفه دانست. این جوهر زنانه‌ی مؤمن، این‌جور خودش را در شرایط دشوار نشان میدهد. این زن است که الگوست؛ الگو برای همه‌ی مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب‌شناسی میکند؛ میگوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه‌تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه‌ی پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت. عظمت زینب علیها السلام را اینجا میـشود فهمید.

منطق اسلام درباره‌ی شخصیّت زن

روز پرستار، سالروز ولادت حضرت زینب(س) است؛ این هشدار به زنان ماست: نقش خودتان را پیدا کنید. عظمت زن بودن را در آمیختن حجب و حیا و عفاف زنانه با عزّت مسلمانانه و مؤمنانه، درک کنید. زن مسلمان ما این‌جور است.

◆ **غرب همواره در مسیر تحمیل فرهنگ غلط و منحرفِ توأم با تحقیر، در مورد زن تلاش میکند**

دنیای فاسد غرب خواستند بروز زن را، شخصیّت زن را در روشهای غلط و انحرافی که همراه با تحقیر جنس زن است، به‌زور به ذهن دنیا فرو کنند: زن برای اینکه شخصیّت خودش را نشان بدهد، بایستی برای مردان چشم‌نواز باشد. این شد شخصیّت برای یک زن؟! بایستی حجاب و عفاف را کنار بگذارد، جلوه‌گری کند تا مردها خوششان بیاید. این تعظیم زن است یا تحقیر زن؟ این غربِ مستِ دیوانه‌ی از همه‌جا بی‌خبر، تحت تأثیر دستهای صهیونیستی، این را به عنوان تجلیل از زن عَلم کرد؛ یک عدّه هم باور کردند.

عظمت زن به این نیست که بتواند چشم مردها را، هوس هوسرانان را به خودش جلب کند؛ این افتخاری برای یک زن نیست؛ این تجلیل زن نیست؛ این تحقیر زن است. عظمت زن آن است که بتواند حجب و حیا و عفاف زنانه را که خدا در جبلّت زن ودیعه نهاده است، حفظ کند؛ این را بیامیزد با عزّت مؤمنانه؛ این را بیامیزد با احساس تکلیف و وظیفه؛ آن لطافت را در جای خود به‌کار ببرد، آن تیزی و بُرندگی ایمان را هم در جای خود به‌کار ببرد. این ترکیب ظریف فقط مال زنهاست؛ این آمیزه‌ی ظریف لطافت و بُرندگی، مخصوص زنهاست؛ این امتیازی است که خدای متعال به زن داده است؛ لذا در قرآن به عنوان نمونه‌ی ایمان – نه نمونه‌ی ایمان زنان، نمونه‌ی ایمان همه‌ی بشر؛ زن و مرد – دو زن را مثال میزند:

«وَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْن»[۱]

۱. «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مَثَل زده است.» تحریم،۱۱.

و «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ»؛[1]

یکی زن فرعون است، دومی هم حضرت مریم است. اینها اشاره‌ها و نشانه‌هایی است که منطق اسلام را نشان میدهد.

انقلاب اسلامی؛ انقلابی زینبی

◆ **نقش زنـــان در انقلاب اســـلامی، نقش برجسته‌ای است**

انقلاب ما انقلاب زینبی است. از اوّل انقلاب، زنان یکی از برجسته‌ترین نقشـها را در این انقلاب ایفا کردند؛ هم در خود حادثه‌ی بزرگ انقلاب، هم در حادثه‌ی بسیار بزرگ هشت سال دفاع مقدّس، نقش مادران، نقش همسران، از نقش مجاهدان اگر سنگین‌تر و دردناک‌تر و تحمّل‌طلب‌تر نبود، یقیناً کمتر نبود. مادری که جوان خودش را، عزیز خودش را، دسته‌ی گل خودش را، هجده سال، بیست سال - کمتر، بیشتر- پرورش داده، با آن محبّت مادرانه او را به ثمر رسانده، حالا او را به طرف میدان جنگ میفرستد، که معلوم نیست حتی جسد او هم برخواهد گشت یا نه. این کجا، رفتن خود این جوان کجا؟ که خُب، این جوان، با شور و هیجان جوانی، همراه با ایمان و روحیّه‌ی انقلابیگری، حرکت میکند و میرود. کار این مادر، از کار آن جوان اگر بزرگتر نباشد، کوچکتر نیست. بعد هم که جسد او را برمیگردانند، افتخار میکند که بچّه‌ی من شهید شده. اینها چیز کمی است؟ این، حرکت زنانه، حرکت زینب‌گون در انقلاب ما بود. عزیزان من، خواهران، برادران! انقلاب ما این‌جوری پیش رفت. قدرت و عظمت این انقلاب به این چیزهاست؛ به دل دادن به معنویّت، مجذوب شدن در مقابل لطف الهی.

◆ **قدرت و عظمت انقلاب، به دلدادگی معنوی و مجذوب شـــدن در مقابل لطف الهی است**

تجلّی معنویّت حضرت زینب ﷺ در مصاف با دشمن

وقتی که دشمن میخواهد زینب‌کبری ﷺ را به آنچه که برایش پیش آمده، شماتت کند، میفرماید:

---

۱. «و همچنین به مریم دختر عمران.» تحریم،۱۲.

«مَا رَأَیْتُ إِلاَّ جَمِیلا»؛[1]
جز زیبایی، چیزی ندیدم. برادرانش، فرزندانش، عزیزانش، نزدیک‌ترین یارانش، اینها در مقابل چشمش قطعه‌قطعه شدند، به خاک و خون تپیدند، خونـشان ریخته است، سرهایشان بالای نیزه رفته است؛ میگوید جمیل، زیبا! این چه‌جور زیبایی‌یی است؟ این زیبایی را همراه کنید با آنچه که نقل شده است که زینب‌کبری علیها السلام حتی در شب یازدهم، نماز شبش ترک نشد.[2] در طول دوران اسارت، انقطاع الی‌الله‌اش، دلبستگی‌اش به خدای متعال، رابطه‌اش با خدای متعال سست نشد، کم نشد، بلکه بیـشـتر شد.

عظمت زینب کبری علیها السلام

◆ **بصیـــرت زینب‌کبری علیها السلام در تحلیل واقعه‌ی عاشورا و ارتباط آن با آسیبهای انقلاب نبوی و انقلاب علوی، بیانگر عظمت ایشان است**

این زن، الگوست. الگو برای همه‌ی مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب‌شناسی میکند؛ میگوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه‌تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله سرش بر روی نیزه رفت.[3] عظمت زینب علیها السلام را اینجا میشود فهمید.

۱۳۸۹/۴/۲۳

انگیزه‌ی معجزه‌گر

◆ **کار و تلاش ما باید با این انگیزه و دید انجام شود که خداوند، ناظر مـــا و اعمال ماست و کار ما برای اوست**

وقتی من و شما میدانیم کاری که میخواهیم انجام بدهیم، کاری که داریم انجام میدهیم؛ کاری است برای خدا، کاری است برای نظام اسلامی، کاری است برای مردم و به سود مردم، و خدا این را می‌بیند، و اگر دیگران نفهمند، دیگران ما را تحسین نکنند، آفرین نگویند، برای ما

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲؛ اللهوف، ص ۹۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.
۲. زینب‌الکبری، النقدی، ص ۵۸.
۳. الطبقات الکبری، خامسة۱، ص ۴۸۳؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ مثیر الأحزان، ص ۶۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۵.

کف نزنند؛ اما خدای متعال می‌بیند و قدر میداند و پاداش میدهد. امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا فرمود:

◆ حماسه‌ی سیّدالشّهدا (علیه السلام) در زیر سایه‌ی شعار «أَنَّهُ بِعَینِ اللهِ» به ثمر نشست

«أَنَّهُ بِعَینِ اللهِ»؛[1]

می‌بینم که کار من زیر نظر خداست.

با این دید، این میشود آن انگیزه‌ای که با وجود آن، انسان هرگز دیگر بیکار نمیماند. و اسلام و تاریخ اسلام و وجود مقدّس خاتم‌الانبیا (صلی الله علیه و آله) در تقویت این انگیزه و شناخت مواقع وجود این انگیزه و بهره‌برداری از آن به نفع اهداف و آرمانها، غوغایی کردند. انسان وقتی‌که تاریخ اسلام را نگاه میکند، می‌بیند در این خصوص غوغاست

۱۳۸۹/ ۷/ ۱۴

اهتمام به شکر نعمت زندگی در دولت حق

◆ امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه خداوند را به دلیل زندگی در دولت حق شکر میکند

شما بحمدالله جوانهایی هستید که خدای متعال به شماها توفیق داده در محیط دینی و اسلامی پرورش پیدا کنید؛ این فرصت خیلی خوبی است؛ این شبیه همان چیزی است که امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه به خدای متعال عرض میکند و میگوید: من تو را شُکر میکنم که مرا در دولت اسلام- دولت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)- به‌وجود آوردی.[2] البته فاصله‌ی ما با او خیلی زیاد است؛ فاصله‌ی زمین تا آسمان است؛ اما در آن جهتیم. این برای ما توفیقی است، برای شما جوانها توفیقی است.

۱۳۸۹/ ۷/ ۲۷

نهم دی؛ نشانه‌ی بصیرت

◆ نهم دی، حاکی از پایبندی مردم به ارزشهای معنوی و برخورداری از بصیرت است

می‌بینید مردم پایبندی‌شان به مسائل دینی و ارزشهای معنوی بیشتر شده است. کِی در کشور ما این همه جوان در مراسم معنوی شرکت

---

۱. اللهوف، ص ۶۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

۲. إقبال الأعمال، ج ۲، صص ۷۴ـ۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۷.

میکردند؛ در مراسم عبادی ماه رمضان، در روز عید فطر؟ این اجتماعات عظیم، این روشن‌بینی مردم در زمینه‌ی مسائل سیاسی، سابقه نداشته است. بعد از اهانتی که در روز عاشورای سال ۸۸ به وسیله‌ی یک عدّه تحریک شده، نسبت به امام حسین علیه‌السلام انجام گرفت، دو روز فاصله نشد که مردم در روز نهم دی توی خیابانها آمدند و موضع صریح خودشان را علنی ابراز کردند. دستهای دشمن و تبلیغات دشمن، نه فقط نتوانسته مردم را از احساسات دینی عقب بنشاند، بلکه روزبه‌روز این احساسات تندتر و این معرفت عمیق‌تر شده است.

◆ ملّت ایران، پس از اهانت عدّه‌ای در عاشورای ۸۸، بلافاصله اعلان موضع کردند

۱۳۸۹/۱۰/۱۹

نزول برکت مستمرّ اباعبدالله علیه‌السلام

خوشبختانه جوانهای ما با دلهای پاکشان، با دلهای نورانی‌شان، با حضورشان در مراسم گوناگون، رحمت الهی را جلب میکنند؛ و یکی از موارد جلب رحمت الهی، همین نهم دی بود. به برکت یاد حسین‌بن‌علی، سیّدالشّهدا سلام‌الله‌علیه، مردم در صحنه آمدند و بساط فتنه‌گران را جمع کردند.

◆ به برکت یاد حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مردم در نهم دی به صحنه آمدند و بساط فتنه‌گران را جمع کردند

۱۳۸۹/۱۰/۱۹

امتحانهای الهی

خدای متعال هر امتحانی که میکند، یک نمره میدهد. وقتی در یک امتحانی، یک کسی، یک جمعیّتی، یک ملّتی قبول شدند، خدای متعال به اینها نمره میدهد؛ نمره این است که اینها را بالا می‌آورد. امتحانهای الهی این‌جوری است. همین‌طور که اگر در امتحان بد عمل کنیم و امتحان را ببازیم، خدای متعال نمره‌ی مردودی میدهد و آن مردودی عبارت است از تنزّل و انحطاط – انسان از آنی که بود، بدتر میشود –

◆ وقتی کسی یا جمعیّتی یا ملّتی در یک امتحان الهی قبول شوند، خدای متعال آنها را بالا میبرد و اگر مردود گردند، تنزل و انحطاط می‌یابند

در قبولی هم همین جور است؛ ملّتها را بالا میبرد.

◆ **شکست مردم در امتحان دوران امیرالمؤمنین علیه‌السلام باعث انحطاط جامعه شد و کارشان به آنجا رسید که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را در پیش چشم آنها کشتند!**

در یک دوره‌ای مردم در یک امتحانی شکست خوردند؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در محراب عبادت به خون کشیدند.[1] خُب، امتحان بدی بود. چرا باید وضع جامعه‌ای به آنجا برسد که کسی مثل آن مجسّمه‌ی عدالت و معنویّت و توحید، به دست اشقی‌النّاس[2] به خون کشیده شود؟ این نشان‌دهنده‌ی امتحان بدی بود که مردم دادند. وقتی این امتحان را دادند، مردود شدند؛ لذا خدا اینها را پایین آورد؛ کارشان به آنجا رسید که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را جلوی چشم آنها کشتند!

وقتی امتحانِ خوب بدهید، خدا شما را بالا میبرد.

۱۳۹۰/ ۳/ ۲۵

استفاده از مضامین دعای عاشقانه‌ی عرفه در مدیحه‌سرایی

◆ **مناسب است که مضامین دعای عرفه‌ی امام حسین علیه‌السلام به شعر درآمده و در مدیحه‌سرایی استفاده شود**

شما [مدّاحان] میتوانید مضامین دعای عرفه‌ی سیّدالشّهدا علیه‌السلام را به شعر بیاورید. دعای عرفه‌ی امام حسین علیه‌السلام عاشقانه است. حضرت سجّاد علیه‌السلام هم برای روز عرفه دعا دارند – در صحیفه‌ی سجّادیّه، دعای چهل‌وهفتم، دعای روز عرفه است – آن هم بسیار دعای پُرمغز و پُرمضمونی است؛ اما دعای امام حسین علیه‌السلام عاشقانه است، یک چیز دیگر است. اگر چنانچه آشنا بشوید، انس پیدا کنید، دقّت کنید، از یک فقره‌ی این دعا میتوانید یک قصیده، یک مجموعه، یک قطعه، یک غزلِ خیلی قشنگ از آب در بیاورید.

◆ **دعای عرفه‌ی امام حسین علیه‌السلام پرمغز، پرمضمون و عاشقانه است**

توصیه‌هایی در بیان مصیبت کربلا

◆ **بهره‌گیری از زبان حال امّ‌البنین علیهاالسلام در بیان مصیبت حضرت اباالفضل علیه‌السلام بسیار مهم و جذّاب است**

درباره‌ی مصیبت حضرت اباالفضل علیه‌الصّلاةوالسّلام به نظرم میرسد که یکی از بخشهای مهم و جذّابی که میتواند این مصیبت را بیان کند، همان زبانِ حالِ مادر حضرت اباالفضل علیه‌السلام است؛ همان «لاتَدْعُونّی وَیْکِ

۱. الفتوح، ج ۴، ص ۲۷۸؛ الأمالی، طوسی، ص ۳۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۱.
۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۴۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۷.

أُمَّ‌الْبَنِین»،[1] یا آن شعر دیگری که به ایشان منسوب است.[2] خب، این دو تا شعر است. البته اینها ترجمه‌ی شعری هم شده، ترجمه‌ی خیلی جالبی نیست، خیلی قوی نیست؛ اما خود این یک عرصه است: مادری است؛ صورت قبر چهار جوانش را که در کربلا شهید شدند، در بقیع میکشد و نوحه‌سرایی میکند و حماسه می‌آفریند.[3] همه‌اش اشک ریختن و تو سر زدن هم نیست – البته اشک ریختن هست، اشکالی هم ندارد – بلکه حماسه‌آفرینی است، افتخار به این جوانهاست.

◆ عزاداری امّ‌البنین علیها‌السلام، هم جنبه‌ی عاطفی و هم جنبه‌ی حماسی دارد

این یک عرصه‌ی خیلی خوبی است، که از این‌گونه عرصه‌ها برای مصیبت خیلی باید استفاده کرد. یا توصیف بعضی از حالات روحی قهرمانان کربلا، از جمله شبیه آنچه که عمّان سامانی گفته، که لحظات رفتن حضرت سیّدالشّهدا علیه‌السلام به عرصه‌ی میدان را تصویر میکند[4] – حالا چقدر واقعیّت دارد، من نمیدانم؛ البته روضه‌خوان‌ها میخوانند – که حضرت زینب علیها‌السلام آمدند جلو، راه را گرفتند و گفتگویی بین این دو بزرگوار انجام گرفت.[5]

◆ توصیف حالات روحی قهرمانان کربلا، یکی دیگر از عرصه‌هایی است که باید از آن در روضه‌خوانی بهره گرفت

۱۳۹۰/۰۴/۱۳

تجسّد معنای پاسداری از دین در وجود امام حسین علیه‌السلام

این ابتکار جالب که روزی به نام پاسدار را ارتباط بدهند با میلاد مسعود سیّدالشّهدا علیه‌السلام، یک ابتکار پرمغز و جهت‌دهی است. باید از کسانی که اوّل این فکر به ذهن آنها رسیده و ما را متوجّه به این معنا کردند، تشکر کرد؛ زیرا داعیه‌ی سپاه پاسداران، داعیه‌ی بزرگی است؛ پاسداری از انقلاب اسلامی، که حالا مختصری عرض خواهیم

◆ نام‌گذاری روز ولادت امام حسین علیه‌السلام به نام پاسدار، یک ابتکار پرمغز است، زیرا داعیه‌ی بزرگ سپاه، پاسداری از انقلاب اسلامی است

۱. «مرا دیگر مادر پسران مخوان» العبّاس، مقرّم، ص ۳۴۸.
۲. همان، صص ۳۴۸-.۳۴۹
۳. مقاتل الطالبیین، ص ۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۰.
۴. گنجینه‌ی اسرار، صص ۷۶-۸۸.
۵. همان، ص ۷۶.

کرد. این معنا ــ معنای پاسداری ــ با همه‌ی ابعاد آن، با همه‌ی ابزارها و وسایل ممکن، در وجود مقدّس سیّدالشّهداعليه‌السلام متجسّد است؛ نه اینکه دیگران نکردند یا نخواستند بکنند، بلکه به این معنا که خانه‌ی پُرِ این حرکت در رفتار دوران ده‌ساله‌ی[1] امامت سیّدالشّهداعليه‌السلام تحقّق پیدا کرده است. تمام راه‌هایی که میشود فرزند پیغمبر از آن راه‌ها استفاده کند، برای حفظ میراث عظیم اسلام ــ که میراث جدّ او و پدر او و پیروان راستین آنهاست ــ در زندگی سیّدالشّهداعليه‌السلام محسوس است؛ از تبیین و اِنذار، از تحرّک تبلیغاتی، از بیدار کردن و حسّاس کردن وجدانهای عناصر خاص ــ همین خواص که ما تعبیر میکنیم ــ در آن خطبه‌ی مِنی، اینها همه در طول زندگی سیّدالشّهداعليه‌السلام است. بعد هم ایستادگی در مقابل یک انحراف بزرگ با قصد مجاهدت با جان؛ نه اینکه امام حسینعليه‌السلام از سرنوشت این حرکت بی‌اطلاع بود؛ نه، اینها امام بودند. مسئله‌ی معرفت امام و علم امام و آگاهی وسیع امام، بالاتر از این حرفهایی است که ماها در ذهنمان می‌گنجد؛ بلکه به معنای ترسیم یک دستورالعمل می‌ایستد، تسلیم نمیشود، مردم را به یاری می‌طلبد، بعد هم وقتی یک عدّه‌ای پیدا میشوند ــ که همان اهل کوفه باشند ــ و اظهار میکنند که حاضرند در کنار آن بزرگوار در این راه قدم بگذارند،[2] حضرت درخواست آنها را اجابت میکند و به طرف آنها میرود؛ بعد هم در میانه‌ی راه پشیمان نمیشود.

◆ دوران امامت سیّدالشّهدا، تجلّی کامل پاسداری از اسلام است

◆ ایستادگی و مقابله با انحراف بزرگ جامعه‌ی اسلامی، درس مهمّ عاشوراست

◆ امام حسینعليه‌السلام از سرنوشت قیام خود مطّلع بود، اما برای ترسیم یک دستورالعمل ایستاد

بیانات امام را که انسان نگاه میکند، می‌بیند حضرت عازم و جازم بوده است برای اینکه این کار را به پایان ببرد. اینکه در مقابله با حرکت انحرافی فوق‌العاده خطرناک آن روز، امام حسین علیه‌الصّلاةوالسّلام می‌ایستد، این میشود یک درس، که خود آن بزرگوار هم همین را تکرار کردند؛

◆ امام حسینعليه‌السلام قیام خود را به دستور اسلام مستند نمود

۱ . تاریخ موالید الأئمة، ص ۲۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.
۲ . أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۲۴؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۷-۲۸؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.

یعنی کار خودشان را به دستور اسلام مستند کردند:

«إِنَّ رَسُولَ‌اللهِ قَالَ: مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرُمِ‌اللهِ نَاکِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللهِ یَعْمَلُ فِی عِبَادِاللهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیهِ بِفِعْلٍ وَ لاقَوْلٍ کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه»[1]

◆ **امام حسین(علیه‌السلام) مخالفت با نظام حاکم را وظیفه‌ی خود میدانست؛ چه به شهادت منجر شود چه به حکومت**

حضرت این را بیان کردند؛ یعنی من وظیفه‌ام این است، کاری که دارم انجام میدهم، بایستی ابراز مخالفت کنم، باید در جادّه‌ی مخالفت و ایستادگی قدم بگذارم؛ سرنوشت هرچه شد، بشود؛ اگر سرنوشت پیروزی بود، چه بهتر؛ اگر شهادت بود، باز هم چه بهتر. یعنی این جوری امام حسین(علیه‌السلام) حرکت کردند.

حرکت امام(علیه‌السلام) ضامن حفظ اسلام و ارزشها

◆ **قیام امام حسین(علیه‌السلام) موجب حفظ اسلام و بقای ارزشها در جامعه شد**

◆ **اگر نبود خطرپذیری و فداکاری اباعبدالله(علیه‌السلام) و فجایع عظیمی که برای اهل‌بیت(علیهم‌السلام) اتّفاق افتاد، این واقعه در تاریخ نمیماند**

این شد ایثار کامل، و اسلام را هم حفظ کرد. همین حرکت، اسلام را حفظ کرد؛ همین حرکت، موجب شد که ارزشها در جامعه پایدار بشوند، بمانند. اگر این خطر را نمیپذیرفت، حرکت نمیکرد، اقدام نمیکرد، خونش ریخته نمیشد؛ آن فجایع عظیم برای حرم پیغمبر، دختر امیرالمؤمنین و فرزندان خاندان پیغمبر پیش نمی‌آمد؛ این واقعه در تاریخ نمیماند. این حادثه‌ای که میتوانست جلوی آن انحراف عظیم را بگیرد، باید به همان عظمتِ آن انحراف در ذهن جامعه و تاریخ، شوک ایجاد میکرد و کرد. این فداکاری امام حسین(علیه‌السلام) است.

قیام امام حسین(علیه‌السلام)؛ اقدامی خارق‌العاده و استثنایی

البته به زبان هم گفتنِ اینها آسان است. کاری که امام حسین(علیه‌السلام) کردند، یک کار فوق‌العاده‌ای است؛ یعنی ابعاد آن از آنچه که ما امروز محاسبه میکنیم، خیلی بالاتر است. ما جوانبش را، ریزه‌کاری‌هایش را

۱. «پیامبر خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمیکند)، و با سنّت رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آن‌گاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع برنیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

◆ صبر برتر سیّدالشّهدا علیه‌السلام صبر در برابر تردیدافکنی‌های خواصّ جبهه‌ی حق بود

غالباً ندیده میگیریم. من یک بار در یک صحبتی، صبر امام حسین علیه‌السلام را تشریح کردم. صبرش فقط این نبود که بر تشنگی صبر کند، بر کشته شدن یاران صبر کند؛ اینها صبرِ آسان است. صبرِ سخت‌تر این است که دیگران، افراد صاحب نفوذ، افراد آگاه، افراد محترم هی بگویند آقا نکنید، این کار غلط است، این کار خطرناک است. هی ایجاد تردید کنند. کی‌ها؟ افرادی مثل عبدالله‌بن‌جعفر، عبدالله‌بن‌زبیر، عبدالله‌بن‌عبّاس؛ این شخصیّت‌های برجسته‌ی بزرگ آن روز دنیا؛ آقازاده‌های مهمّ اسلام، اینها هی بگویند نکن این کار را.[1] هر که باشد، اگر چنانچه آن عزم و آن اراده و آن ثبات در او نباشد، با خودش فکر میکند که من دیگر تکلیفی ندارم؛ اینها که دارند این‌جوری میگویند، دنیا هم که دارد آن‌جوری حرکت میکند، بگوییم و بگذریم.

◆ تحوّل بزرگ در جامعه‌ی اسلامی، نتیجه‌ی بینش و صبر ویژه‌ی امام حسین علیه‌السلام بود

◆ حماسه‌ی خمینی، پرتوی از حماسه‌ی حسینی بود

آنکه در مقابل این اظهارات، در واقع وسوسه‌ها، تردیدافکنی‌ها، راه شرعی درست‌کردن‌ها بایستد و دلش نلرزد و قدم در این راه بگذارد، او همان کسی است که میتواند این تحوّل عظیم را به‌جود بیاورد. و امام بزرگوار ما در این جهت تشبّه کردند و اقتفاء کردند به سیّد و سالار شهیدان، که من یک وقتی گفتم و حالا نمیخواهیم وارد این مقوله بشویم؛ شرحش مفصّل است. این پاسداریِ امام حسین علیه‌السلام است.

سپاه؛ دنباله‌رو مسیر امام حسین علیه‌السلام

◆ با نگاه منصفانه به حرکت سپاه پاسداران از آغاز تاکنون، می‌بینیم که در مسیر پاسداری از انقلاب اسلامی ثابت قدم بوده است

سپاه در واقع با این نام‌گذاری، با لطافت میخواهد بگوید که من در این راه قدم میگذارم؛ خیلی خب مبارک است و خیلی بزرگ و مهم است، جا هم دارد. میشود آدمهای عیب‌جو و نکته‌بین و نکته‌سنج بیایند بگویند فلان جا این اشتباه بود، فلان جا غلط بود، فلان کس این‌جوری رفتار کرد. بر همه‌ی جریانها و واحدها و آدمها و شخصیّت‌های حقیقی و حقوقی میشود ایراد گرفت؛ اما اگر منصفانه به

---

۱ . الطبقات‌الکبری، خامسة۱، ص ۴۴۷؛ مناقب الإمام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۶۲؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۴-۵۶؛ دلائل الإمامة، صص ۱۸۱-۱۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

حرکت سپاه پاسداران نگاه کنیم، از روز اوّل تا امروز، می‌بینیم انصافاً سپاه به قول خودش عمل کرده؛ حقّاً و انصافاً سپاه در این راه ایستاده است. آدمها می‌آیند و میروند؛ اما آن هویّت جمعی محفوظ میماند.

۱۳۹۰/۰۸/۱۱

اهمّیّت دهه‌ی اوّل ذیحجّه

در قرآن میفرماید:

«وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ فی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ».[۱]

◆ دعای روز عرفه‌ی امام حسین علیه‌السلام، نشان‌دهنده‌ی روحیّه‌ی شیدایی و عشق و شوری است که پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام باید در ایّام ذیحجّه داشته باشند

در حدیث دارد که «**ایّام معلومات**» که خدای متعال به ذکر در این ایّام دستور داده است، همین ده روز اوّل ذیحجّه است.[۲] در این ده روز، روز عرفه وجود دارد، که روز دعا و استغفار و توجّه است. دعای سراسر عشق و شور و سوز در روز عرفه، که سیّدالشّهدا، امام حسین علیه‌السلام در مراسم عرفات انشاء فرموده است،[۳] نشان‌دهنده‌ی آن روحیّه‌ی شیدایی و عشق و شوری است که پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام در یک چنین ایّامی باید داشته باشند. این ایّام را قدر بدانید.

۱۳۹۰/۰۹/۰۶

برخی از خصوصیّات مهمّ عاشورا

◆ تناسب میان حقیقت بسیج و هویّت عاشورا در این است که بسیج پیرو مکتب عاشوراست

امروز مقارن با اوّل محرّم است. تناسبی هست میان هویّت و حقیقت بسیج با هویّت محرّم و عاشورا. بسیج افتخار دارد که پیرو مکتب عاشوراست. البته عاشورا، اوج فداکاری و ایثار است. همه‌ی تاریخ، همه‌ی عالم، مسئله‌ی عاشورا و حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و اصحاب وفادار او را با این خصوصیّت شناخته‌اند؛ فداکاری، ایثار در راه خدا و در

---

۱. حج، ۲۸.

۲. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۳۰۹.

۳. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۴؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۴.

◆ برجسته‌ترین و نمایان‌ترین خصوصیّت عاشورا، فداکاری و ایثار در راه خدا و تحقّق اهداف الهی است

◆ برخی از خصوصیّات مهمّ عاشورا عبارتند از:

۱. فداکاری؛

۲. بصیرت؛

۳. اخلاص؛

۴. موقع شناسی؛

۵. ایجاد یک حرکت فزاینده‌ی تاریخی

راه تحقّق اهداف الهی؛ لیکن مسئله‌ی عاشورا فقط این نیست. بله، برجسته‌ترین و نمایان‌ترین خصوصیّت عاشورا، همین فداکاری و شهادت است؛ ولی در ماجرای عاشورا، حقایق دیگری هم وجود دارد.

از آغاز حرکت از مدینه، بذر معرفت پاشیده شد - این یکی از خصوصیّات حادثه‌ی عاشوراست - بذر بصیرت پاشیده شد. اگر مردمی، امّتی از بصیرت برخوردار نباشند، حقایق گوناگون، کار آنها را اصلاح نخواهد کرد؛ گِره از مشکلات آنها گشوده نخواهد شد. بنابراین؛ اخلاص، موقع‌شناسی، پاشیدن بذر یک حرکت فزاینده‌ی تاریخی، از خصوصیّات مهمّ عاشوراست.

ماجرا فقط در ظهر عاشورا تمام نشد؛ در واقع از ظهر عاشورا یک جریانی در تاریخ شروع شد، که همچنان رو به افزایش و گسترش است. بعد از این هم همین خواهد بود. امام حسین‌ؑ برای اعلای کلمه‌ی حق و برای نجات خلق، همه‌ی داشته‌های خود را به میدان آورد. این برخی از خصوصیّاتی است که انسان به طور کلّی در ماجرای عاشورا میتواند ببیند و نشان بدهد.